

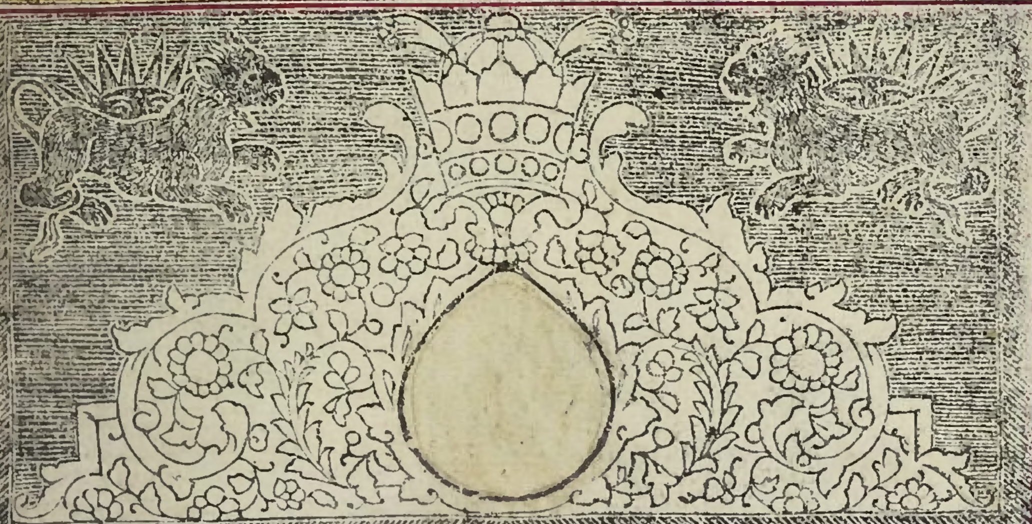
C821 .M2338h
INSTITUTE
OF
ISLAMIC
STUDIES
58808 ★
McGILL
UNIVERSITY

Majlisi

Haqq al-yaqin

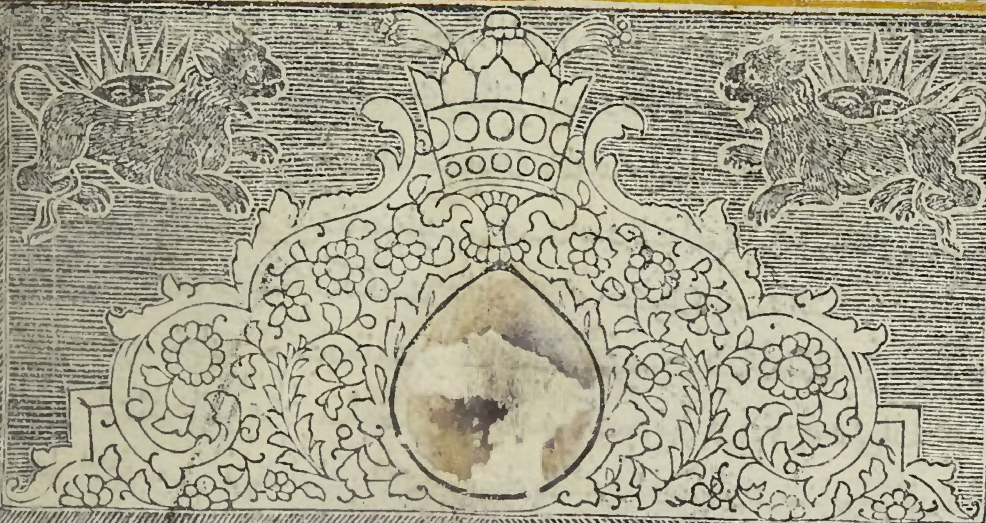
C821
.M2338h

pww



بعهد دولت خسرو بدور حشمت دارا که خار گلبن سوری وخاک عنبر سارا جفا و جور زدادش
دوان بسایهٔ اهو بباز و از زجودش نوان به بنگه عنقا بگلستان جمالش بهشت مجمره گردان
باستان جلالش سپهر ناصیه فرسا قواعدش همه محکم اوامرش همه مثبت شمایلش همه نیکو خصایلش
همه زیبا کفایت کف رادش چو رنگ لالهٔ سوری مکارم و دل پاکش چو بوی عنبر سارا
چو او بدرع سیاوش هزار شیر دلاور چو او بگاه فریدون هزار شید دلارا چو اسمان درش
اسمان و حسرت دربان چو افتاب رخش افتاب و حسرت حربا ز اسکون چو سرابی ز استینش منخ کو
اسمان چو گرابی باستانش جبین سا بیک اشارت گنجور دود بحر بکوان بیک اجازت خازن غبار
کان بثریا ابادیش بمشارق بیک دقیقهٔ احسان عطیتش بمغارب بیک لطیفهٔ اعطا برو زکار چنبش
کرقوافل متحف بکاینات جنانش اکر رواحل مهدا قراضهٔ به نیابد بیار نامهٔ معدن بشیرهٔ به نماند
بگنج خانهٔ دریا هو السلطان الاعظم والخاقان الاعدل الاکرم ملک ملوک العالم غوث الدنیا والدین
غیاث الاسلام و المسلمین اجل الملوک و السلاطین قهرمان الماء و الطین مالک الممالک بالارث
و الاستحقاق ناصر احکام الشریعة فی الاطراف و الافاق ظل الله الممدود علی الارض و فضله المورود
فیها بالطول و العرض المجاهد فی سبیل الله و الغازی لدین الله کامل نسخة دار الطباعة وجود
و جامع صحیفة اطوار موجود السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان
کیهان خدای فتحعلی شاه کامکار کز هرچه پادشاه تیز کرد کار بر نوری مصور از چه ز انوار کرد کار
دادی مجسم از که ز دادار دادگر ملک محی بخمسة فی خمسة لقی الحسود بها فمات لما به من وجهه
و وقاره و جواده و حسامه و یده یوم ضرابه قمر علی رضوی تسیر به الصبا و البرق یلمع من خلال
سحابه اللهم خلد ظلال معدلته و رافته علی بسیط الارضین و ابد انوار دولته علی قاطبة الموحدین

و ابد شوکته الی یوم الدین و افلج رایته فی جهاد المشرکین و ابلج ایته فی طریق الحق و الیقین مادامت
الاقلام تکتب و الغمام تسکب که اکثر صنایع بدیعه و اثار غریبه بلاد بعیده و قریبه از یمن طالع
فرخنده مطالع شاهنشاه عالم گیر در مملکت ایران حفظه الله عن نوایب الحدثان شایع بود مگر صنعت
طبع و تمثیل که در عقدهٔ تعویق و تاخیر مانده بود بحمد الله و المنه الهم بحکم محکم سلطانی و امر همیون
خسروانی و التفات سرخاصکان که دست سخایش بلای گوهر کانست و افت در دریا قوام ملت
احمد نظام دهر که دارد حسب ز طلعت یوسف نسب ز پشت یهودا بشمهٔ ز خصالش هزار روضهٔ
رضوان بذرهٔ ز جمالش هزار بیضهٔ بیضا عدو از او بهلاکت چو قبطی از یم قلزم ولی از او بسلامت
چو سبطی از دم موسی زمان از او بیدایع چو کارخانهٔ آزر زمین از او بصنایع چو بارنامهٔ مانا
بهر چه حکمت طالب بهر چه حجت غالب بهر چه مال توانگر بهر چه کار توانا حیات عالم و عادل هلاک
ظالم و جاهل صلاح کاسد و فاسد رواج دانش و دانا جناب امارت و مناعت پناه جلالت و نبالت
دستگاه بحر الفلک المعرفة و الکمال بحمال الفلک العزة و الاقبال شمس سماء الرفعة و الجلال بدر نجوم
النزهة و الجمال امیر الامناء الخواص امین الخواص الخاص مکمل ناموس السلطنة العلیا موتمن الحضرة
السلطان مقرب الخاقان ملک خصال منوچهر خان که شخص جلالش نهاده پا بسر افتاب و جبههٔ جوزا
چه بدرها که کشاید چه کیسها که فشاند بپاس دولت خسرو بحفظ حشمت دارا لازالت لواء امارته
مرفوعة و اعلام ایالته منصوبة و قلوب اعدائه مکسورة مادامت عزمات القضاء مجزومة بسعی و اهتمام
جناب میرزا زین العابدین که جامع جمیع علم و عمل است و حاوی قول و فعل و از اعیان دار السلطنهٔ
تبریز است و در محروسهٔ ایران مبدع این فن عزیز در دار الخلافه طهران بدرجه کمال رسیده کتبی که
اهل علم از ان انتفاع یابند مطبوع امد امید که در نظر ارباب دانش مطبوع
اید تمام شد کتاب حق الیقین در شهر
ربیع الاولی سال هزار و دویست
و چهل و یک
۱۲۴۱



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العليم القديم القدير الذی ليس كمثله شیء و هو السميع البصير
و الصلوة على اشرف العارفين و فخر النبيين محمد و عترته الطاهرين الذين فازوا بالقدح المعلى من
الفضل و العلم و اليقين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين * اما بعد * چنين گويد خامهٔ شكسته زبان و بيان
ابكم نشان تراب اقدام ارباب يقين و خادم اخبار ائمهٔ طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين محمد باقر بن
محمد تقی حشرهما الله مع مواليهما الاكرمين بر صحايف قلوب و صفايح الواح طالبان منهاج حق و يقين
تصوير و تحرير مينمايد كه چون بدلايل عقليه و نقليه ظاهر و هويدا گرديده كه حق تعالى اين جهان
فانی را عبث نيافريده و انسان را كه چشم و چراغ اين جهان و علت غائی آفريدن آنست برای معرفت
و عبادت خلق كرده است كه باين دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نمايد و بلذات فانيه
اين دار غرور مغرور نگرديده بواسطهٔ اين دو حبل متين خود را بسعادات باقيهٔ آخرت رساند و از آيات
و اخبار بسيار معلوم است كه عبادت بدون معرفت كه ايمان عبارت از آنست صحيح و مقبول نيست پس
اول چيزی كه بر مكلف در ابتدای تكليف واجب است تحصيل ايمانست و اكثر خلق از اين معنی
غافلند و اركان دين را نميدانند و قليلی را كه از ناقصی چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقيق در آن
نظر نكرده اند بمحض تقليد اكتفا نموده اند و قدم از درگه سافله گمان بدرجهٔ عاليه يقين ننهاده اند
اگر چه اين فقير در كتب مبسوطهٔ عربی و فارسی اين مطالب عاليه را ببينات وافيه و دلايل كافيه
ايراد نموده ام اما اكثر خلق را باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دين يا قلة بضاعت يا از فور اشغال باطله
يا عدم قابليت ادراك آنها از آنها انتفاع بسياری نمی يابند لهذا فقير اراده نمود كه در اين رساله مختصر
كافيه عمدهٔ مطالب عاليه را بدليلهای اسهل قريب بافهام ايراد نمايد بتوفيق الله سبحانه فی الجمله بر وفق

حق الیقین

بانجام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و امان ایام
دولت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری اعلی حضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید و سرور
سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجاء
سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن
افروز محفل عدل و داد شعلهٔ جانسوز نهال جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای
اعلای شرع مبین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فایز بدرجهٔ
… نرفع درجات من نشاء مصداق ایه کریمه یختص برحمته من یشاء * اعنی السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان * مد الله ظلال جلاله
علی رؤوس العالمین و شیع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولت خاتم الوصیین صلوات الله علیه و اله و علی
ابائه الطیبین * بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات ان بروزگار
… چند … اثار عاید شود چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حقتعم و صفات کمالیه و تنزیه و اقرار
بحقیقة انبیای عم که از جانب حق تعم برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر
اخر الزمان محمد بن عبد الله و اقرار بانچه انحضرت از جانب خدا اورده است ضروریات دین را تفصیل
و انچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیقت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام که اوصیای
پیغمبر اخر الزمانند و اقرار بعدالت حق تعم و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع ان
پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب میشود

باب اول

در اقرار بوجود حق تعم و صفات کمالیه اوست و در ان چند فصل است * فصل اول * در اقرار بوجود
صانع عالم است و ان از همه چیز هویدا تر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق اسمان و زمین و افتاب
و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن و روح خود
و غرایب صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بی صانعی بهم نرسیده اند کسیکه
اینها را افریده مثل اینها نیست و کامل بالذاتست و هیچ گونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل
اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید * دلیل اول
انکه هر مفهومی که ادمی تعقل ان می نماید یا انست که نظر بذات ان بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن
او در خارج واجب است و اورا واجب الوجود گویند یا انکه نظر بذات او بودن او محالست و اورا
ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجب است بودن او و نه ممتنع است بودن او و اورا ممکن
الوجود گویند که بودن و نه بودن او هر دو بذات او رواست پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود
و الا معدوم خواهد بود پس گوییم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات

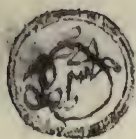
منحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میان انها نباشد پس همه را باهم که ملاحظه کنی بمنزل
یك شخص سند و عدم بر مجموع اینها روا است هم چنانچه زید بی علت محالست که موجود شود زیراکه ترجی
بلامرجح لازم میاید و ان ببدیههٔ عقل محالست هم چنین موجود شدن از مجموع بدون علتی که خار
از اینها باشد زیراکه بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند ش
و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البت
موجود است و اگر گویند که هر یك از اجزای علت وجود دیگریست الی غیر النهایه و علت مجمو
مجموع علل اجزاست جواب گوییم که هر یك بشرط وجود علت واجبست وجودش اما عدم با عدم جم
عللش ممکنست هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلامرجح لازم اید * دلیل دویم * بعض
از محققین گفته اند که هم چنانکه تواتر در محسوسات افادهٔ علم میکنند از برای انکه محالست عادة که ا
عدد کثیر اتفاق کنند بر کیفیت یا حس همه غلط کنند پس هرگاه جمیع انبیا و اوصیا و اولیا و عقلا اتفا
کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و انکه او کاملست من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست ال
ابکسر را علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و باین عقول کام
اتفاق بر غلط نکرده اند ایضا اتفاق ایشان دلیل بر اینست که این مقدمات بدیهی اند یا اگر نظری اند دلا
انها واضح است بحیثیتی که راه خطا در انها نیست و این دلیل در نهایت متانتست * دلیل سیم معجزاتی
که از پیغمبران و اوصیای ایشان ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکاف
و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را دو نیم کردن و اب بسیار از میان انگشتان ب
سنگ کوچك جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس با
که خدایی باشد که اینها را برای اظهار حقیقت ایشان بر دست ایشان جاری گردانده و عوام بلکه اک
خواص را دلایل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در افاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در ا
قران مجید اشاره بان فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر ان مفطور ا
چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که کی افریده است اسمانها و زمین را هر اینه گو
که خدا افریده است و باز فرموده است * افی الله شك فاطر السموات و الارض * ایا در خدا شک
هست که افرینندهٔ اسمانها و زمین است ایضا فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بر
مفطور و مخلوق گردانیده است بهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را امر بتوحید و یگانه پر
و گفتن کلمهٔ لا اله الا الله نمودند نه اقرار بصانع و منبه براین معنی انست که همه خلق در وقت الجا و اضط
که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار می نمایند که خد
یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است که اکثر ا

و جهان

وجهال اگرچه در ظاهر حال منکر وجود مبدء اند اما باطنا به تحقیق حقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترفند
لهذا اختلاف در وجود مبدء از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح کلام درین مرام آنکه باتفاق
شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حقتعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات
محاط عقل غیر گردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید متحقق است بجهت علاقه افاضه رحمت
بغایت که زلال نوالش از ینابیع علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست
جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و ازین جهت در هنگام صدمت
وقوع وقایع و وقت اضطرار بی سبق رویت روی استعانت و فزع بتکیه‌گاه دارندهٔ خود می آورد
بتوجهی طبیعی که تعمل و تکلفی در ان نیست و ازین جهت این حالت مظهر استجابة دعا میباشد چنانچه
آیه کریمه * امن یجیب المضطر اذا دعاه بان ناطق است و انزعاج حیوانات عجم درگاه عروض خوف و گریز
ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت ازین قبیل است و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که
در هر عهد و اوان و در هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدء از هیچ عاقل مروی نیست بلکه
محال خلاف احوال و اوصاف اوست و فخر الرازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از منه خشک
سال عظیم و قحط شدید بهم رسید مردم از برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند دعای ایشان مستجاب
نشد آن شخص گفت در ان وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهویی را مشاهده کردم که از شدت عطش
بسوی غدیری میدوید چون نزد یک رسید آنرا خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد
سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد
و سیراب شد و برگردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در
سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند از صیادی نقل کرده اند که گفت
گاو کوهی را دیدم که بچهٔ خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچهٔ
او را گرفتم چون نظر کرد بچه را بدست من دید مضطرب شد و روی باسمان کرد چنانکه گویا استغاثه
بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش من آمد و من در ان گودال افتادم و بچه از دست من رها شد مادرش
آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه درین باب وارد شده ذکر آنها درین مقام مناسب نیست پس
معلوم شد که وجود مبدء در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست * فصل دویم *
آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست و عدم بر او محالست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که
اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر اینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع
عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجبست و لازم ذات اوست و محالست که از او منفک شود
و جمیع ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهاتست عجز و نقص و فنا بر او محالست

فصل سیم انکه حقتعم قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که
زیاده بر انچه افریده است نتواند افرید بلکه مصلحت در خلق اینها بوده و اکر خواهد اضعاف انچه
افریده است از اسمان و زمین و غیر اینها ایجاد میتواند کرد و اکر خواهد جمیع اشیارا معدوم میتواند کرد
و فاعل مختاراست و انچه کند باراده و اختیار میکند مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او در
اشیاء بدون ارادهٔ او باشد مانند سوختن اتش و هر ممکن را که ارادهٔ حقتعم بایجاد او تعلق کیرد البته
موجود میشود چنانچه خود فرموده است * که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون * واین منافات ندارد
با انکه ارادهٔ حقتعم تعلق بامور قبیحه نکیرد و یك دلیل براین مضامین انست که مذکور شد که اتفاق کرده اند
ارباب عقول با اقوال مختلفه براینکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست و چنین امری یا بدیهی است
یا نظری است که در مقدماتش راه شبهه نیست * فصل چهارم * انکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی
و تغییری در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود انها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود انها
و در ازل میدانست انچه در ابد الاباد هم میرسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد
مثقال کوهها و برك درختان و ریك بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق
همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را افریند البته
بان چیز و صفات و اثار ان علم دارد و باندك تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد دیکر انکه مجرد است
و نسبت مجرد بهمه چیز مساوی است دیکر انکه هم چنانکه همه ممکنات اثر وجود او بند علم انها و جمیع کمالات
انها باو منتهی میشود و کسیکه همهٔ علمها از او باشد جاهل بچیزی نمی باشد و جناب مقدس او اشاره
بهمهٔ دلایل در سه کلمهٔ قران مجید فرموده * الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر * یعنی ایا نمیداند همه
اشیا را انکسی که همه چیزها را افریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمة شامل
نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بمنتهای مراتب کمال او میرساند
و او داناست بخفایای امور و کسیکه نیك تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در افتاب و ماه و ستارکان
و حرکات مختلفه انها و قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن هریك بحد کمال ان و در
تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای انها یك دیکر و الات و ادوات تغذیه و تنمیه
و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در انها فکر کرده اند و کتابها در هر باب
نوشته اند و بعشری از اعشار انها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امری
بر او مخفی نیست و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و ایهٔ کریمه اشاره باین مراتب همه دارد
و باید دانست که علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمی باشد و خواب
و بینکی که مقدمهٔ خوابست در او محالست زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهاتست

چنانچه



چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد معجزهٔ حقیقت
پیغمبران عم و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس سایر صفات
کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست لهذا در این مقام کلام را بسط
دادیم * پنجم آنکه حقتعم سمیع و بصیر است یعنی عالم بانچه شنیدنیست از اوازها و انچه دیدنیست بی
انکه او را الت شنیدن و گوشی بوده باشد و بدون انکه او را الت دیدن و چشم بوده باشد زیرا که اگر
محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد
بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود انها نیست بلکه پیش از وجود انها و بعد از
برطرف شدن انها میداند بهمان نحو که در وقت وجود انها میداند و این دو صفت بعلم برمیگردند چون
حقتعم خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند شاید حکمتش ان باشد که در ضمن اینها دو حکما
میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل
مسموعات و مبصرانست این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که داخل در زجر ایشان
در معاصی و ترغیب ایشان بطاعت بوده باشد و بعضی این دو صفت را ورای صفت علم میدانند و ذکر ان
ثمره ندارد * ششم انکه حقتعم حی است یعنی زنده است و مراد از حیات صفتی است که از ان توانایی
و دانایی اید چون معلوم شد که حقتعم عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات
در ممکنات بعارض شدن صفتی می باشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون
انکه صفت موجودی عارض او گردد در حقیقت این صفت بعلم و قدرت برمیگردد * هفتم انکه حقتعم
مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده
و اختیار صادر میشود مثل سوختن اتش و فرود امدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار شود اول
تصور ان فعل میکنیم و بعد از ان فایدهٔ از برای ان تخیل میکنیم و ان محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم
میرسد پس ان فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمی باشد
پس همان علمی که حقتعم دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود
ان میشود در ان وقت لهذا متکلمین امامیه گفته اند که اراده بعلم برمیگردد و علم باصلح اراده است
و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در این
باب سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حقتعم باراده و اختیار
موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در ان افعال مجبور نیست * هشتم * انکه حقتعم متکلم است یعنی
ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی انکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت
کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی عم شنید و ایجاد کلام در اسمان میکند و ملائکه

میشنوند و وحی می آورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح سما و ملائکه که میخوانند و وحی می آورند
و ایجاد انها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم میشماید و تکلم از صفات ذاتیه الهی نیست که قدیم باشد
بلکه از صفات فعلیست و حادث است زیرا که انچه کمال حقتعالی است علم بان معانی و حروف است و قدرت
بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذاتند و این صفات را جدا ذکر
کرده اند برای انکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حقتعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر اینست
و کلامهای خدا که در قران مجید و سایر کتب اسمانیست همه حادث اند و علم حقتعالی بانها قدیم است و این
غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قایلند باطلست * نهم باید دانست که حقتعالی صادق است و کذب
و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است
و دروغ مصلحت امیز که ما روا است باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر
نیستیم که مفسدهٔ کلام راست را دفع کنیم و خدا به عجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع ملیین و ارباب عقول
منعقد است بر انکه حقتعالی صادق است در جمیع افعال و اقوال و کتب الهیه که بان مشحون است و از جملهٔ
ضروریات دین است * دهم انکه صفات کمالیهٔ الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت
موجودی نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفاتست چنانچه در ما ذاتی
هست و صفت قدرت موجودی هست عارض ان ذات شده است در حقتعالی ذات مقدس او قائم مقام
ان صفت است و هم چنین در سایر صفات کمالیه ذات قائم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق
چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محالست زیرا که
اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم می اید و قدیمی بغیر از خدا می باشد پس ان نیز خدای دیگر خواهد بود
و اگر حادث باشد لازم می اید که واجب الوجود محل حوادث باشد و ان محالست چنانچه انشاء الله مذکور
خواهد شد ایضا لازم می اید که حقتعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و ان مستلزم نقص و عجز است
حضرت امیر المؤمنین عم فرموده است که * من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه
و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زایده پس مقارن گردانیده او را با صفات
زایده پس هر که مقارن ساخت او را بصفات زایده پس اعتقاد بدو خدا کرده یا دوئی در ذات خدا
قائل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزءها دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است
ایضا فرموده است که اول دین شناخت خدا است و کمال شناخت خدا انست که او را یگانه داند و کمال
یگانه دانستن او انست که صفات زایده را از او نفی کند و در عدد صفات کمالیهٔ الهی خلاف کرده اند
بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق
و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این دو صفت تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حقتعالی

عالمست

نفی مرخدا

عالم است و قادر است و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی
چون بعضی از این صفات ببعض دیگر بر میگردد بعضی داخل صفات تنزیهیه است در عدد انها اختلاف
کرده اند همه بر میگردد باینچه مذکور شد

باب دویم

در بیان صفاتیست که از حضرتم نفی باید کرد و در ان چند بحث است * اول انست که او یگانه است
و شریکی ندارد نه در خدائی و نه در خلق اشیا چنانچه مجوس بیزدان و اهرمن و نور و ظلمت
قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتهارا با خدا شریک کرده بودند در
پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و بدیهه
عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال ان بدون وحدت الهی میسر نمی شود هرگاه تعدد
دو کد خدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال و ضایع انها گردد چون
تواند بود که احوال اسمانها و زمین و کارخانه ایجاد با این وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه باندک
تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای ان به یکدیگر بمنزلهٔ یک شخص است و هم چنانکه
عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی
گفته است که اگر کسی دیدهٔ تبصر و اعتبار بگشاید و گرد سر و پای عالم براید از مفتتح ان که عالم
روحانیست تا منتهی که عالم جسمانیست همه را یک سلسله مشبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو
رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که
مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظهٔ صنایع صناع متعدده
متبصر تیزهوش را این معنی منکشف گردد که با وجود انکه بحقیقت موجد همه یکیست چه نزد محققان اهل
دانش و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطهٔ انکه مصور صوری
مختلف است بسی منافرت و مناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظهٔ این معنی و اخوات
ان متفطن هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت
صانع ان نمیتواند بود چنانچه مضمون ایهٔ کریمه * لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا * منبی از انست و اهل
اعتبار را ادنی تنبیهی کافیست که ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات
لاولی الالباب * تمام شد سخن محقق دوانی و از تحقیقات سابقه معلوم شد که هم چنانچه وجود صانع
بدیهی و فطریست وحدت او نیز بدیهی و فطریست و همگی رو بیک اله دارند و مقیم یک درگاهند
و اتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقع است و اکثر ثنویه نیز مبدء اصلی را یکی میدانند و میگویند نور
و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از او بهم رسیده است حادث و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم
هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت می نمایند و تزهات واهیهٔ ایشان را هر جاهلی

بشنود بطلان انها را بالبدیهه میدانند و ذکر انها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المومنین عم فرموده که اگر خدای دیگر میبود بایست کتابها و رسولان او نیز نزد ما بیاید و این برهانیست قاطع زیراکه واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه یك خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کنند که اگر العیاذ بالله خدای دیگر می بود او نیز بایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجزاست یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یك از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد اما انکه بتها که جمادی چند ندکه نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند ازان واضح تراست که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی ان ضروری دین اسلام است * دویم انکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکبست یا بسیط و مرکب انست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند ادمی که مرکبست از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط انست که جزوی نداشته باشد و حقتعم بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیراکه اگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیراکه جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذاتست و عرض نیست مانند سفیدی و سیاهی زیراکه عرض محتاج است بمحل و هر محتاج ممکنست و جسم نیست زیراکه جسم مرکبست از اجزاء و مرکب محتاجست باجزء و در مکان و جهت نیست زیراکه هرچه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محالست زیراکه اینها از لوازم جسم و جسمانیست * سیم انکه * صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیری ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریك باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در افریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حقتعم رسول و ائمهٔ هدی را افرید و خلق عالم را بایشان گذاشت کفراست و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست * چهارم انست که صانع عالم دیدنی نیست و دیده سر ادراك او نتوان کرد نه در دنیا و نه در اخرت و این ضروری دین شیعه است و ایات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است انچه توهم میکنند بر خلاف این وارد شده است ماول است یا ادراك بدیدهٔ دل چنانکه حضرت امیر المومنین عم فرمود نه بیند او را دیدها بمشاهدهٔ دیدن و لیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و بباید دانست که کنه ذات و صفات کمالیهٔ خدای عالم بغیر او کسی نمی داند و پیغمبر اخر الزمان صم که اشرف مکوناتست و افضل عارفانست اقرار به عجز نمود

دیگر نمودن

و فرموده است که ما عرفناك حق معرفتك یعنی نشناخته ایم ترا چنانچه سزاوار شناختن تست و حقتعم
فرموده است که و ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار
اوست و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرك الابصار یعنی ادراك نمیکنند او را دیدها و او
ادراك میکند دیدها را و از احادیث وارد شده است که یعنی دیدهٔ دلها ادراك کنه او نمیکنند چه جای
دیده سر اینجا بسایر حواس ظاهر ادراك او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن
و بحواس باطنه نیز ادراك او نتوان کرد مانند وهم و خیال * ششم انست که جناب مقدس الهی محل حوادث
نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و ماندگی و لذت و الم
و درد و بیماری و جوانی و پیری لذت خوردن و اشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات
عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حقتعم از عجز و نقص
و احتیاج مبراست و محل سخن در این باب انست که انچه از صفات کمالیه الهیست حادث نتواند بود و از
او منفك نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشد حقتعم پیش از عروض ان صفات
ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود اگر از او منفك شوند بعد از ان ناقص خواهد بود در هیچ حال نقص
بر او روا نیست اگر انچه حادث می شود و صفت نقص باشد عروض ان محال خواهد بود و انچه از صفات
ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حقتعم در
ازل خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حقتعم
نیست که از عدم او نقص او لازم اید بلکه انچه صفت کمالست قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که
مصلحت داند ایجاد نماید و ان قدیمست و هرگز از حقتعم منفك نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص
حقتعم باشد مثل انکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد
کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت
باشد و بعمل او در نقص او خواهد بود نه کمال او چنانچه گفته اند که صفت ذات انست که حقتعم بان
موصوف گردد و بضد ان موصوف نتواند بود صفت فعل انست که بان صفت و بضد ان موصوف تواند
بود اما * اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین
قدرت جناب حقتعم قادر بر هر ممکن هست و عجز را هیچ وجه باو نسبت نتوان دادن * دویم مثل خلق
میتواند گفت که خدا هفت اسمان افریده و زیاده از هفت اسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده است
و زید را خلق کرد و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و نمیرانیدن موصوف گردیده
و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده هیچ یك از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست
زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد

ممکنات است و هر چیز را در خور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است اگر
زیاده از ان عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه از باب باران
رحمت که چون می بارد بر همه چیزها عموما میبارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل
و سنبل بر همه چیز میرویاند و در یک زمین خار بیفقد از ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و اثمار
در یکدیگر ابار و انهار بعمل می اورد و یک خانه را اباد ان میگرداند و دیگری را ویران و همه از یک
باران است * هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست * ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
* و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست ششم انکه جناب حقتعلی را نامهای بسیار هست چنانکه
فرموده ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها * یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بان نامها
و اسماء بسیار در ایات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط انست که خدا را بغیر نامها که در ایات
و اخبار وارد شده است نخوانند حق انست که نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوقند و حادثند و بعضی
از سنیان قائل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن هذیان شبیه است و در اخبار وارد
شده است که هر که باین قول قائل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بی معنی کافر است و هر که عبادت
نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها بر او اطلاق میکنند
خدا را اینچنین پرستیده است * هفتم * انکه حق تعلی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محالست
و او را زن و فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی
عم فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص
حقتعلی است و عین کفر است و انچه بعضی از صوفیه میگویند که حقتعلی عین اشیاء است یا انکه ماهیات ممکنه
امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا انکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد میشود
همهٔ این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین انچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حقتعلی در رسول
خدا و ائمهٔ هدی عم حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه
کفر است و ائمهٔ از ایشان تبرا کرده اند و بر ایشان لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند
و حضرت امیر المؤمنین عم جمعی از ایشان را در دهلاک کرد * هشتم * انکه حقتعلی قدیم بودن شریک
ندارد و هر چه غیر ذات جناب مقدس اوست حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند
و اگر چه حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق می کنند اما انچه اتفاقی ارباب ملل است
انست که انچه غیر حقتعلی است وجودش ابتدائی دارد و از منه وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر
حقتعلی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع اهل ادیانست و ایات و اخبار که
دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبرهٔ



متعلق افعال خدا

خاصه وعامه در این باب ایراد نموده ام با ادلهٔ عقلیه جواب شبههٔ فلاسفه در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شود بقدیمی غیر از حقتعم کافر است

باب سیم

در بیان صفاتی است که متعلق است بافعال حقتعم و در ان چند بحث است * بحث اول * انکه مذهب امامیه انست که حسن وقبح افعال عقلیست و مراد از حسن انست که فاعل قادر اگر ان فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح انست که فاعل قادر اگر انرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل و افی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی می باشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب گردد و ان جهت را گاه هست بدیههٔ عقل همه کس میداند مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند راستیکه ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح انها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم انها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح انها امیدانند مثل حسن روزهٔ روز اخر ماه رمضان وقبح روزهٔ روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنه میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود و هر چه را نهی از ان کرد قبیح میشود پس اگر مرد مرا امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بان از ایات و احادیث بسیار ظاهر است * بحث دویم * انکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیراکه فاعل قبیح یا عالم بقبح انفعل نیست یا هست اما قادر بر ترک ان نیست یا محتاج است بان فعل قبیح یا قادر بر ترک ان هست و احتیاج بان ندارد اما باعث ان فعل را نمیکند بنابر اول جهل خدا لازم می اید و بنابر دویم عجز و بنابر سیم احتیاج و بنابر چهارم سفاهت و هر چهار بر حقتعم محالست پس قبیح از او صادر نتواند شد * بحث سیم * انکه حقتعم بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف نمیکند بان نه بر فعل انها و نه بر ترک انها و بندگان در فعل خود مختارند و فاعل فعل خودند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قایلند و اشاعره که اکثر اهل سنه اند میگویند که فاعل همهٔ افعال بنده خداست و بندگان مطلقا در انها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را اجاری میکند و در ان فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن ان فعل میباشد اما ان اراده مطلقا دخلی در وجود ان فعل ندارد و این مذهب باطلست بچند وجه * وجه اول * انکه ما بدیههٔ عقل و وجدان خود می یابیم که فرق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکتی که باختیار خود میکنیم و هم چنین فرق می یابیم میان انکه کسی را از بام بزیر اندازند یا کسی از بام بزیر اید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما * وجه دویم * انکه حقتعم امر کرده است بطاعت و وعدهٔ ثواب بران کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بران نموده است پس اگر افعال

عباد باختیار ایشان نبوده باشد و تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید که برو فلان چیز را بیاور و او را بزنند که چرا نیاوردی یا گوید که باسمان برو و بزنند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الاباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جای از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان * وجه سیم * آنکه حقتعالی در مواضع بیشمار از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده است بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بی خردی باشد و بر خدا محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود واگذاشته باشد بلکه امریست میان این دو و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادواتی که در فعل در کار است از جانب خداست و امر بین الامرین در حدیث وارد شده است اینست * مولف گوید * حق است که مدخلیت حقتعالی در اعمال عبد زیاده از اینست زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنهٔ او دخیلست در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او بخود دخیلست در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقایی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی مامور سازد مثل آنکه هر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار را بکند صد دینار باو میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار است و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است و او را دوست تر میدارد بعد از آنکه هر دو ان تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را بتنهایی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب از برای او طعام میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام خدمت را میکند و او نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند کسی او را مذمت نمیکند زیرا که این غلام نه در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت آقا بر هر دو تمام است اینقدر مدخلیت حقتعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کردن که در غایت اشکال و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است * وجه چهارم * آنست که لطف بر حق تعالی واجبست

بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها * وجه پنجم * انکه حقتعم حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و اورا در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید بیندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و براین قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و ایات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد انست که انچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حقتعم واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد انست که میباید افعال الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر انکه کردر اینمسئله نیز ضرور نیست * باب چهارم * در مباحث نبوتست و در ان

عصمت

چند مقصد است اول انکه امامیه را اعتقاد انست که بعثت پیغمبران بر حق تعم واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست باجماع شیعه و نصوص متواتره وارد است برانکه جمیع انبیاء از اول عمر تا اخر عمر معصومند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادلهٔ عقلیه و نقلیه قائم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر از امور عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه انست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع براین کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعم ایشانرا بر سهو بدارد برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صم در نماز عصر یا ظهر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت چون بخاطر ان حضرت اوردند برخواست و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر انکه ایشان را مان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب واقع شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم بر ترک گناه مجبور نیست و لکن حقتعم لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند بسبب قوت عقل و فطانت و ذکاء و کمال اهتمام در طاعت حق تعم و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیهٔ ان باخلاق حسنه بمرتبهٔ رسد که محبت جناب اقدس الهی در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات جسمانی رهائی یابد و پیوسته مشغول مطالعهٔ جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر انچه رضای محبوب او در انست بر گرد خاطرش نگردد و اگر نادرا خیال معصیتی در خاطر او در اید ملاحظهٔ جلال الهی نگذارد که پیرامون ان گردد و ابضا شرم کند از انکه حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب او ست مرتکب معصیت او گردد و باین اسباب

معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تع او را مجبور میسازد
بر ترک معصیت هر اینه عصمت برای او کمال نخواهد بود و بر ترک ان ثوابی نخواهد داشت و بدانکه ایات
و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیاء عم که متضمن خطای ایشانست ماول است بارتکاب
مکروه و ترک اولی چون نسبت بجلال مرتبهٔ ایشان این نیز عظیم است تعبیر از ان بمعصیت نموده اند و وجوه
دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و انچه در تفاسیر و تواریخ و سیر ذکر کرده اند از قصص انبیاء
عم متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست که از کتب یهود برداشته از برای
انکه خطاهای خلفاء جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز انها را
در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث برد انها از طرق اهل بیت عم بسیار است که در کتب عربی و فارسی
ایراد نموده ام این رساله گنجایش ذکر انها ندارد پس بانها اعتماد و اعتقاد نباید کرد * مقصد دویم * طریق
دانستن حقیقت پیغمبران معجز است زیرا که هر که دعوی مرتبهٔ بلندی میکند بمحض دعوی او باور
نتوان کرد چنانکه گفته اند * ای بسا ابلیس ادم روی هست * پس بهر دستی نباید داد دست * مثل
انکه چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اطاعت من کنید بمحض گفتهٔ او
کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته
باشد و معجزه مثل انست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان ان عاجز باشد و برخلاف مجری عادت
باشد و مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر ظاهر شود ان معجزه نیست مثل
صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد ان معجزه نیست مثل انکه
گوید در وقت طلوع افتاب معجزهٔ من انست که افتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوی پیغمبری
نباشد انرا کرامت گویند نه معجزه مثل مایدهٔ حضرت مریم عم و هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند
و گوید که خدا مرا برای ریاست دین و دنیای خلایق فرستاده و دلیل من اینست که حقتعم باشارهٔ من
ماه را دو نیم میکند و این مرده را زنده میکند و در همان ساعت ان امر واقع شود ما البته میدانیم که او
راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم
پس اگر این مرد کاذب باشد دعوی او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح است پس خدا اغرای همه
بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق
مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل
کرده اند که مسیلمهٔ کذاب دعوی پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد برای کوری دعا کرد روشن
شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد ان چشم روشنش کور شد گفتند که محمد صع اب
دهان مبارکش را در چاهی که خشک شده بود انداخت ان چاه پر اب شد ان ملعون در چاه کم ابی اب دهن

نداخت خشک شد و اینرا معجزهٔ مکذبه خوانند * مقصد سیم * باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد واعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت باها محتاج اند و باید بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوة رای و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران برخود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و کنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که از ولد الزنا نباشد و شبهه نباشد و پدر انس دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولایی و حجامی و حمامی و بیطاری و کارهایی که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها و در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و پدران پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول صم بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما پدر سایر پیغمبران اگر چه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بران قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر عم و غیر او وارد شده دلالت بر خلافش دارد و توقف در این باب اولی است * مقصد چهارم * علماء امامیه اتفاق کرده اند برانکه انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیاء عم ثابت نیست و مشهور صد و بیست چهار هزار است باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیاء و اوصیاء ایشان برحق اند و انچه در قران مجید واقع شده و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت ادم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس علیهم السلام اقرار بنبوت و حقیت ایشان واجبست و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفر اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و ایشانرا اولوالعزم مینامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت صم است و بعد از ان حضرت ابراهیم عم از سایر انبیاء افضل است و فرق میانهٔ نبی و رسول بوجوه مختلفه ذکر کرده اند بعضی گفته اند که رسول انست که ملک در بیداری براو نازل شود و نبی شامل ان هست که در خواب براو نازل شود و بعضی گفته اند رسول انست که معبوث شود بر جماعتی و نبی شامل ان هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول انست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل ان هست که حافظ شریعت دیگری

باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران بر چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث
بوده است و برد یکری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده است و صدای
ملك را میشنیده و در بیداری ملك را نمی دیده و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است
یعنی تابع پیغمبر دیکر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم عم بود و پیغمبری بوده که در خواب می دیده
و صدا میشنیده و ملك را میدیده است و بر کروهی مبعوث بوده است اما تابع پیغمبر دیکر بوده است مثل
یونس عم و انکه در خواب بیبند و صدا بشنود و ملك را در بیداری نبیند و خود صاحب شریعت باشد
او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی انست که در خواب می بیند و صدای ملك را
میشنود اما ملك را نمی بیند و رسول انست که صدا را بشنود و در خواب ملك را می بیند و در بیداری
ملك را می بیند و امام صدای ملك را میشنود و او را نمی بیند بدانکه خلاف کرده اند در انکه ایا از جن
پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند و بعضی کفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث
کردید و ان ثابت نیست و توقف در این باب اولی است * مقصد پنجم * در بیان حقیت پیغمبری
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او انست که دعوی
نبوت نمود و معجزات باهرهٔ بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری
پس همهٔ ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوی پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات ان حضرت زیاده
از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق ان حضرت معجزه بود و معجزات انحضرت دو نوع
است اول قران مجید است و او متواتر ترین معجزات انحضرتست که تا روز قیامت باقی است و در هر زمان
که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزهٔ او از جنس ان فنی بود که در انزمان شایعتر بود و اهل انزمان
در ان ماهر تر بودند تا انکه حجت بر ایشان تمام تر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی عم چون مدار
بر سحر بود حق تعم با و عصا و ید بیضا و امثال انها را داد که قوم او از اتیان بمثل انها عاجز شدند با انکه در
ان جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان
حاذق مثل جالینوس و امثال او بودند پس حضرت معجزهٔ مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره
و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را اورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی
که حضرت رسالت پناه محمد صم مبعوث کردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود
و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ میاوردند و بر کعبه می اویختند و بان فخر میکردند حضرت قران مجید را
اورد و تحدی نمود و فرمود که اکر در پیغمبری من شك دارید مثل این قران بیاورید ایشان عاجز شدند
و نتوانستند اوردن پس فرمود که ده سوره مثل این قران را بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یك
سورهٔ مثل این قرانرا بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سورهٔ کوچکی بیاوردند

با ان حرصی که در تکذیب ان حضرت داشتند و ارتکاب جنکهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن
کردند وانچه از ایشان خواسته بود نیاوردند اکر قادر می بودند البته میاوردند یا و فور فصحاء در میان
عرب و علماء و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از ان تا حال با انکه در همهٔ اعصار دشمنان
انحضرت اضعاف دوستان انحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند اوردن پس معلوم شد که از جنس
فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اکر انحضرت پیغمبر نبود حق تعم چنین امر برابر زبان او جاری
نمیکرد و الاغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق وانواع قبایح لازم می امد وان قبیح است و بر حق تعم
اتیان بقبیح محالست و در وجه اعجاز قران مجید خلافست که ایا از غایت فصاحت و بلاغت است یا انکه
هرکاه ارادهٔ معارضه میکردند حق تعم صرف قلوب و سد اذهان ایشان مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود
واکرچه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود لیکن حق انست که اعجاز از چندین وجه بود * وجه اول *
از جهت فصاحت و بلاغت و طلاقت که هر اعجمی که قرانرا میشنود امتیاز انرا از سخنان دیکر می فهمد
و هر فقرهٔ از ان که در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع
فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت ان نموده اند و روایت کرده اند که هرکه سخن
بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میکفت برای مفاخرت بر کعبهٔ مشرفه می اویخت و چون ایهٔ * وقیل یا ارض
ابلعی ماءك و یا سماء اقلعی * نازل شد همه از بیم رسوایی در شب امدند و نوشتهای خود را بر کرفتند
و پنهان کردند * وجه دویم * از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب
ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمییابد و جمیع بلغای انزمان از غرابت ان
متعجب و حیران بودند * وجه سیم * عدم اختلاف چنانکه حق تعم فرموده است * ولو کان من عند غیر الله
لوجدوا فیه اختلافا کثیرا * یعنی اکر قران از نزد غیر خدا میبود هر اینه می یافتند در او اختلاف بسیار زیرا که
از بشر هرکاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهة
یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشاء کنندهٔ ان سخن صاحب خط و سواد نباشد
و دیکران ایه ایه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندکان منافق و دشمنان او باشند و دیکر اختلاف
در فصاحت زیرا که قصائد و خطب افصح فصحاء اکر یك فقره اش فصیح است فقرهٔ دیکر فصیح نیست اکر
یك بیت عالی است بیت دیکر واهیست اکر یك جزوش در تحقیق است جزو دیکر لهو و باطل و تزویق
است و کلامی که از اول تا اخر همه در اعلاء درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل
باشد صادر نمیکردد مکر از کسی که هیچ کونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوالش نیست * وجه
چهارم * از جهة اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در ان وقت در میان عرب خصوصا در اهل مکه علم
بر طرف شده بود و ان حضرت پیش از بعثت با هیچ یك از علماء اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نمیفرمود

و مسافرت ببلاد بکر بسیار نمود که طلب علم کند و انچه حکما در چندین هزار رساله در معارف الهی
فکر کرده اند در هر سوره و ایه باحسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه
باشد مطلقا در ان نیست و ببرکت انحضرت طایفهٔ عرب که بعدم فهم و علم و ادب مشهور افاق بودند از
وفور علم و محاسن اداب و مکارم اخلاق مغبوط سکان سبع طباق گردیدند و علماء جهان در اکتساب
علم و ایمان محتاج بایشان شدند * وجه پنجم * از جهت اشتمال بر اداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در
مکارم اخلاق انچه حکما و علما در رسالها ذکر کرده بودند در هر سوره اضعاف ان بیان شده و در شریعت
قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود
و احکام و حلال و حرام مقرر گردیده که در هر باب هرچند علماء زمان و عقلاء جهان تفکر نمایند
خدشهٔ در ان نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعدهٔ بهتر از انچه در اسلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه
و علی اله السلام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که از این معجزهٔ
عظیم تر نمیباشد * وجه ششم * از جهت اشتمال بر قصص انبیاء سالفه و قرون ماضیه که در ان زمان
مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران را خصوصا اهل مکه را بر انها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با و
جود معاندان بیحساب خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب ان حضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزاء
ان قصها و انچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت انرا بر ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن و بردار
کشیدن حضرت عیسی عم و انچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت
گردانید مانند قصهٔ سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که به تفصیل انها را در حیوة القلوب
ایراد نموده ام * وجه هفتم * از جهت خواص سور و ایات کریمه و ان انست که شفای جمیع دردهای
جسمانی و روحانی و دفع سوء بلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی
و دشمنان اندرونی و بیرونی در ایات و سور فرقانی هست و تجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات
قران مجید را در جلاء قلوب و شفاء صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از ضرر شبهات نفسانی
زیاده از انست که صاحب دلی انکار ان نماید یا عاقلی را مجال تاملی باشد * وجه هشتم * از جهت اشتمال
قران مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حقتعالی را بر انها اطلاعی نیست و انها زیاده بر انست که احصاء توان نمود
و ان بر دو قسم است * قسم اول * انست که در بسیاری از ایات کریمه خبر داده است بانچه کافران
و منافقان در خانهای خود میگفتند و با یکدیگر براز و پنهان مذکور میساختند یا در خاطرهای خود
میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب ان حضرت نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند چون
سخنی میگفتند خایف میشدند و میگفتند در این ساعت جبرئیل بان حضرت خبر خواهد داد و از این
نوع بسیار است و اکثر را در حیوة القلوب ذکر کرده ام * قسم دویم * انست که در بسیاری از ایات کریمه

خبر داده است بامور آینده که خبر داده از آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مگر بوحی و الهام الهی
مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد
و تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده است و در هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل روزگارند
و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن دخول مکهٔ معظمه برای
عمره و از فتح مکهٔ مشرفه و برگشتن آنحضرت بسوی آن بلدهٔ طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول
از شر مردم و خبر دادن از غلبهٔ روم بر کبران عجم و خبر دادن بسورهٔ کوثر از کثرت اتباع و اولاد
آنحضرت و برافتادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت را ابتر گفتند و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را
و چنان شد و اکثر در حیات القلوب مذکور است * قسم اول * در بیان مجملیست از سایر معجزات آنحضرت
بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده مگر آنکه مثل او و از او زیاده بر آن بآنحضرت عطا کرده است
و معجزات آن حضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات
آنحضرت چند قسمست و بعضی از آنها معجزات بدن شریف آنحضرت است و آن بیست و چهار معجزه است
* معجزهٔ اول * آنکه پیوسته نور از جبین انورش ساطع بود چون ماه شعاع جبین مبین از معدن انوار
بر در و دیوار میتابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد
* معجزهٔ دویم * بوی خوش آن جناب بود چنانچه هر وقت آنجناب از راهی میگذشت تا دو روز زیاده
هر که از آن راه میرفت میدانست که حضرت از آن راه رفته است از عطر او و از عرق آنجناب جمع می کردند
و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی نزد آنحضرت آوردند کف آبی در
دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوش بوتر شد * معجزهٔ سیم * آنکه چون
در آفتاب می ایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود * معجزهٔ چهارم * آنکه با هر که آنجناب راه میرفت هر چند
او بلندتر بود حضرت یک سر و گردن از او بلندتر مینمود معجزهٔ پنجم * آنکه پیوسته ابر در آفتاب بر سرش
سایه می افکند و با او حرکت میکرد * معجزهٔ ششم * آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد
و جانوری مانند مگس و پشه و غیر آنها بر آنحضرت نمی نشست * معجزهٔ هفتم * آنکه از عقب می دید چنانکه
از پیش رو می دید * معجزهٔ هشتم * آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از
ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید و دیگران نمیشنیدند و ملائکه را می دید و دیگران
نمی دیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست * معجزهٔ نهم * آنکه هرگز بوی بد بمشام آنحضرت
نمیرسید * دهم * آنکه آب دهان که بهر چاهی می افکند در آن برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بهر صاحب
دردی که می مالید شفا می یافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم میرسید و از
طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و یک صاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد * یازدهم

*انکه جمیع لغتهارا می فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت *دوازدهم *انکه در محاسن شریفش هفده
موی سفید بهم رسیده بود که مانند افتاب میدرخشید *سیزدهم *مهر نبوت بر پشت مبارکش جا گرفته
بود و نور ان بر نور افتاب زیادتی میکرد *چهاردهم *انکه اب از میان انکشتان مبارکش جاری شد
بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند *پانزدهم *انکه باشارهٔ انکشت ماه را ابدو نیم کرد *شانزدهم *
انکه سنک ریزه در دست حق پرستش تسبیح میکفت و مردم می شنیدند *هفدهم انکه ختنه کرده و ناف
بریده و پاک از الایش خون و غیره متولد شد و در وقت ولادت از پا بر نیامد نه از سر چون بزمین
امد بوی بهتر از بوی مشک از او لایح و فایح کردید و جهان را معطر کرد پس روی بکعبه سجده افتاد
چون سر از سجده برداشت دست بسوی اسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعم و برسالت خود
پس نوری از او ساطع کردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد *هیجدهم *انکه هرکز محتلم نشد
و خواب شیطانی ندید *نوزدهم *انکه فضلهٔ که از انحضرت جدا می شد بوی مشک از ان می امد و کسی
اثر انمیدید بلکه زمین مامور بود که انرا فرو برد *معجزهٔ بیستم *انکه هر چهار پایی که انحضرت بران سوار
می شد رهوار میشد و پیر نمیشد *معجزهٔ بیست و یکم *انکه در قوت کسی با انحضرت مقاومت نمیتوانست
کرد *بیست و دویم *انکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت انحضرت میکردند و بر هر سنک و درخت که
میکذشت خم می شدند از برای تعظیم و بران حضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه کهوارهٔ انحضرت را
می جنبانید *بیست سیم *انکه بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی ماند و کاه بر سنک سخت راه
میرفت و اثر پایش میماند *بیست و چهارم *انکه حق تعم از انحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که
با ان تواضع و شکستکی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نتوانست کرد
و هر کافر و منافقی که ان حضرت را میدید از بیم بر خود می لرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای
کافران اثر میکرد و اما معجزات دیکر ان حضرت پس چند قسم است *قسم اول *معجزات ولادت
باسعادت انحضرت است خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب میلاد نبی الاسعاد
انجناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب شهب از اسمان ظاهر شد حتی انکه مردم
ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که
در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم بانهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقیست
بلرزید و چهارده کنکره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستکی نمایان
است و دو قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و اب در ان جاری کردید و دریاچهٔ ساوه که انرا
می پرستیدند خشک شد و الحال بجای ان نمکی است که نزدیک کاشان است و اتشکدهٔ فارس که هزار
سال بود که می پرستیدند در انشب خاموش شد و رود خانهٔ ساوه که سالها خشک بود اب در ان جاری

شد

شد و نوری در انشب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سر نگون شد و جمیع پادشاهان دران روز لال بودند و سخن نمی توانستند گفت و ملائکهٔ مقربان وارواح اصفای پیغمبران در هنگام ولادت وافر السعادة ان منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت امنه شربتها از بهشت اوردند که او اشامید و انحضرت را بعد از ولادت بابهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت ان حضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت اورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکهٔ سموات بخدمت انحضرت رسیدند و براو سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد بجانب حجرهٔ مقدسه بسجده افتاد و غرائب ولادت و معجزاتی که دران حالت و بعد ازان در ایام نشو نما ظاهر شد زیاده از حد و عد و احصاء است و برخی در حیوة القلوب مذکور است *قسم دویم* معجزاتی است که متعلق بامور سماویه و اثار علویه است وان بسیار است *اول* انشقاق قمر که حق تعم فرموده است که *اقتربت الساعة وانشق القمر* یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه واکثر مفسران گفته اند که این ایه وقتی نازل شد که قریش از انحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد بقدرت الهی بدو نیم شد چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در ان شب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز هم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابو قبیس *دویم* برگردانیدن افتابست خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صم حضرت امیرالمومنین عم را برای کاری فرستاده بود و بعد از انکه حضرت رسول الله صم از نماز عصر فارغ شد حضرت امیرالمومنین مراجعت نمود و حضرت رسول صم سر مبارک خود را در دامن انحضرت گذاشت و خوابید و در ان حال وحی بر انجناب نازل شد تا انکه نزدیک شد که افتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت فرمود که یا علی نماز کردهٔ عرض کردنه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک تو را در زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود افتاب را برای او برگردان اسماء گفت والله دیدم که افتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز افتاب یکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای امیرالمومنین عم بعد از وفات حضرت رسول الله صم واقع شد *سیم* ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت باسعادت انحضرت چنانکه مذکور شد *چهارم* نازل شدن مائده برای اهل بیت عم از اسمان *پنجم* صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان انحضرت نازل شد *ششم*

اطاعت جمادات و نباتات انحضرت را و سایر انچه در انها ظاهر شد مانند ناله کردن چوب خرمایی که حضرت
بران پشت میداد چون منبر را ساختند از مفارقت انحضرت و طلبیدن انحضرت درخت را و اجابت کردن
و امدن بسوی انحضرت و برگردیدن و افتادن بتها باشارهٔ انحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشك
در یك ساعت و سلام کردن درخت و سنك بران جناب و کشتن درختان خرما برای مسلمانان و در
ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم از معجزات زیاده از
حد عد و احصا است * قسم سیم از معجزات * سخن گفتن حیوانات است با انحضرت مانند سخن گفتن اهوان
و شیر و گرك و سوسمار و بزغالهٔ بریان و ناقهٔ انحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینهٔ مولای
انحضرت را براه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت ان جناب و از این نوع بسیار است * قسم
چهارم * مستجاب شدن دعای انحضرت در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران
و این نوع زیاده از انست که حصر توان کرد * قسم پنجم از معجزات * استیلاء ان جنابست بر دشمنان و دفع
شر ایشان و نازل شدن ملائکه از اسمان برای یاری ان جناب چنانکه در جنك بدر و احد و غیر انها
شد و اثارش بر مردم ظاهر گشت * قسم ششم * استیلای انحضرتست بر شیاطین و جنیان و ایمان اوردن
جنیان بران جناب چنانکه قران مجید بان ناطق است و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین از
اسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است * قسم هفتم * خبر دادن از امور پنهان و امور
اینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و انکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت
بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت عم و شهید شدن امیر المومنین عم و حسنین عم و کیفیت
شهادت هر یك و انقراض ملك پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت امام رضا
عم و مدفون شدن انحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و کیفیت اها و جنك
کردن امیر المومنین با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر
و بیرون کردن او از مدینه بلکه انچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شد و خبر دادن از وفات نجاشی
پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت
ایشان در جنك تبوك و از شهادت حبیب بن عدی و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر
دادن انحضرت از انچه منافقان در خانهای خود میگفتند و انچه صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر
مردمی که بنزد ان حضرت می امدند پیش از انکه سخن بگویند حاجت ایشانرا میفرمودند و کم سخنی از
ان جناب صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل این معجزاترا خواهد بکتاب حیوة القلوب
رجوع نماید * هشتم از اقسام معجزات * در بیان معراج حضرت رسالت پناه صم است و نصوص صریحهٔ قران
مجید بران دلالت کرده است و از جملهٔ ضروریات دین اسلام است و منکر ان کافر است و خلافی که بعضی

از قاصران در خصوصیات ان کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلة تدبر زیراکه بعضی از عامه خلاف
کرده اند که در خواب بود یا بیداری یا جسم بود یا بروح تنها یا با بدن یا بروح یا هم و تا مسجد اقصی
بود یا تا اسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان کرده اند
یکی از دو جهت که مذکور شد و انچه از ایات کریمه و احادیث متواترهٔ خاصه و عامه ظاهر میشود انست
که حقتعم حضرت رسول صم را در یک شب از مکهٔ معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد
واز انجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلاء سیر فرمود و عجایب خلق سموات را با انحضرت نمود و رازهای
نهانی و معارف نامتناهی بر ان حضرت القاء فرمود و انحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت
حق تعم قیام نمود و با ارواح انبیاء عم با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت عنبر سرشت شد و منازل
اهل بهشت را مشاهده کرد و احادیث متواترهٔ خاصه و عامه دلالت میکند برانکه عروج انحضرت ببدن
بود نه بروح بی بدن و در بیداری بود نه در خواب و در میان قدماء علماء شیعه در این معانی خلاف
نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقیست که معراج
مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است که بعد از هجرت بمدینهٔ طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه
جمعی قائل شده اند که معراج مکرر واقع شد ابن بابویه و صفار و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق عم روایت کرده اند که حقتعم حضرت رسول صم را صد و بیست چهار مرتبه باسمان برد و در
هر مرتبه انحضرت را در باب ولایت و امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه کرد و از حضرت صادق عم منقولست که از ما نیست کسی که یکی از
چهار چیز را انکار کند معراج و سوال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام
رضا عم منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول صم را * هفتم * در بیان
قلیلی از فضایل و مناقب انحضرتست باید دانست که انحضرت مبعوث بود بر کافهٔ بشر از عرب و عجم
و جمیع ادمیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قران و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست و بعد از او
پیغمبری نخواهد بود و ان حضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت
امیرالمؤمنین عم و سایر ائمه عم افضل بود و انچه بعضی از غلات میگویند که امیرالمؤمنین عم افضل از ان
جناب بود کفر است و ان حضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه از معجزات ان حضرت
ان بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد
و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست برهم
میزدند و صفیر میکشیدند و بر میجستند عبادت ایشان چنین بود از این معلومست که سایر اطوار ایشان چه
خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت ان حضرت گذشته است و شریعت مقدسهٔ ایشانرا

طوءاو کرها باصلاح اورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که بمراتب شتی از انعام بدتراند در میان چنین کروهی انجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علماء خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار انرا احصاء نکرده اند و معجز اعتراف نموده اند و قلیلی از انرا در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام ایضا اجماع امامیه منعقد است بر انکه پدران بزرکوار رسول خدا و ایمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین همه مسلمان بوده اند تا ادم ع بلکه همه انبیاء و اوصیاء بوده اند و هیچ یک کافر نبوده اند و ازر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم ع نبود بلکه عموی او بود چون او را تربیت کرده بود او را پدر میکفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبدالله و امنه هردو مسلمان بودند و عبدالمطلب از اوصیاء حضرت ابراهیم ع و همچنین پدرانش تا اسمعیل ع همه اوصیاء بودند و حضرت ابوطالب پدر امیرالمومنین ع بعد از عبدالمطلب وصی بود و هرکز بت نپرستیده بود و کافر نبود و لیکن ایمان خود را برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول صم برای او بکنند و اعانت ان جناب بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل عم و سایر انبیاء و اوصیاء نزد او بود و بحضرت رسول صم در وقت مردن تسلیم کرد و در ان وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمانرا پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حقتعالی ثواب ایشانرا مضاعف کردانید و بر این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت وارد شده است و اسلام ابوطالب و اباء و اجداد ان حضرت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعهٔ ما نیست هر که باسلام ابوطالب قایل نباشد باید اعتقاد کرد که جدات ان جناب و مادران ایمه عم همه عفایف و نجیبات مکرمات بوده اند و الوده بتهمتی نبوده اند در هنکامی که نطفهٔ ایشان یا اباء ایشان در رحم انها قرار کرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانو به مادر علی بن الحسین عم و مادرهای اکثر ایمه عم که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفهٔ ایشان در رحم انها نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفهای کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرکز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادلهٔ عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق

قسم هشتم خلافست که ایا انحضرت بر ملائکه معبوث بوده یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت ان جناب و اوصیای او را از جمیع ملائکه کرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حقتعالی را اموختند و هیچ ملکی برای امری بر زمین نمی اید مکر اینکه اول بخدمت امام عم میاید و بعد از ان پی انکار میرود و جبرئیل ع

بی رخصت داخل خانهٔ حضرت رسول صم نمی شد چون داخل میشد مانند بندگان باادب در خدمت
ان جناب مینشست * نهم * خلافست که حضرت رسالت عم پیش از بعثت ایا بشریعتی عمل میکرد یا نه
بعضی برانند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند و فرقهٔ دویم نیز خلاف
کرده اند بعضی گفته اند بشرع نوح عم عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت ابراهیم و بعضی بشرع
موسی و بعضی بشرع عیسی عم و بعضی بهمهٔ شرایع و حق نزد فقیر انست که بعد از بعثت ان جناب
تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی نمود و شریعت ان جناب ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا انچه از ان جناب
سوال میکردند تا وحی نازل میشد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید
و در حکم سنگسار زناکار که خبر از توریة داد برای اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان بود و اظهار
علم خود بکتب ایشان و ایاتی که اشعاری بر متابعت انبیاء دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه
جمیع ادیانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل شاقه است و اما پیش از بعثت مدلول
اخبار و ادلهٔ عقلیهٔ بسیار انست که ان جناب اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات
و مساوی اداب زیاده از همه کس میفرمود چون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع
باشند و عبادت حقتعم کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه دین
خود را نداند با انکه متفق است که انحضرت انواع عبادت میکرد و بیست و پنج حج پیش از هجرت پنهان
بجا اورد و اداب حسنه از تسبیح و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات
از انجناب صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچند وجه * وجه اول *
انکه اگر عامل بشریعت پیغمبر دیگر باشد رعیت او خواهد بود و باید که ان پیغمبر افضل از او باشد و این
خلاف ضرورت دین است * وجه دویم * انکه شریعت ان پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل
نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر
دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست از علماء ان ملت اخذ کرده باشد و از جملهٔ معجزات ان
جناب ان بود که خط و سواد نداشت و با علماء اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیاء را بنحوی که در کتب
ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضا اکثر علماء اهل کتاب در ان عصر فاسق و فاجر
بودند چگونه اعتماد بر گفتهٔ ایشان میتوانست کرد * وجه سیم * انکه در احادیث بسیار وارد شده است
که هیچ زمان دنیا از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت صم در ابتداء تکلیف پیغمبر نبود
بایست با وصی عیسی عم یا وصی ابراهیم عم را تبع نماید و باو ایمان بیاورد و تابع او گردد و بایست این
معنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند قطع نظر از انکه لازم می اید که انحضرت مرتبه اش پست تر از ان
وصی باشد و فضیلت انحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلامست پس گوییم که پیغمبری ان جناب

همیشه بوده پیوسته بوحی و الهام الهی بشریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور
گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچند وجه اول انکه عامه و خاصه از ان جناب روایت
کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم در وقتی که ادم در میان اب و گل بود و احادیث بسیار وارد
شده است که روح ان جناب در عالم ارواح روح انبیاء مبعوث گردانیدند و همه باو ایمان اوردند
و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او اموختند * وجه دویم * انکه امیر
المؤمنین عم در خطبهٔ قاصعه فرموده که حقتعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود در هنگامی که او را از
شیر باز گرفتند با نزدیک بان بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم
افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری معلوم شد که شرایع دین
خود را از ملک فرا میگرفت * وجه سیم انکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعم حضرت
ابراهیم را بندهٔ خاص خود گردانید پیش از انکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از انکه
رسول گرداند و رسول گردانید او را پیش از انکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از انکه امام
گرداند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی انست که در خواب میبیند مانند خواب ابراهیم عم
و مانند انچه میدید رسول خدا صم از اسباب پیغمبری پیش از انکه جبرئیل عم وحی بیاورد از برای
او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است * وجه چهارم * در احادیث صحیحهٔ
بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا اخر مؤید اند بروح
القدس که ایشانرا تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد * وجه پنجم بنص قران
و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول صم افضل انبیاء است و هر فضیلتی و کرامتی که
هر پیغمبری داده اند بانحضرت زیاده از ان عطا کرده اند چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره
پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبی بشرف نبوت فایز گردد و حضرت رسالت بان جلالت تا چهل
سال خلعت نبوت نپوشد ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه صلوات الله علیهم در وقت
طفولیت بلکه در هنگام ولادت اثار علم و کمال ظاهر میشده و حضرت قایم در کودکی در دامان پدر
از مسایل مشکلهٔ غامضه جواب فرمود و حضرت جواد عم در سن نه سالگی در سه روز سی هزار مسئلهٔ
غریبه را بیان شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت صم از ایشان کمتر باشد * وجه ششم خلافست
که حقتعالی انحضرت را چرا امی نامیده اکثر گفته اند برای ان بود که انحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار
وارد شده است که نسبت بام القری که مکهٔ مشرفه است داده شده است و در این خلافی نیست که انحضرت
پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانچه نص قران بران دلالت کرده است و خلاف در
اینست که ایا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه حق انست که قادر بود بر خواندن و نوشتن

چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهایی که دیگران ازان عاجز بودند میتوانست
اما برای مصلحت خود نمینوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالب اوقات دیگران امر بخواندن نامها میفرمود
و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم نامه را میخواند و نمینوشت و بسند معتبر منقولست
که شخصی از امام محمد تقی عم پرسید که چرا حضرت رسول را امی نامیدند انجناب فرمود که سنیان چه
میگویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی نوشت فرمود که دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان
باد و الله که انحضرت میخواند و مینوشت هفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای انکه از اهل
مکه است و یک نام مکه ام القری است * دویم * انحضرت را اختصاص بسیار بود که دیگران در انها
با حضرت شریک نبودند * خاصه اول * انکه نماز شب و نماز وتر بر انحضرت واجب بود دویم قربانی
بر انحضرت واجب بود * خاصه سیم * بعضی گفته اند که مسواک بر انحضرت واجب بود * چهارم *
مشورت کردن با اصحاب بعضی گفته اند بر انحضرت واجب بود * پنجم * هر بدی که میدید بایست البته
انکار کند * ششم * مخیر کردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است * هفتم * حرام بودن زکوة واجب
بر او و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت خلافست هشتم واجب بود اداء دین کسی که
بمیرد و فقیر باشد * نهم * انکه گفته اند که انحضرت سیر و پیاز میل نمیفرمود و بعضی گفته اند حرام بود
بر او * دهم * انکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند که بر انحضرت حرام بود * یازدهم
* بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر انحضرت حرام بود و ثابت نیست * دوازدهم * وصال در
روزه برای انحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال انست که دو روز روزه بدارد و در میان
افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید یا قصد * سیزدهم * بر انحضرت زیاده از چهار زن بعقد دائم
جایز بود و بر دیگران حرام است * چهاردهم * بر انحضرت حلال میشد زنی که خود را با او میبخشید بدون
عقد * پانزدهم * انکه نکاح زنان انحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیوة
انحضرت و بعد از وفات هر دو بر دیگران حرام بود * شانزدهم * حرام بود که انحضرت را بنام ندا کنند که
یا محمد و یا احمد بگویند و حقتعالی نیز در قران در هیچ موضع انحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها
النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده * هفدهم حرام بود مردم را که صدا را در سخن
گفتن بلندتر از صدای انحضرت کنند * هیجدهم حرام بود که از پشت حجرها انحضرت را ندا کنند
و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر انها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر انها مناسب این رساله نبود لهذا

حواله بکتاب حیوة القلوب نمود

باب پنجم

در امامت و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که
پیغمبر میکرد بنیابت و جانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در ان چند مقصد است * مقصد اول در

وجوب نصب امام است بدانکه امت خلاف کرده اند دراینکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او
ضروری و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حقتعالی واجب است یا بر امت اینجا خلافیست که عقل حکم
میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و انچه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه
بران اتفاق کرده اند انست که واجب است بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام عقلا بچندین
وجه * وجه اول انکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند بر نصب امام نیز میکند چه
معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی و سرکرده که در امور
مختلفه ایشانرا براه راست هدایت نماید و رفع مخاصمه و منازعه و مجادله و مغالبهٔ ایشانرا که بالضروره در
معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همهٔ عقول بر اینمعنی
مفطور اند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین اوست خصوصا بعد از حضرت رسالت صلعم که خاتم
پیغمبران است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست * وجه دویم * انکه نصب امام لطفست و لطف
بر خداوند واجبست عقلا ایضا اصلح بر حقتعالی واجب است و شک نیست در انکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال
و ازمان وجود رئیس و حاکمی است علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد
و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است بر امام * وجه سیم * انکه
چون بعثت حضرت رسول صلعم مخصوص زمان انحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافهٔ خلق تا روز قیامت
از برای ایشان کتابی اورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و اداب و سنن در هر امری حتی خوردن
و اشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و در فرایض و مواریث و قضایا
و معاملات و احکام واقعیهٔ حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت انحضرت مدت قلیلی بود و در ان
مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر انها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقل تجویز این میکند
که خداوند رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت
که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه
و محامل در میان ایشان بگذارند که هنوز ان کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و انچه در ان باشد در
غایت اجمال باشد و هر کس بسوی فهمد و مفسری از برای ان تعیین نفرمایند با انکه از هزار یک احکام
ضروریه در ظاهر ان نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نومسلمانی چند را
که هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت گردانند که هر باطلی را که خواهند
برای خود تعیین نمایند و ان جاهل باطل هر امری که رو دهد صحابه را جمع کند و خود مانند خر در گل
مانده باشد و از این و از ان پرسد تا بمقتضای اغراض باطلهٔ خود یکی را ترجیح دهد هر که بهرهٔ قلیلی از
عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خداوند و رسول روا نمیدارد و خداوند با ان لطف و رحمت نسبت

بعباد

عباد خصوصا بر این امت پیغمبری با ان مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت
نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری که ان از ارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت
امت قرار داد چون شد که یک مرتبه دست از ایشان برداشت و رئیسی برای ایشان قرار نداد و دهقانی
که در دهی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کسی را تعیین میکند و وصیت
برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر اخر الزمان از دنیا میرود و برای
دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین نمیکند البته در این باب عقل حکم نکند
در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد* وجه چهارم* انکه مخالفان نیز معترف اند که عادت مقررهٔ حق تعم در
جمیع انبیاء عم از ادم تا خاتم ان بود که تا خلیفه از برای ایشان تعیین نمی کردایشان را از دنیا رحلت نمیفرمود
و سنت حضرت رسالت صم در جمیع غزوات و سفرهای جزوی که ان جناب از مدینه مشرفه می فرمود
ان بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قری اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر
ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون در این مفارقت کبری و سفر بی منتها احوال ایشان را مهمل و امور
ایشان را معطل میگذاشت* پنجم* انکه مرتبهٔ امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است
اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که مردم نبی را نیز اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق ایضا
بر مصالح عامه عباد عقول ناقصهٔ امت کی حکم می تواند کرد و عقلاء صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از
برای نسق قریهٔ یا حکومتی تعیین می نمایند و در اندک وقت ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند
پس بر یاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا تواند ایضا عصمت در ان شرط است چنانچه
معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعم بر ان مطلع نمی تواند شد و ادلهٔ عقلیه در این باب بسیار است
و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و اما ایاتی که دلالت میکند بر انکه امام از جانب حق تعم منصوب است
بسیار است و ما در این رساله بچند این دایه اکتفا می نماییم* اول* ایهٔ وافی هدایهٔ* الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی* یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما
نعمت خود را شک نیست در انکه امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای
امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعم نصب امام از برای امت کرده باشد با انکه احادیث مستفیضه
از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این ایهٔ شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین عم در غدیر خم نازل
شد* دلیل دویم* دو ایهٔ کریمه* و قالوا لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون
رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم
بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون* مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند
که چرا فرستاده نشد این قران بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود

و عروة بن مسعود که در طائف بود که ایشان اموال و بساتین بسیار داریند حقتعم در رد قول باطل ایشان
فرمود که ایا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی پیغمبری ترا و هرکس خواهند میدهند ما تقسیم
کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندکانی دنیا و بعضی را بلند تر کردیم از بعضی بحسب دنیا
بدرجات بسیار تا انکه بیک دیکر محتاج باشند و بعضی از ایشان را بکارهای خود بدارند و باین سبب
احوال عالم منتظم کردد و حال انکه رحمت پروردگار تو بهتر است از انچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیهٔ
دنیا یعنی هرکاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد بایشان نکذاریم
بلکه خود تقسیم کنیم پس چکونه قسمت نبوت را با این رفعت شان باختیار ایشان کذاریم و هرکاه دانستی
که مرتبهٔ امامت نظیر درجهٔ نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمی رسد پس باید
که ان را نیز باختیار مردم نکذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد از این
ایات کریمه اکر مدعی تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت مخالفان نپوشاند * دلیل سیم حقتعم میفرماید که * و ربک
یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون یعنی پروردگار تو می افریند هر چه را
میخواهد و بر میکزیند هر کرا میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از انچه ایشان شریک
او میکردانند و دلالت این ایه نیز ظاهر است بر انکه برکزینندهٔ برای امور دین و دنیا خدا است نه خلق
و مفسران عامه روایت کرده اند که این ایه برد انها نازل شد که کفته اند خدا چرا پیغمبر را ابوبکری
نداد * دلیل چهارم * ایات بسیار هست که دلالت میکند بر انکه خدا همه چیز را در قران مجید بیان
فرموده است مثل * ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز * و کل شیء
فصلناه تفصیلا * و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی * و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
* و هیچ تر و خشکی نیست مکر انکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرکاه حقتعم همه چیز را در قران مجید
بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد * پنجم * حقتعم
فرموده است که * اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم * یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید
رسول را و انها که صاحبان امرند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی
الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعم امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب امری
و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشند در انکه خطا و غلط و دروغ و کناه
و سهو از او صادر نشود و الا لازم می اید که حق تعم مردم را امر کند بچیزی چند از انها که نهی کرده است
و چنین کسی امام است که حقتعم نصب کرده است و معصوم است و باتفاق غیر ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله
علیهم صاحب این مرتبه نیستند * مقصد دویم * در بیان شرایط امامت بنا بر قول متکلمین و مشهور
انست که در ان سه شرط معتبر است * شرط اول * انکه باید امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات

خصوصا

خصوصا در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم می اید و ان بحسب عقل قبیح است ایضا حقتعالی
میفرماید * افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون * یعنی
ایا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است بانکه مردم پیروی او کنند یا شخصی که خود هم
هدایت نمی تواند یافت مگر انکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه
حکم میکنید به تجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است که * هل یستوی الذین یعلمون و الذین
لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب * یعنی ایا مساوی می باشند باهم انها که صاحب علم و دانایی اند و انها
که صاحب علم نیستند متذکر نمیشوند این را مگر صاحبان عقلها ایضا فرموده است * فسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون * یعنی سوال کنید از اهل علم و اهل قران اگر نمیدانید و چون حقتعالی وحی کرد که * انی
جاعل فی الارض خلیفة * من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند ایا قرار میدهی
در زمین کسی را که افساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حقتعالی
فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حقتعالی اسما را تعلیم ادم کرد و بان حجت بر ملائکه تمام کرد
که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم موجب استحقاق خلافت
است ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حقتعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی
علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهر انست که
زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن * شرط دویم * از شرایط امامت عصمت است و اجماع
علمای امامیه منعقد است بر انکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا اخر عمر از جمیع گناهان
کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است ایضا امام امین حقتعالی است بر دین و دنیای
مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول
حقتعالی * اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون * یعنی ایا امر میکنید
مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با اینکه کتاب خدا را می خوانید ایا عقل ندارید و قباحت
این امر را نمی فهمید و باز فرموده است ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار
دشمن میدارد چیزی را که بگوئید و نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری
و امامت نیست ایضا چون حقتعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم عم که من گردانیده ام ترا امام از برای مردم
حضرت خلیل از این عطاء جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من
نیز امامان قرار ده حقتعالی فرمود که * لا ینال عهدی الظالمین * یعنی نمی رسد عهد امامت من بظالمان
و هر صاحب معصیتی ستم کار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او
صادق است که عهد امامت باو نمی رسد ایضا عمده فائده در منصب امامت انست که حفظ ناموس شریعت

بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع
نماید و خطائی که از او صادر گردد او زایل سازد پس او امام کل خواهد بود نه اول ایضا بر امت واجب
است که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیهٔ اولو الامر معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند یک چیز
هم باید و اجب باشد و هم حرام ایضا نهی از منکر بر ایشان واجبست اگر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت
امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید
ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بد و امام خواهند بود و اگر او هم
معصوم نباشد محتاج با امام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود با امام معصوم و این
دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم میشود * شرط سیم * از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی
بودن امامست و آن نصوصی که بر خصوص هر یک از ائمهٔ صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم
خواهد شد انشاء الله تعالی و سنیان هیچ یک از این سه شرط قایل نیستند و این سه صفت را متکلمان ذکر
کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد با آنکه شبهه در نسبش نباشد
و پدر ایشان دنی و مادر ایشان غیر عفیفه نباشد و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشد مانند
خوره و پیسی و کوری و کنگی و درشت خوئی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند
جولائی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین
رحمه الله در بعضی از رسائلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است * شرط اول * معصوم
بودن او از گناهان کبیره و صغیره بمعنی که مذکور شد * شرط دویم * آنکه عالم باشد بهر چه در امامت
بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان
دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود * سیم * شجاعت برای دفع
دشمنان و فتنهها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر او که سرکرده است بگریزد
ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا * چهارم * آنکه در جمیع صفات کمال مانند
شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هرچه از صفات کمال باشد از همهٔ رعیت خود کامل تر باشد
و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا * پنجم * آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم
گردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی
و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه در فرع
مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه که اینها منافات با لطف دارند * ششم آنکه قرب و منزلت او نزد حقتعالی
از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او از همه کس بیشتر باشد * هفتم * آنکه معجزهای او
ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد * هشتم * آنکه

امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد به ایة رجعت کردد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولیست * مقصد سیم * در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و انها در احادیث بسیار است و در حیوة القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد می نمایم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر ع روایت کرده است که امام را ده علامتست پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود چون از شکم مادر بیرون می اید دستها را بر زمین میکذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمی شود و حباثت جنابت در او هم نمی رسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمی رود یعنی انچه واقع میشود در انحال میداند و خمیازه و کمانکش نمی کند و از پشت سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و فضلهٔ که از او جدا میشود بوی مشك از او می اید و زمین را خدا موکل کرده است که او را بپوشاند و فرو برد چون زره حضرت رسول صم را میپوشد بر قامتش درست می اید و هر کس دیگر که بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یك شبر از قامتش زیادی اید و ملائکه با او سخن میکوید تا اخر ایام عمرش و ابن بابویه از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید که یك مراد ان باشد که کاهی چنین است و از حضرت رسول صم دایمی بود و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکلست با نچه از او بیرون اید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشك خشبوتر است و اولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر نفس خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند با انکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت باو بهم میرسانند و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و انچه مردم را بان امر میکند خود زیاده از دیگران بان عمل مینماید و انچه مردم را از ان نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترك ان مینماید و دعای او مستجابست حتی انکه اگر بر سنکی دعا کند هر اینه بدو نیم میشود و حربها و اسلحهٔ حضرت رسول صم نزد او ست خصوصا شمشیر ذو الفقار که از اسمان بزیر امده و نزد او نامهٔ هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت ع تا روز قیامت در ان نوشته است و نامهٔ دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در ان نوشته است و نزد امام می باشد جامعه و ان نامه ایست که طول ان هفتاد ذراع است در عرض پوست کوسفند و چون پیچیده میشود بکنلکی ران شتر میشود و در ان نوشته است هر حکمی که فرزند ادم بان محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرك تر و جفر کوچك تر یکی از پوست بزاست و دیگری از پوست کوسفند و در انها احکام حدود و غیر انهاست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند حتی کناهی که تعزیر ان یك تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و ان را

حضرت رسول صلعم املا فرموده و حضرت امیر المؤمنین عم بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه
عم نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای این آن را با حضرت
نسبت میدهند که چون حضرت رسول از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه عم را اندوه عظیمی از مفارقت
آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حقتعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای
آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین عم مینوشت و در آن کتاب خبرهای آینده
هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حقتعالی عمودی از نور هست که در آن عمود
احوال بندگان خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند بسند معتبر از حضرت
امام موسی عم منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت * خصلت اول * آنکه امام پیش از او نص
امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول صلعم نص بر خلافت حضرت امیر المؤمنین عم کرد * خصلت دویم
* آنکه هر چه از او پرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید * خصلت سیم * خبر
میدهد مردم را بآینده * خصلت چهارم * آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلغت خود
جواب میفرماید * خصلت پنجم * آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از
احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است
مرده زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیر المؤمنین عم مکرر مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق
عم ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است
که هر معجزه که حقتعالی بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی صلعم عطا کرده است و قادر
بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی میکرده اند بلکه در یک روز و کمتر
چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران را مانند توریة و انجیل و زبور و صحف آدم
و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی عم همه در نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند
عصای موسی عم و پیراهن ابراهیم و یوسف عم و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد
و انگشتر سلیمان و بساط و سایر آثار انبیا نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر عم است
و حقتعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد
و دو اسم اعظم حقتعالی را میدانستند که برای هر چه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسماء
آصف بن برخیا میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماهه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان
عم حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک میشنیدند و گاهی روح القدس که
خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهة بایشان القاء میکرد و گاهی بالهام حقتعالی در دل ایشان
نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آ

و در احادیث بسیار وارد شده است که عمدهٔ علم ما علمی است که در هر آن و هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و انچه از امور ان سال در ان شب مقرر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و اینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از اسمان بزمین امده نزد ایشان هست و وارث علوم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمونند که هر کس که نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق را میدانند و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام نظر میکند از ان علمی بر او ظاهر میشود و تمام قران و علم ظاهر و باطن ان تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنهٔ حضرت رسول صم بحضرت امیر الموءمنین رسید و نزد سایر ائمه مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیاء و علماء گذشته همه دران مضبوط است و انرا جفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحهٔ حضرت رسول صم دران مضبوط است و انرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر عم انرا خواهد گشود و در احادیث معتبره بسیار منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول صم و ارواح مطهرهٔ امامان گذشته و روح پرفتوح امام زمان عم را رخصت میدهند که باسمانها عروج نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور ان هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمهٔ از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول صم و ارواح ائمهٔ گذشته و بر امام زمان عم و دریاها و دیوارها و کوهها و درها مانع علم ایشان نمیشود و انچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بران مطلع میگردند از جانب حقتعم و حضرت رسالت پناه صم در هنگام وفات جمیع علوم خود را بامیر الموءمنین عم تسلیم کرد و حضرت امیر الموءمنین عم فرمود که دران وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سوال کن من چنان کردم و دران وقت نیز هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشد و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم می نماید و امام را بغیر امام دفن و کفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته دران وقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او می نماید بنحوی که اکثر مردم مطلع نمیشوند چنانکه حضرت امام رضا عم در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی عم در خراسان حاضر شد و بتفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسهٔ حقتعم خلق

شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش افریده شده است چون حقتعم میخواهد که امام راخلق
کند ملکی را امر میکند که شربت ابی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام می اورد که او می اشامد
و ان اب از اب رقیق تراست و از مسکه نرم تراست و از عسل شیرین تراست و از شیر سفید تراست و از
برف سرد تراست پس امر میکند او را بجماع و نطفهٔ امام از ان اب منعقد میشود چون چهل روز میگذرد
در رحم روح براو دمیده میشود بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس صحن مردم را میشنود و میفهمد
پس ملکی بر بازوی او مینویسد این ایه را * وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو
السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر حقتعم میکند و تلاوت سورهٔ انا انزلناه و سایر ایات مینماید چون متولد
میشود مربع نشسته از جانب پا بزیر می اید چون بزمین می اید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد
و سر بجانب اسمان میکند و صدا بکلمهٔ شهادت بلند میکند پس ملك در میان دو دیده اش و دو
کتفش همان ایه را نقش میکند پس ندایی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که ترا برای
امر عظیمی خلق کرده ام تو برگزیدهٔ منی از خلق من و محل راز منی و سند و ق علم منی و امین منی بر وحی
من و خلیفهٔ منی در زمین من من از برای تو و هر که دوست میدارد ترا واجب گردانیده ام رحمت خود را
و بخشیده ام بهشت خود را باو و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بد
ترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ گردانم چون ندای منادی تمام شود ایه
شهد الله را تا اخر در جواب منادی بخواند پس در ان وقت حقتعم علوم اولین و اخرین را باو عطا کند
و مستحق ان شود که روح القدس در شب قدر و غیر ان او را زیارت کند چون برتبهٔ جلیل امامت فایز گردد
حقتعم در هر شهری مناری و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا در ان به بیند
و بروایتی در ان شبی که متولد شود نوری در ان خانه ساطع گردد که پدر و مادرش انرا مشاهده نمایند
چون بزمین اید روی بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت به تحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه
کرده باشد و دندانهایش همه رو ییده باشد و یك شبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای
او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملا ئکه است و در
خانهای ایشان مکرر نازل میشوند و حضرت صادق عم فرمود که ملا ئکه باطفال ما مهربانتر اند از ما
و دست زد حضرت بیالشی از بالشهای خانهٔ خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملا ئکه و بسیار
می باشد که ما پرهای ایشان را بر می چینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینماییم و ایشان حجت خدا اند
بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان می امدند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان فر
میگرفتند و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی
در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین امد در وقتی که انحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت

اشار

اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را برجن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شده چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خود خلیفه گردانید اینها مجملی است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بان میتواند رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمید اند و تاب شنیدن انها ندارند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که حقتعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد و در اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قائل مشوید و غیر اینها انچه از فضائل و کمالات از برای ما اثبات کنید کم فته خواهد بود حقتعالی فرموده است * قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا * یعنی بگو یا محمد صم اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هراینه اخر شود دریا پیش از انکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم بمثل ان دریا بمداد ان در احادیث وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصاء نمیتوان کردن چنانکه گفته اند * کتاب فضل ترا اب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری مقصد چهارم * در طریق شناختن امام است وان بچند وجه میتواند شد * وجه اول * که از همه ظاهر تر و اسان تر است و مناسب لطف و حکمت الهیست انست چنانچه دانستی نص حضرت رسولست صم بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانکه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق * وجه دویم * افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست * وجه سیم * معجزهٔ که مقارن دعوی امامت باشد و انچه سنیان دعوی میکنند که امامت ببیعت معدودی قلیلی حاصل میشود اگر چه یک کس باشد چنانچه ابی بکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند می باید پنج کس بیعت کند چنانچه عمر در شوری باجماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند و این امری است که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسدهٔ خلق همین که پنج نفر یا یک نفر با جاهلی بیعت کند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه ان مخالفت کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین عم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشهٔ رسول خدا صم سید جوانان بهشت برای مخالفت ان ظالم جابر ولد الزناء شارب الخمر بانواع عیوب اراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفهٔ بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن امیر المؤمنین عم واقع شود بدون حضور حضرت امیر المؤمنین و حسنین صم و احدی از بنی هاشم و بدون حضور سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر صحابه واقع شود ان را اجماع نام کنند و مجبر امیر

المؤمنین و سایر صحابه را کشتند و بیعت او زدند و این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای
خود نوشته‌اند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حقیقت ریاست عامهٔ دین و دنیا را که تالی رتبهٔ نبوتست
بر چنین بازیچه بنا گذارد و اگر شبی در دهی خواهند تعیین نمایند تا اکثر اهل آن قریه بر کسی اتفاق
نکنند تعیین او را عقلا نمی‌پسندند و تفصیل این ان شاء الله بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد
که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه
صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و معتمدین روات شیعهٔ امامیه که علم بصدق و صلاح و دیانت
ایشان داریم بر ما ثابت شده است و بعین الیقین حقیقت انها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام
کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت گردانیم لهذا علماء ما رحمهم الله پیوسته از احادیث
کتب معتبرهٔ ایشان حجت آورده‌اند بر ایشان پس اگر ما اخبار کتب خود بر ایشان حجت گردانیم ایشان
انکار خواهند کرد و اگر ایشان حدیث موضوعهٔ کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان
صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده‌اند بر ما حجت گردانند بر ما قبول انها لازم نخواهد
بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت
مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبرهٔ ما مذکور
است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشانست بلکه جمعی از علماء ایشان نیز حکم
کرده‌اند که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در
اعصار سابقه میانهٔ ایشان متداول بوده و در فضایل اهل بیت و مطاعن و مثالب خلفاء ایشان بوده است
در میان ایشان متروک است فقیر در این رساله از کتب معتبرهٔ متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار
توانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن الاثیر که از اعاظم
علماء ایشان است و جمیع احادیث صحاح ستهٔ ایشان را که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای
مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است و مثل
مشکوة که مولفش از مشاهیر علماء ایشان است و طیبی و دیگران شرحها بر آن نوشته‌اند و الحال در جمیع
بلاد ایشان متداول است و میخوانند در اول کتابش میگوید که من این احادیث را از کتابی چند نقل
کرده‌ام که هر که احادیث را با ایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول صم نسبت داده‌ام و کتاب
استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علماء ایشانست و کتابش در میان ایشان متداول است و کتاب شرح
ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علماء ایشانست و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلاء
ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از آنست و تفسیر فخر رازی که امام ایشانست و تفسیر
کشاف و نیشابوری و بیضاوی و واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود است و نزد ایشان

متداول

متد اول و معتمد است و احادیث اهل بیت عم را در کتاب حیوة القلوب ایراد کرده ام بدانکه مذهب فرقه
ناجیهٔ امامیه انست که خلیفهٔ بیواسطه بعد از حضرت رسالت بنص خدا و رسول صم علی بن ابی طالب است
وسنیان میگویند مردم ابو بکر را بعد از حضرت رسول صم نصب کرده اند خلیفه اول اوست و ابو بکر
عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفهٔ دویم اوست و عمر در وقت مردن در شوری میان شش کس
قرار داد و امیر المومنین عم را داخل ان شش نفر کرد و تدبیری کرده بود که یا امیر المومنین کشته شود یا ناچار
باعثمان بیعت کند زیرا که امیر المومنین عم را باعثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی
وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بریک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف
بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر ان
سه نفری که عبد الرحمن در میان انها است اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند انها را بکشند چون
بیرون امدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر
عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش انست
که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در ان طرفست باید یا من کشته شوم یا ابایی از انها بیعت کنم
و اخر چنان شد در روز شوری بعد از انکه حضرت امیر عم جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه
تصدیق کردند و با وجود ان عبد الرحمن بحضرت امیر گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب
خدا و سنت رسول و سیرت ابو بکر و عمر حضرت فرمود من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم
و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای ان این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت ان دو مبتدع
فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را باعثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد
هر دو باعثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفهٔ سیم او را میدانند بمحض تدبیر عمر
چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفهٔ بحق
امیر المومنین عم بیعت کردند لهذا انحضرت را خلیفه چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان
بجوش امد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از رسول صم عباس عم حضرت دعوی خلافت کرد
و او خلیفه است بطلان این قول بسی ظاهر است و اصحاب ان قول بحمد الله منقرض شده اند و کسی
نمانده است و باثبات خلافت حضرت امیر المومنین عم بطلان ان قول نیز ظاهر میشود * مقصد پنجم * در
بیان بعضی از ایاتست که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیر المومنین عم میکند دلیل اول ایهٔ وافی
هدایهٔ * انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون *
یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و انها که ایمان اورده اند و انهایند که
حکم کرده است خدا بانکه صادق اند و ترتب حکم در این باب دلالت کند بر انکه از برای این واجبست

بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همهٔ زمانها هست
پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما میگوییم که معصوم جمیع امت است
و شیعه میگویند که یک شخص از امت است و ما میگوییم که آن قول باطل است زیرا که اگر چنین بود
بایست که ما اشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما نمی شناسیم چنین کسی را در میان امت
تا اینجا ترجمهٔ کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حقتعالی حق را بر دست و زبان او جاری کرده و بعد
از اتمام دلیل با نهایت تدقیق چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده
و اشتباهی نیست که هر صاحب عقل ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را
میگوییم * وجه اول * آنکه هیچ گاه تصریح کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا
هیچ عاقل تجویز نمیکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت صلعم مشرق و مغرب عالم را گرفته است
احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علماء امت بهم رساند که هیچ کس در این مسئله مخالفت
نکرده است خصوصا با این تشتت آرا و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوی
میکند که تبحر او از همهٔ علماء بیشتر است معلوم نیست که دو مسئلهٔ مذهب امامیه را داند چه جای
سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را بیند و از همه بشنود از کجا معلوم می شود که اعتقاد واقعی خود را
او گفته است شاید تقیه کرده باشد چنانچه در مذهب امامیه جایز است ایضا از کجا معلوم میشود که
تا مردن بر این مذهب باقی مانده اند و این نیز بنابر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع بر تقدیر تسلیم که
چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن هم میتوان رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا
را از کلیه کی میشود * وجه دوم * آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن انست که مامورین بکونوا با صادقین غیر
صادقین باشند و از این وجه ظاهر میشود که عین یکدیگر نیند * وجه سیم * آنکه در نفی مذهب شیعه
گفته است که اگر معبود میبایست ما بدانیم که کیست مثل آن است که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت
رسول صلعم باطل است زیرا که اگر حق بود بایست که ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که
اگر عیسی عم پیغمبر بود بایست که ما حقیت او را بدانیم و حاشر انیست که این راجع بتقصیر ایشانست باید
تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و آثار کنند از روی انصاف تا بمقتضای * والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا * حق بر ایشان ظاهر گردد اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده
و مظنون بظن صادق است که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت هوای نفسانی
اظهار نمیکنند و اگر گویند وجوهی که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علماء شما نیز وارد می اید جواب گوییم
که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از انها
معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار نفر اتفاق کنند که معصوم در میان ایشان داخل نباشد حجت

نمی

نمی اورند دانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول معصوم ع در اقوال علماء شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکن است از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست * دویم از آنها * از شیخ سدید مفید ره سوال کردند از تفسیر این آیهٔ کریمه و آنکه در شان کی نازل شده است شیخ سدید قدس الله روحه در جواب فرموده که این آیهٔ جلیله الدلالة در شان حضرت امیر المومنین ع نازل شد و حکم شر در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمهٔ صادقین اند جاری شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید آنها را که ندا کرده و امر فرموده غیر آنها باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا محالست که کسی را امر کنند که با خود باشد و متابعت امر خود کند پس گوییم که مراد از صادقان یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشانند و اول باطل است زیرا که هر مومنی باعتبار ایمان صادقست و در آن دعوی راستگوست پس لازم آید که همهٔ مومنان مامور باشند بمتابعت خود و این محالست و اگر بعضی از ایشان مراداست یا بعض معهود و معلومی مراداست که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهودی مراد است بنابر اول باید که آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و روایات به اسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر آن جماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده است و معهود نبوده اند و خود معترف اند که در زمان حضرت رسول صلعم تعیین ایشان بخلافت نشده بود و بنابر دویم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعبیر و تخصیص آن بعض بشود والا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که اتیان بآن نتوانند کرد و آن محالست و معلوم است که در غیر ائمهٔ ما کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتواند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیهٔ کریمه امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند والا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محالست چون عصمت امری است باطنی که کسی بغیر حقتعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند و اما دلیل نقلی آنست که حقتعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المومنین آن اوصاف جمع نگردیده زیرا که فرموده است * لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب * یعنی نیست نیکی اینکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب * ولکن البر من امن بالله و الیوم

الاخر والملائکة والکتاب والنبیین * و لیکن نیکوکار کسی است که ایمان یاورد بخدا و روز قیامت
وبملائکه وکتابهای خدا و پیغمبران * واتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و
السائلین وفی الرقاب عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بان با فقر یا محبت عطا یا محبت خدا یا بخویشان
خود یا خویشان حضرت رسول صم و یتیمان بی پدر و بمسکینان محتاج و بمسافران که بخانهٔ خود نتوانند
بر گشت و بکدایان سوال کننده و از اد کردن بندکان * واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا
عاهدوا والصابرین فی الباساء والضراء وحین الباس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون *
و بر پا دارند نماز را در اوقات فضیلت با اداب و شرایط و ادا کنند زکوة را و انهایند که وفا میکنند بعهد
خود که با خدا و مردم کرده اند و انهایند که صبر میکنند بر فقر و بد حالی و در مرض و درد و ازار و در
وقت جهاد دشمنان دین ایشانند انها که راست گفته اند و صادق اند در دعوی ایمان و وفای بعهود
و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ رحمه الله گفته است که حقتعم در این ایهٔ شریفه جمع کرده است این
خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق
بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس ایهٔ
اولی را که باین ضم میکنند مفادشان این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها در ایشان
مجتمع و کامل کردیده است و ما در میانهٔ صحابهٔ حضرت رسول صم بغیر امیر المومنین عم کسی را نمی یابیم که
این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در ایهٔ اولی او باشد و جمیع امت مامور
باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در ایه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع
و کمال این اوصاف در انحضرت انست که در اول ایه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران
مذکور شده است و شکی نیست در انکه انحضرت پیش از همه کس ایمان باینها اورد و باخبار متواتره
میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت ان حضرت کرد چنانکه حضرت رسول
صم بفاطمه عم گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همهٔ صحابه قدیمتر است در اسلام و ایمان او از همه
بیشتر است علم او و متواتر است که امیر المومنین عم فرمود که منم بندهٔ خالص خدا و برادر پیغمبر او
و نگفته است این سخن را پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغگوی افترا کننده
نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم بر احدی از این امت که عبادت
کرده باشد ترا پیش از من و گفت در وقتی که سخن از خوارج بانحضرت رسید ایا میگویند که علی
دروغ میگوید من بر کی دروغ میبندم بر خدا دروغ میگویم و حال انکه من اول کسی ام که او را
عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال انکه من پیش از همه کس باو ایمان اوردم و تصدیق
او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن عم فرمود در صبح انشبی که حضرت از دنیا رفت در این

شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند و آیندگان درک آن نخواهند کرد الا تا باو نمیرسند و دلایل بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حقتعم بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرموده و بنصوص قرانی و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از همه در پیش است حقتعم در سورهٔ هل اتی میفرماید * و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا * یعنی و میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان عامه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است و باز فرموده است * الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون * یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین عم نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار را که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حقتعم بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان آنحضرت است بدلالت * آیهٔ انما ولیکم الله * که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد * مؤلف گوید * که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر این معنی کرده باشد با آنکه واو و آتی الزکوة را واو حالی گرفته باشد بقرینهٔ این آیه و قرینه آنکه ایتاء مال سابقا در این آیه مذکور شده تاسیس اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از این حق تعم فرموده وفای بعهد را و هیچ کس از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باو نداده باشند مگر آنحضرت که کسی احتمال نمیدهد که نقض کرده باشد عهد برا که با حضرت رسول کرده باشد در یاری و جان فشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حقتعم صبر بر بلاها و شداید و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت در جنگها و شداید مصاحبه نکرده اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعم جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرمود که ایشانند که صادق و راست گویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکار اند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات همه در او مجتمع باشد و او امیر المؤمنین عم است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره بآنکه جمع دیگر نیز با او در این امر شریک اند و در اینجا این نیز مرادمی تواند بود زیرا که سایر ائمه عم در این مرتبه

و در این صفات جلیله با آن حضرت شریک کند* مؤلف گوید* که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن
عباس روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین عم چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر آن نبود پس یک
درهم را پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این
آیه در شان او نازل شد* الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار* تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید گذشت
و از زید بن رومان روایت کرده است که در شان هیچ کس آیات قرآن آنقدر نازل نشده که در شان
حضرت علی نازل شد* سیم* در احادیث بسیار از طرق موالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق
با نحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابونعیم در حلیه و سیوطی در درمنثور و دیگران از ابن
عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعم* والذی جاء بالصدق وصدق به اولئك هم
المتقون* یعنی آنکسی که راستی را آورد و تصدیق بآن کرد ایشانند پرهیزکاران گفته اند آنکسی که
صدق را آورد حضرت رسول صم است و آنکه تصدیق بآن کرد علی بن ابی طالب عم است و بنابر این
موصول در وصدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند و باز حقتعم
فرموده است* والذین امنوا بالله ورسله اولئك هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم
* احمد بن حنبل و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیه در شان امیرالمؤمنین عم
نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفت که در شان علی و حمزه و جعفر عم نازل شده است ابن
عباس گفت یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راست گویان و تصدیق
کنندگان و گواهان پیغمبران برآنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان
بر تصدیق حضرت رسول صم و نور ایشان بر صراط و باز حقتعم فرموده است* ومن یطع الله والرسول
فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقا
* یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان
از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از
پیغمبران درجهٔ ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت است و خاصه
و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی بن ابی طالب عم صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی
و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صم
روایت کرده اند که صدیقان سه نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن آل فرعون
است و علی بن ابی طالب که او افضل ایشانست و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان
امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا یکچشم زدن علی بن ابی طالب و صاحب آل یس و مؤمن آل فرعون
پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان ایضا حافظ ابونعیم روایت کرده است از

عباد بن عبد الله که شنیدم که امیر المؤمنین عم میگفت منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر
دروغ گوئی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است
یا نزدیک بآن و صاحب صحاح گفته است که صدیق دایم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند
گفتار خود را بکردار خود و حقتعم پیغمبرانرا باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس گفته است
* انه کان صدیقا نبیا * و در حق یوسف عم گفته است یوسف ایها الصدیق و کسی که مصداق این آیات
و صاحب این صفات باشد البته بامامت و خلافت احق است از کسی که بهرهٔ از اینها نداشته باشد و او را
باقترا صدیق گویند چنانکه برعکس نهند نام زنگی کافور * چهارم * حق تعم میفرماید افمن کان علی
بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسی که بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از
پی او باشد گواهی از او مثل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول صم است و در
شاهد خلافست و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین عم است
که گواه بر حقیت آنحضرت است و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر
عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبد الله و عبد الله بن الحارث که روزی حضرت امیر
المؤمنین عم فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل نشده
است پس مردی پرسید که در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود که در
سورهٔ هود نخواندهٔ این آیه را که رسول خدا صم بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم
و فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعم از برای شرافت این گواه فرموده است
که از اوست یعنی مخصوص اوست و بمنزلهٔ پارهٔ از اوست و بنابراین تفسیر باید که حضرت امیر تالی
حضرت رسول صم باشد و بعد از او بلافاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت
بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است ایضا دلالت بر عصمت آنحضرت میکند زیرا که بگواهی
یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعا ثابت نمیشود * پنجم * آیهٔ انما انت منذر و لکل قوم هاد * یعنی نیستی
تو یا محمد صم مگر ترسانندهٔ این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کنندهٔ هست و بعضی
گفته اند یعنی تو هدایت کنندهٔ هر گروهی هستی و کسی که در سیاق به تفکر میکند می یابد که معنی
اول ظاهرتر است و بر آن احادیث مستفیضه از طرق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده
روایت کرده اند چنانچه در شواهد التنزیل از ابی بردهٔ اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت
رسول صم آب وضو طلبید چون از وضو فارغ شد دست علی عم را گرفت و بسینهٔ حقایق دفینهٔ خود
چسبانید پس گفت * انما انت منذر * پس دست بر سینهٔ با سکینهٔ علی عم گذاشت و گفت و لکل قوم هاد
پس گفت تویی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قران گواهی میدهم که تو چنینی

و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب * ما نزل من القرآن فی حق علی عم بچند بن
سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صم دست مبارک خود را
بر دوش حضرت امیر عم گذاشت و گفت تو یی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان بعد
از من ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول روایت
کرده است که حضرت فرمود منم منذر و علی هادیست یا علی بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان بروایت
دیگر از حضرت امیر روایتست که منذر حضرت رسولست و هادی مردیست از بنی هاشم و معلومست
که خود را اراده فرموده چنانچه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بدو سند از حضرت امیر عم روایت
کرده است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت بمردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله بن
احمد بن حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه بنا بر تفسیری که در
روایات مستفیضهٔ خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقهٔ ناجیه امامیه رضوان الله علیهم
قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری
یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی
چنانچه عقل نیز بر این شاهد عدلست * و الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله
* ششم * و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد * یعنی از جملهٔ مردم کسی
است که میفروشد جان خود را برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربانست بر بندگان خود و احادیث
مستفیضه بلکه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان مولای مومنان نازل
شد در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صم و آنحضرت از جانب خدا مامور شد
که از ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در آن شب بر گرد خانهٔ آنحضرت بر آمدند و انتظار
صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المومنین عم را در جای خواب خود بخواباند که کفار گمان
کنند که حضرت رسولست و حضرت بیرون رود چون حضرت رسول صم این بشارت را بحضرت
امیر عم داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شریف خود را فدای جان سرور عالمیان میکند سجدهٔ
شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنهٔ مشرکان بر جان مکرم خود خرید و در
آن وقت این آیه کریمه نازل شد و نزول آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق
متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ
ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مومنین و محدثین
و شعرا و ما در این رساله بچند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا مینماییم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی
از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی عم نازل شد در شبی که حضرت رسول صم بغار

رفت و علی بن ابی طالب در فراش انحضرت خوابید ابضا روابت کرده است که چون حضرت رسول صم
اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر را در مکه گذاشت که قرضهای انحضرت را ادا کند و امانتهای
مردم را که نزد انحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست که بغار رود مشرکان بخانه انحضرت
احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش انحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبزی
که من بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوشد و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی
بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر عم چنین کرد و حقتعم وحی کرد بسوی جبرئیل عم و میکائیل عم که من
میان شما برادری قرار داده ام و عمر یکی از شما را از قرار دیگری کرده اند ام کدام یک از شما
دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندگانی پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند
و اختیار طول حیوه دیگری بر خود نکردند حقتعم وحی کرد بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب نبودید
که من او را با محمد صم برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرده اند و زندگانی
محمد صم را بر زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمایید
پس هر دو بزمین امدند و جبرئیل عم نزدیک سر حق پرور حضرت امیر عم نشست و میکائیل نزد پاهای
او و جبرئیل عم ندا کرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابو طالب عم خدا بتو مباهات میکند بر ملائکه پس
حقتعم این ایه را بر حضرت فرستاد در وقتی که متوجه مدینهٔ طیبه بود در شان علی عم و حافظ ابونعیم
نیز نزول این ایه را در شان انحضرت از ابن عباس روایت کرده است * هفتم * ایه کریمهٔ تطهیر است *
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا * یعنی اراده نکرده است حق تعم مگر انکه
بر طرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرداند شما را پاک
گردانیدنی بدانکه احادیث معتبره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که این ایه در شان امیر
المومنین عم و فاطمه و حسن و حسین عم نازل شده و در جمع صحاح عامه و تفاسیر معتبرهٔ ایشان مذکور
است چنانچه ثعلبی از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که این ایه در شان من
و علی و فاطمه و حسن و حسین عم نازل شد ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه روایت کرده اند که گفت
حضرت رسول صم در خانهٔ من بود و فاطمه عم حریرهٔ از برای انحضرت اورد حضرت در صفهٔ نشسته
بود که خوابگاه انحضرت بود و در زیرش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس
حضرت رسول صم بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین عم امدند
و همه نشستند و مشغول حریره خوردن شدند در این وقت حق تعم این ایه را فرستاد پس حضرت رسول
صم زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی اسمان بلند کرد و گفت خداوندا
اینها اهل بیت من و مخصوصان منند پس از ایشان دور کن رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی

ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که
عاقبت تو بخیر است و مراد اخل اهل انکه کرد ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد
عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب
علی چه میگویی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت رسول صم و شوهر
محبوب ترین زنان بود نزد انحضرت به تحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت
رسول صم ایشانرا در زیر جامهٔ جمع کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت و مخصوصان و دوستان منند
پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت
دور شو ایضا نزول ایه را در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است و انکه زینب
زوجهٔ حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثله بن اسقع روایت کرده است و انکه حضرت
فرمود اهل بیت من احق اند یعنی سزاوارترند بخلافت و هر خیری و از ابن عباس نیز روایت کرده
است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این ایه در خانهٔ من
نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از
ازواج رسولی و در انخانه وقت نزول ایه حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین عم بودند
و عبایی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند دور کن از ایشان رجس را و پاک کردان
ایشان را پاک کردانیدنی و در جامع الاصول گفته است بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت
و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در ایشان حضرت قبول نفرمود و گفت عاقبت
تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمرو بن ابی سلمه همین مضمون روایت کرده است و صاحب جامع
الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول صم بیرون
امد و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین عم را داخل عبا کرد و این ایه را
خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علماء ایشانست
در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد انست که این ایه در شان علی و فاطمه و حسن
و حسین عم نازل شده است باعتبار انکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول
روایت شده است که حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که ایا زنان انحضرت از اهل بیت او بند زید
گفت نه بخدا سوگند زن مدتی با شوهر میباشد چون طلاقش گفت بخانهٔ پدرش میرود و بقوم خو
ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان او بند که صدقه بر ایشان حرامست و در جامع الاصول از صحی
ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون ایهٔ تطهیر در شان اهل بیت عم نازل شد تا قریب
شش ماه حضرت رسول صم چون بنماز بیرون می امد بر در خانهٔ فاطمه عم می ایستاد و میگفت الصلا

اهل

اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت من پس ایهٔ تطهیر را تلاوت می نمود تا اخر ایه و عامه
و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالك و عایشه و ام سلمه و واثله بن اسقع و غیر
ایشان روایت کرده اند که این ایه در شان ال عبا عم نازل شد پس باخبار متواترهٔ عامه و خاصه ظاهر شد
که این ایه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول صم و خویشان انحضرت داخل نیستند پس
ایه دلالت میکند برانکه ایشان از کفر و نفاق و شك و شرك و هر گناهی معصومند زیرا که اراده را بچند معنی
معنی اطلاق میکنند * اول ارادهٔ که بعد از ان مراد بلا فاصله حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده * انما
امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون * یعنی نیست امر خدا مگر اینکه هرگاه اراده کند چیزی را انکه
بگوید مر انرا باش پس ان می باشد و بهم میرسد * دویم * ارادهٔ بمعنی عزم و ان در حق تعالی محالست
و نمی باشد و ایهٔ سابقه نیز صریح است در انکه ارادهٔ الهی تخلف از مراد نمیکند * سیم * اراده بمعنی تکلیف
و این معنی در این ایه احتمال ندارد بچند وجه * اول * انکه کلمهٔ انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر
میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند باین
امر و حق تعالی فرموده است من نیافریده ام جن و انس را مگر برای انکه مرا عبادت کنند دویم انکه از
سیاق اخبار متواتره معلومست که نزول این ایه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول صم ایشان را
مخصوص گردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند پس ایهٔ
موکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی باان تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی
جمیع گناهان را از شما زایل گردانید و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما پوشانید و اگر
مراد تکلیف بترك گناهان باشد نه کفار و فساق همه در ان شریکند چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی
در ان خواهد بود * سیم * انکه در اثر و ایات مذکور شد که این ایه بعد از دعا و استدعاء انحضرت
نازل شد و انچه حضرت استدعاء نمود اذهاب رجس بود نه ارادهٔ که متبع حصول نباشد اگر این معنی
مراد باشد ایهٔ متضمن رد دعای انحضرت خواهد بود نه اجابت ان چهارم انکه اگر این معنی مراد بود
ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود و دخول او در این
معنی که همه کس در ان داخلند و انکه بعضی از مخالفان گفته اند که این ایه در میان ایاتی است که در ان
ایات خطاب بزنان انحضرت شده است پس در این ایه نیز باید ایشان مخاطب باشند باطلست بچند وجه
* وجه اول * انکه تغییر ضمیر مونث بضمیر مذکر دلیلست بر انکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع
ایات قرانی می نماید میداند که در ایات از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصهٔ دیگر مذکور میشود
و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب بازوجات
عدول بخطاب مومنان شده است و باز بعد از ان امر بمخاطبهٔ ایشان شده است با انکه در انجا مناسبت

تام تمام هست اگر کسی تدبر کند زیراکه در این تغییر کلام تغییری نسبت بزنان هست که شما و اهل بیت
همه با انحضرت محشور بید بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا شما مثل ایشان نمیباشید در طهارت و نزاهت
و رعایت اداب معاشرت با انکه میبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از
ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت هم مثل اینها العیاذ بالله صادر شود و از برای بیان
طهارت ذیل عصمت ایشان این ایه را در میان داخل کرده باشند و این دو وجه که بخاطر فقیر رسیده
نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم میگویند واضح تر و ابان تر است * دویم * انکه اگر این سخن
صورتی داشته باشد وقتی حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیراکه
صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از انکه مصاحف را نوشتیم ایهٔ * رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه * از خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق گردیم پس ممکنست که ایات بسیار دیگر افتاده
باشد در سابق و لاحق این ایه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق عم منقولست که در سورهٔ
احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرگتر از سورهٔ بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف
دادند * سیم * انکه معلوم نیست که نظم قران مجید موافق نزول باشد زیراکه در بسیاری از سورهای
مکیه تصریح کرده اند که بعضی از ایاتش مدنی است و بالعکس پس ممکنست که در وقت دیگر نازل
شده باشد و در این موضع دانسته باین انسته الحاق کرده باشند * چهارم * انکه هرگاه باحادیث صحیحه
متواترهٔ خاصه و عامه معلوم شده باشد که این ایه مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط ایات بر ما معلوم
نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله
گنجایش ذکر انها ندارد و هرگاه حقتعم حقیقت رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد باید جمیع افرادش
منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از ان مبالغه در تطهیر واقع شده باشد که قرینهٔ واضحه بر عمومست پس
باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصومند و اگر گویند که دلالت بر عصمت اینده میکند
گوییم همین که عصمت فی الجمله بهم رسید کافیست زیراکه کسی از امت قایل نیست که در بعضی
اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکبست و ایشان جایز نمیدانند با انکه
هرجاکه در قران مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از ان حصول بالفعل و دوامست مثل
یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و یرید الله ان یخفف عنکم و یریدون ان یبدلوا کلام الله
و یرید الشیطان ان یضلهم * و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود
و در زجال ایشان بدلائلی که در عصمت امام مذکور شد زیراکه باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیست
* هشتم * ایهٔ مباهله است * فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین * یعنی پس کسی که مجادله

کند

کند با تو در امر حضرت عیسی بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیایید تا بخوانیم پسران
ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع
کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان و در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه
وارد شده است که این آیه در شان آل عبا نازل شده است چنانچه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران
از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیهٔ مباهله نازل شد رسول خدا ص علی
و فاطمه و حسن و حسین ع را طلبید * و گفت اللهم هولاء اهل بیتی * ایضا در مشکوة صحیح مسلم
و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول ص بامدادی آمد و بر او عبای ملونی بود
پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل
عبا کرد پس علی آمد و او را داخل کرد پس این آیه را خواند حافظ ابونعیم و دیگران از ابن عباس روایت
کرده اند که چون اهل نجران آمدند و حقیقت این آیه را فرستاد رسول خدا اعد با علی و حسن و حسین
و فاطمه پس با ایشان گفت هر گاه من دعا کنم شما آمین بگویید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند
برجزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون حضرت رسول ص نصاری را دعوت کرد بسوی
مباهله گفتند مهلت ده ما را تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیاییم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند
بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری
که محمد ص پیغمبر مرسل است و در باب حضرت عیسی ع حجت قاطعه برای شما آورد بخدا سوگند که
مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله
کنید همین ساعت همه هلاک میشوید و اگر البته الفت دین خود دارید و میخواهید از آن جدا
نشوید پس با او صلح کنید و بیلاد خود برگردید پس آمدند نزد رسول ص و آنحضرت بامداد بیرون
آمده بود و حضرت امام حسین ع را در بر داشت و دست حضرت امام حسن ع را گرفته بود و حضرت
فاطمه ع در پشت سر او میرفت و حضرت امیر المومنین ع از پشت سر او میرفت و حضرت رسول ص
با ایشان میفرمود که هر گاه من دعا کنم شما آمین بگویید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم
رویی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند این روها بکند پس مباهله مکنید که هلاک
میشوید و بر روی زمین یک نصرانی نمی ماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابوالقاسم رای ما
بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت
فرمود که هر گاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای
مسلمانانست بر شما باشد آنچه بر مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنم گفتند
ما را طاقت جنگ عرب نیست و لیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود

بر نکردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان باین نحو صلح نمود و فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن او یخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل آن را حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد و تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت *انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس* و مضمون قصهٔ مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلافی کرده‌اند و خلافی نیست در اینکه مباهله بآل عبا ع شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیت رسول صم و امامت علی مرتضی عم و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة و التحیة و الثناء بوجوهی *اول* آنکه حضرت رسول اگر وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت باین جهت اقدام بر مباهله نمی‌نمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعاء سریع التاثیر گروهی که ظن حقیت ایشان داشت یا احتمال حقیت ایشان میداد بدر نمی‌آورد *دویم* آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنند عذاب حقتعالی بر شما نازل میشود و مبالغه می‌نمود در تحقق مباهله اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلاء هر زمان بود *سیم* آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین آنحضرت و معدودی چند از اهل بیت آنحضرت نکنند و حفظ رتبهٔ خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای این معنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسر و قتل و نهب بدر می‌آوردند و بایست مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند *چهارم* آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یک دیگر را منع از مباهله می‌نمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر گردید و معلوم شد بر شما که آن پیغمبر موعود این است و باین سبب از مباهله امتناع نمودند *پنجم* از این قصهٔ شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صه بعد از حضرت رسالت صم اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده‌اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده‌اند و زمخشری که از همه متعصب‌تر است در کشاف گفته است که اگر گویی دعوت کردن خصم بر مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت

ضم کردن پسران و زنان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از انکه خود
به تنهایی مباهله نماید زیراکه با ضم کردن ایشان جرات نمود بر انکه اعزه خود و پارهای جگر خود را و محبوب
ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در اورد و اکتفا ننمود بخود تنهایی و دلالت کرد بر انکه
اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت که خواست خصم او با اعزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل
گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را که ایشان عزیزترین
اهل اند و بدل بیش از دیگران می چسبند و بسا باشد که ادمی خود را در معرض هلاک در اورد برای
انکه اسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرده اند که نگریزند و باین
جهت خدای تعالی در ایه مباهله ایشان را بر نفس خود مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند
پس بعد از این گفته است که این دلیلی است که از این قوی تر دلیلی نباشد بر فضیلت اصحاب کسا تمام شد
کلام زمخشری پس گوییم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بوده اند نزد انحضرت پس
باید بهترین خلق باشند در ان زمان و بعد از انحضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است که محبت انحضرت
از بابت دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هرکه نزد خدا محبوب تر بود انحضرت او را بیشتر دوست
میداشت و چون چنین باشد و حال انکه در ایات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و اباء و عشایر بدون
جهت دینی وارد شده است ایضا از سیرت انحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد
بسبب انکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت انکه خدا ایشان را دوست میداشت
مانند سلمان و مقداد و احزاب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین در وصف انحضرت فرموده است
* و والی فیک الابعدین و عادی فیک الاقربین * و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد خدا
و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود ششم * فخر رازی که از اعاظم
علمای اهل سنت و بتعصب مشهور است گفته است که شیعه از این ایه استدلال میکنند که علی بن
ابی طالب ع از جمیع پیغمبران بغیر از پیغمبر اخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیراکه
حق تع فرموده است بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس مقدس محمد صم نیست زیرا
که دعوت اقتضای مغایرت میکند و ادمی خود را نمی خواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق
مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسی که با نفسنا از او تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب ع
نبود پس معلوم شد که حق تع نفس علی را نفس محمد صم گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محالست
پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولیست از حمل
بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالاتست مگر انچه بدلیل بدر رود
و انچه باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با ان در او شریک نیست پس در کمالات دیگر

شریک باشند و از جملهٔ کمالات حضرت رسول صم انست که او افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع
صحابه پس حضرت امیر عم نیز باید که افضل از انها باشد و بعد از انکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است
جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است که محمد صم افضل از علی عم است اجماع منعقد است
بر انکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا
جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این
اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر گوید که اهل سنه اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهایی چه اعتبار
دارد و اگر میگوید که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علماء
شیعه را اعتقاد انست که حضرت امیر و سایر ائمه عم افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه
متواتره از ائمهٔ خود در این باب روایت کرده اند و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل
که امام المشککین میگویند او را تصرفی نتوانسته است کردن پس امامت حضرت امیر عم نیز باین دلیل
ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول صم امامت و وجوب اطاعتست و ان غیر پیغمبری است
پس باید انحضرت امام باشد ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلاء مراتب امامت را قطع نظر از
انکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعسفی مناقشه کند و گوید که ممکنست دعوت نفس مراد باشد
مجاز او مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان گفت و ما در این رساله بدو جواب
اکتفا می نماییم * اول * انکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایعست
که میگویند که تو بمنزلهٔ جان منی و در خصوص حضرت امیر عم این معنی در روایات بسیار از طرق
عامه و خاصه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین
عم گفت * انت منی و انا منک * یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است
که گفت علی از من بمنزلهٔ سر منست از بدن من و بروایت دیگر بمنزلهٔ روح منست از بدن من بگروهی
از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا انکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزلهٔ نفس منست
یعنی علی عم و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینهٔ این مجاز است * دویم * انکه این ایهٔ کریمه
بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت انحضرت زیرا که ندع له حقتعم بصیغهٔ متکلم مع الغیر فرمود
است یا باعتبار دخول مخاطبانست یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایعست یا از برای داخل بودن
امتست و بنا بر دو احتمال اخر تقدیر کلام این خواهد بود که * ندع ابناءنا و ندع ابناءکم * و شک نیست
در انکه احتمال اول اظهر احتمالاتست و این نیز دو احتمال دارد اول انکه مراد ان باشد که بخوانیم هر یک
از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را * دویم * انکه هر یک از ما و شما ابناء و نساء و انفس جانبین
را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بان نموده اند و اگر چه اکثر وجوه دخل

درما نحن فيه ندارد اما از براى استيفاى احتمالات مذكور شد واما جمعيت ابناء و نساء وانفس محتمل است
كه از براى تعظيم باشد يا از براى دخول امت يا از براى مخاطبين كه تقدير كلام ان باشد كه ندع ابنائنا
و ابناءكم * كه اعادهٔ ابناء از براى رعايت لفظى باشد چون عطف بر ضمير مجرور بدون اعاده جار مرجوح
است ميان اهل عربيت يا اعتبار ان باشد كه ابتداء نظر بظاهر حال محتمل بود كه انها كه صلاحيت دارند كه
در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتى باشند و چون نيافتند كسى را كه صلاحيت اين امر داشته
باشد بغير ايشان اين جماعت را اوردند و تعيين خصوص الجماعت قبل از تحقق مباهله ضرور نبود
و هم چنين جمعيت ضمير * ابناءنا و نسائنا و انفسنا همه احتمالات را دارد بغير احتمال سيم و ان در اول
نيز در نهايت بعد است زيراكه معلومست كه دعوت هر يك مخصوص جماعت خود بود پس ميگوييم كه
اگر جمعيت براى تعظيم باشد و مراد نفس ان شخص باشد كه متصدى مباهله شده است و معلوم است
كه متصدى مباهله از اين جانب حضرت رسول بود و باتفاق روايات و اقوال حضرت امير المومنين
عم در مباهله داخل بود پس دخول انحضرت بى صورت خواهد بود و نصارى ميتوانستند گفت كه چرا
او را اورده و حال انكه در شرط ما داخل نبود مگر انكه گويند كه انحضرت از براى شدت اختصاص
و تناسب بمنزلهٔ نفس او بود و گو يا هر دو بمنزله يك شخص بودند لهذا او را اورد و اين وجه با انكه
در اين مقام نهايت بعد دارد در مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر با ايشان بيشتر خواهد داشت اما وجه
دويم ميگوييم كه اگر امت يا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اقلا هر كه حاضر بود از ايشان در مباهله
حاضر نساخت مگر انكه گوييم حاضر كردن جميع موجب غوغاى عام و اختلاط اصوات ميكرديد و موهم ان
بود كه اعتماد بر حقيت خود ندارد كه اين گروه انبوه را با خود اورده است كه مار ابكثرت ايشان و شوكت
خود بترساند يا در اين باب اعتماد بدعاى مردم كرده است چون خود حاضر شد كه قائم مقام همه بود و اولى
بنفس بود نسبت بهمه و امير المومنين را اورد از براى انكه امام و پيشواى و مقتداى ايشان بود و ايضا
ابناى پيغمبر ابناى او بودند و فاطمه چنانچه دختر پيغمبر بود زوجهٔ او بود پس باين اسباب انحضرت را
از ميان ساير امت خود و صحابه اختصاص باين امر داد و هر دو از جانب خود و ساير امت بمباهله حاضر
شدند چنانچه ان جماعت نيز سر كردهٔ جميع نصارى بودند و از جانب همه حاضر شده بودند پس اين
وجه نيز اصرح خواهد بود در مقصود ما و اقوى خواهد بود در اثبات مطلوب ما و هم چنين وجه رابع
نيز دلالت بر نهايت فضل انحضرت ميكند بسبب انكه هر گاه در ميان جميع امت و صحابه كسى كه اهليت
دخول در مباهله داشته باشد بغير انحضرت و زوجه و اولاد انحضرت نبوده باشد همين دليل خواهد
بود بر انكه غير ايشان صلاحيت امامت ندارند بوجهى كه مذكور شد پس منع ايشان معنى اول را افادهٔ
با ايشان نميرساند با انكه ان معنى مويد باخبار معتبره جانبين بوده باشد چنانچه دانستى و اگر گويند حمل

در اقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام
اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم که هر چند ان احادیث که سابقا بان
اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر انکه محض همین معنی مراد نیست اما مارا مناقشه در این ضرور نیست
و از برای اثبات امامت واحق بودن بخلافت که مطلب اصلی ماست در این مقام حصول این معنی کافی است
بتقریری که مکرر مذکور شد * لهم * و تعیها اذن واعیة * یعنی و ضبط میکند و حفظ مینماید ایات قرانی
و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است عامه و خاصه بطریق مستفیضه روایت
کرده اند که این ایه در شان حضرت امیر المومنین عم نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابونعیم
در حلیه و واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی
در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر المومنین عم
و ابن عباس و بریدهٔ اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت
امیر المومنین عم گفت که رسول خدا صم مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود
نزدیک گردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود نمایم در حق تو
و ترا سزاوار است که حفظ نمایی و فراموش نکنی پس این ایه نازل شد بروایت دیگر فرمود که چون این
ایه نازل شد حضرت رسول صم فرمود که از خدا سوال کردم که این را گوشهای تو گرداند و خدا مستجاب
کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از ان انچه از انحضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم چون
تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای انحضرت زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت
نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد * باذن واعیة * گوشی است که از شان او ان باشد
که هر چه را بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند بترک عمل بان پس این روایت اخیر را روایت کرده است
که اگر گویی که چرا خدا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوییم که از برای اشعار بانست که
حفظ کننده بسیار کم است و سرزنشی است مردم را بر این امر و از برای دلالت بر انست که یک گوش که
حفظ کند بس است و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و پروایی نیست بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را
پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده است که فایدهٔ بعثت و نزول
ایات در خصوص حضرت امیر المومنین عم بعمل امده است و اوست حافظ علوم الهی چون تواند بود
که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در همهٔ احکام محتاج او بودند و از او استفسار مینمودند و حق تعالی
فرموده است * هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون * با سایر ایات و ادله که سابقا مذکور شد
و موید انکه انحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قران انکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد
روایت کرده است که حضرت امیر المومنین عم فرمود بخدا سوگند که هیچ ایه نازل نشده مگر انکه میدانم

در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده است و بر کی نازل شده است بدرستیکه عطا کرده است مرا
پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده‌اند از ابی
الطفیل که علی فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ آیهٔ نیست مگر آنکه میدانم که در شب
نازل شده یا در روز و یا در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین
روایت کرده است که چون حضرت رسول صلعم بعالم قدس ارتحال نمود علی عم بیعت ابو بکر حاضر نشد
و فرمود که سوگند یاد کرده‌ام که ردا بر دوش نپندازم مگر برای نماز تا قران را جمع کنم پس میگویند که
جمع قران را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد ابن سیرین میگفت چه بود اگر آن قران را مییافتیم که علم در
آنجاهست و روایت کرده است از طبری از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که علی با قران است
و قران با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند ایضا روایت کرده است
که حضرت رسول صلعم در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض
نمایند و مرا از میان شما ببرند و بیشتر با شما سخن نمیگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستیکه من
در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی عم را
گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرانست و قران با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال کنم که چگونه رعایت من در حق ایشان کرده‌اید* مولف
گوید* که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب این
احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هرگاه در
هنگام رحلت حضرت رسول صلعم فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس
دست حضرت امیر عم را گیرد و فرماید که این با قرانست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریحست در آنکه
لفظ و معنی قران با او ست و مفسر قران او ست و قران شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قران بدون
متابعت او روا نیست و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که چگونه
رعایت ایشان کرده‌اید هر عاقل که در این حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص
صریحست بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافی است از برای اولویت بامامت* دهم
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی آنانکه ایمان آورده‌اند و عملهای
شایسته را کرده‌اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی را ثعلبی گفته است
که یعنی ایشانرا دوست میدارد و دوستی ایشانرا در دل بندگان مومن می اندازد از اهل آسمانها
و زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صلعم خطاب کرد با علی که بگو
خداوندا بگردان از برای من در نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینهای مومنان محبت

و مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القران فی
علی باسناد های خود از براء بن عازب روایت کرده است ایضا باسناد خود از ضحاک از ابن عباس روایت
کرده است که این آیه در شان حضرت امیر علیه السلام نازل شده یعنی محبت او را در دلهای مومنان می افکند
ایضا روایت کرده است که رسول خدا بعلی گفت سر بلند کن و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند ترا
آنچه سوال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی
پس جبرئیل این آیه را آورد و ایضا از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی
محبت علی در دل هر مومنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مومنی نیست
مگر آنکه در دل او محبت علی هست ایضا از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت
رسول خدا صم دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد در کوه بود پس سر بسوی آسمان بلند کرد
و علی را گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سوال کن که تو عطا میکند
پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی
و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعم این آیه را فرستاد و حضرت رسول صم آیه را بر اصحاب
خود خواند ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قران چهار
ربعست ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع
در باب حلال و حرامست و یک ربع فرایض و احکامست بدرستیکه حق تعم بهترین آیات قران را در
شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه در شان آنحضرت اکثر محدثین و مفسرین روایت
کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غرایب القران
و نظیری در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از
احادیث مستفیضهٔ شیعه که در این باب وارد شده است و ما در این رساله انها را ایراد نمی نماییم و معلومست
که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد و مخصوص او بوده باشد غیر ان مودتی است
که سایر مومنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمانست و بترک ان کفر و نفاق حاصل میشود
و ان از لوازم امامت است ایضا صالحات جمع معرف بلامست و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت
آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامتست ایضا اکثر العیاذ بالله از او فسقی صادر میشد بغض او لازم
بود از آنجهت و ان منافی وجوب مودتست و موید آنکه مراد مودت عامهٔ مومنان نیست و محبتی است که
از ارکان دین و ایمانست بلکه مراد آنست که او را منزلتی عطا کن که با آنجهت محبت او بر همهٔ مومنان
واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن
حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد

او را مؤمنی ایضا از مسند روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلعم فرمود که هرکه علی را دشنام
دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طایفهٔ از صحابه روایت کرده اند که
حضرت رسول صلعم با حضرت امیر عم گفت دوست نمیدارد ترا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی
و حضرت امیر عم خود فرمود بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر
مؤمنی و دشمن ندارد مرا مگر منافقی و حضرت فرمود که هرکه دوست دارد علی را بتحقیق که مرا دوست
داشته است و هرکه علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هرکه علی را آزار کند بتحقیق
که مرا آزار کرده است و هرکه مرا آزار کند بتحقیق که خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است
که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر ببغض علی عم تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود
و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر عم که حضرت رسول صلعم دست
حسن و حسین را گرفت و فرمود که هرکه مرا دوست دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر ایشان را
و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجهٔ من در روز قیامت ایضا از صحیح ترمذی از
ابی دجانه روایت کرده است که گفت ما گروه انصار میشناختیم منافقان را ببغض علی و از صحیح ترمذی
حدیث ام سلمه را روایت کرده است ایضا از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت
امیر عم گفت سوگند یاد میکنم بان خداوندی که دانه را شکافته است و گیاه را رویانیده و خلایق را
آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی
و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت
حضرت امیر عم کرد حضرت فرمود که مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت
فرمود که هرکه علی را آزار کند مرا آزار کرده است ایضا ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت
امیر عم بیمن رفته بود چون برگشت با صحابهٔ خود گفت که حضرت امیر عم جاریه را از خمس تصرف کرد
منافقان صحابه با او گفتند این را بحضرت رسول بگو تا شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول صلعم این
سخنان را از پس در شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که
با علی دشمنی میکنند یا عیب او میکنند هرکه علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هرکه
از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من از او یم و او از طینت من
خلق شده و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیه را خواند * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا
مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * ای بریده مگر نمیدانی که حق علی عم در خمس زیاده از آن جاریه است که
او را برداشته است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است
ایضا ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلعم روایت

کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا امر امر کرده است بمحبت چهار کس علی عم و سلمان و ابوذر
و مقداد رضی الله عنهم و معلومست که محبت ان سه نفر برای ان بود که در هیچ حال از حضرت امیر عم
جدا نشدند ایضا ابن حجر بچند بن سند از حضرت رسول صم روایت کرده است که هرکه علی را ازار
کند مرا ازار کرده است ایضا از انحضرت روایت کرده است که هرکه علی را سب کند مرا سب کرده است
ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که هرکه علی را دوست دارد مرا دوست
داشته است و هرکه مرا دوست دارد خدا او را دوست داشته است و هرکه علی را دشمن دارد مرا دشمن
داشته است و هرکه مرا دشمن دارد خدا او را دشمن داشته است ایضا از انس روایت کرده است که حضرت
رسول صم فرمود که عنوان صحیفهٔ اعمال مومن محبت علی عم است ایضا از مناقب احمد بن حنبل روایت
کرده است که حضرت علی فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول صم مرا
بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد هرکه در
عهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هرکه بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هرکه بعد از مرگ
تو بمحبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را بامن و ایمان بکند مادام که افتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار
وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق تعم جهنم را خلق نمیکرد و در
فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از مخالفین روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول صم که
محبت علی حسنه ایست که با ان ضرر نمیرساند سیئه و بغض انحضرت سیئهٔ ایست که نفع نمی بخشد بان حسنهٔ
ایضا از انحضرت روایت کرده اند که محبت علی گناه را میخورد چنانچه اتش هیزم را میخورد و هروی
در غریبین روایت کرده است از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت
علی بن ابی طالب پس هر یک را میدیدیم که انحضرت را دوست نمی داشتند میدانستیم که حلال زاده
نیستند و اخبار در این باب نیز از طریق مخالف و موافق فوق حد و احصا است و از سیاق این اخبار بر هر
ناقد بصیر و عالم خبیر معلومست که مراد از این اخبار یا امامتست یا مرتبهٔ که فوق امامتست و لازم دارد
امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت بانکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی
و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خدا و ندرحمانی باشد و دشمنی او نشانهٔ نفاق و حرام
زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر بانکه پیشوا
و خلیفهٔ خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول
سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبهٔ جلیلهٔ امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است
متصور نیست و سایر مومنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان مورث ثوابیست و ان بمحبت ایمان
بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان

نه از جهت معصیت اگرچه بد است اما نهایتش انست که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق
وخروج از ایمان و استحقاق عذاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت انحضرت تالی شهادتین است
و همچنانچه بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار ولایت بلکه ترك محبت انحضرت
از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنابر انچه گفتی لازم اید که رتبهٔ انحضرت بالاتر از
رتبهٔ نبوت باشد زیراکه اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بان مستلزم حصول ایمان
و دخول بهشت نیست جواب گوییم که هرچند اقرار بنبوت افضلست و ان اصلست اما چون اقرار بامامت
لازم دارد اقرار بنبوت را و اقرار بنبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جملهٔ اجزاء ایمانست
از این جهت اقرار بامامت موجب نجات هست و اقرار بنبوت بتنهایی موجب نجات نیست زیراکه تحقق
خاص مستلزم تحقق عام هست و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثلا هرجاکه حیوان هست لازم
نیست که انسان باشد و هرجاکه انسان هست البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمهٔ توحید اشرفست
از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اقرار بوجود صانع و توحید
او را و اقرار هردو بتنهایی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت بانها ضم نشود و اقرار بامامت امیرالمومنین
و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضرور
یات دین را زیراکه او مکمل ایمان عالمیانست و ببیان او همهٔ اجزاء ایمان برخلق ظاهر گردیده از اینجهت
ولایت انحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبانست * یازدهم * لیس البر بان تاتوا
البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون * یعنی نیست نیکی
بانکه بروید خانهارا و داخل انها شوید از پشت انها و لیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید
و داخل شوید خانهارا از درهای انها پرهیز بید از خدا و عذاب او شاید رستکار گردید و محققان
مفسران گفته اند که مراد انست که امور دنیا و عقبی را از راهش باید طلب کرد و علم و حکمت را از
معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه ان ائمه اهل بیت عم اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر عم
منقولست که ال محمد ابواب خدایند و وسیلهٔ اویند و دعوت کنندگان و کشندگان اند بسوی بهشت
و دلالت کنندگانند براه بهشت تا روز قیامت و موید این معنی است انکه در جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود * انا مدینة العلم و علی بابها و در مشکوة * از ترمذی
روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود * انا دار الحکمة و علی بابها * و در استیعاب روایت کرده است
* انا مدینة العلم و علی بابها من اراد العلم فلیاته من باب * و در مناقب خوارزمی مثل اینرا روایت کرده
است و مضمون همه انست که منم شهر علم و حکمت و علی درگاه انست پس هرکه علم خواهد باید بسوی
درگاه بیاید و این حدیث از متواترانست و شك در این حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و

بمقتضای آیه کریمه باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علمست بسوی آنحضرت بیایند و عمدهٔ احتیاج
بامام از جهت تحصیل علم و معرفتست یا امری چند است از قضایا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علمست
پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قومی امامت دیگران عین خطاست و بدانکه این
حدیث یک دلیلست از دلائل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آن سرور از آفتاب روشن تراست ابن
عبد البر که از افاخم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول صم در حق
صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم آنحضرتست
و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نمیباشد او را ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که عمر گفت اعلم ما بقضا علی عم است و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صم کسی
از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از او داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشان است
ایضا از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده بود بعلی نه عشر علم که مخصوص
او بود و بخدا سوگند که در یکعشر باقی با سایر مردم شریک بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است
که عمر پناه میبرد بخدا از مسئلهٔ مشکلی که او را حاضر بود و علی عم حاضر نباشد و مکرر میگفت
که اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین گفته است از جانب
شیعه که علی عم اعلم صحابه است اما اجمالا برای آنکه هیچکس را نزاعی نیست در آنکه در اصل خلقت در
غایت ذکا و فطانت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول افضل فضلاء و اعلم علماء
در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی عم در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد
او بود و در همهٔ اوقات پیش او میرفت و او را امری از خدمت او مانعی نبود و معلومست که چنین
شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بانتهاء معارج فضل و کمال میرسد و اما
ابو بکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید و در آنوقت هم شبانه روزی یک مرتبه میرسید و آنهم اندک
زمانی بیشتر در خدمت نمیبود و مشهور است که * العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر و العلم فی الکبر
کالنقش فی المدر * یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگست که برطرف نمی شود و علم در بزرگی
مانند نقش بر کلوخست که باندک اسبابی زایل میگردد پس ازین مجمل ثابت شد که علی عم اعلمست
مؤلف گوید * که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول از
صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر عم گفت که بودم در خدمت حضرت رسول صم که هرگاه
سوال میکردم از حضرت رسول صم عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود
ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است که علی گفت که مرا نسبت بحضرت رسول صم منزلتی بود که احدی
از خلایق را آن منزلت نبود میرفتم در صبح بلند یعنی زود بدر خانهٔ آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی

کر سخن میکرد بر میکشتم و الا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام
عطیه که کفت حضرت رسول صم حضرت امیر عم را بجنکی فرستاد دیدم که دستهای مبارك را بسوی اسمان
بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن نمایی و از این نوع احادیث که دلالت
بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص ان دو بزرکوار با یکدیکر و شدت اهتمام حضرت رسول صم در تربیت
حضرت امیر عم میکند بسیار است پس مختصر کفته است و اما تفصیل ان بچند دلیل میشود اول و تعیها اذن
واعیة که در شان علی عم نازل شده است و هرکاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود
بزیادتی علم دلیل دویم انکه حضرت رسول صم فرمود که اقضاکم علی چه قضا محتاجست بجمیع علوم پس
هرکاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همهٔ علوم بر همه فایق خواهد بود * سیم انکه عمر چندین
مرتبه در حکم غلط نمود و انحضرت او را هدایت فرمود و از این باب چند قصه ایراد نموده که ذکر انها موجب
تطویل است پس کفته است و امثال این قضایا و خطاهای عمر علی عم را بسیار می بود و از انحضرت هرکز مثل
اینها اتفاق نیفتاد چهارم * انکه انحضرت خود فرموده بخدا سوکند که اکر منصب خلافت برای من مهیا
شود و مسند حکومت برای من اماده کردد هراینه حکم کنم برای اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل
بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان و الله که هیچ ایه نازل نشده
در صحرا و در یا و دشت و کوه و اسمان و زمین و در شب و روز مکر انکه همه را میدانم که در شان کی
امده و برای چه امده * پنجم * انکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات
انحضرت مشتملست بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد انقدر که در کلام هیچ
یك از صحابه شمهٔ از ان یافت نمیشود ایضا همهٔ فرق متکلمین منسوب اند باو در این علم اما شیعه انتسا
ایشان بانحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه بر و اکابر خودند و ایشان
شاکردان او بوند پس ثابت شد که همهٔ فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاکرد او بوده و اما علم
تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرانست شاکرد انحضرت است و اما علم فقه در این علم بدرجهٔ رسیده
بود که پیغمبر در شان او فرموده اقضاکم علی و از انجمله علم فصاحت است و معلومست که هیچ یك از
فصحائی که بعد از او بوده اند کی از درجهٔ او نرسیده اند و از ان جمله علم نحو است و معلومست که
ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نموده و از انجمله علم تصفیهٔ باطنست و معلومست
که نسبت این علم با و منتهیست پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او استاد همهٔ عالمست در همه
صفات رضیه و مقامات شریفه و چون ثابت شد که او اعلمست از همهٔ عالم پس واجبست که افضل باشد
از همهٔ عالم چنانچه حق تع فرموده است * هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون * ایضا فرموده
است * یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات * مولف کوید * پس از این دو ایهٔ کریمه

باسایر ایاتی که کذشت معلوم شد که مناط شرف وکمال و رفع درجات ایمان وعلمست وزیادتی انحضرت
در این دو صفت معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست * دوازدهم * فان تظاهرا علیه
فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین * یعنی اکر عایشه و حفصه معاونت یکدیکر کنند در ایذاء
و ازار رسول صم پس خدا یاور اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی شایستهٔ ایشان و عامه و خاصه
بطرق بسیار روایت کرده‌اند که صالح مؤمنین امیر المؤمنین است در شواهد التنزیل از حضرت باقر عم
روایت کرده است که چون این ایه نازل شد حضرت رسول صم دست علی عم را کرفت و کفت ایها النّاس
اینست صالح مؤمنین و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه
در مناقب از اسماء بنت عمیس وغیر او روایت کرده‌اند که حضرت رسول صم فرمود که صالح مؤمنان علی
عم است و فخر رازی در اربعین کفته است که مفسّران کفته‌اند که صالح مؤمنان علی بن ابی طالب عم است
و مراد بمولا انجا یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر از این
نمیتواند بود پس این ایه دلالت میکند بر فضیلت انحضرت بدو وجه اوّل * انکه لفظ هو دلالت بر حصر
میکند پس معنی ان این خواهد بود که محمّد صم را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین
یعنی علی عم و معلومست که نصرت محمّد صم اعظم مراتب طاعاتست * دوّیم * انکه ابتدا کرد خدا بذکر
خود و بعد از ان جبرئیل را ذکر کرد و بعد از ان علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام
رازی و کوئیم از جهت دیکر نیز دلالت بر فضل انحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر انکه
صالح مؤمنین در ان زمان منحصر در انحضرت بود و این خود معلومست که صلحاء دیکر در میان صحابه
بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیّت امامت یا صلاحیّت هر امری از امور خیر که از
جملهٔ انها امامتست و این معنی نهایت وضوح دارد و اکر از جمیع این مراتب تنزّل کنیم در اثبات فضل
انحضرت بر سایر صحابه شکّی نیست * سیزدهم * اجعلتم سقایة الحاجّ و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله
والیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله و الله لا یهدی القوم الظّالمین الذین امنوا و هاجروا
و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله و اولئك هم الفائزون یعنی ایا میکردانید
اب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان اورده است
بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و خدا هدایت نمیکند
براه بهشت کروه ستمکاران را انها که ایمان اورده‌اند و هجرت کرده‌اند بدار اسلام و جهاد کرده‌اند در
راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرکتر است درجهٔ ایشان نزد خدا و ایشانند رستکاران و رسیده‌اند
بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده‌اند مفسّران و محدثان خاصّه و عامّه که این ایات در شان حضرت امیر
نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصّب انکار نکرده‌اند و ثعلبی روایت

کرده‌اند

کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی بن
ابی طالب و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه
کعبه ام و کلیدش در دست منست و اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم
و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم در مسجد میخوابم حضرت امیر گفت نمیدانم شما چه میگویید من
شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز میکردم و در راه خدا جهاد میکردم پس این آیه نازل شد و در
جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی
در درمنثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر
از شعبی و ابن عباس که میان علی ع و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اویی
و سقایة حاج و عمارة مسجد الحرام با من است پس حقتعالی این آیه را فرستاد و ایضا روایت کرده است
از حافظ ابونعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عباس و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس و شیبه
با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو و من عم حضرت رسولم ص و ساقی حاجیانم شیبه
گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانهٔ او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده تو را امین
نکرده است پس حضرت امیر ع حاضر شد و ایشان این سخنان را مذکور ساختند حضرت فرمود که من
اشرفم از شما هر دو و من اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد
حضرت رسول و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این
آیه تا ده آیه نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند بن
طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی ع و عباس و شیبه نازل شد و از شعبی
روایت کرده است که در مفاخرت علی ع و عباس و شیبه نازل شده تا حتی یاتی الله بامره و ابوالقاسم
حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی
بر ایشان گذشت و فرمود بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا افضلیتی بمن داده است که بدیگری
نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المؤمنین
گفت که خدا بمن داده در طفولیت آنچه بشما نداده است گفتند کدام است که بتو داده شده است فرمود
شمشیر زدم بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخواست و دامن خود را
بر زمین میکشید و بشکایت آمد بنزد رسول خدا ص و گفت نمی بینی که علی بروی من چه سخنی گفت
حضرت فرمود علی را بطلبند چون حاضر شد فرمود که باعث چه شد که چنین سخنی بروی عم خود گفتی
گفت که یا رسول الله حرف حق زا بد رشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود
پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میفرماید این آیات را بر ایشان

بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه کفت ما راضی شدیم و موید انکه این ایات در شان
انحضرت است انست که در انجا حقتعالی فرموده است ایشانند فایزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب
فضایل الصحابه از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که از ام سلمه زوجهٔ حضرت رسول صم
پرسیدند از حال علی علیه السلام کفت شنیدم از حضرت رسول صم که میکفت بدرستیکه علی و شیعیان او
ایشانند فائزون در روز قیامت نه غیر ایشان * موءلف کوید که چون بنقل موالف و مخالف معلوم شد که
این ایات در شان حضرت امیر عم نازل شده است پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیراکه
از این ایات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و فوز سعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق
کل انحضرت در این صفات بر همهٔ صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانچه ابن عبد البر در
استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و جناب و جابر و ابو سعید خدری و زید ابن
ارقم که علی عم اول کسی بود که اسلام اورد و همهٔ این جماعت تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از
محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول او اورد از مردان علی عم بوده و ابن
شهاب نیز چنین کفته است از مردان او بود و بعد از او خدیجه ایضا کفته است که روایت شده است بسند
بسیار از سلمان که رسول خدا صم کفت که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که
پیش از همه بمن ایمان اورده است و او علی علیه السلام است و کفته است که این در روایات بسیار
مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که علی عم را چهار خصلت بود که احدی غیر او را
نبود او اول عرب و عجمی بود که با رسول الله صم نماز کرد و در هر جنکی علم حضرت رسول صم با او بود
و در روز احد هر که غیر او بود کریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول صم را غسل داد و او را
داخل قبر کرد و ابو المظفر سمعانی در فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس و دیکران از ابوذر و ابو ایوب
انصاری روایت کرده اند که رسول خدا صم فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی عم هفت سال زیرا
که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایت دیکر پیش از انکه بشری مسلمان شود و در فردوس
روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی عم بود و سبق ایمان انحضرت متواتر است و عبد الله بن
احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان انحضرت را ذکر کرده و ذکر انها موجب تطویل
است و احادیث بعد از این نیز خواهد امد و کمال ایمان انحضرت بر هر که بهرهٔ از ایمان دارد ظاهر است
چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی عم از ابن عباس روایت کرده است که خدا انفرستاده
است سورهٔ از قران را مکر انکه علی عم امیر و شریف ان سوره است و بتحقیق که حقتعالی عتاب کرده است
اصحاب محمد را در مواضع بسیار از قران و نکفته از برای علی مکر خیر و نیکی و ایضا روایت کرده است
که جمعی از مردم میکفتند که یا ایها الذین امنوا خطاب باصحاب محمد صم است حذیفه کفت هر جا

خطاب

خطاب در قران وارد شده است لب و لبابش برای علی است و ایضا از مجاهد از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا صم فرمود که نازل نشده یا ایها الذین امنوا در هیچ ایه مگر انکه علی سرکرده
و امیر انست و بروایت دیگر مگر انکه علی سید و امیر و شریف ان ایه است و بروایت دیگر مگر انکه علی
رئیس و قاید ان ایه است و بروایت دیگر سید و شریف ان ایه است و این مضامین را حافظ و دیگران
بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد
انست که کسی که ولایت او را انداردر داخل موءمنان نیست و انکه عمل بان ایه پیش از همه کرده است
و انکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که
در هیچ موضع درقران یا ایها الذین امنوا نیست مگر انکه سابقهٔ ان از برای علی است زیرا که او سبقت گرفت
بر همه بسوی اسلام و موءید اینست انکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی
و ابن مردویه و حافظ ابونعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علی و ولید بن
عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد و ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو بدرستیکه تو کودکی و من
والله زبانم از تو کشاده تر و نیزه ام تندتر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود که ساکت شوای فاسق پس
حقتعالی تصدیق گفتار انحضرت را فرستاد افمن کان موءمنا کمن کان فاسقا لا یستون یعنی ایا کسی که
موءمن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود اما انها که ایمان اوردند
و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشانست بهشتهایی که ماوای دایمی موءمنان است بسبب انچه کردند
از ایمان و اعمال صالحه و اما انها که فاسق بودند پس ماوای ایشان جهنم است و بسندهای بسیار حافظ
ابونعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که موءمن علی بن ابی طالبست
و فاسق ولید بن عقبه است و در دلالت این ایه بر کمال ایمان انحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت
انحضرت میکند چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر در این سخنی
رود دلالت بر فضل ایمان انحضرت ما را در این مقام کافی است دلیل چهاردهم ان الذین امنوا و عملوا
الصالحات اولئك هم خیر البریة یعنی انها که ایمان اورده اند و عمل شایسته کرده اند ایشانند بهترین
خلایق پس بعد از ان فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشی ربه یعنی جزاء ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای
اقامتست که جاری میشود در زیر انها نهرها که همیشه ابد الاباد در انها خواهند بود خدا راضی است از
ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث
معتبرهٔ بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این ایات درشان حضرت امیر ع و شیعیان انحضرت
نازل شده است چنانکه حافظ ابونعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است

که چون این ایه نازل شد حضرت رسول صم بحضرت امیر گفت که مصداق این ایه تو یی و شیعیان تو
در روز قیامت خواهند امد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند امد دشمنان
تو غضبناک و غل در گردن ایضا بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر عم فرمود
که ما اهل بیتیم که کسی را بما قیاس نمیتوان کرد مردی بنزد ابن عباس رفت و این سخن را بر سبیل
استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در انکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد
پس گفت این ایه در شان علی نازل شد ان الذین امنوا و عملوا الصالحات تا اخر ایه و ابو القاسم حسکانی
در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب حضرت امیر المومنین که گفت شنیدم
از انحضرت که رسول خدا صم قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینهٔ من تکیه کرده بود پس در
ان حال گفت یا علی ایا نشنیدهٔ قول خدای تعالی را ان الذین امنوا تا خیر البریة پس فرمود که ایشان شیعیان
تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها برای حساب خواهند خواند شما را
با روها و دستها و پاهای سفید نورانی از ابن عباس روایت کرده است که این ایه در شان علی و اهلبیت
او نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون روایت کرده اند و موید
این انست که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود علی خیر البشر
من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفین
روایت کرده اند که حضرت رسول صم در باب ذو الثدیه گفت میکشد او را بهترین خلق و بروایت دیگر
میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی البشر انصاری از پدرش روایت کرده که گفت رفتم
بنزد عایشه پرسید که کی کشت ایشان را یعنی خوارج را گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا از
عداوتی که در نفس من است بر علی انکه حق را بگویم شنیدم از رسول خدا صم که میگفت میکشد
ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم گفت علی با حق است و حق با علی است و ایضا از مسروق
روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که انچه در این باب شنیدهٔ بگو گفت شنیدم از رسول
خدا صم که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشان را بهترین خلق خدا و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد
خدا از جهت قرب و وسیله و ایضا بچند بن سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در بعضی چنین است
میکشد ایشان را بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی
میکشد ایشان را نیکان امت من و در مسند ابن حنبل نیز مثل حدیث دویم را روایت کرده است پس ا
این احادیث که متفق علیه عامه و خاصه است ظاهر شد که انحضرت و شیعیانش بهترین خلایق اند پس
اولی و احق است بامامت و اما سبقت انحضرت در جهاد احتیاج ببیان ندارد و برق شمشیر اتش بار حید
کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مومنان و لهب جانسوز منافقانست و بعد از این نیز مجملی بیا

خواهد شد پانزدهم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب یعنی بکو یا محمد صم بس است
خدا کواه میان ما و میان شما و انکه نزد اوست علم کتاب یعنی علم قران یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه
از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مراد بانکسی که نزد اوست علم کتاب حضرت امیر و ائمه از
فرزندان اوست چنانچه عامه روایت کرده اند از شعبی که کفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از
رسول خدا صم از علی بن ابی طالب عم و عاصم از عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که کفت ندیدم
کسی را که قراءت قران بهتر از علی عم کند و ایضا عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که کفت
اکر کسی را داناتر بکتاب خدا از خود میدانستم البته بنزد او میرفتم کفتم علی از تو اعلم نبود کفت بنزد
او رفتم یعنی چون او اعلم بود بنزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت کرده است که
کفت در خدمت امام محمد باقر عم در مسجد نشسته بودم پسر عبد الله بن سلام را دیدم که در ناحیهٔ از
مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر کفتم سنیان کمان میکنند که انکسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله بن
سلام است حضرت فرمود که حضرت امیر عم بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای
خود از محمد حنفیه روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی عم بود و سیوطی روایت کرده است که
از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب ایا عبد الله بن سلام است کفت چکونه او باشد و حال انکه
این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که انحضرت بعلم قران مجید
اعلم است از دیکران و حق تعالی میفرماید که هیچ تر و خشکی نیست مکر انکه علم ان در قران هست پس
انحضرت اعلم از جمیع امت بلکه انبیاء نیز خواهد بود پس این ایه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت
انحضرت میکند اول از جهت اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شد دوم از جهت انکه انحضرت را در
شهادت بر حقیت رسول صم قرین خود کردانیده و از این مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفاء بشهادت انحضرت
بتنهایی دلالت میکند بر عصمت انحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم یک کواه مدعا ثابت نمی شود
و عصمت دلیل امامتست چنانکه کذشت شانزدهم ایهٔ نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه
روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت پناه سوال بسیار مینمودند و سبب ملال انحضرت
میکردید حق تعالی باین سبب از برای امتحان صحابه که ظاهر کردد که کدام یک در مقام اخلاص و بذل
جان و مال ثابت قدم اند این ایه را فرستاد یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم
صدقة یعنی ای مؤمنان هرکاه با رسول سر سخن کویید پس پیش از راز کفتن تصدقی بکنید پس
کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و سایر مفسران کفته اند راز نکفت و مطلبی عرض نکرد بغیر
حضرت امیر باتفاق موالف و مخالف تا انکه ایه منسوخ شد و حق تعالی فرموده ءاشفقتم ان تقدموا بین
یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله

خبیر بما تعملون یعنی ایا ترسیدید از انکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقها بدهید چون نکردید
و خدا شما را ابخشید پس نماز را بر پا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا
عالم است بانچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبات این ایات متوجه همه صحابه شد بغیر انحضرت که
عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند حافظ ابونعیم و سایر مفسران که حضرت
امیر فرمود که ایهٔ هست در قران که عمل بان نکرده است کسی پیش از من و عمل بان نخواهد کرد احدی
بعد از من و ان ایه نجوی است من یکدینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه خواستم رازی بگویم
یک درهم تصدق کردم تا انکه این ایه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود بیرکت من خدا تخفیف داد
این حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول
صم راز میگفتند هرگاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید
بر هرکس که خواهد در پنهان رازی بگوید انکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن
برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی بچند سند از ابن
عباس روایت کرده است که چون این ایه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید
تا انکه پیشتر تصدقی بکند پس اول کسی که تصدق کرد علی بود دیناری را بده درهم فروخت و ده
راز با حضرت رسول صم گفت و در هر رازی یکدرهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت
کرده است که چون این ایه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن با انحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق
کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان
گفتند علی این کار را نکرد مگر برای انکه کار پسر عمش را رواج دهد بدانکه اختصاص انحضرت
باین فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب انحضرت و از این جا معلوم میشود که انچه مخالفان وضع کرده اند
از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم
است که اگر اعتنایی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از انکه یکدرهم بلکه یکدانهٔ
خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند هفدهم و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ
زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات
این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسول صم اند چنانچه ثعلبی
در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق عم که فرمود مایم حبل الله که حق تعالی
در این ایه فرموده است و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابوحفص صایغ از انحضرت روایت کرده است
و ایضا عامه از ابوسعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا صم فرمود ایها الناس من در میان شما
دو حبل گذاشته ام که اگر متمسک شوید بانها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر از دیگری کتاب

خدا ریسمانی است کشیده از اسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند هیجدهم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد صم اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینایی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت منقولست که مراد انکسی است که پیش از همه کس متابعت انحضرت کرده است که او علی بن ابی طالبست و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت باقر عم نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از امام محمد باقر عم منقولست که مراد ال محمد است و ایضا حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا انکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبرهٔ جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی است یا مراد بنصرت خدا نصرتیست که خدا بر دست امیر المؤمنین جاری کرده است و بنابر اول مراد انست که عمده و سرکردهٔ انها علی عم است یا مراد بمؤمنان انهایند که ایمان بعلی اورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و اینست انچه حق تعم فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر ان از کلبی از ابو صالح از ابو هریره همین مضمونرا روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمراء خادم حضرت رسول روایت کرده است که از انحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بدو سند از امام محمد باقر روایت کرده است که این ایه در شان علی نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و انکه متابعت تو کرده از مؤمنان و او علی است که پیش از همه کس او را متابعت کرده و عز محدث حنبلی گفته است او علی عم است که سرکرده مؤمنان است مؤلف گوید که ازین ایات و اخبار مقبولة الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر عم مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل واقعی حضرت رسول صم و همین بس است از برای استحقاق تقدیم انحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت برای خدا بعد از حضرت رسول صم مخصوص انحضرتست پس امامت مخصوص اوست نوزدهم وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافران را که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی عم و حافظ ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچند سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول صم بودیم فرمود که بحق

خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز
قیامت تا آنکه سوال میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه
عمل کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده است و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما
اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی ع
گذاشت و گفت علامة محبت ما اهل بیت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته
و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال از این احادیث گذشت بیستم قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث عامه و خاصه
معنی ایه اینست که بگو یا محمد صم من سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من
و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاد میکردانیم از برای او در ان نیکی و ثواب خود را او در جای
دیگر فرموده است قل ماسئلتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو یا محمد انچه سوال میکنم از مزد ان پس از
برای شما است و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در
این ایه قرباء ال محمد صم است و ابوحمزهٔ ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت
رسول صم بمدینهٔ طیبة هجرت فرمود انصار بخدمت انحضرت امدند و عرض کردند که بر شما خرج هاوارد
میشود در اموال ما هر حکمی که میفرمایی رواست پس این ایه نازل شد و ایضا از ابوحمزهٔ ثمالی از سدی
و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت ال محمد است صم و بروایت عامه و خاصه
از حضرت امام حسن مجتبی ع منقولست که در خطبهٔ خود فرمود که ما ان اهل بیتیم که خدا مودت ایشانرا
بر هر مسلمانی واجب کرده است در این ایه که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف
حسنه مودت ما اهل بیت است و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت
کرده است که چون این ایه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند اهل که مامور شده ایم بمودت
ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابونعیم و دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر
از ابن عباس اینمضمون را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابوامامه باهلی روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که حق تعم پیغمبرانرا از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت
خلق شده ایم من اصل ان درختم و علی فرع انست و حسن و حسین میوهای انند و شیعیان ما برگهای
انند هر که در یک شاخی از شاخهای ان چنگ زند نجات یابد و هر که از ان میل بجانب دیگر کند در جهنم
افتد و اگر بندهٔ عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال تا آنکه مثل مشک پوسید
شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این ایه را خواند حافظ ابونعیم بسندهای بسیار
از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صم بسوی خانهٔ فاطمه ع رفت و فاطمه و حسن و حسین

در انخانه بودند پس دو عضادهٔ در را گرفت و گفت من جنکم باهر که باشما جنك کند و صلحم باهر که باشما
صلح کند و ایضا این مضمونرا از ام سلمه وابو سعید خدری روایت کرده است وایضا از ابوهریره روایت
کرده است که رسول خدا صم نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین عم و این سخن را گفت و از جابر
روایت کرده است که رسول خدا صم در عرفات بود و علی عم در برابر او بود پس گفت یا علی بنزدیك
من بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت من و تو از یکدرخت خلق شده ایم من اصل ان درختم
و تو فرع انی و حسن و حسین شاخهای اندهر که یك شاخ ان بچسبد خدا او را داخل بهشت کرداند
و ثعلبی در تفسیر و علمنا منطق الطیر روایت کرده است که قبره فریادی که میکند میکوید خداوندا
لعنت کن بر دشمنان ال محمد صم و ثعلبی وصاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده اند
که رسول خدا صم فرمود که هر که بر محبت ال محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت ال محمد بمیرد
امرزیده مرده است و هر که بر محبت ال محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت ال محمد بمیرد
باایمان کامل مرده است و هر که بر محبت ال محمد بمیرد بشارت دهند او را ملك موت و منکر و نکیر
ببهشت و هر که بمحبت ال محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانهٔ داماد برند هر که بمحبت
ال محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بکشایند هر که بر محبت ال محمد بمیرد حقتعم ملائکه را بار حمت
بزیارت قبر او بفرستد هر که بر محبت ال محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است هر که بر دشمنی ال محمد
بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته باشد که ناامید است از رحمت حق تعم هر که
بر دشمنی ال محمد بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض ال محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صم خطبهٔ خواند و فرمود
ایها الناس وصیت میکنم شمارا بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب دوست او نیست مکر مؤمن
و دشمن او نیست مکر منافق دوست او دوست من است و دشمن او دشمن منست و هر که دشمن من
باشد جزاء او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب
حق تعم امد بحضرت رسول صم گفت که از پیغمبران سوال نما که شما بر چه امر مبعوث کشتید گفتند بر ولایت
تو و ولایت علی عم و احادیث این مطلب زیاده از انست که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته
است که ال محمد انهایند که امر ایشان بانحضرت راجع میشود و هر که اول شدن امرش بانحضرت بیشتر
باشد ایشان ال انحضرت اند و شك نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین عم تعلق میان ایشان و انحضرت
اشد تعلقات بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجب است که ایشان ال باشند و ایضا خلاف کرده اند
در ال بعضی گفته اند اقارب انحضرت و بعضی گفته اند امت او اکر حمل بر قرابت کنیم ایشان الند و اکر
حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت انحضرت کرده اند ایشان الند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان الند

واما دخول غیر ایشان مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است که چون این ایه نازل شد
کفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجبست بر ما مودت ایشان فرمود علی و فاطمه و دو پسر
ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبرند پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل
بر این چند چیز است اول نزول این ایه در شان ایشان دویم انکه چون ثابت شده است که رسول خدا صم
فاطمه را دوست میداشت و کفت فاطمه پارهٔ تن منست ایذا میکند مرا انچه او را ایذا میکند و ثابت شده
است بنقل متواتر از محمد صم که دوست می داشت علی و حسن و حسین را پس واجبست بر همهٔ امت که
ایشانرا دوست دارند زیرا که حق تعالی فرموده است که فاتبعوه لعلکم تفلحون فلیحذر الذین یخالفون
عن امره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این ایات همه
دلالت میکند بر وجوب تاسی و متابعت انحضرت سیزدهم انکه دعا کردن از برای ال منصب عظیمی
است و از این جهت خاتمه تشهد کردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر ال وارد نشده است
پس اینها همه دلالت کرد بر انکه محبت ال محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده
است که اقتراف حسنه مودت ال محمد است و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که
حضرت رسول صم بفاطمه کفت بیاور شوهر ترا و دو پسر ترا چون ایشانرا اورد عبایی بر روی ایشان
انداخت پس دست را برداشت بر روی ایشان و کفت خداوندا اینها ال محمد اند پس بکردان
صلوات و برکات خود را بر ال محمد بدرستیکه تو حمید مجیدی ام سلمه کفت من عبا را برداشتم که داخل
شوم با ایشان از دست من کشید و کفت عاقبة تو بخیر است بیست و یکم ان الذین امنوا و عملوا الصا
لحات طوبی لهم و حسن ماب یعنی انها که ایمان اورده اند و اعمال شایسته کرده اند طوبی از برای ایشان
است و نیکی باز کشت ایشان باخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است که
اصلش در خانهٔ علی است در بهشت و در خانهٔ هر مومن شاخی از ان درخت است و ایضا از جابر روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر که از حضرت رسول صم سوال کردند از طوبی فرمود درختی
است که اصلش در خانهٔ منست و فرعش بر اهل بهشت مرتبهٔ دیکر از انحضرت پرسیدند حضرت فرمود که
درختی است در بهشت که اصلش در خانهٔ علیست و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه
فرمودید که اصلش در خانهٔ من است و بار دیکر فرمودید که اصلش در خانهٔ علی است فرمود که خانهٔ من
و خانهٔ علی در بهشت یکی است و در یک مکان است و بدانکه ایاتی که امامیه از متکلمان روایت کرده
اند در شان حضرت امیر و سایر اهل بیت بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و در این رساله
بهمین اکتفا مینمایم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت
و فضیلت و جلالت انحضرت میکند و معایب و مثالب اعداء انحضرت و در ان چند فصل است فصل اول

در حدیث غدیر خم است و نص صریح امامت که در انروز حضرت رسول صم بر حضرت امیر و امامت
انحضرت نمودند بدانکه قصهٔ غدیر از متواترانست و کسیکه انکار تواتران نماید انکار تواتر وجود مکه
میتواند نمود زیراکه چنانکه وجود مکه و مدینه متواتراست وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه
متواتراست و تاحال اثران مسجد باقی است واهل ان محل واطراف و نواحی از همه این قصه را نقل میکنند
از پدران خود و محل قیام حضرت رسول صم را نشان میدهند هم چنانکه حجة الوداع و سایر غزوات
حضرت رسول صم متواتراست نزول انحضرت درغدیر از برای بیان منزلهٔ جلیلهٔ از منازل امیرالموءمنین
ع و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتراست و کسی در این امور خلاف نکرده است
وخلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه وخطبه ودلالت بر خلافت است و چون احادیث این
مطلب زیاده از انست که در این مختصرات احصا توان نمود مجملی از این قصه را با احادیثی که در صحاح
مشهورهٔ عامه مذکور است ایراد مینمایم سید بن طاوس در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول
صم بر حضرت امیر ع در روز غدیر بامامت از ان واضح تراست که احتیاج بیبان داشته باشد ولیکن ذکر
میکنیم اسماء جماعتی را که در این باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از انجمله
مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علماء مخالفانست در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث
غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب
رد علی الحرقوصیه هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابوالقاسم حسکانی بطرق بسیار روایت
کرده است وابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این
قصه را از موءلف کتاب النشر والطی نقل کرده است و او از کتب معتبرهٔ مخالفان روایت کرده است از
حذیفه بن الیمان که گفت حقتعم فرستاد بر پیغمبرش این ایه را النبی اولی بالموءمنین من انفسهم وازواجه
امهاتهم واولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من الموءمنین والمهاجرین یعنی پیغمبر اولی است
بموءمنان از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشان است وخویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند
ببعضی در کتاب خدا از موءمنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست ان ولایتی که شما بان احقید از ما
بجانهای ما فرمود که شنیدن و اطاعت کردن است در انچه خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت
کردیم پس حقتعم این ایه را فرستاد که واذکروا نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم
سمعنا واطعنا یعنی و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که محکم کردیم بر شما در وقتی که گفتید شنیدیم
و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول صم برای
حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی
مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت انقدر گریست که ریش مبارکش ترشد و گفت با جبرئیل قوم من

عهد ایشان بجاهلیت وکفر نزدیکست و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین در اورده تا اطاعت
من کردند پس حال ایشان چکونه خواهد بود اکر دیکری برایشان مسلط کردانم پس جبرئیل عم بالا
رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول صم حضرت امیر عم را بیمن فرستاده بود و در مکه بانحضرت
ملحق کردید روزی علی عم در نزدیک مکه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سوال کرد حضرت
در رکوع انکشتر خود را باو داد پس ایهٔ انما ولیکم الله نازل شد چنانکه در سیاق ایات درشان او کذشت
پس حضرت رسول صم الله اکبر کفت و ایه را بر ما خواند وکفت برخیزید تا ببینیم که این صفاتی که خدا فرموده
در کی ظاهر کردیده است چون حضرت رسول صم داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت
پرسید از کجامی ای کفت از نزد این مردی که نماز میکند این انکشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت
الله اکبر کفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و کفت امروز چه کار خیر کردهٔ علی تصدق انکشتر را ذکر
کرد حضرت مرتبهٔ سیم الله اکبر کفت پس منافقان بیکدیکر نظر کردند وکفتند دل ما تاب این نمی اورد
که او بر ما مسلط باشد میرویم و سوال میکنیم که او را بدیکری بدل کند چون این سخن را بحضرت
رسول صم اظهار کردند حقتعم این ایه را فرستاد قل مایکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی و مضمون این
ایه بنابراین تفسیر انست که چون برایشان خوانده شود ایات و اضحات ما کویند انها که اعتقاد بقیامت
ندارند بیاور قرانی غیر این قران یا بدل کن ذکر علی را از ان بکو یا محمد صم نمیتواند بود از برای من
انکه بدل کنم انرا از پیش خود متابعت نمیکنم مکر انچه را وحی امده است بسوی من بدرستیکه من میترسم
اکر معصیت کنم پروردکار خود را از عذاب روزی بزرک پس جبرئیل کفت یا رسول الله تمام کن
امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقان را در این باب پس
جبرئیل بالا رفت و بروایت غیر حذیفه حضرت رسول صم درمنی بر منبر برامد وکفت ایها الناس من بعد از
خود دو چیز در میان شما میکذارم اکر متابعت انها کنید هرکز کمراه نمی شوید کتاب خدا و عترت من
اهل بیت منند بدرستیکه خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند مانند این دو انکشت من و دو سبابه خود را بیکدیکر چسبانید هر که چنک زند در
انها نجات می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس ایا من تبلیغ رسالت خدا کردم کفتند
بلی حضرت کفت خداوندا کواه باش چون اخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی حجه باشد حق تعالی
سورهٔ اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود که این خبر مرک من است که بمن دادند چون دلالت میکند
بر انکه کار دین را اتمام کرده ام باید متوجه عالم قدس کردم پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمود
که ندا کنند که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود
الناس من در میان شما دو چیز بزرک سنکین میکذارم یکی بزرکتر است که ان کتاب خدا ست بکط

ن بدست خدا است و طرف دیکر بدست شماست پس چنك زنید در ان و کوچك تر عترت من است
که اهل بیت منند بدرستی و تحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف و دانایی که اینها از یکدیکر
دا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من ایند مانند این دو انکشت من و جمع کرد میان دو انکشت شهادت
شود نمیکویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انکشت میان و انکشت شهادت که یکی بر دیکری زیاده
باشد پس کروهی از منافقان جمع شدند و کفتند محمد میخواهد که امامت را در اهل بیت خود قرار
دهد پس چهار نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامهٔ در میان خود نوشتند
با یکدیکر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نکذارند که خلافت باهل بیت او برسد پس
حقتعم این ایات را فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم
یکتبون یعنی ایا محکم کردند امر خود را پس ما نیز محکم میکنیم کار خود را بلکه کمان میکنند که ما نمیشنویم
سر از ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و مینویسند کفتها و کردهای
ایشان را حذیفه در حدیث خود کفت پس رخصت داد رسول خدا صم مردم را که بار کنند و متوجه
مدینه شوند چون بصحنان رسیدند حقتعم امر کرد حضرت رسول را که امامت علی عم را اعلانیه بمردم
بکوید پس در جحفه فرود امد و چون مردم بجاهای خود قرار کرفتند جبرئیل عم نازل شد و کفت
امامت علی را ظاهر کردان حضرت کفت پروردکارا بدرستیکه قوم من نومسلمانند اکر این امر را ظاهر
کردانم خواهند کفت رعایت پسر عمش کرد و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب درایه روایت کرده
است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم کفت که ایا من اولی نیستم بمؤمنان
از جانهای ایشان کفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست
خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که
او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس کفت بخدا سوکند که اطاعت او در انروز
بر کردن مردم واجب شد پس در روایت اول کفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این ایه را
اورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس
یعنی ای رسول خدا برسان بمردم انچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردکار تو و اکر نکنی
پس نرسانیده رسالت او را و خدا نکاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه کفت وقتی این ایه نازل شد که بغدیر
خم رسیده بودیم و هوا بمرتبهٔ کرم بود که اکر کوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد پس فرمود
ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را برو بند
و سنکها بر روی یکدیکر بکذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول الله صم پس ساختند منبر را و جامه
بر و پش افکندند و جناب رسول صم بر منبر بالا رفت و خطبهٔ طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا

نمود تا انکه کفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود بندکی و کواهی میدهم از برای او بخداوندی
و ادا میکنم انچه وحی کرده است بسوی من از ترس انکه اکر نکنم بلاء عظیمی بر من نازل کردد وحی
کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا اخر ایه پس کفت ایکروه مردم من تقصیر
نکردم در رسانیدن انچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این
ایه را بدرستیکه جبرئیل مکرر بر من نازل شد و امر کردم را از جانب خداوند جلیل که بکویم در حضور
مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب عم برادر منست و خلیفهٔ منست و امامست بعد از
من ایها الناس علم من احاطه کرده است بر منافقانی که میکویند بزبانهای خود انچه نیست در دلهای ایشان
و این را سهل و اسان می انکارند و نزد خدا اعظم است و مرا ازار کردند در باب علی عم ازار بسیار
بمرتبه کفتند او کوش است یعنی هر چه میکویند قبول میکند بسبب انکه میدیدند که علی عم همیشه
با منست و من پیوسته متوجه او یم تا انکه حقتعم فرستاد و منهم الذین یوذون النبی و یقولون هو اذن
یعنی از جملهٔ منافقان جمعی هستند که ازار پیغمبر میکنند و میکویند که او کوش بحرف مردم است بکو
یا محمد او کوش نیکی است از برای شما ایمان می اورد از برای خدا و ایمان می اورد از برای مومنان
پس انجناب فرمود که کویندکان را اکر خواهم نام ببرم میتوانم کفت و بدانید که حقتعم نصب کرده است
علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب کردیده است اطاعت او بر مهاجر و انصار
و تابعان و بر صحرا نشینان و شهریان و هر عجمی و عربی و بر ازاد و بر بنده و بر بزرک و کوچک
و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیکانکی خدا دارد پس او حکمش بر همه رواست و کفتارش بر همه
نافذ است و امرش جاریست ملعون است هر که مخالفت او کند و مرحوم است هر که تصدیق او کند
ای کروه مردم تدبر کنید در قران و بفهمید ایات محکمات انرا و عمل کنید بانها و تتبع مکنید متشابه
انرا پس بخدا سوکند که واضح نمیکرداند تفسیر قرانرا مکر علی عم ایکروه مردم بدرستیکه علی و طیبان
از فرزندان من که از صلب او بهم میرسند ثقل کوچکترند و قران ثقل بزرکتر است از هم جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بنزد من ایند و حلال نیست امارت و پادشاهی مومنان از برای احدی بعد از
بغیر او پس دست زد و بازوی علی را کرفت و بالا برد و یکدرجه پایین تر از خود باز داشت
بدست راست خود پس دست او را بلند کرد و کفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای شما صحابه کفتند
خدا و رسول او پس کفت هر که من مولای او یم علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که
دوستی میکند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را یاری کند خداوندا
هر که او را واکذارد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ ایه
نازل نشده است که خطاب با مومنان کرده باشد مکر انکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده

در سورهٔ هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سورهٔ هل اتی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری
از صلب خودش است و ذریت من از صلب علی است دشمن نمی دارد علی را مگر شقی و بدبختی و دوست
نمی دارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سورهٔ عصر در شان علی نازل شده است و تفسیرش اینست
که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان ال محمد در زیان کاری اند مگر انها که ایمان
اورده اند بولایت علی و اعمال صالحه کردند باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را
بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر فتنها و شدتها در غیبت
قایم ال محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوریکه خدا فرستاده است و در قران
یاد کرده است ان نور امامتست که در علیست و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم
خواهد گرفت و حقهای همه ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من
پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و طریقهٔ ایشانم بدرستیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او
امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم
و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سورهٔ حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی انرا پس
بعد از من علی و بعد از او پسران من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی
بدرستیکه من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و من
بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید
که من بیعت میگیرم از برای خدا و علی بیعت میگیرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او و از
جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما یعنی پس
هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بانچه
با خدا عهد کرده است بران پس بزودی خدا مزد بزرگ باو عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از انید
که همه با کف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم
که اعتقاد کرده اید بامارت علی عم و امامان که بعد از من میایند که از نسل من و از نسل او یند چنانچه
گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانید پس بگویید که ما شنیدیم
و اطاعت کردیم و راضییم بانچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنند با تو در این امر دلهای ما و زبانها
و دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم
و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم داد یم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و حسین عم و امامها که یاد
کردی هر عهد و پیمانی که گفتی از دلهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و انچه
فرمودی خواهیم رسانید بهر که ببینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند بلی بلی شنیدیم و اطاعت

گردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم بان بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت
رسول صم و حضرت امیر عم و دست گشودند بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یکوقت
بجا آوردو باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یکوقت ادا فرمودند از کثرت
شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصریست از آنچه علماء امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر
عم و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و آن خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در
شان آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول صم جمیع شرایع
دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال نهم هجرت جبرئیل آمد بنزد آنحضرت و گفت خداوند
عالم ترا سلام میرساند و میگوید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه
دین او را اتمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم گردانیده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم
نرسانیده یکی فریضهٔ حج و دیگری فریضهٔ ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت
خود خالی نگردانیده ام و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی
از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و
مقصود اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت و ولایت و امامت را همه بشنوند پس
همه با آن حضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی
که بیعت هارون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله
و سامری کردند و همچنین حضرت رسول صم از مثل این عدد بیعت خلافت حضرت امیر عم را گرفت
و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و برگشتند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند
پس متصل شد صدای تلبیه از مابین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد و گفت
یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک است و عمرت باخر رسیده است
و من ترا تکلیف مینمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار وصیت خود را و آنچه
نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تست از علامات
و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفهٔ بعد از خود که حجت کاملهٔ منست بر خلق من
و علی عم است پس او را بر پا دار از برای خلق که نشانهٔ راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت
او را و بیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و
مولای ایشان و مولای هر مرد مومن و زن مومنه است یعنی علی عم زیرا که هیچ پیغمبر را از دنیا نبرده
ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان
خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت

نمایند

نمایند و لی مرا پس امروز کامل میکردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم
از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که او علی است بندۀ خالص من و
وصی پیغمبر من و خلیفۀ من بعد از او و حجت بالغۀ من بر خلق من مقرون است طاعت او بطاعت محمد
پیغمبر من و مقرون است طاعت هر دو بطاعت من هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر
که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من هر
که او را با امامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت
دیگری را شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که
با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را امر دم بشناسان و عهد و پیمان مرا
بر ایشان تازه گردان که ترا در این زودی میبرم بسوی خود پس انجناب ترسید از منافقان که کفر خود را
اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینهای ایشان را نسبت بامیر المؤمنین عم میدانست و سوال کرد از
جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت انجناب را تا مسجد خیف باز
جبرئیل عم امد و تاکید کرد اما خبر نگاه داشتن از شر ایشان را نیاورد چون در ما بین مکه و مدینه بکراع
الغنیم رسید باز جبرئیل امد و مبالغه کرد انجناب فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن
مرا در حق علی عم قبول نکنند چون بار کرد و بغدیر خم رسید که یکفرسخ پیش از جحفه است جبرئیل
نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب
و ضامن شدن عصمت او از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا ترا اسلام میرساند و میفرماید یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس و از احادیث
عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در ایه بوده است و در ان وقت اول قافله نزدیك به جحفه رسیده
بود پس فرمود که پیش قافله را بر گردانیدند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل
کرد و بر سر غدیر فرود امد و خطبۀ طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم
اوردند بر رسول خدا و علی بن ابی طالب عم از برای بیعت و اول کسیکه بیعت کرد ابو بکر و عمر
و عثمان و طلحه و زبیر بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را
ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بی حیائی دارد مجملی
از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر
عاقلی میداند که در قصه که اینقدر ایات و تاکیدات در ان نازل شده باشد و مردم را در چنین وقتی
در چنین جائی فرود اورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند و باین دو سه کلمه نمیکنند و اکنون
قلیلی از انچه در صحاح ایشان و کتب معتبرۀ مشهورۀ ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمائیم زیرا که

این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن
حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صم در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر ابی که انرا
خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما اورد پس
گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و نزدیکست که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند
و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ درمیان شما میگذارم اول انها کتاب خدا است
که در ان هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بان پس ترغیب و تحریص
نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهلبیت من خدا را بیاد شما میاورم در حق اهلبیت من دو مرتبه
این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهلبیت او ای زید ایا زنان او از اهلبیت
او نیستند گفت زنان او از اهل خانهٔ او هستند و لیکن اهلبیت در اینجا انهایند که بعد از انجناب تصدق
برایشان حرام است مانند ال علی و ال عقیل و ال جعفر و ال عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است
گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاد کرده است اینرا که کتاب خدا در ان
هدایت و نور هست هر که چنگ زند در ان و عمل کند بان بر هدایتست و هر که از ان تجاوز کند
گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که
ان ریسمان خدا است هر که متابعت ان کند بر هدایتست و هر که ترک کند انرا بر ضلالت است و اهلبیت
من گفتند کیستند اهلبیت او زنان او یند گفت نه بخدا سوگند زن چند گاهی با شوهر میباشد و طلاقش
میگوید و بخانهٔ پدرش و قومش میرود و اهلبیت او خویشان و عصبهٔ او یند که حرام است برایشان
صدقه مؤلف گوید که معنی اهلبیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص ال عباست و انچه زید گفته است
از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد با انکه متضمن مطلب ما هست زیرا که خلفای ثلثه البته خارجند
و خویشان انجناب کسی در انزمان دعوی امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت انحضرت داشتند و اگر
کسی دعوی کرده باشد قائلان بان منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد
تا روز قیامت ثعلبی در تفسیر و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری
که گفت شنیدم از رسول خدا صم که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر
سنگین بزرگ که خلیفهٔ منند اگر اخذ کنید بانها گمراه نشوید بعد از من هر یکی از انها بزرگتر است از
دیگری کتاب خدا است و ان ریسمانی است کشیده از اسمان بسوی زمین و عترت من اهلبیت منند
بدرستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من ایند و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را
بسندهای بسیار روایت کرده اند و در اخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق
ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت

کرده اند و عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول
خدا صم بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود امدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان
دو درخت را برای انحضرت روفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت ایا نمیدانید
که من اولی ام بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت ایا نمیدانید که من اولی ام بهر مومنی
از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای او یم علی مولای اوست پس
گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عم
گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب گردیدی مولای هر مومن و مومنه ایضا از زید بن ارقم
روایت کرده است که فرود امدیم با رسول خدا صم در وادی که انرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد
و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درخت انداختند که افتاب اذیت بانحضرت نرساند پس
فرمود که ایا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مومنی از جان او گفتند بلی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند
از ابو الطفیل که حضرت امیر عم مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در
غدیر خم از حضرت رسول صم شنیده باشد که در حق من چه گفت بگوید سی نفر از صحابه در ان مجمع
شهادت بر مضمون این حدیث تا عاد من عاداه دادند و در مسند از سندهای بسیار از جماعت کثیری از
صحابه این مضمون را روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر خم متفرق
شدند مردم و دوری از انحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المومنین را امر کرد که ایشان را جمع
کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی عم و گفت ایها الناس مکروه من گردید تخلفی که از
من گردید تا انکه گمان کردم که هیچ شجرهٔ را دشمن نمیدارید مانند خویشان من و لیکن خدا علی عم را
گردانیده است نسبت بمن بمنزلهٔ که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او
راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من
مولای او یم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند
یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای انکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول
صم پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته که بریده و ابو هریره و جابر
و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول صم حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة
از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقا
گذشت پس گفته است بعد از ان عمر علی عم را ملاقات کرد و گفت گوارا باد تو را این منزلت صبح کردی
و شام کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنهٔ و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی عم

از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا صم در شان علی عم یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک تا اخر ایه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابوسعید خدری روایت
کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر خود
روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که
گفت رسول خدا صم علم را در روز خیبر بعلی داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز
غدیر او را بار داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مومن و مومنه است و باو گفت تو از منی و من
از توام و باو گفت تو بر تاویل قران جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قران جنگ کردم و گفت باو که تو
از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت باو
که تو بیان میکنی از برای مردم انچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت تو یی عروة الوثقی و گفت
باو تو یی امام هر مومن و مومنه و ولی هر مرد مومن و زن مومنه بعد از من و گفت باو تو یی انکه در
شان او نازل شده است واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو این ایات را بر مردم
خواندی و گفت باو که تو یی که بسنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت باو
که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت باو که من نزد حوض
کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی
بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه عم داخل خواهند شد و گفت باو که خدا وحی فرستاد بسوی
من که بایستم در میان مردم و فضل تو را بیان کنم و کردم و انچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم بیان کرد
و فرمود که بترس و بپرهیز از کینها که در سینهٔ جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ م
لعنت میکند انها را خدا و لعنت میکنند انها را لعنت کنندگان پس حضرت گریست گفتند چرا میگری
یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل عم که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند ش
و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر د
مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمهٔ ایشان بلند ش
و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کن
ایشان بسیار باشد این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از ان شهرها متغیر شده باشد و بندگان
ضعیف شده باشند و از فرج نا امید گردیده باشند پس در انوقت قایم ظاهر میشود در میان ایشان و حض
رسول صم فرمود نام او نام منست و از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد کرد
و بشمشیرهای ایشان اتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی
روی رغبت و بعضی از ترس پس گریهٔ حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج ز

بعزه

وعدهٔ خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و او ست حکیم دانا بدرستیکه فتح خدا نزدیکست
پس گفت خداوندا ایشان اهل منند زایل گردان از ایشان رجس و بدی را و پاک گردان ایشانرا پاک
گردانیدنی خداوندا ایشانرا محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشانرا و ذلیل مکن
ایشانرا و خلیفه من باش درمیان ایشان بدرستیکه تو برانچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت
امام محمد باقر عم روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك یعنی در فضل علی عم
و از حضرت صادق عم روایت کرده است که ایه چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیك من ربك فی علی
و چون ایه نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است
که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عز و جلیل که سال سائل بعذاب واقع
للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کنندهٔ عذابی را که واقع است از
برای کافران و انرا دفع کنندهٔ نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این ایه در باب کی نازل
شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق عم شنیدم که از پدر انش عم روایت کرد که چون حضرت
رسول صم بغدیر خم وارد شدند اکرد مردم را و چون جمع شدند دست علی عم را گرفت و گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری امد بنزد رسول صم در
وقتی که انحضرت درمیان صحابه بود و از ناقهٔ خود فرود امد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت
حضرت امد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو
پس قبول کردیم انرا از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزهٔ ماه رمضان
بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانهٔ کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست
پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که من مولای او یم پس علی مولای او ست
ایا این از جانب تست یا از جانب خدا حضرت فرمود که سوگند یاد میکنم بحق انخدایی که بجز او خدایی
نیست که تفضیل او بر شما از جانب خدا است پس روانه شد حارث رو براحلهٔ خود گفت خداوندا اگر انچه
میگوید حق است پس سنگی از اسمان بر ما باران یا بیاور بسوی ما عذابی درد اورنده پس هنوز
براحلهٔ خود نرسیده بود که سنگی از اسمان بر سرش فرود امد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس
حق تعم این ایه را فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود
از حذیفة بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از ابو سعید
خدری روایت کرده اند که از مجمع روز غدیر برنگشته بودیم که این ایه نازل شد الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را
و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس

حضرت رسول صم فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل کردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن
پروردکار برسالت من و ولایت علی عم و بروایت دیکر فرمود الله اکبر بر کامل کردانیدن دین
تا اخر ایه و این ایه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز
ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و بترسید از من و از حضرت صادق
عم روایت کرده اند که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول
از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر کفتند که اکر بر ما کروه یهود چنین
ایهٔ نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا اخر ایه و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر اینه
ان روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت
کرده است از ابوسعید خدری که چون حضرت رسول صم علی عم را نصب کرد در روز غدیر خم
و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل بر انحضرت نازل شد و این ایه را اورد الیوم اکملت لکم دینکم
و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابوهریره که چون
روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذی حجه است رسول خدا صم کفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این
ایه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس در ایهٔ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك
من ربك یعنی انچه نازل شد برسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی عم و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته یعنی اکر کتمان کنی این ایه را و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که
کفت در عهد رسول خدا صم این ایه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ان
علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس تا اخر ایه و ابن حجر در کتاب
فتح الباری شرح صحیح بخاری کفته است من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت کرده ترمدی و نسایی
و سندهای این حدیث بسیار است و همه ذکر کرده اند ابن عقدهٔ حافظ در کتاب جدایی و بسیاری
از سندهای صحیح و حسن است و صاحب جمهره از کتب مشهورهٔ لغت است کفته است خم اسم موضعی است
که در انموضع نص کرد رسول خدا صم بر علی عم و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتا
ولایت حدیث غدیر را بصد و بیست و پنج طریق روایت کرده است از صد و بیست و پنج نفر از صح
و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول خ
صم در قصهٔ غدیر کفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق عم روایت کرده
که فرمود عجب دارم از انچه رسید بعلی عم هر کس حق خود را بدو کواه میکیرد و از برای علی ع
هزار کواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر خم نص بر انحضرت را شنیده بودند و حق خو
نتوانست کرفت و از ابوسعید سمان روایت کرده است که شیطان بصورت مرد پیری در روز غ

بنزد

نزد حضرت رسول صم امد و کفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در انچه کفتی در حق پسر عمت
پس حق تعم این ایه را فرستاد و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق
که راست کرد شیطان بر مردم کمان خود را پس متابعت کردند او را مکر کروهی از مؤمنان پس جمع
شدند جماعتی از منافقان که عهد انحضرت را شکستند و کفتند دیروز محمد در مسجد خیف کفت انچه
کفت و در اینجا کفت هر چه کفت و اکر بمدینه بر کردد تاکید این بیعت خواهد کرد و مصلحت در انست
که او را هلاک کنیم پیش از انکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه
در کمین انحضرت نشستند که او را هلاک کنند و ان عقبهٔ بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب
راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بانجا رسد ناقه را رم دهند چون شام شد
و حضرت نماز کرد بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقهٔ تندروی سوار بود و چون
بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد انحضرت را که یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند که ترا اینجا هلاک
کنند پس حضرت بعقب نکاه کرد و کفت کیست اینکه در عقب من است حذیفه کفت منم حذیفه کفت که
شنیدی انچه من شنیدم کفتم بلی یا رسول الله کفت پنهان کن چون بنزد ایشان رسید ندا کرد ایشانرا بنامهای
ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرترا شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله شدند و شترهای
خود را که عقال کرده بودند در عقبه کذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان
رسید و شناخت که شتران کدام جماعتست چون از عقبه بزیر امد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در
کعبه هم سوکند شده اند که اکر محمد بمیرد یا کشته شود نکذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس
بعد از ان چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون اینرا شنیدند بخدمت انحضرت امدند و سوکند یاد کردند
که این اراده نکرده اند پس حقتعم این ایه را فرستاد یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا
بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغنهم الله و رسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم و ان
یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الاخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر یعنی سوکند یاد
میکنند بخدا که نکفته است انچه بایشان نسبت دادند و البته کفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار
اسلام خود و قصد کردند امری را که بان نرسیده اند کلبی و مجاهد از مفسران عامه کفته اند که مراد انست
که قصد کردند که شتر انحضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را
مکر انکه غنی کردانید ایشانرا خدا و رسول او از فضل خود پس اکر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای
ایشان و اکر پشت بکردانند بر حق عذاب خواهد کرد خدا ایشانرا عذابی دردناک در دنیا و اخرت
و نخواهد بود ایشانرا در زمین دوستی و نه یاری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که ان عقبه
مسمی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که

ناقه را از عقب براند چون بسر کردنگاه رسیدیم آن چهارده نفر منافق دبها را پر از ریگ کرده بودند از
عقب ناقه امدند و دبها را از زیر پای ناقه انداختند و نزدیک بود که رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن
باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را به سخن اورد بزبان عربی ظاهر کنندهٔ فصیح و عرض کرد بخدا
سوکند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دستی را از جای دست و پایی را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند
که ناقه رم نکرد نزدیک امدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر برکشیدیم و رو بایشان
رفتیم و شب تاری بود پس ایشان ناامید شدند از انچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه
همه را اشناخت و حذیفه کفت نه نفر از قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن
عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدهٔ جراح و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر دیگر
ابو موسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس بن حدثان و ابو هریره و ابو طلحهٔ انصاری مولف
کوید که حدیث حذیفه اکرچه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این رساله
نیست و سایر احادیث در این باب نیز بسیار است و انچه ایراد نمودیم از برای منصف کافی است و ابن
کثیر شافعی در احوال طبری کفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در ان جمع کرده بود
و جلد بزرکی بود و کتاب دیکر که در ان طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل
کرده است که او تعجب میکرده و میکفته در بغداد در دکان صحاف کتابی دیدم که روایات حدیث
غدیر را در ان جمع کرده بودند و بر پشتش نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت
مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علماء مخالفین اقرار بتواتر این حدیث
نموده اند و سید مرتضی در کتاب شافی کفته است که ما هیچ فرقهٔ از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل
حدیث غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات
دلالت ان بر امامت مینماییم بدو امر اول انکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در هر چه
کند امده است دویم انکه در این مقام اینمعنی مراد است اول انکه ما معنی الفاظ را باطلاق اکابر عربیت
و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند و ابو عبیده که در لغت مدار
بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی که ماویکم النار هی مولیکم کفته است که معنی مولیکم انست که اتش
جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران در این ایه این معنی را کفته اند و اتفاق
کرده اند مفسران در قول حق تعالی ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون مراد انست
که ایشان اولی و احقند بمیراث و فراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بانکه مولی و اولی به
معنی مستعمل میشود و اکابر بلغاء و شعراء در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر
موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی کفته است و از جملهٔ انها او

ی واست و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر واقع شده است و آن اسمی است
که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالك و منعم و ازاد کننده و یار و دوست و تابع و پسر عم
هم سوگند و کسی که پیمانی باو بسته باشند و بنده و ازاد شده و کسی که انعامی براو شده باشد و هر که
ولی امری شود و قیام بان نماید و مولی و ولی ان امر است و از جمله اینست حدیث من کنت مولاه فعلی
مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله حدیث اینست که هر زنی که نکاح کند بی رخصت مولی
او نکاح او باطلست و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسی که متولی امر اوست و صاحب
کشاف گفته است که در ایهٔ انت مولینا یعنی اقای مایی و مانند کان تو ایم یا یاور مایی یا متولی امور مایی
امادو بیم که مراد اولی در این مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه
اثبات مینماییم اول انکه گوییم که ازاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت
انحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای انکه انحضرت هم سوگند احدی نمیشد که باو عزت بیابد
بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند ازاد
کننده و مالك و همسایه و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلومست که مراد نیست
برای انکه بیفایده است مانند پسر عم و قسم دیگر است که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت
محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلومست وجوب ولایت و نصرت
مومنان و قران مجید ناطق است بان پس برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین
وقتی با این اهتمام جمع کند و همچنین اگر مراد ولای عتق بود تعلق ان به پسر عم امر معلوم می بود در
جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولا کل مؤمن
و مومنة منافی این احتمالست پس میباید که مراد اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و این معنی
امامتست این وجهی است که سید مرتضی ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد
اول انکه اکثر مخالفین مانند قوشجی و غیر او احتمالی که داده اند از روی اضطرار انست که مراد ناصر
و محب باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین
وقتی و در میان راه فرود امدن و بسیاری از احکام از این ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان
انها نفرمود و این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست که حضرت امیر المؤمنین ع را وصیت کند که
یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن
مردم باین امر فایدهٔ معتد به نبود مگر انکه مراد بان نوعی از محبت و نصرت باشد که امر ان ثابت بر عالم
می باشد یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت بانحضرت و واجب بودن متابعت ایشانرا چون یاری میکند
ایشانرا در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشانرا بجهت ایمان پس باز مدعای ما ثابت است دوم انکه

بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بقراین خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که
مقصود اصلی امامت وخلافت است چنانچه اگر فرض کنیم که یکی از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر
خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب اقارب و مخصوص ترین خلق باشد باو بگوید هر که
من دوست ویاورِ او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از ان دعا کند یاور او را و لعن کند
خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفهٔ دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم
احدی از رعایای او شک کند در انکه مراد خلافت اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت و ترغیب
ایشان در اطاعت اوسیم انکه هرگاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیف بی معاونی بگوید که هر که من
یاور او یم فلان یاور اوست قبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس می اید و از ان مرد
ضعیف اگر اعانتی بیاید اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف وعادت دلالت میکند
بر انکه باید که ان شخص که حضرت رسول صم این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا
نزدیک بمرتبهٔ انحضرت باشد و اقلا و لا بتی و نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را میتوان
گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دویم از وجوهی که دلالت میکند بر انکه
مراد بمولی اولی بتصرف و امامست انست که در اکثر احادیث گذشته قرینهٔ هست بر انکه مراد امامت است
زیرا که در اول کلام فرمود ا یا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از ان فرمود پس هر که من مولای
او یم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که ان سوال اول قرینهٔ واضحه است
بر انکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و بحالی از
احوال نیست پس افادهٔ عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افادهٔ عموم میکند ک
قرینهٔ بر خصوص وقتی و حالی نبوده باشد و الا الغاز در کلام لازم میاید خصوصا که در اینجا من انفسکم
مذکور شده و ادمی را هست که هر تصرف مشروعی در نفس خود بکند و متولی هر امر مشروع که خواهد
بشود پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری که خواهد نسبت بایشان بکند
و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل اورد و ایشانرا با او اختیاری نباشد
و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که انچه حضرت اول از ایشان سوال نمود و طلب اقرار ایشا
فرمود انمعنی است که حق تعم در قران مجید برای انحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من
انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر انکه مراد از ایه انست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گ
است که اولی است نبی بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فر
و مقید بقیدی نکرد پس واجب است بر ایشان که انحضرت احب باشد بسوی ایشان از جانهای ایش
و حکم او نافذ تر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازم تر باشد بر ایشان از حق جانهای ایش

شفقت ایشان بر انحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و انکه جان خود را بذل کنند نزد
و فدای او کرداند هرکاه امر عظیمی روده‌د و جان خود را وقایهٔ او کرداند در جنکها و انکه متابعت
نند امر براکه نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی ان یا منع میکنند از ان و متابعت کنند هر امر براکه
ضرت ایشانرا بان بخواند و ترک کنند انچه ایشانرا از ان منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین کفته اند پس
سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات اولویتست که حضرت رسول صم داشت از برای حضرت
یر عم و انچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیر او کفته اند که اللهم وال من والاه قرینهٔ
نست که مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینهٔ معنی اولویتست بچندین وجه اول انکه
ون از برای انحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری نمود تمشیت ان محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح
یر خواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد و عداوت بود
که مظنهٔ ترک نصرت و اعانتست خصوصا با وجود انچه میدانست از کینهای دیرینه که در سینهای
نافقان حاضر بود تاکید ان نمود بدعا کردن از برای اعوان و لعن کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید
یضا معلوم است که این قسم دعاها مخصوص امرا و اصحاب ولایتست و مناسب احاد رعیت نیست دویم
که این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامتست زیرا که اکر معصیت از او صادر شود واجب خواهد
ود بر کسی که علم بهمرساند انکه منعش کند و ترک موالاة بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعایی
انحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر انکه ان شخص هرکز بر حالی نخواهد بود که مستحق
رک موالاة و نصرت کردد سیم انکه اکر مراد بمولی اولی باشد چنانچه ما میکوییم مقصود از این کلام طلب
والاة و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اکر مراد ناصر و محب باشد چنانچه ایشان میکویند مقصود بیان
ن خواهد بود که انحضرت ناصر و محب ایشانست پس دعا از برای کسی که موالاة و نصرت او کند با اول
نسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است وجه سیم انست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد
که ایه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در
کتاب اتقان از ابوسعید خدری و ابوهریره روایت کرده است که این ایه در روز عید غدیر نازل شد
و این دلیلست بر انکه مراد بمولی معنی است که بامامت کبری بر میکردد زیرا که امری که سبب کمال دین
و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد بلکه اعظم متمم انها باشد و ان امامتست که بان تمام میشود نظام دنیا
و دین و باعتقاد بان قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم انست که در اخبار مستفیضهٔ عامه و خاصه
وارد شده است که ایهٔ * یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا اخر در این واقعه نازل شد چنانچه
بعضی کذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جملهٔ محتملات نزول این ایه کریمه کفته است که این ایه نازل شد
در فضل علی عم و چون نازل شد دست علی عم را کرفت و کفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من

والاه وعاد من عاداه پس عمر او راملاقات کرد و کفت کوارا بادترا ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای
من و مولای هر موءمن و موءمنهٔ پس کفته است این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی
و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این ایه در امر غدیر
نازل شد و این صریح است در انکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بانکه اکر تبلیغ
نکند هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثارهٔ فتنه شود تا انکه
حق تعم ضامن شد که او را از شر منافقان نکاه دارد اینها همه دلیلست بر انکه ان امری که مامور بتبلیغ
ان کردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ ان موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم کردد و بان برای
مردم تار و زقیامت حلال و حرام ظاهر کردد و شرایع دین بان محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و
قبول ان بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی کفته اند هیچ یک مظنهٔ این قسم امور
نیست مکر خلافت و امامت انحضرت که بان باقی میماند انچه حضرت رسول صم تبلیغ ان نموده بود از احکام
دین و ایمان و بان منتظم میکردد امور مسلمانان و از جهت کینها که از انحضرت در سینه داشتند مظنهٔ ثوران
ان فتنها بود از منافقان لهذا حق تعم ضامن شد نکاه داشتن انحضرت را از شر ایشان وجه پنجم انست که
اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد
متواتر بالمعنی است و اکر از این تنزل کنیم لااقل قرینه میتواند شد بر اینکه مراد بمولی معنی است که متضمن
امامتست خصوصا هرکاه ضم شود بانکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بانکه
نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکردند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که من از
میان شما بروم با ان قراین دیکر که سابقا مذکور شد وجه ششم انست که از نظم و نثر انجماعتی که در ان
مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در
کتب سیر و غیر ان مذکور است که از حضرت رسول صم مرخص شد و در این باب قصیدهٔ کفت
و حضرت او را تحسین کردند و سایر شعراء صحابه و تابعین مثل حارث بن نعمان فهری که این معنی را
فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه کذشت و امثال این بسیار است و این اقوای دلایل است
بر انکه مراد انحضرت این بوده و عجب دارم از بی شرمی علماء مخالفین که در مقامات دیکر بنقل یکراوی
یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایما و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئلهٔ
امامت میرسند قناع حیا از سر میکشند و در حصار منع میکر برند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة
والعناد و هدینا الی سبیل الرشاد فصل دویم در حدیث منزلتست و ان از طرق عامه و خاصه متواتر است
و مابه الاشتراک همه انست که حضرت رسول صم در مواطن بسیار بحضرت امیر عم فرمود که انت منی
بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه وارد است الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله

ونی از موسی مکر انکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در
اح ایشان موجود است چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح ترمذی روایت کرده است
سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صم در غزوهٔ تبوك علی عم را در مدینه کذاشت علی عم کفت
سول الله مرا در میان زنان و اطفال میکذاری حضرت رسول صم فرمود که ایا راضی نیستی که از من
الهٔ هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی کفت غیر انکه نیست پیغمبری بعد از من و در صحیح
لم باز روایت کرده است مجموع این را و ایضا او از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این
یث از سعد بن رسید خواستم که مشافههٔ این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و کفتم تو این
یث را از رسول خدا صم شنیدی پس انکشتهای خود را در کوشهای خود کذاشت و کفت بلی اکر
نیده باشم هر دو کوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از
انصاری مجموع این حدیث را و ایضا از حدیث صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است
که معاویهٔ بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و باو کفت چه مانع است ترا از انکه سب کنی
دشنام دهی ابو تراب را سعد کفت تا در خاطر من هست ان سه چیز که در حق علی شنیده ام هرکز او را
ب نخواهم کرد و اکر یکی از انها از برای من میبود دوستر میداشتم از انکه شتران سرخ موی عالم از من
شد شنیدم از رسول خدا صم که باو میکفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه کذاشت
علی عم کفت مرا با زنان کذاشتی و ذکر کرد همانرا که در حدیث سابق مذکور شد اما در اینجا کفت الا
لا نبوة بعدی یعنی مکر انکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد کفت و شنیدم که در روز
یبر میکفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او دوست
یدارد او خدا و رسول را همهٔ ما کردن کشیدیم که شاید بما دهد پس کفت علی را بطلبید چون علی
اضر شد دیده اش رمد داشت و در دمیکرد اب دهان مبارك خود را بر دیدهٔ او مالید و علم را باو داد
س خدا بر دست او فتح کرد چون ایهٔ مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین عم را طلبید و کفت
خداوندا اینها اهل منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشانست کفته است که
حضرت امیر عم در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول صم در ان حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت
رمود مکر در جنك تبوك که حضرت رسول صم او را برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه
کذاشت و کفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و کفته است این حدیث را جماعت
بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین انهاست روایت کرده است انرا از
رسول خدا صم سعد بن ابی وقاص و طریقها بسعد بسیار است و روایت کرده است این حدیث را از
ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که

ذکر انها بتطویل می انجامد و فاطمه دختر علی عم روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم
رسول خدا صم با علی میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن
عباس بعد از ان گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقدهٔ حافظ که جمیع طوایف
او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل
در مسند خود که بمنزلهٔ صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت
کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن
الخطاب روایت کرده است که رسول خدا با علی عم گفت تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مومنانی در
ایمان و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که از علماء عامه است این حدیث
را از امیر المومنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابوهریره
و ابوسعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابورافع و عبد
الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابوشریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریدهٔ اسلمی
و ابوایوب انصاری و عقیل بن ابیطالب و جیش بن جناده و معویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت
عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر عم و حبیب بن ابی ثابت و فاطمهٔ بنت علی عم و شرحبیل بن سعد
روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری
شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب این زیادتی هست که بعد از
انکه حضرت رسول صم این سخن را با حضرت امیر عم گفت حضرت امیر عم دو مرتبه گفت راضی شدم
و گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول با علی
عم گفت یا من میباید در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر عم این را شنید در مدینه ماند پس شنید
جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او ازرده بود حضرت امیر از
انحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود ایا راضی نیستی که از من بمنزلهٔ هارون باشی
از موسی مگر انکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی
عم و عمر و ابوهریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابوسعید خدری
و انس بن مالک و جابر بن سمره و جیش بن جناده و معاویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت
کرده اند و جمیع طرق انرا ابن عساکر در ترجمهٔ علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی
عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت امیر المومنین که حضرت رسول
با او گفت تو میشنوی انچه من میشنوم و تو میبینی انچه من می بینم مگر انکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر
و امور تو بخیر راجعست و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این

بیدکر

از انکه اخبار بسیار مویداین کلام نقل کرده کفته است دلیل انکه انحضرت وزیر حضرت رسول
ه است از نص کتاب و سنت انست که حقتعالی از حضرت موسی عم نقل کرده است که کفت واجعل لی
یرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری و رسول خدا صم فرموده در حدیثی که
ع بر روایت ان کرده اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی مکر انکه بعد از من
مبری نیست پس ثابت کردانید از برای انحضرت جمیع مراتب او ومنازل هارون را از موسی پس باید
یر حضرت رسول باشد و محکم کنندهٔ پشت او باشد و تقویت کنندهٔ امر او باشد واکرنه ان بود که خاتم
مبران بود هر اینه شریك در پیغمبری او هم میبود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیکر از شرح نهج
لاغه کفته است که حضرت امیر المومنین در روز شوری کفت باان پنج نفر که عمر باا و شریك کرده بود
ارا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول صم باو کفته باشد که تو از من بمنزلهٔ هارونی از
سی مکر انکه پیغمبری نیست بعد از من همه کفتند نه و صاحب صواعق محرقه باان تعصب و عنادش
که اعدای عدو حضرت امیر عم است واز همه خوارج بدتر است تصحیح این کرده است اما منع تواترش
کرده است وکدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یك از محدثین ایشان از جماعتی بسیار
صحابه روایت کرده اند که ایشان قول هر یك از افراد در هر امری از اصول وفروع دین حجت میدانند
انچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین هر حدیثی که در یکی
صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه که هر یك
ائمه عم روایت کرده اما در وجه استدلال باین سبب حدیث متواتر بر امامت انحضرت بچند وجه تقریر
میتوان کرد اول انکه ظاهر منزلهٔ عموم است بحسب عرف خصوصا هرکاه بعضی از منازل را استثناء
کنند که در اینصورت صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل انکه اکر کسی کوید که
فلان مرد بمنزلهٔ من است مکر انکه بخیل است همه کس چنین میفهمد که در غیر جود در کمال صفات
دیکر مثل او ست پس این کلام دلالت کرد بر اینکه جمیع نسبتها که در میان موسی و هرون عم بود باید که
در انحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جملهٔ نسبتها خلافت بر امت بود چنانچه کفت که
اخلفنی فی قومی پس هرکاه موسی غایب میشد هارون خلیفهٔ او بود پس باید که این حالت نیز از برای
حضرت امیر ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبری است که استثناء شده است اکر کویند کاه باشد خلافت
در حال حیوة مراد باشد جواب کوییم که استثناء پیغمبری بعد از وفات صریح است در اینکه مراد اعم است
والا احتیاج باستثناء نبود با انکه خلاف ظاهر لفظ است دویم انکه از جملهٔ منازل هارون ان بود که او
افضل بود از جمیع امت موسی پس باید که حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت انحضرت و تفضیل
مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی وجه سیم انکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول صم

این سخن را در مقامات متعدده فرموده اگر مطلب منزلهٔ مخصوصی بود در وقایع متباینه نمیفرمود مثل آنکه
در مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانهٔ آنحضرت اینرا فرمود و در تسمیهٔ حسن و حسین
و محسن باسماء اولاد هارون شبر و شبیر و مشبر اینرا نیز فرمود و در استخلاف مدینه نیز فرمود و در نص
غدیر نیز اینرا فرمود پس معلوم شد که همهٔ منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت وجه چهارم آنکه
مشهور بلکه متواتر است که انچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل ان واقع میشود چنانچه
صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است لترکبن سنن من قبلکم حذو النعل
بالنعل و القذة بالقذة یعنی مرتکب خواهید شد طریقهٔ انها را که پیش از شما بودند مانند دو تای
نعل که باهم موافق اند و مانند پرهای تیر که باهم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که
اگر داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر
قصه عجل و سامری حادث نشد پس باید که در این امت نیز مثل ان واقع شود و در این امت امری
شبیه ان باشد بغیر ان نبود که دست از متابعت خلیفهٔ او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و منافق
بر او غالب شدند و مویدش انست که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون امیرالمومنین را از برا
بیعت ابو بکر بمسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول صم کرد و ایهٔ را خواند که مشتمل بود بر تظلم هار
نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی
فرزند مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند پنجم انکه جماعتی
مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی عم منتقل شد باولاد هرون عم پس از جملهٔ من
هارون از موسی انست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت باید که
و حسین عم که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای پسرهای هارون شدند که خلیفهای حضرت ر
صم باشند پس پدر ایشان نیز باید خلیفهٔ انحضرت باشد بمقتضای اجماع مرکب و از جملهٔ انها که از
مخالفین اینرا ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهو
است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هارون عم چون موسی گفت اشرکه فی
پس هارون وصی موسی بود و چون هارون در حیوة موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیو
بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هارون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقره
و گاه مستودع ششم انکه در خصوص غزوهٔ تبوک حضرت امیر عم را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش
نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب همه تنزل کنیم در این شک
که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هارونی و اخوت ر
و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی بامناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از

نداشته

اشته باشد بهتر از سنیت در کفر که عین نقص است و شایبه کمال در او نیست مقدم داشتن عین خطا است
نزد هیچ عاقل روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل فصل سیم در بیان اختصاص انحضرت
بت خدا و رسول و اظهار این معنی در مواطن متعدده شده است اول انکه در جامع الاصول از صحیح
مدی روایت کرده است از انس بن مالك که نزد حضرت رسول صم مرغی اوردند حضرت فرمو
لهم ائتنی باحب خلقك یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را
سوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی امد و با انحضرت خورد و بعد از ان کفته است که رزین
کفت که در این حدیث قصهٔ هست و در اخرش انست که انس با علی عم کفت که طلب امرزش کن از
ای من و ترا نزد من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرد و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای
سول الله صم روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان در میان دو کردهٔ نان کذاشته برای
ضرت رسول صم هدیه اورد و چون نزد انحضرت کذاشتند فرمود خداوندا بیاور بسوی من دوست
ین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی عم امد و صدای خود را بلند کرد حضرت
سول پرسید کیست کفتم علی است فرمود در را بکشا چون کشودم داخل شد و ان مرغها را با یکدیگر
ول فرمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت کرده است و از
ملهٔ انها انست که از انس بن مالك روایت کرده است که از برای حضرت رسول صم مرغ بریانی هدیه
وردند چون نزدیك انحضرت کذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را تا بخورد
ن از این مرغ در خاطر خود کفتم خداوندا او را مردی از انصار کردان پس علی عم امد و در را
سته کوبید کفتم کی است کفت منم علی کفتم حضرت رسول صم مشغول حاجتی است حضرت برکشت
ون بخدمت حضرت رسول صم رفتم بار دیکر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق
ود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر کذرانیدم که خداوندا بکردان او را مردی
ا انصار پس باز علی عم امد و در را کوبید کفتم من نکفتم که حضرت مشغول حاجتی است برکشت چون
زد حضرت رسول صم برکشتم باز این سخن را کفت پس علی امد و در را سخت کوبید حضرت سه مرتبه
رمود در را بکشا چون در را کشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست
ان مرغ را هر دو تناول نمودند و بروایت دیکر از او و ابن حنبل و دیکران چون حضرت امیر عم داخل
شد حضرت رسول صم فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی
خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اکر مرتبهٔ سیم نمی امدی خدا را بنام تو میخواندم
که ترا بیاورد حضرت امیر عم کفت یا رسول الله من سه مرتبه امدم و هر مرتبه انس مرا بر کردانید حضرت
انس کفت چرا چنین کردی کفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را

دوست میدارد و بروایت دیکر فرمود مکر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست و عامه
و خاصه بطریق مستفیضه روایت کرده اند که از جملهٔ مناقبی که حضرت امیر ع بر اصحاب شوری
احتجاج نمود این منقبة بود و همه اعتراف بحقیت ان نمودند و حضرت امیر ع از انس کواهی طلبید کفت
در خاطرم نمانده است حضرت فرمود اکر دروغ کویی مبتلا شوی ببرصی که نتوان پنهان کرد انرا از
مردم بعمامه بستن و بعد از انکه در او پیسی بهم رسید مکرر میکفت که بنفرین علی است و ابن
مردویه در مناقب از ابو رافع ازادکردهٔ عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد انحضرت کذاشتند
حضرت فرمود کاشکی امیر مومنان و سید و اقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و بامن
ازین مرغ میخورد پس حضرت امیر ع امد و با او از ان مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز این حدیث را
بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان
بکند میداند که فوق حد تواتر روایت کرده شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابونعیم در
حلیة الاولیاء و بلادری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و طبری
در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل و قطری در
اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است انرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی
ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد
الملک بن عمیر و مسعود بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابوحاتم رازی بسندهای بسیار
از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بده طریق روایت کرده است و ابو بکر در تاریخ
بغداد از هفت طریق و ابن عقدهٔ حافظ کتابی در طرق این حدیث بتنهایی تصنیف کرده است و سی
پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا ص روایت کرده اند
با ان عداوتی که اکثر ایشان با امیر المومنین داشتند و سعی در اخفای فضائل او مینمودند و چون
حدیث ثابت شد دلیلست بر امامت انحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر انکه او
استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه زیادتر است و ثابت شده است که حق
منزه است از انکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او تهیا باشد و ایضا معلوم است
ثواب دادن حقتعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه
نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حقتعالی در بسیاری
از قران مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
بکو یا محمد ص اکر هستید انکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی مرا کنید تا خدا
دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم بدرستیکه کرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین

ین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است انها را که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای
د بر انها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجهٔ بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند انها که انفاق
کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با انها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فمن یعمل
ال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذرهٔ از خیر ثواب انرا می بیند و فرموده است
ا یستوی الاعمی و البصیر و الذین امنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی
ساوی نیستند کور و بینا و انها که ایمان اورده اند و عملهای شایسته کرده اند باید کرد ار بسیار کم
کر میشوند حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قران مجید مشحون است
ن مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول صم از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست پس
کسیکه احب خلق باشد بسوی خدا و رسول صم افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این
م بیرون نیست باجماع و بقرینهٔ انکه حضرت خود قائل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن
لافت معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض بر این دلیل کرده اند اول
نکه شاید مراد احب خلق الله باشد در خوردن انمرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی به سخن داشته
اند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات
طلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است و قید احبیت نیست و در بسیاری
روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با انکه احبیت در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت یا از مطلب
ثابت میشود یا باعتبار فقر و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه
یشان تر از انحضرت بسیار بوده و شیخ مفید از این اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی
اد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا اینقدر سعی میکرد و حضرت را بر میگردانید
خود را مستحق سخط حضرت رسول صم میکرد که این فضیلت برای انصار حاصل شود و حضرت
سول صم تقریر او بر این فهم کرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد با انکه مکرر در میان
صار از او بهتری هست و اگر ان مراد بود بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی در این سخن بود که
میخواستی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود چگونه حضرت امیر عم این را حجت بر افضلیت
احقیت خلافت خود میکردند در شوری و انها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این
لالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا گوییم که
گر این دلیل افضلیت نمیبود انس چرا از برای رعایت ان منافقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق
فرین حضرت امیر عم شود و پیس گردد و نیز انکه ممکن است حضرت در انوقت احب و افضل
خلق باشد و بعد از ان بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست که این مخالف اطلاق و عموم

لفظ است زیرا که ظاهر لفظ انست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و ازمنه
حتی بر سایر انبیاء و اوصیاء عم و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای
سابق اکثر در اینجا جاری است خصوصا قصهٔ شوری و بعضی از فضلاء جواب گفته اند که این خرق
اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مردد ند میان دو قول اول تفضیل انحضرت بر همه در جمیع احوال
و اوقات قول دوم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات و این احتمال که تو گفتی هیچ یك
از امت بان قائل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود که ان مرغ بریان را جبرئیل ع
از بهشت اورده بود و قرینهٔ بران انست که حضرت با ان سخاوت و فتوت انس و غیر او را از حاضران
شریك نکرد و حصه بایشان نداد باعتبار انکه طعام بهشت در دنیا بغیر معصومین را روا نیست خورد ن
و بنابراین افضلیت انحضرت در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند
شد دویم منقبتیست که در غزوهٔ خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
کرده است از ابوهریره که رسول خدا صم در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست
دارد خدا و رسول صم را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را
مگر در انروز و خود را بنظر انحضرت در اوردم بامید انکه از برای این امر مرا طلبد پس حضرت
رسول صم علی ع را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و رو بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری
کند چون حضرت امیر ع اندك راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز بلند با حضرت رس
صم خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت
خدا و رسالت من هرگاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشا
بر خدا است و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمه
اکوع که علی ع با حضرت رسول صم بجنگ خیبر نرفت از برای انکه دیدهٔ مبارکش رمد داشت و درد
میکرد چون حضرت رسول صم با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول
بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون امد و بانحضرت ملحق شد چون ان شبی شد که صباح
فتح خیبر شد حضرت رسول صم گفت فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد
او را خدا و رسول او یا گفت دوست میدارد خدا و رسول او و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه
دیدم که علی ع پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی امد پس علم را بدست او داد
و خدا بر دست او فتح کرد ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو از سهل بن سعد روایت
کرده است که رسول خدا صم در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح
بر دستهای او و دوست دارد خدا و رسول صم او را و دوست دارد او خدا و رسول را پس

و تمام شب در این اندیشه بودند که ایا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت
حضرت امدند و هر یك امید ان داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابی طالب
همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی ع را طلبید و در دیدهای
او رمدی بود پس اب دهان مبارك در دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه
گو یا هرگز دردی نداشته است و علم را بدست او داد پس علی ع گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما
شوند حضرت رسول صم فرمود بتانی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی
اسلام و خبرده ایشانرا بانچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت
کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار
معتبر است و روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبة بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی
در تفسیر قول حق تعم ویهدیك صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول صم اهل
خیبر را محاصره نمود تا انکه بر صحابه گرسنگی شدیدی مستولی شد پس علم را بعمر داد و باجمعی از
صحابه او را بجنك اهل خیبر فرستاد چون مقابل افتادند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت
برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بددلی و اصحابش نسبت میدادند او را بترس و نامردی
حضرت را در ان روز درد شقیقهٔ عارض شد و بیرون نیامد و ابو بکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش
گریخت پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول
صم رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را و دوست
میدارند خدا و رسول او را و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی ع در ان وقت در میان لشکر نبود
چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی ان ابابکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر یك امیدوار
بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صم سلمة بن اکوع را فرستاد و علی ع را طلبید
و بزودی حاضر شد بر شتری سوار بود و بنزدیك حضرت رسول صم رسید شتر را خوابانید و دیدهای
خود را از شدت وجع بقطعهٔ از برد سرخ یمنی بسته بود سلمه گفت من دست علی ع را گرفته میکشیدم
تا بنزدیك حضرت رسول صم اوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت رمد در دیدهایم بهم رسیده
فرمود نزدیك من بیا چون نزدیك امد اب دهان مبارك را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت
و بعد از ان تا در حیوة بود درد چشم ندید پس علم را بدست او داد و روانه کرد و ابن مغازلی از
ابو هریره روایت کرده است که چون علی ع علم را بدست معجز نما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب
او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعهٔ خیبر نصب کرد پس یکی از علماء یهود از بالای
قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس رو باصحاب خود کرد و گفت بحق خدای

که توریة را بر موسی فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت
خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حلهٔ ارغوانی پوشیده بود چون بپای قلعهٔ خیبر امد مرحب بعادت
روزهای گذشته از قلعه بیرون امد و خود مطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده
بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند و حضرت امیر شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت
در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود اورد که سنگ و خود و سر ان مردود را
بدو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای او نشست چون یهود این حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند
و در قلعه را بستند و ان دروازهٔ بود از یکقطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را
در ان سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپر انرا بر سر دست
گرفت و تا صد گام رفت پس انرا از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر خواستند که او را
حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و ان در از عظمت و سنگینی بمرتبهٔ بود که انرا چهل نفر میبستند و چهل
نفر میگشودند و غرایب معجزات ان ولی خدا در ان غزوه بسیار است که محدثان و مورخان عامه و خاصه
بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و انچه مشتمل است
بر مقصود ما در اینمقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بانحضرت و انکه جمعی که غاصب
خلافت انحضرت بودند در این جنگ گریختند و با ان منقصت از روی بیشرمی باز ارزومند این
منزلة عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمدی بچند طریق و ابن
مغازلی بد و از ده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچند بن طریق و محمد بن یحیی
ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلائل النبوه و حافظ ابونعیم در
حلیه و اشهبی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی
و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمه بن اکوع و ابوسعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان
از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابو بکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمانرا
گفته اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بامر حضرت رسول صم در مدح انحضرت گفته مشهور
است و هم چنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است اما استدلال باین قصه
بر امامت و خلافت انحضرت پس بدو وجه مبین میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند نمود
اول انکه بر هر عاقلی معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همهٔ مسلمانانرا در ان شریک
میدانند با انحضرت هر اینه صحابه با ان جبنی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند ان
ارزو نمیکردند که علم باز بایشان داده شود و انقدر حسد بر انحضرت در این باب نمیبردند و شاد
در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر عم در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از

الحرز

حضرت خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشانرا اختیار ننماید و جان و مال خود را بطیب
خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول آنحضرت انست که در همهٔ امور و جمیع احوال
از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هردو ملزوم مرتبهٔ عصمت است و عصمت ملزوم امامتست
چنانکه مکرر مذکور شد و اگر بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهات یا محبت
فی الجمله و محبت فی الجمله ثابت هر مؤمنی من حیث الایمان هست و اختصاص بیوجه است و محبت
من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بان مستلزم انست که از این جهت
خدا دوست ندارد و اگر از این مراتب هم تنزل کنیم در ان شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت
عظیمی هست برای انحضرت پس تقدیم غیر بر انحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محالست و جه
دویم انکه بعد از اندک تاملی بر عاقلی مخفی نماند که هرگاه اول علم را بابو بکر و بعد از ان بعمر داده
شد و ایشان گریخته باشند از گریختن ایشان از رده باشد بعد از ان بفرماید که فردا علم را به شخصی
میدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید ان شخص مخصوص بهمهٔ ان صفات
باشد و انصفات در انها که منهزم شدند نباشد پس اگر انحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را
بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با انکه این دو صفت در انها که پیشتر علم را گرفته بودند
بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابو بکر و عمر دوست خدا نبوده اند و خدا
و رسول ایشانرا دوست نمیداشته اند و شك نیست در انکه اینها منافی رتبهٔ خلافت و امامتست بلکه
منافی ایمانست و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه
حقتعم فرموده است * والذین امنوا اشد حبا لله یعنی و انها که ایمان اورده اند محبت ایشان بخدا بیشتر است
از محبت مشرکان بیتها و ایضا فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا
شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حقتعم هیچیك از طاعات ایشانرا قبول نکرده باشد زیرا که حقتعم
فرموده است بدرستیکه حقتعم دوست میدارد انها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست
میدارد توبه کنندگانرا و دوست میدارد متطهرانرا پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبهٔ
ایشان از شرك و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد دیگر میباید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیز
کاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حقتعم در بسیاری ایات کریمه
محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان یکی از اینجماعت میبودند بایست خدا ایشانرا
دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را بایشان نسبت داده است مثل خائنین
و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و فساد
کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حقتعم سلب محبت خود را

از ایشان نموده و کسی که باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد و هرگاه
انها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در انحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد
و ممکن است که این دو دلیل را یکدلیل تمام برگردانیم بانکه بگوئیم اگر مراد محبت کامله است در جمیع
احوال و در جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت انحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است
پس دلالت میکند بر حط مرتبه معارضان انحضرت از جهات شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حقتعم
فرموده است یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی
المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان اورده اید هرکه مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس
بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشانرا و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل
و متواضع باشند از برای مؤمنان و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کننده در راه خدا و نترسند
از ملامة ملامت کننده این فضل خدا است میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطاء و داناست و از این
احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حقتعم اوصاف ایشانرا در این ایه مذکور ساخته حضرت امیر
المؤمنین عم و اصحاب اویند که با طلحه و زبیر و معاویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت
رسول الله صم امیر المؤمنین عم را بانها وصف کرده موافقست با اکثر اوصاف ایه خصوصا یحبهم و یحبونه
قطع نظر از انکه معلوم است که این اوصاف در غیر انحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها بمرتبهٔ در انحضرت
کامل بود که کسی قدرت بر انکار ان نمیتوانست نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس
روایت کرده اند که این ایه در شان انحضرت نازل شد و مؤید اینست انکه صاحب جامع الاصول از سنن
ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر عم روایت کرده که در جنگ حدیبیه بیرون امدند بسوی
جماعتی از رؤسا و سرکردهای مشرکان و گفتند بیرون امده بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما و
خدمت گریخته اند پس دهید انها را بسوی ما پس حضرت رسول صم غضبناک شد و فرمود که ای گروه
قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را بزنند
بشمشیرهای ایشان گروهی اند که امتحان کرده است خدا دل ایشانرا برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند
یا رسول الله صم کیستند انجماعت فرمود که از جملهٔ ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کنندهٔ نعل
و چون کارهائی که متعلق بجسد مبارک انحضرت بود در سفرها حضرت امیر عم متوجه انها میشد در اروقت
حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند و حضرت امیر عم مشغول انکار بود و عبد الله
احمد حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است
که ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید والا میفرستم بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان

کرده

کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند کردنهای شما را از برای دین کفتند یا رسول الله صم ابو بکر است
فرمود نه کفتند پس عمر است فرمود نه ولیکن انست که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیکر از ابو
سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که در میان شما کسی هست که بر تاویل
قران قتال خواهد کرد مثل انکه من بر تنزیل قران قتال کردم ابو بکر کفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر کفت
منم فرمود نه ولیکن انست که نعل مرا پینه میکند سیم احادیث متفرقه است که در کتب معتبرۀ عامه در این
باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت
رسول صم دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی علی ع را امیر کرد و بر دیکری خالد بن ولید را
و فرمود که اکر بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یکقلعه را فتح کرد و از غنایم ان
قلعه جاریۀ را برای خود برداشت خالد شکایت علی ع و برداشتن جاریه را در نامۀ نوشت و بمن داد که
از برای حضرت رسول صم اوردم چون حضرت نامه را خواند رنك مبارکش متغیر شد و فرمود چه
می بینی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول صم او را و دوست میدارد او خدا و رسول
را من کفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و رسول او و من تقصیری ندارم بغیر انکه نامه را اوردم و در
صحیح بخاری نیز وارد شده و در انجا این زیادتی هست که حصۀ او از خمس زیاده از اینست که برداشته
است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است و کفته است که خالد چهار نفر از صحابه را کفت
بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان کفتند و حضرت رو از ایشان کردانید تا انکه بریدۀ
اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی ع کرد و کفت جاریۀ از غنیمت از برای خود برداشت پس حضرت
رسول صم بحدی غضبناك شد که رنك مبارکش سرخ شد و مکرر کفت علی را از برای من بکذارید
که علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصه او از خمس زیاده از انست
که برداشته است پس ابن ابی الحدید کفته است که این حدیث را احمد در مسند بچند سند روایت
کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که علی از منست و من از علی ام و نمیرساند از جانب من
رسالت را مکر من یا علی و این حدیث صریحست در خلافت نزد کسی که اندك بصیرتی داشته باشد
و از کتاب معرفة ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده که چون حضرت امیر قلعۀ خیبر را فتح
کرد حضرت رسول صم فرمود که اکر نه ان بود که خواهند کفت در حق تو انچه نصاری در حق حضرت
عیسی ع کفتند هر اینه امروز سخنی در باب تو میکفتم که هیچ کروهی نکذری مکر انکه خاك کف پای
ترا بردارند و بقیۀ اب دست شستن ترا ببرند و با ان طلب شفا کنند و لیکن بس است ترا انکه تو از
منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزلۀ هرونی از موسی مکر انکه پیغمبری

نیست بعد از من و تو بری میکردانی دعه مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در اخرت نزدیکترین
خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس در
حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حلهٔ بهشت میپوشد با من تو خواهی بود و اول کسی
که داخل بهشت می شود از امت من تو یی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید
در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایکان من خواهند بود و هرکه با تو
جنکست با من جنکست و هرکه با تو صلح است با من صلحست و راز تو راز منست و اشکار تو اشکار من است
و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعدهای مرا عمل خواهی اورد و حق با تو است و حق
بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیدهٔ تست و ایمان مخلوطست با کوشت و خون تو چنانچه مخلوط است
با کوشت و خون من و در حوض کوثر وارد نمیشود بر من دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست
تو و با تو در حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر عم سر به سجده کذاشت و کفت حمد میکنم
خدا یرا که منت کذاشت بر من با یمان و تعلیم کرد بمن قران را و مرا محبوب ترین خلایق نزد پیغمبران
و سرور مرسلان کردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول صم کفت یا علی اکر تو
نمیبودی مومنان بعد از تو شناخته نمیشدند فصل چهارم در بیان اختصاص حضرت امیر عم است بحضرت
رسول صم در اخوت و هم راز بودن و سایر امور و دران چند مطلب است مطلب اول اخوتست در جامع
الاصول از صحیح ترمدی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول صم برادری قرار داد در
میان صحابه حضرت امیر عم کریان بنزد حضرت رسول صم امد و کفت یا رسول الله برادری قرار دادی
میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول صم کفت تو برادر منی در دنیا و اخرت و ابن
عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صم با علی عم کفت تو از من بمنزلهٔ
هرونی از موسی برادر منی و صاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد
خلافت را شوری قرار داد در میان علی عم و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت
امیر عم با ایشان کفت شما را بخدا سوکند میدهم که ایا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول
صم برادری در میان او و خود قرار داده باشد در وقتی که مسلمانانرا با یکدیکر برادر کرد کفتند نه پس
ابن عبد البر کفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی عم میکفت که من بندهٔ خدا و برادر
رسول او یم و این سخن را بغیر من کسی نمیکوید مکر بسیار دروغ کویی و قصهٔ مواخات از متواترات
و ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت
کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه انست
حضرت رسول صم برادر کردانید هر یك از مهاجر و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او

چنانچه

انکه ابو بکر با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابو ذر و هم چنین
بر صحابه را برادر کردانید و حضرت امیر عم را با کسی برادر نکرد حضرت امیر عم کریان شد حضرت
رسول صم فرمود من ترا از برای خود کذاشتم پس دست او را کرفت و بلند کرد و کفت علی از منست و من
از اویم و او از من بمنزلهٔ هارونست از موسی و مضامین این اخبار صریح اند در انکه انحضرت ممتاز بود
میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول صم نظیری و شبیهی که شایستهٔ برادری او باشد نبود پس باید
امامت و ریاست نیز شبیه انحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت
کرده است که حضرت رسول صم کفت دیدم که بر در بهشت نوشته بودند بدو هزار سال پیش از انکه
حق تعالی اسمانها را خلق کند محمد رسول خداست و علی برادر رسول خداست مطلب دویم انکه انحضرت
صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا
صم کفت صاحب سر من علی بن ابی طالبست و در صحیح ترمدی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه
و فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت رسول صم با علی عم
راز کفت و بسیار طول داد عمر با ابو بکر کفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت
ترمدی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة است روایت کرده اند مردم کفتند که رازش دور
و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول صم رسید کفت من با او راز نمیکفتم خدا با او راز میکفت و ابن
اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است
از مسند احمد و در مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده است
که حضرت رسول صم در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیکر خلیل مرا
ابو بکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو از او پوشانید و باز کفت دوست مرا طلبید عمر را طلبیدند
رو را کردانید و باز کفت یار مرا طلبید عایشه کفت علی را میخواهد چون علی امد او را در میان جامه
داخل کرد و او را در بر کرفت و با او راز میکفت تا بعالم اعلی ارتحال نمود سیم انکه عامه و خاصه بطرق
متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه امدند و در دور مسجد خانها بنا کردند و درهای
انرا بسوی مسجد کشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد
که رسول خدا صم امر میکند شما را که همهٔ درها را بسد و دکنید مکر در خانهٔ علی پس در این باب
مردم سخنان کفتند چون ان سخنان بحضرت رسید خطبهٔ خواند و فرمود بخدا سوکند من این درها را بستم
و در خانهٔ علی را نکشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو
یعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابونعیم در حلیه و دیکران از سی نفر
از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید کفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند

بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر نیز در نهایه در لغت قلاع
روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون ندا کردند که بیرون روند همه کس از
مسجد بغیر ال رسول و ال علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم
در این زمان نیز علامت در خانهٔ امیر المومنین ع که در مسجد مفتوح بوده است موجود است و صاحب
جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت
رسول صم امر کرد که درها را از مسجد بستند مگر در خانهٔ علی ع و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است که رسول خدا صم بحضرت امیر ع گفت که حلال نیست احدی را که جنب شود در این
مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که فوق ان متصور نیست چهارم انکه عامه
و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صم خواست که بتهای قریش را از بام کعبه
بزیر اورد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا ان بتها را بزیر اورد چنانچه احمد در مسند
و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خارزمی در اربعین و نطنزی
در خصایص و جماعت بسیار ذکر از جابر روایت کرده اند که گفت بار رسول خدا صم داخل مکه شد
کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند حضرت رسول صم امر کرد که همه را بر
انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که انرا هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول برا
افتاد فرمود که یا علی بیا باید تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام که
بیندازیم علی ع گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت رسول صم بر دوش
من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نتوانستم انحضرت را حرکت داد پس حضرت تبسم فرمود و بزیر
امد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخواست بحق انخدایی که دانه را شکافته و خلایق را افر
است چنان بلند شدم که اگر میخواستم اسمانرا میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از
خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی در جلا
[illegible] پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمیتواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت ر
صم هرگاه ارادهٔ برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر انحضرت میکرد و
خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول صم عطسه میکرد حضرت امیر ع می گفت
الله ذکرك یعنی خدا ذکر تو را بلند گرداند پس حضرت رسول صم در جواب میگفت اعلی الله کعبك
خدا پای ترا بر سر دشمنان بلند گرداند و چون حضرت رسول صم غضبناك میشد بغیر علی کسی ج
نمیکرد که با انحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول صم علی
در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید چون علی حاضر نبود مف

بگیرد

ياست محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر جزو اول اين حديث را از عايشه روايت كرده است
بسندهای بسيار در صحاح عامه و ساير كتب ايشان روايت كرده اند كه حضرت رسول صم فرمود كه علی
من است و من از علی ام و ادا نميكند از جانب من رسالت را مگر علی عم و ابن عبد البر در استيعاب
گفته كه رسول خدا صم در سال دويم هجرت دختر خود فاطمه سيدهٔ زنان اهل جنت را نظير مريم
دختر عمران تزويج نمود بعلی و باو گفت ترا تزويج كردم بكسی كه سيد و بزرگ خلق است در دنيا و اخرت
بدرستيكه اسلام او بيشتر از همهٔ صحابه بود و علمش از همه بيشتر است و حلمش از همه عظيمتر است
اسماء بنت عميس گفت ديدم در وقتی كه رسول خدا صم ان دو برگزيدهٔ خدا را بيكديگر داد دعای
بسيار از برای هر دو كرد و ديگری را در دعا با ايشان شريك نكرد و از برای علی عم دعا ميكرد بنوعی كه
از برای فاطمه دعا ميكرد و اينها روايت كرده است از مطلب بن عبد الله كه رسول خدا صم خطاب كرد
گروه ثقيف در وقتی كه بنزد انحضرت امدند و گفت يا مسلمان ميشويد يا ميفرستم بسوی شما مردی كه
از منست يا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسير خواهد كرد
و مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند كه ارزوی امارت نكردم مگر در انروز و سينهٔ
خود را پيش ميكردم كه شايد بگويد اينست پس رو بعلی كرد و دستش را گرفت و دو مرتبه گفت او اينست
و مولف گويد كه ان بی ايمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا نداشته است زيراكه
اين سخن را موگد بيمين در جنگ خيبر و مواطن ديگر گفته و البته يكی بازياده دروغ خواهد بود و چون
شرم نداشته است پروا نداشته است كه مردم از فحوای حال او دانند كه او دروغ ميگويد و او از همه
كس حريص تر بود بخلافت و اگر گويند مرادش اين بوده كه اهليت اين امر را در خود نميديده اين
راستست اما بايست در اين مواطن ارزو نكند و در جامع الاصول از صحيح نسائی و در مشكوة از صحيح
ترمذی روايت كرده كه ابو بكر و عمر فاطمه عم را از حضرت رسول صم خواستگاری كردند و حضرت
نداد و عذر فرمود كه او كوچك است و علی عم خواستگاری كرد و باو داد و احاديث در باب اختصاص
حضرت امير عم بحضرت رسول صم زياده از انست كه در اين رساله احصاء توان كرد و هر عاقلی كه اندك
بهرهٔ از انصاف داشته باشد ميداند كه هرگاه پادشاهی يا اميری يك شخص از اقارب خود را پيوسته
مورد عنايت خود گرداند و در امور كليه و جزئيه باو توسل جويد و پيوسته او را محرم اسرار خود گرداند
و در همهٔ احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او كند البته او را برای خلافت خود مهيا كرده و اين
اولیست بر امارت و نيابت او از انكه صريح بگويد كه او جانشين منست خصوصا هرگاه اين امور از كسی
صادر شود كه معلومست كه محبت او تابع محبت خدا است و مبتنی بر امور دنيويه و روابط بشريت نيست
پس اينها ادل دلايل اند بر امامت و خلافت انحضرت فصل پنجم دربيان انست كه بروايات مستفيضه

واخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المومنین ع است و او
از حق جدا نمیشود در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود بعد از من
فتنهٔ خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی ع که او جدا کنندهٔ حق و باطلست و از
ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده
است و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است
که حضرت رسول صم بعمار گفت که اگر ببینی علی بوادیی میرود و مردم بوادی دیگر میروند تو
با علی برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و ابو ذر
روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول صم فرمود علی با حق است و حق با اوست و از هم جدا
نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید
گفته است این حدیث نزد من ثابتست که حضرت رسول صم فرمود که حق با علی است و علی با حق است
و حق با او میگردد هر جا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب علامهٔ حلی که در کشف الحق استدلال
باین حدیث کرده است گفته که بودن انحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در ان
شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه روایت کرده است از
طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا صم که میگفت که علی با قرانست و قران با علی است از هم
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه
و عایشه روایت کرده است و مولف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس
الاخبار از حضرت رسول صم روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او
بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضامین این
احادیث ثابت شد امامت انحضرت ثابت میشود بچندین وجه اول آنکه دلالت بر عصمت انحضرت میکند
و دانستی که عصمت دلیل امامت است دویم آنکه دلالت بر افضلیت انحضرت میکند و تفضیل مفضو
قبیح است عقلا سیم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهورهٔ حضرت امیر المومنین ع که عامه و خاصه
روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیر ع تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نکرد و همیشه ایشا
نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان بر خلاف انحضرت باشند مخالف
حق خواهند بود و ظالم و جائر و کافر خواهند بود و شکایت انحضرت از ایشان اگر چه احتیاج باثبا
ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینماییم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذ
و نسایی و سنن ابی داود روایت کرده است از مالک بن اوس که علی ع و عباس آمدند بنزد عمر و طا
میراث رسول خدا صم میکردند پس عمر بایشان گفت که چون حضرت رسول صم از دنیا رفت ابو ب

گفت من ولی رسول خدایم پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث
زن از پدرش میکرد پس ابو بکر گفت که رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم
هر چه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که
راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابو بکر مرد گفتم من ولی رسول خدایم و ولی ابو بکرم
پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار
تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده اید و میگویید بمابده میراث را پس
این حدیث که در پنج صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که
حضرت امیر عم این دو منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار میدانسته است پس چگونه راضی
بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضا شبههٔ که ایشان در باب خلافت ابو بکر در نظر مردم جلوه داده اند
که ان اجماع بر امامت اوست هرگاه امیر المؤمنین عم و عباس در ان داخل نباشند کی اجماع متحقق
شده است و صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر
رسول صم و عباس آمدند بنزد ابو بکر و طلب میراث خود از رسول خدا صم میکردند و طلب فدک
میکردند و حصهٔ خود را از خیبر ابو بکر گفت من از رسول خدا صم شنیدم که گفت از ما میراث نمیماند انچه
میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند و کاری که پیغمبر کرده است من غیر آن نمیکنم
چون حاصل صدقه مدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و علی آنرا متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را
عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه عم آزرده شد و هجرت
کرد از ابو بکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابو بکر را برای نماز
او خبر نکرد پس عایشه گفت علی روئی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیات بود و چون فاطمه از دنیا
رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول صم ششماه
زنده بود پس زهری از راوی پرسید که پس علی ششماه با ابو بکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه
احدی از بنی هاشم تا ششماه با ابو بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی عم که روی مردم از او
گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابو بکر پس پیغام کرد ابو بکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود
میاور از برای آنکه عمر را با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر با ابو بکر گفت که تنها
نزد ایشان مرو ابو بکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتواند کرد پس آمد بخانهٔ علی عم و جمیع بنی
هاشم در انجا مجتمع بودند پس حضرت امیر عم برخواست و خطبهٔ خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق
خود را بیان کرد تا آنکه ابو بکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر برخواست و خطبهٔ
خواند و عذر تا موجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس

هر عاقلی که در این حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت ابو بکر
نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرف ایشان در این مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض
جبر و غصب بود و اگر در اخر مصالحه شده باشد بعد خراب البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت
اعادی بوده و اجماع و بیعت چنینی در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمهٔ این سخن
انشاء الله تعم در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبر ترین مورخین و محدثین
عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی عم نامهٔ نوشت که مضمونش اینست اما بعد حسد
ده جزو است نه جزو ان در تست و یك جزو در سایر مردم زیرا که امور این امت برنگشت باحدی بعد
رسول خدا صم مگر انکه حسد بردی براو و تعدی کردی براو ما دانستیم اینرا از تو از نظر خشم الود
و سخنان ناهموار تو و اههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفاء ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند
شتری که مهارش را کشند تا انکه بیعت کردی از روی کراهت تا اخر نامهٔ میشومهٔ او پس حضرت
امیر عم در جواب نوشت که امد بنزد من نامهٔ تو در انجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفاء و امتناع مرا از بیعت
ایشان و انکار کردن من خلافت ایشانرا من عذر نمیخواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو
که چون حضرت رسول صم از دنیا رفت و امت او اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد
و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد قریش گفتند محمد از ماست و ما سزاوار تریم بخلافت از شما
انصار و لایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد صم پس ما که اهل بیت انحضرت بودیم
احقیم باین امر از غیر ما و چون مردم با ابو بکر بیعت کردند پدر تو ابو سفیان بنزد من امد و گفت تو احقی
باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواره
و پیادگان بر سر پسر ابو قحافه و من قبول نکردم از ترس انکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی
الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی عم خواست بجانب بصره رود خطبهٔ خواند و بعد از حمد
و ثنا و صلوات فرمود بدرستیکه چون حق تعم پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما
متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوار تر بودیم بان از همهٔ مردم پس دانستیم که صبر کردن
بر این ظلم بهتر است از انکه کلمهٔ مسلمانانرا پراگنده کنیم و خونهای مسلمانانرا بریزیم و مردم نو مسلمان
بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود باندك ضعفی فاسد می شد و باندك تغییری
متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدار بقا
رفتند و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر عم گفت خداوندا تو جزاده قریش را که
حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش
بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعهٔ من امری را که

اولی

لی بودم بان از ایشان و هرگاه امیر المؤمنین ع این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را
دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشتند و از ایشان متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح
شان نقل کرده است که دوست نمیدارد انحضرترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در
صحیح ترمذی از ابوسلمه روایت کرده است که ما منافقانرا نمیشناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب نقل
کرده است که رسول خدا صم گفت هرکه علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هرکه علی را
دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هرکه علی را ایذا کند مرا ایذا کرده است و هرکه مرا ایذا کند خدا را
ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة
لهم عذاب عظیم * و کسی که خدا او را در دنیا و اخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد
مستحق امامت و خلافت نیست

فصل ششم

در بیان افضلیت انحضرتست بر سایر صحابه زیاده بر انکه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید
که از اعاظم علماء مخالفانست گفته است قول بتفضیل امیر المؤمنین ع قولیست قدیم بسیاری از
اصحاب و تابعین قایل بان بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابو ذر و سلمان و جابر بن عبد الله
و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمة بن ثابت
و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر نیز اول قایل
بود و بعد از ان برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند از انجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن
عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده است که این ایه در مصحف ابن مسعود که از
صحابهٔ کبار است چنین بود ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال محمد علی العالمین و ابن حجر ناصبی
در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با انحضرت مساوی اند
در سلام که خدا فرموده السلام علیك ایها النبی و فرموده سلام علی ال یس و در صلوة با ایشان در تشهد و در
طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده
فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته است اما
فضایل انحضرت از کثرت و شهرت بجایی رسیده که با وجود ان متعرض ذکر و بیان ان شدن سماجتست
و بعد از ان گفته چگویم در شان مردی که اعدا ایش اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار
و کتمان فضایلش نتوانستند کردن و معلوم است که بنی امیه با انکه مالك شرق و غرب شدند و نهایت سعی
و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر
منابر سب و لعن او کردند و مادحان و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت
حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حرام کردند که نام او را

افضلیت امیر المؤمنین ع

بر زبان جاری کرداند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی تمام بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش
رفیع‌تر شد مانند مشک که هر چند او را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده
نشود و بر مثال روز روشن که اگر یکچشم آنرا نه بیند چندین چشم دیگر بینند و چگویم در شان کسی
که همهٔ فضایل منسوب باو و سلسلهٔ جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سرکردهٔ همهٔ فضیلتها و سر
چشمهٔ همهٔ مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان همهٔ مکارم او ربوده و بعد
از او هر کسی که نصیبی و بهرهٔ از فضیلت داشته از او داشته و هر که بهرهٔ از کمال یافته از او یافته پوشیده
نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خداشناسی است و هر که خدا را شناخته از او شناخته و لوای
معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته و راه خدا بشمع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نود
علم در دلهای علما سرشته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فن استاد مردم اند
شاگردان او یند و اشاعره نیز غاشیه بردوش این تک و پو و هوادار این سرکو یند زیرا که استاد ایشان
ابوالحسن اشعری و او شاگرد ابو علی جبائیست که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن
عطاست و او شاگرد ابو هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش امیرالمؤمنین ع و ا
امامیه و زیدیه انتسابشان بانحضرت ظاهر است و از جملهٔ علوم علم تفسیر قرانست که بتمامی از او ماخو
است و ابن عباس که استاد مفسرین است اکثر این علم از او ماخوذ است شاگرد اوست و از او پرسید
که علم تو با علم ابن عمت چونست گفت مثل قطرهٔ باران بدریای محیط و از جملهٔ علوم علم طریقه
و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در بلاد اسلام منتهی باو میشو
و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت دروغ
میکرده اند و خرقه که شعار ایشانست بسند متصل باعتقاد خود بانحضرت میرسانند و از جملهٔ علوم
نحو و صرفست و همه کس میداند که اختراع این علم او کرده و ابوالاسود دیلمی استاد این علم بتعلیم
تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده از انجمله آنست که اقسام کلام اسم و ف
و حرفست و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فا
مرفوعست و مفعول منصوبست و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیکست که معجزه باشد و
ملاحظهٔ فضایل نفسانی و خصایص انسانی میدانی که رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و مثا
همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام ایندگان
زبانها فسرده مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است اوست شجاع
هرگز نگریخته و از هیچ لشکر نترسیده و هرگز خصمی برابرش نیامده که از او نجات یافته باشد و
ضربتی نزده که احتیاج بضربت دیگر باشد شجاعی را که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه

ست چنانکه بعد از انکه انحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیهٔ او شعری چند
گفته که مضمونش اینست اگر کشندهٔ عمرو دیگری میبود تا زنده بودم براو میگریستم اما چون قاتلش
کانهٔ ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت سرافراز کشتن او را عاری و کشتهٔ او را ننگی نیست
پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظهٔ در برابرش ایستاده همیشه بان افتخار مینمود روزی معویهٔ
بخت بر تخت خوابیده بود بیدار شد دید عبدالله پسر زبیر در برابرش ایستاده عبدالله از روی مزاح
گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم یعنی ترا کشت معاویه گفت دعوای شجاعت میکنی گفت مگر انکار
اعت من میتوانی کرد من در صف قتال برابر علی بن ابی طالب ایستاده ام معاویه گفت اگر راست میگفتی
او پدرترا بدست چپ خود کشته بود دست راستش بیکار مانده طلب دیگری مینمود مجملا اینکه
شجاعی در مشرق و مغرب او را اسلم میدارند و بنام او مثل میزنند و اما قوت و زور و شش ضرب
نیست در همهٔ افاق و هیچکس بقوت او نبوده باتفاق در خیبر را بیکدست از جا کند و چندین کس
توانستند که حرکتش دهند و سنگ عظیم را از سر چاهی برگرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند
سخاوت و جودش از ان مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها بگرسنگی
گذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سورهٔ هل اتی باین سبب نازل شد و ایهٔ کریمهٔ الذین ینفقون
والهم باللیل و النهار سرا و علانیة در شان او امد و مرویست که برای نخلستانی از یهود بدست خود اب
کشید انقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ
شکم میبست و گفته اند که انحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت و جود بحدی بود که خدا خواسته
پسندیده و هرگز بسایل نه نگفته حتی انکه منافقی از خدمت انحضرت روگردان شده بود بنزد معاویه
فت که دشمن ترین مردم بود نسبت بانحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت او مینمود گفت از
ش بخیل ترین مردم امده ام معاویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال انکه اگر خانهٔ از طلا و خانهٔ
کاه داشته باشد طلا را پیشتر بتصدق میدهد تا هیچ از ان نماند او ست که خانهای اموال را تصدق
کند تا انکه جاروب نموده بر جایش نماز میگذارد اوست که بمالهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را
یب دهید که من شما را طلاقی گفته ام که هرگز رجوع ندارد و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از
یا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او
ی مینمود و صحت این معلوم است از انچه کرد با اعداء عدو خود مروان بن الحکم و عبدالله بن الزبیر
سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از انکه همه اسیر او شدند همه را رها
کرد و متعرضشان نشد و تلافی ننمود با انکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ
م و احمق نام میبرد وقتی که او را اسیر کرد او را سر داد و گفت برو تا تورا نه بینم و بیش از این نگفت و ا

انچه عایشه با او کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت با او فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر
اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد
و اموال و اولادشانرا نگذاشت غارت کنند انچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر او سراب را
گرفته ملازمان انحضرت را از اب منع کردند بعد از انحضرت اب را از تصرف ایشان گرفت و ایشانرا
بصحرای بی ابی راند اصحاب گفتند تو هم ابرا از ایشان منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ
نباشد فرمود نه والله انچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است از این و فرمود طرفی از اب را
گشودند تا اهل اب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن زیرا که او سید مجاهدین
است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگر را بسوی او جهاد نیست و در این باب اطناب
بیفایده است زیرا که جهاد انحضرت از امور ضروریهٔ متواتره است و اما فصاحت انحضرت امام فصحاء و سید
بلغاء و استاد خطباست بلغا گفته اند کلام او را که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت
انحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام امده ام گفت وای بر تو او را عاجز
میگویی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخنوری را سوای او
کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شگفته رویی او ضرب المثلست تا حدی که اعدایش او را باین
عیب کردند و عمرو بن عاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو اینرا از قول عمر
برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را بانحضرت نداد گفت بازیگر است و صعصعه بن صوحان و دیگر
شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که میخواندیم می امد و هر
میگفتیم مینشیند و هر جا که میگفتیم مینشست و با این حال از او میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی
با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند روزی معاویه بقیس بن سعد میگفت
خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول
خدا صلعم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معاویه تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی اما قصد
دمش کردی والله که او با ان شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و ان هیبت تقوی بود
که او داشت نه مثل هیبتی که ارذال و لئام شام از تو دارند و ان تا امروز از او در میان دوستان
و اولیای او مانده است و هم چنین درشتی و ناخوشی و بدخویی در میان مخالفان او مانده است
زهد در دنیا او سید زهاد بود و همهٔ زهاد روی اخلاص باو دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول
و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان ریزهای خشک را میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد
مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن بان بیالایند و جامه را پینه میکرد گاه بپارهٔ پوستی
با لیف خرمای و پیراهن کرباس بسیار درشت بود و اگر استینش دراز بودی میبرید و نمیدوخت

درشتی

و رشته رشته بر سر دستش میریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی
میکرد نمك یا سرکه بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر از اینهم ترقی میکرد شیر شتر بود گوشت نمیخورد
مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبرهٔ حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه بیشتر بود و از
همهٔ بلاد اسلام سوای شام که در دست معاویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بر مردم قسمت میکرد
و اما عبادت اعبد ناس بود و نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه کس فزونتر مردم از او نماز
شب و ملازمت اوراد و اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان
گفت در عبادت کسی که یکشمهٔ از آن اینست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش
گسترده بودند و بران نماز میکرد و تیر از راست و چپ او میگذشت و در پیش او بر زمین می آمد
و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه کرده
بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و از آن تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل
و خضوع که نموده ملاحظه نمایی میتوانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده
و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین عم که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که
عبادت تو با عبادت جدت چونست گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قراءت
قران او در این باب مرجع همه بود و همه متفقند بر اینکه در زمان حضرت رسول صم تمام قرانرا کسی
غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از آنحضرت اول کسی که قرانرا جمع کرد و نوشت او بود و اگر
رجوع بکتب قراءت کنی دانی که استادان قراءت همه شاگردان اویند و قراءت همه منتهی باوست
و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر رایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در
همهٔ امور هر یك از خلفاء و امراء رجوع باو مینمودند عمر را او از هلاك نگه داشت و عثمان را مخالفت
امر او در این بلیه گذاشت اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از این ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنانش
گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود
چنانکه خود فرمود اگر نه رعایت تقوی بود من از همه زیرکتر بودمی و خلفای دیگر برای خود هر چه را
صلاح میدانسته عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور
رعایت دین کند دنیایش بی نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در
حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است
از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصایص بشریست و واضح شد که در همهٔ
آنها او بر همه مقدم بود و امام همهٔ عالم است و چه توان گفت از وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب
نبوت و عناد ملت او را دوست میدارند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود مینگارند

و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای تیمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر
و نصرت نگاشته و با خود میداشتند و چگونه در شان مردی که همه کس میخواهد که از او و منسوب
باو باشد حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب
باو می گردانند تا حدی که در روز احد از اسمان در شان او در حضور حضرت رسول صلعم شنیدند که
ملائکه ملاء اعلی میگفتند که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و چگونه در شان کسی که
پدرش ابو طالب است سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند که صعب فقیری که با پریشانی بزرگ
باشد و ابو طالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از اوان صغر تا ایام
کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت و حمایت مینمود و تا او در حیات بود آنحضرت از وطن
خود محتاج به هجرت و اختیار غربت نشد و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو
که دیگر ترا در اینجا ناصر و یاوری نمانده و آنحضرت با پدری باین رفعت شان پسر عمش خاتم النبیین
و سید الاولین و الاخرین و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و زوجه اش سیده النساء عالمیان
و پسرانش سید شباب اهل الجنان پدرانش پدران رسول الله و مادر انش مادران خیر خلق الله گوشت
و خونش بگوشت و خون او مقرون و نور روحش با نوار او متصل و مضمون پیش از خلق ادم تا صلب
عبد المطلب و بعد از عبد المطلب در صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند و سید عالم همه سید ما
اول منذر و ثانی هادی و چگونه در شان کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بجد اباء
او در موقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند و هیچکس بر او در توحید الهی سبقت نداشت
مگر رسول خدا صلعم که رایت سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر انند که او از همه کس پیشتر
متابعت پیغمبر کرده و باو ایمان اورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک در این ننموده مگر دو کس
یا یکی و آنحضرت خود فرموده انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت
قبل صلوتهم و هر کسیکه تتبع احادیث نماید انچه گفته شد یقین او میگردد و انچه ما در این مقام ذکر نمود
اندکی است از فضایل آنجناب و اگر شرح مناقب او و تفصیل کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر این کتاب
تا الان ترجمه کلام مجملی از ابن ابی الحدید بود و اگر چه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام
او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تو اند شد و ثابت ترین مناقب انست که دشمنان بان شهادت دهند
زیرا که این گمراهی با این اهتمام که در ذکر مناقب ان ولی خدا مینماید باز ان منافق جاهل چند را برابر
در خلافت مقدم میداند و عداوتی از این بالاتر نمیباشد و از همه غریب تر انست با انکه خود اقرار
میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید خود متعرض خلافت نشد و مردم را در ضلالت و جهالت
گذاشت و ترک دنیا کرد و با انکه خود نقل کرده است شکایتهار اکه حضرت از ایشان میکرد و می

میفرمود که غصب حق من کردند و قطع رحم من کردند اگر خود با یشان گذاشته بود و خلافت ایشان بحق
بود چرا چنین بزرگواری عاق برامهٔ خود میشد و این افتراها در حق ایشان میگفت و ایضا خلافت خدا
و امامت کبری که تالی مرتبهٔ نبوتست مگر منصب دنیوی است یا حطام دنیای فانی است که کسی دست
از ان بردارد و بدیگری که اهلیت ان نداشته باشد و اگذارد پس بر هر عاقلی مانند افتاب روشن
و واضح است که هرگاه کسی با این جهات و مناقب و کمالات در میان امت باشد و دیگری که بهرهٔ از این
جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد
که خلافت را بچنین کسی تفویض نمایند و مردم با ان کمالات را رعیت او گردانند که باید اطاعت
او را بکنند و اگر مردم کرده اند معلومست که بنای کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی
تعصب و عناد دست از خلیفهٔ حق برداشته اند و اعانت امام خود را اخذ حق خود نکرده اند تا مخالفان
منافقان بر او غالب شدند چنانکه قوم موسی ع هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری نمودند
سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

فصل هفتم

در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص صریح است در امامت
ایشان تغافل و تجاهل از انها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا
نمایم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابو الحمراء خادم حضرت رسول صم
که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی و نصرته به و ایضا از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صم بعلی ع گفت که مردم از
درختهای مختلفند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از احمد بن حنبل روایت کرده است که
حضرت رسول صم با علی ع گفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدی
که مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند
که او راضی بان نبود بانکه او را خدا و پسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو مرد در حق
من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند
ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است اگر حضرت امیر ع در مقام مفاخرت در اید و خواهد
فضایل و مناقب خود را بشمارد با ان مرتبهٔ فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص بان گردانیده
جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشری از انچه رسول صادق
وعده در شان او گفته است و مرادم اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند
غدیر و منزلت و قصهٔ براءت و خبر دار گفتن و قصهٔ خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنگامی که عشیرهٔ

خود را در مکه جمع کرد و کفت هر که اول بمن ایمان اورد وصی و خلیفهٔ منست و اول علی ایمان اورد
و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شان
او روایت کرده اند و اندک بسیار قلیلی از اهار در حق دیکری روایت نکرده اند و من اندکی از اهارا
نقل میکنم روایت کرده اند اهار اعلمای حدیث که در حق انحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر
ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان نقل کنند نفس باز مطمئن میکردد
و مثل روایت دیکران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این رساله بعضی را ایراد
مینماییم اول انست که حافظ ابونعیم در حلیة الاولیا و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت
رسول صم با علی عم کفت یا علی بدرستیکه خدا ترا مزین ساخته است بزینتی که زینت نکرده است
بندکان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از ان و زینت ابرار و نیکوکار انست نزد خدا و ان زهد
در دنیاست کردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است
بتو محبت مساکین را پس کردانیده است ترا که راضی هستی که انها اتباع تو باشند و انها راضی اند که تو
امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاد کرده است پس خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق
تو کند و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دویم از مسند احمد حدیث ثقیف را که
سابقا مذکور شد روایت کرده است که حضرت رسول صم بکروه ثقیف کفت مسلمان میشوید یا میفرستم
مردی را که از منست یا کفت عدیل نفس من است و ار زوی عمر را نقل کرده است چنانکه کذشته
و کفته است باز احمد در کتاب فضائل علی نقل کرده است که مردی را میفرستم که بمنزلهٔ جان من است ابوذر
کفت من در اینحالت در حجرهٔ خود بودم دیدم که عمر امد و دست بر پشت من کذاشت که بر ودت کف
او را یافتم و از من پرسید که کرا کمان داری که اراده کرده کفتم ترا نمیخواهد انرا میخواهد که نعل او را
پینه میکند یعنی علی عم سیم حافظ ابونعیم در حلیه از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول
کفت بدرستیکه خدا عهد کرد در باب علی عم بسوی من عهدی من کفتم پروردکارا بیان کن انرا
برای من کفت بشنو بدرستیکه علی علامت راه هدایت است و امام اولیای من است و نور کسی است
اطاعت من کند و اوست کلمهٔ که لازم کردانیده ام متقیانرا اشاره است بایه کریمهٔ والزمهم کلمة التقوی
هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است پس بشارت
ده او را باین پس کفتم پروردکارا من او را بشارت دادم کفت من بندهٔ خدایم و در قبضهٔ قدرت
او یم اکر مرا عذاب کند بکناهان من است و هیچ ستم نکرده است بر من و اکر تمام کند انچه مرا بان وعده
داده است پس او سزاوارتر است باینکه بکند پس حضرت رسول صم کفت من دعا کردم از برای
و کفتم خداوندا جلا بده دلش را و بهار او را ایمان بخود کردان خدا فرمود کردم اما او را مخصوص

کردانیده ام

کرد انیده ام ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده ام کفتم پروردکارا او
ادر من و مصاحب منست فرمود که در علم من کذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را بان
تحان خواهم کرد و ایضا حافظ ابونعیم بسند دیکر از انس روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود
رستیکه پروردکار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت هدایت است
منار ایمان است و پیشوای دوستان من است و نور جمیع مطیعان منست علی امین من است در قیامت
علم دار من است و بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینهای رحمت پروردکار من چهارم روایت
کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صم که هرکه خواهد
رکند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی
ز هد او پس نظر کند بسوی علی عم * موءلف کوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد
هقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است هرکه خواهد نظر کند بسوی ادم در علم او و بسوی
ح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت
نظر کند بسوی علی بن ابیطالب عم پس از جانب شیعه کفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر انکه
ی مساوی ان پیغمبرانست در انصفات و شک نیست که انها افضل از ابو بکر بوده اند و از سایر صحابه
مساوی افضل افضل است پس علی باید افضل از ایشان باشد پنجم حافظ ابونعیم در حلیه و ابن حنبل
ر مسند از حضرت رسول صم روایت کرده اند که هرکه دوست دارد که زندکی کند بروش زندکانی
ن و بمیرد بروش مردن من و چنک زند در شاخی از یاقوت سرخ که خدا انرا بدست قدرت خود خلق
کرده است بانکه کفت باش ان هم رسید پس باید که متمسک شود بولایت علی عم ششم از مسند احمد
وایت کرده است که حضرت رسول صم در پسین روز عرفه بیرون امد و فرمود بدرستی که حق تعم
باهات کرد با ملائکه بهمهٔ شما عموما و کناهان همه را امرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و کناهان
ورا امرزید من سخنی میکویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستی که سعادتمند و کل سعادتمند
حق سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم حدیث احمد بن
نبل است که در کتاب فضایل و مسند روایت کرده که حضرت رسول صم کفت اول کسی را که در قیامت
بطلبند منم پس می ایستم از جانب راست عرش در سایهٔ عرش پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبران را
یکی بعد از دیکری میطلبند و از جانب راست عرش باز میدارند و حلها بایشان میپوشانند پس علی
ن ابی طالب را میطلبند برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و میدهند بدست او علم
را که ان لوای حمد است و ادم و هرکه بعد از او ست همه در زیر ان علم اند بعد از ان با علی خطاب کرد
که پس تو با علم می ایی تا می ایستی میان من و میان ابراهیم خلیل پس حله بر تو میپوشانند پس منادی

ازعرش ندامیکند که نیکو پدر یست پدر تو ابراهیم و نیکو برادر یست برادر تو علی بشارت باد تراکه
ترا میخوانند هرکاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هرکاه مرا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند هرکاه بمن
عطا میکنند هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است از انس بن مالك که حضرت رسول روزی بمن کفت
ابی برای وضوی من حاضر کن پس برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا اورد پس فرمود اول
کسی که بر تو داخل میشود ازین در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مومنان یعنی
پادشاه ایشان و خاتم اوصیاء و کشاننده رو سفیدان و دست و پا سفید است بسوی بهشت انس کفت
من کفتم خداوندا او را مردی از انصار کردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی امد حضرت رسول
صم کفت کی امد کفتم علی امد پس برخواست بسوی او شاد و خندان و دست در کردن او کرد و عرق
روی او را پاك میکرد علی عم کفت یا رسول الله امروز می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی
حضرت فرمود چرا نکنم و حال انکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا با ایشان
خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان انچه در ان اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ
روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول صم کفت بطلبید از برای من سید عرب را که او
علی است من کفتم مکر تو سید عرب نیستی کفت من سید جمیع فرزندان ادمم و علی سید عرب است چون
علی عم امد انصار را طلبید و کفت ای کروه انصار می خواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اکر متمسك
شوید بان هرکز کمراه نشوید کفتند بلی یا رسول الله کفت او علیست پس او را دوست دارید بدوستی
من و کرامی دارید بکرامت من بدرستیکه جبرئیل عم مرا امر کرد از جانب خدا بانچه کفتم بشما دهم ایضا
حافظ در حلیه روایت کرده است که روزی علی عم امد و رسول خدا صم فرمود مرحبا بسید مومنان و
امام متقیان کفتند بعلی عم چکونه است شکر تو براین نعمت کفت حمد میکنم خدا را بر انچه بمن داده است و
سوال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر انچه بمن عطا کرده است و زیاد کند بر انچه بمن انعام
کرده است یازدهم ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هرکه خواهد زندکانی
کند بروش زندکانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردکار من
او را کشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند
امامان بعد از مرا بدرستیکه ایشان عترت منند و از طینت من افریده شده اند و فهم و علم مرا با ایشان
داده اند پس وای بر انها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صلهٔ مرا
خدا شفاعت مرا با ایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب فردوس الاخبار
روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که بودیم من و علی نوری نزد حقتعالی پیش از انکه ادم را
خلق کند بچهارده هزار سال پس چون ادم را خلق کرد قسمت کرد ان نور را بدو جزو پس یکجزوم

بودم

دم و یکجزو علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب
سید یم پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است
که حضرت رسول صم خطاب کرد با علی عم که نظر کردن بر روی تو عبادتست تو سید و سروری در
دنیا و اخرت هرکه ترا دوست دارد مرا دوست داشته دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن
منست و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن دارد چهاردهم ایضا احمد در کتاب
فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صم گفت کیست که ابی از برای ما بیاورد مردم همه
امتناع کردند علی عم مشکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و امد بر سر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت
در چاه پس حقتعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که مهیا شوید برای نصرت و یاوری
محمد و برادرش علی عم و لشکرش پس از اسمان بزیر امدند با غلغله و صدایی که هرکه میشنید مترسید
چون بنزد چاه رسیدند همهٔ ان ملائکه بر حضرت امیر سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضا این
حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در اخرش زیاد کرده است که حضرت رسول صم
گفت یا علی در روز قیامت ناقهٔ از ناقهای بهشت را برای تو خواهند اورد و بران سوار خواهی شد
و زانوی تو بازانوی من و ران تو باران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب
فضایل روایت کرده است که رسول خدا صم خطبهٔ خواند و در ان خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم
شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بتحقیق که دوست نمیدارد او را مگر مومنی و دشمن
نمیدارد او را مگر منافقی و هرکه او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هرکه او را دشمن دارد
مرا دشمن داشته و هرکه مرا دشمن دارد خدا عذاب کند او را باتش شانزدهم باز از کتاب فضایل ابن حنبل
روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که خدا در حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوب
ترست بسوی من از دنیا و هرچه در دنیاست اول انکه او متکای من است در پیش خدا تا انکه خدا
فارغ شود از حساب خلایق دویم انکه لوای حمد در دست او خواهد بود و ادم و جمیع فرزندانش در
زیران علم خواهند بود سیم انکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هرکه را شناسد که از دوستان او ست
اب خواهد داد از امت من چهارم انکه او عورت مرا خواهد پوشانید و مرا دفن خواهد کرد پنجم انکه بر او
نترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیه حافظ ابونعیم روایت کرده است
که حضرت رسول صم گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیراکه پیغمبری بعد از من نیست
و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش در انها با تو منازعه
نتواند کرد تو پیش از همه ایمان اورده بخدا و پیش از همه وفا کنندهٔ بعهد خدا و زیاده از همه قیام
کننده تری بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت

و داناتری از همه بقضا و حاکم در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هیجد
از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا اصم که تزویج کردی مرا بفقیری
مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از ه
رگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان ه
وهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالف
نموده است که چون سورهٔ اذا جاء نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضر
رسول بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مر
در دین خدا فوج فوج داخل شدند بدرستیکه هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای تقدمی
در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و دامادی منی و نزد تست بهترین زنان عالمیان و پیش
این بر من ثابت است نعمتهای ابوطالب و حقوق او در وقتی که قرآن نازل شد و من حریصم و بسیار میخوا
که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث را نق
کرده است گفته است من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از جما
که منحرفند از آنحضرت چون می بینند که حضرت امیر ع از برای تحدث بنعمتهای خدا بر خود در ح
فضائل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیش
این را میگفته اند چنانچه بعمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده از آ
که این را قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما متکبرتر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث
ایراد کردیم تا بدانند که کسی که این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آنحضرت در شان او این
گفته باشد اگر باسمان بالا رود و با ملائکه و انبیاء مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید ک
با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از
تر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آنحض
صادر میشد از بابت جوشی بود که سینهٔ پردردش از تلاطم امواج هموم میزد بضرورت اظهاره
آه سردی بود که از دل پردرد میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا
نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود و تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از باب
روف و نهی بمنکر بر او واجب بود که قدری از فضائل خود را ظاهر گرداند که مردم اعتقاد باط
حق او نکنند و دیگران را در فضیلت بر او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته است
یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمهٔ کلا
ابی الحدید بود مؤلف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را میبندد و حق را بر زبان ایشان

میکند

کند تا حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار غریبست که این مرد با ان فضیلت این احادیث را نقل کند
صدیق صحت انها میکند و قبول میکند که صدیق این فضایل در حق دیگران وارد نشده است واقرار
ضیلت انحضرت از همهٔ جهات میکند و اعتراف بمظلومیت انحضرت می کند و بر انحضرت واجب میداند
که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص انها بکند و استشهاد می کند باین ایه که صریح است در
که با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک انها را خلیفه میداند و در بیست و پنج سال
ضرت را رعیت انها میداند و انها را نسبت باو امام واجب الاطاعه میداند ان هذا الشیء عجاب و بدانکه
ادیثی که در این فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت انها کرد زیرا که انچه
شش صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت انها نمیتوانند کرد و انچه از سایر کتب
ان نقل شده از کتب مشهورهٔ اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که موءلف ان
ائمه اربعهٔ ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابونعیم است که همه
یق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشانست و در همهٔ
سیر از او نقل میکنند و سایر کتبی که از انها نقل کرده ایم از کتب مشهورهٔ ایشانست و اکثر فضل و اعتبار
ان نزد عامه زیاده از موءلفین صحاح ایشانست و چون ان شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگرانست
را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان
ه روایت کرده اند و انچه انها در برابر می اورند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما اثری
ان نیست و اثار وضع بر انها ظاهر است و کسی که استشمام رایحهٔ از انصاف کرده باشد میداند که
کثر احادیثی که در این مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت انها کرده اند صریح است در
ت زیرا که امامت در عرف حدیث و قران صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که
یل نفس رسول باشد رعیت غیر نمیباشد و حدیث ایت لا صریح است در امامت و غصب خلافت در
ندین موضع و کسی که متصف بصفات مشهورهٔ انبیا باشد و همه در تحت لوای او باشند و درجه اش
ان رسول خدا صم و ابراهیم عم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند نمیباشد
حدیث وصف نزد منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات ان دلالت بر امامت میکند
صوصا امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب الموءمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از
صایت نیابت پیغمبر است و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصیت انبیای دیگر این معنی
شته و الا انحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته که در ان وصیت کند
صوصا بنا بر طریق عامه که میگویند که انحضرت میراث نمیدارد و احادیث وصایت انحضرت متواتر است
ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایتست و ایضا اخرج حدیث

صریحست در امامت زیراکه اداء رسالت از جانب رسول وصوة او را با یشان شنوانیدن یعنی انچه از او شنوند
باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده ان حضرتست وکویا صدای او را شنیده اند وایضا چون بمنزلهٔ نفس
او و جان اوست پس صدای او بمنزلهٔ صوت اوست و ایضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام است
و ثمرهٔ امامتست ودر حدیث نهم سید وسرور جمیع عرب بودن و محبت او باعث هدایت ابدی کردیدن
بالاتر از رتبهٔ امامتست و دهم صریحست در امامت بجهاتی که مذکور شد و یازدهم صریحست در امامت
او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت ونهایت اختصاص وکرامت ظاهر است در امامت
و هیجدهم دلالت میکند که افضلست از سایر خلق بغیر از حضرت رسول صم که حجت کامله است بر امامت
بتقریری که مکرر مذکور شد و حدیث اخر صریحست در انکه حضرت رسول خلافت برای او تعیین کرده
بود و انحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تع ترك خواهش رسولش نمیکرد تا انحضرت مکرر
این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمینمود و سایر اخبار صریحست در جلالت و امتیاز انحضرت
و ترجیح غیر بر او تفضیل مفضولست و عقلا قبیح است و اکر متعصبی در هر یك از اینها مناقشه کند شك
نیست که اینها همه باهم مورث علم یقینی است باستحقاق انحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب
و عناد دیدهٔ بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد بهیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد و من لم
یجعل الله له نورا فماله من نور

فصل هشتم

در بیان مطاعن انجماعتی که غصب حق انحضرت کردند و انکه انها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در
انحضرت بود زیراکه باجماع حق منحصر بود در ایشان و انحضرت و هرکاه خلافت انها باطل شد خلافت
انحضرت ثابت میشود و در ان چند مطلب است مطلب اول در مطاعن ابو بکر است و ان بسیار است
بقلیلی در این رساله اکتفا مینمائیم طعن اول انکه حضرت رسول صم امور عظیمهٔ که رو میداد بعظما
صحابه تفویض مینمود و هیچ امر برابابو بکر تفویض ننمود مکر خواندن ایات سورهٔ براءة را بر اهل مکه
و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و کفت که حقتعم میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مکر تو یا کسی که
از تو باشد پس حضرت امیر عم رفت و ایات را از ابو بکر کرفت و ابو بکر را بر کردانید و ایات را در موسم
باهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول امر برا بدون وحی الهی نمیکرد پس انکه حق تعم او
امر کرد که بابو بکر بدهد و بعد از ان از او بکیرد حکمتی در ان ظاهر نیست بغیر انکه معلوم شود که او
اهلیت امارت و خلافت ندارد و انکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابو بکر از امارت حج
معزول نشد و همراه بود در اکثر روایات معتبرهٔ ایشان نیست وخلافش در روایات ایشان هست اکر
فایدهٔ از برای ایشان ندارد و انکه جمعی دیکر کفته اند که عادت عرب ان بود که بزرك ایشان عهدی
که میکرد میبایست انعهد را بزرکان قبیلهٔ او نشکنند حرفی است بی اصل و در کتابی از کتب معتبر

مطاعن جماعتی غصب

مای ایشان موجود نیست وابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت عرب معروف نیست
ن تاویلیست که متعصبان ابو بکر اختراع کرده اند و ایضا اگر عادت معروف مقرری بود بایست بر
رت رسول صم مخفی نباشد و در اول ابو بکر را نفرستد و اگر بر انحضرت مخفی بود بایست بر ابو بکر و
ر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد و ایشان انحضرت را متنبه سازند که
ستادن ابو بکر مخالف قاعده است ایضا اگر سبب این بود بایست وقتی که ابو بکر خایب و محزون برگشت
رت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه
ری که در روایات مذکور است اینست که فرمود جبرئیل عم نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب
کر کسی که از تو باشد و از همه غریب تر انست که نیابت پیشنمازی را که ثابت نیست که بگفتهٔ رسول
د بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر بر و فاجری امامت نماز میتواند کرد دلیل خلافت
بکر میکنند و عزل ابو بکر و دادن ایات را با میر المومنین عم بامر خدا منشاء فضیلت او نمیدانند طعن
م انکه حضرت رسول صم اسامة بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل
رد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابو بکر و عمر از جملهٔ مامورین بودند و حضرت لعنت
رد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت و مستحق لعن
ند و بقراین احوال معلوم بود که غرض انحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان
بود که مدینه از منافقان خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در
یخ و سیر و کتب معتبرهٔ ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز
هری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول خدا صم در مرض موت خود امیر کرد
امه را بر لشکری که در ان اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جملهٔ انها ابو بکر و عمر و عبیده
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر بود امر کرد او را که غارت برد بر موته همان موضع که
درش در انجا شهید شده بود و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل مینمود اسامه و لشکرش و
ضرت گاه مرضش شدید میشد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر
نکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم تا خدا شفا بدهد
بود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله صم اگر بیرون روم و ترا باین حال بگذارم دلم
برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از انکه بروم
حوال ترا از مترددین بپرسم حضرت فرمود برو و اطاعت من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد پس
امه برخواست که متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش امد خبر اسامه و لشکر او را پرسید
گفتند تهیه رفتن میکند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او

تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه ش
و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابو بکر و عم
و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن کسی را فرستاد بنزد اسامه که بیا مدینه ک
حضرت رسول در کار رفتنست اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخواست و علم را برداش
و داخل مدینه شد و علم را بر در خانهٔ حضرت نصب کرد و حضرت همان ساعت بعالم قدس ارتحال نمو
ابو بکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلادری و محمد ب
اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته اند که ابو بکر و عمر داخل لشکر اسا
بودند و نقل کرده اند که چون ابو بکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکر
که با منند ترا ولی نکرده اند و حضرت رسول صم مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد و شما را بر من امیر نک
تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر بیرخصت من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و
و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد و ابو بکر خواست خود را خلع کند از خلا
عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حض
رسول مرا بر او امیر کرد او مرا عزل کرده و دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در کتاب
ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت آن بود که حضرت رس
صم فرمود که کارسازی کنید اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر اسامه پس گرو
گفتند واجبست بر ما که امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آن حضرت از مدینه بیرون رفته ا
و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده و دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را در اینحال بگذاریم
صبر میکنیم تا به بینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از ک
مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهة دلیل است بر بطلان خلافت آن سه غا
خلافت اول آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در
حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت ا
باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز
نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفهٔ دیگر بکنند دویم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از ج
اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول صم ملعونست و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سیم آنکه ا
تولی و اعتراض از امر حضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته حقتعم * و یقولون آم
و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلك و ما اولئك بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان
و برسول او آورده ایم و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرقهٔ از ایشان رو میگردانند و اطاعت نم

بعد

از این و اینجماعت مومن نبسنند سیم در بیان جوری که او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت
هارت نمودند در غصب خلافت اول مختصری از روایات شیعه که از اهل بیت رسالت و ثقات
ند بنین صحابه منقولست نقل مینماییم و بعد ازان بر هر جزوی از اجزاء ان روایاتی که در کتب معتبرهٔ
نبین مذکور و مشهور است بر طبق ان ایراد مینماییم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان بان
ات شده اند در خلافت ان منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان شیخ طبرسی در احتجاج
ند صحیحه روایت کرده است موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون
حضرت رسول صم شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی عم و عباس و از خانه بیرون امد
یه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبهٔ خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که
پیغمبری از دنیا نرفته است مگر انکه خلیفهٔ در میان امت خود گذاشته است و من در میان شما دو امر
ٔ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشانرا ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار
ت نمود که رعایت ایشان بکنید و بعد از ان اسامه را طلبید و مبالغه نمود در باب بیرون بردن لشکر
یه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را بیرون برد و در یکفرسخی
نه نزول کرد و اول کسی که مسارعت کرد در رفتن ابو بکر و عمر و ابو عبیدهٔ جراح بودند در فتند
میان لشکر فرود امدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز
شنبه شد حضرت سید انبیاء بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون
خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه هم برامد پس ابو بکر بر ناقهٔ سوار بود
ر مسجد امد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد
است پس این ایه را خواند و ما محمد الا رسول قد خلت یعنی نیست محمد صم مگر رسولی که
شته اند پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و کسی که از
رگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفهٔ بنی ساعده
که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابو بکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه
د و ابو عبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع
بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعهٔ بسیار در میان این چند نفر و انصار شد
ابو بکر بانصار گفت من شما را میخوانم ببیعت یکی از دو نفر یا ابو عبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام
خلافت عمر و ابو عبیده با ابو بکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم بنماییم تو پیش از ما مسلمان
تو مصاحب غار بودهٔ و تو احقی باین امر از ما انصار گفتند میترسیم غالب شود بر این امر کسی که نه
اشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابو بکر

فضیلت مهاجران و انصار را هر دو ذکر کرد و گفت مهاجران امراء باشند و شما وزرا باشید حباب بن
منذر انصاری برخاست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانهٔ شما در زیر سایه
شمایند و کسی جرات بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها با مارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان
امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمی شوند که شما امیر باشید
و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند بانکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است و کی میتواند
منازعه کند با ما و حال انکه ما خویشان و عشیرهٔ او ییم مگر کسی که خواهد خود را بمهلکه اندازد و فتنه
بر پا کند باز حباب از ان قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول ما
میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابو عبیده برخاست و سخن بسیار گفت بشیر بن سعد که از بزرگان
انصار بود چون از قبیلهٔ اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند و او از قبیلهٔ خزرج بود
حسد او را بر این داشت که میل کند بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران
باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابو بکر گفت اینک عمر و ابو
عبیده دو شیخ قریشند با هر یک که خواهید بیعت کنید عمر و ابو عبیده باعتبار توطیه که باهم کرده بودند
گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا ما با تو بیعت کنیم بشیر گفت من
با شما شریکم چون قبیلهٔ اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابو بکر و هجوم
اوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد
خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و بریش عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسنده
و گریزان در جنگها و شیر غران در محل ایمنی اگر یکمو از پدرم کم میکنی یک دندان در دهانت نگذارم
ابو بکر گفت اهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافعتر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله که
قوت برخاستن میداشتم هر اینه میشنیدند در کوچهای مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را
مدینه بیرون کنند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید
بر من جرات بهم رسانیده ای ال خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند
ابو بکر فرستاد که مردم بمن بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در
دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزهٔ خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت
ان داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیرهٔ من و
سوگند که اگر جن و انس جمع شوند من با شما دو عاصی بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون
جواب را با ایشان گفتند عمر گفت البته از او بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از
و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته نشوند

بگذارید

بکذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد برداشتند
و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قایل نبود و اکر یاوری می یافت البته با ایشان جنك میکرد
و پیوسته بر این حالت بود تا ابو بکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد و چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت
بشام و در انجا مرد و با هیچیك بیعت نکرد و سبب موتش ان بود که در شب تیری برا و زدند و او را کشتند
و تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی کفته اند که جعاله برای محمد بن سلمه انصاری
قرار دادند و او سعد را کشت و از حضرت امیر المومنین روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت
و سایر انصار و جمعی که در مدینه بودند بیعت کردند و حضرت امیر المومنین عم در این احوال مشغول
بتجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صم بود و سلیم بن قیس هلالی کفت از سلمان شنیدم که چون
حضرت بملاء اعلا رحلت نمود و مردم کردند انچه کردند ابو بکر و عمر و ابو عبیده امدند و مخاصمه کردند
با انصار و حجتی که علی بایست بکوید ایشان کفتند حجت ایشان این بود که ای کروه انصار قریش احقند
بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول صم از قریشست و مهاجران بهتراند از شما زیرا که خدا در قران
ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشانرا تفضیل داده است و حضرت رسول صم فرمود که امامان
از قریشند سلمان کفت من رفتم بخدمت حضرت امیر عم و او مشغول غسل دادن حضرت رسول صم بود
زیرا که انحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس کفت یا رسول الله کی اعانت
میکند مرا بر غسل تو کفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میکردانید و ان
عضو را ظاهر میکرد چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن
و حسین عم و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در ان حجره بود و جبرئیل چشم او را
کرفت که نماز را ندید پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می
ایستادند و علی عم ایه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی تا اخر ایه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند
و میرفتند تا انکه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز
بود که اول کرده شد و اکر ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابو بکر بکند پس سلمان
کفت که من خبر دادم امیر المومنین عم را با انچه ان منافقان کردند در وقتی که مشغول بغسل بود کفتم
الحال ابو بکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیکدست با او بیعت کنند و با هر دو دست او
بیعت میکنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت
رسول صم بالا رفت کی بود کفتم نه و لیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس
ابو عبیده پس عمر پس سالم مولی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود که او را نمیکویم اول کسی را
میکویم که در منبر با او بیعت کرد سلمان کفت من کفتم نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود

کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابو بکر بر منبر نشست
او اول بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا درین مکان دیدم دست را بگشا او دست دراز
کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز بیست مثل روز ادم پس از منبر فرود امد و از مسجد بیرون
رفت حضرت فرمود با سلمان دانستی کی بود گفتم نه و لیکن سخن او مرا بد امد و چنین مینمود که شماتت
میکرد بوفات حضرت رسول فرمود که او شیطان بود و خبر داد مرا رسول خدا صم که ابلیس و سرکردهای
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول صم مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد
مردم را که من اولی ام بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشانرا که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع
ان لعین و متمردان اصحاب او باو گفتند که این امت مرحوم و معصومند و ترا و مارا برایشان دستی نخواهد
بود ایشان پناه خود و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین شد و برگشت و حضرت
امیر فرمود که پس رسول خدا صم فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظل بنی ساعده با ابو بکر بیعت
خواهند کرد پس بمسجد خواهند امد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت کند شیطان خواهد بود بصورت
مرد پیر متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد
پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما و ای بزرگ ما تو بی که ادم را از بهشت
بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امتند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما میگفتید
که من برایشان راهی ندارم دیدید چگونه ایشانرا بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حقتعالی فرموده
است و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان
شیطان گمان خود را پس پیروی کردند او را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد
ع فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسنین را گرفت و بخانهٔ هر یك از اهل بدر از مهاجر
و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان اورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت
نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایتی دیگر بیست و چهار نفر پس فرمود که اگر راست میگوئید
سرهای خود را بتراشید و اسلحهٔ خود را بردارید و بامداد بیایید بنزد من که با من بیعت کنید بر
یعنی تا کشته شوید دست از یاری من برندارید چون صبح شد بغیر چهار نفر هیچکس نیامدند سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد و در روز
بغیر این چهار کس حاضر نشدند چون دانست که ایشان در مقام غدر و مکرند و یاری او نمیکنند
و در خانه نشست و مشغول جمع قران شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قران متفرق بود
پوستها و چوبها و رقعها و استخوانها پس ابو بکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفتند من سوگند
یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قران را جمع کنم پس چند روز صبر کردند و ح

مجموع قرانرا جمع کرد و در میان جامهٔ گذاشت و سرش را مهر کرد پس انرا بر مسجد اورد در وقتی که
ابو بکر و عمر با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد باواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا
رفت مشغول غسل و تجهیز او کردیدم و بعد از ان مجموع قرانرا در این جامه جمع کرده ام و هیچ ایهٔ نازل
نشده است مکر حضرت رسول بر من خوانده است و تاویلش را بمن کفته است در قیامت نکویید که ما
از این غافل بودیم و نکویید که من شمارا بیاری خود نخواندم و حق خود در ایاد شما نیاوردم و شمارا
بکتاب خدا دعوت نکردم عمر کفت انچه از قران با ماهست مارا بس است و احتیاج بقران تو نداریم
حضرت فرمود که دیکر این قرانرا نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من اینرا ظاهر کرداند و بخانهٔ خود
برکشت پس عمر با ابو بکر کفت علی را بطلب تا بیعت کند و تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابو بکر فرستاد
که اجابت کن خلیفهٔ رسول الله را حضرت فرمود سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول صم بستید
ابو بکر و جمعی که بردور او یند همه میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیکر
فرستاد که اجابت کن امیر المومنین ابو بکر را حضرت تعجب نمود کفت سبحان الله اندک وقتی است که
پیغمبر از میان ایشان رفته است او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او هفتم
جماعتی بود که حضرت رسول ایشانرا امر کرد که بر من سلام کنند و مرا امیر المومنین عم بنامند پس او
و رفیقش عمر پرسیدند که خدا اینرا امر کرده است حضرت کفت که بلی بحق و راستی از جانب خدا
و رسولست و او امیر مومنانست و سید مسلمین است و صاحب علم غر محجلین است خدا او را در قیامت
بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون این
خبر را بردند در انروز ساکت شدند پس در انشب باز حضرت امیر عم فاطمه و حسنین عم را از برای اتمام
حجت بخانهٔ جمیع اصحاب رسول صم برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر ان چهار نفر اجابت نکردند پس
عمر با ابو بکر کفت چرا نمیفرستی که علی و این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها
ابو بکر کفت کسی را بفرستم عمر کفت قنفذ را میفرستیم که او مرد درشت غلیظ بی شرمیست از قبیلهٔ بنی
عدیست پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر عم رخصت نداد که داخل شوند
اصحاب قنفذ برکشتند و کفتند رخصت نمیدهند که داخل شویم عمر کفت که بی رخصت داخل شوید
و باز رفتند حضرت فاطمه سوکند داد ایشانرا که بی رخصت من داخل خانهٔ من مشوید قنفذ انجا ماند
اصحابش برکشتند و خبر اوردند عمر در غضب شد و کفت مارا بکفتهٔ زنان چکار است و امر کرد جمعی را
که بردور او بودند که هیزم برداشتند و خود نیز هیزم برداشت و بر در خانهٔ اهل بیت کذاشتند
حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین عم با سایر اهل بیت در انخانه بودند و فریاد زد که یا علی بیرون
بیا بیعت کن با خلیفهٔ رسول خدا صم و الا اتش در خانه ات می افکنیم پس حضرت فاطمه برخواست

وکفت چه میخواهی از ما ای عمر کفت در را بکشا و اکر نه خانهٔ شمار ا با شما میسوزانم فاطمه کفت ای عمر
از خدا نمیترسی و بخانهٔ من میخواهی در ایی ان بیحیا بر نکشت و اتش طلبید و بدر خانه انداخت فاطمه
فریاد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی انحضرت زد و تازیانه را بلند کرد
و بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد پدر بزرکوار خود را که بد خلافتی کردند ابو بکر و عمر در حق
اهل بیت تو پس حضرت امیر ع بی تاب شد و برجست و کریبان انملعون را کرفت و بر زمین زد و بینی
اش را شکست و کردنش را پیچید و خواست ان ملعون را بکشد بخاطر اورد وصیت حضرت رسول را که
او را امر کرد بصبر و نهی از مقاتلهٔ ایشان فرموده بود دست برداشت و کفت بحق ان خداوندی که محمد را
کرامی داشت بپیغمبری ای پسر صهاك اکر نه تقدیری میبود از حقتعم که پیش کذشته و عهدی که
حضرت رسول صم در این باب با من کرده هر اینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانهٔ من نمیتوانی شد
پس عمر فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید و ان منافقان هجوم اوردند و داخل خانه شدند و حضرت
امیر ع شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد
و بیرون اید و یکی را زنده نکذارد دوید بنزد ابابکر و قصه را نقل کرد ابو بکر کفت اکر علی اراده
بیرون امدن کند بخانه اش بریزید و او را بکیرید و اکر مانع شود اتش در خانه اش بزنید پس قنفذ
ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم اوردند و شمشیر را از دست انحضرت کرفتند و ریسمان
در کلوی حق جوی ان مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون اورند و بروایت عبا
خالد شمشیر خود را حوالهٔ انحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او کرفت و خواست بر او زند
حضرت او ... داد و حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد بنزد قنفذ که اکر حضرت فاطمه مانع بیرون
اوردن علی بشود پروا مکن و او را بزن و دور کن چون حضرت ابدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه
بنزدیك در امد و مانع شد قنفذ در را بعنف کشود و بر پهلوی فاطمه زد که یکدنده از دنده
پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و
ممانعت میفرمود تازیانهٔ بر بازوبش زد که استخوان شکست و بهمین ضربتها شهید شد چون از دنیا
رفت در بازویش کره بزرکی از ان ضربت مانده بود پس حضرت امیر را بانحال بیرون کشیدند تا
ابو بکر اوردند و عمر با شمشیر برهنه بالای سر انحضرت ایستاد و خالد ولید و ابو عبیده و
معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور
ابو بکر ایستاده بودند سلیم بن قیس کفت من بسلمان کفتم ایا انجماعت بی رخصت داخل خانه حضرت
فاطمه شدند کفت اری و الله مقنعه نیز بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه و یا رسول الله میکفت
دیروز از میان ما رفتی و ابو بکر و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند و من دیدم که ابو بکر و انها که بر

ـد بودند همه کریستند بغیر عمرو خالد و مغیره و عمر میکفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان
ر هیچ امری چون علی ع را بنزدیک ابو بکر آوردند فرمود که بخدا سوکند که اکر شمشیر من بر دست من
بود شما بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در انکه با شما جهاد نکردم اکر ان چهل نفر که
من بیعت کردند بیعتر انمیشکستند من جماعت شمارا پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند انهارا که
من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون نظر ابو بکر بر انحضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید
ضرت کفت ای ابو بکر چه زود بر جستید بر مخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت او بکدام حق و بکدام
زلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول خدا با من بیعت نکردی عمر گفت این
مخنان را بکذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود اکر نکنم چه خواهید کرد کفت خواهیم کشت تو را
بذلت و خواری حضرت فرمود پس کشته خواهید بود بندهٔ خالص خدا او برادر رسول او را ابو بکر
کفت بلی و بروایت عباس عمر کفت که بندهٔ خدا را قبول داریم اما برادر رسول خدا را قبول نداریم
ضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا صم مرا برادر خود کردانید کفتند بلی پس حضرت خطاب کرد
صحابه که ایکروه مهاجران و انصار شمارا بخدا قسم میدهم که نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر
ـمه در حق من چه کفت و در غزوهٔ تبوک چه کفت پس انچه حضرت رسول صم علانیه در حق او کفته
همه را ذکر کرد ایشان همه کفتند که همهٔ اینها را شنیدیم چون ابو بکر ترسید که مردم او را یاری کنند
و مبادرت کرد و کفت انچه کفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بکوشهای خود و در خواطر داریم
شنیدیم از رسول خدا صم که بعد از ان کفت که ما اهل بیت را خدا بر کزیده است و کرامی داشته است
زبرای ما اختیار کرده است اخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را هر دو در ما جمع نکرده است علی
کفت ایا کسی هست که با تو این کواهی را بدهد عمر کفت راست کفت خلیفهٔ رسول الله من نیز شنیدم
ن ابو عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما
ـع نفر بان صحیفهٔ ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اکر محمد کشته شود یا بمیرد نکذارید که خلافت
اهل بیت او برسد و این حدیث را در انروز وضع کردید ابو بکر کفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم
حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام
که شما نشنیدید از حضرت رسول صم که این پنج نفر را نام برد و کفت چنین نامهٔ نوشته اند و چنین
انی با یکدیکر بسته اند همه کفتند بلی شنیدیم که حضرت رسول کفت که ایشان چنین نامهٔ نوشته اند
عهد کرده اند خلافت را از اهل بیت بکردانند پس تو کفتی پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
کر چنین کنند من چکنم فرمود اکر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اکر نیابی خود را حفظ کن
خود را بکشتن مده پس حضرت امیر ع کفت که اکر ان چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد

میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابو بکر و عمر از من غصب کردند باحدی
از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت واما انچه تکذیب قول شما میکنند در اقترابی که بر حضرت
رسول صم بسته‌اند این ایه است ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب
والحکمة واتیناهم ملکا عظیما یعنی ایا حسد میبرند مردم بر انچه خدا اعطا کرده است ایشانرا از فضل
خود پس به تحقیق که دادیم ال ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان ملك و پادشاهی عظیم را
حضرت فرمود کتاب پیغمبری است و حکمت سنتست و ملك عظیم خلافت است و ماییم ال ابراهیم پس
مقداد برخاست و گفت یا علی چه میفرمایی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی همین شمشیر بزنم و اگر فرمایی
دست بدار باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و انچه ترا بان
وصیت کرده است یاد اور سلمان گفت پس من برخاستم و گفتم بحق انخداوندی که جانم بدست
قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر اینه شمشیر خود را
میکشم و میزنیم تا حق غالب شود ایا برادر رسول خدا و وصی و خلیفهٔ او را در امتش و پدر فرزندانش
را باین مذلت میکشید وحی او رید پس بشارت باد شما را ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت و ر...
پس ابوذر برخاست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول
گردیده اید حقتعالی میفرماید ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم وال محمد صم اخلاف نوح اند و ال ابراهیم اند و برگزیدهٔ سلالهٔ
اسمعیل اند و عترت پیغمبر اخر الزمانند و اهل بیت نبوتند و موضع رسالتند و محل امد شد ملائکه‌اند
و ایشان مانند اسمان بلند محل رحمت الهند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند
کعبهٔ محترمه قبلهٔ عالمیانند و مانند چشمهٔ صافیه محل علوم حقند و مانند ستارهای درخشنده هدایت
کنندهٔ خلق اند و شجرهٔ مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد صم خاتم انبیا
و سید ولد ادم است و علی عم وصی اوصیاء و امام متقیان و قائد غر محجلین است و اوست صدیق اکبر
و فاروق اعظم و وصی محمد صم و وارث علم او و اولای ناس بمومنین از انفس ایشان چنانچه
حقتعالی فرموده است النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند
و خویشان او بعضی اولی واحق اند ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که را
مقدم داشته است و موخر دارید هر که را موخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی
بدهید که خدا باو داده است پس در این وقت عمر برخاست و گفت چه عبث بر بالای این منبر نشسته‌ای
علی با تو در مقام محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و بر نمیخیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر

نفرما که کردنش را بزنیم وحسنین ع بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن
اشنیدند کریستند و صدا بلند کردند که یاجداه یا رسول الله حضرت امیر ع ایشان را بسینهٔ خود
سنانید و فرمود کریه مکنید بخدا قسم که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از ان ذلیل تر و بیمقدار
اند که این جرات توانند کرد پس ام ایمن مربیهٔ رسول خدا ص امد و گفت ای ابو بکر چه زود ظاهر کردید
سد و نفاق خود را عمر گفت مارا به سخن زنان چکار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس
یدهٔ اسلمی برخواست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و تر
زمیان قریش میشناسیم بان صفاتی که همه کس میداند یا رسول خدا نگفت بتو و ابو بکر که بروید
سوی علی و سلام کنید براو بامارت موءمنان شما پرسید که بامر خدا و رسولست گفت بلی ابو بکر
گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از ان گفت از برای اهل من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود بریده گفت
دا سوگند که این از رسول خدا نگفته است و الله که در ان شهری که تو امیر باشی من نمیمانم عمر گفت گ
را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر
نکنم چه خواهی کرد عمر گفت کردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را اشنید
حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را گرفت و بی انکه حضرت دست بکشاید ابو بکر دست
را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت ابن عباس چون عمر گفت کردنت را میزنم
حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بران نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری از انکه اینکار را
انی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت و الله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت
خاست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید سلمان
گفت چون حضرت را بمسجد اوردند و ریسمان در گردنش بود میکشیدند رو بجانب قبر حضرت
رسول ص کرد و گفت یابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستیکه قوم مرا
ضعیف کردند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابی است که هرون بموسی گفت از برای پرستیدن
وم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد و عمر و خالد و مغیره با جمع دیگر شمشیر را از
ست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا
شردند تا سلعه در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت
نمودند و امیر الموءمنین و ما چهار نفر بجبر بیعت کردیم و شدت و امتناع زبیر از ما همه بیشتر بود و چون
یعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند تو نمیتوانستی مرا
بر کنی در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن تو و نامردی ترا خوب میدانم ولیکن طاغی
ند ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری

زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد صهاک کنیز حبشی بود از جدم عبد المطلب و او زناکار
بود و زنا کرد با وجد تو نفیل پس خطاب پدر تو از او بهم رسید و بعد از آنکه آن ولد الزنا از او بهم رسید
عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ماست پس ابو بکر میان ایشان اصلاح کرد و دست
از یک دیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابو بکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت
بعد از بیعت گفتم هلاک شدید و ملعون شدید تا قیامت ابا ابد ابد چه کردید با خود سنت کافران پیش
از خود اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود
برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو امامت بیعت کردید هرچه
خواهید بگویید من گفتم شنیدم از رسول خدا صم که میگفت بر تو و صاحب ابو بکر که با او بیعت کردی
مثل گناهان جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هرچه خواهی
بگو امامت بیعت کرد و دیده ات روشن نشد با آنکه خلافت باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی
از کتابهای خدا خوانده ام که یک در از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تست گفت آنچه خواهی
بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی
میدهم که از حضرت رسول صم شنیدم در تفسیر این آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه
احد که این آیه در شأن تست یعنی عذابی و بند او از همه کفار شدید تر است پس عمر گفت ساکت شو
خدا اصدایت را بگیرد ای غلام فرزند زنا کننده پس حضرت امیر گفت قسم میدهم ترا ای سلمان
ساکت شوی سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت امیر عم مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شأن آ
نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول صم در حق او و ابو بکر شنیده بودم میگفتم چون عمر دید
که ساکت شدم گفت از روی تهدید که تو مطیع و منقاد اویی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کرد
و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو مصاحبت بیعت کردند و هیچ نگفتند
محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از ایشان نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی
ما را بمحبت آل محمد صم و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و لعنت کرده است کسی را که ایشان را دشمن دا
و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط گرداند و این امت
از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشا
در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کرد
بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر عم فرمود که ای پسر صهاک ما را در آن حقی نیست و خلا
مخصوص تو و ابو بکر دنی زادهٔ پسر زن خوردهٔ مگس است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از
سخنان بردار عامهٔ مردم بصاحب من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فر

ولیکن

لیکن خدا و رسول راضی نیستند مکر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و انها که متابعت
معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب و خواری او و ای بر تو ای پسر خطاب نمیدانی چه کردهٔ و چه
عذاب از برای خود و مصاحب خود مهیا کردهٔ ابو بکر کفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنهٔ
وایمن شدیم بکذار هر چه خواهد بکوید حضرت فرمود بغیر یك سخن نمیکویم خدا را بیاد شما می اورم
ی چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر ایا شنیدید از رسول خدا صم که کفت در جهنم تابوتی
ست از اتش که در ان دو ازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و ان تابوت
ر چاهی است در قعر جهنم و بر سر انچاه سنکی هست که هرکاه حق تعم خواهد که جهنم را مشتعل کرداند
فرماید ان سنك را از ان چاه برمیدارند جمیع جهنم از شدت حرارت انچاه مشتعل میکردد پس علی
فرمود من در حضور شما ها از حضرت رسول صم سوال کردم که انها کیستند فرمود اما پیشینیان پسر ادم
که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را کمراه کرد و دیکری
ساری را و ابلیس ششم ایشان است و از این امت دجالست و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن ان صحیفهٔ
ملعونه کنند و با یکدیکر عهد و اتفاق کنند بر عداوت توای برادر من و معاونت یکدیکر کنند بر غصب
حق تو تا انکه پنج نفر را نام برد و یك یك ایشان را شمرد پس ما چهار نفر کواهی دادیم که ما در این واقعه
حاضر بودیم و همه را شنیدیم در اینوقت عثمان کفت که ایا نزد تو و اصحابت حدیثی هست که در حق من
شنیده باشید علی کفت بلی شنیدم از رسول خدا صم که ترا لعنت کرد و بعد از ان لعنت نشنیدم که استغفار
کرده باشد عثمان در غضب شد و کفت مرا با تو چکار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری
در حیات رسول خدا و نه بعد از وفات او زبیر کفت بلی خدا بینی ترا بر خاك بمالد عثمان کفت بخدا
و کند که من از رسول خدا صم شنیدم که میکفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان کفت حضرت
امیر عم اهسته بمن کفت که راست میکوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد
شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم کفت پس سلمان کفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا
غیر از چهار نفر و مردم بعد از رسول خدا بمنزلهٔ هرون و اتباع او شدند و بمنزلهٔ کوساله و اتباع ان پس
علی عم بمنزلهٔ هرون بود و ابو بکر بمنزلهٔ کوساله و عمر بمنزلهٔ سامری و شنیدم از رسول خدا صم که کفت
کروهی از اصحاب من بیایند از انها که در ظاهر نزد من قرب و منزلت داشته باشند که بر صراط بکذرند
چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش
من بربایند پس من کویم پروردکارا اینها اصحاب منند کویند بمن نمیدانی که اینها بعد از تو چه کرده اند
چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین بر کشتند پس من کویم دور و بریده ایشان را
شنیدم از رسول خدا صم که مرتکب خواهند شد سنت و طریقهٔ بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای

نعل بانعل بکردند و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریه و قرآن مجید
یکدست و یکقلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساوی اند و از حضرت
صادق عم منقولست که چون حضرت امیر عم را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه عم بیرون آمد
و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول صم رسید گفت
دست از پسر عمم بدارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که اگر دست از او برندارید
موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقهٔ صالح
نزد خدا گرامی تر از من نیست و بچهٔ او گرامی تر از فرزند من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت
بودم بخدا سوگند که دیدم که دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و انقدر بلند شد که اگر کسی میخواست
از زیرش بیرون رود میتوانست پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیدهٔ من و خاتون من خدا پدر
ترا رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت
و دیوارها بجای خود فرود آمد تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت
دیگر حضرت فاطمه عم دست حسنین عم را گرفت و متوجه مرقد حضرت رسول صم گردید که نفرین کند
پس حضرت امیر عم سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب که می بینم پهلوهای مدینه را که بحرکت
آمده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدر بزرگوارش برود و فریاد
بدرگاه خدا آورد این جماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را
بآنحضرت رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه
فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق
عم که وقتیکه گریبان حضرت امیر عم را کشیدند و بنزد ابو بکر می آوردند چون بنزدیک مرقد مطهر
حضرت رسالت رسید این آیه را خواند که یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس دستی
از قبر بیرون آمد بجانب ابو بکر که همه شناختند که دست حضرت رسولست و صدائی ظاهر شد که
شناختند صدای آنحضرتست که گفت اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا
کافر شدی بآن خدائی که ترا آفرید از خاکی پس از نطفهٔ پس درست کرد ترا مردی و ایضا از طرق
خاصه از حضرت صادق عم و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر
و انصار انکار کردند بر ابو بکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن
العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریدهٔ اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن
التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب
انصاری چون ابو بکر بر سر منبر رفت بایکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند میرویم و او را از منبر

بزیر

بزیر می اوریم و بعضی دیگر گفتند که اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حقتعالی فرموده است خود را بدست
خود بتهلکه میندازید پس رای ایشان برین قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر روند و با او مصلحت
کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المومنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بان از ابو بکر
زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول صم که میفرمود علی ع با حق است و حق با علی ع است هر سو که او
میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر اوریم و امده ایم که رای ترا در این باب
بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از بابت
نمکید در میان طعام و از بابت سرمهٔ که در چشم کشند و خواهند امد بسوی من با شمشیرهای برهنه
مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند امد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من با ایشان قتال کنم
و دفع ضرر ایشان از خود بکنم و این خلاف فرمودهٔ رسول خدا است زیرا که انحضرت پیش از وفات
خود بمن گفت که بزودی این امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست
و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و امت من بعد از من از بابت هرون و اتباع او و سامری و اتباع او
خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چکنم فرمود اگر یاوران بیابی مبادرت کن و جهاد کن
اگر یاوری نیابی دست بازدار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من ایی و چون حضرت رسول صم
بملاء اعلی ملحق شد و مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند خوردم که ردا بر دوش نگیرم مگر
برای نماز تا قران را جمع کنم و کردم پس دست حسنین ع را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و انها که در راه
این کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشانرا بیاری خود
اجابت من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت
شوید از برای انچه میدانید از کینهایی که در سینهای این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان
دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او اما همه با هم بروید بنزد این مرد و ظاهر کنید براو انچه از حضرت
رسول صم شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت براو تمامتر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد
حضرت رسالت صم در وقتی که او را ملاقات میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه که ان شقی بر منبر
بالا رفت همه بدور منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود
چون اعتماد بر اعانت بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای ابو بکر میدانی که رسول خدا صم در روز
بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمایید بدرستیکه علی ع امیر
المومنین است بعد از من و خلیفهٔ منست در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر
حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمایید مختلف خواهید شد در احکام خود
و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما و الی شما خواهند شد بدرستی که اهل بیت من وارثان

امر منند و عمل کنندگان بامر امت منند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند از امت و حفظ
در حق ایشان وصیت مرا بکند ایشانرا محشور گردان در زمرهٔ من و از برای ایشان بهرهٔ کاملی از مواه
من قرار ده که بان دریابند فوز و رستگاری اخرترا و خداوندا هر که رد و بر خلافت من کند در ا
بیت من پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض ان مانند عرض اسمانها و زمین است پس عمر
معارض شد و خالد در حسب و نسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت و در اخر گفت مثل تو در
امر مثال شیطانست که حقتعالی در قران فرموده است که مثل او مانند مثل شیطانست در وقتی که با انسان
کافر شو پس کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو ان خواهد بود که در جهنم خواهند
همنشین و اینست جزای ستمکاران پس سلمان گفت من برخاستم و اول بفارسی گفتم کردید و نکر
ندانید چکردید پس بعربی گفت ای ابو بکر هرگاه مسئلهٔ رو دهد که ندانی از کی خواهی پرسید و ه
امر مشکلی را از تو سوال کنند بکی پناه خواهی برد و چه عذر خواهی اورد در انکه تقدم نمایی بر کس
از تو داناتر است و از تو قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر
و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفتهٔ او را
کردید و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعدهٔ او را خلف کردید و عهد او را شک
و عقد امارت اسامه را که رسول خدا ص او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد که این ف
نکنید و بر امت ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید برهم زدید و در این زودی عمرت
خواهد رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این وبال عظیم را با اخر
بتحقیق انچه ما در حق علی عم شنیدیم تو هم شنیدی و انچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها ترا مانع ن
انکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخاست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی ک
و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و د
دین شک خواهند کرد و اگر باهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما هم نمیرسید
که چنین کردید هر که زوری بهمرساند خلافترا متصرف خواهد شد و خونهای بسیار د
خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همهٔ نیکان شما میدانند که حضرت رسول صم فرمود که
بعد از من از علیست پس از برای دو پسرم حسن و حسین پس از برای طاهران از ذریت م
طرح کردید گفتهٔ پیغمبر خود را و اخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت امتهای گذشته را م
کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید چشید و جزا
خود را خواهید دید و خدا ستمکننده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخاست و او را نصیحت
کرد و گفت میدانی که بیعت علی در گردن تست و حضرت رسول صم ترا و عمر را در زیر علم ا

اد کردهٔ حضرت رسول صم و امیر المؤمنین عم بود داخل کرد و او را بر شماها امیر کرد و این خیال بخاطر
اها نرسد و بار دیکر شماها را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوه
ت السلاسل و آن منافقی بود که در شان او ان شانئك هو الابتر نازل شد و چنین منافقی را بر شماها
و کرد و سایر منافقان و عمرو شما را چاوشان لشکر کرد از چاوشی بیکبار ترقی کردی بخلافت و یقین
یدانی که خلافت بعد از رسول حق علی بن ابیطالب عم است حق را باو تسلیم کن پس بریدهٔ اسلمی
خاست و کفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابو بکر آیا از خاطرت رفته است
که رسول خدا صم امر کرد ماها را که علی را امیر المؤمنین بکوییم و سلام کنیم بر او بامارت مؤمنان و در
بیاری از مواطن کفت که این امیر مؤمنان و کشندهٔ قاسطانست از خدا بترس و حق را بکسی که
ی است باو برکردان پس عمار برخاست و کفت ای کروه قریش و ای کروه مسلمانان بدانید که اهل
بیت شما اولی اند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین بیش از همه میتوانند نمود و حفظ ملت
سول الله بهتر میتوانند کرد و خیرخواه تراند نسبت بامت از همه کس پس بکویید بصاحب خود که حق
رد کند باهلش پیش از آنکه امر شما سست شود و فتنهٔ عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید
که علی ولی شماست بعهد خدا و رسول و میدانید که فرق کذاشت حضرت رسول میان شما و او در
ن بسیار درها را از مسجد مسدود کرد بغیر از در او و کریمهٔ خود فاطمه را باو داد و بسایر طلبکاران
اد و کفت من شهرستان حکمتم و علی درکاه آنست هر که حکمت خواهد از درکاهش بیابد و همهٔ شما
امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچیك از
ندارید پس چرا از او میل بدیکری میکنید و حق او را بغارت میبرید بئس للظالمین بدلا پس
ن کعب برخاست و کفت ای ابو بکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیکری قرار داده است و حق را
ن رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخاست و کفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا
شهادت مرا تنهایی قبول کرد کفتند بلی کفت پس من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا صم که
لف که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان باید کرد و کفتم
میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخاست و کفت شهادت میدهم بر
ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار کفتند او را باز نداشت مکر از برای خلافت
بعضی کفتند او را برای آن باز داشت که مردم بدانند که مولای هر کسی است که پیغمبر مولای اوست
پیغمبر فرستادیم که از آنحضرت سوال کردند حضرت کفت که بکویید که علی ولی مؤمنانست بعد از
و خیرخواه ترین مردم است برای امت من شهادت بآنچه میدانستم دادم پس هر که خواهد ایمان بیاورد
هر که خواهد کافر شود روز قیامت وعده کاه همه است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از حمد

و صلواة کفت ابکر و قریش کواه باشید بر من که من کواهی میدهم بر رسول خدا صم که دیدم او را د
این مکان یعنی در ماببن قبر و منبر و او دست علی را کرفته بود و میکفت ایها الناس این علی امام شما
بعد از من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و قضا کنندهٔ دین منست و وفا کننده بعه
و وعدهٔ منست و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابع
و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و یاری نکند او را پس برادرش عثمن با او ایست
و کفت شنیدم از حضرت رسول صم که اهل بیت من ستارهای زمینند پس بر ایشان تقدم منمایید و ایشا
مقدم دارید که ایشانند و الیان بعد از من پس مردی برخواست و کفت یا رسول الله کدام اهل بیت
فرمود علی و طاهران از فرزندان او پس مباش ای ابو بکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیان
نماید با خدا و رسول او و خیانت منمایید امانتهای خود را و حال آنکه دانید حق را پس ابو ابو
برخواست و کفت بترسید از خدا ای بندکان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمایید حق ایشا
که خدا برای ایشان قرار داده است به تحقیق که شما شنیده اید مثل آنچه برادران ما شنیده اند که
مقامات متعدده میکفت که اهل بیت من امامان شما یند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میکفت این ا
بره و نیکوکار انست و کشندهٔ کافرانست هر که او را واکذارد خدا او را وامیکذارد و هر که او
یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه خدا تواب ر
است حضرت صادق عم فرمود که پس ابو بکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب بکوید پس کفت
والی شما شدم و بهتر از شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بر دارید پس عمر کفت بزیر
از منبر ای احمق هرکاه تو جواب حجتهای قریش را نمیتوانستی کفت چرا خود را در این مقام باز داشت
والله که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافترا بسالم مولای حذیفه بدهم پس ابو بکر از منبر بزیر امد و د
عمر را کرفت و بخانهٔ خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن و
ولید با هزار کس امد و کفت چه نشسته اید بخدا سوکند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متص
شوند و سالم با هزار نفر امد و معاذ بن جبل با هزار کس امد و پیاپی لشکر بیامدند تا چهار هزار من
جمع شدند و بیرون امدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می امد تا داخل مسجد حض
رسول شدند پس عمر کفت بخدا سوکند ای اصحاب علی اکر یکی از شما سخن بکوید مثل انچه
روز کذشته کفتید سرش از بدن جدا میکنم پس خالد بن سعید برخاست و کفت ای پسر صهاک حب
شمشیرهای خود ما را میترسانی با جمعیت خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوکند که شمشیرها
ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ما
بخدا سوکند که اکر نه ان بود که امام ما ما را منع میکرد از قتال و اطاعت او بر ما واجبست هر اینه شم

میکشیدیم

میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر عم فرمود بنشین ای خالد خدا دانست
سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخاست و گفت الله اکبر الله
اکبر شنیدم از رسول خدا صم و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شوند که میگفت روزی خواهد بود که
برادر من و پسر عم من در مسجد نشسته باشد با نفری چند از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان
اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت و ارادهٔ کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که
شما انهایید پس عمر برخاست که بر او حمله کند حضرت امیر بر جست و گریبان او را گرفت و او را بر زمین
زد و گفت ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول
صم پیشتر شده هر اینه بتو مینمودم که کی یاورش ضعیف تر است و عددش کمتر است پس با صحاب خود
خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد
نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی باو گفتند
برو تو و خدای تو جنگ کنید ما این جا نشسته ایم و با شما بجنگ نمیاییم والله که داخل نخواهم شد مگر برای
زیارت رسول خدا صم یا از برای قضیهٔ که بر مردم مشتبه شود و حکم بحق در ان میکنم زیرا که جایز نیست
از برای حجتی که رسول خدا صم در میان مردم نصب کرده باشد انکه مردم را در حیرت بگذارد بدانکه
این مجملی و قلیلی است از انکه از طرق معتبرهٔ شیعه در این قضیهٔ هایله وارد شده است و اکثر این
مضامین در کتب سیر و احادیث معتبرهٔ مخالفین متفرق وارد خواهد شد و بعضی از انها را در کتاب بحار
الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته که روایات در قصهٔ سقیفه مختلف است و انچه شیعه
میگویند و جمع کثیر از محدثین روایت کرده اند انست که حضرت امیر عم امتناع نمود از بیعت تا انکه
او را باکراه اوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و هم چنین ابو سفیان
و خالد بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند
که زبیر شمشیر کشید چون عمر امد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را
بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر اوردند بنزد
ابو بکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی عم نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند
و بعضی گفته اند بیرون اوردند و با ابو بکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را
روایت کرده است و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت بایشان نمیرسد گفتند همهٔ ایشان یا بعضی
از ایشان که ما با غیر علی عم بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر
موصلی در تاریخش و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی بعد از وفات حضرت رسول صم میگفت
که اگر چهل نفر از صاحبان عزم مییافتم جهاد میکردم ایضا نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از

اهل سیر نقل کرده اند و اما انچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند انست که حضر
امیر عم امتناع نمود از بیعت ابو بکر تا ششماه و ملازمت خانهٔ خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاط
عم از دار فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون انحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخار
و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی مردم بسوی انحضرت بود چون فاطمه وفا
یافت روی مردم از او برگردید و از خانهٔ او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیوة فاطمه بعد
پدرش ششماه بود مؤلف گوید که از جملهٔ غرایب انست که با انکه ابن مرد فاضل از صحاح خود نق
کرده است و در اول گفته است که بعد از فاطمه طوعا بیعت کرد و حال انکه عبارت صحیحین صریح اس
در انکه تا اعوان میافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید مضط
شد بیعت کرد ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفهٔ احمد بن عبد العزیز جوهری که پیوسته او را تو
و مدح میکنند نقل کرده است که چون با ابو بکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه بنزد حضر
علی تردد میکردند و او در خانه فاطمه عم بود و مشورت میکردند و در امور خود بیکدیگر مصلح
میکردند پس عمر امد و داخل خانهٔ حضرت فاطمه عم شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی نزد م
خلق محبوب تر نیست از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست از تو بخدا قسم که
مانع من نیست از انکه اگر این جماعت در خانهٔ تو جمعیت کنند اتش بزنم و خانه ات را بر ایشان بسوز
پس چون عمر بیرون رفت و انها امدند فاطمه گفت عمر چنین گفت و میدانم که اینکار را خواهد
شما دیگر باینخانه میایید ایشان رفتند و با ابو بکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است ک
سخنان مشهور معاویه است که بعلی عم نوشت که دیروز بود که زنت را بر دراز گوشی سوار کرد
و دستهای دو پسرت حسن و حسین عم را گرفتی در روزی که با ابو بکر بیعت کردند و نگذاش
احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر انکه با زن و پسرانت بدر خانهٔ ایشان رفتی و خواستی
ایشانرا جمع کنی از برای قتال با مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکرد از ایشان مگر چهار نفر یا پنج
و اگر محق میبودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم اینرا فراموش نمیکنم که با پدر م گ
در وقتی که میخواست ترا از جا بدر اورد که اگر چهل نفر مییافتم که صاحب عزم بودند قتال میک
با ابو بکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و ابوذر و انصار میخواستند بعد از ر
صم با علی بیعت کنند و سلمان گفت اختیار را درست کردید که بانصار ندادید اما خطا کردید که بمعد
که علی باشد ندادید و بروایت دیگر گفت که خطا کردید که باهل بیت پیغمبر ندادید و اگر باي
میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و بر فاهیت زندگانی میکردید و ایضا جوهری روایت
است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابو بکر و بغضب امدند علی و ز

ودا خل

و داخل خانهٔ فاطمه شدند با صلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از انها اسید بن حضیر بود و سلمة بن
سلامه پس حضرت فریاد زد و ایشانرا بخدا سوگند داد فایدهٔ نکرد و هجوم اوردند و شمشیرهای علی
و زبیر را گرفتند و بردیوار زدند و شکستند پس عمر ایشانرا بعنف بیرون اورد و کشید تا بیعت کردند
پس ابو بکر ایستاد و خطبهٔ خواند و عذرخواست از مردم که بیعت من امری بود فلتة واقع شد و بی تامل
و خدا از شران نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حریص بر خلافت
نباشم و امر برابر کردن من اند اختند که مرا طاقت ان اند ازم و از دست من بر نمی اید و میخواستم که قوی
ترین مردم بجای من میبود و از این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر
گفته است که ثابت بن قیس نیز با انها بود که با عمر داخل خانهٔ فاطمه شدند بروایت دیگر عبد الرحمن بن
عوف نیز با انها بود و محمد بن سلمه نیز با انها همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری
از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی عم و زبیر با گروهی از بنی
هاشم در خانهٔ فاطمه عم بودند پس عمر امد بسوی ایشان و گفت بحق انخدایی که جانم در دست اوست
بیرون بیایید بسوی بیعت یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون امد مردی از انصار
زیاد در برگرفت زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابو بکر بر منبر صدا زد که شمشیر او را
بسنگ زنید و بشکنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابو بکر گفت بگذارید خدا امیاورد ایشانرا
جوهری گفته است که در روایات دیگر انست که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانهٔ فاطمه عم
مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر امد که اتش در خانه بزند پس زبیر
با شمشیر بیرون امد و حضرت فاطمه عم بیرون امد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت
کرده است که از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابو بکر و عمر گفت جواب میدهم شما را
بجوابی که عبد الله بن الحسن گفت در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند گفت فاطمه صدیقه
معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از انها بودند ما نیز
غضبناکیم از برای غضب او و ایضا جوهری از امام محمد باقر عم روایت کرده است که ابن عباس گفت از
عمر شنیدم که گفت صاحب تو او لای ناس بود بخلافت بعد از رسول خدا صلعم مگر انکه ترسیدیم بر او از
دو چیز گفتم کدام است انها گفت ترسیدیم از کمی سال او و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی
الحدید گفته است اما امتناع علی از بیعت ابو بکر تا انکه او را بعنف بیرون اوردند بان نحوی که مذکور
شد محدثین و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی انچه جوهری در این باب از رجال
حدیث نقل کرده و همه ثقات و مامونند و غیر او نیز انقدر ذکر کرده اند که احصا نمیتوان نمود و ایضا
روایت کرده جوهری از ابو بکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابو بکر بعمر گفت کجاست خالد بن

ولید گفت حاضر است ابو بکر گفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخ
خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت اینرا مهیا کرده ام برای بیع
علی ع و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و
بر سنگی که در انخانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزانید و بیرون اورد و بدس
خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابو بکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضر
امیر ع گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع نمود دست حضرت را گرفت و کشید و بدست خالد داد و سا
منافقان هجوم اوردند و میکشیدند انهار ا بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظ
میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان بیرون امدند و صدای ولوله و شیو
بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابو بکر را گفت خوش زود غارت اوردید بر خانهٔ اهل بیت رس
خدا بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این
فرو نشست ابو بکر امد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد
انکه این روایاترا نقل کرده است گفته است که صحیح نزد من انست که فاطمه از دنیا رفت و غضبناک
بر ابو بکر و عمر و وصیت کرد که انها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جملهٔ گناهان صغیره
و امرزیده شدند و اولی ان بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا ابن ابی الحد
گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم انحدیث را که هبار بن اسود نیزهٔ حوالهٔ هو
زینب دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسو
در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا صم
هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال انست که اگر در حیات می بود مباح
خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت بنقیب گفتم که من
از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او ساقط شد او تقیه کرد و گفت
و بطلانش را هیچ یک از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید د
بیعت سقیفه را همان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین اهل س
روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر امد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و
بدر خانهٔ علی ع و گفت بیرون ایید و الا خانه را بر شما میسوزانم و ابن خزانه در کتاب غرر از ز
اسلم روایت کرده است که گفت من از انها بودم که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانهٔ فاطمه ع برد
وقتیکه علی و اصحابش امتناع نمودند از بیعت و عمر بفاطمه گفت که بیرون کن هر که در اینخا
و الا میسوزانم خانه را با هر که در اینخانه است و در ان وقت علی و فاطمه و حسنین و جماعتی از

انخانه بودند فاطمه گفت ایا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی و الله تا بیرون ایند و بیعت
نند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی و عباس در خانهٔ فاطمه عم نشسته بودند
بکر بعمر گفت که اگر اباکنند از امدن با ایشان قتال کن پس عمر اتشی برداشت و امد که خانه را
زاند فاطمه گفت ای پسر خطاب امدهٔ خانهٔ مارا بسوزانی گفت بلی باز ابن ابی الحدید قصهٔ سقیفه را
اب جوهری مبسوطتر از انچه سابقا مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا انجا که گفته است بنو
م در خانهٔ علی عم جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر
بود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا انکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما برگردانیدند پس
رفت با گروهی بسوی خانهٔ حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت بیایید و بیعت کنید و ایشان امتناع
ند و زبیر شمشیر کشید و بیرون امد عمر گفت این سگ را بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت
دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابو بکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی عم میگفت
ندهٔ خدا و برادر رسول او یم چون انحضرت را نزد ابو بکر بردند گفتند بیعت کن حضرت فرمود من
باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولایید بانکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید
قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت با شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید
اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید
فت دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی علی گفت نیک بابکر ساخته اید امروز تو برای او میگیری
فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابو بکر گفت اگر با من
نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربهٔ
واندازی و ابو بکر قوت بر این امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس
راضی شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوارخواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی
تو داری و سوابق و جهادها که تو داری و کردهٔ علی عم گفت ایگروه مهاجران از خدا بترسید
طنت محمد را از خانهٔ او مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا
ایگروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خواند و داند
باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا صم و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند
این همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن
گفت یا علی اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابو بکر میشنیدند دو کس بر تو اختلاف
ند و لیکن ایشان با ابو بکر بیعت کرده اند پس علی عم بخانهٔ خود برگشت و ملازم خانهٔ خود شد
رت فاطمه از دنیا رفت بعد از ان بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر عم که

علی عم فاطمه را سوار کرد و شب بخانهای انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند
و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت ما از او
بابو بکر می عدول نمیکردیم علی گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب
خلافت می امدم فاطمه گفت انچه علی کرد خوب کرد و ایشان کاری کردند که خدا جزای ایشان را خواهد
داد محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علماء و مورخین عامه است قصهٔ سقیفه را در تاریخ خود بنحوی
که گذشت مبسوط تر از ان روایت کرده است تا انکه گفته است چون خبر بابو بکر رسید که جمعی تخلف
از بیعت او کرده اند و در خانهٔ علی جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و انها را طلبید چون ا
کردند از امدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق انخدایی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می ایی
یا خانه را با هر که در ان هست میسوزانم مردم گفتند فاطمه در این خانه است گفت هر چند که او باش
میسوزانم پس همه بیرون امدند و بیعت کردند مگر علی عم که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قران را جمع نک
از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بی حیاتر و بد کردار تر از ش
ندیده ام جنازهٔ رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شد
پس عمر بنزد ابو بکر امد و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابو ب
قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفهٔ رسول الله ترا میطلبد حضرت گفت چه زود در و
بر رسول خدا بستید چون این خبر را اوردند ابو بکر گریست و گفت برو و بگو امیر المومنین ترا میطلب
چون اینرا گفت حضرت گفت سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت
اورد باز ابو بکر گریست پس عمر برخاست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانهٔ فاطمه عم امد و د
کوبید و چون حضرت فاطمه عم صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول ا
چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریهٔ انحضرت را شنیدند گر
برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی
تا علی را اوردند و بنزد ابو بکر رسانیدند پس باو گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گف
بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی گفت پس بندهٔ خدا و برادر رسول او را خواهید کشت عمر گفت ب
خدا بلی و برادر رسول نه و ابو بکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر گفت با ابو بکر که در باب او چه امر می
گفت من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی عم بنزد مرقد مطهر حضرت ر
رفت و فریاد کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس عمر با ابو بکر گفت که بیا
بخانهٔ فاطمه که او را بغضب اورده ایم چون امدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشانرا رخصت نداد
بخدمت حضرت امیر عم امدند و استدعا کردند که او رخصت بطلبد حضرت امیر عم از حضرت ف

التماس

لتماس کرد که ایشانرا رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت
اطمه رو را از ایشان کردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابو بکر کفت ای حبیبه
سول خدا صم من صلهٔ قرابت رسولرا دوست ترمیدارم از صلهٔ قرابت خود و من ارزو میکنم که کاشکی
وزی که پدر تو مرد من میمردم و بعد از وفات او نمیماندم ایا کمان داری که من ترا نشناسم و حق تر
انم و میراث ترا از حضرت رسول صم بتو ندهم من شنیدم از رسول خدا صم که ما کروه انبیاء میراث نداریم
چه از ما می ماند صدقه است فاطمه کفت اکر من حدیثی از رسول خدا صم نقل کنم ایا اقرار بان میکنید
کفتند بلی فرمود که قسم میدهم شمارا بخدا که نشنیدید از انحضرت که کفت رضای فاطمه از رضای
ست و سخط فاطمه از سخط منست و هرکه فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته
هرکه راضی کند فاطمه را بتحقیق که مرا راضی کردانیده و هرکه بخشم اورد فاطمه را بتحقیق که مرا بخشم
رده کفتند بلی شنیدیم اینرا از رسول خدا فاطمه کفت پس من خدارا و ملائکه را کواه میکیرم که شما
بخشم اوردید و مرا خشنود نکردانیدید و اکر رسول خدارا ملاقات کنم شکایت شمارا خواهم کرد ابو
بکر کفت پناه میبرم بخدا از سخط او و از سخط تو ای فاطمه پس ابو بکر انقدر کریست بر خود که نزدیک
هلاک شود فاطمه کفت بخدا سوکند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابو بکر کفت من دعا خواهم کرد
برای تو در هر نمازی پس کریان بیرون امد ابو بکر با مردم کفت شما هر یک می روید و با حلیلهٔ
خود خوشحال میخوابید و مرا با این حال میکذارید مرا احتیاجی نیست ببیعت شما اقاله کنید بیعت مرا کفتند
خلیفهٔ رسول الله این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اکر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابو بکر کفت اکر نه
ین بود در انکه میترسم عروهٔ اسلام سست شود هر اینه یکشب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از انچه
بیدم و دیدم از فاطمه عم پس علی عم بیعت نکرد تا فاطمه وفات کرد و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب
نده بود و بلاذری از محدثین و مورخین مشهور مخالفین که در نهایت تعصب است روایت کرده است
که چون ابو بکر علی عم را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر امد و اتشی اورد که خانه را بسوزاند
ضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد و کفت ای پسر خطاب خانهٔ مرا بر من میسوزانی کفت اری
ن قوی تر است در انچه پدر تو اورده است پس علی عم امد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید الثقفی که
ول الطوفین است از حضرت صادق عم روایت کرده است که حضرت امیر عم بیعت با ابو بکر نکرد تا انکه
که دود از خانه اش بلند شد و ایضا بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی عم امتناع
از بیعت ابو بکر عمر را فرستاد و کفت بیاور او را بنهایت عنف و شدت چون او را اورد کذشت
با ایشان سخنی پس علی عم بعمر کفت که بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوکند که ترا
بص نکرده است بر امارت او مکر انکه فردا ترا بر دیکران اختیار کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت

کرده است که بیعت نکرد علی عم مکر بعد از ششماه و جرات بهم نرسانیدند بر او مکر بعد وفات حضر
فاطمه عم و ایضا ابراهیم روایت کرده است که قبیلهٔ اسلم ابا کردند از بیعت ابو بکر و کفتند تا بریده بیعـ
نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول صم با بریده کفته است که علی ولی شماست بعد از من و
حضرت امیر عم فرمود که ایشان مرا مخیر کرده اند میان انکه ظلم کنند بر من و حق مرا بکیرند و من با ایشـ
بیعت کنم یا کار بجنک منتهی شود و مردم مرتد شوند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم از د
بر نکردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت کرده است که کفت بر هیچکس انقدر رحم نکردم که بر علی کر
در وقتی که کریبانش را کشیدند و بنزد ابو بکر اوردند و ابو بکر باو کفت بیعت کن علی عم کفت ا
نکنم چه خواهی کرد کفت سر ترا بر میدارم پس علی عم سر بسوی اسمان بلند کرد و کفت خداوندا ک
باش پس دست راستش را نکشود و بلند   موءلف کوید   نکرد و باین بیعت راضی شد
که ای طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمدهٔ مخالفان بر خلافت ابو بکر انست که جمیع صحابه اجمـ
کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند اجـ
را که انست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یکوقت و در این اجماع ـ
بسیار است اول انکه در کتاب اصول خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند دویم انکه تحقیق ـ
امری ممکن است یا محال سیم بر تقدیر امکان ایا متحقق شده است در امری یا نه چهارم انکه بر تقدیر ـ
دلیل بر حقیت میشود یا نه پنجم انکه بر تقدیر حجت بودن ایا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در هـ
از اینها تشاجر و منازعهٔ بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابو بکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مـ
خواهد بود و انها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چکونه باین دلیل استدلال میتوانند کرد
خلاف کرده اند در انکه ایا شرط است در حجیت اجماع انکه انها که اتفاق بر این رای کرده اند بر این
باقی بمانند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده اند در انکه اجماع بتنهایی حجت است یا مستندی میباید د
باشد و این مستند حجت است و مستندی که ذکر کرده اند قیاس فقهیست که قیاس کرده اند در
دین و دنیا از نماز و ان بوجوه شتی باطل است وجه اول انکه علماء امامیه باحادیث بسیار از
عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بفرمودهٔ حضرت رسول صم نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حـ
مطلع شد بان ضعف تکیه بر حضرت امیر عم یا عباس یا فضل بن عباس کرد و بمسجد امد و او را از ـ
دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حـ
رسول صم در خود خفتی یافت پس بیرون امد بسوی محراب پس ابو بکر نماز میکرد بنماز حضرت ر
صم و مردم نماز میکردند بنماز ابو بکر یعنی بتکبیر او دویم انکه حجت بودن قیاس ممنوع است و
اهل بیت عم و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان ان

نموده اند سیم انکه بر تقدیر حجیت در جائی حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع مساوی اصل
باشد در انعلت و در این جا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز را برای هر
نیکوکار و بدکرداری جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قریشی بودن و شرایط دیگر را
شرط میدانند و ایضا امامت جماعت یک امر است و در ان علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور
رعیت در ان معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست در امور دین و دنیاست در ان علم بسیار
و شرایط بیشمار معتبر است که هیچ یک در ابو بکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند خر در کل
میماندند و استعانت از حضرت امیر ع و سایر صحابه مینمودند و انکه بعضی از ملاعین گفتند که حضرت
رسول صم او را برای دین ما اختیار کرده چرا ما او را برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب
و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه در دین
و دنیا و ایضا اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و دست بقرابت زدند چهارم
انکه اگر قیاس حجت باشد در مسائل فروع حجتست نه در مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع امور معارضه
میکنیم بخلیفه گردانیدن حضرت رسول حضرت امیر ع را در غزوهٔ تبوک در مدینه و او را بعد از ان
عزل نکرد و هر گاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل بفصل نیست
و این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز پنجم
انکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج
بودند و مطلقا با ابو بکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا ششماه بیعت نکردند و انها
که ظاهرا بیعت کردند تا اتش در خانهٔ اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه ندیدند بیعت
نکردند پس هر ظالمی که تسلط یابد و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفهٔ خدا باشد
و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و شداد و نمرود
و مسیلمه کذاب باین رسوائی شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از ششماه
که امیر المؤمنین ع بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوییم که ان نیز ممنوع است بلکه معلوم است که
سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانچه ابن عبد البر در استیعاب گفته است
در ترجمهٔ ابو بکر که بیعت بخلافت کردند با ابو بکر در روزی که رسول خدا صم از دنیا رحلت نمود
در سقیفهٔ بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن
عباده و طایفهٔ از قبیلهٔ خزرج و فرقهٔ از قریش و ایضا ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی
در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچ یک از ابو بکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند که او را جبر کنند
بر بیعت چنانکه دیگران را جبر کردند برای انکه اقوام او از قبیلهٔ خزرج بودند و احتراز کردند از فتنهٔ او

چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر براو افتاد گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرو
رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیرش باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و ق
بسیاری در نواحی دمشق داشت هر هفته نزد جماعتی میبود روزی از قریهٔ بقریهٔ دیگر میرفت در یکی
باغستانها تیری براو انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته که سعد بیعت نکرد با ابو
و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتیر یک یکی از عظماء کشته شد و معلوم است که مراد او کی
و بلادری در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن سلمهٔ انصار
بکشتن سعد و هر یک تیری براو انداختند پس او کشته شد پس بوهم مردم انداختند که جن او
کشته و این شعر مشهور را بزبان جن وضع کردند نحن قتلنا سید الخزرج سعد ابن عباده فر
بهمین قلم محظ فزاده و تظلم حضرت امیر عم از ایشان تا اخر ایام حیوتش متواتر است و انچه انحضرت
جواب معویه نوشت صریح است در انکه باختیار خود بیعت نکرد ششم انکه بر تقدیر تسلیم تحقق ب
بعد از ششماه پس پیش از تحقق ان چرا در این مدت مدید بدون حجت تصرف در نفوس و فروج و
و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و اینها از انهاست که ایشان در تعر
اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل ان بر یک امر در یک وقت زیرا که اگر در یکوقت نباشد ممکن
متقدم پیش از موافقت متاخر از ان رای برگردد پس اجماع تدریجی ابو بکر چه نفع میکند و از
غرایب انست که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شر
و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع چنین شدن موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته
و هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا
دلیل بران قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در
امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند
کردند در امامت همین مثل عقد عمر از برای ابو بکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نا
در عقدش اجماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علماء شهرها و کسی بر ایشان انکا
نکرد و بر این امر اتفاق کرده اند اهل اعصار بعد از ان تا اینزمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد
است که دلیل خلافت ابو بکر چند چیز است اول انکه اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی
تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابو سفیان گفت ای فرز
عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح
و مسلم و غیر ان از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ا
و عمر و ابو عبیده را بسوی علی رسالت لطیفی هست که ثقات بسندهای بسیار صحیح روایت ک

وشتمل

و مشتمل است بر سخنان بسیاری از جانبین و اندک غلطی از عمر روایت کرده اند که چون علی امد و بیعت کرد چون برخاست گفت خدا برکت ندهد شما را در امری که مرا از ده کرد و شما را شاد کرد اید وانچه روایت کرده اند که با ابو بکر بیعت کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس ابو بکر روز دیگر با اصحابش امدند و بیعت کردند محل نظراست پس بعد ازان درباب بیعت مثل سخنان صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد در خلافت ابو بکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل متدین نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشانرا همه مسخر کردانیده است که از فضیحت اجماع بکر بخته اند وخود را بابتلاء بدتر گرفتار کرده اند بانماند که کسی از بالوعه بکریزد وخود را بکنیفی بیندازد هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که اخبار سقیفه معلوم شد که بنایش بر تعصب و معاندهٔ قبیلهٔ اوس و خزرج بود و توطیه که میان ابو بکر و عمر شده بود که ابو بکر او را خلیفه کند و ابو بکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد وهرگاه باعتبار عدم بیعت انجماعت اجماع متحقق نشود عدم انکار چون معلوم میشود وهرگاه ایشان بیعت یکشخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابو بکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابو بکر و بر عدم اکتفاء ببیعت احاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا ششماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهلبیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارك فیکم الثقلین وحدیث مشهور مثل اهلبیتی مثل سفینة نوح وصاحب کشاف باشدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که فاطمه روح دل من است و دو پسرش میوهٔ دل منند و شوهرش نور دیدهٔ منست و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده شده میان او و میان خلق او وهرکه چنگ زند در ایشان نجات یابد وهرکه تخلف کند از ایشان هلاك شود و در جهنم فرو رود و اعجباه از انکه جمعی از فضلاء با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامهٔ خلق بانکه یك شخصی با کسی بیعت کند هر چند عامهٔ اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر یك شخص شهادت دهد که درهمی زید از عمرو میطلبد شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقق امامت ببیعت او اکتفا نمایند و این سبب یزید پلید و ولید عنید را که قران مجید را تیر باران کردند خلیفهٔ خدا و واجب الاطاعهٔ خلق میدانند اگر میخواهی در قیامت بنا بر مضمون یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در روز رو و بال او شریك او باشی اختیار داری چهارم انکه هرگاه باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش ششماهست نزاع بود میان حضرت امیر و ابو بکر

و عمر در خلافت و انحضرت قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشانرا نسبت بجور و ستم میداد
یا باید قایل شوند بانکه بنای خلافت ایشان بر باطل وجور و ستم بود یا قایل شوند بانکه انحضرت در اینمدت
بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد پس یکی از ایشان باید
که اهلیت خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علماء ایشان تصریح کرده اند بصحت اینحدیث که حضرت
رسول صم فرموده که حق با علی است و علی با حق است با او میکردد هر جا که بکردد و غزالی با ان تعصب
در کتاب احیاء العلوم کفته است که هرکز صاحب بصیرتی علی عم را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری
و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی عم بعد از پیغمبر دیان این امت است یعنی قاضی
و حاکم این امتست چنانکه زمخشری کفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعی
حنبلی نقل کرده است که کفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابلهٔ بغداد بو
و مردی از حنابله قرضی از مرد اهل کوفه طلب داشت او بنزد اسمعیل امد اسمعیل از او پرسید با غر
خود چکردی طلب خود را از او کرفتی کفت بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر رفتم بنزد قبر امیر
المومنین عم که شاید طلب خود را از او بکیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب صحا
علانیه بی خوفی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل کفت انها چه کناه دارند والله که اینراه را انکش
و جرات نداد ایشانرا بر این فضیحتها مکر صاحب ان قبر ان مرد کفت صاحب ان قبر کیست کفت علی
ان مرد از روی استبعاد کفت او ایشانرا جرات بر این امر داده است اسمعیل کفت بلی والله انمرد ک
اکر علی عم محق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابو بکر و عمر داشته باشیم و اکر او مبطل
چرا او را امام دانیم راوی کفت که چون اسمعیل این سخن را شنید بر جست و کفش پوشید و کفت
لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اکر جواب اینمسئله را داند و داخل خانه شد پنجم انست که هرکاه دان
که اجماع عمدهٔ دلایل ایشانست بر خلافت خلفای خود ما همین احادیث که مستند اجماع ایشا
اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت انها را بلکه کفر و نفاق ایشانرا زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشا
عمر قصد سوختن خانهٔ اهل بیت رسالت صم نمود بامر ابو بکر یا برضای او و انخانه مهبط وحی و محل نز
ملائکهٔ مقربین بود و حضرت امیر و فاطمه و حسنین در انخانه بودند و او استخفاف و تهدید و ایذ
ایشان نمود و ایشانرا بخشم اورد بلکه از روایات مستفیضه معروفه بقرار این جلبه معلوم شد که حض
فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه و در و سر شمشیر بر او زدند تا انکه او را مجروح کردند و فرزند
سقط شد و از ایشان ازرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده
از انس که حضرت رسول صم فرموده بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خو
و فاطمه دختر محمد و اسیه زن فرعون و باز از ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که د

عمه ام بنزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوب تر بود بسوی رسول خدا صم گفت
فاطمه عم گفت از مردان کی محبوب تر بود بسوی انحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را
روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان حذیفة بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول صم
فرمود که فاطمه پارهٔ تن منست هر که او را از رده میکند مرا از رده میکند و هر که او را بتعب می اندازد
مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین زنان بهشتست و بروایت
عایشه بهترین زنان مومنانست یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی از عایشه روایت کرده است
که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه بسیرت و رفتار و نشستن و برخاستن
و چون بنزد انحضرت می امد انحضرت بر میخاست و او را میبوسید و بجای خود می نشانید و ایضا از صحیح
ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صم بعلی و فاطمه و حسنین عم گفت من جنگم
با هر که شما با او جنگید و صلحم با هر که شما با او صلح میدید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که
گفت بمادرم گفتم مرا رخصت بده که بروم بخدمت رسول خدا صم و نماز مغرب را با انحضرت بکنم و از
او سوال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس بخدمت انحضرت رفتم و نماز مغرب و خفتن را
با انحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی انحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفهٔ
گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادر ترا بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این
بزمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد
که فاطمه عم بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا
روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی که حذیفه برای شما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی
از رسول خدا صم روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشوارهٔ عرش الهی اند و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش
خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من اینرا دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع
صحاح روایت کرده است از براء که حضرت رسول صم حسن و حسین عم را دید گفت خداوندا من اینها را
دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از حضرت
رسول خدا صم که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر است گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که
طلب از برای من دو پسر مرا پس ایشان را میبوسید و در بر میگرفت و ایضا از ترمذی از ابو هریره
روایت کرده است که حضرت رسول صم دست در گردن امام حسن کرد و گفت خداوندا من اینرا دوست
میدارم پس دوست دار او را و هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را
روایت کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول صم حسن و حسین

رابر زانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست
میدارم تو ایشانرا دوست دار و ایشانرا دوست دار و ایضا ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده که حضرت
رسول صم فرمود که حسین از منست و من از حسینم خداوند دوست دارد کسی را که حسین را دوست
دارد حسین سبطی است از اسباط و ایضا ترمذی از ابوسعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول
صم که حسنین دو سید و مهتر جوانان اهل بهشتند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند
که رسول خدا صم فرمود که حسنین دو ریحان منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از انست
احصا توان نمود و در این رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر
عم ایذای حضرت رسولست و ایذای رسول صم ایذای خداست و خدای تعم فرموده است انهاکه
ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا و اخرت و مهیا کرده است از برای
ایشان عذابی خوار کننده پس معلوم شد که انهاکه این اذیتها را با ایشان رسانیدند ملعونند در د
و اخرت و محارب خدا و رسولند و از اهل کفر و شقاق و نفاقند پس چگونه صلاحیت امامت داش
باشد چهارم مصیبت عظمی و داهیهٔ کبری است که در غصب فدک از ابو بکر و عمر بر اهل بیت رسا
واقع شد و اول از طریق شیعه مجمل انرا روایت میکنیم و بعد ازان از کتب معتبرهٔ مخالفان موید انرا
مینماییم تا معلوم شود که قضایای این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قضیهٔ هایله انست که چ
ابو بکر غصب خلافت حضرت امیر عم نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را
کرده طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل ک
زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث
منافقان از ایشان بجانب ان ظالمان شود ان خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا انکه دنیا پرست
از ناحیهٔ ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی از
بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان برهم خورد باین سبب در اول حال در وقتی که
ملعونه را مینوشتند این حدیث مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیاء میراث نمیگذاریم
از ما میماند صدقه است و فدک از جملهٔ بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول صم در امد
زیرا که چون فتح خیبر بر دست حضرت امیر عم جاری شد اهل فدک و سایر قرای نواحی ان دانستند ک
مقاومت انحضرت ندارند افتادند و بی جنگ تسلیم کردند و ایات کریمه نازل شد که چون بی
گرفته اند مال حضرت رسولست صم بعد ازان این ایه نازل شد وات ذالقربی حقه یعنی بده بخو
خود حق او را حضرت از جبرئیل پرسید که ذالقربی کیست و حق او چیست گفت ذالقربی فاطمه
و حق او فدک است پس حضرت فدک را بامر خدا بفاطمه عم داد که از او و ذریت او باشد و فر

انهابی جنات کرفته شده است و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بکیر اینها از تو و فرزندان توست
تا روز قیامت پس ابو بکر چون خلافت غصبی براو قرار کرفت فرستاد و وکلاء حضرت فاطمه را از فدك
بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیکران بسندهای بسیار معتبر از حضرت صادق عم روایت
کرده اند که چون ابو بکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار کرفت کسی را فرستاد که
وکیل حضرت فاطمه را از فدك بیرون کرد حضرت فاطمه عم بسوی ابو بکر امد و کفت بچه سبب منع میکنی
میراث پدرم رسول خدا را از من و بچه جهت وکیل مرا از فدك بیرون کردی و حال انکه رسول خدا
بامر خدا او را بمن داده ابو بکر کفت برانچه میکوئی کواه بیاور حضرت فاطمه عم ام ایمن را اورد و ام ایمن
کفت ای ابو بکر کواهی نمیدهم تا حجت بر تو تمام کنم و بانچه رسول خدا صم در حق من کفته است ترا بخدا
قسم میدهم نمیدانی که حضرت رسول صم کفت ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابو بکر کفت بلی میدانم
ام ایمن کفت پس من کواهی میدهم که حقتعالی وحی کرد برسول خود که بده بذی القربی حق او را پس
حضرت رسول صم فدك را بطعمهٔ حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیر عم نیز امد و بهمین نحو کواهی
داد و بروایت دیکر حسنین عم نیز شهادت دادند پس ابو بکر نامهٔ نوشت در باب فدك و بحضرت فاطمه عم
داد پس عمر حاضر شد و کفت این چه نامه ایست ابو بکر کفت فاطمه دعوی فدك کرد و ام ایمن و علی عم
برای او کواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه کرفت و پاره کرد و فاطمه کریان
بیرون رفت و روز دیکر حضرت امیر عم بنزد ابو بکر امد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور
او جمع بودند و کفت ای ابو بکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا صم باو رسیده بود
و حال انکه در حیات حضرت رسول صم اینرا مالك و متصرف بود ابو بکر کفت ان فیء همهٔ مسلمانانست اکر
فاطمه شهود بکند برانکه او را رسول خدا صم باو داده و مخصوص او کردانیده است باو میدهم و الا
او را در ان حقی نیست حضرت امیر عم کفت ای ابو بکر ایا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همهٔ
مسلمانان ابو بکر کفت نه حضرت فرمود پس بکو اکر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالك و متصرف
باشند و بعد از ان من بیایم و دعوی کنم که از منست از که کواه خواهی طلبید کفت از تو حضرت فرمود پس
چرا در فدك از فاطمه کواه طلبیدی برانچه در دست او بود در حیات رسول خدا صم و بعد از ان مالك
و متصرف بود و از مسلمانان کواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در ان فرضی که کردم ابو بکر ساکت
شد عمر کفت این سخنان را بکذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اکر کواهان عدول می اوری میدهیم و الا
تو و فاطمه را در ان حقی نیست حضرت فرمود ای ابو بکر قران خواندهٔ کفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول
حقتعم / انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا   در حق ما نازل شده است
یا در حق غیر ما ابو بکر کفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت کفت پس اکر کواهان نزد تو کواهی

دهند که العیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابو بکر گفت بر او اقامت حد میکنم چنا
بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برا
انکه رد کردهٔ شهادت خدا را از برای او بطهارت وقبول کرده شهادت مردم را هم چنانکه رد کردی
خدا را و حکم رسول را که فدک را بفاطمه دادند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی
که بر پاشنهٔ پای خود بول میکند که گواهی داد که از پیغمبر میراث نمیباشد و فدک را از او گرفتی که غن
مسلمانانست و بتحقیق که رسول خدا صم فرمود که گواه بر مدعیست وقسم بر مدعی علیه تو رد کردی
رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن بانجا رسید مردم گریستند وصداها بلند شد واکثر تصد
سخن حضرت امیر عم کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه عم بمسجد امد وطواف کرد بقبر پدر بزرگ
خود و شعری چند خواند از شکایت روزگار وجفای منافقان غدار که در ودیوار را بگریه او
پس ابو بکر و عمر بخانه برگشتند و ابو بکر عمر را طلبید و گفت دیدی امروز علی باما چکرد اگ
مجلس دیگر چنین معارضه باما بکند کار ما را برهم میزند در این چه تدبیر بخاطر تو میرسد عم
رای انست که امر کنیم بر قتل او و ابو بکر گفت این کار از کی می اید عمر گفت خالد بن ولید پس خا
طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بر امر عظیمی بداریم گفت بر هرچه میخواهید بدارید اگرچه بر قتل ع
باشد گفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را بکشم ابو بکر گفت در وقت نماز در
حاضر شو و در پهلوی او بایست چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین ب
اسماء بنت عمیس که در انوقت زن ابو بکر بود و سابقا زن جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بو
سخنان را شنید و نتوانست علانیه این سخن را بحضرت برساند بجاریه خود گفت برو بخانهٔ علی و فاط
و سلام مرا باایشان برسان و در گذار این ایه را بخوان که مؤمن ال فرعون بموسی پیغام کرد ان
یاتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در با
ترا بکشند پس بیرون رو بدرستیکه من از برای تو از خیرخواهانم و اسماء گفت اگر متفطن نشو
مکرر بخوان پس جاریه امد و سلام رسانید و برگشت و این ایه را خواند حضرت امیر عم فرمود که
را سلام برسان و بگو خدا نمیگذارد که ارادهٔ ایشان بعمل اید و بروایتی دیگر فرمود که اگر ا
بکشند با ناکثان و قاسطان و مارقان که جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر عم برخاست و مهیای ن
و بمسجد امد و پشت سر ابو بکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود را بتنهائی بعمل اورد و خالد لعین
بسته و در پهلوی او ایستاد چون ابو بکر بتشهد نشست از ان اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و
و سطوت و شجاعت انحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و
سلام نمیگفت تا انکه گمان کردند مردم که در نماز سهو کرده است پس ملتفت شد بسوی خالد و گ

خالد

خالد مکن انچه من ترا بان امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را کفت و بعد از ان سلام نماز را
کفت حضرت کفت ای خالد چه بود انچه ترا بان امر کرده بود کفت مرا امر کرده بود که کردنت را بزنم حضرت
فرمود ایا میکردی کفت اری بخدا سوکند که اکر پیش از تسلیم مرا نهی نمیکرد هر اینه ترا میکشتم پس حضرت
او را کرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر کفت بخدای کعبه میکشدش پس مردم جمع شدند و او را
صاحب قبر قسم دادند حضرت دست از ان لعین برداشت و بکریبان عمر بدکهر چسبید و کفت ای
پسر صهاک اکر نه وصیت رسول خدا صلعم و تقدیر الهی بود هر اینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاو
تریم و کم عددتریم و داخل خانهٔ خود شد و بروایت دیکر در نماز صبح بود و انقدر تشهد را طول داد و
مکرر میکرد که نزدیک شد که افتاب طالع شود و بروایت ابوذر حضرت خالد را بانکشت سبابه و میانین کرفت
فشاری داد و او نعرهٔ زد نزدیک بود که جان پلیدش براید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد
قدرت بر سخن کفتن نداشت پس ابو بکر با عمر کفت این از مشورت شوم تست من میدانستم این
[illegible] را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد را اخلاص کند حضرت نکاه
[illegible] باو میکرد که او از ترس برمیکشت پس ابو بکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد انحضرت
[illegible] قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان حضرت از ان دست برداشت عباس
[illegible] نورانی انحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیر عم
[illegible] بکر نامهٔ نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در ان درج نمود چون ابو بکر نامه
[illegible] خواند بسیار ترسید و خواست فدک و خلافت را هر دو رد کند عمر کفت من از برای تو اب زلال
[illegible] را صاف کردانیدم که بیاشامی و تو میخواهی تشنه باشی چنانچه همیشه بودی و کردنهای کردنکشان
[illegible] را برای تو ذلیل کرده ام و قدر انرا نمیدانی این علی بن ابی طالب عم است که بزرکان قریش را
[illegible] کشته است و سلسلهها را برانداخته است و من تدبیر او را ارام میکنم و تو از تهدید او پروا مکن ابو بکر
کفت ای عمر ترا بخدا سوکند میدهم که دست از این افسونها برداری بخدا سوکند که اکر او ارادهٔ کشتن
[illegible] کند بدست چپ هر دو را میکشد بی انکه دست راست را حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است
[illegible] خصلت اول انکه تنهاست و یاوری ندارد دوم انکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را
[illegible] کرده است که شمشیر نکشد سیم انکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل دارند اکر اینها نبود الحال
[illegible] خلافت باو بر کشته بود ایا فراموش کردی روز احد را که همهٔ ما کریختیم و او بتنهایی شمشیر کشید و علمداران
و شجاعان ایشان را بخاک هلاک انداخت تو فریب خالد را مخور و تا او متعرض ما نشود متعرض او مشو
مؤلف کوید که اکر چه اکثر سنیان خواسته اند که امر ابو بکر و عمر را بقتل امیر المؤمنین عم اخفا کنند
[illegible] در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن ابو بکر را در نماز پیش از سلام و خطاب

بخالد را نقل کرده اند و ان قرینهٔ واضحه است بر صدق روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحد
نقل کرده است که از استاد خود ابو جعفر نقیب پرسیدم که ایا حقیقت قصهٔ خالد و امر ابو بکر و عمر او
بقتل علی ابو جعفر گفت گروهی از سادات علوی این را روایت کرده اند اینصار روایت کرده اند که مرد
امد نزد زفر بن هذیل شاکرد ابو جعفر و از او سوال کرد از انچه ابو حنیفه میکوید جایز است بیرون امد
از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت جایز است چنانچه ابو بکر در تشهد گفت ا
گفت ان مرد گفت که چه بود ابو بکر گفت زفر گفت که بر تو نیست که انرا سوال کنی او مکرر پرسید زفر گ
بیرون کنید این مرد را که از اصحاب ابو الخطاب خواهد بود ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگو
او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان در کتاب ایضاح این قصه
بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبد
و جمع دیگر از فقهاء عامه روایت کرده است و گفته از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگو
در اینکه ابو بکر کرد همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمع دیگر از اهل مدینه گفته اند قصور بند
اگر از برای صلاح امت که متفرق نشوند مردم را بکشد چون علی عم مردم را از بیعت ابو بکر منع میکرد ا
امر بقتل او نمود و بعضی بوهم از ترس شناعت علت اینعمل را روایت نکرده اند اما اصل تمهید ابو
با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام گفتن با خالد مکن انچه ر
ودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از ا
کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید چه بود انچه ابو بکر بخالد گف
ابو یوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با این چکار است و الله که اگر علی راضی ببیعت ابو
و مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا صم فرمود که علی از اهل جنت
این جوری در روی زمین از این بیشتر نمی باشد که با اینحال امر بقتل او کند و اگر علی ببیعت او
نبود این عین مذهب شیعه است که ابو بکر بجبر بر علی تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه با
ان اشقا برای او عذر گفته اند و از اخفای سایر جماعت علت سخن گفتن را علم قطعی بهم میرسد ک
این چنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت اظهار ان نمیتوانستند کرد و کدام مسلمان تجو
تواند کرد که کسی که امر بقتل چنین بزرگواری نماید قابلیت خلافت و امامت دارد الا لعنة ا
الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه بر غصب فدک وارد شده از انجمله خطبهٔ مشهورهٔ حضرت فاطمه
که اصل خطبه شهادت بر حقیت ان میدهد و این قسم سخن از غیر ائمهٔ انام که منبع وحی و الها
دیگری صادر نمیتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علماء عامه است گفته است در شرح نهج

در اخبار اهل حدیث

۱م

ار و سیر که از دهانهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم نه از کتب شیعه و راویان ایشان
انچه ایراد میکنم در این فصل از کتاب سقیفهٔ ابو بکر احمد بن عبد الرحمن جوهریست و این ابو بکر
ی مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه و صاحب ورعیست که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت
ه اند از او تصانیف او و غیر تصانیف او را پس بسه سند این خطبه را روایت کرده است از زینب
میر المومنین ع و از امام محمد باقر ع و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب
ی روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین
رده است و سید مرتضی در شافی بسندهای عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن طاوس
یق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت
ه است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبهٔ باین شهرت را کسی انکار
د کرد و خطبهٔ بسیار طولانی است و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد
ی از ان که متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمایم روایت کرده اند که چون ابو بکر عزم کرد
منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه ع رسید مقنعهٔ مطهره را بر سر بست و چادر
ی را در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش بر پایش
ید از حیا و رفتار شریف از رفتار حضرت رسالت هیچ فرقی نمیتوانست کرد تا در مسجد بنزد ابو بکر
مد و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس پردهٔ سفیدی در پیش روی
ش کشیدند و در پس پرده نشست و نالهٔ جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و صدای
یه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبهٔ غراء و حمد
ی الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق
های انحضرت را بر مردم شمرد تا انکه گفت پس حقتعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رافت
ت و رغبت که دار راحت و اخرت را از برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را
ب گردانید بملائکهٔ ابرار و خشنودی پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد
ر پدرم که پیغمبر او و امین اوست بر وحی او و برگزیدهٔ اوست از جمیع خلق و سلام و رحمت
ات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل او امر و نواهی
ئید و حاملان دین و وحی او یید که بر شما خوانده شد و خدا شما را امین گردانیده است که خود
خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین میدانید و خدا را عهدی در میان شما هست
قران مجید است و بقیهٔ از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهلبیت اویند پس فضایل قران را
نحوه ذکر کرد و علل او امر و نواهی حقتعالی را بیان کرد پس از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را

در انچه شما را بان امر کرده است یا نهی از ان فرموده است پس بد رستی که نمیترسند از خدا مکر
پس کفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است انچه میکویم و انچه میکنم در ان تجاوز
و عدول از حق نمینمایم پس ایه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی م
شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او غوایت شما و حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و
بود اکر نسب او را یاد اورید پدر منست نه پدر شما و من دختر او یم نه زنان شما و برادر او
من است نه مردان شما و چه نیکو بزرکوار یست که این نسبتها را باو دادم پس رسالت خدا را
رسانید و نبوت خود را ظاهر کردانید و با مشرکان طریق معارضه مسلوك داشت و شمشیر در
قبایل ایشان کذاشت و بتهای ایشانرا درهم شکست و سرهای سرکردهای ایشانرا بتیغ بی دریغ
وراه حجت را بر ایشان بست بحکمت و موعظهٔ نیکو و جمعیتهای ایشانرا پریشان و شجاعان ایشانرا
کردانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع کردید و چهرهٔ زیبای حق از پردهٔ
رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و اعوان شیاطین و راه زنان دین لال کشتند و ارا
نفاق هلاك شدند و عقدهای کفر و شقاق کشوده شد و کلمهٔ اخلاص تمام و دین اسلام عام کردید
بسبب کفر و شرك بر کنار کودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع
داشت و پای ترفع بر سر تکبر شما میکذاشت و هلاك و استیصال شما را اسان تر از اب خوردن
میپنداشت اب متعفن ممزوج ببول و سرکین شتر را میخوردید و پوست بز یا برك درخت
میکردید و با نهایت مذلت و خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان از دور شما را بربایند
حقتعالی شما را از این مهالك و مذلتها ببرکت محمد صلعم نجات داد بعد از انکه از ارها کشیدید و بلاهای
و بزرك مبتلاء کردید و بعد از انکه کرفتار شجاعان و کرکان و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب
و هر بار که اتش حربی افروختند حقتعالی اتش ایشانرا باب لطف خود فرو نشانید و هر مرتبه که
از شیطان ظاهر شد یا فتنهٔ عظیمی از مشرکان دهن کشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت
جنك رو نکردانید تا فرق جرات ایشانرا پامال قدم شجاعت خود کردانید و سرهای ایشانرا در زیر
خود دید و اتش فتنهٔ ایشانرا باب تیغ بید ریغ خود فرو نشانید خود را بتعب می افکند در اعلاء دین
و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیك بود برسول خدا و از او جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیا
بود دامن بر زده بود در طاعت خدا و خیرخواه خلق بود خود را بمشقت می افکند در تحصیل رضا
و در این حال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد ایمنی متنعم بودید و از برای مامتها
و فتنها بودید و توقع اخبار موحشه مینمودید و چون جنکی روی میداد پهلو تهی میکردید و در هنکام
پشت بدشمن داده میکریختید چون حق تعالی از برای پیغمبرش خانهٔ پیغمبران خود را اختیار

کرد و او را بارام کاه برکزید کانش بود ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و شقاق و هویدا کردید
در شما اثار عصبیت و نفاق و کهنه شد جامهٔ دین و به سخن در امدند کمراهان که از ترس شمشیر دهان
بسته بودند و پیدا شدند کم نامی چند که از همه کس ذلیل تر بودند و شتر اهل بطلان بصدا امد
مجهولان در امد در عرصهای شما و شیطان سر خود را از انجاکه فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد
دید که همه استجابت او کردید و چشم بر عزت دنیا دو ختید و کفت برخیزید سبکبار برخاستید و شما را
غضب او رد بر اهل حق دید که غضبناک شدید پس بر شتر دیکری داغ ملکیت کذاشتید یعنی خلافت که
حق دیکری بود بنام خود کردید و حق دیکر برا بخانهٔ خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته
بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از
فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما تدبیر امور
امت و چکونه بشما درست میشود امر ملت و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال انکه کتاب خدا
در میان شما است و امور ان ظاهر است و احکام ان واضح است و نشانهای ان پیدا است و اوامر و نواهی
ان لایح و هویدا است انرا انداختید از پشت سر خود ایا رغبت بغیر ان ندارید یا حاکمی بغیر ان میخواهید
بد لیست برای ظالمان حکمی که مخالف ان باشد و حق تعالی میفرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را
پس از او قبول کرده نمیشود و او در اخرت از زیانکاران است پس انقدر صبر کردید که خلافت باطل خود
را برزور محکم کردید انکاه شروع کردید در افروختن اتش فتنها و پیدا کردن بدعتها و هر صدایی که از
شیطان کمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار دین مبین جلی را فرو نشانید و سنتهای
پیغمبر برکزیده را محو کردید و در پردهٔ مکر و حیله میخواهید که اثار دین را محو کنید و اهسته اهسته
میخواهید در لباس دینداری انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را اشایع کرداند
و کینهای رسول را در اهل بیت او تدارک کنید و ما صبر میکنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد
و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جملهٔ انها انست که کمان میکنند که از پدر خود
میراث نمیبرم پس ایهٔ را خواندند که مضمونش اینست ایا حکم جاهلیت را طلب میکنند و کیست نیکوتر از خدا
در حکم کردن از برای کروهی که صاحب یقین اند ایا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان میکنید
و بر شما ظاهر است حق من مانند افتاب تابان ای کروه مهاجران ایا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود
و شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه ایا در کتاب خدا ست که تو از پدر خود میراث ببری و من از پدرم
میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترایی بر خدا بسته اید ایا عمدا ترک میکنید عمل کردن بکتاب
خدا را و پس پشت خود می اندازید زیرا که میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از
داود و در قصه یحیی بن زکریا کفته است رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب یعنی

پروردگارا ببخش مرا ولی که میراث ببرد از من و از ال یعقوب و فرموده است واولو الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحمی بعضی اولایند ببعضی در کتاب خدا پس حضرت ایا
میراث را که حق تعم از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند پس کفت میکویید مرا بهره و میراث نیست
از پدرم و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست ایا مخصوص کرده است خدا شما را بایات میراث و
و پدرم را از انها بیرون کرده است یا میکویید که من و پدرم از اهل یکملت نیستیم و باین سبب من از
میراث نمیبرم یا شما دانا ترید بعام و خاص قران از پدرم و پسر عمم پس چون فاطمه دید که از ان منافقان
صدایی بر نیامد خطاب کرد بابو بکر که بکیر فدک را امروز بی منازعی و معارضی تا در روز حشر ترا ملاقات
کند و در مقام حساب از تو سوال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کننده حق محمد است
و وعده کاه قیامتست و در قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده نخواهد بخشید و هر چیز را وقت
کاهی هست و بعد از این خواهید دانستن که کیست انکه می اید بسوی او عذاب خوار کننده و حا
میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب بانصار نمود و کفت ای کروه شجاعان که خود را یاوران ملت میدا
این چه سستی است که در کرفتن حق من میکنید و این چه تغافلست در ستمی که در حق من میر
مینمایید ایا پدر من که رسول خدا است نکفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند خ
زود راضی شدید عنقریب شد و دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال انکه طاقت انچه م
شما طلب میکنم دارید و قوت بر یاری من در شما هست و اکر میکویید که محمد صم فوت شد این مص
بود که اثر ان در اسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستارها بسبب ان تیره کردید و حر
ضایع شد و از ان عظیم تر مصیبتی نمیباشد اما این سبب ان نمیشود که شما از دین بر کردید حقتعم میفر
و نیست محمد صم مکر رسولی که کذشته است پیش از او رسولان ایا اکر او بمیرد یا کشته شود شما از
بر خواهید کشت و هر که از دین بر کردد نمیرساند هیچ ضرر بخدا و بزودی خواهد داد خدا جزای شاکر
کانرا ای فرزندان قبیله ایا ستم میراث پدرم را از من بکیرند و شما ببینید و بشنوید و جمع با
و عدد بسیار و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم ا
نمایید و ناله مرا شنوید و فریاد رسی نکنید و حال انکه شما موصوف بودید بشجاعت و مرد
و معروف بودید بصلاح و فرزانکی با قبایل عرب مقاتلها کردید و در معرکها تعبها کشیدید هر امر
میکردیم اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا انکه حق تعم ببرکت ما اسیای اسلام را بکر
اورد و خیرات ایام جاری شد و اتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد اکنون چرا حیران شده اید
از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان پس ایه را خواند که مضمونش اینست که ایا مقاتله نمیکنید با ک
که یکث عهد کردند و از دین بر کشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در او

ابتزا

ابتداء قتال با شما کردند ایا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است بانکه ازاو بترسید اگر ایمان دارید
چون دید که این سخنان در انمنافقان اثری نکرد فرمود که می بینم که بجانب تنعم و راحت میل کرده اید
و کسیرا که احق است بخلافت دور کرده اید و از شدت برفاهیت مایل گردیده اید و انچه از علم دین در
گلوی شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هرکه در زمین است خدا
بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن دردها
والمها در سینه من جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته
باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا خدا می بیند و میداند
انچه میکنید و بزودی خواهند دانست انها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر
انکسم که انذار مینمود شما را از عذاب شدید پس بکنید انچه میخواهید ما میکنیم انچه حق میدانیم شما منتظر
باشید و ما انتظار میکشیم روزیرا که حق و باطل ظاهر شود پس ابو بکر گفت ای دختر رسول خدا صلعم
پدر تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود
واورا اگر نسبت میدهیم پدر تست نه زنان دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد
بر هر خویشی و او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن
نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسولید و نیکان و برگزیدگان و راه نمایان مایید
بسوی خیر و سعادت و جنت و تو ای برگزیده زنان و دختران بهترین پیغمبران راستگوئی در گفتار
خود سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود منع نکرده اند بخدا سوگند که من
از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و انچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیده ام از
رسول خدا صلعم که گفت ما گروه انبیاء میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقار و نیست میراث
ما مگر کتابها و حکمت و علم پیغمبری و انچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از ما در ان حکم میکند بحکم
خود و من چنان حکم کردم که انچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال
کنند و اینرا باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو
مضایقه ندارم انچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار
فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم
کرد حضرت فاطمه عم فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی
ایات و سور قرانی مینمود ایا با مکری که میکنید افترا بر پدر من می بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه
است بان مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادلیست میان ما و شما میراث
یحیی و سلیمان در قران مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است

بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم برا
وصف میکنید پس ابو بکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر اوئی راس
میکوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتا
تو را او انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند ایشان بکردن من انداخت
خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم انچه را گرفتم از برای خود نگرفته ام و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه
بار دیکر بمردم خطاب کرد که ای گروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چ
میپوشید ایا تدبر نمیکنید در قران یا بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما
حق را از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و بدتر
امور راه نمائی نموده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بارش را گران و عاقبتش
قرین خسران خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش دیدها کشوده شود و عذابها که در مکمن غیب
نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار انچه گمان نداشته باشید در انوقت زیان
میشوند اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت صم رو گردانید و شعری چند
روی درد خواند که مضمون انها اینست بعد از رفتن تو فتنه و اشوب بسیار رو نمود که اگر تو میبو
انها روی نمینمود یا بی تو گلستانیم بی باران سر و برگ همه پژمرده از سموم جفای بدکاران گواه
باش و دل ما را انکار تغافل مخراش و اهل هر پیغمبر را نزد امت قرب و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کر
مردانی چند کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی رو ها ترش کردند بر ما گرا
و سبک شمردند حق ما را چون ترا ندیدند و زمین را بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور در
که باو روشنی یافتیم بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل عم بایات قران م
ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو مارا مرگ روی یافت چون
و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلائی چند که هیچ اندوهناکی از خلایق بمثل ان مبتلا
بود نه از عجم و نه از عرب پس حضرت فاطمه عم بجانب خانه برگردید و حضرت امیر عم انتظار معا
و میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای شجاعانهٔ درشت باسد ا
بود که مانند جنین در رحم پرده نشین شدهٔ و مثل خائنان در خانه گریختهٔ و بعد از انکه شجاعان
بر خاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیدهٔ اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشیدهٔ
و معیشت فرزندانم را از من میگیرد و باواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری
و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه
و نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزی که دست از

و برداشتی کرکان مید رند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت
خواری مرده بودم وای بر من در هر صبحی و شامی محل اعتماد من مرد و یاور من سست شد شکایت
ن بسوی پدر منست و مخاصمهٔ من بسوی پروردکار من است خداوندا حول و قوت تو از همه
بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدید تر است پس حضرت امیر عم فرمود ویل و عذاب بر تو نیست
دشمن تو است صبر کن و اتش خون خود را فرو نشان ای دختر برکزیدهٔ عالمیان وای باقی ماندهٔ ذریت
پیغمبری من سستی در امر دین خود نکردم و انچه از جانب خدا مامور بودم بعمل اوردم و انچه مقدور
بود از طلب حق خود در ان تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو را خدا ضامن است و انکه کفیل امر تست
دوست و انچه حق تعم مهیا کرده است در اخرت بهتر است از انچه این اشقیا از تو قطع کرده اند پس احراز
از طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه عم کفت خدا بس است مرا و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت
مؤلف کوید که در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبههٔ چند که ممکن است
خاطرها خطور کند اکر کسی کوید که اعتراض حضرت فاطمه عم با حضرت امیر عم با وجود عصمت هردو
صورت دارد جواب کوییم که این معارضه محمول بر مصلحت است از برای انکه مردم بدانند که
حضرت امیر عم ترک خلافت برضای خود نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در قران بسیاری از معاتبات
حضرت رسول صم شده و غرض تهدید و تادیب دیکرانست و از این قبیل است انچه از حضرت موسی
صادر شد در وقتی که بسوی قوم برکشت و ایشان عبادت کوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر و
ریش هرون را کرفتن و پیش کشیدن با انکه میدانست که هرون تقصیر ندارد تا انکه بر قوم ظاهر شود شناعت
عمل ایشان و مانند عتابی که حقتعم با حضرت عیسی عم خواهد کرد که ایا تو کفتی بمردم که مرا و مادر مرا
دو خدا بدانید با انکه میداند که او نکفته است و مثل این بسیار است و اکر کویند که این مبالغهٔ حضرت
فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد دنیا
و کمال معرفت انحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان کفت اول انکه حق مخصوص انحضرت نبود که از سر
ایشان بکذرد و با ایشان بکذارد بلکه ائمهٔ اعلام و اولاد کرام انحضرت تا روز قیامت در ان شریک
بودند و مساهله در این امر موجب تضییع حقوق انها میشد و بر انحضرت واجب بود که بقدر قوه در عدم
تضییع حقوق ایشان سعی نماید دویم انکه غرض انحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه عمده غرض
اظهار کفر و نفاق ان اعدای دین مبین بود که مردم ایشانرا بشناسند و بتسویلات ایشان فریب نخورند
و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در
ان خطبه اشعار باین فرمود که با انکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد کفتم انچه کفتم برای انکه حجت را
تمام کنم و همچنین منازعهٔ حضرت امیر با منتقلبان در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار

بزرك میکذارم کتاب خدا واهل بیت اکر متابعت کنید انهارا کمراه نمیشوید ودر مشکوة وغیران از
روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هرکه دران سو
نجات یافت وهرکه تخلف نمود ازان هلاك شد وکذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و
وحسنین عم از اهل بیت انحضرتند وهرکاه متابعت ایشان موجب نجات ومخالفت ایشان سبب هلا
پس باید کفتار ایشان حق وکردار ایشان متبع باشد واز جمیع کناهان قولا وفعلا معصوم بوده
ومخالف ایشان هالك وضال وکمراه وملعون بوده باشد سیم انچه ابو بکر دعوی کرد که پیغمبران ار
نمیباشد محض کذب وافترا بود بچندین جهت اول انکه مخالف ایات کریمه است در میراث بردن
یحیی از زکریا واکر کویند مراد میراث علم وپیغمبریست جواب کوییم که این باطل است بچند
اول انکه بحسب لغت وعرف میراث مطلق که کویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصا انکه
قراین هست که مراد میراث مالست زیراکه شرط کرده است که او وارث رضی وپسندیده وصا
ومعلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بی فایده است وایضا خوف از موالی وخو
بامال مناسبت دارد به پیغمبری وعلم وچرا زکریا ترسد ومضایقه داشته باشد ازانکه خدا از
او پیغمبران وعلماء مقرر دارد ودر مال ممکن است که داند که مقوی فسق وفساد ایشانست
جهت مضایقه داشته باشد وهم چنین مخالف ایهٔ میراث بردن سلیمانست از داود عم بوجهی که
شد وایضا مخالف ایات میراث است وچون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او کردد
ودر کتب مشهورهٔ ایشان در کتاب فرایض اینرا ذکر کرده اند دویم انکه ابو بکر شهادتی که بو
داده است متضمن جر نفع است ومتهم است در این باب از چند جهت اول انکه میخواست این
تصرف او باشد وهرکه خواهد بدهد واز هرکه خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول رو
است از ابی الطفیل که فاطمه امد بسوی ابو بکر وطلب میراث پدر خود کرد ابو بکر کفت شنیدم
خدا صلعم که میکفت که هرکاه خدا به پیغمبری طعمهٔ بدهد ان از کسی است که قیام بامر خلاف
بعد از او دویم انکه از قراین مظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که
بجانب ایشان نکنند وایشان منازعه در خلافت با او نتوانند کرد وهمین از برای تهمت کافیست
اقوی است از جهتی که ابو بکر رد شهادت امیر المومنین بسبب تهمت جر نفع نمود وچند نفر
میکویند تصدیق او کردند همه شریك دران صدقه بودند وبعداوت اهل بیت عم معرو
وتهمت در ایشان نیز ظاهر بود دویم انکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیر عم
موضوع وباطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالك بن اوس روایت کرده است که
وعباس کفت که ابو بکر کفت که رسول خدا کفت ما میراث نداریم وانچه از ما بماند صدقه

شما

شما او را دروغ کو و کناه کار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که او راستکو و نیکوکار و تابع
بود حق را پس ابو بکر مرد و من کفتم ولی رسول خدا و ابو بکرم پس مرا دروغ کو و کناه کار و مکار
و خائن دانستید و خدا میداند که من راستکو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل اینرا
روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچند ین سند از کتاب سقیفه روایت کرده است
و احادیث صحیحهٔ مستفیضه کذشت که حق از علی جدا نمیشود با ایهٔ تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر انها
که در این زودی کذشت و هم چنین انکار حضرت فاطمه عم حقیت این حدیث را حجت قاطعه است
بر بطلان سیم انکه اکر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صم این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید
که دعوای ناحق نکند و بحضرت امیر عم که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهماند تا نکذارد که
دعوی ناحق بکند و هیچ عاقل تجویز این نمیکند که سیدهٔ زنان عالمیان این حکم را از پدر خود شنیده
باشد و مع ذلك اینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و بجمع مهاجر و انصار بیاید و ان عتابها با امام
مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور باو بدهد و مردم را تحریك و تحریص بر قتال او بکند
و این باعث ان شود که جمع کثیر از مسلمانان ابو بکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را
و اعوانش را لعنت کنند و اکر امیر المؤمنین عم میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابو بکر است کی
تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه عم کی منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع انها
متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت عم ایا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول صم تجویز
چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود و برادر خود
و پاره تن خود مینماید پس این برهان قاطع است بر انکه این حدیث محض کذب و افترا بود چهارم از شواهد
کذب این حدیث انست که عادت ناس جاری شده است بر انکه امری که خلاف معهود و متعارف
بین الناس باشد بسیاری روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان
ادم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری جمعی از انبیاء بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام
بسیار دارند بضبط احوال انبیاء عم و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که مخصوص
ایشانست پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتادی در هیچ کتابی از کتب انبیاء و تاریخی
از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابو بکر بتنهایی یا دو سه منافق دیکر بر این امر غریب مطلع
نشده و یکبار در این امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که بان تقریب در تواریخ امم سابقه
نقل کنند و یك کس نقل نکرده است که عصای موسی یا خاتم سلیمان یا اسلحه فلان پیغمبر را بصدقه
بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسی که اندك شعوری دارد
میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بی تدبیر افترا کرده اند و فکر در عاقبتش نکرده اند و انچه از

صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است باز انست که غیر ابو بکر کسی این حدیث
نقل نکرده است و بعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرد و این قول را نادر میدانند و در
کتب اصول استدلال کرده اند بر انکه بروایت یکصحابی عمل میتوان کرد بانکه بروایت ابو بکر بتنهای
باین حدیث عمل کردند اما روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در
میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از ترس
باتفاق شهادت دادند طعن دیگر از جملهٔ اموری که ابو بکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرد در حق
فاطمه و اهل بیت عم ان بود که منع کرد حق ذی القربی را از ایشان که بنص قران از ایشان بود چنانچه
ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه و ابو بکر در دو امر بود در میراث و در
بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر ثالثی نیز نزاع کرده بود و ابو بکر باو نداد و ان سهم
ذی القربی بود چنانکه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه عم نزد ابو بکر امد و گفت
میدانی که خدا احرام کرده است بر ما اهل بیت عم صدقات را و از برای ما در غنایم سهم ذی القربی قرار
داده است در ایهٔ خمس ابو بکر گفت این ایه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شما است فاطمه
گفت اما لك تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان
صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابو بکر گفت این حکم خدا است اگر حضرت رسول صم در این
باب بتو عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم و بتو و اهل تو میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص
چیزی نگفته است اما شنیدم از انحضرت در وقتی که این ایه نازل شد گفت بشارت باد شمارا ال محمد
توانگری امد بسوی شما ابو بکر گفت من از این ایه نمیفهمم که همه را بشما بدهم ولیکن انقدر که شما
بس باشد شما بدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده
است و در جامع الاصول بچند سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا
سهم ذی القربی را بخویشان خود قسمت میکرد ابو بکر و عمر کم کردند و همه را با ایشان ندادند و
حضرت باقر و صادق عم منقولست که حقتعالی نصیبی از خمس از برای ال محمد صم فرض کرد و اباکرد ابو
از انکه نصیب ایشانرا بدهد بسبب حسد و عداوت و حقتعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه فرستاده
است خدا پس ایشانند فاسقان و احادیث از طرق اهل بیت عم در این باب بسیار است و ظاهر ایهٔ ک
انست که همهٔ اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای عامه و خاصه میگویند در باب اقا
و وصایا و حقتعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده است پس انچه ابو بکر کرد مخالف ایه ک
است و هر که مخالف حکم قران حکم کند بنص قران فاسق و کافر و ظالم است طعن دیگر از جملهٔ طعنها
که بر ابو بکر کرده اند در اینواقعه انست که زوجات رسول خدا را متمکن ساخت از تصرف

حجرها

حجرهای خود باتفاق و نکفت که انها صدقه است و این نقیض ان حکمیست که در باب فدک و میراث
رسول در حق فاطمه عم کرد زیراکه انتقال حجرها باهلها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول منافی
حدیث موضوعیست که انرا روایت کرد و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان کواهی نطلبید چنانچه از فاطمه
عم طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی بغیر از اضرار اهل بیت عم نداشت سخن ظریفی ابن
ابی الحدید در اینمقام نقل کرده است علی فارقی که مدرس مدرسهٔ غربیهٔ بغداد بود از او پرسیدیم
که ایا فاطمه در دعوای فدک صادق بود کفت بلی کفتم پس چرا ابو بکر فدک را باو نداد تبسم کرد و کفت
اکر ان روز فدک را بمحض دعوی باو میداد فردا می امد و ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد
بعد از ان ابو بکر را ممکن نبود عذر کفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خودش بی بینه و شهود
حکم بتصدیق او کرده بود بعد از ان ابن ابی الحدید کفته است که اکر چه این کلام بر سبیل شوخی
و خوشطبعی کفت اما راست کفت و سخن در اینمقام بسیار است اما این رساله کنجایش زیاده از این ندارد
در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و بسط تمام داده ام طعن دیکر انکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه
مخالف لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر کفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله
المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابو بکر امری بود که بی تدبیر و مشورت و رویت
شد خدا انکاه داشت مسلمانانرا از شر ان پس هر که عود کند بمثل ان او را بکشید و کسی که اندک
شعوری و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح تر از این نمیتوان کفت در مذمت ابو بکر و بطلان
خلافت او پس اکر راست کفته است پس ابو بکر اینقدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین
باحدی که موجب قتل است و اکر دروغ کفته است پس او قابل خلافت نیست و اکر کویند که
خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابو بکر بود چون تواند بود که قدح کند در ان با حیله و ان مکری که او داشت
میکوییم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود
میدانست که باین سخنان خلافت او برهم نمیخورد و کسی جرات اعتراض بر او ندارد و میترسید که خلافت
بعد از او بامیر المومنین عم برسد این سخن را کفت که این راه را ببندد و تدبیر شوری شوم او جاری
شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار میکفته است که اکر عمر بمیرد
من با علی عم بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را کفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش
کفت شنیده ام که قایلی از شما میکفته است که اکر امیر المومنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد
با فلان پس مغرور مشوید بانکه بیعت ابو بکر فلتة و بی خبر شد و تمام شدن ان چنین بود و لیکن خدا
شر انرا دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المومنین او را بی تاب کرد و این بر زبانش جاری شد
و مطلبش تهیهٔ قتل انحضرت بود چنانکه در شوری نیز ذکر خواهد شد طعن ششم انست که چون خلافت مغصوبه

با ابو بکر مستقر شد خالد بن ولید پلید را فرستاد بسوی قبیلهٔ بنی یر بوع که زکوة اموال ایشانرا بک
بسبب انکه حضرت رسول صم مالك بن نو یره را فرستاده بود که زکوة انها را جمع کند و چون خبر وفا
انحضرت باو رسید دست از کرفتن زکوة کشید و کفت دست نکاه دارید تا معلوم شود که امر خلا
بر کی قرار خواهد کرفت و موافق روایات شیعه سببش ان بود که مالك از حضرت رسول صم سوال
از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی منست و اشاره کرد بعلی ع ج
حضرت از دنیا رفت مالك با قبیلهٔ بنی تمیم امد بسوی مدینه وابو بکر را بر منبر رسول دید پیش امد و ک
کی ترا برین منبر بالا برد و حال انکه رسول خدا صم علی را وصی خود کردانید وامر کرد مرا به موال
او ابو بکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابو بکر خالد
فرستاد و کفت دانستی چه کفت من ایمن نیستم از انکه در کار ما رخنهٔ بیند از د که اصلاح تو انکرد ا
بکش پس رفت خالد و مالك را کشت و در همان شب بازوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامه
ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیلهٔ مالك شد ایشان اذان کفتند و
کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد اثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط ک
و اسلحه با خود برداشتند اصحاب خالد کفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشتید ایشان کفتند ما نیز مس
چرا شما اسلحه برداشته اید ایشان کفتند شما اسلحه را اینید ازید تا ما هم بیند ازیم چون ایشان اس
دور کردند لشکر خالد ایشانرا اسیر کردند و دستهای ایشانرا بستند و بنزد خالد اوردند ابو قت
با از لشکر بود بخالد کفت که اینها اظهار اسلام کردند و شما ایشانرا امان دادید خالد التفاتی بکفتهٔ او
و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشانر
کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالك را بجهت خود برداشت و در همان شب با او جم
ابو قتاده سوکند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هر کز نرود و بر اسب خود سوار شد و ب
ابو بکر بر کشت و قصه را باو نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیا
با ابو بکر و کفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد بر کشت داخل مسجد شد با هیئة اهل
و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر تیرها را از سرش کشید و شکست و کفت ای دشمن
مسلمانی را کشتهٔ و با زنش زنا کردهٔ والله ترا سنکسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ نکفت و
داشت که ابو بکر نیز در حکم خطای او با عمر شریکست چون خالد بنزد ابو بکر رفت و عذ
نامو جه کفت و ابو بکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون امد و کنایهٔ چند بعمر کفت
وجمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که ان قوم اذان میکفتند و نماز
و برادر مالك عمر را شفیع کرده نزد ابو بکر امد و از خالد شکوه کرد و عمر کفت او را قصاص

ابو بکر

ابو بکر گفت اصحاب خود را برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است
گفت خالد شمشیر خدا است من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند
یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالك بکشم و حصهٔ که از غنایم برای او جدا کرده
بودند تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتیکه خلیفه شد پس حصه خود را و هرچه از زنان و دختران و پسران
و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت و بمردان و صاحبان ایشان داد و ایشانرا
مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالد از وعدهٔ کشتن او ترسان و همیشه از او
گریزان بود پیش عمر آمد و گفت بعوض کشتن مالك میروم و سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را
کشت چنانچه گذشت و عمر از او راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و چون برادر
مالك آمد و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من خلاف آنچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در
روایات شیعه وارد شده است که چون اسیرانرا نزد ابو بکر آوردند مادر محمد بن حنفیه در میان
آنها بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیك
یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران
نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینهٔ خود کاشتیم و اقرار
بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از ایشان
بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت ما را چرا اسیر کرده اید ما اقرار بوحدانیت خدا داریم و رسالت
رسول او گفتند گناه شما آنست که زکوة را نداده اید گفت اگر راست گویید مردان ما نداده اند گناه زنان
و اطفال چیست پس طلحه و خالد برخاستند که او را بحصهٔ خود بگیرند گفت نه والله مرا مالك نمیتواند شد
کسی و نیست شوهر من مگر کسی که خبر دهد مرا که در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است در
آنوقت حضرت امیر عم حاضر شد و فرمود که من خبر میدهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیك شد گفت که
خداوندا وضع این حمل را بر من آسان گردان بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بردار چون متولد
شدی همانساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی که چرا هلاك من راضی
بودی زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون مادرت این سخنانرا
شنید فرمود آنها را بر پارهٔ مسی نقش کرده در آن زمین دفن کردند و در وقتی که ترا اسیر میکردند تمام
اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمایی تا آنکه او را برداشتی و بر بازوی خود بستی بعد از آن مبالغهٔ
نمود دیگران آن لوح را گشودند همان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت
بخانهٔ اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد و او را بآنحضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود
که یکی از اسباب کشتن خالد مالك را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف روضة الاحباب

نقل کرده است که چون مالک را اوردند بکشند زنش که ام تمیم دختر منهال بود و مقبول ترین اهل ز
خود بود امد و خود را بر روی مالک انداخت مالک گفت دور شو که من کشته نشده ام مگر بسبب
و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقبله این مضمون را روایت کرده اند
بعضی از اخبار مخالف و موالف را در اینواقعه شنیدی بدانکه ابو بکر در اینواقعه از چند جهت
کرده و در بعضی عمر نیز با او شریکست اول انکه بیگناه و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیلهٔ از مسل
فرستاد و بقتل و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که از برای این عمل شنیع میگو
انست که بسبب منع زکوة مرتد شدند جوابش انست که همهٔ لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اذ
شهادت نمودند و اذان گفتند و نماز کردند و حال انکه حضرت رسول صم فرمود که هر کس شهاد
بگوید و نماز کند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را بابو بکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغ
میدهیم یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که مالک منع کرد قوم خود را از ا
بر منع زکوة و ایشانرا متفرق کرد و نصیحت کرد ایشانرا که با اولاة اسلام منازعه نباید کرد و چون پراکنده ش
خالد امد و ایشانرا گرفت بغدر و مکری که مذکور شد با انکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده اس
مانعان زکوة هرگاه باصل دین قایل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق رده بر ایشان کرده اند
حکم کفار بر ایشان و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان گفته ا
ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امینی ناصحی را بفرستد که از ایشان سو
علت بغی ایشانرا اگر علت ان ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازالهٔ ان از ایشان بکند و ا
داشته باشند رفع شبههٔ ایشان بکند و اگر هیچیک از اینها نباشد ایشانرا موعظه و نصیحت کند و اگ
کنند اعلام کند ایشانرا که ما با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد
اینهارا در باب ایشان بعمل اورده باشد و از انجماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظا
و اگر نه محض عصبیت باشد چرا ابو بکر و دیگران که باخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصو
و غصب حق حضرت امیر عم و سیده نساء و رد شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر
و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معویه و اعوان ایشان که ب
امیر عم مقاتله و محاربه نمودند و انقدر از اهلبیت طاهرین و ذریت طیبین و سایر مسلمین را شهید
با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه
خدا و رسول و ایمهٔ مسلمین اند و اطاعتشان فرض و مخالفتشان کفراست و مالک بن نویره بمج
گفته که ابو بکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نگفته که زکوة باو بدهیم نمیدهم مرتد و مستحق
و خالد با ان اعمال قبیحه مستحق یکزجر و ملامتی نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله

بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بی صورتست عذر دیگر از برای او پیدا کرده اند و گفته اند
در اثنای گفتگو خالد نام حضرت رسول را برد مالك گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت حضرت صاحب
است و صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد ایشان کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه
اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اگر واقع بود بایست خالد در برابر عمر
این عذر را بگوید و ابو بکر نیز در وقتی که عمر مبالغه در قصاص او میکرد بایست این را بگوید با آنکه
دلالت بر وقوع این عبارت صریح در ارتداد او نیست و برای دفع حد و د شبهه کافیست و بر تقدیری
که مالك مرتد شده باشد سایر قبیله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد
بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که اولادشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر
داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند و بیندگی بمردم دادند تا بدون تزویج و نکاح باز نان و دختران
مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسیدند مولف گوید آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا اینجماعت
در واقع همهٔ ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسر و غارت نبودند پس ابو بکر که اینجماعت کثیر از
مسلمانان را بیگناه کشت و اسیر کرد و به بندگی مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار شد و هتك حرمت
اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم
کرد و اگر اینجماعت مرتد و مستحق انواع این عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران
و مردان و پسران که بندهٔ مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال
ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده فاسق
و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم اید و خلافتش باطل شود
و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مرکب دویم آنکه ابو بکر چند حد از حدود
الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالك قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن مالك
کرد اقامت ننمود دیگر آنکه سایر مقتولین را خونشان را باطل کرد و قصاص و دیتشان را معطل نمود
و در این کارها همه عمر با او شریك است و در تضییع قصاص خالد عمر شریك غالبست از دو جهة
جهة اول آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دویم آنکه بقتل سعد بن عباده بیگناه
راضی شد و قتل او را بعوض دیت قتل مالك قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاری که عمر در این
باب نموده از راه دینداری نبود بلکه برای آن بود که با او در جاهلیت اشنا و هم سوگند بود و الا بایست
که در مسائل سایر این تدین را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت عم بکار برد و از جملهٔ غرایب انست که ملا علی
قوشجی در دفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالك مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این
افترا و افترا را هیچکس بغیر او نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست که در وقتیکه

عمر او را تهدید بسنگسار میکرد این عذر را بکو بد طعن هفتم انست که در اخبار مستفیضه بلکه متوا
از طرق عامه وارد شده است که ابو بکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه طبری در تا
و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابو بکر بعد
انکه با او بیعت کردند بر منبر میکفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت و بیعت
بردارید من بهترین شما نیستم و حال انکه علی در میان شماست و حضرت امیر عم در خطبهٔ شقشقیه که
و خاصه روایت کرده اند فرموده که چه بسیار عجیب بود ابو بکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت
و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیکری خلافت را عقد کرد و بروایت دیکر کفت من
شما شدم و بهترین شما نیستم اکر راست بروم مرا متابعت کنید و اکر کج بروم مرا براه راست بدار
بدرستیکه مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنکام غضب من در وقتیکه مرا غضبناک یا
از من اجتناب کنید تا اثر نکنم در موهای شما و پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر انکه خود را
امامت نمیدانسته و حضرت امیر عم را از خود فاضلتر میدانسته و امامت مفضول قبیح است و ایضا اتفاق
که عقل و عدالت هر دو در امامت شرطست اکر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تک
بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقلست مفقود بوده و اکر بدر نمیبرد و ضبط خود نمیتوا
است کردن پس فاسق بود و شرط ثانی مفقود بوده و ایضا اقالهٔ امام یا جایز است یا جایز نیست اکر جایز
پس ابابکر چرا کرد و اکر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و کفت نمیکنم پیراهنی
خدا او من پوشانیده و حال انکه بی خلاف اظهار کلمهٔ شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز
پس معلوم شد که برای عثمان از اینها همه بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم
و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال ان محیل مکار و رفیقش که اینها همه محض
و حیله و مواطئه با یکدیکر بود تا مردم را در این باطل محکم تر کنند چنانچه ان فقرهٔ خطبهٔ شقشقیه
حق است براین هشتم انست که جاهل بود باکثر احکام دین و تفاسیر الفاظ قران که اکثر صحابه میدانند
در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتملست بر چند طعن و ما در این رساله چند موضع را ذکر
اول معنی کلاله را که او لاداب و امند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها
موافق روایات اهل بیت عم چنانچه از ایات سورهٔ نساء نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران کفته
ما عدای والد و ولد است و از ابابکر پرسیدند و ندانست چنانچه عامه و خاصه روایت کرده
از او پرسیدند و ندانست بعد از ان چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است کفت برای خود
اکر صواب باشد از خداست و اکر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از ان بریست کلاله
والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خو

و ممکن است که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قران برای
خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قران برای خود
سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده است و بروایت
دیگر حضرت رسول صم جمعی را دید که برای خود تفسیر قران میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بودند
همین هلاک شدند که کتاب خدا را برهم زدند هرگاه برای خود گویید در کتاب الهی اختلاف بهم
میرسد که رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه باهم موافق است هرچه را دانید بگویید
و هرچه را نمیدانید بکسی که میداند واگذارید دوای ندانستن پرسیدنست اینهم روایات ایشانست
و فخر رازی گفته است که عمر میگفت کلاله ماسوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر
زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه
مخالفت ابو بکر کنم مولف گوید عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را بهذیان
نسبت دهد و از ابو بکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد و اگر قول اول بی مستند بود
وای براو که بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته وای براو که از برای رعایت
ابو بکر در وقت مردن از آن برگردد و ابصار روایت کرده که در وقت مردن می گفت که سه چیز است که
اگر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هرچه در آنست کلاله و خلافت
و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفتند همه برای خود و خواهش نفس خود میگفته اند بی
مستندی و همچنین در باب خلافت ابو بکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان
برا هوای باطله و مصالح دنیویه بوده مستند بدلیلی و حجتی نبوده اند و دلیل جهل ابو بکر همین بس
است که باوجود آنکه او را اسبق اسلاما میدانند و از جملهٔ مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند
در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است باآنکه بسیاری از آنها
معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیاء و اشباه آن و ابو هریره در مدت قلیلی چندین
هزار حدیث روایت کرده است دویم آنکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است و هر خری میداند او
ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد
و کدام آسمان بر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سیم آنکه دزدی را گفت بعوض
دست راست او دست چپش را ببریدند و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبهٔ اول خلاف
اجماع مسلمانانست چهارم زنی میراث خود را از فرزند زادهٔ خود خواست گفت در کلام خدا و رسول
ز برای جده نصیبی نمی یابم پس مغیره و محمد بن سلمه شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد
و بسدس حکم کرد پنجم آنکه فجاءهٔ سلمی که اطاعت نکرد باتش سوزانید باآنکه او توبه کرد و بعضی گفته

اند در میان اتش شهادتین باواز بلند میگفت تا سوخت وقبول توبه نکردن و باتش عذاب کردن هرد
بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای اسلام کرد و عذری که بعض
گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علماء گفته اند که توبهٔ زندیق مقبول نیست بوجه است ز
که در روایات از او نیز این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانانرا و این باعث زند
نمیشود و روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری از ابوهر
و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است نهم انکه چون اثار موت در خ
مشاهده کرد و بالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دان
خواست و بال شنایع اعمال عمررا نیز بان ضم کند و ایضا خواست و فا کند بانعهدی که با عمر کرده
و باز میدانست که بغیر عمر کسی مانع عود حق بامیر المومنین ع نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خ
عمررا برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابو بکر عث
را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدی است که عبد الله بن عثمان بـ
مسلمانان میکند اما بعد اینرا گفت وبیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را
ابو بکر بهوش باز امد گفت بخوان چون خواند ابو بکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در اینغش بـ
مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابو بکر گفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و
اسلام پس عهد را اتمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد عمررا پس طلحه داخل
و گفت از خدا بترس و عمررا بر مردم مسلط مگردان ابو بکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد خ
گفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرده اول انکه او ر
نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان
تعیین نکرده و تاسی بحضرت رسول صم بنص قران واجب است دویم انکه گفت عمر بهترین امت
انکه علی ع در میان امت بود و باحادیث متواتره از بهترین امت بود چنانکه گذشت و خود گفته
بخیرکم و علی فیکم سیم انکه عثمان را چه نسبت بود که بیرخصت خلیفهٔ ناحق تعیین چنین امر عظیمی
چنین فظ غلیظ جاهل قتال بی باکی بکند تا بس او را منع و زجر کند که چرا چنین کردی چه جای ان
او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد رسول خدا در امور جزئیهٔ چ
روز انتظار وحی الهی میکشید و برای کامل خود سخن نمیگفت این جاهلان بی باک ابا از انحضرت
و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا
می اید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول صم باشد که رحمة للعالمین بو
تعیین خلیفه نکرد برای ایشان و ایشان کردند و هر عاقلی از اطوار متناقضه و اقوال متباینه می یابد

مطاعن عمر

احوال غرض ایشان اجرای صحیفهٔ معهود و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال
الی که عامه و خاصه نقل کرده اند که در اینحال از او ظاهر شد دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او
بد بسیار است و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و بیم در بیان قلیلی از بدع و تباع اعمال و شنایع
ل عمر است که خلیفهٔ دویم سنیانست بدانکه مطاعن و مثالب انمنبع فتن و معدن این زیاده از انست
نه در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف این رساله و او در جمیع مطاعن ابابکر شریک بود بلکه
فت ابابکر شعبهٔ از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصهٔ او قلیلی در این رساله ایراد مینمائیم اول
بیان حدیث دوات و قلم است و اشباه ان و این طعن مشتملست بر چند طعن غزالی و محمد شهرستانی
بر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافی بود که در اسلام بهم رسید و سببش
بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی
سجود ادم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از جملهٔ متواترات است
ه خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی انکار ان نکرده است و بخاری با ان تعصب در هفت موضع
صحیحش باندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان
انست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و انقدر گریست که اب دیده اش سنگ ریزها را
د و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای وی پس جاری بود گفتند کدام است روز
نبه گفت شدید شد وجع وازار رسول خدا صلعم پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر کتف و دواتی
ح و دواتی بیاورید که نامهٔ برای شما بنویسم که هرگز بعد از ان گمراه نشوید پس عمر گفت ان
جل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت
ر گفت چه میشود این مرد را اهذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر درد
اری براو غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف
کردند و نزاع کردند و حال انکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی
گفتند گفتهٔ رسول خدا است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفتهٔ عمر است نباید
رد دوات و قلم را و نزاع بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست
من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شد میان
سول خدا و نوشتن ان نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع
اصول نیز این احادیث را همین نحو زیاده از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض
ه از فضلای مشهور ایشانست در کتاب شفا از این مبسوطتر و شنیعتر روایت کرده است و بر ناقد
بر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد در این حال تنگ و وقت قلیل بر کتفی بنویسد جمیع شرایع

دین نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و ان نیست
مگر انکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسایل
دین و خطا بر او روا نباشد و همهٔ امت را بر یک طریقه بدارد و قرانرا چنانچه نازل شده لفظا و معنی
بر ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود کردد چنانچه در حدیث ثقلین
فرمود که کتاب خدا و اهلبیت خود را در میان شما میکذارم و هرکز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در رو
غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که انها را با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انکاشت
خواست تاکید حجت در این وقت بفرماید و نوشتهٔ صریحی در میان ایشان بکذارد که انکار نتوانند کر
و عمر اینمعنی را یافت و منافی ان تمهیدی بود که او با منافقان دیکر در این باب کرده بود این شبهه را د
میان انداخت که مرض بر انحضرت غالب شده و هذیان میکوید حضرت دید که ان بی حیا در حیات
ان حضرت انکار قول او میکند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اکر در این باب اهتمام بفرما
و چیزی نوشته شود انملعون خواهد کفت هذیان کفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که اتمام حج
بر ایشان کرده بود نمود و ایشانرا از حجرهٔ طاهره بیرون کرد و ایضا چون مشاجرهٔ ان منافقانرا در حضو
خود مشاهده نمود ترسید از انکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعهٔ شدید شود و کار بکارزار منتهی ش
و منافقان راهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر ع را باین سبب نهی از مقا
و امر بمساهله با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب انوقت و انحالت اس
تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندکانست و جمیع امت بازماندکان انحضرت بودند چون تو
بود که احوال ایشانرا مهمل بکذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکنند و حال انکه همهٔ امت را
بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابوداود از رسول خدا روایت کرده اند که کاه هست
زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکنند و در وقت مرک تقصیر در وصیت میکنند اتش بر ایشا
واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که ادمی نباید یکشب و دو شب بر او بکذرد
انکه وصیت او در زیر سرش باشد و موید انچه مذکور شد انست که ابن ابی الحدید از ابن عب
روایت کرده است که کفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و
میرود من از پی او رفتم کفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی ع سوال ا
از او که با من بیاید قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می یابم تو چه کمان داری غضب و خش
از چه جهت است کفتم تو هم سببش را میدانی کفت کمان دارم که غضب او برای فوت خلافت است
کفتم سببش همینست او چنین میداند که رسول خدا خلافت را برای او میخواست کفت هر کاه
نخواست که باو رسد خواست پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر انرا خواست

هرچه

ر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابوطالب مسلمان شود چون خدا نخواست
شد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت رسول خدا خواست که
در مرض موت خود از برای خلافت او را ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از برای آنکه
امر اسلام پراکنده نشود پس رسول خدا صلعم دانست انچه در نفس من بود و نگفت و خدا انچه مقدر کرده
بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در ایام خلافتش و از برای
او یکصاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد مرا تکلیف نمود یکدانه برداشتم و همه را
خورد و سبوی ابی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا اورد
پس گفت از کجامی ای ابی عبدالله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله
جعفر را میگوید گفتم با همسنان خود بازی میکند گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهلبیت را میگویم گفتم
در نخلستان مشغول اب کشیدن بود و تلاوت قران مینمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای
شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که ایا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت
ایا گمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده براین هم بگویم از پدرم
پرسیدم از انچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در حق او گاهی
سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود و گاهی از جهت
محبتی که با او داشت میخواست میل از حق بسوی باطل در باب او بکند و در مرض موت خواست تصریح
باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام و بحق خانهٔ کعبه سوگند
که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش
خواهند کرد پس رسول خدا صلعم دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او
نکرد و خدا اجاری کرد انچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم
شد که از اول تا اخر رسول خدا صلعم تعیین حضرت امیر عم را میخواسته و میفرموده و این منافق مانع و ساعی
در ابطال ان بوده و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته بمصالح امت و انکه گفته است
که عرب بر او خواهند شورید و مریدان او اینرا از کرامات او حساب کرده اند بشومی تدبیرات او
بود که بعد از فوت حضرت رسالت او نگذاشت که حق بحضرت امیر عم برگردد که موافق طریق رسول
خدا در میان ایشان عمل کند و عادت داد مردم را در عرض بیست و پنج سال بانکه رؤسا و سرکردها را
اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل گردانند و هر چه مصلحت دنیا در ان دانند بکنند
و دست از حکم خدا بردارند لهذا چون حق بحضرت امیر عم برگشت و خواست موافق فرمودهٔ خدا
و رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف و وضیع یک نحو سلوک کند مردم تاب

بیاورند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنهٔ بصره برپا شد و معویه را دانسته در شام تعیین کرد و باو
تمهید کرد که اگر حق با امیر المؤمنین عم برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن
اهل بیت است و فتنهٔ صفین و خوارج و شهادت انحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول
نبود خون شهید اتمام در کردن او ست چون بر کیفیت این قصه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین
الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچندین جهت لازم می اید
اول انکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول صم داد و حال انکه باتفاق عامه و خاصه انحضرت معصوم است
از انکه در کلامش مخالفتی و اضطرابی و خلاف واقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت
و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانکه قاضی عیاض در
کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق
تعالی در قران مجید میفرماید وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید
از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو میرسد دوم انکه سخن
باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبیست و بی حیائی که دلیل کفر و نفاق است زیرا که این مرد هذیان
میگوید باو اگذارید او را که هذیان میگوید باچه شده است او را که هذیان میگوید هر کس اندک
حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیاء که حق تعالی
در قران مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک انحضرت را برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده
که لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن انحضرت را در میان خود
مانند خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلندتر از صدای او مکنید
و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی و عدم محبت او نسبت بانحضرت
میکند که در چنین حالی محزون و متاثر نباشد و از برای اعتراض باطلهٔ خود چنین نزاعی و فضیحتی
میان خانهٔ انحضرت که محل نزول ملائکهٔ مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت
او میکند که در اینحال فرصت بدست او افتاده و انچه خواهد میکند سیم انکه رد حکم الهی کرده که
چندین موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و
فرموده ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی انچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید
انها را و قبول کنید و انچه نهی کرده است شما را از ان ترک کنید و باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا
مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را
نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشان را در کار خود اختیار
و هیچ جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری انحضرت هست باانکه در بیماری از رسالت معزول

و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که
حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم انکه در روایت
ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت دران وقت میخواست تصریح بنام علی ع کند
من مانع شدم و این عین مشاقه و معارضه با انحضرتست و حقتعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد
ما تبین له الهدی تا اخر ایه یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد از انکه حق بر او ظاهر شده
باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان را که اطاعت رسولست او را بگذاریم و واگذاریم و اخ بجهنم
رسانیم و بد جائیست جهنم از برای ایشان پنجم انکه انحضرت را ازار کردند و بغضب اوردند مجدی که با ان
وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته رو از ایشان گردانید
و اعراض فرموده ایشان را از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که ازار انحضرت
ازار خداست و حقتعالی فرموده است والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی انها که ازار میکنند
رسول خدا را از برای ایشانست عذابی دردناک و باز فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه انها که ایذا میکنند خدا و رسول او را
لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و اخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده را
ششم انکه در قول و حسبنا کتاب الله چندین خطا کرد اول انکه اظهار جهل حضرت رسالت صم با خطای
او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل انحضرت کرده و اگر میدانست
باز خواست وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده دویم انکه ایاتی که استنباط احکام از انها کرده اند
پانصد ایه است تقریبا و معلومست که اکثر احکام از قران مستنبط نمیشود و انچه مستنبط میشود در غایت
اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم ایات و احکام از انها شده و بعضی گفته اند محکم
ترین ایات کریمه ایة وضواست و قریب بصد تشابه در ان هست و در قران مجید ناسخ و منسوخ و محکم
و متشابه و ظاهر و ماول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا از برای
رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی میبود چرا خود در مسائل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد
و میگفت لولا علی لهلك عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در
حجلها و در پس پردها سیم انکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول صم کتاب را با اهل بیت مقرون
نمیکرد چنانکه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من
وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتابست کافی است نه کتاب بتنهائی و لهذا امیر المؤمنین ع فرمود
منم کلام الله ناطق قطب محیی شیرازی که از علمای مشهور شافعیه است و اهل حال صوفیه است گفته است
در مکاتیب خود که راه بی راهنما نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان

هست بمرشد چه حاجت است بان ماند که مریض کوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را
مراجعت نباید کرد چه این سخن خطاست برای اینکه نه هرکس را فهم کتب طب میسراست واستنباط از
میتوان کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذ
یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم است بل هو ایات بینات فی صدور الذین اوتوا ال
نه بطون دفاتر چنانکه حضرت امیر عم فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام ق
بود که حق تعم بر قلمش جاری کرده است و اقبح ردی برامام جاهل باطل خود کرده است چهارم
خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع اول در روز سقیفه که پیش از انکه از تجهیز و تغ
و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی س
و مشغول غصب خلافت شدند و مریدان ایشان عذری که میکویند برای ایشان اینست که از حد
فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای دفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهست شد و چونست که وق
حضرت رسول میخواهد که نصب خلافت کند او را نسبت بهذیان میدهند و چون خود تعیین خلیفهٔ
میکنند صلاح امت است وضرور راست و ایضا وقتی که ابابکر در سکرات موت بود و عثمان را طلبید که
بر خلافت عمر بکند و پیش از انکه نام شوم او را ببرد غش کرد و بی شعور شد و عثمان از پیش خو
عمر را نوشت و بعد از انکه بشعور امد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با انکه هذیان از
شقی باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در انجا نکفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را
پس عاقل خبیر از این اقوال و احوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا اخر ایشان را از این اقوال متن
مطلبی بغیر از محروم کردن اهل بیت رسالت صم از خلافت نبود و این اول قاروره نبود که در ا
شکست ان شقی و پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و راضی بکفته و کردهٔ انحضرت
چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چو
نامهٔ صلح حدیبیه نوشتند که هرکه از مسلمانان بسوی مشرکان بروند پس ندهند و هرکه از مش
بنزد مسلمانان بیایند بایشان پس دهند عمر در غضب شد و بنزد حضرت امد و کفت تو رسول خ
کفت بلی کفت ما مسلمانیم و انها کافر حضرت کفت بلی کفت پس چرا این مذلت را در دین خو
دهیم حضرت فرمود انچه خدا مرا بان امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواه
عمر کفت تو نکفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشد حضرت فرمود که من نک
امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخاست و کفت اکر یاوری مییافتم با اینه
میکردم و بنزد ابابکر امد و شکایت و مذمت انحضرت کرد ابابکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و
خدا کلید کعبه را کرفت حضرت فرمود عمر را طلبید چون امد حضرت فرمود اینست انچه خدا مرا

داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی که مسلمان شدم
شك در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است که عمر بگفتهٔ حضرت رسول
صم راضی نشد و دلتنگ بود از حکم انحضرت و حقتعالی میفرماید فلا و ربك لا یؤمنون حتی یحکموك فیما
شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی پس نه بحق پروردگارت
قسم که ایمان نمی اورند تا ترا حکم کنند در منازعهٔ که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود
هیچ حرجی و شکی در انچه تو حکم کردهٔ و منقاد کردند انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مؤمن
نبوده بانکه شك در گفتار انحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا گفتهٔ تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت
را او دلتنگ شده بود و او را شك کننده میدانست و انقدر خاطر خطیر انجناب را رنجانیده بود که در خاطر
داشت و مترصد اثبات صدق خود بران منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که انچه میگفتم
این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جملهٔ انها انست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی
الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی من پی حضرت رسول الله
رفتم تا انکه در باغی از باغهای انصار انحضرترا یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و گفت این دو نعل را
ببر و هرکه را در بیرون این باغ بینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین بان داشته باشد
او را بشارت ده او را ببهشت ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست
ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول الله صم مرا با اینها فرستاده که هرکه را ببینم ان بشارت را باو دهم
پس دستی بر سینهٔ من زد که من بپشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت حضرت رسول
صم و میگریستم و میگریستم و عمر از پی من می امد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من
قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد ایا تو نعلهای
خود را با ابوهریره دادهٔ که ان بشارت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن اینکار را که مردم اعتماد بر این
خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذار اعمال خیر بکنند اگرچه اثار وضع
تا اخر این حدیث ظاهر است چنانچه بر عاقلی مخفی نیست و لیکن از احادیث صحاح ایشانست و دلالت بر بی
شرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند و رد قول حضرت رسول صم کرد و ان عین شرکت و ابوهریرهٔ
بیگناه را زد و خفت رسانید و اخر حدیث اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی در اینوقت ترك اظهار
این سخن فرمود و شاید مصلحت ترك معارضه و بیحیائی انملعون باشد و ایضا بخاری و مسلم هردو در
صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله بن ابی منافق مرد پسر او امد بنزد رسول خدا صم و سوال
نمود که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر خود را در ان کفن کند حضرت باو عطا کرد باز
التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامهٔ حضرترا

گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز
پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فر
استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة و اگر دانم که زیاده از هفتاد بار استغفار کنم خدا او
می آمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیۀ نهی
صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت رسول کردم و بروایت ابن ابی الحد
مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا صم و در روایات شیعه از حضرت صادق عم منقول است
حضرت رسول صم از برای تالیف قلب پسر عبد الله بجنازۀ او حاضر شد عمر گفت مگر خدا ترا نهی نک
است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر این سخن را بار دیگر اعاده کرد حضرت فرمود و
بر تو چه میدانی که چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و ا
بسوزان بآتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون مصلحت حضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد امری
نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی از او ظهور آمد
این قدمه نسبت بادنی کسی چنین حرکتی روا نیست که جامه اش را بگیرند یا گریبانش را از عقب بک
و بکشند و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بآنحضرت است که احترامش بر عا
واجبست و جزء اسلام است و ایضا انکار فعل آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و
در صحاح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون خاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسو
بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه بزنی داده و در فلان باغ است و حضرت
حضرت امیر عم و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خ
با خدا و رسول و مومنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بخاطب خطاب کرد که چرا
کردی گفت یا رسول الله من اینرا از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی د
نداشتم که حمایت ایشان بکند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت
راست میگوید مگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده
حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هر چه خواهید ب
من بهشت را بر شما واجب گردانیده ام و اگر چه این حدیث مخالف روایات شیعه است اما الزام بر عم
میتوان کرد بعد از آنکه حضرت تصدیق خاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد و گفته
مگوئید از برای او مگر خیر بار دیگر نسبت خیانت باو دادن و ارادۀ زدن گردن او رد قول ح
رسول است و مخالفت صریح آنحضرتست و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر د
الباری روایت کرده اند از مسند ابن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که

ابوبکر

بکرامد بنزد رسول خدا صم و کفت یا رسول الله من بفلان وادی کذشتم مردخوش هیئت باخشوعی
م که نماز میکرد حضرت فرمود که برو و او را بکش چون ابو بکر رفت او را در نماز دید نخواست
ا بکشد و برکشت پس حضرت بعمر کفت که برو و او را بکش او هم رفت چون او را در نماز دید
بکشت و برکشت پس علی را کفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید رفته بود پس
رت رسول صم فرمود که اینمرد و اصحابش قران میخوانند و از چنبرهٔ کردن شان نمیکذرد و از دین
ون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از ان هرکز بدین بر نخواهند کشت و این
رکته است که شاهد حقیت اینحدیث است حدیث جابر و رجال ان همه ثقه اند و در روایت ابن ابی
ید چنین است که بعد از حضرت رسول صم فرمود که اکر این کشته بشد اول فتنه و اخر فتنه بود یعنی
ر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این کروهی بیرون خواهند امد که از دین بدر روند مانند تیر که
نشانه بجهد و این مضمون را باز حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقده
یکران بسندهای بسیار روایت کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت
رت شمشیر خود را بابو بکر داد و امر کرد او را بقتل او و بهمان روش روایت کرده اند و در اخرش
رت فرمود که اکر او کشته میشد در میان امت من هرکز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن
بکر او را مخالفت صریحی بود برای امر رسول خدا صم و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از انکه
ابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از انکه
بکر او را وصف بصلوة باخشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از ان رسواتر بود
را که بعد از انکه ابو بکر عذر نماز را کفت حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد او مخالفت کرد و همین
ذر نامو جه را کفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد تا روز قیامت
م چنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده
اهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی از او مکرر صادر میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه
عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمیباشد چنانکه کفته اند   یک خطا باد و خطا یاسه
طا   ای مادر بخطا ابتقد رخطا   دویم انکه انکار کرد امر یرا که بر هیچ عاقلی وقوع ان مخفی نمیتوان
د چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول صم معلوم شد
و بکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوکند که رسول خدا صم نمرده است و بر خواهد کشت
دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرک باو داده اند تا انکه ابو بکر حاضر شد و کفت
نشنیدهٔ این ایه را که انک میت و انهم میتون و این ایه را و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
ان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مکر رسولی که

پیش از او رسولان گذشته اند ایا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت بر خواهید
گشت عمر چون این ایات را شنید گفت گویا این ایات را هرگز از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن
اثیر در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس اللغه روایت کرده اند کسی انکار این واقعه نکرده
است و این خالی از دو صورت نیست یا انکه انقدر جاهل بود بایات قرانی و اثار نبوی که چنین امری که
از ضروریات دین بود و حضرت رسول صم مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد فرمود که علی
ولی هر مومنست بعد از من و فرمود که با علی مقاتله خواهی کرد بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان
و در حجة الوداع مکرر فرمود رفتن من نزدیک شده و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی
که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرمود و ایضا از کجا بر او معلوم شد که دست و پاهای مردم را خواهد
برید و شناعت این واقعه زیاده از انست که بیان باید کرد یا غرضش مکر و حیله بود که مبادا تا امدن ابو بکر
مردم با حضرت امیر عم بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان انداخت تا ابو بکر حاضر
شود چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفانرا بتفصیل در بحار ایراد نموده ام
سیم انکه حرام کرد حج تمتع و متعهٔ نساء را با انکه حضرت رسول صم اظهار امر آن فرموده بود و تفصیلش انست
که خلافی نیست در میان امت در انکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد و خلافی که
کرده اند در انست که ایا نسخ شد یا حکمش باقی است و اهلبیت عم اجماع کرده اند بر انکه حکمش باقی
است و نسخ نشده است و در حکم متعه نازل شد این ایه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة
بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند امت بر انکه متعه مباح بود در
صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول صم که چون حضرت در عمره بمکه امد
زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت رسول صم از طول عزوبت حضرت فرمود
متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و صاحب جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر
و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره
روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبد الله زبیر نهی میکرد از ان من این را بجابر نقل
کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا صم چون عمر خلیفه
شد گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد از برای رسولش انچه را میخواست و بدرستیکه قران در منازل
خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا امر کرده است شما را و نکاح زنان را ادایم
قرار دهید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد
و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر عم روایت کرده اند که اگر نه ان بود که پسر خطاب نهی
کرد از متعه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی نیز در تفسیر این را روایت کرده است و ایضا

در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از ان ایه نازل
نشد که انرا نسخ کند و امر کرد ما را رسول خدا صم و متعه کردیم و مردمان را از ان نهی نکرد بعد از ان
گفت مردی برای خود انچه خواست و حج تمتع اجماعی مسلمانان است که مشروع است و حکمش باقیست
و فقهای عامه خلافی که کرده اند در اینست که ایا ان بهترین انواع حج است یا نه و ایهٔ فمن تمتع بالعمرة
الی الحج دلیل مشروعیت انست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسایی و غیرانها احادیث بسیار
روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر عم و دیگران روایت کرده اند
که چون حضرت رسول صم متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا
و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر عم چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از ان راه
به حج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام میبندم مانند احرام رسول خدا صم و حضرت رسول صم
صد شتر با خود اورده بود و حضرت امیر عم را شریک در هدی خود کردانید و این یکی از مناقب مختصهٔ
انحضرتست که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی
فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تع امر بعدول حج تمتع خواهد
فرمود هدی با خود نمی اوردم پس هرکه هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند
و محل شود پس سراقه بن مالك پرسید که یا رسول الله این مخصوص این سالست یا همیشه خواهد بود
حضرت انگشتهای یکدست مبارك خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد عمره
در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول
کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارك
خود نحر کرد و حضرت امیر عم باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده که در عسفان
نزاع شد میان علی عم و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر عم این را شنید
صدا بلند کرد بتلبیه عمرهٔ تمتع و گفت لبیك بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را منع میکنم از حج تمتع و تو
تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود که من دست از سنت حضرت رسول بر نمیدارم از برای گفتهٔ
احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین گفت که امروز بتو حدیثی
نقل میکنم شاید خدا ترا بان منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا صم امر بعمره کرد طایفهٔ از اهل
خود را در عشر ذی حجه و ایه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از
ان مردی از برای خود انچه خواست گفت و بر این مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده
است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبههای ایشان ذکر کرده ام
و عامه و خاصه بطرق متعددهٔ متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر باواز بلند میگفت متعتان کانتا علی

عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بودند در عهد رسول خدا و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعهٔ زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهرهٔ از شعور دارد میداند که این عبارت صریحست در مشاقه و معانده با خدا و رسول ورد حکم ایشان نمودن پس داخلست در تحت ایهٔ و من یشاقق الرسول تا اخر ایه که ترجمه اش کذشت و ایضا حکم نکرده بانچه خدا فرستاده و حقتعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از او پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از کی فرا کرفتی کفت از عمر کفتند که عمر نهی کرد از ان و عقاب میکرد بر ان کفت از برای انکه خود بر منبر میکفت که دو متعه در عهد رسول خدا بودند و من این روایت را قبول کردم که کفت در عهد انحضرت بوده و قبول نکردم رای را که از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم انست که مغیرة بن شعبه از جملهٔ رؤساء منافقین و دشمنان حضرت امیر ع بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفهٔ ملعونه و انکه با یکدیکر متفق باشند در انکه نکذارند که خلافت بر اهل بیت رسالت بر کردد و یکی از انها مغیره بود و سالها بر منابر سب انحضرت کرد چنانکه ابن ابی الحدید کفته است که اصحاب بغدادیون ما کفته اند که کسی که اصل اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمهٔ امرش ان بود که در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبرها لعن بر علی ع میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود و انکه از خواهش فرج و شکم نمیکذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین کسی را چرا ما دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از ان اخبار بسیار روایت کرده است در انکه ان ملعون سب حضرت امیر ع بر منابر میکرد و مردم را باین امر مینمود و هم چنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلومست که از برای چه غرض بوده و اصل این قصه طولی دارد مجملی از انرا در اینجا ذکر میکنم و ان چنانست که عمر چون مغیره با ان فضایل را والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام جمیل میکفتند از قبیلهٔ بنی هلال و مغیره پنهان بخانهٔ او تردد میکرد و چون اهل بصره باین مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را و طبری روایت کرده است که خانهٔ ابو بکره و خانهٔ مغیره نزدیک بیکدیکر بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکنشان در دو غرفه مقابل یکدیکر بود و هر یک از غرفها روزنهٔ داشت که بسوی دیکری مفتوح میشد روزی ابو بکره در غرفهٔ خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشت ناکاه بادی وزید و در روزنه را کشود ابو بکره خواست که در روزنه را ببندد نظرش بر غرفهٔ مغیره افتاد دید که باد انرا نیز مفتوح نموده و او در میان پای زنی نشسته است پس ابو بکره با نجماعت کفت

مغیرة بن شعبة

دخل ۱۰

نظر کنند و برخیزید به بینید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم
شان گفتند ما را نی چند راد دیده ایم اما روهار اندیده ایم ایشان صبر نمودند و مشاهدهٔ حرکات مینمودند
فارغ شد چون برخاست شناختند که ام جمیلست در انوقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل
خودش نماز جماعت بکند ابو بکره امد و مانع نماز او شد و اینواقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغی
چند در این باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید ابوموسی اشعری را که دشمن حضرت امیر عم بود
الی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابو الفرج اصفهانی
که معتبرترین کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبیه که پس اول ابو بکره را طلبید
پرسید که ایا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا می بینم که اثر ابله در رانهای
او بود مغیره گفت نظر لطیف دقیقی کردهٔ ابو بکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب
ان عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیدهٔ که داخل میکرد و بیرون میکشید
قبول نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم در اینوقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر عم گفت ای
مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر اینرا گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم
مثل گواهی ابو بکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد نافع گفت چنین
گواهی میدهم که دیدم تا پر و سوفار نشست پس تاثیر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی عم گفت با عمر نصف
مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد پس علی عم با عمر گفت
که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بررویش ریختند و زیاد که گواه
چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و بنزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که
ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول صم میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد
که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد
عمر نشست و ایشانرا طلبید و رءوساء مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت من مردی
را می بینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را باین عبارت تعلیم او کرد که نباید
شهادت را تمام گفت چون نزدیک رسید دید جوان مغرور یست و دستهارا حرکت میدهد و می اید
بخاطر نحسش رسید که او را قهد یدی هم باید کرد مهابت عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم معروفست
بصدای بلند درشتی گفت چه گواهی نزد تست ای کهلولهٔ عقاب و گویا مدح و ذم هر دو در این عبارت
هست و عبد الکریم راوی حدیث گفت که چون ابو عثمان نقل روایت عمر میکرد خواست صدای خود را
شبیه بصدای ناهموار عمر کند چنان نعرهٔ زد که نزدیک شد که من غش کنم پس از فحاوی این اخبار
معلوم میشود که باعتبار جنسیتی که میان عمر و ان فاسق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود

و ان سه نفر بیکناه را حد فحش بزنند و تعطیل حدود الهی وسعی در ان کردن مطلقا بد است و اکر متضمن
حد زدن چندین بیکناه باشد قبیح تر و شنیع تر است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت
خود را بیکسی نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابو الفرج اصفهانی کفته است
که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد کفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته
بود و خصیهای او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای بلندی و نفس تندی میشنیدم
ابو الفرج کفته است که عمر را الکتهٔ زیاد و تغییر شهادت دادن و دفع حد از مغیره بسیار خوش امد و کفته
است بعد از انکه ابو بکره را حد زدند کفت کواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد بار دیکر حد بزند
او را حضرت امیر ع او را نهی کرد از ان و فرمود که اکر او را حد میزنی من مغیره را سنکسار میکنم و از
اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از
سنیان توجیه دیکر کرده اند این سخن را و ابو الفرج کفته است که عمر ابو بکره را امر بتوبه کرد ابو بکره
کفت مرا توبه میدهی که کواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که کواه نشوم میان دو کس تا تو در دنیا
باشی یا تا من در دنیا باشم و کفته است که چون ان کواهان را حد زدند مغیره کفت که الحمد لله که خدا شما را
خوار کرد عمر کفت ساکت شو خدا ان جماعت را بکیرد و بروایت دیکر نفس کیر شو خدا خوار کند انمکانیرا که
اینها ترا در انمکان دیدند ابو الفرج کفته است که عمر بعد از این بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج
امده بودند عمر بمغیره کفت وای بر تو ا تتجاهل میکنی بر من بخدا سوکند که من کمان ندارم که ابو بکره
بر تو دروغ کفته باشد و هیچ وقتی ترا نمی بینم مکر انکه میترسم که از اسمان مرا سنکسار کنند بسبب
تو و حضرت امیر میفرمود که اکر بر مغیره ظفر یابم او را سنکسار خواهم کرد و هر که تامل کند در این
اخبار او را شک نمی ماند در انکه زنای مغیره نزد حضرت امیر ع و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از
برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او و اقامت حد بجور و ظلم بر بیکناهی چند کرد پنجم انست که
فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند که روزی عمر در خطبهٔ خود
کفت که اکر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر کرفته است پس خواهم کرفت
و بروایت دیکر در بیت المال مسلمانان خواهم کذاشت پس زنی برخاست و کفت خدا ترا رخصت نداده
است که اینکار بکنی میفرماید که اکر قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را مکیرید
عمر کفت همهٔ مردم داناتر و فقیه ترند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانها و بروایت ابن الحدید عمر کفت
تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب امد و بروایت
فخر رازی ان زن کفت ای پسر خطاب خدا چیزی بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب
کرد که همهٔ مردم داناتر و فقیه ترند از تو ای عمر و از کفتهٔ خود برکشت و از این روایات نهایت جهل

او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت ریاست عامهٔ مسلمانان ندارد خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم در میان امت باشد ششم که از اعظم جمیع طعنهاست و صریح است در معاندهٔ خدا و رسول خدا و اکثر علماء امامیه نیز متفطن نشده اند و از جملهٔ مطاعن او ذکر نکرده اند و آن انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است و همه از شفیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود و یکماه اب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه میکنند با ایهٔ سورهٔ مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت که اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت که اب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت دارید از تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت ایا نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و اب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد پس چون بحضرت عرض کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و برهم مالید و دستها و رو را مسح کرد عبد الله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است و ایضا سند دیگر روایت کرده است از شفیق بن سلمه که گفت من نزد ابن مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی گفت که اگر کسی جنب شود و اب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا اب بیابد ابو موسی گفت که چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت که ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار ایه را چه میکنی عبد الله نتوانست جواب گفت این عذر نا موجه سابق را گفت و ایضا بخاری از سعد بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی نزد عمر امد و گفت من جنب شدم و اب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار اینرا گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری این حدیث را باحدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از انکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده گفته است که در روایت ابی داود چنین است که عبد الرحمن گفت که من نزد عمر بودم مردی امد و گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و اب نمی یابیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا اب بیابم عمار گفت ایا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس امدم بخدمت حضرت رسول صم و عرض کردم و کیفیت

عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بودند در عهد رسو
خدا و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعهٔ زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک به
از شعور دارد میداند که این عبارت صریحست در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشا
نمودن پس داخلست در تحت ایهٔ و من یشاقق الرسول تا اخر ایه که ترجمه اش گذشت و ایضا حکم نک
بانچه خدا فرستاده و حقتعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافر
بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از او پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا از
واز کی فرا گرفتی گفت از عمر گفتند که عمر نهی کرد از ان و عقاب میکرد بران گفت از برای انکه خود بر م
میگفت که دو متعه در عهد رسول خدا بودند و من این روایت را قبول کردم که گفت در عهد انحض
بوده و قبول نکردم رای را که از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم انست که مغیرة بن شعبه از ج
رؤساء منافقین و دشمنان حضرت امیر ع بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که بیع
بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفهٔ ملعونه و انکه با یکدیگر متفق باشند در انکه نگذارند که خلا
بر اهل بیت رسالت برگردد و یکی از انها مغیره بود و سالها بر منابر سب انحضرت کرد چنانکه ابن ابی الحد
گفته است که اصحاب بغداد یون ما گفته اند که کسی که اصل اسلامش چنان باشد که در کتب مذ
است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمهٔ امرش ان بود که در اخبار متواتره وارد شده است
پیوسته بر منبرها لعن بر علی ع میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود و انکه از خوا
فرج و شکم نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف
چنین کسی را چرا ما دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از ان اخبار بسیار رو
کرده است در انکه ان ملعون سب حضرت امیر ع بر منابر میکرد و مردم را باین امر مینمود و هم
اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن
چنین مردی را معلومست که از برای چه غرض بوده و اصل این قصه طولی دارد مجملی از انرا در این
[illegible] انست که عمر چون مغیره را از نان فضایل را والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را
میگفتند [illegible] و مغیره پنهان بخانهٔ او تردد میکرد و چون اهل بصره باین مطلع شدند
عظیم شمردند این را و [illegible] روایت کرده است که خانهٔ ابو بکره و خانهٔ مغیره نزدیک بیکدیگر بود و
شارع در میان فاصله بود و [illegible] ایشان در دو غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنهٔ
که بسوی دیگری مفتوح میشد روزی ابو بکره در غرفهٔ خود نشسته بود با جمعی و صحبت می
ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود ابو بکره خواست که در روزنه را ببندد نظرش بر غرفهٔ
افتاد دید که باد انرا نیز مفتوح نموده و او در میان پای زنی نشسته است پس ابو بکره با جماع

مغیرة بن شعبه

دفتر ۱۰

لرکنند و برخیزند به بینند چون نظر کردند کفت کواه باشید کفتند این زن کیست کفت ام جمیل دختر افقم
شان کفتند ما رانی چند را دیده ایم اما روهار اندیده ایم ایشان صبر نمودند و مشاهدهٔ حرکات مینمودند
فارغ شد چون برخاست شناختند که ام جمیلست در انوقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل
ودش نماز جماعت بکند ابو بکره امد و مانع نماز او شد و اینواقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغی
ند در این باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید ابوموسی اشعری را که دشمن حضرت امیر عم بود
الی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با کواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابو الفرج اصفهانی
که معتبرترین کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبیه که پس اول ابو بکره را طلبید
پرسید که ایا دیدی مغیره را درمیان رانهای ام جمیل کفت بلی والله کویا می بینم که اثر ابله در رانهای
بود مغیره کفت نظر لطیف دقیقی کردهٔ ابو بکره کفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند تراد بسب
با عمر کفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیدهٔ که داخل میکرد و بیرون میکشید
ول نمیکنم کفت بلی والله چنین شهادت میدهم در اینوقت رنك عمر متغیر شد و حضرت امیر عم کفت ای
غیره ربع تو رفت و بعضی کفته اند عمر اینرا کفت پس نافع را طلبید و از او پرسید کفت کواهی میدهم
ل کواهی ابو بکره عمر کفت نه والله تا کواهی ندهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد نافع کفت چنین
کواهی میدهم که دیدم تا پر و سوفار نشست پس تاثیر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی عم کفت با عمر نصف
غیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که کواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد پس علی عم با عمر کفت
که سه ربع مغیره رفت و رنك عمر چنان متغیر شد که کویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که کواه
هارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میکریست و بنزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که
شان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول صم میرفت و میکریست پس عمر حکم کرد
که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نکویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد
مر نشست و ایشانرا طلبید و رؤساء مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد کفت من مردی
امی بینم که هرکز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را باین عبارت تعلیم او کرد که نباید
هادت را اتمام کفت چون نزدیك رسید دید جوان مغرور یست و دستها را حرکت میدهد و می اید
اطر بخششش رسید که او را هدیدی هم باید کرد مهابت عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم معروفست
صدای بلند درشتی کفت چه کواهی نزد تست ای کهلولهٔ عقاب و کویا مدح و ذم هر دو در این عبارت
ست و عبد الکریم راوی حدیث کفت که چون ابو عثمان نقل روایت عمر میکرد خواست صدای خود را
یه بصدای ناهموار عمر کند چنان نعرهٔ زد که نزدیك شد که من غش کنم پس از فحاوی این اخبار
علوم میشود که باعتبار جنسیتی که میان عمر و ان فاسق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود

تیمم را حضرت تعلیم من نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله این حدیث
ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما ترا بگفتهٔ خودت میگذاریم مؤلف گوید که این احادیث از صحاح سنیان نق
شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود پس میگوییم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در و
که امر کرد سایل را در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم
نمیکنم تا آب بهم برسد عالم بود بآنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب گردانیده و متذکر آیه بود که حق
بر زداو در دو آیه تصریح بان نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را بتیمم و بیان کیفیت آن کر
یا جاهل بود و نمیدانست فرمودهٔ خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است ان
او حکم تیمم را در صریح خواهد بود بر خدا و رسول بگمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است و ن
جهل و امر بقبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری از این قبیحتر و ظاهرتر نمیباشد اگر چه از او غ
بود و مدار او براین بود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و
اموری که از او متواتر است بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل باین
باشد و بر آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بیدینی ا
در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین امر عام البلوایی را که متعلق است ب
اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بان بسیار واقع شود و او ندانند پس چنین
چگونه صلاحیت ریاست عامهٔ دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب آنست که در
مرگش گفتند چرا عبدالله پسر خود را خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیر ع نم
کرد و امامت زود بحضرت امیر ع برخواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت این بود که کسی که
چگونه طلاق زن خود را بگوید قابل امامت نیست و اتباعش جهل بچنین حکمی را که میان آن و
از جهات شتی فرق هست مانع امامت او نگردانیده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد و بر
و عمر مصر بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند و اگر جاهل باشد این
معلوم کند و از اینها معلوم میشود که آنچه عامه در اکثر مواضع بان متمسک میشوند که چون کسی
نکرده ل خلفای خود را باید که حق باشد باطلست زیرا که چنین امر واضح بینی را که خلاف ک
و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشند مگ
که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگویی من این حدیث را دیگر روایت نکنم هرگاه د
امور جزئیهٔ که چندان غرض دنیوی بان متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار آن نداشته باشند د
خلافت و سلطنت کی میتوانستند انکار کردن هفتم آنست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد
صحابه او را تنبیه میکردند و برمیگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت تو

شکم هست بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی
وایت کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را اوردند عمر از او سوال کرد او اعتراف کرد بزنا
س عمر امر کرد که او را اسنکسار کنند در راه حضرت امیر ع ایشان را ملاقات کرد و از واقعه سوال نمود
بون مطلع شد گفت بر گردانید او را او امد بنزد عمر و فرمود که امر کردهٔ که این را اسنکسار کنند گفت بلی
تراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت داری بر انچه در شکم اوست سلطنت نداری پس
ضرت فرمود شاید او را تهدید کرده باشی و ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت
رمود مگر نشنیدی که رسول خدا ص فرمود که حد نمیباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن
باید کردن با تهدید کردن پس عمر گفت این زن را رها کردند و گفت عاجزند زنان از انکه مثل علی ع از
ثان متولد شود اگر علی نبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت
کرده اند که زن دیوانهٔ را اوردند بسوی عمر که زنا کرده است عمر خواست که او را اسنکسار کند
ضرت امیر ع فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا ص فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس
دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او
رداشت و این قصه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب اخبار و وقایع
سیار است که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد دهشتم بدعتهاییست که او در دین خدا کرد برای خود
ی مستندی بایراد قلیلی در اینجا اکتفا مینماییم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل
سیار بجماعت بجا اوردند و دلیل بر بدعت بودن ان انست که خود اعتراف بان کرده چنانچه صاحب
نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد امد در شب ماه رمضان و دید که باغوای
شیطان مسجد پر شده است گفت نعمة البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح
مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابوسلمه از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان
چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیران زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد
مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکویی و طول پس سه
رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدهای
من بخواب میرود و دلم بخواب نمیرود و بروایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفته است که نماز
انحضرت در ماه رمضان و در غیران سیزده رکعت بود که نافلهٔ صبح داخل در انها بود و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ابی داود روایت کرده است که رسول خدا حجرهٔ در مسجد از حصیر در ماه
رمضان ساخت و بیرون امد که در ان حجره نماز کند بعضی از مردم امدند که بانحضرت اقتدا کنند حضرت
برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت را خواب برده است بعضی

تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون امد و فرمود پیوسته دراین امور
مبالغه میکنید تاانکه میترسم بر شما واجب شود و از عهده بیرون نیایید ایها الناس در خانهای خود نماز
کنید بدرستیکه بهترین نماز انست که ادمی در خانهٔ خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتراست
و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول صم نماز میکرد در ماه رمضان من امدم و در پهلوی
انحضرت ایستادم و دیگری هم امد تاانکه جماعتی شدیم چون یافت که ما در عقب و پهلوی او ایستاده ایم
نماز را سبك کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد ازان فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترك
نماز در مسجد کردم و ازین باب احادیث بسیار از انحضرت در صحاح خود روایت کرده اند و ازین اخبار
بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول صم در ماه رمضان مطلقا نافله اضافه نمیکردند و اگر میکرده اند راضی
نبوده اند که بجماعت واقع شود پس این عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب
گردانیدن و سنت موکد قرار دادن معلوم است که بدعتست و در احادیث متواتره از طرق عامه
و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح
مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبهٔ خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست
و بهترین هدایتها هدایت محمد صم و بدترین امور انهاست که تازه هم میرسد و هر بدعتی ضلالتست
و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود چه سبب
دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف
و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابوداود روایت کرده است
که زینهار که احتراز کنید از اموری که تازه بهم میرسد زیرا که هر تازهٔ بدعتست و هر بدعتی ضلالتست
و انچه جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت به پنج قسم منقسم میشود مخالفت حدیث
عامه و خاصه است و از نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند که در
شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد بدعتست و حرام است و هر فعلی را که بروجه عبادت واقع
سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت و تشریعست خواه فعل مستقلی باشد
یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل انکه واجب را بقصد سنت کنند یا سنت
را بنیت واجب بعمل اورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل انکه طواف را بجماعت
بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت
دیگر است از عمر همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصلاح کند و به پنج قسم منقسم گرداند شك نیست
که داخل بدعتهای عمر است و حرام است دویم انکه عسسی را بدعت کرد که شبها گردد و تجسس
احوال مردم کند باانکه حقتعالی نهی فرموده ازان و گفته است و لا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت

کرده

کرده اند که عمر شبی از برای عسسی میکشت از خانهٔ صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی
دید که مشك شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید
و تو مشغول معصیت او بی انمرد گفت تعجیل مکن اگر من یکخطا کرده ام تو سه خطا کردهٔ خدا فرموده است
تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است واتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانها از درهای ان
شوید تو از دیوار بالا امدهٔ و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانها شوید پس
سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیر خواهی کرد گفت بلی والله دیگر
اینکار را نخواهم کرد عمر گفت برو از تو عفو کردم سیم انکه طلاق متوالی را بدون رجوعی یکحساب
میکردند در زمان حضرت رسول صم و ابو بکر بعد از انکه سه سال از خلافت او گذشت به سه طلاق
حساب کرد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین
طریق و عذری که گفته است انست که مردم بر طلاق جرات نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد
بایست خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد
به عقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد چهارم
انست که از ائمه اهل بیت عم بطرق معتبره منقولست که مقام ابراهیم عم در زمان ابراهیم و بعد از او متصل
بدیوار خانهٔ کعبه بود تا انکه کفار قریش در جاهلیت از انجا برداشتند و در موضعی که الحال در انجاست
گذاشتند چون حضرت صم مکه را فتح کرد مقام را بر گردانید بجائی که در زمان حضرت ابراهیم عم در انجا
بود و پیوسته در انجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کیست که بداند که مقام در زمان
جاهلیت در کجا بوده است منافق دیگر گفت من اندازهٔ انرا بتسمه برداشته ام ونگاه داشته ام عمر انرا طلبید
و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال
در ان موضع است و حضرت صاحب الامر عم بمکان اول بر خواهد گردانید و این قصه از جملهٔ مشهورات
بلکه متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت ابراهیم عم در انجا بود گود تر گذاشته اند
و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب بن
ابی وداعه پرسید که میدانی موضع مقام در جاهلیت در کجا بود گفت بلی و نشان او داد همین موضع را
و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که اقرار کرد که نافلهٔ ماه رمضان را
بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانهٔ رویشد ثقفی را سوزانید که نبیذ میفروخت و اول
کسی بود که عسسی و شبگردی را اختیار کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد
و میگفتند تازیانهٔ عمر مهابتش بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد
و نصف اموال ایشانرا گرفت و او مسجد حضرت رسول صم را خراب کرد و زیاد کرد و از جملهٔ انچه داخل

کرد خانهٔ عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در انجاهست و پیشتر متصل بخانهٔ کعبه بود
و معانده با حضرت رسالت از این واضح تر و صریحتر نمیباشد که سنت انحضرت را دانسته برطرف کند
و بدعت جاهلیت کفر را احیا کند پنجم انکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر عم شنیده بود که موالی
و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر
کرد که قریش دختر از عرب و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر نگیرند و قریش دختر بسایر عرب
ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزلهٔ یهود و نصاری
قرار داد و حال انکه رسول خدا صم فرموده مسلمانان کفو یکدیگر اند و در جامع الاصول از موطای
مالك روایت کرده است که عمر منع کرد از انکه میراث عرب را بعجم بدهند مگر عجمی که در میان عرب
متولد شده باشد و این متضادهٔ صریحی است با احکام میراث که حق تعم در قران مجید نازل ساخته ششم
انکه در میراث عول و تعصیب را اقرار داد و ان مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که
مناسب این رساله نیست هفتم انکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع
الاصول از موطای مالك روایت کرده است هشتم انست که بیت المال و غنایم و فیء را در زمان حضرت
رسول صم و در زمان ابابکر بالسویه قسمت میکردند و عمر انرا بر هم زد و زوجات حضرت رسول
صم را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم و قسمت
اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را
تفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول صم با انصار گفت در مقام
ترلی که بعد از من دیگرانرا بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در کوثر بنزد من ایید و ابن ابی
الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر
داد عمر بود و این معلوم است که متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشانرا کم کرد و اکثر فتنهای زمان
حضرت امیر عم متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر عم خواست که سنت حضرت رسول را در میان
ایشان جاری کند اکابر اصحاب انحضرت بان راضی نشدند مانند طلحه و زبیر فتنهٔ بصره بر پا شد و فتنهای
دیگر بر ان متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر عم نایرهٔ ان فتنهای عظیم را بان
منتفی میساخت که انقدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث قوت معویه و دیگران نشود ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گویی که ابابکر نیز قسمت بالسویه کرد چنانچه حضرت
امیر عم کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر حضرت امیر عم کردند جواب گوییم که زمان ابو بکر
متصل بزمان حضرت رسول صم بود و بسیرت او عمل کرد و کسی بر او اعتراض نتوانست کرد و چون
عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم بان الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند

وایام

ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و انها که مظلوم شدند عادت
ن کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقهٔ عمر سلوک کرد و عادت مردم بان
ریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت امیر عم رسید خواست برگرداند مردم را بعادت زمان حضرت
سول صم بعد از انکه بیست و دو سال بامر دیگر عادت کرده بودند و انسنت را فراموش کرده بودند
بعد اقبول ان بر ایشان گران بود بحدی که بیعت لازمه را اشکستند و با انحضرت خروج کردند و جمع
دیگر را که عمر ایشان را تفضیل میداد گمراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت انحضرت را مذمت
یکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا انکه اکثر دلها را از ان حضرت منحرف گردانیدند مؤلف
گوید که اگر نیک تامل کنی میدانی که فتنهایی که در اسلام بهم رسید و ظلمهایی که بر اهل بیت
سالت واقع شد همه از بدعتها و فتنها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجرهٔ فتنه را در روز سقیفه
غرس نمود و بتفضیل در عطا انرا تربیت کرد و بتدبیر شوری انرا بسیار اورد و تا ظهور قایم ال محمد صم
هر ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات ان شجرهٔ ملعونه است فلعنه الله
علی من غرسها و سقیها و اثمرها و رباها دهم در قصیه شوری است که از اعظم قبایح و اشنع قضایاست
مجمل ان قصهٔ باطلهٔ هایله چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند انست که چون
بولوءلوء عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد بانچه در باب حرمان اهل بیت
ع از خلافت و نقص مرتبهٔ ایشان در حال حیات خود کرده بود شروع کرد بتدبیر امری چند که مثمر ان
باشد که بعد از او نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود بوده باشد و کسی گمان
حیله باو نبرد و او را بیغرض بشناسند اول مشورت کرد با اصحاب در این باب کسی برای خوش امد او
گفت عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای انکه او را اصحاب غرض ندانند و ایضا میدانست که اگر
او بشود براه نمیتواند برد و حق زود بصاحبش بر میگردد قبول نکرد و گفت نه والله از اولاد خطاب
دو کس مرتکب این امر نمیتواند شد بس است عمر را انچه کرد خلافترا برای اولاد خود ذخیره نمیکنم
و در حیات و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از ان گفت بتحقیق که رسول خدا صم چون از دنیا
رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف
بخاطرم میرسد که خلافترا میان ایشان بشوری قرار دهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند
بعد از ان ایشانرا طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان باید خلافت
امده اند و بروایت ابن ابی الحدید گفت اباهمهٔ شما طمع در خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه
اعادهٔ این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است مارا از طمع خلافت تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر
از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت صم بعد از ان گفت میخواهید بگویم شما چگونه

مردم بد گفتند بگو اگر بگو بیم مکو دست از ما بر نخواهی داشت گفت اما توای زبیر بد خوی و مفسد
اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی گمان هست که
خلافت بتو رسد همان روز برای یکچهار پاره خود را بر در بازی نهد انم اگر خلیفه شوی روز
که شیطان باشی امام مردم کی خواهد بود و با اینکه تو با این صفت باشی بکار امت نمی ایی و اما
طلحه بتحقیق که رسول خدا ص از رده از تو از دنیا رفت بسبب کلمهٔ که در روز نزول ایهٔ حجاب
ابن ابی الحدید گفته که شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفته است که ان کلمه ان بود که چون ایهٔ حجاب نازل
طلحه در حضور جماعتی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند برود
خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد ازان برای تو نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا ر
الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را بر نجانید
انکه زنان او را بعد از او هرگز نکاح کنید و اما توای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نم
و اگر ریاست دهی با تو باشد از عهدهٔ ان بر نمی ایی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما
عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را با این کار نسبتی
و اما توای عثمان والله که سرگینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم
گردانی و همهٔ اموال بیت المال را با ایشان دهی میبینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را
سوار کنی و ایشان را بغیر مسلمانان اختصاص دهی بعد ازان که کانی از عرب بر تو بشورند و ترا
و بعد از ان رو بعلی ع کرد و گفت اگر تو مزاح و شوخی نمی داشتی برای اینکار خوب بودی و ا
ایمان ترا با ایمان اهل زمین به سنجند بر همه زیادتی کند بعد از ان حضرت برخاست و بیرون رفت
گفت والله قدر این مرد را میدانم و مرتبه اش را میشناسم اگر کار خود را با او واگذارید شما را
واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست ان گفت اینکه از میان شما برخاست و میرود اگر
صاحب اختیار کند شما را براه خدا میبرد گفتند پس چه مانع است که باو نمیدهی گفت نمیخواهم که بار
اینکار در زندگی و مردگی بر دوش من باشد و بروایت دیگر در روز غیر شوری گفت نبوت و
برای بنی هاشم جمع نکنم و بروایت دیگر گفت کم سزا است بعد ازان عمر گفت اه اگر ابو عبیدهٔ جراح
مولای حذیفه زنده میبودند مرا هیچ تشویش و ترددی نبود و ایشان برای اینکار مناسب و بی ع
ند بعد از ان عمر ابو طلحهٔ انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر را د
جمع کن و شما همه با شمشیرهای برهنه بر در انخانه بایستید و تعجیل کن و بیش از سه روز مهل
تا ایشان با هم مشورت کنند و یکی از این جمله خود را برای اینکار اختیار کنند و اگر پنج کس
شوند و یکی مخالفت نماید کردن او را بزن و اگر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس مخالفت ورزند

اکردن بزن و اکر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن در میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اکر ان
ه کس دیکر بر مخالفت مصر باشند کردن ایشانرا بزن و اکر سه روز بکذرد و اتفاق بر امری نکنند کردن
ه را بزن و مسلمانانرا بکذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه
نجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر عم بروایات مستفیضه مخالف و موالف
یب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیهٔ خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و بایکدیکر مشورت
کردند و کفتند اکر خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیکری زیادتی نخواهد داد و همهٔ مسلمانان را
ساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد
دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت کفت من حصهٔ خود را
بخشیدم بعثمان زبیر چون عمه زاده حضرت امیر عم بود برای حمیت قرابت کفت من حصهٔ خود را بعلی
بخشیدم بعد از ان سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست که خلافت باو نمیرسد کفت منهم حصهٔ خود را
بابن عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از ان عبد الرحمن کفت من هم از حصهٔ
خود کذشتم و میان علی عم و عثمان کذاشتم و بعلی عم کفت باتو بیعت میکنم بکتاب خدا و سنت رسول
خدا و طریقهٔ شیخین ابابکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و انچه خود دانم
و انم بان تعلق کیرد بعد از ان همان نحو بعثمان کفت عثمان کفت بهمین شرط قبول کردم بار دیکر
بعلی عم و بعثمان کفت همان شرط تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی عم قبول نمیکرد چون
دید که علی عم شرط طریقهٔ شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و کفت السلام علیک یا امیر
المؤمنین پس علی عم فرمود والله که تو با او بیعت نکردی مکر بهمان امید که عمر با ابابکر بیعت کرد خدا
میان شما جدائی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای انحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد
بمرتبهٔ بهم رسید که هیچ یک با دیکری سخن نمیکفتند تا انکه مرک در میان ایشان جدائی افکند این بود کیفیت
این قصه بنحوی که محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند و بر عاقلی
مخفی نتواند بود اشتمال این قصه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابابکر و عمر و عثمان
و رفقا و اعوان ایشان اول انکه کفت بس است عمر را انچه کرد در حیات و ممات متحمل اینکار نمیشوم
اکر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی و رضا و طاعت ایشان بود چرا از ان احتراز
و استنکاف میکرد و از تحمل ان میکریخت و اکر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا در
حیات خود متحمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول او متمسک شده حق را از صاحب حق کرفت اول
برای ابابکر و بعد از او برای خود دوم انکه اول کفت که رسول خدا از همهٔ این شش نفر راضی بود
و از این جهت همه لایق خلافت اند بعد از ان برای هر کس عیبی کفت که باعتقاد ان منافی انست و اکثر

اما اکر کفر نباشند بی شك معصیت هستند پس باین عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد چکونه انحضرت
از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که اکر کسی بعمر میکفت که تو اول کفتی
که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون حالا به طلحه میکوئی که از تو ازرده از دنیا رفت
و اینها نقیض یکدیکرند اما کی جرات میکرد که کمتر از این سخن را بکوید باو چه جای این سیم انکه عیب
کرده امیر المومنین را بمزاح که از جملهٔ صفات حمیده و اخلاق حسنهٔ انبیاء و اولیاست و حقتعالی رسولش را
باین مدح کرده و خلافش را مذمت کرده و کفته است فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب
لانفضوا من حولك و اکر مراد او بدعابه و مزاح امری باشد که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم و متضمن
لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که انحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود و رعبش در دلهای
کافران و منافقان بمقتضای اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین بمرتبهٔ ممکن بود که نامش را که
میشنیدند بدنشان میلرزید و باین سبب قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود او را نسبت به فخر و تکبر
میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون انحضرت ساکت بود ما جراءت نمیکردیم که ابتدا به سخن
بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس کفت که اکر صاحب شما
علی متولی خلافت بشود میترسم که عجبی که او دارد او را از راه ببرد و باز ابن الانباری روایت
کرده است که علی امد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی بودند چون برخاست یکی از حاضران
او را نسبت به تکبر و عجب داد عمر کفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند که اکر شمشیر او نبود ستون
اسلام راست نمیشد و او در قضا از همه اعلم است و از اوست سوابق و شرف این امت پس کسی کفت
هرکاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید کفت ما از خلافت او کراهت داریم بجهت انکه کم سن است
و فرزندان عبد المطلب را دوست میدارد و ابضا روایت کرده است که عمر با ابن عباس کفت که شما
اهل بیت رسول خدا و پسران عم او بید چرا قوم شما خلافت را بشما نکذاشتند ابن عباس کفت نمیدانم
هرکز بغیر از نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر کفت نخواستند قوم شما از برای شما پیغمبری
و خلافت جمع شود پس شما باسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما کویید که اول کسیکه شما را از
خلافت دور کرد ابابکر بود او مطلبش این نبود و لیکن امری روداد که علاجی بغیر ان نداشت و اکر نه
رای ابابکر بود در حق من هر اینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اکر میکرد بر شما کوارا
نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که کاو میکند بقصابی که انرا میکشد و باز ابن
ابی الحدید از عبد الله عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس کفت که میدانی
چه امر مانع شد مردم را از انکه خلافت را بشما بدهند کفت نه عمر کفت و لیکن من میدانم کفت ان چیست
عمر کفت کراهت داشتند قریش از انکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را

کنند پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و رای درستی
ر کردند ابن عباس گفت ای خلیفه غضب خود را از من دور میکرداند که جواب این سخن را بشنود
گفت بگو آنچه خواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حقتعالی میفرماید
بك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی پروردگار تو خلق میکند هرچه را میخواهد و اختیار
د از برای ایشان آنچه خیر ایشان در آنست و تو میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت
ه اختیار کرد اگر قریش از برای خود اختیار کردهٔ خدا را اختیار کرده اند حقست و الا باطلست و آنچه
فتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حقتعالی حال انجماعت را ذکر کرده است
ته است ذلك بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی بسبب آنست که ایشان نخواستند آنچه را
تاده است خدا پس خدا حبط کرده است عملهای ایشان را و ثواب انها را برطرف کرده است اما آنچه
فتی که اگر چنین میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی
توانستیم کرد و لیکن خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است که
بر خلق عظیمی و ایضا باو خطاب کرده است که بگشا و پست کن بال مرحمت خود را از برای انها که متابعت
رده اند از مومنان عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر
یش غشی که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت بتانی براه رو ای پادشاه
منان و دلهای بنی هاشم را نسبت بغش و فریب مده بدرستیکه دلهای ایشان از دل رسول خدا است
که خدا پاك کرده و پاکیزه کردانیده است از از همهٔ عیبها و بدیها و ایشان خانه ابادهٔ اند که حقتعالی ایهٔ
طهیر را در شان ایشان فرستاده است و اما آنکه گفتی که عداوت و کینهٔ شما در دل ماهست چگونه کینه
داشته باشد کسیکه حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران بیند پس عمر گفت اما تو ای عبدالله
تو سخنی بمن رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام
ت مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافش را ظاهر کنم و اگر حق باشد نباید از حق برنجی عمر گفت میشنوم
که مکرر میگویی که این خلافت را از روی ظلم و حسد از ما گرفتند ابن عباس گفت اما حسد پس
یطان حسد برد برادم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان ادمیم و حسد بر ما بسیار میبرند و تو
میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه ایا حجت نمیگیرند عرب بر عجم که رسول خدا از ما
است پس ما نیز بر سایر قریش این حجت را داریم عمر گفت الحال برخیز و بخانهٔ خود برو و چون برخاست
و روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستیکه من با هرچه از تو صادر شود دست
از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب کردانید و گفت مرا بر تو و بر همهٔ مسلمانان حقی عظیم
است بسبب رسول خدا هر که آن حق را رعایت کند بهرهٔ خود را حفظ کرده است و اگر آن را ضایع کند

همراهش را باطل کرده است اینرا کفت و رفت پس عمر با حاضران کفت مرحبا ابن عباس کفت هرکز ند
او را اکه با کسی مباحثه و معارضه کند مکر انکه بر او غالب می اید موءلف کوید که از این اخبارت
بر عاقل خبیر مخفی نمیماند که ان منافق میدانسته است که خلافت حق امیرالموءمنین ع است و باین
و حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یك از این کفتها دلیل واضحی است بر کفر و نفاق ا
انکه کفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این امر شوم هرکاه میدانی که حضرت امیر ع صاح
حقست و اکر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میکفتی لولا علی لهلك عمر پس چرا بعد
باو نمیدهی شاید کفارهٔ بعضی از کناهان تو بشود و اکر میخواستی در اصل متحمل نشوی چرا باقی
متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسیکه باعتراف تو احق و اولیست منصرف کردد و بکسی
شود که باعتراف تو و بحسب واقع سرکینی از او بهتر است و از غایت فضیحت کشته میشود و انکه کفت
و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس جواب شافی در این باب کفت و حقتعم میفرماید ان
کله لله یعنی بدرستیکه امر همه از خدا است و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله و رسوله
و اخبار بسیار در این باب کذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نیستند
انکه معدن نبوت و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدایند و
سایر انبیا مانند نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشـ
خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر اخر الزمان که اشرف پیغمبرانست مانع شد و انکه ا
و خلافت هردو باشما باشد برای باهیچ نمیماند محض عداوت و حسد و حب جاه و ریاست اسـ
خدا برای ایشان خلافت را پسندیده و شما را قابل ان ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد
عذر کم سالی هرکاه کم سنی مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و یحیی و سلیمان و امثال ایشـ
خلافت چرا باشد در حق انحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیاء بودن هرکاه چهل سا
باشد زیاده از چهل سال در خلافت انحضرت چرا کافی نباشد و چرا سن انحضرت برای حمل سود
و در غزوهٔ تبوك برای منزلت هرونی و خلافت که چند سال پیش از این بود کم نبود و بعد از
رسول که چند [illegible] بعد از ان بود کم بود و عذر دیکر که بخو یشان محبت دارد هرکاه محبت خ
از برای خدا باشد و مزد [illegible] رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطاه
بر خطاهای بسیار اول آنکه خود روایت کردند در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند
همین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری کفت اکر سالم مولای حذیفه میبود من در
او شك نمیکردم و حال انکه او از قریش نبود و این مناقضه صریح است با مخالفت نص و اتفاق ا
اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمـ

دند باو گفتند که اگر کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه
میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم که از پیغمبرت شنیدم که میگفت که او امین این امت است
اگر سالم زنده بود او را خلیفه میکردم اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبرت شنیدم که میگفت
سالم محبتش بخدا شدید است و سید مرتضی از بلاذری روایت کرده است که بعمر گفتند که کسی را
تعیین کن گفت از اصحاب خود حرص بدی بر خلافت می بینم و من باین شش نفر میکذارم رسول خدا که
از دنیا رفت از ایشان راضی بود و بعد از ان گفت که اگر یکی از دو نفر را می یافتم سالم یا ابو عبیده
خلافت را باو میکذاشتم و اعتماد بر او میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعنی
در ان نکرده است و اما مقدمهٔ دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو
هریره که رسول خدا صلعم گفت که مردم تابع قریشند و در این امر مسلمان ایشان تابع مسلمان ایشانند
و کافر ایشان تابع کافر ایشانند و ایضا هر دو از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که پیوسته
این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر انکه خدا او را برو بجهنم می افکند مادام
که دین را بر پا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت که
قریش والیان مردم اند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده
است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر حقیت از دادند و بحد استفاضه
رسید پس معلوم شد که در این تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقض گفتهٔ خود کرده
و هم مخالفت نصوص واقعه نموده و ایضا عذری که از برای خلافت سالم پیدا کرده بود با انکه مجهول است
باطل هم هست زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم اجماع جمیع شرایط امامت و قدرت بر تحمل
اعباء ان خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف حضرت امیر ع
بحدیث طیر متواتر بانکه او احب خلقست بسوی خدا حجت تامه امامت او نباشد با انکه محبوب خدا بودن
بهتراست از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم بر فضیلت جمیع خلق نیست و محبوب تر بودن هست
پس چرا تعیین انحضرت نکرد و قطع نظر از ایات متکاثره و نصوص متواترهٔ دیگر کرد و بعضی از اکابر گفته اند
که این قرینهٔ واضحه است بر انکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابو بکر و عمر و ابو عبیده
و سالم بر انکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت ارزوی وجود
این دو نفر کردن که هیچ فضلی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق
ممتاز و معروف بودند پنجم انکه اول قسم خورد که بعد از فوت من متحمل نمیشوم و بعد از ان متحمل
شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر حجت شوری که مبنای خلافت کبری تواند شد نهایتش
انست که مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بود

وایضا چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگ
کرد که محتاج بامر بقتل وانهمه تقسیم وتهدید و توعید شود واکر باجتهاد وامر خود اکتفا مینمود چنا
ابو بکر در خلافت او کرد البته از فتنه و اشوب اسلم بود و فی الحقیقه منشاء مقاتلهٔ جمل وصفین ونهرو
هیچ امری بغیر شوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است که امر مسلمانانرا هیچ
پراکنده نکرد و خواهشهای ایشانرا متفرق نکردانید مکر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد
که ان باعث این شد که هر یك از انها داعیهٔ خلافت بهم رسانیدند واکر عمر یك کس را خلیفه م
چنانکه ابو بکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید و تمام کرد بر انکیختن این فتنهارا بانکه بطمع انداخت معا
وعمرو بن العاص را در خلافت زیراکه او معاویه را عامل شام وعمرو بن العاص را حاکم مصر کرد
برای انکه عداوت ایشانرا نسبت باامیر المومنین عم میدانست پس بایشان داد برای انکه اکر و
خلافت بانحضرت برکردد شاید انها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیات مایوس کردید کفت
اصحاب محمد خیرخواه یکدکر باشید اکر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو ومعویه چون این
بایشان رسید داعیهٔ خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر عم سر براوردند وایضا ابو
الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظر
ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید من از او سوال کر
احوال علی عم وعثمان کفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم وبنی عبد شمس وبعد از سخن
در این باب کفت سبب دویم در اختلاف در امر امامت ان بود که عمر خلافترا شوری قرار داد و
بر یکشخص نکرد پس در نفس هر یك از ایشان قرار کرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی د
و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود و چشم بر این دوخته بودند وانتظار این امر میکش
تا انکه نزاع میان علی عم وعثمان قوی شد وکار منتهی شد بقتل او واعظم اسباب قتل او طلحه بود
و شبهه نداشت که خلافت بعد از عثمان باو خواهد رسید باعتبار سابقهٔ او وانکه پسر عم ابو بکر
ابو بکر در نفوس اهل ان عصر منزلت عظیمی داشت و سماحت وجود هم داشت و باعمر در
ابو بکر نیز در خلافت منازعه کرد و پیوسته باین سبب سعی میکرد در تضییع عثمان و شورانید
براو و دلهای اهل مدینه واعراب واهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر نیز در این باب مع
او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست وامید این دو نفر در خلافت کمتر از امید علی
بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیراکه علی را ضایع کرده بودند وابو بکر وعمر او را در نظر مردم بیقد
بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها واجماعتی که خصایص وفضایل وبزرکیهای
در زمان حضرت رسول صم دیده و شنیده بودند اکثر انها مرده بودند وجماعت دیکر بعرصه امده

کرادر

که او را نشناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر
نبود مگر انکه پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل او را فراموش کرده
بودند و از برای انحضرت اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از انحضرت اتفاق که از
برای هیچیک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب
بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف قلب قریش میکردند و ایشانرا وعدهٔ عطا و افضال
میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفهٔ بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده
بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات خود و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم
اقوال و افعال او را می پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه ارادهٔ اخذ خلافت کرد و بسیار
حریص بود بران و اکثر اشتر و شجاعان عرب که با او بودند خلافت را در علی عم قرار نمیدادند بانحضرت
نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت ان رخنهٔ عظیم در خلافت انحضرت کردند
عایشه و ابعراق بردند و فتنهٔ جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ
صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معویه جرات بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی فاسق
شد بمحاربهٔ عایشه و مسلمانان و انکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مومنی
از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد
و فرع ان بود و از فساد صفین و گمراه شدن معویه ناشی شد هر فسادی و قبیحی که جاری شد در
ایام بنی امیه و فتنهٔ عبد الله بن زبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان لعین بود زیرا که عبد الله دعوی کرد که
چون عثمان یقین بقتل خود بهمرسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم و جمع دیگر
براین گواهند پس نمی بینی که سلسلهٔ این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی
است و هر شاخی بدرختی پیوسته است و از هر اتشی شعلهٔ افروخته است و همه منتهی میشود به شجرهٔ
خبیثه شوری که عمر در زمین فتنه و ضلالات غرس نمود و گفت عجیب تر از این ان بود که بعمر گفتند که
سعد بن عاص و معویه و اکثر منافقین که داخل موءلفة قلوبهم بودند و اسیر شدهای جنگ و فرزندان
ایشان که بجبر ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی عم و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا و لایتی
و حکومتی ندادی در جواب گفت که اما علی تکبرش زیاده از انست که از جانب من قبول حکومت بکند
و اما انجماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس کسی که از حکومت
ایشان خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافتی از برای خود کنند چگونه نترسید در وقتیکه
شش نفر را در مرتبهٔ خلافت مساوی قرار داد از انکه فساد بکنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای
اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابو بکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما لعنة الله ولعنة

متحقق نشد و چگونه شایبهٔ اختیار میباشد با قصد بقتل و جهاد و سید رضم گفته است که اول مکری که
عبد الرحمن کرد ان بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بیغرض بدانند و هر چه بگوید
قبول کنند و مکر دیگر انکه بر حضرت امیر ع عرض کرد خلافت را بشرطی که علم داشت که حضرت با ان
شرط قبول نمیکند باینکه گفت بشرط انکه بسیرت ابو بکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت
ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار این کرد که سیرت
ایشان باطل بوده زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو کردن
زیرا که سیرت ایشان با هم موافق نبود و باین مکر واضح چنین امر باطلی را از پیش بردند طعن نهم انکه در
چهار صورت امر بقتل ابجماعت نمود مخالفت با عبد الرحمن باسایر اولیای عثمان بامر چیزی قرار نگرفته
رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بودند که باینها مستحق قتل شوند و امرا و رای عبد الرحمن و دیگرا
بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب
قتل جمعی از مسلمین که بنص قران قتلشان حرام و از اکبر کبایر است شود طعن دهم انکه در میان ایشان
امر بقتل حضرت امیر ع نمود بلکه امر بقتل نبود مگر برای انحضرت و اتباع او چنانچه از جمله نقل
ظاهر شد با انکه بسندهای صحیح از طرق مخالف و موالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است
و حرب او حرب رسول خدا و سلم او سلم انحضرت است یازدهم انکه بر تقدیر وجوب اطاعت رای ابجماعت
و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصا ان معصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص
تعیین اینمدت کرد که اگر سه روز بگذرد واجب القتل شوند دوازدهم انکه حضرت امیر ع را با ان مناقب
و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت شد و اکثر گذشت که از حق و از قران جدا نمیشود و باب مدینه
علم و حکمتست و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبد
الرحمن بکند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عم زاده و دامادش بود نمیگذارد
و باعتراف خودش ضعیف الرای و محب قوم خود بود و باین علت قابل خلافت نیست و رای او را بر
انحضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب نمود تا حدی که اگر خلاف رای او کند او را بکشند
و کفر و نفاق و ضلالت از این بالاتر نمیباشد سیزدهم هرگاه باتفاق مخالف و موالف حضرت امیر ع قرین
کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست و سفینهٔ نجات و اعلم امت است و بطریقهٔ شیخین راضی
نشد و همین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی نمی باشد بر ضلالت
ایشان و بطلان طریقهٔ ایشان زیرا که اگر طریقهٔ ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت
انرا قبول کرد و این را قبول کرد و چرا بانکه او را قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن
بخلافت انحضرت راضی نشد و اگر مخالف ان بود مخالفت خدا و رسول عین کفر است چهاردهم انکه

چون

ون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت
تهاد علی وعثمان اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت
د ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شوری خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد
اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابابکر و عمر تجاوز
ایند و چرا عثمان قبول این شرط میکرد و اگر این شرط جایز است پس فایدهٔ شرط اجتهاد در خلافت
یست و ایضا هرگاه اجتهاد مخالفت حضرت رسول صم که واجبست متابعت او بنصوص قرانی جایز باشد
انکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابابکر و عمر را بان توجیه میکنند چرا مخالفت ان دو جاهل باطل
یز باشد و وجوه دیگر از خطا در این قضیه هست که استیفای انها موجب تطویل کلام است و انچه
کور شد برای عاقل متدبر کافی است طعن پانزدهم انکه ابابکر را در خانهٔ حضرت رسول صم دفن کرد
وصیت کرد که او را نیز در انخانهٔ مقدسه دفن کردند و ان جایز نبود بچندین وجه اول انکه تصرف در
لک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست وجه دوم انکه نهی کرد حقتعالی از داخل شدن در خانهٔ انحضرت
براذن وجه سیم انکه کلنگها را نزد قبر شریف انحضرت بر زمین زدند و حقتعالی نهی کرده از انکه صدا
انحضرت بلند کنند و حرمت مومن خصوصا انحضرت در حیات و موت یکی است و در هر دو حال
عایت ان واجبست و تفصیل سخن در این باب انست که موضع قبر رسول خالی از ان نیست که یا تا وقت
فات بر ملکیت انحضرت باقی بود یا در حال حیات از انحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانچه بعضی از
نیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از ان نیست که بمیراث بدیگران رسید یا صدقه بود اگر میراث بود
ن جایز نبود ابابکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در انجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ
وایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند یا بخریدن و امثال ان از ایشان
گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان خریده باشند یا رضای تحصیل کرده باشند و اگر
نقال در حال حیات بود بایست در این باب حجتی یا شاهدی از عایشه بطلبند چنانچه از حضرت فاطمه
بیدند و از برای انکه در نظر عوام تسویلی کند فرستاد بنزد عایشه و از او رخصت طلبید و بر هر تقدیر
عاقل خبیر ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همهٔ مستحقان در ان شریک
بودند و رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در ان پیش از قسمت بدون رخصت
ایر ورثه حرام بود و اذن عایشه بتنهایی فایده نداشت و روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی
گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده بود با رفیق خود
گفت والله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس بنزد یک رفت و بر ایشان سلام کرد
گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسالت علی عم است و من

میکویم که بهترین مردم بعد از حضرت رسول صم ابابکر است و بعد از او عمر دلیلی برای من بکو که
بر او حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت وکفت بس است از برای کرامت ایشان
و فخر ایشان انکه ایشان هم خوابه انحضرتند در قبر او کدام حجت از این واضح تر میباشد فضال کفت من
کفتم اینرا ببرادرم او کفت اکر انموضع از حضرت رسول صم بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن
در موضعی که حقی در ان نداشتند و اکر از ایشان بود و بحضرت بخشیده بودند بد کردند که رجوع در
بخشیده کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس کفت ایشان باذای مهر دخترهای خود در
انخانه مدفونند کفت من کفتم برادرم کفت تا حضرت مهر زنانرا نمیداد بر او حلال نمیشد چنانچه حقتعم فرموده
است انا احللنالك ازواجك اللاتی اتیت اجورهن ابوحنیفه کفت بکو بمیراث دخترهای خود در انجا
مدفون شدند فضال کفت من کفتم برادرم کفت که حضرت رسول صم که از دنیا رفت نه زن داشت و مجموع
انها هشت یك انخانه میرسید پس بهر زنی حصهٔ از نه حصه از هشت یك میرسید و ان بقدر شبری نمیشد
چکونه جنازهٔ بان بزرکی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و کفتند انحضرترا میراث
نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه کفت بیرون کنید
اینرا که خود رافضی است و برادری ندارد و انچه در کتب مبسوطه از دنائت نسب و حسب عمر و ولد
الزنا بودن او مذکور است این رساله کنجایش ذکر انها ندارد مطلب سیم در بیان قلیلی از مطاعن عثمان
است قبایح اعمال او مشهورتر از انست که احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از انها را در این رساله بیان
مینماییم طعن اول انست که اقارب کافر منافق فاسق چند را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی
مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط کردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی
کوفه کردانید و انواع فسوق و معاصی از او صادر شد و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در
استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی مست بمسجد امد و نماز صبح را با مردم
چهار رکعت کرد پس در اثنای نماز بایشان کفت که اکر میخواهید زیاده از چهار رکعت هم میکنم و صاحب
استیعاب بعد از ان کفته است که این قصه از مشهوراتست و ثقات روایت کرده اند از اهل حدیث و اهل
اخبار و نیز کفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل ایه کریمهٔ ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا در شان
ولید نازل شده است و حق تعم او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیکران روایت
کرده اند که فسق او بحدی شایع شد که بر منبر او را اسنکباران کردند و او را امدند و او را زدند حضرت
امیر عم او را حد شرب خمر زد اکرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد
که هر جور و عدوان که خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از او
شکوه کردند و بفریاد امدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون

مطاعن عثمان لع

ابخاس

جماعت بیایند سر و ریش بعضی از ایشان را بتراش و حبس کن و بعضی را بر دار بکش اهل مصر نامه را
از راه گرفتند و بمدینه بر گشتند و باین اسباب کشته شد دوم آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت
رسول صم او را از مدینه بیرون کرد بسبب کفر و نفاق او و ایذای بسیاری که از او بانحضرت میرسید
تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار
رابطی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند عثمان بنزد ابابکر آمد و او را شفاعت
کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد و ابابکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد
عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند حضرت
امیر ع و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه در این باب سخن باو گفتند و این عمل را
از او انکار کردند فایدهٔ نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول بود و هم مخالفت سنت شیخین که شرط
کرده بودند که بطریقهٔ ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبد البر و دیگران بطرق بسیار
روایت کرده اند سیم آنکه ابوذر که احدی از خاصه و عامه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او
شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون منکر عثمان را بسبب
بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچهای مدینه میگشت و میگفت بشر الکافرین
بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از معاویه بدعتها و ستمها
میدید و بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب حضرت امیر را روایت میکرد و معویه هر چند میخواست
او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند معویه بعثمان نوشت که اگر
ترا احتیاج بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را بنزد من بفرست بر مرکبی در
نهایت درشتی و ناهمواری پس معاویه آن بزرگوار را بر شتری درشت رو برهنه سوار کرد و شخصی
غلیظ عنیف را بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد
و چون آن پیر ضعیف را با آن عنف آوردند تا رسیدن بمدینه رانهایش مجروح شد و گوشتهایش ریخت
و چون او را بنزد عثمان آوردند دست از نهی منکر برنداشت و احادیثی که در لعن و مذمت او
و خویشان او از حضرت رسول صم شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد و حضرت امیر ع فرمود
ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از رسول خدا صم شنیدم که گفت آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین گرد
آلود بر نداشته سخن گوئی را که راستگوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت
دادند که ما از حضرت رسول این را شنیدیم که در شان ابوذر بود عثمان گفت با صحابه که بگوئید که من
چه کنم با این شیخ دروغگو بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم یا او را از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت
مسلمانان را پراکنده کند حضرت امیر ع گفت من میگویم در حق او آنچه مومن آل فرعون در حق موسی

گفت پس این آیه کریمه را خواند که مضمونش اینست که اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر اوست
و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعضی از آنها که شما او را وعده میدهید بدرستی که خدا هدایت
نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در
دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که باعجاز آنحضرت چون آن ملعون کشته شد دهانش را پر از خاک
یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با اباذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز باز او را طلبید
و گفت از بلاد ما بیرون رو گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را
فاسد کردی گفت پس بعراق بفرست گفت میخواهی بنزد جماعتی بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان
میکنند گفت مرا بمصر بفرست باینهم راضی نشد پس او را بربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او
و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت بعبادت حقتعالی مشغول بود تا برحمت
الهی واصل شد و همهٔ این ظلمها که بر اباذر واقع شد حضرت رسول صلم او را خبر داده بود و فرموده
بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی
شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل و نماز تو خواهند شد چون هنگام وفات او شد کسی بغیر
دختر او بر سرش نبود دختر گفت من چگونه تنها بامر تو قیام نمایم اباذر گفت رسول خدا مرا خبر داده است
که جمعی از حاج عراق تجهیز من خواهند نمود چون من فوت شوم جامهٔ بر روی من بپوش و برو بر سر
راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسان چون دختر بر سر راه آمد قافلهٔ عراق رسیدند
و عبد الله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت اباذر را بایشان گفت همه
محزون و گریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند
و لعنت کردند بر کسی که او را ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده و این یک سبب ضرب و اهانت ابن
مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن اباذر اهانت بسیار از عثمان
و اصحاب او نسبت بحضرت امیر ع واقع شد که بمشایعت او رفت و کسی که با مثل اباذر کسی از کبار
صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شان او روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین از او
راستگوتری نیست و او شبیه عیسی بن مریم است با فضایل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت
کرده اند چنین سلوک و آزار و نسبت بزبدهٔ اهل بیت رسالت آن اهانتها و بی ادبیها بعمل آورد
از اهل اسلام نمیتوان شمرد چه جای آنکه مستحق خلافت باشد چهارم آنکه عبد الله بن مسعود را که از
اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد
و دو مرتبه او را زد یکی برای آنکه بر اباذر نماز کرد و چهل تازیانه بر او زد و دیگری برای آنکه مصحفش را
طلبید که با مصحف خود که تحریفات و کم و زیاد کرده بود موافق کرداند و او نداد و او را آنقدر زد که دو

تخوان پهلو یش را شکست و سه روز بعد از ان رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که
روقت رحلت عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت
ه میخواهی گفت رحمت خدا گفت طبیب برایت بیاورند گفت طبیب بیمارم کرده است گفت میخواهی که
ظیفه ات را که قطع کرده بودم از برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم
بدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت ایشانرا خدا روزی میدهد گفت از برای من از خدا طلب
غفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان براو نماز نکند و اصل زدن
ثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف
لمعارف روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند پنجم زدن عمار است
که از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحون است بذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن
عبد البر در استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مگر انکه
گر خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از حضرت رسول صم شنیدم که گفت
مملو است عمار از ایمان حتی کف پاهای او و بروایت دیگر پر است از کف پاهای او تا نرمهای گوش
واز ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که هرکه عمار را دشمن
دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که اینرا از حضرت رسول صم شنیدم پیوسته او را
دوست داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود مشتاق است بهشت بسوی علی
ع و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که انحضرت فرمود که بهشت
مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود
که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر انکه اختیار کرد انچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از
مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی بود من سخن
درشت بروی او گفتم عمار بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد و من نیز بخدمت انحضرت
رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت
سر برداشت و فرمود که هرکه با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هرکه با عمار دشمنی کند خدا
با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون امدم و سعی بسیار نمودم در خشنودی عمار و او را از خود راضی
کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون مسجد
حضرت رسول را بنا میکردند ما یکخشت یک خشت بر می داشتیم و عمار دو خشت دو خشت بر میداشت
حضرت رسول او را بان حال مشاهده کرد بدست مبارک خود خاک را از او میریخت و میگفت بیچاره عمار
خواهد خواند ایشانرا بسوی بهشت و خواهند خواند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بخدا از

ومنها اما کیفیت قصهٔ عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضه الاحباب و
ایشان روایت کرده اند انست که جمعی از صحابهٔ حضرت رسالت صم اتفاق نمودند و فسوق و ظلمها
عثمانرا نوشتند و تهدیدش کردند که اکر ترك این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که
برساند چون باو داد یکسطر خواند و انداخت عمار کفت ای امیر نامهٔ اصحاب رسول خدا است مینداز
و بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر ترا میکویم پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او
بر زمین کشیدند و انقدر زدند او را که از حرکت انداختند پس خود پیش امد و لکد چند با کفش
بر شکم و اسافل اعضای او زد انقدر که علت فتق بهمرسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش ب
و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش امد وضو ساخته و نمازها
قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید کفت خدا
رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود کفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میکوییم عثمان کفت
کمان اینست که من از اخراج اباذر پشیمان شده ام کفت نه والله این کمان ندارم عثمان از این سخ
ازرده شد کفت بر کردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بهمانجا که اباذر بود و تا من زنده ام بمد
نباید عمار کفت بخدا سوکند که همسایکی سکان و کرکان مرا خوشتر است از همسایکی تو و برخاسته بیرو
رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بحضرت امیر عرض کرد
و کفتند عثمان عمار را زد و ازار کرد و ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده و اکر اینکار را بکن
میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشانرا تسلی داد و فرمود شما ص
کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس بنزد عثمان رفت و کفت در بعضی از کارها بیتابی میکنی و س
خیرخواهانرا نمیشنوی پیش از این ابوذر را که از صلحاء مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخ
نموده نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان او را نپسندیدند و حالا میشنوم که ارادهٔ اخراج عمار دا
از خدا بترس و دست از عمار و دیکران بردار عثمان از این سخن در غضب شد کفت اول ترا بیرو
باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود ترا حد ان نیست که با من این سخن کویی و اینکار تو
[illegible] و اکر خواهی والله که نتوانی و اکر شك داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوکند که فساد
و غیر او همه از تست و ایشان کناهی ندارند کارهای بد میکنی که تاب نمی ارند و ترا خوش نمی اید
برخاست و بیرون رفت و کسی که در این روایات تامل کند میداند که کسی که اذیت و اهانت و
و ضرب واقع سازد نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او انها را کفته باشد و دشمنی او را دشم
خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق ا
این سخنان کوید از ایمان و اسلام بهره ندارد و انچه از اخبار معتبرهٔ خاصه و عامه ظاهر میشود انس

عمدهٔ اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیر ع بود چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده است
از ابن عباس که عثمان بمن گفت که پسر عم تو و پسر خال من بمن چکار دارد و از من چه میخواهد گفتم که را
میگوئی عم زادهٔ من و خالوزادهٔ تو بسیارند گفت علی را میگویم گفتم والله من از او بغیر خوبی و خیر
چیزی نمیدانم گفت والله که از تو پنهان میدارد آنچه را باید بگران میگوید در این اثنا عمار رسید
پرسید که چه میگفتید که بعضی را شنیدم گفتم همانست که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد
و ظالمی که خود را بنادانی میکذارد عثمن گفت تو از دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر رعایت
بعضی از امور نباشد ترا ادبی کنم که تلافی گذشته و مانع آینده باشد عمار گفت اما دوستی علی من از آن
ندری نمیخواهم و اما ادب کردن بر من حجتی نداری من بر تو حجت دارم و تابع سنتم عثمان گفت والله
که تو از اعوان و انصار شر و مانعان خیری عمار گفت من خلاف اینرا از حضرت رسالت صم شنیدم
روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود تو امدی و دیگری نبود من سینه و گردن و روی مبارک
ورا بوسیدم فرمود بتحقیق که تو ما را دوست میداری و ما ترا دوست میداریم و بتحقیق که تو از اعوان
خیر و مانعان شری عثمان گفت چنین بود اما بعد از ان تغییر کرد عمار دست بدعا برداشت و گفت یا ابن
عباس امین بگو و سه مرتبه گفت خدایا تغییر ده هر که انرا تغییر داد و این حکایات از جهت چند دلیلست
بر فسق و ظلم عثمان ایذای عمار چند بار و نفرین بر او سه بار و نسبت شر بافعال حضرت امیر ع دادن
و اهل شر گفتن ان حضرت و بغض و عداوت انحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه
کفر و اگر راست گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است که انحضرت با مؤمن و مسلم البته بغض و عداوت
ندارد و بغض او با انحضرت که از کلام خودش مستفاد است عین نفاق و کفر است ششم آنکه خمس که
مخصوص اهلبیت ع است و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود زیاده از حد
اندازه داد و از انجمله بچهار کس که چهار دختر خود را بایشان داده بود چهار صد هزار دینار داد
که تقریبا بحساب این زمان شصت هزار تومانست و از مال افریقیه بمروان صد هزار دینار و بروایت
کلبی و شهرستانی دویست هزار دینار که سی هزار تومان باشد باو داد و بروایت واقدی همهٔ ان
مال را باو داد و گفت که عثمان میگفت ابابکر و عمر از این مال بخویشان خود میدادند من هم بخویشان
خود میدهم و ایضا او روایت نموده که مال عظیمی از بصره اوردند همه را جمع کرده بکاسه میان اهل
و اولاد خود قسمت کرد و هم او روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة اوردند همه را بحارث بن
حکم داد و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و سیصد هزار دینار رسید همه را باو داد
و صد هزار دینار بسعید بن ابی العاص داد و مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعید بن
ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود با این

سلواتك كه بطريد رسول الله سيصد هزار دينار ميدهد و ابو مخنف روايت كرده است كه عثمان نو
عبد الله بن ارقم خازن بيت المال كه بعبد الله بن خالد كه از خويشان عثمان بود سيصد هزار و بهر
از جمعی كه رفيق او بودند صد هزار دينار بدهد او نوشته رارد كرد و انمبلغها را نداد عثمان گ
تو خازن مايی هر چه ميگويم بكن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان ميدانستم خازن تو غ
تو است كليدهای اموال را آورد و بر منبر او ريخت و بروايت ديگر پيش او انداخت و قسم ياد كرد كه ه
متوجه اين امر نشود و عثمان كليدها را بنايل غلام خود داد و واقدی روايت كرده است كه بعد از
واقعه زيد بن ثابت را فرمود كه سيصد هزار درهم از بيت المال از برای عبد الله بن ارقم برد و گفت ا
فرستاده كه صرف عيال و اقربای خود كنی عبد الله گفت مرا باينمال حاجتی نيست و من برای آنكه عثم
مزدی بمن بدهد خدمت بيت المال نكردم و بخدا سوگند كه اگر اين از مال مسلمانانست كار من اينقدر نيد
كه مزدش سيصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمانست نميخواهم كه نقصان باو برسانم كه او
المال را هر كه خواهد بغير حق بدهد و ابن ابی الحديد روايت كرده است از زهری كه جوهری از خز
پادشاه عجم نزد عمر آوردند كه چون آفتاب بر آن ميتابيد مثل منقل آتش شعاعش بلند ميشد بخازن
المال گفت اين جوهر را ميان مسلمانان قسمت كن كه گمان دارم بر سر اين بلا و فتنهٔ عظيمی ميان مسلما
حادث شود خازن گفت اين يك جوهر را همه قسمت نميتوان كرد و كسی نيست كه تواند كه از عهدهٔ قيم
برآيد كه اينرا بخرد و شايد سال ديگر حق تعالی فتحی مسلمانانرا روزی كند كه كسی را اينقدر قدرت بهم
كه تواند اينرا خريد گفت پس در بيت المال ضبط كن و آن گوهر بود تا عمر كشته شد عثمان آنرا بدخ
خود داد و ايضا ابن ابی الحديد روايت كرده است كه مردی بخدمت حضرت امير ع آمد كه از ع
برای او چيزی بگيرد فرمود كه او حمال خطاياست نه والله هرگز بنزد او بشفاعت نروم و صاحب استب
و ديگران روايت كرده اند كه بعد از كشتن عثمان سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفت
كه از ثمن تركهٔ او هر يك را هشتاد و سه هزار دينار رسيد كه مجموع دويست و چهل و نه
دينار يا سيصد و سی و دو هزار باشد كه مبلغ اخير تقريبا نزديك به پنجاه هزار تومان باشد و در اين
اخبار و روايات بسيار است كه اين رساله گنجايش ذكر آنها ندارد و كسيكه در اموال مسلمانان خم
خمس ذوی القربی اينقدر از برای خود و اقارب خود تقلب نمايد كه صرف فسق و فجور و اس
و تبذير و زينت كنند و فقرای مساكين در مشقت و عسرت بوده باشند كی اهليت خلافت عامهٔ مسلم
دارد با آنكه خلاف آن شرطی است كه در اول بر او اقرار كردند كه بطريقهٔ ابابكر و عمر عمل كند
چه تفضيل در عطا را او بدعت كرد اما بنحوی كه در نظر عوام مشتبه ميشد و جهات واقعيه را فی ا
رعايت ميكرد و خود كم تصرف مينمود و عثمان رسوايی را بجدی رسانيد كه خيانت و شقاوت او بر عا

اهر شد تا انکه بقتل او منتهی شد طعن هفتم انکه جمع کرد مردم را بر قراءت زید بن ثابت و بس برای انکه
ثمانی بود دشمن امیر المومنین بود و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را از قران
بندازد او را برای جمع قران اختیار کرد و باین سبب قرانی که حضرت امیر ع بعد از وفات حضرت
سول جمع کرد با انکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت رسول قبول نکردند و چون عمر خلیفه شد از حضرت
امیر ع ان قران را طلبید که انچه را خواهد از ان بردارد و انچه را نخواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود
س نمیکنند ان مصحف را مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود ان تا قایم از اهل بیت من ظاهر شود
مردم را بر خواندن و عمل نمودن بان بدارد و عثمان چون خواست که قران را جمع کند زید بن ثابت
امر کرد بجمع کردن او و مصحفهای دیگر را که عبد الله بن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید
بعضی گفته اند جوشانید در دیگ و بعد از ان سوخت تا کسی را بر انها اطلاع بهم نرسد و بکسب زدن
ن مسعود و اهانت او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان بدهد بان خفت و اهانت از او
گرفتند و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میانست و مشهور بمصحف عثمانست ان نسخه ایست که از ان
داشته اند و چون این خبر بعایشه رسید گفت اقتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزانندهٔ
صحفها او این عمل از چندین جهت متضمن طعن و استحقاق لعن اوست اول انکه رد کلام حقتعالی کرد
ن کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک
نکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی ایا ببعضی از کتاب ایمان
اورید و ببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا
ر روز قیامت بر میگردند بسوی بدترین عذاب و این مصداق حال ان بد مالست که در دنیا
ری کشته شد و بعذاب عظیم اخرت رسید و ایضا کراهت داشت از نزول بعضی از ایات که محو کرد
ین موجب حبط اعمالست چنانچه حقتعالی فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی
بسبب انست که نخواستند انچه را که خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را دوم
نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی
عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن نیست سیم انکه ترجیح قراءت زید بن ثابت از جملهٔ قراء قران ترجیح
مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسولست اما انکه متضمن رد قول حضرت رسولست زیرا که احادیث
بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قران بر هفت حرف نازل شد و حضرت رسول صم منع نمیکرد
مردم را از قراءت مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که جبرئیل
قران را بر من یک حرف خواند و من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف
رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود و نسایی بسندهای ایشان از عمر بن

الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن الحکم در حیات حضرت رسول که او سورهٔ فرقا
میخواند پس گوش دادم قراءت او در احرف بسیار خواند که من از حضرت رسول صم نشنیده
نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن
پیچیدم و گفتم این قراءت را که خواندی از کی شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگویی
رسول خدا بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت انحضرت بردم و گفتم من سورهٔ فرقان را از
شنیدم که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس گفت یا هشام
بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود که چنین نازل شده است پس گفت بخوان
ای عمر من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بدرستیکه این قران بر هفت
حرف نازل شده است و بخوانید آنچه میسر باشد از آن ترمذی گفته است این حدیث صحیح است و
در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسهٔ مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده
و احادیث بسیار دیگر موافق اینها نیز روایت کرده اند که ذکر انها موجب تطویل کلام است پس
کردن همه بر یک قران و یک قراءت و منع از قراات دیگر مخالف حکم رسولست باعتقاد ایشان و بدعت
در دینست و اگر گویند مراد قرات سبعهٔ مشهوره است آن باطلست زیرا که باتفاق قراء این اختلاف
در خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف
دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته
باین جهات اختلاف قرات در مصحف عثمان هم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده
تنزیل بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوهٔ ایشانست تصریح نموده است باینکه
سبعه آن سبعهٔ احرف نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال
توهم کرده اند بدانکه اینها بر ایشان الزام مینماییم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده
و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمه علیهم السلام ظاهر میشود که قران حرف واحد است و از نزد خدا واحد
نازل شده است و آن مصحفی است که حضرت امیر ع آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان
یا موضوع است و اینها را وضع کرده اند از برای آنکه نباید قران آنحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده
و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از اینها آنست که چون قران جمع نشده بود و متفرق بود بنحو پراکنده
باشند که آنچه میدانند از آیات و سوره در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث
صحاح ایشان دلالت میکند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قراءت او ارجح است از زید بلکه دلالت میکند
بر آنکه متابعت قراءت او واجبست و ترک قراءت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده
که حضرت رسول صم فرمود که قران را از چهار کس بیاموزید و ابتدا با ابن مسعود کرد و بعد از

معاذ

اذبن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای حذیفه را فرمود و فرمود که هرکه خواهد قران را بکو و تازه
واند بروشی که نازل شده است بقراءت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود واز ابو وایل روایت کرده
ست که کفت شنیدم از ابن مسعود که میکفت من داناترین ابن امتم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و در
کتاب هیچ سورهٔ و ایهٔ نیست مکر انکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو
ایل کفت نشنیدم کسی این سخن را بر او انکار کند و از ابوظبیان روایت شده که کفت ابن عباس از
ن پرسید که بکدام یك از دو قراءت قران میخوانی کفتم بقراءت اول که قراءت ابن مسعود است کفت
که ان قراءت اخر است جبرئیل هر سال یکمرتبه قران را بر رسول صم عرض میکرد و در سالی که از دنیا
ارقت میکرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در ان وقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست انچه تغییر
ت و انچه نسخ شد از قران و ابن اثیر روایت کرده است که از علی عم سوال کردند از حال ابن مسعود
بود قران را خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است از
وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف انچه امر کرد عبد الله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و کفت
بیکنند مرا که قران را بقراءت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست او ست که من از دهان
ضرت رسول هفتاد سوره یاد کرفتم و زید دران وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد
خدا سوکند که از قران نازل نشد چیزی مکر انکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچ کس داناتر
ست از من بکتاب خدا و اکر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتر مرا بنزد او میتواند
ساند البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از کفتار خود و کفت من بهترین شما نیستم شقیق کفت من در
قهها که اصحاب رسول در میان ایشان داخل بودند شدم و نشنیدم کسی رد این قول بر او بکند و در جامع
اصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات
بع ایشان در فضل او و امر باخذ قران از او وارد شده است ترك کردن و سوزاندن و جمع کردن
ام بر قراءت زید که عشر این فضایل را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند
بیل مفصول و رد قول رسول است و چون در استیعاب کفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یك
جنکهای حضرت امیر عم با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت انحضرت
ده است تا مناقب اهل بیت عم و مثالب اعدای ایشان را بتوانند بیرون کرد و از جملهٔ مصحفها که اعتبار
کردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با انکه در صحاح ایشان امر باخذ قران
ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانکه بعضی کذشت طعن هشتم که از اعظم طعنهاست انکه بسیار
به که باجماع و اتفاق جمیع مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق
تکفیر عثمان کردند و شهادت بر کفر و ظلمش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که مکرر

میگفت که سه ایه در قران گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم انهایم و ایات اینهایند و من لم یحکم
بما انزل الله فاولئك هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران
و در ایهٔ دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده که ایشان ظالمانند و من گواهی
میدهم که او حکم کرد بغیر انچه خدا فرستاده است و ابو ایل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان
نامی در میان مردم نداشت سوای کافر تا انکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که
عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است
که عمرو از عمار پرسید که عثمان را علی کشت گفت خدای علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان
او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را اکشتید گفت خواست دین ما را تغییر
دهد او را اکشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانکه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در عثمان شکی
ندارم اما شکی که دارم اینست که قاتل او کافری بود که کافری را اکشت یا مومنی بود اما انس از همهٔ
مومنان افضل که نیت خالص مرتکب قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم
کشته شد در روز قیامت گناهش بیش تر است از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم
پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را اسباب زینت و دولت اغنیا کرد
و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن
حضرت رسالت را بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین انحضرت را کهنه کردی
و ایضا جمیع صحابه که در مدینه باسکینه بودند از مهاجران و انصار و سایر مردم بلاد که بمدینه امده بودند
اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب ان شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار
ننمودند و یاری او ننمودند مگر چند نفر قلیلی که در ان ظلمها و بدعتها با او شریك بودند پس سنیان
که خلافت ابابکر را باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او
یا فسقی و کبیرهٔ که موجب قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافتند و خلیفهٔ واجب القتل
معنی ندارد یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابابکر زیرا که اکثر انجماعت در این اجماع داخل
بودند و کثرت اینها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند که بر هر
قولی اضعاف انها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همهٔ ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش
نمودند یا ترك اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور
است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر ع خون عثمان را بهانه کرده عالم را بر هم زدند
وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه ارادهٔ حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که حج را
تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد

ورا در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میکفت بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پیر
کفتار یا تشبیه میکردند او را بمرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند
که عایشه مکرر میکفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را این مرد یهودی مانند را
او را بکشند و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که کفت حریص
ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معویه را بمدد طلبید
کفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را
نکاه نداشت خدا هم او را واکذاشت و کسی را که حقتعالی رعایت نکند من اعانت نمیکنم و انجا مورد همان
است که ویل لمن کفره نمرود و مثل ابا ذر و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که انجا مخالفت
کردند حتی حضرت امیر ع چنانچه سابقا دانستی انجا بیعت نکرد مکر بعد از شش ماه و ان هم بجبر و اکراه
و اینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول دیکران کراهت از ان نداشت بلکه راضی بود
و کفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا او ایضا جمعی که اتفاق بر قتل
عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ از ان اجماع بر خلافت حضرت امیر ع
کردند و با او بیعت نمودند و سنیان انحضرت را با اجماع خلیفه و واجب الاطاعت میدانند چرا اجماعشان
اینجا معتبر است و در انجا معتبر نیست و این طعن مشتمل است بر چندین طعن از برای اختصار با یکدیگر
ذکر کردیم هم شهادت حضرت امیر ع که ملازم حق و قرین قران و باب مدینهٔ علم است و متفق علیه بین
فریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبهٔ شقشقیه و سایر خطب و کلمات انحضرت که اکثر متواتر و مسلم
است دلالت بران دارد و ذکر انها موجب تطویل کلام است و ایضا شهادت انحضرت باباحت قتلش
مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاوتش کافیست و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانکه ابن
ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد و بدم نیامد و ایضا پرسیدند
که راضی بقتل او بودی فرمود نه کفتند ازرده شدی کفت نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری
این اخبار کفته است که از اینها ظاهر میشود که انحضرت امر بقتل او و نهی از ان هیچیک ننمود پس خونش
در پیش او مباح بود و مباح بودن خون او نزد انحضرت دلیلست بر کفر او یا ظلمی و فسق عظیمی که موجب
قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی او ندارد بلکه از انجهت بود که حضرت
میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد کفر و ضلالت و کشته شدن چندین
هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرکاه قتل یک کافر مستلزم این همه
فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بان نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن
حضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه ظلم و کفر و عدوان او بمرتبهٔ از کثرت و شدت و طغیان

رسیده بود که با این همه فتنه و اشوب برابری مینمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل
او میفرمود و انتظار ان داشت چنانکه عامه روایت کرده اند که انحضرت بعد از قتل عثمان و استقرا
بر سریر خلافت مور و ثی خود خطبهٔ خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طلع طالع و لمع لامع و لا
لایح و اعتدل مایل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر و انما الا
قوام الله علی خلقه و عرفاوه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکر
و انکروه یعنی افتاب خلافت از افق و لایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوک
امارت در فلک و صایت درخشید و اموری که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راس
کردید و خق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روز کار باطل او ردوما منتظر تغیر
دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان دین
اهل بیت رسالت قیام نمایند کانند از جانب خدا با مور خلق او و شناسند کانند موکل بر بندکان او و دا
بهشت نمیشود مکر کسی که ایشانرا شناسد بامامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مکر
کسی که منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح اینخطبه کفته است که مراد
سه فقرهٔ اول انتقال خلافتست بانحضرت و از فقرهٔ چهارم اعوجاج امور که در او اخر زمان عثمان بود
و فقرهٔ پنجم اشاره است بتبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعهٔ او را بعلی و شیعهٔ او بعد از ان کفته است
که اکر کویند با وجود انکه انحضرت دنیا را اطلاق کفته بود اینقدر سرور و خوشحالی از خلافت
بود جواب کوییم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت امامت دین و خلا
حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از ان کفته است ایا جایز است بمذهب معتزله که علی ع منتظر ق
عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است جواب کوییم که انتظار نه
کفت نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب اختراعاتی که کرده بود و این مو
مذهب اصحاب ماست پس از این کلمات شریفهٔ حضرت امیر ع موافق انچه ابن ابی الحدید نیز اعتر
نمود ظاهر شد که انحضرت شاد و خوش حال بودند از قتل او و همین بس است از برای شقاوت
نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور کورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر
کس واجبست بغض علی بن ابیطالب اکر چه بقدر جوی باشد بسبب انکه فتوی بقتل عثمان
و امیر را برین داشتند که باین حکم کند و در ممالك خود رواج دهد امیر فرمود که محضر را نزد شیخ
الدین ابابکر بردند تا رای او در این باب معلوم شود شیخ در پشت انمحضر نوشت که وای بر عثمان
علی مرتضی فتوی بخون او دهد امیر را نوشتهٔ او خوش امد و محضر را باطل و ابتر کرد دهم انکه طغ
و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر او نکر

چنانکه

چنانکه مداینی در مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان
در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن او سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبلهٔ
انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع مینمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر از
ملازمان او او را میبردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنکباران کردند و بعد از سه
روز حضرت امیر ع مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را شب برداشتند و بر مقبرهٔ یهودان دفن
کردند و اکثر گفته اند او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر و احدی از صحابه کبار و مسلمانان
در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معویه والی شد فرمود دیواریکه در
میان آن مقبره و مقبرهٔ مسلمانان بود برداشتند و بامر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند
تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که در اینزمان موجود است مذکور است که حضرت امیر ع
فرمود که عثمانرا دفن کردند و حال آنکه سه روز بود که او را در مزابل انداخته بودند و سکان یک پای
او را برده بودند پس او را برداشته بر روی تختهٔ دری کوچک گذاشتند که پایش از آن گذشته بود
و سرش بر روی او می جنبید و بروایت دیگر بر آن تخته میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام یا جبیر بن
مطعم بر او نماز گذارد و معلوم است که اگر حضرت امیر ع و سایر صحابه او را داخل مسلمانان میدانستند
از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیگذاشتند که سگ و گربه او را
بخورند و هرکه اندک انصافی داده میداند که جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت حضرت امیر ع و خلافت
عثمان و اینواقعه البته متضمن قدح در یکی از ایشان هست و خلافت و جلالت حضرت امیر ع متفق
علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت انها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت انهاست روا نیست
و چرا حضرت امیر در ایذای عمار و اخراج ابوذر معارضه و انکار و اصرار میفرمود و در قتل عثمان
و ترک نماز و دفن او که باعتقاد ایشان آنحضرت رعیت او بود مداهنه و مساهله مینمود و در کتاب صراط
المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیر ع گفت
سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخاست
و سوال کرد که میگویند سلمان در مداین فوت شد و علی ع از مدینه که یکماه راهست در یکشب
امد و او را تجهیز فرمود و باز گشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز
در مزابل افتاده بود و علی ع در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت راستست زن گفت پس بر یکی
از ایشان خطا لازم می اید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون امدهٔ لعنت بر تو باد
و اگر باذن او بیرون امدهٔ لعنت بر او باد زن گفت عایشه باذن حضرت رسول بجنگ علی از خانه بیرون
رفت یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال عثمان زیاده از انست

که این رساله کنجایش ذکر انها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور اند و اکثر انها را در کتاب بح
الانوار ایراد نموده ام و انچه ایراد شد از برای منصف کافیست و ابن ابی الحدید بعد از انکه مطا
عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه کفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسی
کرد و بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند و لیکن ما ادعا میکنیم که اینها بمرتبهٔ فسق نرسید و با
حبط اعمال او نشد و از جملهٔ کناهان صغیرهٔ مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او امرزیده و از ا
بهشت است بسه وجه اول انکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پ
کفت هر چه خواهید بکنید کناهان شما را امرزیدم و عثمان اکر چه در بدر حاضر نبود اما از برا
بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول ضامن حصهٔ غنیمت او و اجر او شد و
دویم انکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لقد رضی الله
المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة و او اکر چه در ان بیعت حاضر نبود و لیکن حضرت رسول او را برسا
بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای ان بود که ارجوفه مذکور شده بود که او را کشته
پس حضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت بر مرك کرفت پس حضرت فرمود که اکر عثمان ز
است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود کذاشت و فرمود که د
چپ من بهتر از دست راست عثمان است وجه سیم انکه او از جملهٔ ان ده نفر است که در اخبار وارد
است که ایشان از اهل بهشتند پس این وجوه دلالت میکند بر انکه او امرزیده است و خدا از او را
است و او از اهل بهشت است پس اینها دلالت میکنند بر انکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست اینهاست
واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میکوییم از همهٔ این وجوه اجمالا و تفصیلا با انکه بنای این و
همه بر اخباری چند است که وضع کرده اند و خود منفرد ند بروایت انها و مکرر مذکور شد که ا
بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کرد
بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمدهٔ روایت ایشان که بخاری ر
کرده است ناصبی چند از عبد الله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر انست که با امیر المؤمنین ع
مکرد و یاری او ننمود و دشمن انحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشرهٔ مبش
امیر المؤمنین ع در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده
که چون حضرت امیر ع با اهل بصره ملاقات کرد در جنك جمل زبیر را طلبید او با طلحه در برابر
امدند حضرت فرمود بخدا سوکند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب محمد ص و عایشه مید
اصحاب جمل را لعن کرد رسول خدا ص و خایب و ناامید است کسی که افترا کند بر انحضرت زب
چکونه ما ملعونیم و حال انکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود اکر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال

جمل اول

ال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیدهٔ حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا
که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که اینحدیث را بعثمان نقل کرد در ایام
لافت او زبیر گفت کمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول صم بست حضرت فرمود که
جواب ترا نمیکویم تا بکویی که این ده نفر کیستند زبیر گفت ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد
رحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیدة بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه
شمردی دهم کیست گفت تویی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من بهشت را و انچه از برای
خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت ایا کمان داری که دروغ بر حضرت
رسول بسته است حضرت فرمود که کمان ندارم والله که یقین میدانم که افترا کرده است بر انحضرت و بخدا
سوکند که بعضی از انها را که نام بردی در تابوتی اند در درهٔ در چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر
چاه سنکی هست که هرکاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل کرداند ان سنک را از سر انچاه
بردارند شنیدم اینرا از رسول خدا صم و اکر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر بدهد و خون مرا بر دست
تو بریزد و اکر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم ببرد
پس زبیر برکشت بسوی اصحاب خود و میکریست و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن عمرو و عبد
الرحمن بن عوف روایت کرده اند و هردو داخل عشره اند و در این روایت متهم اند با انکه اکثر متکلمین
شیعه ببراهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تع غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او
به بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبودند
و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شد و ایضا اکر این خبر واقع بود چرا ابابکر در روز سقیفه و غیر ان
مناقب خود انرا نشمرد و همچنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که او را محصور
کردانیدند و ارادهٔ قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا تمسک باین خبر نشد و اکر این
ل میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیکر که مذکور ساخت و ایضا این خبر اکر واقع بود چه
احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرات بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سید اوصیا راضی
شدند که مردی را که یقین دانند که از اهل بهشت است بان مذلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند
چرا عوان و انصار او اینرا بر ایشان حجت نمیکردند و ایضا اکر چنین باشد لازم می اید کفر طلحه که باتفاق
ل میدانست قتل او را و ایضا لازم می اید که عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی
عشره در این طرف و بعضی در ان طرف و هریک قتل دیکری را حلال میدانستند و ایضا اکر این خبر
ت بود بایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه میپرسید که ایا رسول خدا مرا از منافقان
رده یا نه و ایضا میکوییم که خبر اهل بدر یا محمولست بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که

رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل کناهان کذشته و اینده همه هست یا تجویز و تخصیص
دران میرود و بنابر اول لازم می اید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشا
در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند ان فعل موءدی بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف
مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است مکر د
حضرت امیر و شکی نیست که غیر انحضرت مرتکب کناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفر
عامی را اغراء بر قبیح است و انقبح است و صدور ش از حقتعالی محالست و بنابر ثانی که تجویز و تخصیص
دران رود یا تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در کناهان کذشته و اینده
و این با انکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد و دلالت نمیکند بر انکه انچه از ایشان صادر شد
است از صغایر مکفره بود است یا تخصیص میماید مغفرترا بکناهان کذشته و مراد باعملوا ما شئتم مبالغه د
حسن عمل ایشا انست در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب ان عمل شایسته پس فایدهٔ از برای ایشا
نمیکند و اینها همه بر تقدیریست که تسلیم کنیم که عثمان در اینعمل با اهل بدر شریکست و ان مبنی
بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسك بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت
روایت ببیعت حضرت رسول از جانب او استدلال بان مدخولست از چند وجه اول انکه حقتعالی معا
کردانیده رضا را دراٰیهٔ بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و احزاب او ممنوع است و احاد
بسیار از اهل بیت بدلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند دویم انکه قبول نداریم که الف و لام الموءمنین برا
استغراق است خصوصا انکه در این ایه بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر اختصا
بجماعت خاصی میکند زیراکه فرموده است بعد از این که پس خدا دانست انچه در دلهای ایشانست پ
سکینه و اطمینان بر ایشان نازل کردانید و ثواب داد ایشانرا بفتح نزدیك و فتحی که بلا فاصله بعد از بیعت
رضوان بود فتح خیبر بود و رسول خدا ابو بکر و عمر را دران جنك فرستاد و کریختند و بغضب
رسول خدا و حضرت امیر الموءمنین را فرستاد و فتح نمود چنانچه کذشت پس انحضرت مخصوص ا
بحکم ایه و انها که با او بودند و بودن عثمان با انحضرت معلوم نیست پس داخل بودنش در حکم ایه معلوم
نیست اینجوابرا بعضی از محققان متکلمین شیعه کفته اند سیم انکه بر تقدیر تسلیم عموم ایه و شمول
عثمان و اضراب او و امثال او مفادش انست که بتحقیق راضی شد خدا از موءمنان در وقتی که بیعت میکر
با تو در زیر درخت و این کی دلالت میکند بر انکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت
ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد و اهل
موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مر
محرمات و کبایر شدند و اکر اقایی غلامی داشته باشد و بکرو رکار خوبی بکند و اقا باو بکوید که م

و راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب انکه فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی
خطبی بکند و از او در غضب شود او را تادیب و تعذیب بکند هیچکس او را ملامت نمیکند و او را نسبت
تناقض نمیدهد خصوصا انکه ایهٔ که در همین سوره قبل از این ایه باندك فاصله واقع شده است صریح
است در انکه قبول این بیعت مشروط بموافات است و ممکن است که این بیعت را بر هم زنند زیرا که فرموده
است ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی
بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی بدرستیکه انها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا
دست خدا بالای دستهای ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس نشکسته است مگر بر نفس خود یعنی
ضرر ان برخودش عاید میشود و هر که وفا کند بانچه عهد کرده است با خدا بران پس بزودی خدا اعطا
خواهد کرد او را مزدی بزرك پس معلوم شد که فایدهٔ این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا
شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف ان باشد از ایشان صادر نگردد و اول در جنك خیبر گریختند
و بعد از ان معادات با اهلبیت پیغمبر او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را بر هم زدند
و وصی و خلیفهٔ او را معزول کردند و پارهٔ تن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم ان بیعت
و خشنودی خدا کی با ایشان ماند و ما اینمطلب را اندك بسطی دادیم برای انکه بعضی از مخالفان این
ایه و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند و گاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان
پس انها زیاده از انست که در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم
و هر که خواهد بر جمیع انها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و همچنین مطاعن معاویه و طلحه
و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را حواله بان کتاب
و سایر کتب اصحاب نمودیم مقصد هفتم در بیان امامت سایر ائمه است صلواة الله عم بدانکه لفظ شیعه را بر کسی
اطلاق میکنند که حضرت امیر عم را بعد از حضرت رسالت صم خلیفه دانند و امامیه و اثنی عشریه را
بر کسی اطلاق میکنند که همهٔ دوازده امام را تا قایم حضرت مهدی امام و خلیفهٔ خدا و رسول دانند
و ایشان عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا علی را و بعد از او امام حسن را و بعد از
او امام حسین را و بعد از او امام زین العابدین را و بعد از او امام محمد باقر را و بعد از او امام جعفر
صادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن
علی تقی را و بعد از او علی بن محمد نقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او حجت بن الحسن
مهدی عم را امام میدانند و حضرت مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد
شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب
فرق شیعه اینست پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل

سایر ائمه
در اثبات امامت

امامیه و اثنی عشریه نیستند و شیعه باین معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی
و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه هشتاد متجاوزند مثل کیسانیه که بعد از حضرت
امام حسین عم محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر عم را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است
و مهدی او ست و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او
مرد و امامت باولاد او رسید و مذهب باطله میان ایشان بسیار بوده الحمد لله که همه منقرض شده اند
و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین با امام زین العابدین قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین
عم شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر عم را بی فاصله خلیفه میدانند و بعضی بان سه خلیفهٔ باطل
نیز قایل شده اند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر حضرت امام جعفر صادق را امام میدانند و اسمعیل در
زمان حضرت صادق عم فوت شد و علانیه جنازهٔ او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه اند
بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانیقی او را پنهان کرد و
اظهار موت او کرد و بعد از حضرت ایام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که
او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و
اکثر این فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همهٔ عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح
کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که میگفته اند حضرت صادق
نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل افطحیه که بعد از حضرت
صادق عم عبد الله افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو
منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی عم را امام میدانستند و عبد الله چند روزی بعد
از حضرت صادق عم زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفته اند که حضرت امام موسی عم زنده است
و پنهان شده است و او مهدیست و بعد از او امامان دیگر را قایل نبوده اند و چند فرقهٔ نادر نیز نقل
کرده اند و از جملهٔ این فرقها تا حال که سال هزار صد و نه از هجرتست بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه
و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است مانند
قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق و قایلان بامامت موسی مبرقع و بجعفر کذاب و امثال ایشان ا
باطل بودن مذهب انها که منقرض شده اند احتیاج ببیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست
و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون انکه کسی باشد که بیان تکلیف
الهی از برای ایشان بکند و مکلف به بتعلیم او معلوم ایشان بوده باشد تکلیف مالا یطاق است و ا
عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر انکه مذهب حق در میان امت میباید باشد تا رو
قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ماعدای مذاهب موجوده و اما اثبات امامت ا

ثنی عشر عم و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد
طریق اول طریق نص است و ان دو نحو است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است قسم
اول انکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم
از رسول خدا صم که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمهٔ گفت که نشنیدم انرا پس از پدرم
پرسیدم که چه گفت فرمود که همه از قریشند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاریست
مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم
رفتم بخدمت رسول خدا صم پس شنیدم که میگفت که پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه
است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود که همه از قریشند و باز بسند دیگر همین مضمون را روایت
کرده است و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی
و نسایی روایت کرده است و در بعضی از روایات انست که از انحضرت پرسیدند که پس بعد از ان
چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپاست
تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعید بن وقاص روایت کرده است
که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیدهٔ از رسول خدا صم پس بمن نوشت که
شنیدم از رسول خدا در روز جمعه در پسینی که اسلمی را سنکسار کرد گفت پیوسته این دین برپاست
تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تتمهٔ این حدیث اینست
که پس بیرون می ایند دروغگو یی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبرهٔ ایشان بچندین سند از
شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قران بر ما میخواند پس مردی برخاست
و پرسید که ایا از رسول خدا صم پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبد الله گفت تا من بعراق
امده ام کسی اینرا از من نپرسید بلی سوال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود عدد نقبای بنی
اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته
امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریشند و از انس روایت کرده که حضرت
رسول صم فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین
موج خواهد امد با اهلش و ایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود که بعد
از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت با بی الطفیل که دوازده خلیفه
بشمار بعد از ان هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عایشه پرسیدند که چند
خلیفه خواهند بود از برای حضرت رسول گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند
کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته هست باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و بر

اینمضامین بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روا
شده است که رسول خدا صم فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو ک
باقی باشند و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هارون الرشید مرا خبر داد
پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود ایعم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس او
کریمه و شدت عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بدر خواهد امد و خدا امر او
در یک شب باصلاح خواهد اورد پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از انکه پر از جور شـ
باشد و در زمین خواهد ماند انقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد امد و وجه دلالت
احادیث بر خلافت ایمهٔ اثنی عشر انست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقهٔ قایل بوجود این عدد از خلـ
دوازده امام خصوصا که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیستند
فرقهٔ اثنی عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذ
ما ثابت شد و همهٔ مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان انست که بعضی از ایـ
خواسته است که این احادیث را موافق مذهب خود گرداند گفته است که خلفای اثنی عشر سه خلـ
اول و امیر المومنین عم و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد صلحاء خلفا
و ایشان بعد از امام حسن عم عبدالله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج دیگر از بنی عباسند و این
توجیه در غایت سخافتست زیرا که همهٔ خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت وجهـ
شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعض
را انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بیوجه است و اینضا ظاهر همهٔ احادیث اتصال و استقرار خلا
ایشان است و بعضی صریحست که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فاذا مضـ
ماجت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش بموج می اید و نظام عالم بر طرف
شود و بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این تاویلها
برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند و بهم احادیث ثقلین است و
انها که دلالت میکنند بر انکه حضرت رسول صم امر بمتابعت قران و اهل بیت نموده و فرموده که اینها
یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند و بخلافت احدی
اهل بیت قایل نیستند و ایمه اسمعیلیه اگر باشند فاسق ملحدی چندند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه
و بفسق و فجور و انواع معاصی معروفند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در راه
دین خود متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است و ا
الحال ایشان دعوای امامت انها نمیکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و مـ

قران

ن مجید بوده باشند تا انکه صادق باشد مفارقت ایشان باکتاب و حال انکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و
ت و در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابوحنیفه اند و برخصوص امامت خود حجتی و برهانی
ارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه برهانی و نه اجماعی منعقد شده است بران بلکه مانند سایر
لاطین جور بغلبه و استیلاء پادشاه میشوند و اینرا امامت نام کرده اند وافاضل اهل بیت را مانند حضرت
ر و صادق عم را سب میکنند و ناسزا میکویند باانکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل
جلالت و عدالت ایشان دارند و از اینجهت ایشان مانند خوارج اند و لهذا در احادیث اهل بیت عم
ارد شده است که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان باشیعیان ماعداوت دارند و باماعداوت
کنند و زیدیه باماعداوت میکنند سیم ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده است و
ر فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول صم فرمود که هر که خواهد
ندکانی او مثل زندکانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت
ود انرا غرس نموده و منزل من است ساکن شود باید که بعد از من ولایت علی عم را اختیار کند و پیروی
کند امامان و اوصیاء از فرزندان او را باید دست که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند
فهم من و علم مرا حقتعم نصیب و روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب
یشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان
رساند چهارم زمخشری روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل منست
دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیدهٔ منست و امامان از اولادش امینان پروردکار منند
ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او و هر که چنک زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از
یشان تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل کردد و از این باب احادیث در کتب معتبرهٔ ایشان
سیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد ننمود و اما نص مفصل چون خلافت حضرت امیر عم ثابت
شد نص انحضرت بر امام حسن و نص امام حسن بر حضرت امام حسین عم و همچنین نص هر یك بر دیکری
حضرت مهدی عم در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین نفر از ایشان در هر بلدی
ناحیهٔ بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی
راین بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملك و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب
وده اند و بانهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و اثار مینموده اند اکر غرض ایشان دنیا بود بایست
خلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند باانکه میدانیم اکثر
یشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتراز از کذب مینموده اند و هر که با این قراین و جهات
ملاحظهٔ این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت انها و در طرق معتبرهٔ شیعه احادیث دوازده

امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یك از حضرات ائمهٔ معصومین ع متواتر است و
مقرون باعجاز است زیرا که اسماء و صفات و اباء و امهات هر یك را قبل از وجود ایشان خبر داده
تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خلفای میلاد او و کتبی که مشتملست براین احادیث از زمان حضرت
امام زین العابدین تا زمان حضرت قایم ع میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس
این احادیث را ه شك و شبهه نیست دویم افضلیت است و شك نیست در انکه هر یك از ائمه ماع افضل
بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفایی که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و زهد
و ورع و فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند براین و در مشکلات مسایل و دقایق
و وقایع علما و فقها با ایشان رجوع مینموده اند و سخن ایشانرا حجت و متبع میدانسته اند و مرجع کل
امرا و رعایا بوده اند و همهٔ خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشانرا مستحق مقام خلافت میدانسته اند و
ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحونست باین مراتب و فضایل و مناقب
خصوص حسنین ع زیاده از انست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ترمدی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا صم حضرت امام حسن ع
بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت من اینرا دوست دارم پس خداوندا تو او را دوست دار و این
همه از براء روایت کرده اند که حضرت رسول روزی حسنین ع را دید پس گفت خداوندا
اینها را دوست دارم پس تو ایشانرا دوست دار و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمدی از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا صم امام حسن ع را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن
گفت بر نیکو مرکبی سوار شدهٔ ای کودك حضرت فرمود او نیز نیکو سوارهٔ ایست و ایضا از صحیح ترمدی
از انس روایت کرده است که از حضرت رسول صم پرسیدند که کدام یك از اهل بیت تو نزد تو محبوب
ترند فرمود حسنین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسرم را و چون می امدند ایشانرا امیبوید
و در بر می گرفت و بخود می چسبانید و ایضا از صحیح مذکور از ابوهریره روایت کرده است که با رسول
خدا بودم بسیاری از روز با من سخن نگفت و من با انحضرت سخن نگفتم تا رفت بیازار بنی قینقاع پس
برگشت تا امد بمنزل فاطمه ع و گفت ابا کودك من اینجاست یعنی امام حسن ع پس دیدم که بیرون امد
و بسوی انحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر اوردند پس حضرت رسول فرمود خداوندا
اینرا دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که دوست دارد او را از صحیح بخاری
نیز این مضمون را از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول امد بخانهٔ فاطمه و سه مرتبه حسن
طلبید پس امد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید دستهارا گشود
و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و هر که او

دوست

ست میداردوست دار پس ابوهریره گفت بعد ازانکه من این سخن را از انحضرت شنیدم هیچ کس
ن دوست تر نبود از حسن بن علی و ایضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای
تی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی رانهای خود گذاشته و جامهٔ بر روی
وشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست انچه در بر گرفتهٔ پس جامه را برداشت
م که حسنین ع بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند
اوندا من اینهارا دوست میدارم پس تو اینهارا دوست دار و دوست دار هر که اینهارا دوست
ردو ایضا از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که حسین از
ت و من از حسینم خدایا دوست دار هر که حسین را دوست دارد حسین سبطیست از اسباط و ابن
ر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جملهٔ اسباطی است
که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از پیغمبرانست و در نهایهٔ لغت باز همین حدیث را
کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزلهٔ امتیست از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در
یث دیگر وارد شده است که حسنین دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طایفه و دو
ه اند از انحضرت و ایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا گفت
سنین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحاح بخاری و مسلم و ترمذ روایت کرده است که مردی
عبدالله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن از در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجایی گفت از مردم
اقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند
شنیدم از رسول خدا صم که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت
که ایشان دو سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحیح نسایی روایت کرده است از عبدالله بن
اد از پدرش که گفت رسول خدا صم بیرون امد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین ع را
دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یك سجده را
سیار طول داد من سر برداشتم دیدم که ان کودك بر پشت انحضرت سوار شده است و حضرت در سجود
ست پس باز به سجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یك سجده را بسیار
ول دادی تا انکه ما گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود ولیکن
سرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و لذت خود را بیابد و از
ناری و سنن ابی داود و ترمذی و نسایی از حسن بصری روایت کرده است که ابابکر گفت من دیدم
ضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن در پهلو پس بود و گاهی نگاه میکرد بر مردم و گاهی بر او
میگفت این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت

من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا از
و حسین ع و احادیث در فضایل ایشان زیاده از حد و احصاست و انچه گذشت از نزول ایه
و مباهله و غیر انها در فضیلت ایشان کافیست و اکثر انها صریح است در امامت ایشان خصوصا اخا
محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خدا است و محبت انحضرت از
قرابت و بشریت نبود چنانچه مکرر بیان شد هرگاه ایشان محبوب خدا و احب اهل بیت بسوی انحضـ
بوده باشند پس باید که در قرب نزد حقتعم و در کمالات از همهٔ امت زیاده باشند مگر امیر المومنـ
که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شده و در تتمهٔ این احادیث در بسیاری از روایات مذ
است که و ابوهما خیر منهما یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت امـ
جمیع خلق خصوصا از ان منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت ایشان
در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضا کسیکه دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و مـ
او از ارکان دین باشد و هرگز الوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب انمعـ
واجب خواهد بود و ایضا کسی که ان اختصاص بحضرت رسول صم داشته باشد که فرماید که او از مـ
و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احقست بامـ
از دیگران و هم چنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیلست بر فضل ایشان بر همهٔ عالمیان الا ما اخر
الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمی باشد و اگر مراد جمعی باشند که جـ
از دنیا رفته باشند انحطاطست زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخیت شهید شده اند با انکه باز مدعـ
ما ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی ع جوان از دنیا رفته است هرگاه افـ
باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جو
ودند فرمود که ایشان بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بیوجه است زیر
ایشان در ان وقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است ز
که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همهٔ اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان بر و
اتم ثابت میشود و از غرایب انست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابابکر و عـ
اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابابکر و عمر سید پیران اهل بهشتند غافل از انکه در بهشت
نمی باشد و ان احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با اینکه این حدیث ضعیف که خود متفردند بـ
ان و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بجر نفع و بعداوت حضرت امیر ع معروفـ
منافات دارد باحدیث سید شباب اهل الجنه که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضا منافـ
دارد با روایتی که در کتب معتبرهٔ خود روایت کرده اند که رسول صم فرمود که فرزندان عبد المطـ

دات و مهتران و بزرگواران اهل بهشتند من و علی و جعفر و دو پسر ابوطالب و حمزه و حسن و حسین
مهدی ع و اگر گویند مراد انست که ایشان بهترند از جماعتی از اهل بهشت که در ان وقت در سن
کهولت بوده اند با انکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی بخشد زیراکه دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان
جمعی که دران وقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر ع و حسنین ع و مثل اینست
حدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها وضع کرده اند و الحاق کرده اند که و عمر سقفها غافلند از
انکه شهر سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول دادن سجود برای ان بزرگوار دلالت بر نهایت قرب و منزلت
میکند نزد پروردگار که انحضرت ترك اداب و سنن جماعت که دران تخفیف مطلوبست نماید از
برای انکه خواهش او بعمل اید که مبادا خاطر مبارکش برنجد و اگر هریك از اینها برای اثبات امامت
کافی نباشد شك نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبهٔ افضلیت که مخصوص ایشان بوده و اهل
غیر ایشان با ایشان دران شریك نبوده اند پس احق و اولی خواهند بود بامامت زیراکه ترجیح مرجوح
تفضیل مفضول عقلا قبیح است سیم عصمتست و بیانش انست که براهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت
امام را ثابت کردیم و هیچ فرقهٔ سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت همهٔ ایمه که خود دعوی میکنند
نیستند پس همهٔ ان مذاهب باطل و مذهب اثنی عشریه حق است طریق چهارم معجزه است و از هریك
ایمه ع معجزات بیحد و احصا صادر شده و در میان شیعهٔ ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز
متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السوال و ابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی
در شواهد النبوة و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و انهارا کرامات نام کرده اند حتی
دست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر معجزات عظیمه جاری میشد که بان سفارت و نیابت ایشانرا
میدانستند پنجم اجماعست و بیانش انست که همهٔ امت متفقند در انکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی
که در میانست و ان مذاهب دیگررا اما باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم
افضلیت باتفاق زیراکه اکثر این طوایف قایل باین امور مذکوره در همهٔ ایمهٔ خود که دعوای امامت ایشان
میکنند نیستند و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه
شریکند پس امامتشان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص ایشانست
بنصوص متواتره ثابته در وجوب عدد اثنی عشر و در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطلست و طرق
دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندك انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی
کند و طالب حق باشد و در انها تامل کند البته هدایت می یابد اول علومی که از ایشان در میان جمیع
اهل عالم منتشر گردیده و علومی که هریك از مشاهیر علما بیك علم از انها ممتازند جمیع انها در ایمهٔ ما ع
جمع شده است چنانکه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رعیت حضرت امیر ع اند و همه از انحضرت

احذ کرده اند و خود را منسوب باو میکرداند در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر ق
و علم عربیت و طب و حکم و وصایا و اداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر انها و
از انحضرت نقل کرده اند و کلام او را متبع دانسته اند و راه اعتراضی بر انها نکشوده اند با ان عداوتی
اکثر فرق از برای اغراض باطله باو داشتند و هم چنین جمیع این علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده
و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجهٔ ایشان شك نکرده است و در زمان حضرت امام ز
العابدین عم چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر عالم را کرفته بود و تقیه شدید بود و مرد
نخود راه نمیداد اکر سایر علوم کمتر از انحضرت منقول کردیده ادعیهٔ که از انحضرت منقول شده ما
صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری کرد
و باین سبب او را انجیل اهل بیت و زبور ال محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چند
برابر صحیفه از ادعیهٔ انحضرت جمع کرده ام و حقا که اکر انها نمیبود مردم طریق مناجات با قاضی الحاج
نمیدانستند و اداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیدهٔ انحضرت که کتب خاصه و عامه بانها زینت یا
برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سر مشقی است که بان اکتفا میتوانند نمود و چون
زمان حضرت امام محمد باقر عم و امام جعفر صادق عم که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عبا
بود ازان دو بزرکوار انقدر از مسایل حرام و حلال و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ما
عرب و عجم و غیر اینها از غرایب علوم منتشر کردید که عالم را فرو کرفت و محدثان شیعه در اطراف
منتشر کردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار
از علمای مشهور از حضرت صادق عم روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و ا
در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابوحنیفه و سایر
و قضاة ایشان هرکاه در مسئلهٔ عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اص
انحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب انحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی دا
انقدر علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که ان ملاعین او را شیطان الطاق میک
و شیعیان او را مؤمن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و
ایشان در فنون علوم و خصوص هشامین در علم کلام چندان ماهر کردیده بودند که در مجالس
و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی عم
نشر علوم در این مرتبه بود تا انکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا عم در مدت قلیل
در خراسان بود انقدر علوم و اثار از انحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد در این باب جمع کرد
و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با انحضرت مناظره کنند شاید عجز انحضرت ظاهر شود و

غالب

غالب امد و همه اقرار بامامت انحضرت کردند و بدین حق در امدند و حضرت امام محمد تقی عم در سن
نه سالکی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعان از اطراف بحج امدند که بخدمت انحضرت
برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز ایام منی سی هزار مسئلهٔ کلامی و غیرانرا برنهج
حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون بایحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان
مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت انحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن
عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سرمن رای اکرچه مردم کم بخدمت ایشان
میرسیدند واحادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید
و جواب انهارا مینوشتند و مسائلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشانرا بر اقوال
سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین
اراویان ایشان اخذ کرده اند زیراکه هرکز کسی احدی از ایشانرا ندیده بود که نزد احدی از علما
ردد کرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیکران و مخصوص ایشانست و همهٔ علما محتاج بایشان
وده اند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنیست که از جانب خدا
ورسول بایشان رسیده و حقتعالی ایشانرا مخصوص بان کردانیده تا مفزع و پناه امت باشند و اینرا معجز ایشان
کردانیده چنانکه معجز حد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و اخرین و قصص انبیا
مرسلین را بدون انکه در کتابی بخواند یا از احدی بشنود اورد دویم انکه جمیع امت اجماع کرده اند
طهارت و عدالت ایشان و هیچکس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی و عیبی
یشان نسبت دهد بان سعیی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان ایشان در حط مرتبهٔ ایشان
نمودند و هرکه اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب خود میکردانیدند و کسی راکه کمان ولایت و محبت
شان باو میبردند دور میکردند و محروم میکردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او می امدند
یراکه میدیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامتی که تالی رتبهٔ نبوتست نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان
در اطراف بلاد منتشر کردیده اند و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و زلات از برای
یشان می کنند حتی انکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات
از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدایی درحق ایشان کردند و با این مراتب
وفور اعدا و حساد نتوانستند افترایی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطایی بایشان بدهند
بلکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک منزلتی و رتبهٔ درمیان مردم بهمرساند
بعلم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمیماند و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در
باب او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبهٔ خود بیندازند پس این از جملهٔ معجزات ایشانست

دیگر حق تعم دست و زبان دشمنانرا بسته است و رتبهٔ ایشانرا در میان دوست و دشمن بمرتبهٔ ظاهر گردانید
است که کسی یارای تهمتی و افترایی در حق ایشان ندارد سیم انکه در جمیع فرق اسلام خواه انها که ایشا
را امام میدانند و خواه انها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قد
ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند و همه قول ایشانرا حجت میدانند
و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشانرا بانهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و دران نیز شک
نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه عم بوده اند از اهل عراق و حج
و خراسان و فارس و غیر ذلك مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامان و حمیرا
و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن عمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان نمود و در ک
رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان رؤساء شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کا
کتابها تصنیف کرده و مسایل را جمع نموده اند و هریك از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند
پیوسته بخدمت ائمه عم می امده اند و احادیث میشنیده اند و بعراق و سایر بلاد بر میگشته اند و در ک
خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت مینموده اند و معجزات از ایشان منتشر میگردانیده اند و اختصا
ایشان بائمه معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه باو و اختصاص شاگرد
شافعی باو بر همه کس معلوم است و شك نیست که ائمه عم بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پ
خالی از دو شق نیست یا اینجماعت در انچه نسبت بانحضرت میدهند از مذاهب شیعه راست میگوی
و محق اند یا دروغ میگویند و مبطلند اگر صادقند در انچه نسبت بائمهٔ خود میدهند از دعوای امام
نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت ا
و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبری از ایشان نفرمودند و کذ
و بطلان ایشان را ظاهر نکردند هم چنانکه تبری از مذاهب باطلهٔ ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و س
غلات و اهل ضلال نمودند و اگر دانسته اغماض کرده اند و تصویب اقوال و افعال مذاهب باطلهٔ ای
نموده اند دین و العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بانها بودند و زکواة و اخما
ایشانرا قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشانرا چنین نمیداند چهارم
حق تعم دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امر
ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تفخیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار جلالت و فضل ای
نمینمودند چنانکه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین عم نموده بودند در ایام امامت خود ظاه
اعزاز و اکرام انحضرت و حسنین عم نهایت مبالغه مینمودند و هم چنین انها که نکث بیعت انحضرت کر
با انکه در مقام مقاتله و مجادله در امدند باز انکار فضیلت انحضرت نمیکردند و هم چنین معویه با

ای همهٔ کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب انحضرت نمینمود و بغیر شرکت در قتل
شان فسقی بانحضرت نسبت نمیداد و همین قانع بود که حضرت امارت او را برای او باقی بدارد و اقرار
کند بخلافت انحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل انحضرت را در حضور او مذکور میساختند
انکار نمیکرد و یزید با ان قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت سید الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین
عابدین ع را تعظیم مینمود و در واقعهٔ حره مسلم بن عقبه را سفارش کرد که حرمت انحضرت و اهل بیت
ر امرعی دارد و بنی مروان نیز انحضرت را نهایت اکرام و اعظام مینمودند و هم چنین سایر خلفای بنی
یه و بنی عباس هر یک از ایمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند
ی انکه متوکل با ان عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی ع را نهایت تعظیم مینمود با انکه همهٔ
ه محبوس ایشان و زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حقتعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده
د که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و موید اینست
ه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفهٔ خلق را بزیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد
رفهٔ ایشان حتی انکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوایج عظیمه
ضرایح مطهرهٔ ایشان طلب مینمایند و امید اجابت میدارند و بر اورده میشود و در شداید خطیره پناه
ضات مقدسهٔ ایشان میبرند و امان می یابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ایمه که اعتقاد
ند بعمل نمی اورند و پناه باین ضرایح می اورند و ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با انکه اکثر عالم
ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ایمه ما
ند قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند و نادری که
وم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمی کند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت رسول در
ایشان با نزدیکترند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته اند در حیات و موت ایشان
ری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای انها نمیکردند و اگر قبور بعضی از ایشان را فی الجمله
ی و رعایتی کنند باعتبار انتساب بایشانست مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جملهٔ
زات ایشانست که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات
ه با انکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان
ر میشدند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیها کردند که مردم ترک زیارت
ن بکنند خصوصا حضرت امام حسین ع را که متوکل خواست که جای قبور انحضرت و سایر شهدا را
و زراعت کند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست و گاوها که به تخم بسته بودند چون
میرسیدند داخل نمی شدند و گاو بسیاری را کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد که به بیل

وکلنگ اثر قبور را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمیشناختند ایشانرا و مانع شدند سرکرده
ایشان گفت که ایشان را تیر باران کنند هر که تیری بانجانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس
فرمود که اب بران صحرا رها کنند چون اب بحایر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی
گفته اند سبب تسمیه حایر اینست پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و هر که بزیار
رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند و باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیار
میرفتند و این بغیر از این نیست که حقتعم خواسته است که قدر ایشان را اعظم گرداند و رفعت درج
ایشان را ظاهر سازد قطع نظر از معجزات که در مشاهد مطهرهٔ ایشان ظاهر میگردد در اکثر سنوات خصوص
نزد ضریح سید الشهدا از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرا
بانها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از انها را ذکر کرده ام و بطر
معتبرهٔ بسیار منقولست که قتادهٔ بصری که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر
امد حضرت فرمود که تو یی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حقتعم خلقی افرید
است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان عل
الهی اند برگزید ایشان را پیش از انکه خلایق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش
او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش خ
و فقها و ابن عباس و پادشاهان نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شد
است حضرت فرمود میدانی در کجایی در پیش خانه ابادهٔ نشستهٔ که حقتعم در شان ایشان فرموده اس
فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تا اخر ایه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بان م
زده است در خانهٔ چند افروخته شده که حقتعم رخصت داده و مقرر فرموده که پیوسته رفیع و بل
او از باشند و مذکور شود در انها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در انخانها بامداد و پسین مردا
چند که غافل نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از بپا داشتن نماز و دادن زکوة
حضرت فرمود که تو اکنون نزد انخانها نشسته و مایم انخانه اباده قتاده گفت راست گفتی والله خدا مرا فدا
تو گرداند بخدا سوگند که انخانها خانهٔ سنگ و گل نیست بلکه خانه ابادهٔ نبوت و امامت و علم و حکمتس
و ایضا در روایت معتبرهٔ دیگر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبد الملک به حج رفته بود د
مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر عم هجوم اورده اند و از امور دین خود سوال میکن
عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست انکه نور علم از جبین او ساطع است میروم که او را
کنم چون بنزدیک حضرت امد و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله
در مجالس بسیار ابن عباس و دیگران نشسته ام و اینحالت مرا عارض نشده است حضرت همان جو

فرمود

فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت انست که حقتعم محبت ایشان را در دل دوستان
و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند
و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان میبرند ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقصد
هشتم در بیان اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت انحضرتست عم بدانکه احادیث خروج مهدی عم را
خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود
و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که بحق انخداوندی که جانم در دست
قدرت اوست که نزدیك است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام چیزی قبول نکند و چندان
مال را فراوان کرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس کفت که رسول خدا صم فرمود که چکونه
خواهید بود در وقتیکه نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی عم و از
صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که پیوسته طایفهٔ از امت من مقاتله بر حق
خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد امد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان
خواهد کفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد کفت نه شما بر یکدیکر امیرید برای انکه خدا این امت را کرامی
داشته است و از مسند ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود
که اکر از دنیا نمانده باشد مکر یك روز البته حقتعم ان روز را طولانی خواهد کرد تا انکه برانکیزاند
در انروز مردی از امت من یا از اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت
چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیکر منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل
بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابوهریره روایت کرده اند که اکر باقی نماند از دنیا مکر یك روز
خدا طول دهد ان روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن
ابوداود روایت کرده است از علی عم که حضرت رسول صم کفت که اکر از دهر روز کار باقی نماند مکر
یکروز البته برانکیزد خدا مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد
از جور و ایضا از سنن ابوداود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من
از فرزندان فاطمه است و از ابوداود و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت
فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت
چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابوسعید کفت
که ما میترسیدیم که بعد از پیغمبر بدعتها هم رسد پس سوال کردیم از انحضرت فرمود در امت من مهدی
خواهد بود بیرون خواهد امد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او

خواهد امد وخواهد کفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت انقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شو
و از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت امیر ع نظر کرد روزی بپسر خود حسین ع
پس کفت این پسر من سید و مهتر قوم است چنانکه حضرت رسول او را سید نام کرد و از صلب او مردی
بیرون خواهد امد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است باو در خلقت و شبیه هست باو در خلق و زمین را
پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثین مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان
روایت کرده است که مشتملند بر صفات و احوال و اسم و نسب انحضرت و از جملهٔ انها از علی بن هلال از
پدرش روایت کرده است که کفت رفتم بخدمت حضرت رسول صم در حالتی که انحضرت از دنیا مفارقت
میکرد و حضرت فاطمه نزد سر انحضرت نشسته و میکریست چون صدای کریهٔ انحضرت بلند شد حضرت
رسول سر بجانب او برداشت و کفت ای حبیبهٔ من فاطمه چه چیز باعث کریهٔ تو شده است فاطمه کفت
میترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع کذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبهٔ من مکر
نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از ان پدر ترا پس او را مبعوث کرد انید
برسالت خود پس بار دیکر مطلع کردید و بر کزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا باو نکاح کنم ای
فاطمه خدا ما را عطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از
نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و کرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر
توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او شوهر تست و شهید ما بهترین
شهیدانست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او حمزه عم پدر و شوهر تست و از ماست انکه دو بال
خدا باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر
تست و از ماست دو سبط این امت و انها دو پسر تو اند حسنین و ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر
ایشان بحق انخدایی که مرا بحق فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق
فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی
دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر کردد و راهها بسته شود و غارت اورند مردم بعضی بر بعض
نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا بر انکیزد در انوقت از فرزندان
ایشان کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهایی را که غافل از حق باشد و قیام نماید بدین خدا در
اخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه
اندوهناک مباش و کریه مکن که خدای عز و جل رحیم تر و مهربانتر است بر تو از من بسبب منزلتی
نزد من داری و محبتی که از تو در دل منست و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرکتر
تر است و منصبش از همه کرامی تر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است

قسمت

قسمت بالسویه و بینا تر بن مردم است با حکام الهی و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل
بیت من که بمن ملحق شوند و علی عم فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که
بپدر خود ملحق گردید مولف گوید که رسول خدا اسم حضرت مهدی را بحسین عم هرد و نسبت داد
برای آنکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن عم است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر عم دختر
امام حسن عم بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل حضرت امام حسین عم است و دار قطنی
که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث را طولانی از ابو سعید خدری روایت کرده است و
در اخرش گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد
پس دست زد بر دوش حسین عم و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابونعیم از
حذیفه و ابوامامهٔ باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستارهٔ درخشانست و بر جانب راست
روی مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش گشاده است و بروایت
عبد الله عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدیست و
خلیفهٔ خدا است پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابوسعید عیسی عم پشت سر مهدی
نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است
در باب ظهور مهدی عم و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه را از
غیر طریق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنهٔ حسین بن سعید بغوی که از کتب مشهورهٔ معتبرهٔ
عامه است نسخهٔ قدیمی از ان نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بران نوشته است و دران پنج حدیث
در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که الحال در
میان عامه متداولست پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب
معتبرهٔ عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده شده است و در کتب معتبرهٔ شیعه زیاده از هزار
حدیث روایت کرده است در ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و نسل
امام حسن عسکریست و اکثر این حدیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده اند بترتیب ائمه عم تا امام
دوازدهم و خفای ولادت انحضرت و آنکه انحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی دراز تر از اول و آنکه
انحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که مشتملند بر این
اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور این مراتب مصنف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از
چندین جهت دیگر افادهٔ علم مینمایند و ایضا ولادت انحضرت و اطلاع جمع کثیر بران و ولادت با سعادت
و دیدن جماعت بسیار انحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از ان
نیز معلوم است در کتب معتبرهٔ خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و

صاحب فصول مهمه و مطالب السوال و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب
و لادت انحضرت ... اما سایر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه و لادت ا
اطهار انحضرت معلوم است و لادت انحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غ
و خفای و لادت و طول عمر شریف انحضرت فایده نمیکند و اموری که براهین قاطعه ثابت شده با
بمحض استبعاد نفی انها نمیتوان نمود چنانکه کفار قریش انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که استخوانها
پوسیده و خاک شده چگونه زنده میتواند شد با انکه امثال ان در امم سابقه بسیار واقع شده در احاد
خاصه و عامه وارد شده است که انچه در امم سابقه واقع شده مثل ان در این امت واقع میشود و از انجم
حضرت ابراهیم عم چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که در اینزمان شخصی بهم خواهد رسید که د
و ملک شما را برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراه
در پنهان با مادر او مقاربت کرد حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موس
عم نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون با
فرعون حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و و لادت حضرت موسی عم مخفی واقع شد چنا
مشهور است و بعد از انکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با ان سلطنت و استیلا
بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف عم نه روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقو
پیغمبر و چون حقتعم میخواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پ
چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول صم و ائمه عم خبر داده اند که ا
دو از دهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را بر طرف
خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او را میکشیدند و ایشان سعی در اطفای این نو
میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری عم را در سرمن رای محبوس گردانیده بودند و پیوس
از حمل و و لادت ان سرور خبر میگرفتند و در مقام تضییع ان گوهر بودند حقتعم اظهار قدرت کامل
خود نموده حمل مادر انحضرت را مستور گردانیده و لادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی
گردانیده او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه و لادت ان بزرگوار ا
را مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان باثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر
هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسماء ایشان معروفست بر و لادت با سعادت
انحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سرمن رای همسایهٔ ایشان بود و بعد از و لادت
تا وفات حضرت امام حسن عسکری عم جماعت بسیار بخدمت انحضرت رسیدند و معجزاتی که در وق
و لادت انحضرت و در نرجس خاتون مادر انحضرت ظاهر شد زیاده از حد عد و احصاست و در کتاب

بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت انحضرت انست که در
سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شده و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست
و پنجاه و هشت نیز گفته اند و بنابر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری عم در سال
دویست و شصت بوده پس سن شریف انحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنا
بر قول دویم چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلك المعجزات و غرایب حالات از انحضرت بظهور
می امد و انحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری انحضرت جمعی از
سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسایل میپرسیدند و جواب بخط شریف انحضرت
بیرون می امد و خمس و نذرها که میبردند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت
میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر هر ساله موظف بودند و بر دست و زبان سفرا
معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب انحضرت منصوبند چنانچه
مقدار مال را میگفتند و نام کسی که مال را فرستاده میبردند و انچه بر ایشان در راه گذشته بود خبر میدادند
و موت و بیماری و سایر احوال ایندهٔ ایشان را میفرمودند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از
ایشان بظهور می امد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت انحضرت رسیدند و مدت
این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه شیعیان
ایشانرا میشناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که
حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری عم نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته
بودند که انچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از انکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر
محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب عم
و حضرت صاحب عم بعد از وفات عثمان بمحمد نامهٔ نوشت که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا
را و راضی شده ایم بقضای او و پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمیده و پسندیده پس خدا
رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیاء و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی
کننده بود در انچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمهٔ هدی صم حق تعم روی او را منور
گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعم ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید و مصیبت
او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را نیز بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد گرداند
در بازگشت او باخرت و از جمله کمال سعادت او ان است که حق تعم او را فرزندی مثل تو روزی
کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگوییم الحمد
لله که نفوس راضی اند بمکان تو و انچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری کند و تقویت

کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع وقیع از ناحیهٔ مقدسه
مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون امد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته
در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر انچه از حضرت
امام حسن عسکری عم و از حضرت صاحب عم و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده
است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر عم هر سال در موسم حج در کعبه و مشاعر حاضر میشود و مردم را
می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند و از او پرسیدند که تو صاحب این امر را دیدهٔ
گفت بلی در این نزدیکی دیدم که به پردهای کعبه چسپیده بود در مستجار و میگفت خداوندا من
انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از علی بن احمد دلال
قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تختهٔ در پیش خود گذاشته
و نقاشی را نشانیده که ایات قرانی بران نقش میکند و اسماء ائمه عم را بر حواشی ان نقش مینماید گفتم ای
سید من این تخته چیست گفت این را برای قبر خود میسازم که بر روی ان مرا دفن کنند یا بر پشت من در
قبر بگذارند که مرا بان تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو
قران در ان میخوانم و بیرون می ایم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال بشود من از دنیا رحلت
خواهم کرد و با این تخته در ان قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون امدم ان روز مخصوص را
نوشتم و پیوسته منتظر ان بودم تا انکه در همان روز از ان ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد
و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین طریق روایت کرده اند
و روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد
حضرت صاحب الامر عم او را امر کرد که ابوالقاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن محمد بن
متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را گمان
ان بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت من در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته
بودم و با او سخن میگفتم و سوالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه
من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب گردانم پس من برخاستم
و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بر جای خود نشانیدم و خود رفتم و نزدیک پاهای او نشستم
و بعد از ان جعفر در خدمت حسین میبود و بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت
کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرگ مرا در
یابد امر نیابت و سفارت با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب عم مامور
شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند

و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان
اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا انکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و
شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب عم شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم
مقام خود کردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمهٔ ماه شعبان سال
سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال بتاثیر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این
سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتداء غیبت کبری شد و اثار امامت ظاهر منقطع کردید و ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن
ابراهیم کفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا کفت
خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ
تاریخ انروز را نوشتند بعد از ان هفده روز یا هجده روز خبر رسید که علی در همان روز همان ساعت
برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را همچنان بحو روایت کرده است و ابن بابویه
و شیخ طوسی و دیکران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که کفت ما در بغداد بودیم در سالی که
سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب
عم بیرون اورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا اعظم کرداند
اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیکر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای
خود را و کسی را وصی و قایم مقام خود مکردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از
این ظاهر نمیشوم از برای احدی مکر بعد از اذن حقتعم و این ظاهر شدن بعد از ان خواهد بود که
مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنکین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی
از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی
و صدای اسمانی او دروغکو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن کفت که ما
همه نسخهٔ این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون امدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او را در
حال احتضار یافتیم کسی باو کفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود کفت خدا را امری و حکمتی هست
که ان بعمل خواهد امد یعنی غیبت کبری این را کفت و بعالم اعلی ارتحال نمود مؤلف کوید که جماعت
بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری انحضرت را دیده اند در ان وقت نشناخته اند
و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکنست که در این حدیث مراد ان باشد که اکر دعوی کنند که در ان
وقت دیده اند و شناخته اند دروغ میکویند و اکر با دعوای مشاهده دعوای نیابت و سفارت کنند
دروغ میکویند و اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده از انست که این رساله کنجایش

ذکر انها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم این
و شمرده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم در راه یک شمش کم شد من یک شمش
بوزن ان خریدم و با انها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون انها را گشودم از میان انها اشاره کرد بان شمش
که خریده بودم و گفت بردار ان شمشی را که عوض کم شده خریدهٔ زیرا که کم شده بما رسید و دست
دراز کرد و شمش کم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم که میپرسید و کی
حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد ان زن امد بنزد حسین و گفت بگو
من چه چیز اورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت انچه اوردهٔ ببند از میان دجله تا بگویم که چه چیز اوردهٔ
ان زن رفت و انچه اورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد حسین بخادم گفت
حقه را بیاور چون خادم حقه را اورد حسین گفت این حقه ایست که اورده بودی و در این دجله
انداختی و در این حقه یکجفت دستبرنج طلا است و حلقهٔ بزرگی که در ان دو دانه منصوب است و
حلقه کوچک که دانهٔ دارد و در دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه
گشود و انچه گفته بود در ان حقه بود چون زن انحالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیگر از
بودند غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمهٔ حضرت
سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاء و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا
مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب ع بینا شد و حضرت خبر وفا
او را باو نوشت و کفن از برای او فرستاد در اذربایجان و جمع دیگر بودند که بعضی خود نادرا بخد
انحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی روا
کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم و با
سعادت فایز نگردیدم تا انکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب انحضرت بود رفتم و مدتی خد
او کردم تا انکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت انحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گ
فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم دیدم که او می اید و جوانی خوش رو و خوشبوئی با او همراه
بهیئت تجار و متاعی در استین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بان جوان که اینست انکه میخواهی
بخدمت او رفتم و انچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود پس بدر خانهٔ رسید که معروف نبود و اعتنا
بان نداشتم خواست داخل خانه شود عمروی گفت اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چ
رفتم سوال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسی که تاخیر کند نماز مغر
تا انکه ستاره در اسمان بسیار شود و ملعونست ملعونست کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستاره
برطرف شوند یعنی از برای طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده

رمردی از اهل مداین که کفت بار فیقی به حج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما
نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم انهارا بصد و پنجاه دینار می ارزیدند و نعل
زردی در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سایلی از ما سوال کرد و او را رد کردیم نزدیک انجوان
رفت و از او سوال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سایل او را دعای بسیار کرد
جوان برخاست و از ما غایب شد نزد سایل رفتیم و از او پرسیدیم که انجوان چه چیز بتو داد که اینقدر
او را دعا کردی بما نمود سنگریزهٔ طلائی که مانند ریک دندانها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود
برفیق خود کفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سنگریزه طلا شد پس
رفتیم و در جمیع عرفات کردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه
ومدینه که این مرد کی بود کفتند جوانیست علوی هر سال پیاده بحج می اید و قطب راوندی در خرایج
از حسن مسترق روایت کرده است که کفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله
بودم در انجا سخن ناحیهٔ حضرت صاحب عم و غیبت انحضرت مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخنان
در این حال عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنانرا میکفتم کفت ای فرزند من نیز
اعتقاد ترا داشتم در این باب تا اینکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده
بودند و هر جا کسی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم
فرستادند چون بناحیهٔ طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی ان رفتم و بسیار
دور رفتم تا بنهری رسیدم در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت بیشتر میشد در این حال
سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش دیگر ان نمینمود
دو موزهٔ سرخ بر پا داشت بمن کفت ای حسین و مرا امیر نکفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی
تحقیر نام مرا برد کفتم چه میخواهی کفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیهٔ مارا و چرا خمس مالت را
باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم
کفتم می کنم ای سید من انچه فرمودی کفت هرگاه برسی بانموضعی که متوجه ان کردیدهٔ و باسانی بدون
مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی انچه کسب کنی خمس انرا بمستحقش برسان کفتم شنیدم
و اطاعت میکنم پس کفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را کردانید و روانه شد و از نظر من
غایب کردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب
من زیاده شد و برکشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون
بشهر قم رسیدم و کمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون امدند و کفتند
هر که مخالف ما بود در مذهب و بسوی ما می امد ما با او محاربه میکردیم و چون تو از مائی و بسوی ما امدهٔ

میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحو که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال
بسیار زیاده از انچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت
من نزد خلیفه کردند تا انکه مرا عزل کرد و برکشتم بسوی بغداد و اول بخانهٔ خلیفه رفتم و بر او سلام کردم
و بخانهٔ خود برکشتم و مردم بدیدن من می امدند در این حال محمد بن عثمان عمروی امد و از همهٔ مردم
کذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه کرد من از این حرکت او بسیار بخشم امدم
و پیوسته مردم می امدند و میرفتند او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد
چون مجلس منقضی شد بنزدیک من امد و کفت میان من و تو سری هست بشنو کفتم بکو کفت صاحب اسب
اشهب و نهر میکوید که ما وفا بوعدهٔ خود کردیم پس ان قصه بیادم امد و لرزیدم و کفتم میشنوم و اطاعت
میکنم و بجان منت می دارم پس برخاستم و دستش را کرفتم و باندرون بردم و در خزینهای خود را
کشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من اورد
و خمسش را کرفت و بعد از ان من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصر الدوله کفت من
نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر انحضرت را و شیخ طوسی
و دیکران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضهٔ بخدمت صاحب عم نوشت و بحسین بن روح داد
و سوال کرده بود در ان عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در
جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو و حقتعالی ترا در این زودی دو فرزند ذکر نیکوکار روزی خواهد
کرد پس در انزودی از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی محمد و دیکری حسین و از محمد
تصانیف بسیار ماند که از جملهٔ انها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثین و فضلا
بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قایم عم بهم رسیده ام و استادان او او را تحسین
میکردند و میکفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ
صدوق محمد بن بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که کفت رفتم بخدمت حضرت
امام حسن عسکری عم و میخواستم از انحضرت سوال کنم که امام بعد از او کی خواهد بود حضرت پیش از
انکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که ادم را خلق کرده است تا حال زمین را
خالی از حجت نکردانیده است و تا روز قیامت خالی نخواهد کذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق
و به برکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از اسمان بفرستد و برکتهای زمین را
بر رویاند کفتم یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و داخل خانه شد
و بیرون امد و کودکی بر دوش بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود و کفت ای احمد اینست
امام بعد از من و اکر نه این بود که تو کرامی هستی نزد خدا و حجتهای او اینرا بتو نمینمودم این فرزند

دکیر

وکنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسولست و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از انکه پر از جور
و ستم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا سوکند که غایب
خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد از غیبت او از هلاک شدن و کمراه کردیدن مکر کسی که خدا
او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او کفتم ایا معجزهٔ
و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن کردد پس انکودک به سخن امد و بلغت فصیح عربی کفت
منم بقیهٔ خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیکر طلب خبر مکن احمد کفت که
شاد و خوشحال از خدمت انحضرت بیرون امدم و روز دیکر بخدمت انحضرت رفتم و کفتم یا بن رسول
الله عظیم شد سرور من بانچه انعام کردی برمن بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که دران حجت خواهد
بود چیست حضرت فرمود که انسنت طول غیبت است ای احمد کفتم یا بن رسول الله غیبت او بطول خواهد
انجامید فرمود بلی بحق پروردکار من انقدر بطول خواهد انجامید که برکردند از دین اکثر انها که قایل
بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مکر کسی که حق تع عهد و ولایت ما را در روز میثاق از او
کرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمانرا نوشته باشد و او را موید بروح ایمان کردانیده باشد ای احمد
ین از امور غریبهٔ خداست و رازیست از رازهای پنهان او و غیبی است از غیبهای او پس بکیر انچه
تو عطا کردم و پنهان دار و از جملهٔ شکرکنندکان باش تا در روز قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از
یعقوب منقوس روایت کرده است که کفت روزی بخدمت حضرت عسکری عم رفتم بر روی تختکاهی
نشسته بودند و از جانب راست ان حجرهٔ بود که پردهٔ بر درکاه ان اویخته بود کفتم ای سید من کیست
صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون امد که قامتش پنج شبر بود
تقریبا میبایست هشت ساله باشد یا ده ساله با جبین کشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای
ری و زانوهای پیچیده و برخد راست رویش خالی بود و کاکلی بر سر داشت امد و بر ران پدر
بزرکوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس انکودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند کرامی
و تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت
فرمود ای یعقوب نظر کن کی در این حجره است داخل شدم و کردیدم هیچ کس را در حجره ندیدم و ایضا
بسند صحیح از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده که همه کفتند که
حضرت عسکری عم پسر خود حضرت صاحب عم را بما نمود و ما در منزل انحضرت بودیم و چهل نفر بودیم
کفت اینست امام شما بعد از من و خلیفهٔ من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک
خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت انحضرت بیرون امدیم
بعد از اندک روزی حضرت عسکری عم از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن

صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن ع حضرت صاحب
کنار خانهٔ ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد
حضرت غایب گردید بعد از ان جعفر تجسس بسیار کرد اثری نیافت تا انکه جدهٔ مادر امام حسن ع بر
خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در انخانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر امد و
شد و گفت خانهٔ منست در این جا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر اینخانهٔ تست و غایب
و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حض
صاحب ع در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت
حضرت رسول صم که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و لقب او مهدی است و او ست
و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت امام حسن عسکری در مرضی که از ان م
بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در انحال عقید خادم را گفت که اب مصطکی از برای من بجو
پس مادر حضرت صاحب ع قدح را او رد و بدست انحضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبار
لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل این خانه
و کودکی که در سجده است بنزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم که کودکی در س
است و انگشتهای سبابه را بسوی اسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام
و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیایید پس مادر حضرت امد و دستش را گ
و بسوی حضرت اورد چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد ان طفل بزرگوار رنگش در خسار
و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود و چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای
اهل بیت خود را بمن ده که من بسوی پروردگار خود میروم ان طفل قدح اب مصطکی را برد
و لبهای خود را بدعای حرکت داد و اب را بپدر بزرگوار خود داد و چون اب را بیاشامید فرمو
مرا برای نماز مهیا گردانید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند و حضرت صاحب انحضرت را و
داد و سر و پای انحضرت را مسح کرد پس بحضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی تو یی صاحب الزمان و
مهدی و تو حجت خدایی در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شدهٔ و تو یی مح م د
حسن و تو فرزند حضرت رسولی و تو خاتم امامان طاهر و پاکیزهٔ و رسول خدا بشارت داد بتو ام
و نام و کنیت ترا بیان کرده این عهد بست از پدر و پدران من که بمن رسیده است و در ان س
انحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون اقای ما ح
صاحب ع متولد شد حضرت امام حسن عسکری ع پدرم را طلبید و گفت که ده هزار رطل که قریب
من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کنند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری

عقیقه

یفه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری عم روایت کرده اند که چون حضرت قایم عم متولد
شد بدو زانو نشست وانکشتان شهادت بسوی اسمان بلند کرد و عطسه کرد و کفت الحمد لله رب العالمین
صلی الله علی محمد و اله پس کفت کمان کردند ظالمان که حجت خدا بر طرف خواهد شد اکر مارا رخصت
سخن کفتن بدهد خدا شکی نخواهد بود و ایضا نسیم روایت کرد که یکشب بعد از ولادت انحضرت
خدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود که یرحمك الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت
هم ترا در عطسه کفتم بلی فرمود امانست از مرك تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریهٔ عسکری عم
روایت کرده است که چون حضرت قایم عم متولد شد نوری دیدم که از انحضرت ساطع کردید و اطراف
اسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم از اسمان بزیر می امدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر
بدن مبارك انحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی اسمان چون این واقعه را بانحضرت عسکری
نقل کردم تبسم خندید و فرمود اینها ملائکهٔ اسمانند فرود امده اند که تبرك بجویند بانحضرت واینها یاوران
او خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرکوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی در
کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب
انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری عم و همسایهٔ ایشان بود در شهر سر
من رای کفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی عم بنزد من امد و مرا طلب نمود چون بخدمت
حضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان
شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من اختیار میکنم ترا و مشرف
میکردانم بفضیلتی که بسبب ان بر شیعیان سبقت کیری بر ولایت ما ترا بر رازی پنهان مطلع میکردانم
بخریدن کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزهٔ نوشتند بخط فرنکی و لغت فرنکی و مهر شریف خود را بر ان
زدند و کیسهٔ زری اوردند که در ان دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بکیر این نامه
و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران
بساحل رسند جمعی از کنیزان را در ان کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی
عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده
فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنکامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که
فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمودند و جامهٔ حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع
خواهد نمود ان کنیز از نظر کردن مشتریان و دست کذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده
صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی میکوید وای پردهٔ عفتم دریده شد پس
یکی از مشتریان خواهد کفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و صفت او مرا راغب تر

گردانید پس ان کنیز بلغت عربی بان شخص خواهد گفت که اگر بزی سلیمان بن داود ظاهر ش
و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت مزید پس ان برده فرو
شنده گفت من برای تو چه چاره کنم که هیچ مشتری راضی نمیشوی و اخر از فروختن تو چاره نیست
ان کنیزک گفت بد چه تعجیل میکنی والبته باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفاود
او داشته باشم پس در این وقت تو برو نزد صاحب کنیز و بگو که نامهٔ بامن هست که یکی از اش
و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در ان نامه کرم و سخاوت و
دادی و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بان کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه را
شود من وکیلم از جانب ان بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت
حضرت خبر داده بود همه واقع شد و انچه فرموده بود همه را بعمل اوردم پس چون کنیز در نامه نظ
بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد ک
مرا باین نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا انکه بهمان قیمت را
شد که حضرت امام علی نقی ع بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و
امد به حجره که در بغداد گرفته بودم و تا به حجره رسید نامهٔ امام ع را بیرون اورد و میبوسید و برد
می چسبانید و بر روی میگذاشت و بر بدن می مالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامهٔ
صاحبش را نمی شناسی کنیز گفت ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش
بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه د
یشوعای فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت ع
ع است تو را خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در اور
هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی ع از علمای نصا
و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امراء لشکر و سرداران عس
و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادش
خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بود و ان تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپا
خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجی
بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد
بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاده بیهوش شد پس در انحال رنگهای کشیشان متغ
و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امر
بسبب ان نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر انکه دین مسیح بزودی زایل گردد پس جدم این

بفال

بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر بر پا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار
دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت
ان برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و ان برادر دیگر را بر بالای تخت بردند
و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی رو نمود و نحوست این برادر و ان برادر برابر بود
و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سرور نیست نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند
و جدم غمناک بحرم سرا باز گشت و پردهای خجالت در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در
خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور
نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را
گذاشته بود پس حضرت رسول صم با وصی و داماد خود علی عم و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار
ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال
باستقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافت و دست در گردن مبارک انحضرت در اورد پس حضرت رسالت
پناه فرمود که یا روح الله امده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود
خواستکاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری عم فرزند انکسی که تو
نامه اش را بمن دادی پس حضرت عیسی عم نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی
بروی او رده پیوند کن رحم خود را برحم ال محمد صم شمعون گفت که کردم پس همگی بران منبر
بر امدند و حضرت رسول صم خطبهٔ انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری عم عقد بستند
و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از انخواب سعادت ماب بیدار شدم از بیم
کشتن انخواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و اتش
محبت ان خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایهٔ صبر و قرار مرا بباد
میداد تا بحدی که خوردن و اشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید
واثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرها طبیبی نماند مگر انکه جدم برای معالجهٔ من
حاضر کرد و از دوای درد من از او سوال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس
گردید روزی بمن گفت ای نور چشم ایا در خاطرت هیچ ارزوئی در دنیا هست که برای تو بعمل
اورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و ازار را از اسیران مسلمانان
که در زندان تواند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را ازاد کنی امید دارم
که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی ببخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم
و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت

پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه عم بدیدن من امده و حضر
مریم عم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت انحضرتند پس مریم بمن کفت که این خاتون بهتر
زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری عم پس من بدامن مبارکش در اویختم و کریستم و شکا
کردم که حضرت امام حسن بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس انحضرت فرمود که فرزند
چکونه بدیدن تو بیاید و حال انکه بخدا شرك می اوری و بر مذهب ترسایانی و اینك خواهرم مر
دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اکر میل داری که حقتعم و حضرت مسیح و مریم
از تو خشنود کردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بکو اشهد ان لا اله الا الله و ا
محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمهٔ طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة نساء مرا بسینهٔ خود چسبا
ودلداری فرمود و کفت اکنون منتظر امدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شد
و ان دو کلمهٔ طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات کرامی انحضرت می بردم چون شب اینده در ا
و بخواب رفتم خورشید جمال انحضرت طالع کردید کفتم ای دوست من بعد از انکه دلم را اسیر مح
خود کردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر امدن من بنزد تو نبود م
برای انکه مشرك بودی و اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم بود تا انزمان که حقتعم ما و
بظاهر بیکدیکر برساند و این هجرانرا بوصال مبدل کرداند پس از ان شب تا حال یکشب نکذشته ا
که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشیر بن سلیمان کفت که چکونه در میان اسیران افتاد
کفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری عم در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکر
بجنك مسلمانان خواهد فرستاد پس از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکار
بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعهٔ لشکر مسلما
بما بر خوردند و مارا اسیر کردند و اخر کار من ان بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته ا
که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصهٔ او افتادم از نام من سوال کرد کفتم نر
نام دارم کفت این نام کنیزانست بشیر کفت این عجب است که تو از اهل فرنکی و زبان عربی را نیك میدا
کفت که بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد کرفتن اداب حس
بدارد زن مترجمی را که زبان عربی و فرنکی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می
و لغت عربی بمن می اموخت تا انکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر کوید که چون او را بسرمن ر
بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی عم رسانیدم حضرت بکنیزك خطاب فرمود که چکونه حق سبحانه
بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری و شرف و بزرکواری محمد و اهل بیت او را او
چکونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزیرا که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمو

میخواهد

خواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف ابدی را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از کی بعمل خواهد آمد فرمود که از آنکسی که حضرت رسالت پناه صم ترا برای او خواستکاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن عم حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی گذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانهٔ خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان عم است و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون که روزی حضرت امام حسن عسکری عم بخانهٔ من تشریف آوردند نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه خاتون گوید که جامهای خود را پوشیدم و بخانهٔ برادرم امام علی نقی عم رفتم و چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا خواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهرهٔ عظیمی از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطهٔ چنین امری گرداند حکیمه خاتون گفت بزودی بخانهٔ خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانهٔ خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقررهٔ زمان پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن تا کفش از پایت بیرون کنم گفتم تو بی خاتون و صاحب منی و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی

بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیدهٔ خود مینهم چون حضرت امام عم این سخن را از من شنید ک
خدا اثر اجزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت انحضرت نشستم تا وقت غروب افتاب پس صدا ز
بکنیز خود که بیاور جامهای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب م
میشود فرزند گرامی بر خدا که حقتعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از انکه
باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من ان فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل
یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس جستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه ک
هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل
ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد واحد
بر حال او مطلع نگردید زیراکه فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و
این فرزند نیز شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر اینست که حضرت فرمود که حمل ما او ص
پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی ایم بلکه از ران مادران فرود می
زیراکه ما نورهای حقتعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که ب
نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود نمی بینم پس شب در انجا ماند
افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت خبر از او میگرفتم او بحال خود خوابیده بود و هر س
حیرتم زیاده میشد و در این شب پیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم و
بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا اورد و چون نظر کردم صبح کا
طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بدید اید از وعدهٔ که حضرت فرموده بود ناگاه حض
امام حسن عم از حجرهٔ خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است پس در اینحال در نر
اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت اواز دادند که سو
انزلناه فی لیلة القدر را بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر انچه مو
فرموده پس چون من شروع کردم بخواندن سورهٔ انا انزلناه شنیدم که ان طفل در شکم با من هم
میکرد بر خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی
خردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون
امام عم تمام شد نرجس از دیدهٔ من غایب شد گویا پردهٔ میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی
حسن عم فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم
گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر
دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی اسمان بلند کرده و میگوید ا

ان

ن لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المومنین ولی الله پس یك یك امامانرا شمرد تا بخود ش
رسید و فرمود اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطای و املاء الارض بی عدلا و قسطا یعنی
خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرمودهٔ وفا کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت کردان و پر کن زمین را
بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن عم مرا او از داد که ای عمه فرزند مرا در بر کیر و بسوی
من بیاور چون بر کرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء
الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق امد و باطل مضمحل شد و محو کردید بدرستیکه باطل
مضمحل شد نیست و ثبات و بقا نمیدارد پس حکیمه کفت که چون ان فرزند سعادات مند را بنزد پدر
بزرکوارش بردم نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را در بر کرفت و زبان مبارك بر هر دو
دیده اش مالید و بر دهان و هر دو کوشش زبان کردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر
بسر انسرور مالید و کفت ای فرزند سخن بکو بقدرت الهی پس حضرت صاحب عم استعاذه فرمود
و کفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین
و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این ایهٔ کریمه موافق
احادیث معتبره در شان انحضرت و اباء بزرکوار او نازلشده است و ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که میخواهیم
منت کذاریم بر جماعتی که ایشانرا ستمکاران در زمین ضعیف کردانیده اند و بکردانیم ایشانرا پیشوایان
دین و بکردانیم ایشانرا وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشانرا در زمین و بنمایم بفرعون و هامان
یعنی ابو بکر و عمر و لشکرهای ایشان از ان امامان انچه را حذر میکردند بر کشتیم بترجمهٔ حدیث پس
حضرت صاحب عم صلواة بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر و جمیع امامان عم فرستاد تا پدر بزرکوار
خود پس در ایحال مرغان بسیار نزدیك سر انحضرت پیدا شدند و یکی از ان مرغان صدا زد که این
طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور مرغ انحضرت را کرفت و بسوی
اسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند امام حسن عم فرمود که سپردم ترا بانکسی که
مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون کریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر
پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو برمیکردانند مانند حضرت موسی عم که بمادرش
برکردانیدند چنانکه حقتعم فرموده است که پس برکردانیدیم موسی را بمادرش تا دیدهٔ مادرش باو
روشن کردد پس حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب عم را باو سپرد حضرت کفت که این روح
القدس است که موکلست بائمه عم ایشانرا موفق میکرداند از جانب خدا و از خطا نکاه میدارد و ایشانرا
بعلم زینت میدهد حکیمه کفت که چون چهل روز کذشت بخدمت انحضرت رفتم چون داخل خانه شدم
دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود کفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و

فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نمای
و یکماهۀ ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قران میخوانند و عبا
پروردگار میکنند و در هنگام شیرخوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان
میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان حضرت امام حس
تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل و او را نشن
بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس
و خلیفۀ منست بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اط
نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری عم بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حض
صاحب الامر عم را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سوال نمایم مرا خبر میدهد و گاه هست
میخواهم سوالی بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده اس
بعد از وفات حضرت عسکری رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام زمان و خبر
او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد خدا زمین را
نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و
از امام حسن و امام حسین عم امامت در دو برادر نمیباشد و این فضیلتی است که حقتعالی حسین عم
سایر ائمه عم داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشانرا مخصوص کرد
بامامت چنانچه فرزندان هرون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص کردانید ایشانرا پیغمبر
و صایت هر چند موسی بهتر بود از هرون و حجت بود بر او و فرزندان هرون همیشه فضیلت دا
بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که بشك افتند اهل بطلان و خا
گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بع
وفات عسکری عم خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از امام حسن عسکری فرزندی ماند تبسم ن
و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از او من گفتم بتو که بعد از حسن
امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیدۀ من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه
حکیمه خاتون قصۀ ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان فرمود و در روایت دیگر
شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب عم مشتاق لقای آنحض
شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن عم و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم او را با آن
که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دید
سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بود بر روی من میخندید و تبسم میف

پس

ن حضرت او از دادند که فرزند مرا بیاور چون بخدمت انحضرت بردزبان در دهانش کرد اید
فرمود که سخن بگوای فرزند حضرت صاحب عم شهادتین فرمود وصلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر
ه عم فرستاد و بسم الله گفت و ایه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن عم فرمود که بخوان ای
زند از انچه حق تعم بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف ادم را بزبان سریانی خواند
کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داود
نجیل عیسی و قران جدم محمد صم همه را خواند پس قصهای پیغمبرانرا یاد کرد پس حضرت امام
سن عسکری عم فرمود که چون حق تعم مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را بسرا
دهای عرش رحمانی بردند پس حقتعم باو خطاب نمود که مرحبا ای بندهٔ من که ترا خلق کرده ام برای
ای دین خود و اظهار امر شریعت خود و تو یی هدایت یافتهٔ بندگان من قسم بذات مقدس خود
خوردم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگانرا
یامرزم و بمخالفت تو ایشانرا عذاب می کنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من
را اسلام برسانید و بگویید که او در پناه حفظ و حمایت منست او را از شر دشمنان حراست و محافظت
نمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو بر پا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق
ای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت عسکری و بعد از وفات انحضرت
نحضرت را دیده اند و معجزات از او مشاهده نموده اند از انجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی روایت
کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری عم را میکردم و نامهای
حضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در انمرض بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند
نامهٔ چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای
شیون از خانهٔ من خواهی شنید و مرا در انوقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید هرگاه این واقعهٔ
ناپله رو دهد امر امامت با کی است فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من
گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین منست گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید
که در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس
بیرون امدم و نامهارا باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم
داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور ان امام مطهر بلند شده بود چون بدر خانه امدم
جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر امده اند و او را تعزیت بوفات
برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع
دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار

میباخت و طنبور می نواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوال از من نکرد در این
عقید خادم بیرون امد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادر ترا کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن
برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم که حضرت امام حسن عسکری
کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر طاهر خود نماز کند و
خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون امد و ردا
جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر
ایستاد و رنگش متغیر شد و انطفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و انحضرت را در پهلو
حضرت امام علی نقی عم دفن کرد و متوجه من گردید و فرمود که ای بصری بده جواب نامهارا که با تو
پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از انها که حضرت امام حسن عم فرموده بود ظاهر شد و
علامت مانده است و بیرون امدم پس حاجز وشا بجعفر گفت برای انکه حجت بر او تمام کند که او امام نبود
که کی بود این طفل جعفر گفت والله هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در اینحال جماعتی از
قم امدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن عم و چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند
که امامت با کی است مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دا
و گفتند با ما نامهٔ و مالی چند هست بگو که نامها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم
جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در انحال خادم بیرون امد از جانب حضرت صا
عم و گفت با شما نامهٔ فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در ان هزار اشرفی ا
و در ان میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند انجماعت نامها و مالها را تسلیم خادم کرد
و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها را بگیری او امام زمانست و مراد حضرت امام حسن
همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه بناحق انزمان بود این وقایع را نقل کرد و
خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عم را گرفتند که انطفل را بما نشان ده و ان
کرد و از برای دفع مظنهٔ ایشان گفت من حملی دارم از انحضرت باین سبب او را با ابن ابی الشوار
قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود او را بکشند بناگاه عبد الله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب
الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیزک از خانهٔ قاضی بخانهٔ خود بازگشت و
طوسی بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب
و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل
برویم بسامره و خانهٔ حضرت امام حسن عم را بما نشان داد و گفت بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر ان
نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که را در انخانه بیابید سرش را برای من بیارید چون به

ضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بندزیر جامهٔ در دست داشت و می بافت پرسیدیم
که کی در اینخانه هست گفت صاحبش و هیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروا نکرد چون داخل
انه شدیم خانهٔ بسیار پاکیزهٔ دیدیم و در مقابل پردهٔ مشاهده کردیم که هرگز از ان بهتر ندیده بودیم که
کو یا الحال از دست کار کر بدر امده است و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی
نظر امد که کو یا دریای ابی در میان ان حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری بر روی اب کسترده
است و بر بالای ان حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است
و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبد الله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان اب غرق شد
و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون اوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی
بهوش امد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او بدین منوال گذشت پس من متحیر ماندم
و زبان بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از توای مقرب درگاه خدا والله که ندانستم
که نزد کی می ایم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس هیچ
توجه بگفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد
انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را بنزد او برند پس در میان
شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید
و با کسی حرفی گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را
بدیگری نقل کرده اید هر اینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم بکنیم مگر بعد از مردن
او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفهٔ عباسی که گفت من همراه بودم
که سیماء غلام خلیفه بسرمن رای امد و در خانهٔ حضرت امام حسن عسکری عم را شکست بعد از فوت
انحضرت پس حضرت صاحب الامر عم از خانه بیرون امد و تبرزینی در دست داشت و بسیما گفت که چه
میکنی در خانهٔ من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است
اگر خانه از تست ما برمیگردیم پس از خانه بیرون امدیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از
خادمان خانهٔ حضرت بیرون امد من از او پرسیدم از حکایتی که ان شخص نقل کرد ایا راستست گفت کی
ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نماند و شیخ ابن بابویه و دیگران
روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری عم بود سعد بن عبد الله را
که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت انحضرت که از ان مسئلهٔ چند میخواست که سوال کند
سعد بن عبد الله گفت که چون بدر دولت سرای انحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود
و من طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در ان همیان

صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده
چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال
و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گویی از طلا بود بشکل انار که به نگینهای زیبا و
گران بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره هدیه برای آنحضرت فرستاده بود و بر دست آن
نامهٔ بود و کتابت میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را می انداخت که طفل از پی آن
رود و خود کتابت میفرمود چون احمد همیانها را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بان طفل فرمود که
هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب ع گفت ای مولا
آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری ع فر
ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب م حلال و حرام را از یکدیگر جدا
پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلانست که در فلان محلهٔ قم نشسته
و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر باو
رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایهٔ
سه دینار است حضرت امام حسن فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز در میان اینها حرام
تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و تار
بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده است و یکدینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانگ
است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش اینست که صاحبش در فلان سا
فلان ماه او را نزد جولایی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذ
و دزد آنرا برد و آنمرد چون گفت که آنرا دزد برد تصدیق نکرد و تاو آنرا از او گرفت ریسمانی بلند
از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که او را بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه
و حرامست چون کیسه را احمد گشود و دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر ع فرمود
پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صرهٔ دیگر بیرون آورد حضرت صاحب ع فرمود که مال فلا
که در فلان محلهٔ قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست بر این دراز نمیکنیم پرس
چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصهٔ خود را زیاد
کرد و گرفت و مال ایشان را ندانست حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای فر
پس باحمد گفت که این کیسه ها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها
است تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود و چون سعد بن عبد الله خواست که مسائل خود را بپرسد حـ
عسکری فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب کرد پس جمیع مسائل مشـ

رسید و جوابهای شافی شنید بعضی از سوالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز
ش او ر دو جواب فرمود و حدیث طولانی است و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلینی و ابن بابویه
یکران روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر
کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه ان ملک بر کرسیهامی نشستیم
سه توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را
امیکردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همهٔ مردم رجوع بما
ارند پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول صم را مذکور ساختیم و کفتیم ان پیغمبری که در
کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی اثار
رویم پس رای همه بر این قرار کرفت که من بیرون ایم و از برای ایشان احوال انحضرت را تجسس
پس بیرون امدم و مال بسیار با خود داشتم پس دوازده ماه کردیدم تا بنزدیک کابل رسیدم جماعتی
رکان بر خوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا کرفتند حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد
شهر بلخ فرستاد و در ان وقت داود بن عباس والی بلخ بود و چون خبر من باو رسید که از برای
دین حق از هند بیرون امده ام و لغت فارسی اموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام
مجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من کفتکو کنند کفتم من از شهر خود بیرون امده ام که
نمایم و تجسس کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ایم کفتند نام او چیست
فتم محمد کفتند ان پیغمبر ماست که تو او را طلب مینمایی من شرایع دین انحضرت را از ایشان پرسیدم
کردند با ایشان کفتم میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم که انکه شما میکویید اینست که من او را
میکنم یا نه بکویید او در کجا میباشد تا بروم بنزد او و سوال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من
ت و در کتب خوانده ام اکر ان باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو کفتند او از دنیا رفته است
فتم وصی و خلیفهٔ او کیست کفتند ابو بکر کفتم نامش را بکویید این کنیت اوست کفتند نامش عبد الله
عثمان است و نسب او را بقریش ذکر کردند کفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید کفتند کفتم این ان
مبر نیست که من طلب او میکنم انکه من او را طلب میکنم خلیفهٔ او برادر اوست در دین و پسر عم اوست
نسب و شوهر دختر اوست و پدر فرزندان اوست و ان پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین
فرزندان این مردی که خلیفهٔ اوست چون فقهای ایشان این سخنان را شنیدند برجستند و کفتند ای
این مرد از شرک بدر امده است و داخل کفر شده است و خونش حلال است من کفتم ای قوم من
دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم من تا دینی قوی تر از ان که دارم بیابم من
ت ان پیغمبر را خوانده ام در کتابهایی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است و من از بلاد هند بیرون

امده ام و دست بر داشته ام از عزتی که در انجا داشتم از برای طلب او چون تجسس کردم امر پیغمبر
از انچه شما بیان کردید موافق نبود با انچه من در کتب خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ
و حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت عسکری ع بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباح
حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان ابصر و اعلمند بمناظرهٔ او والی گفت چنا
میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کن پس حـ
بخلوت برد و بعد از انکه احوال خود را باو گفتم و بر مطلب من مطلع گردید گفت ان پیغمبری که
میگوئی همانست که ایشان گفته اند اما خلیفهٔ او را غلط گفته اند ان پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد ا
است و وصی او علی پسر ابو طالب پسر عبد المطلب است و او شوهر فاطمه ع دختر محمد است و پدر
و حسین است که دختر زاده محمد اند غانم گفت من گفتم همین است انکه من میخواستم و طلب میکرد
رفتم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم انچه طلب میکردم وانا اشهد ان لا اله الا الله و ان
رسول الله صم پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و باحسین گفت که تفقد احوال او بکن و
باخبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسائلی که بان محتاج بودم موافق مذهب شیعه ا
و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم و من بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پ
انست و پیغمبری بعد از او نیست و امر امت بعد از او باوصی و وارث و خلیفهٔ او ست و بعد
امر خلافت خدا جاریست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد
گفت امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر ع و
کرد انچه حادث شد از غایب شدن انحضرت پس همت من مقصور شد بر انکه طلب ناحیه مقد
انحضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم امد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت
سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که
رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد از بعضی از اخلاق ان رفیق از او جد
و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس با او ار در قریهٔ عباسیه شدم
کردم و متفکر بودم در ان امری که در طلب ان سعی میکنم ناگاه مردی بنزد من امد و گفت تو
و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بران مطلع نبود گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را
میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مو
من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش امدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی
و فلان را تا انکه مجموع ان چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و انچه
گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنانرا بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی بحج روی

قم

تم بلی ای سید من فرمود با ایشان مرو و در این سال برگرد و در سال اینده برو پس بسوی من انداخت
زری که نزد او گذاشته بود و فرمود این را خرجی خود کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو
را بر هیچ امر مطلع مگردان راوی گفت بعد از ان غانم برگشت و بحج نرفت بعد از ان قاصدها امدند
براورد ند که حاجیان در ان سال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت او را برای این منع
ودند از رفتن بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان
ست و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب
ندی از جعفر بن محمد بن قولویه باسناد شیخ مفید روایت کرده است که چون قرامطه اعنی اسماعیلیه
دهٔ کعبه را اخراب کردند و حجر الاسود را بکوفه اوردند در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد
و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند
امید ملاقات حضرت صاحب ع در ان سال ارادهٔ حج کردم زیراکه در احادیث صحیحه وارد شده
که حجر را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت صم که
ب کعبه را اخراب کرد حضرت رسول او را نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را برسر عبدالله بن
خراب کرد چون خواستند بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا انکه حضرت امام زین
لدین ع انرا بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در ان سال متوجه حج شدم چون ببغداد رسیدم
صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود کردانیدم مردی
به را که او را ابن هشام میگفتند و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در ان
ضه سوال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و این
را گفتم مقصود من انست که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود میگذارد و جوابش را
بیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمه
به دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید که کی حجر را بجای خود
ارد و از دحام مردم مانع دیدن من نشود چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا
یان گرفتند و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید
رنمیگرفت تا انکه جوانی خوش روی گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای
گذاشت درست ایستاد و حرکت نکرد پس خروش از مردم برامد و صدا بلند کردند و روانه شد
مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ
میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام و چشم را از او برنمیداشتم که مبادا از
ن غایب شود تا انکه از میان مردم بیرون رفت و در نهایت اهستگی و اطمینان میرفت و من هر چند

میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت
و فرمود بمن بده انچه باخود داری رقعه را بدستش دادم نکشود و فرمود باو بکو بر تو خوفی نیست
این علت و عافیت میابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهد
کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون
خبر با بن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت
ان سال اندک ازاری بهم رسانید وصیت کرد و تهیهٔ کفن و حنوط و ضروریات سفر اخرت را کرف
اهتمام تمام در این امور میکرد و مردم باو گفتند از ازار بسیار نداری اینقدر تعجیل و اضطراب چرا می
گفت این همان سالست که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعه
انتقال نمود الحقه الله بمواليه الاطهار فی دار القرار و سید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است
من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی قعدة الحرام سال ششصد و سی و هفت صدای حض
ع را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد و از انجمله میفرمود که زنده کردان باباقی با
ایشانرا در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد
فارس که کفت من وارد شهر همدان شدم و همه را سنی یافتم بغیر یک محله که ایشانرا بنی راشد میک
و همه شیعهٔ امامی مذهب بودند از سبب تشیع ایشان سوال کردم مرد پیری از ایشان که اثار ص
و دیانت از او ظاهر بود کفت سبب تشیع ما انست که جد اعلای ما که ما همه باو منسوبیم بحج رفته بود
در وقت مراجعت پیاده می امدم چند منزل که امدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که
اخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا انکه کرمی افتاب مرا بیدار کرد و قافله کذ
بود و جاده پیدا نبود بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرم پر کل و لا
هرکز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل ان بستان شدم قصر عالی بنظر من امد بجانب قصر روانه
چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکویی کفتند و کفتند بنش
که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا باین موضع اورده است پس یکی از ان خادمها د
ان قصر شد و بعد از اندک زمانی امد و کفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده
که هرکز بان خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پردهٔ بر در خانه اویخته بود پرده را برداشت و
داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محا
سر او از سقف اویخته است که نزدیکست که سر شمشیر مماس سر او شود و ان جوان مانند ماهی د
در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم و بانهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و کفت میدا
من کیستم کفتم نه والله کفت منم قایم ال محمد و منم انکه در اخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم کرد و

بان شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از انکه پر از ظلم و جور شده باشد پس
بر رو در افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از مدینه و از بلاد
جبل که او را همدان میگویند گفتم بلی راست گفتی ای اقای من و مولای من پس گفت میخواهی
برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم ایشانرا باین
سعادت که مرا روزی شده پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد
و مرا از بستان بیرون اورد و با من روانه شد اندک راهی که امدیم عمارتها و درختها و مناره مسجدی
پیدا شد گفت میدانی و میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که انرا اسد اباد میگویند
گفت همانست برو بارشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسد اباد شدم و در کیسه چهل
یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشانرا
بان سعادتها که حقتعالی برای من میسر کرد و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا ان اشرفیها در میان ما هست و شیخ
طوسی و طبرسی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن
مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد انکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر ع برسم
میسر نشد شبی در میان رخت خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند
مهزیار امسال بیا بحج که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته
مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون امدم و رفیق چند
بهم رسانیدم و متوجه راه شدم چون داخل کوفه شدم تجسس بسیار نمودم اثری و خبری از انحضرت
نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید
و متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد
و متفکر بودم تا انکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور مکه معظمه خلوت شود و مشغول
طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سوال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راهنمائی کند
چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوان با ملاحت خوش روی خوش بوئی را در طواف دیدم
که دو برد یمنی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری بر دوش افکنده و طرف ردا از دوش دیگر
گردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن
خصیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت
و شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قران بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را
میشناسی گفتم من انم گفت خوش امدی ای ابو الحسن و گفت چه کردی ان علامتی را که در میان تو
و حضرت امام حسن عسکری ع بود گفتم با منست گفت بیرون اور بسوی من پس بیرون اوردم انگشتر

بنکو بی را که بر ان محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیکر یا الله یا محمد یا علی نقش ان بود
نظر من بر ان افتاد انقدر کریست که جامهایش تر شد کفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد بتحقیق که تو
عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلا با پدران خود
کردانید پس کفت بعد از حج چه مطلب داری کفتم فرزند امام حسن عسکری ع را طلب میکنم
بمطلب خود رسیدهٔ و او مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و
ثلث شب بکذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار کفت بخانهٔ خود بر کشتم و
این اندیشه بودم تا ثلث شب کذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون به شعب رس
ان جوانرا در انجا دیدم چون مرا دید کفت خوش امدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت دا
پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات کذشت و چون بپایین عقبه طایف رسیدیم کفت ای ابو
پیاده شو و تهیهٔ نماز بکیر پس با او نافلهٔ شب را بجا اوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر اد
و سلام کفت و بعد از نماز به سجده رفت و رو بر خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا بالای
رفتیم کفت نظر کن چیزی میبینی نظر کردم بقعه سبز خرمی دیدم که کیاه بسیار داشت کفت نظر کن بال
تل ریک چیزی می بینی چون نظر کردم خیمهٔ از مو دیدم که نور ان تمام اسمان و ان وادی را رو
کرده بود کفت منتهای ارزو ها در انجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه بیرون رفتیم کف
مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب بزیر امدیم کفت دست از مهار شتر بر
و انرا رها کن کفتم ناقه را بکی بکذارم کفت این حرمیست که داخل ان نمیشود مکر ولی خدا و بی
نمیرود از ان مکر ولی خدا پس در خدمت او رفتم تا بنزدیک خیمهٔ منوره رسیدم کفت اینجا باش تا
تو رخصت بکیرم بعد از اندک زمانی بیرون امد و کفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون د
خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده اند و بر با
از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود و روی مشاهده کردم مانند پارهٔ
از طپش و شباهت میرانه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل کشاده پیشانی با ابروهای با
کشیده و بیکدیکر پیوسته و چشمهای سیاه کشاده و بینی کشیده و کونهای رو هموار و بر بنامد
نهایت حسن و جمال بر کونهٔ راستش خالی بود مانند فتاة مشکی که بر صفحهٔ نقره افتاده باشد و موی س
بر سرش بود نزدیک به نرمه کوش او بخته از پیشانی نور انبش نور ساطع بود مانند ستارهٔ درخ
با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ا
در دولت بنی العباس در نهایت مذلت و خواری زندکانی میکنند فرمود روزی خواهد بود ا
مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم ع از من عهد کرفته است که

شوم از زمین مگر در جائی که پنهان تر و دور تر ین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال
متمردان جهال تا هنگامی که حقتعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و بامن گفت ای فرزند حقتعالی اهل
لاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باو بر خلق
ام باشد ای فرزند گرامی توئی که خدا مهیا کرده است ترا برای نشر حق و بر انداختن باطل و اعدای
ین و اطفای نایرهٔ مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت
نواهد بود ترا از تنهائی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان
که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل اند و نزد
حقتعالی گرامی و عزیزاند و اهل قناعت اند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از
ثار ایشان مینمایند و مجاهده به حجت با اعدای دین میکنند و حقتعالی ایشان را مخصوص کردانیده است بآنکه
صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند
صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حقتعالی اسباب دولت ترا میسر گرداند و علمهای زرد و رایات
سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک
حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان
پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای
قبول دین و متصلب باشد در دفع فتنهای مضلین و در آن وقت حدایق ملت و دین ببار آید و صبح حق
درخشان گردد و حقتعالی بسو ظلم و طغیان را از زمین بر اندازد و بهجت امن و امان در اطراف جهان
ظاهر شود و مرغان رمیده شرایع دین مبین باشیانهای خود بر گردند و امطار فتح و ظفر بساتین ملت را
سرسبز و شاداب گردانند پس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار
ننمائی مگر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت
ماندم و مسائل مشکله از آنجناب سوال نمودم آنگاه مرا مرخص فرمود که باهل خود معاودت نمایم و در روز
وداع زیاده از پنجاه هزار درهم باخود داشتم بیدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول
فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجو باین مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه درازی در پیش
داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار در این باب بسیار است و این
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبد الله کوفی روایت کرده است که او
احصا نموده است عدد آنجماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده
است از وکلا و غیر وکلا و ایشان این جماعتند عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی
و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل

همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبد الله اسدی و از اهل اذربایجان قاسم بن
علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابو القاسم بن ابی حابس و ابو
عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هرون قراز و بنی و ابو القاسم بن دبیس و ابو عبد الله بن فروخ
و مسرور طباخ ازاد کردهٔ امام علی نقی و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت
و صاحب پوستینها و صاحب صره سر بمهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن
حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از
اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق
و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هارون و صاحب
سنك ریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوکر و از قزوین مرداس و علی بن احمد
و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر خالویه و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب
مال و رقعهٔ سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او
و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین
محمد بن وجنا و از اهواز حضینی و انچه در کتب معجزات مذکور اند زیاده از هفتاد نفر میشوند و خبر
که در این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر
حضرت صادق عم روایت کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم
چرا یابن رسول الله فرمود که حقتعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این امت جاری
خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حقتعالی میفرماید لترکبن طبقا
عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق انچه واقع شده است و ایضا از عبد الله بن
الفضل روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق عم فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد
بود که هر سست ایمانی شک کند گفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم
گفتم چه حکمت در غیبت انحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق
و اوصیای ایشان بوده است و ان حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور انحضرت چنانچه خضر
بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و بر پا داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن
یکدیگر ای پسر فضل این امر یست از امور غریبهٔ خدا و سریست از اسرار خدا و غیبی است
غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم بانکه افعال او همه منوط بحکمت
است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت
بخدمت حضرت صاحب عم و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت انحضرت فرستاد و سوال کرد از علت غیبت

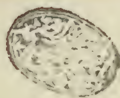
واز انکه مردم چه نفع میبرند از انحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت پس حق تعم
میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسوءکم یعنی ای کروهی که ایمان اورده اید
سوال مکنید از چیزی چند که اکر ظاهر شود بر شما ازرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران
من مکر انکه در کردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون
خواهم امد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در کردن من نباشد و اما انچه سوال کرده بودی
از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع افتابست در وقتی که غایب کرده باشد انرا ابر از دیده
و بدرستیکه من امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانچه ستارها امان اهل اسمانند پس به بندید درهای
سوال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلف مکنید در امری که شما را تکلیف دانستن ان نکرده اند
و دعا کنید که حق تعم مارا بزودی فرج کرامت فرماید که فرج شما در انست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس
که متابعت هدایت کند ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از
رسول خدا صم که ایا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قایم عم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی
که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی میابند بنور ولایت او در غیبت او
مانند انتفاع مردم با فتاب هر چند ابر او را پوشیده باشد موءلف کوید که تشبیه بافتاب زیر ابر اشاره
است بچند چیز اول انکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات
و برکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف شیعیان
ظاهر میکردد و بلاها و فتنها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعم فرموده است وما کان الله معذبهم
و انت فیهم وعامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صم که اهل بیت من امان اهل زمین اند
چنانچه ستارها امان اهل اسمانند و هر که دیده دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند که هرکاه
ابواب فرج بر کسی مسدود کردد و چاره کار خود درمانده اند یا مطلب دقیقی و مسئلهٔ مشکلی بر او مشتبه
کردد همین که متوسل بارواح مقدسهٔ ایشان شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح
میکردد دویم انکه هم چنانکه افتاب که بابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او انا فانا منتظر رفع
سحاب و کشف حجاب هستند هم چنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس
نمیکردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم انکه منکر وجود انحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور اثار انجناب
مانند منکر وجود افتابست هرکاه محجوب به سحاب باشد چهارم انکه چنانچه مستور بودن افتاب به سحاب
کاه هست که از برای عباد اصلح است هم چنین کاه باشد غیبت انحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع
ایشان باثار ایشان اصلح باشد از ظهور انحضرت بوجوهی که ذکر انها موجب تطویل است پنجم انکه نظر
قرص افتاب اکر بدیدها امکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود هم چنین دیدن

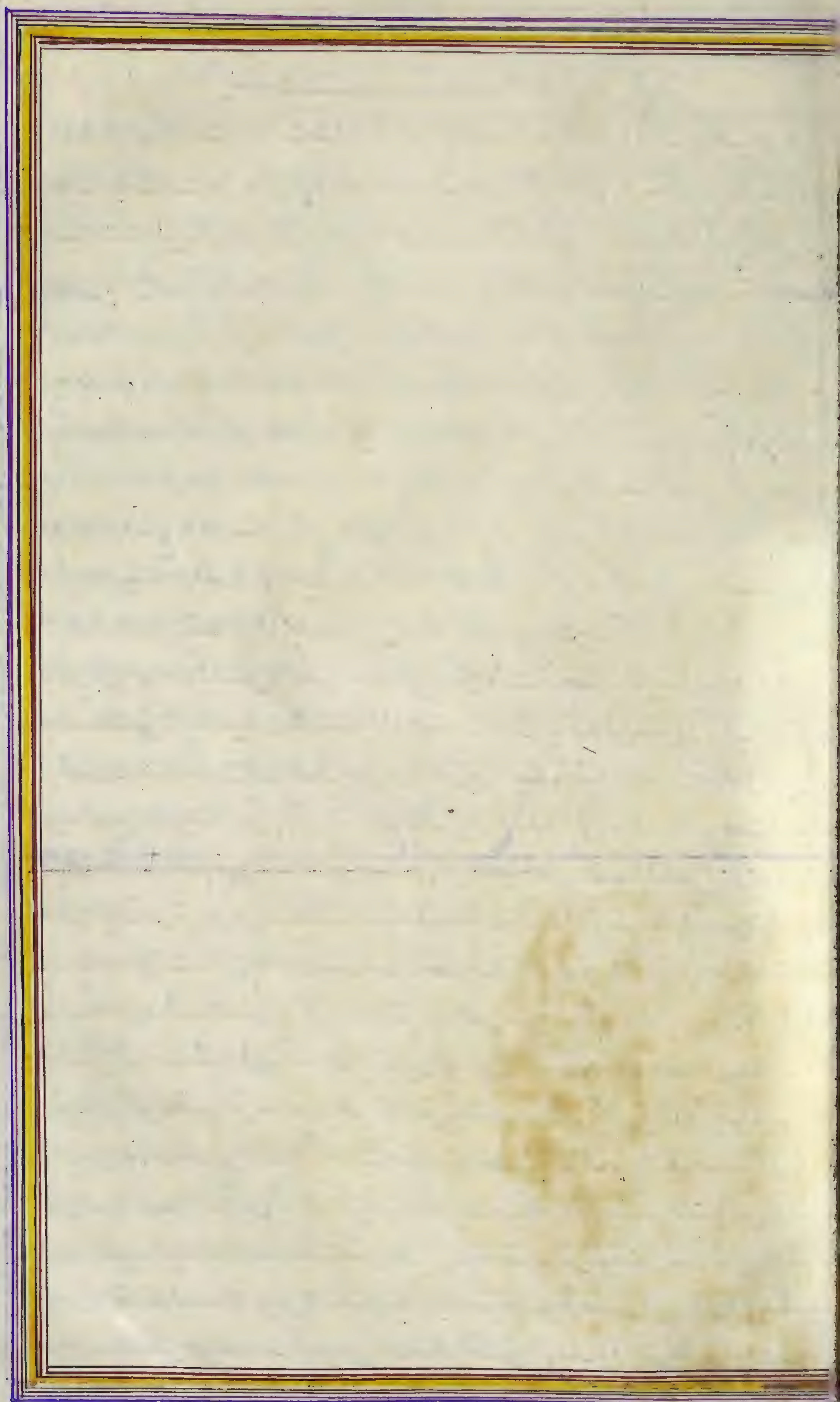
چشم شمس جمال انحضرت را ابسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان کردد چنانچه بسیاری از مر
پیش از بعثت انبیاء ایمان بایشان می اورده اند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکرد
مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر ایشان از شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند ششم انکه د
روز ابر بعضی از مردم افتاب را از فرجهای بینند و بعضی نمی بینند و هم چنین در ایام غیبت ممک
است که بعضی از شیعیان بخدمت انحضرت رسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق ع فرمود ک
حضرت قایم ع را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهند دانست جا
او را مکر خواص شیعیان او و در غیبت دویم نخواهند دانست مکان او را مکر مخصوصان موالی و د
روایت دیکر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان انحضرت همیشه در خدمت انحضرت خواه
بود یعنی هر یک که بمیرند دیکری بجای او خواهد امد هفتم انکه انحضرت و ابای اطهار او علیهم السلا
مانند افتابند در عموم نفع و کسی بغیر کور بی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حقتع در حق انکور باطنا
فرموده است من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا و وجوه دیکر بسیار است که ا
رساله کنجایش ذکر انها ندارد و بعد از انکه دلایل قاطعه واحادیث متواتره بر وجود حضرت قایم ع قا
شده باشد انکار انحضرت کردن بمحض استبعاد از طول حیات ان حضرت بی صورت است با انکه م
انراهمۀ عامه در وجود حضرت خضر ع قایل شده اند و قایلند در عمر حضرت نوح ع بزیاده از هز
سال و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قا
شده اند و عمر دجال بن صاید را از زمان حضرت رسول صم تا نزول عیسی ع از اسمان قایل شده ا
و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی ع قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعم حضر
مهدی را مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر بخروج فرما
و انچه می کویند که در وجود امام غایب چه فایده است این سوال بی وجه است زیرا که هر کاه غیبتها
طولانی از پیغمبران سابق بروایت مسلمه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا مدتها در شع
ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که د
وجود و غیبت انها بود در وجود و غیبت انحضرت میتواند بود و اکر فایده بغیر ان نباشد که شیعیان را د
اعتقاد بامامت و وجود انحضرت و انتظار ظهور انحضرت بردن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست
چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند که کدام عمل محبوب تر است نزد خدا حضر
فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که فرمود که غیبت امام دوازدهم م
خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور انحضرت کشند بهترین اه
هر زمان خواهند بود زیرا که حقتع از عقل و فهم و معرفت انقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت ن

ایشان

ن بمنزله مشاهده کردیده است و خدای عز و جل ایشانرا در انزمان بمنزله جماعتی کردانیده که جهاد
تند در پیش روی رسول خدا صم بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان مایند براستی و دعوت
نند کانند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و اشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرکترین
بهاست و ایضا از انحضرت منقولست که هرکه ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند باو حقتعم
ب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست
ه هرکه انتظار حضرت قایم عم کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم عم با انحضرت
ب بلکه مثل کسی است که در پیش روی او شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در
مت حضرت رسول صم شهید شده باشد و از حضرت صادق عم منقولست که بر مردم زمانی خواهد امد
به غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال انها که ثابت بمانند بامر ما در ان زمان و کمتر ثوابی که
ب ایشان خواهد بود انست که ندا کند باری تعا ایشان را که ای بندکان من ایمان اوردید بسر من
سدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه شمایید بندکان
یزان من از شما قبول میکنم عبادت را و بس و از شما عفو میکنم کناه را نه از غیر شما و شما را می امرزم
س و ببرکت شما باران را میفرستم از برای بندکان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اکر شما
ودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی کفت یا ابن رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم
ان زمان کنند فرمود زبان را نکاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث در این باب زیاده از حد
حصاست با انکه از کجا معلوم است که منافع انحضرت ظاهرا بمردم نمیرسد بر وجهی که او را نشناسند
چه وارد شده است که انحضرت هر سال به حج می اید و مردم را میشناسد و مردم او را نمیشناسند
ون انحضرت ظاهر شود کویند که ما او را میدیدیم و نمیشناختیم و از حضرت امام جعفر الصادق عم
لست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف این سنیاند اشباه بخوك چرا انکار میکنند این را
ران یوسف عم عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودن و رفتند بنزد انحضرت و با او سخن کفتند
ود اکردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا انکه خود را با ایشان شناسانید پس چه انکاری
نند این امت حیران که حقتعم در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در
ن ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان کذارد و ایشان
انشناسند تا انکه خدا او را رخصت دهد که خود را با ایشان بشناساند چنانچه یوسف را رخصت
. که خود را ببرادران خود بشناساند و متکلمان میکویند که بر حقتعم واجبست که حجت خود را نصب
نند زیرا که لطف بر او واجبست و اکر مردم او را خایف کردانند و او غایب کردد تقصیر از مردم خواهد
. و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بفوایدای عظیم

تابر خواهند کردید خصوصا در وقتیکه از برکات ایمه عم اثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دین
برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی دین مردم گردانیده باشند
و مردم را امر برجوع بایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای
شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت امام جعفر صادق عم فرمود که حقتعم در هر عصری عادلی چند
از راویان احادیث اهل بیت عم مقرر گردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان
و برخود بستن مذاهب باطلهٔ مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها
و توقیعات از حضرت صاحب ع بشیعیان رسید که در ایام غیبت
مارجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت
منند بر شما و من حجت خدایم بر همه با بر ایشان
و ان دلایل و نصوصی که ما بر امامت
انحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین
سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم تمام شد جلد اول
از کتاب حق الیقین
بعون الله الملك
الحق المبین





بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد نهم در اثبات رجعت است بدانکه از جملهٔ اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقهٔ
حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم عم جمعی از نیکان بسیار نیك و بد
بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمهٔ خود دیدهای ایشان روشن گردد
بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاه
اضعاف ان دولتی که میخواستند باهل بیت رسالت عم برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سا
مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجو
نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خو
میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رس
اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علما
امامیه و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای امامیه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیار
از علما و محدثین شیعه رسایل مفرده در این مسئله تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده ا
و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق عم که ا
نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانو
زیاده از دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایر
نموده اند بیرون نوشته ام هر کرا شکی باشد بان کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده اس
بسیار است اول حقتعم فرموده است و یوم نبعث من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا یعنی روزی که مبعو
کردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بایات ما و در احادیث بسیار از حضرت امام جعف
صادق عم منقولست که این آیه در رجعت است که حقتعم از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیهٔ قیام
انست که فرموده است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور کردانیم ایشانرا پس ترك نکنیم احدی
از ایشانرا که زنده نکنیم و فرمود که مراد بایات امیر المومنین و ائمهٔ عم اند دویم حقتعم فرموده است و اذا
وقع علیهم القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون یعنی چون
واقع شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتیکه نازل شود عذاب بر ایشان نزدیك قیامت بیرون اور ی
از برای ایشان دابه از زمین که سخن کوید با ایشان بدرستیکه مردم بودند که بایات ما یقین نداشتن
و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه حضرت امیر المومنین است که نزدیك قیامت
ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیدهٔ مومن
خواهد زد و نقش خواهد بست که مومن است حقا و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش

خواهد

واهد کرفت که او کافر است حقا و عامهٔ نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر
شان روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد امد و با او
عصای موسی و انکشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر مثل سجود مومن خواهد زد یا در میان دو
یده اش پس نقطهٔ سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستارهٔ
درخشان یا انکه در میان دو چشمش نوشته میشود مومن و انکشتر را بر بینی کافر میزند و سیاه میشود
جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و کفته است بعضی از قراء
تکلمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که
حضرت امیر المومنین ع در خطبها مکرر میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بان داغ
میکنند و عامه از ابوهریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض
امیر المومنین ع است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القران فی الائمة روایت کرده است از اصبغ بن
نباته که کفت معاویه مرا خطاب کرد و کفت شما کروه شیعه کمان میکنید که دابة الارض علی ع است من
کفتم ما نمیکوییم تنها یهود نیز چنین میکویند معاویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما
در کتب خود دابة الارض را می یابید کفت بلی معاویه کفت چه چیز است کفت مردیست معاویه کفت
میدانی چه نام دارد کفت الیا معاویه کفت الیا چه نزدیکست بعلی سیم قول حق تع ان الذی فرض علیك
القران لرادك الی معاد یعنی بدرستیکه انکه بر تو واجب کردانیده قران را هر اینه ترا بر میکرداند بسوی معاد
یعنی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول صم است بسوی دنیا
چهارم موافق قول حق تع و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی البته و اکر کشته شوید
در راه خدا یا بمیرید هر اینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار که این ایه در رجعت است
سبیل الله راه ولایت علی و ذریت اوست هر که ایمان باین ایه داشته باشد او را کشته شدنی و مرکی
هست اکر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت بر میکردد تا بمیرد و اکر بمیرد در رجعت
بر میکردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرمود در تفسیر قول حق تع کل نفس ذائقة الموت هر که کشته
شود مرک را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا بر میکردد تا مرک را بچشد پنجم قول حق تع و اذ اخذ الله
میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتومنن به و لتنصرنه قال
ااقررتم و اخذتم علی ذالکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی بیاد اور
وقتی را که کرفت خدا پیمان پیغمبران را که هر اینه انچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی
شما پیغمبری که تصدیق کنندهٔ شما باشد البته ایمان بیاورید بان پیغمبر و یاری کنید او را کفت ایا اقرار
کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا کفتند اقرار کردیم کفت پس کواه باشید بر یکدیکر و من بر شما از

کواهانم و در احادیث معتبرهٔ بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه
بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که فرمود
ایمان برسول خدا صم خواهند اورد و حضرت امیر المومنین عم را یاری خواهند کرد در رجعت
فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث کردانیده است از ادم و هرکه بعد از او ست
ایشانرا بر میکرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیر المومنین عم و شیخ حسن
سلیمان در کتاب منتخب البصایر از کتاب واحده از حضرت باقر عم روایت کرده است که حضرت ا
المومنین عم فرمود که بدرستیکه خداوند عالمیان واحد و یکانه و بی مثل و نظیر است و متفرد بود
بیکانکی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمهٔ پس ان کلمه را نوری کردانید و از ان نور محمد صم
و ذریت مرا نیز از ان نور خلق کرد پس مرا افرید و تکلم بکلمهٔ دیکر نمود و از ان روحی بهم رسید و
روح را در ان نور ساکن کردانید و ان نور را در بدنهای ما ساکن کردانید پس مائیم روح برکزیده
خدا و کلمات خدا که در قران ذکر کرده است و بما حجت خود را بر خلق تمام کرده است و ما پیش از خلق
اشباح در زیر سقفی بودیم از نور سبز و در وقتی که نه افتاب بود و نه ماه و نه شب بود و نه روز و
دیدهٔ که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از ان بود
خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبرانرا خلق کرد عهد و پیمان از ایشان کرفت که بما ایمان بیاورند
و ما را یاری کنند پس حضرت این ایه را خواند و کفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی
او را و همهٔ پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستیکه حقتعالی کرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری
یکدیکر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او
و وفا کردم از برای خدا بانچه کرفته است از من از میثاق و پیمان در نصرت و یاری محمد صم و هنوز
یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند
نمود و مابین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از اد
تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده باشد و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زندها
و مردها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجیبست و چکونه تعجب نکنم از مردهائی که خدا
ایشانرا زنده کرداند و کروه کروه از قبرها بیرون ایند لبیک کویان و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی
الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود کذاشته باشند و بر سرهای
کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و اخرین تا انکه حقتعالی وفا کند بوعده که
ایشانرا داده است در قران که وعد الله الذین امنوا منکم تا اخر ایه یعنی خدا وعده داده است انهارا که ایمان
اورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند البته ایشانرا خلیفه کرداند در زمین چنانچه خلیفهٔ کردانید

بود

الفار اکه پیش از ایشان بودند و البته متمکن کرداند از برای ایشان دین ایشانرا که پسند بده است
برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را
شریك من نکردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی
از بندکان من و محتاج نباشند بتقیه کردن از کسی و بدرستیکه مرا بر کشتنی بعد از بر کشتن و رجعتی
بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و بر کشتنها و صاحب حکمها و انتقام کشیدنها و دولتهای
عجیب و منم مانند شاخی از اهن و منم بندهٔ خدا و برادر رسول خدا صم و منم امین خدا و خازن علم خدا
و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان
خدا و منم جمع کنندهٔ مردم بسوی خدا و مائیم اسماء حسنای خدا و امثال علیای او و ایات کبرای او و
قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ ساکن میکردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست
تزویج اهل بهشت و باختیار منست عذاب اهل جهنم و باز کشت خلق بسوی منست و حساب خلق
با منست و منم اذان کوینده در اعراف و منم که نزد قرص افتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و
صاحب اعراف که مومن و کافر را از یکدیکر جدا میکنم و منم امیر مومنان و پادشاه متقیان و ابه
پیشینیان و زبان سخن کویان و اخر اوصیای و اسطهٔ پیغمبران و وارث انبیاء و خلیفه خدا و صراط
مستقیم پروردکار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل اسمانها و زمینها و هر که مابین
انهاست و منم انکه خدا با و حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم کواه خلایق در روز
جزا و منم انکه نزد منست علم مرکها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و مبدا نسب
های مردم و مرا و بمن سپرده اند ایات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم
انکه خدا مسخر من کردانیده است ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنایی و بادها و کوهها و دریاها و
ستارها و افتاب و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم انکه عدد هر چیز را میدانم
بعلمی که خدا بمن سپرده است و بان رازها که مخفی به پیغمبرش وحی فرستاده است و ان رازها را
ان پیغمبر بمن کفته است و منم انکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمهٔ خود را و حکمت خود را
و علم خود را بمن عطا کرده است ای کروه مردم از من سوال کنید پیش از انکه مرا نیابید خدا وندا من
ترا کواه میکیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم ششم ولنذ
یقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم ایشانرا از عذاب
نزدیکتر یا پست تر پیش از عذاب بزرکتر شاید ایشان بر کردند حضرت امام جعفر صادق فرمود که عذاب
نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشانرا عذاب خواهند کرد و عذاب بزرکتر عذاب قیامت است
و مراد از بر کشتن و زنده شدن در رجعت است هفتم ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین یعنی ای پروردکار

ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار در احادیث وارد شده است که یک ز
گردانیدن در رجعت و دیگری در قیامت است و یک میرانیدن در دنیاست و دیگری در ر
هشتم انا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستیکه ما البته یا
میکنیم رسولان خود را و انها را که ایمان اورده اند در زندگانی دنیا و در روزی که می ایستند گوا
برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و اخرت هر دو یاری میکنیم ایشانرا علی بن ابراهیم و سعد
عبد الله روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق عم فرمود که یاری دنیا در رجعت است مگر نمید
که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خو
بود و ایاتی که تاویل بر رجعت فرموده اند بسیار است در این رساله همین اکتفا نمودیم و بعضی در د
اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تع و سعد بن عبد الله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق عم رو
کرده است که شیطان لعنه الله از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میش
حق تع ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون انروز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباع
از روزی که خدا ادم را خلق کرده است تا انروز و حضرت امیر المؤمنین برگردد و این اخر برگشتن
انحضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد کرد فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده با
نیکوکاران و بدکاران زمان او برمیگردند تا حقتع مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان
ایشان انتقام بکشند چون انروز شود حضرت امیر المؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحا
و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل ان واقع نش
باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی
میان اب فرات داخل شود پس ابری بزیر اید از اسمان که پر شده باشد از ملائکه و رسول خدا صم حر
از نور در دست داشته باشد و در پیش ان ابر اید چون نظر شیطان بر انحضرت افتد از عقب برگ
و اصحابش باو گویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم انچه شما نمی بینید من میتر
از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول صم باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که ا
اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از ان همه مردم خدا را بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شر
نگردانند و حضرت امیر المؤمنین عم چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا انکه یکمرد از شیع
انحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یک فرزند پس در انوقت دو باغ سب
حقتع در سورة الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از انحضرت روایت کرده ا
که حساب خلایق با حضرت امام حسین عم خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند
حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت حضرت امام حس

م خواهد بود و ان مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهای او بر روی دیده اش
ریخته شود و از حضرت امام موسی روایت کرده است که برکردند در رجعت ارواح موءمنان با ارواح
دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هرکه ایشان را عذاب و شکنجه کرده
ند انتقام از او بکشند و اکر ایشان را بخشم اورده باشد او را بخشم اورند اکر کشته باشند بعوض
بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندکانی کنند و بعد از ان همه در یك شب بمیرند
ایشان بنعیم بهشت برکردند و دشمنان به بدترین عذابهای جهنم برکردند و ایضا روایت کرده است
که از حضرت امام جعفر صادق عم پرسیدند از تفسیر قول حقتعم و جعلکم انبیاء و جعلکم ملوکا یعنی
کردانید شما را پیغمبران و کردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول صم و ابراهیم
اسمعیل و ذریت او بند و پادشاهان ایمه اند عم راوی کفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی
شت و پادشاهی رجعت علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت کرده است از شهر بن خوشب که کفت حجاج
ن کفت در قران ایهٔ هست که تفسیرش مرا عاجز کرده است و نمیفهمم و ان ایه اینست وان من اهل الکتاب
الا لیوءمنن به قبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مکر انکه البته ایمان می اورند بحضرت عیسی
م پیش از مردن او و بخدا سوکند که من امر میکنم که کردن یهود و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب او
رکت نمیکند تا بمیرد من کفتم ای امیر این مراد نیست که شما فهمیده اید کفت پس چه معنی دارد کفته
ضرت عیسی عم پیش از قیامت از اسمان بزمین خواهد امد پس نمیماند هیچ یهودی و غیر او مکر انکه
یمان بحضرت عیسی می اورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی
م حجاج کفت وای بر تو این را از کجا اوردهٔ و از کی شنیده کفتم از حضرت امام محمد باقر عم شنیده ام کفت
بخدا سوکند که از چشمهٔ صافی برداشتهٔ و ایضا روایت کرده است او و دیکران در تاویل قول حقتعم بل
کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب میکنند بانچه احاطه نکرده اند بعلم ان
هنوز تاویل ان بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این ایه در باب رجعت و امثال انست که هنوز
وقت انها نیامده و ایشان تکذیب انها مینمایند و میکویند نخواهد بود و بسند معتبر دیکر روایت کرده اند
که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراك ایشان عذرهٔ انسان خواهد بود چنانچه حق تعم فرموده است
فان له معیشه ضنکا و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر عم روایت کرده است
که هر قومی را که حقتعم بعذاب هلاك کرده است در رجعت بر نخواهند کشت چنانچه حقتعم فرموده است
و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در اخبار معتبره وارد شده در تاویل این ایه و نرید ان
نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ایمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری
فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون که این مثلی است که حقتعم زده است برای اهل بیت

رسالت عم که موجب تسلی انحضرت کردد زیراکه فرعون و هامان و قارون ستم کردند بربنی اسرائ
و ابنان و اولاد ایشان را میکشتند ونظیر ایشان در این امت ابو بکر و عمر و عثمان واتباع ایشان بود
که سعی میکردند در قتل وقمع اهل بیت رسول خدا حقتعم وعده داده است پیغمبرش را که هم چنا
ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب کردانیدم و بعد از ان او را ظاهر ساختم و بر فرعو
واتباعش غالب کردانیدم و همه را بر دست او هلاك کردم هم چنین حضرت قایم را ولادتش را پنها
خواهم کرد و از فراعنهٔ زمان خود او را مستور خواهم کردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشا
غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل ایات چنین است و میخواهیم که منت کذار
برانها که ایشان را ضعیف کردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند وبکردانیم ایشانرا امامان و بکردا
ایشانرا وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم کردد و تمکن واقتدار بدهیم ایشا
در زمین که باطل را براندازند وحق را ظاهر کردانند و بنمایم بفرعون و هامان یعنی ابو بکر و عم
لشکرهای ایشان و اینهایند که غصب حق ال محمد کردند منهم یعنی از ال محمد انچه حذر میکردند
کشتن و عذاب و هم چنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندکان ایشانرا نیز زنده
کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیکران از جابر از امام محمد باقر عم روای
کرده است که حضرت امام حسین عم در صحرای کربلا پیش از شهادت فرمود که جدم رسول خدا
بمن کفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیاء ایشان درا
ملاقات یکدیکر کرده اند یا خواهند کرد و ان زمین را عمورا میکویند و در انجا شهید خواهی شد و با
جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد والم بریدن اهن بایشان نخواهد رسید چنانچه اتش
حقتعم بر حضرت ابراهیم برد و سلام کردانید هم چنین اتش جنك بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بو
پس بشارت باد شمارا و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در ان عالم انقدر که خد
خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود واز زمین بیرون می اید من خواهم بود و بیرون امد
من موافق می افتد با بیرون امدن امیر المومنین عم و قیام قایم ما عم پس نازل میشوند بر من کروهی ا
اسمان از جانب حقتعم که هرکز بر زمین فرود نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها
ملائکه و فرود می اید محمد و علی و من و برادرم و جمیع انها که خدا بر ایشان منت کذاشته است از انبیا
واوصیاء سوار شده بر اسبان خدای ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر انها سوار نشده است پس حضر
رسول صم علم خود را بدست میکیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قایم ما میدهد پس بعد ا
ان انچه خدا خواهد میمانیم پس حقتعم بیرون می اورد از مسجد کوفه چشمهٔ از روغن و چشمهٔ از ا
و چشمهٔ از شیر پس انکاه حضرت امیر المومنین عم شمشیر حضرت رسول صم را بمن دهد و مرا بجان

مسرتی

شرق و مغرب بفرستد پس هرکه دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تاانکه
زمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت
میرالمومنین و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعدها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان
فرستد بسوی بصره که هرکه در مقام مقاتله در اید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که
ها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تاانکه بغیر طیب و نیکو در روی زمین نباشد
جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هرکه مسلمان
شود بر او منت گذارم و هرکه اسلام را نخواهد خونش را بریزم و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر انکه
ند ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او پاک کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنمایند
هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت ان بلا را از او دفع کند و حقتعم برکت را
اسمان بزمین فرستد بمرتبهٔ که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوهٔ تابستان در
مستان و میوهٔ زمستان در تابستان بعمل اید و اینست معنی قول حقتعم که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند
پرهیزکار گردند هر اینه بگشاییم بر ایشان برکتها از اسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران
را پس گرفتیم ایشانرا بانچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ
یز در زمین و انچه در زمین است حتی انکه کسیکه خواهد احوال اهل خانهٔ خود را بداند خدا او را
هام کند بانچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از
ضرت امام رضا عم پرسید که چه میگویی در رجعت حضرت فرمود رجعت حقست و در امم سابقه بوده
ت و قران مجید بان ناطق است و رسول خدا صم فرمود که میباشد در این امت انچه در امم سابقه بوده
اند دو تای نعل که بایکدیگر موافقند و مانند پرهای تیر که بایکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون
هدی از فرزندان من بیرون اید عیسی عم از اسمان بزیر اید و در عقب او نماز کند و عیاشی از
ضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که فرمود که خلفای جور نامی برخود گذاشته اند و خود را
یرالمومنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالبست و هنوز تاویل این نام و معنی ان بر مردم
ظاهر نشده است راوی گفت تاویل ان کی خواهد بود فرمود که ان وقتی خواهد بود که حقتعم جمع کند در
ش روی او پیغمبران و مومنان را تا یاری کنند او را چنانچه حقتعم فرموده است و اذ اخذ الله میثاق
نبیین تا اخر ایه که گذشت پس در ان روز میدهد رسول خدا علم را بعلی بن ابی طالب عم پس او امیر
میع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم انحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد
د اینست تاویل امیرالمومنین و معنی ان و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که ابان بن
ی عیاش گفت رفتم بخانهٔ ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل

بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض کردم انچه از ایشان شنیده
بر علی بن ابی طالب در کوفه پس گفت این علم خاصی است که باید امت بدانند و رد کنند علم خصوص
انرا بخدا پس انچه از ایشان شنیده بودم بانحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و ایات بسیار
قران تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی و اصحی تا انکه چنان شدم که یقین من بقیامت زیاده نیست از
برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا صم در دنیا خواهد بود یا در اخرت فرمود بلکه در دنیا
بود پرسیدم کی مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود خواهم کرد و دو
خود را بر سر حوض خواهم اورد و دشمنان خود را تشنه خواهم برگردانید پس از انحضرت از دابة الا
پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود که ان دابه ایست که طعام میخورد
بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المومنین او کیست فرمود که صاحب زمین است
زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المومنین بگو کیست او فرمود که صدیق و فاروق این امتست و
ربانی و ذوالقرنین این امت است باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود انست که خدا در شان او گفته و
شاهد منه و گفته است الذی عنده علم الکتاب و گفته است والذی جاء بالصدق و صدق به و تص
کرد او پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المومنین نامش را بگو فرمود که گفتم ای
الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المو
مینامند و جهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم ببعضی از انچه میدانم از تاویل ایاتی که خد
قران فرستاده است بر محمد صم هر اینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق بدر
امر ما صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسد اظهار او اقرار بانها نمیکند مگر ملک م
یا پیغمبر مرسلی یا بنده مومنی بحیثیتی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابی الطفیل
رسول خدا از دنیا رفت مردم همه متفرق و مرتد و گمراه شدند مگر انها که خدا ایشانرا برکت ما اهل
نگاه داشت و در منتخب البصایر از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت
جعفر صادق عم که علی عم را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین عم با علم خود خواهد
تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه و ال معاویه و هر که با ان حضرت جنگ کرده باشد پس حقتعالی
او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کند در صفین
مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را ببرد بسو
ترین عذابها با فرعون و ال فرعون پس بار دیگر امیر المومنین رجوع کند با رسول خدا صم و او خ
باشد بر زمین و سایر ائمه عم عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعم اشکارا کرده شود
بیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف ان عبادت خواهد شد و حق تعم پیغمبرش خواهد داد

شاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران بر طرف
ود تا انکه حقتعم وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند
رکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که اول کسی که بدنیا بر میگردد حضرت
ام حسین عم است و اصحاب او و یزید و اصحاب او خواهند بود پس همهٔ ایشان را بکشد مثل انکه
شان کشته اند چنانچه حق تعم فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم
کثر نفیرا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان او اعانت کردیم شما را بمالها و پسران
گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای انها و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و در مجالس
سندهای بسیار از عبایهٔ اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المومنین
که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب عم هست بخدا سوگند که حقتعم از برای من اهل
را جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از
ای یعقوب عم اولاد او را جمع کرد و ایضا شیخ کشی از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است
که فرمود که من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب
منزلت دیگر حق تعم بمن عطا کرد که اول کسی باشد که در رجعت بیرون اید با ده نفر از اصحاب خود که
یکی از انها عبد الله بن شریک عامری باشد و او علمدار ش خواهد بود از حضرت امام محمد باقر عم
روایت کرده است که گویا می بینم عبد الله بن شریک را که عمامهٔ سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان
دو کتفش اویخته و از دامن کوه بالا میرود در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده
شده اند و صدا به تکبیر بلند کرده اند و ایضا شیخ کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت
حضرت امام جعفر صادق عم عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم
اعمال من بان باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چارهٔ از این نیست اگر در این وقت نشود
در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المومنین عم خطبهٔ طولانی از انحضرت
روایت کرده است و در عرض ان خطبه فرمود که ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر قلعهای حصین یا سینهای
امین یا عقلهای متین رزین پس فرمود ای عجب و کل عجب از انچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی
و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمایید حضرت فرمود
چون تعجب نکنم از انکه مردهٔ چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد و بحق خداوندی
که حبه را شکافته و گیاه را بیرون اورده و خلایق را خلق فرموده است گویا می بینم ایشان را که
در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان
خدا و رسول و مومنان و اینست معنی انچه خدا فرموده است یا ایها الذین امنوا لا تتولوا قوما غضب الله

علیهم قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای کروه مومنان دوستی مکن
قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که نا امید کردیده اند از اخرت چنانچه نا امید کردیده
کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت امام محمد با
که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد بزند و انتقام فاطمه ع را بکشد و شیخ م
در ارشاد از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که چون وقت قیام قایم ال محمد صم بشود
جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل ان ندیده باشند پس برویاند خدا
باران کوشتهای مومنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و کویا نظر میکنم بسوی ایشان که ا
از جانب قبیله جهینه و خاک قبور از سرهای خود افشانند و ایضا از انحضرت روایت کرده است که بیرو
می اید با قایم ع از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از انها که حـ
فرموده است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن
و سلمان و ابوذر و جابر انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی انحضرت خواهند
و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت ک
است از حضرت امام محمد باقر ع که چون قایم ال محمد صم بیرون اید خدا او را یاری کند بملائکه و ا
کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از ان علی ع و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا
روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قایم ع انست که بدن برهنه در پیش قرص افتاب ظا
خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المومنین است برکشته است که ظالمانرا هلاک کند و ا
شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله ع که چون قایم ع خروج کند نزد قبر هر مومنی ملکی بیا
و او را نداکند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی ملحق شوی باو ملحق
و اکر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همان جا باشی پس بعضی بیرون ایند و بعضی در نعیم الهی
مانند و در زیارت جامعهٔ مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا زیارت حضرت امام حسین ع ذکر
رجعت و اظهار اعتقاد بان مذکور است و در متهجد و مصباح الزائر و سایر کتب که از حضرت امام جعفر صاد
ع منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم ع باشد و اکر پیش از ظهو
انحضرت بمیرد حقتعالی او را از قبر در وقت خروج انحضرت بیرون اورد و در عهد مزبور مذکور است
که خداوندا اکر حایل شود میان من و انحضرت مرکی که بر بندکان خود حتم و لازم کردانیدهٔ پس بیرو
اور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک
کویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی باری او دعوت مینمایند و شیخ در مصباح از حضـ
امام جعفر صادق ع زیارت بعید حضرت رسول صم و ائمه ع را روایت کرده است و در ان روا

مذکو

مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار دادم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قایل نمیشوم مگر بانچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت امام جعفر صادق زیارتی از برای حضرت امام حسین عم روایت کرده است و دران زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما پس من از انهایم که ایمان دارند برجعت شما و انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را که خدا خواهد نمیتواند بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده اند و ایضا بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین عم و جمیع ائمه عم روایت کرده است و دران زیارت مذکور است که خداوندا مبعوث گردان او را در مقام پسندیده که انتقام بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستیکه تو او را وعده کرده و تو یی پروردگاری که خلف وعده نمیکنی و کلینی در وصف قبض روح مومن از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مومن زیارت میکند ال محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می اشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قایم ال محمد پس خدا زنده میگرداند ایشان را پس با او می ایند تلبیه گویان فوج فوج پس دران وقت بشک می افتند اهل بطلان و مضمحل میشوند مخالفان و از این جهت بود که رسول خدا صلعم بحضرت امیر المومنین عم گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعایی که در سرداب غیبت حضرت صاحب عم باید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که باطاعت قایم عم قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از انجماعتی که برمیگردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او میباشند و محشور میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان برویت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب عم بیرون امد بسوی ابو القاسم بن العلا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین عم است این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا انجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین عم میفرماید که سید قبیله است و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار گردند مردم باو در برگشتن او و برگشتن اوصیاء از عترت او و بعد از قایم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکشند و خدا وند جبار را راضی گردانند و در اخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او می اوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت

امام جعفر صادق عم از تفسیر قول حقتعم واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت یعنی وقسم میخوا
یند ایمان بالغهٔ تمام که خدا زنده نمیکرداند انها را که مرده اند بلکه زنده میکرداند وعدهٔ لازم بیست بر
ولیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید سنیان چه میکویند باتو و تو چه میکویی در این ایه کفتم مشرک
میکویند و سوکند یاد میکنند که خدا مردها را در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود که هلاک و زیان
باد کسی که این سخن را میکوید بپرس از ایشان که مشرکان سوکند ایشان بخدا بود یا بلات و عز
ابو بصیر کفت فدای تو شوم بفرما معنی ایه را حضرت فرمود که چون قایم ما ظاهر شود حقتعم جماعتی
شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش کذاشته مهیای جنک یاری انحضرت باشند چ
این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند کویند که فلان و فلان از قبرها مبعوث شده ا
و در خدمت حضرت قایم عم اند جمعی از سنیان با ایشان کویند که ای کروه شیعه چه بسیار درو
میکویید شما این زمان دولت شماست و هر دروغی که میخواهید میکویید نه والله که زنده نشده ا
انها و تا قیامت زنده نخواهند شد و حقتعم در این ایه حکایت قول ایشان فرموده است و ایضا کلینی
حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است در تاویل قول حقتعم وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتا
لتفسدن فی الارض مرتین یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که اول افساد خواهید ا
در زمین دو مرتبه حضرت فرمود که اشاره است بقتل امیر المومنین و خنجر زدن برو از حضرت امام حس
عم و لتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرکی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت ا
حسین عم فاذا جاء وعد اولیهما پس هرکاه بیاید وعدهٔ انتقام اول ایشان فرمود که هرکاه بیاید وع
انتقام خون حسین عم بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی فرستادیم بر
بندکانی را از ما که صاحب باس و قوت عظیم بودند در جنک پس کردیدند در میان خانها برای کش
و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشانرا مبعوث خواهد کرد پیش از بیرو
امدن حضرت قایم عم پس نخواهند کذاشت کسی را که احدی از ال محمد را کشته باشد مکر انکه او
خواهند کشت وکان وعدا مفعولا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قایم عم است ثم رددنا
الکرة علیهم اشاره است بخروج حضرت امام حسین با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته
باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم کویند که این حسین است که بیرون امده است تا مومنا
شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قایم در ان وقت در میان ایشان باش
پس چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مومنان قرار کیرد حضرت قایم عم از دنیا برود و حضر
امام حسین عم او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بکذارد زیرا
امور وصی را بغیر وصی مرتکب نمیشود موءلف کوید که اگر کسی کوید که حضرت امام حسین عم را

غسل خواهد داد جواب کو ییم که چون انحضرت در این نشا شهید در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد
با ائمهٔ بعد از انحضرت کبرید بنابر کردند انحضرت را غسل دهند و نماز کنند براو تا بنفخ صور منتهی شود
و این ایات اگر چه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل واقع شده است اما چون انچه در امم سابقه واقع
شده است شبیه و نظیران در این امت واقع میشود حقتعالی ان قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است
پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر
از جابر از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی
خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از انکه حضرت
قایم ازدنیا برود گفتم قایم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات انحضرت هرج
و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد امد که حضرت امام
حسین است و طلب خون خود را و اصحاب خود را خواهد کرد و انقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند
که اگر این از ذریت پیغمبران بود اینقدر ادم نمیکشت پس بعد از انحضرت سفاح بیرون اید یعنی
حضرت امیر المؤمنین عم و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که خدا شش چیز بمن داده است دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق
میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولت صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم
سخن خواهد گفت و در تهذیب و در کافی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق عم که روزها
و شبها نخواهد رفت تا خدا مردها را زنده کند و زندها را بمیراند و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد
دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت امام جعفر
صادق عم که حقتعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را بامام حسین پیش از انکه فاطمه باو حامله
شود بانکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد انحضرت را بانچه بامام حسین
عم خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و در فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت
بانکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد انحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد
گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین خواهد گردانید
چنانچه در قران مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر انها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در
زمین و بگردانیم ایشانرا امامان و وارثان روی زمین و فرموده است که به تحقیق که نوشته ایم در زبور
بعد از ذکر حضرت رسول صم که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایستهٔ ما پس خدا بشارت داد
پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین برخواهند گشت و دشمنان خود را
خواهند کشت و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق

عم سوال کردند از رجعت که ایا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسیکه رجعت خواهد کر
خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین عم خواهد بود که بعد از حضرت قایم عم بیرون خواهد
با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی مبعوث شد
پس حضرت قایم انکشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین عم او را غ
و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر مدفون خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روا
کرده است از امام جعفر صادق که چون قایم عم ظاهر شود و داخل کوفه شود حقتعم از پشت کوفه هفتاد ه
صدیق را مبعوث خواهد کردانید که در میان اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن قولویه در کا
الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که کفت از حضرت امام جعفر صادق عم پرسید
اسمعیل که خدا در قران او را صادق الوعد کفته است ایا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود ک
بلکه اسمعیل پسر خرقیل است که پیغمبر بود و حقتعم او را مبعوث کردانید بسوی قومش پس تکذیب
کردند و پوست سر و روی او را کندند و حقتعم غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را
او فرستاد و کفت پروردکار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم به سخت ترین عذ
اکر خواهی اسمعیل کفت که مرا احتیاجی نیست حقتعم باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسم
کفت پروردکارا تو عهد و پیمان کرفتی از برای خود بپروردکاری و از برای محمد صم به پیغمبر
و از برای اوصیای او بامامت و خبر دادی خلق خود را بانچه امت او نسبت بحسین خواهند کرد بعد
پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین را که او را بدنیا بر کردانی تا انتقام بکشد از انها که این ستم را نس
باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو انست ای پروردکار من که مرا بر کردانی بسوی دنیا تا ان
خود را بکشم از انها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین را بر خواهی کردانید پس حقتعم اسمعیل
خرقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین بدنیا بر خواهد کشت و ایضا از حریز روا
کرده است که کفت بحضرت امام جعفر صادق عم عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقا
شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما بیکدیکر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دار
حضرت فرمود که هر یك از ما صحیفهٔ داریم که در ان نوشته است انچه باید بان عمل کنیم در مدت حیا
خود چون انها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در ان وقت حضرت رسول صم می ا
و خبر وفات ما را بما میکوید و ثوابهای عظیم حقتعم را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین عم صحی
خود را خواند و در ان صحیفه نوشته بودند انچه در حال حیات خود کند و انچه باقی ماند بعد از
خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جملهٔ اموری که باقی مانده بود
کروهی از ملائکه از حقتعم رخصت طلبیدند که یاری او بنمایند چون بزمین امدند حضرت شهی

شد

شده بود حقتعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبهٔ او باشید تا از قبر بیرون اید در رجعت و یاری
او بکنید پس گریه کنید بر او و بر انچه از شما فوت شده است از یاری و شما مخصوص کردیده اید
بیاری او و گریستن بر او پس ان ملائکه بر او میکریند و چون او بیرون اید از یاوران او خواهند
بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت امام
جعفر صادق عم روایت کرده اند در تاویل قول حقتعالی یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزی
که میلرزند حرکت کنند ها و متحرک میکردند انها که ساکن بودند و از پی او می اید انچه ردیف انست
فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسیکه در رجعت از قبر بیرون
می اید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و انست تاویل قول حقتعالی انا لننصر رسلنا چنانچه کذشت
و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق عم که کلا سوف تعلمون
یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر عم روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی ان نشأ ننزل علیهم من السماء اية فظلت اعناقهم لها خاضعین
یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از اسمان ایتی پس میکردد کردنهای ایشان از برای ان ایت ذلیل
حضرت فرمود کردنهای بنی امیه برای ان ایت خاضع و ذلیل میکردند و ایت انست که علی بن ابیطالب عم
در هنکام زوال شمس ظاهر میکردد نزد قرص افتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس
بنی امیه را بکشد حتی انکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کنند درخت به سخن اید
و فریاد کند که این مردیست از بنی امیه این جا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از
کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که کفت از حضرت
امام جعفر صادق عم سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیك القران لرادك الی معاد فرمود
که دنیا اخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین عم در ثویه که موضعیست از کوفه در انجا
مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت
کرده است از عمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سالست بیست هزار سال دولت سایر مردم است
و هشتاد هزار سال ایام دولت محمد و ال محمد خواهد بود و سید بن طاوس کفته است که در کتاب ظهیر بن
عبد الله این روایت را از این مبسوط تر دیده ام و در کامل الزیارة از مفضل از حضرت صادق روایت
کرده است که فرمود کویا می بینم که کرسی از نور بکذارند و بران نصب کنند قبهٔ از یاقوت سرخ مکلل
بسایر جواهر و حضرت امام حسین عم بران کرسی بنشیند و بردور ان کرسی نود هزار قبهٔ سبز بوده باشد
و مؤمنان ایند و انحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حقتعالی خطاب کند ایشان را که ای
دوستان من انچه خواهید از من سوال کنید بسیار ازار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت

از حاجتهای دنیا و اخرت که ازین سوال کنید بر می اورم از برای شما پس خوردن و اشامیدن ایشان
بهشت باشد اینست والله کرامت و بزرگواری عظیم موءلف گوید که حاجتهای دنیا که در این حد
مذکور است دلالت میکند که این حالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است
از ناحیهٔ مقدسه زیارتی بیرون امد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در ان مذکور است
شهادت میدهم که تو حجت خدایی و شمایید اول و اخر و انکه رجعت شما حق است و در ان شکی نیست
در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر و یا کسب کند در ایمان
خیر را و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق که هر که اق
بکند هفت چیز موءمن است و از جملهٔ انها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت امام رض
روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و بحج تمتع و ا
بیاورد بمعراج و بسوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و ب
و نشور و جزا و حساب پس او موءمن است بحق و راستی و او از شیعیان ما اهل بیت است و احاد
دیگر در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شك نیست در انکه اص
رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در ان شك کند ظاهرش انست که حشر قیامت را نیز
باشد و امری که بنصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات و هم انکار کردن محض بی د
است و از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید
و اختلاف در خصوصیات باعث ان نمیشود که اصلش را انکار کند چنانچه در بسیاری از خصوص
حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر انها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث ان نمی
که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش انست که رجعت بعضی از موء
و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع اس
خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر الموءمنین ع و حضرت امام حسین ع نیز متواتر است بلک
حضرت رسول ص نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در سایر ائمه ع نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار و
شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات
رجعتها معلوم نیست که ایا با ظهور حضرت در یك زمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد
و از بعضی احادیث ظاهر می شود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سل
قایل شده است بانکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودنی دارد و حضرت صاحب ال
ع اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از رجعت ابای کرام خود باز انحضرت رجعت خو
کرد و باین وجه تاویل کرده است ان حدیث را که از ما دوازده امام و دوازده مهدی هست و

نقل

قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است
و این داود به در رسالهٔ اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت انست که ان حق است و حقتعم
فرموده است که الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم
ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند
بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد
پس یك سال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند
و در کنار دریا فرود امدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعم بایشان رسید
که بمیرید پس همه مردند مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماندند
پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا
اگر خواهی ایشانرا زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا اباد کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا
عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حقتعم باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده
کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همهٔ ایشان را زنده کرد بدعای ان پیغمبر و با او رفتند پس این جماعت
مردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قران مجید قصهٔ حضرت عزیر وارد شده است
که حق تعم او را میرانید و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از انکه سالها زنده ماند باجل مقدر
خود مرد و حقتعم ذکر کرده است قصهٔ هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور
برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه به بینیم پس بسبب ظلم ایشان
و گفتار بد ایشان صاعقهٔ بایشان رسید و همه مردند پس موسی عم گفت پروردگارا چگویم با بنی
اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و
اشامیدند و مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند و حق تعم بحضرت عیسی
عم خطاب کرد که یاد اور وقتی را که زنده میکردی مردگانرا باذن من و جمیع مردهارا که زنده کرد باذن
خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از ان مردند باجلهای خود و اصحاب کهف سیصد و نه سال
مردند و خدا ایشانرا زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر انکه رجعت
در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا صم فرمود که میباشد در این امت مثل انچه در امم سابقه واقع
شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر بایکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع
شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت مهدی عم بیرون اید عیسی عم از اسمان فرود اید و در
عقب او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگست زیرا که حقتعم فرموده است انی متوفیك
و رافعك الی و بعد از ان بعضی از ایات سابقه را که دلالت بر رجعت میکنند ایراد نموده و انچه در باب

موت حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تامل است و در حیات القلوب و بحار ا
مذکور است تحقیق انها و ختم مینماییم این مبحث را بایراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسن بن س
در کتاب منتخب البصایر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از ح
امام جعفر صادق عم که ایا ان امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امید وار فرج او هستند یعنی م
صاحب الزمان عم وقت معلوم معینی برای خروج انحضرت هست فرمود که حقتعم ابا نموده از اینکه
برای ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که ایاتی که حق سبحانه و تعم در ا
ساعت در قران مجید فرموده است همگی در باب قیام انحضرت نازل شده است و هرکس برای
مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را باخدا در علم غیب شریک کردانیده است و دعوای ا
بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور انحضرت
که بی خبر ظاهر خواهد کردید و نامش بلند شود و امرش هویدا کردد و از اسمان منادی باسم و
و نسبش ندا کند تا انکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود با ان حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و
و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش م
و کنیت جد او ست تا انکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همهٔ دینها
کرداند چنانچه حقتعم پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
حقتعم فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب کرداند بر همهٔ دینها و هر چند کراهت د
باشند انها که بخدا اشراک می اورند و در ایهٔ دیگر فرموده است و قاتلوهم حتی لاتکون فتنه و یکون ا
کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا انکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای
پس فرمود که والله ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همهٔ دین یک دین حق بر
و از هیچکس بغیر دین حق قبول نکند چنانچه حقتعم فرموده است که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن
منه و هو فی الآخرة من الخاسرین   یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول ن
و او در اخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت انحضرت با کی مخاطبه خواهد ن
و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مومنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد امد ب
معتمدان و نایبان انحضرت که بشیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا می بینم انحضرت را که داخل
میبرد حضرت رسول صم در بر و عمامهٔ زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت ر
و در دستش عصای انحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشن
و باین هیات بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در اید و دیدها بخواب رود جبر
و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای اقای من سخن تو مقبو

دیگر

امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر ع دست بر روی مبارک کشد و کوید حمد و سپاس خدا
وندی را سزاست که وعدهٔ مارا راست کردانید و زمین بهشت را بر ما میراث داد که هر جا که خواهیم
قرار بکیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم
بصدای بلند ندا کند که ای کروه بزرکواران و مخصوصان من و انها که حقتعالی ایشانرا برای یاری من
ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حقتعالی صدای انحضرت
برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس
بشنوند همه بیک اواز و همکی متوجه انحضرت شوند و بیک چشم بر هم زدن همه حاضر شوند نزد انحضرت
ما بین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی اسمان که هر مومنی که بر روی
زمین باشد از ان روشنی یابد و ان نور در میان خانهای مومنان در اید و جانهای ایشان بان فرح
شاد ماند اند که قایم ال محمد ظاهر کردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض
از اطراف عالم بخدمت انحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد
دست خود را بکشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس کوید که هر که با این دست
بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل
باشد پس سایر ملائکه با او بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر نقبا
ببیعت او سرافراز کردند انکاه مردم مکه فریاد براورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده
است و چه جماعتند اینها که با او یند پس بعضی کویند که صاحب همان بزهاست که داخل مکه شد پس
بعضی کویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید کویند که نمیشناسیم هیچیک را مکر چهار کس از اهل
مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع افتاب باشد
پس چون افتاب بلند شود از پیش قرص افتاب منادی ندا کند باواز بلند که اهل اسمانها و زمینها بشنوند
که ای کروه خلایق این مهدی ال محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را
بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیکر پدرانش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت نمایید تا هدایت
بیابید و مخالفت او منمایید که کمراه میشوید پس اول کسی که ان ندا را لبیک میکویند و اجابت میکنند
ملائکه پس مومنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای انحضرتند میکویند شنیدیم و اطاعت کردیم
و هیچ صاحب کوشی از خلایق نماند مکر انکه ان صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها
و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک بغروب افتاب شود از مغرب افتاب شیطان ندا کند که
پروردکار شما در وادی الیابس ظاهر شده است. و او عثمان عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه
با او بیعت کنید تا هدایت بیابید و مخالفت مکنید که کمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب

کنند و دانند که او شیطانست و کویند که شنیدیم اما باو رنکردیم پس هر صاحب شکی و
و کافری که باشد بندای اخراز راه برود و در تمام ان روز حضرت صاحب عم پشت بکعبه داده
که هر که خواهد نظر کند بادم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و ش
پس نظر کند بمن که علم و کمال همه بامنست و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین
از ذریت حسین عم پس نظر کند بمن و انچه خواهد ازمن سوال کند که علم همه نزد منست انچه انها
ندانستند و خبر نداد ند من خبر میدهم و هر که کتب اسمانی و صحف پیغمبر را میخواهد بیاید و
بشنود پس ابتداء کند و صحف ادم و شیث را بخواند امت ادم و شیث کویند که اینست والله صحف
و شیث که هیچ تغییر نیافته است و خواند بر ما ازان صحف انچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و
ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود عم را پس علماء ان ملتها همه شهادت ده
اینست ان کتابها بنحوی که از اسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و انچه از ما فوت شده بو
نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قران را بنحوی که حقتعم بر حضرت رسول صم نازل ساخ
انکه تغییر یافته باشد و تبدیل یافته باشد چنانچه در قرانهای دیکر شده پس در این حال شخصی
بخدمت انحضرت که رویش بجانب پشت کشته باشد و بکوید که ای سید من منم بشیر و امر کرد مرا
از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قص
و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر کوید من و برادرم در میان لشکر بودیم و خراب کردیم د
از دمشق تا بغداد و کوفه را اخراب کردیم و مدینه را اخراب کردیم و منبر را بر هم شکستیم و استره
در میان مسجد مدینه سرکین انداختند پس بیرون امدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد هزار کس ب
و متوجه شدیم که کعبه را اخراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس بصحرای بیدا رسیدیم که در ح
مدینهٔ طیبه است اخرشب فرود امدیم پس صدائی از اسمان امد که ای بیدا هلاک کردان این کرو
کاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها را با چهار پایان و اموال و اسباب فرو برد و کس
چیزی نماند بر روی زمین بغیر از من و برادرم ناکاه ملکی بنزد ما امد و روهای ما را پشت کرد
چنانچه میبینی پس با برادرم کفت که ای نذیر برو بنزد سفیان ملعون در دمشق و او را بترسان ب
شدن مهدی ال محمد صم و خبر ده او را که لشکرش را حقتعم دزبیدا هلاک کردانید و بامن کف
ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن برد
انحضرت که توبهٔ ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک را بر روی بشیر بمالد و بحالت اولی بر
و با انحضرت بیعت کند و در لشکر انحضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن دران ز
بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان کفتکو خواهند کرد چنانکه مردی ب

و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی والله ای مفضل
و انحضرت با انکروه فرود خواهند امد در زمین هجرت مابین نجف و کوفه و عدد اصحابش در ان وقت
چهل و شش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن و بروایت دیکر چهل و شش هزار از جن
و خدا باین لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که انحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود
که اول ایشان را بحکمت و موعظهٔ بحق دعوت خواهد کرد پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل
بیت خود را خلیفه کرداند بر ایشان و بیرون اید و متوجه مدینهٔ طیبه شود مفضل پرسید که خانهٔ کعبه را
چه خواهد کرد فرمود که خراب خواهد کرد و از بنایی که حضرت ابراهیم و اسمعیل عم کذاشته بودند بنا
میکند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و از اساس
اولش بنا میکند و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند
که هر که او را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکهٔ معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل
بلکه شخصی از اهل بیت خود را در انجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون اید اهل مکه خلیفهٔ
انحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی مکه معاودت نماید پس بیایند بخدمت انحضرت سر در
زیر افکنده و کریان و تضرع کنند و کویند ای مهدی ال محمد توبه میکنیم توبهٔ ما را قبول فرما پس
ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و اخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون
اید باز ان والی را بکشند انکاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برکرداند که با ایشان بکویند
که برکردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشد و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید پس
چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز کردند از صد کس یك کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس
یك کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجماع مومنان کجا
خواهد بود فرمود که پای تخت انحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد
بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد
بود مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مومنی نباشد مکر انکه
در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد و در ان زمان قیمت جای خوابیدن یك کوسفند
در کوفه دو هزار درهم باشد و در ان زمان شهر کوفه و سعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده
فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل کردد و حق سبحانه و تعم کربلا را پناهی و جایکاهی
کرداند که پیوسته محل امد و شد ملائکه و مومنان باشد و حقتعم ان زمین مقدس را بسیار بلند
مرتبه کرداند و چندان از برکات و رحمتها در ان قرار دهد که اکر مومنی در انجا بایستد و بخواند خدا را
هر اینه بیك دعا مثل هزار مرتبه ملك دنیا باو عطا فرماید پس حضرت امام جعفر صادق عم اهی کشیدند

و فرمودند ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبهٔ معظمه بر کربلا
معلا فخر کرد حقتعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه ان بقعهٔ مبارکه است
در انجا ندای انی انا الله از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و ان همان مکان بلند است که مریم و عیسی
در انجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین ع را بعد از شهادت شستند و در همان
موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در انجا غسل کرد و ان بهترین
بقعه ایست که حضرت رسول ص از انجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در انجا میباشد
تا ظاهر شدن حضرت قایم ع مفضل گفت ای سید من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود
بسوی مدینهٔ جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور خواهد امد که موجب
شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که ان چه امر است فرمود که چون بنزد قبر
بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا ص است گویند بلی ای مهدی
ال محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و هم خوابهٔ او ابو بکر و عمر
پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابابکر و کیست عمر و بچه سبب
ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده
باشد پس مردم گویند ای مهدی ال محمد غیر ایشان در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین
اینجا دفن کرده اند که خلیفهٔ رسول بودند و پدر زنان انحضرت بودند پس فرماید که ایا کسی هست که
اگر به بیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که ایا کسی هست که شک داشته
باشد در این که ایشان اینجا مدفون اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند
و هر دو را از قبر بدر اورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون اورند بهمان صورت که داشتند
پس بفرماید که کفنهارا از ایشان بدر اورند و بکشایند و ایشان را بحلق کشند بر درخت خشکی
برای امتحان خلق در حال ان درخت سبز شود و برگ براورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولای
ایشان داشته اند گویند که اینست والله شرف و بزرگی و ما رستکار شدیم بمحبت ایشان و چون این
منتشر شود هر که در دل بقدر حبهٔ از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب حضرت
صاحب ع ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو هم خوابهٔ رسول ص را دوست میدارد از میان مردم
جدا شود و یک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوست دار ایشان و یکی لعنت کننده
بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جویید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی
گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی ال رسول ص ما پیش از انکه بدانیم که ایشان را نزد
خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال انکه

بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هرکه ایمان بتو اورده
است و از هرکه ایمان بایشان نیاورده و از هرکه ایشانرا باین خواری بدار اورده و بردار کشیده پس
حضرت مهدی صم امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و ایشانرا بهلاکت رساند پس بفرماید که ان
دو ملعونرا بزیر اورند و ایشانرا بقدرت الهی زنده کرداند و امر فرماید خلایق را که همکی جمع شوند
پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا اخر شده کناهش را بر ایشان لازم اورد و زدن سلمان فارسی
و اتش افروختن بدر خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین عم برای سوختن ایشان و زهر دادن
امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال ایشان و پسر عمان و یاران او عم و اسیر کردن ذریت رسول صم
و ریختن خون ال محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شد و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر
سودی و حرامی که خورده شده و هر کناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قایم ال محمد صم همه را
بایشان بشمارند که از شما شده و ایشان اعتراف کنند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفهٔ بحق
نمیکردند اینها نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هرکه حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس
ایشانرا بفرماید که از درخت بر کشند و اتشی را فرماید که از زمین بیرون اید و ایشانرا بسوزاند با درخت
و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشانرا بدریاها پاشد مفضل کفت که ای سید من این اخر عذاب ایشان
خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله صم و صدیق اکبر امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمهٔ هدی همکی زنده خواهند شد و هرکه ایمان
محض خالص داشته و هرکه کافر محض بوده همکی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشانرا
عذاب خواهند کرد حتی انکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشانرا بکشند و زنده کنند پس خدا بهر جا
که خواهد ایشانرا ببرد و معذب کرداند پس از انجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در مابین کوفه
و نجف فرود اید با چهل و شش هزار از ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا
مفضل پرسید که زوراکه بغداد باشد در انوقت چکونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی
خواهد بود و وای بر کسی که در انجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهایی
که از نزدیک و دور متوجه ان میکردد والله که بران شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای کذشته
واقع شده است و عذابی چند بران نازل شود که چشمها ندیده باشد و کوشها نشنیده باشد و طوفانی که
بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یک وقتی چنان اباد ان شود بغداد که کویند
دنیا همین است و کویند که خانها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش
ولدان بهشتند و کمان کنند که خدا روزی بندکانرا قسمت نکرده است مکر در ان شهر و ظاهر شود
در ان شهر از افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و کواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام

خوردن و خون ناحق ریختن انقدر که در تمام دنیا انقدر نباشد پس خدا خراب کند انرا این
و لشکرها بمرتبهٔ که اکر کسی کذرد و نشان دهد که اینجا زمین انشهر است کسی قبول نکند پس خ
کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ا
محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را کنجهای خدا در طالقان چه
نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارهای اهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اش
سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمانرا تا بکوفه در ایند در وقتی که اکثر زمین را از کا
پاك کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر می رسد که مهدی و اصحابش بنزدیك
رسیده اند پس باصحاب خود میکوید که بیایید برویم و به بینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و ا
خود میداند که مهدی ال محمد است اما مطلبش انست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیت انحضر
پس حسنی در برابر حضرت مهدی می ایستد و میکوید که اکر راست میکویی که تویی مهدی
محمد کجاست عصای جدت رسول و انکشتری او و برد و زره او که از افاضل مینامیدند و عمامه
که سحاب میکفتند و اسبش که یربوع میکفتند و ناقه اش که غضبا میکفتند و استرش که دلدل میک
و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیر المومنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس هم
حضرت مهدی عم حاضر سازد حتی عصای ادم و نوح و ترکهٔ هود و صالح و مجموعهٔ ابراهیم و صاع یو
و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انکشتری سلیمان و تا
و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عم عصای حضرت رسول صم را بر
صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرکی شود که جمیع لشکر در زیر سایهٔ ان باشند پس حسنی ک
الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز ک
سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت کنند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مص
در کردن حمایل کرده باشند انها کویند که اینها سحر بزرك بود پس حضرت مهدی عم هر چند ایشا
پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید
دیکر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا انکه او را بکیرند در دم
و بر روی صخرهٔ بیت المقدس ذبح نماید پس حضرت امام حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفت
دو نفر که با انحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون
صدیق اکبر امیر المومنین علی بن ابی طالب عم و برای او قبهٔ در نجف اشرف نصب کنند که یك رک
در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینهٔ طیبه و کو یا
قندیلها و چراغهایش را که اسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از افتاب و ماه پس بیرون می

سید اکبر محمد رسول صم با هر که ایمان اورده باشد بانحضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در
جنکهای انحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب انحضرت کرده بودند و شك
میکردند در حقیت او و رد کفتهٔ او مینمودند میکفتند ساحراست و کاهن است و دیوانه است و بخواهش
خود سخن میکوید و هر که با او جنك کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرسانند و هم چنین
برمیکرداند یك یك از ائمه را تا صاحب الامر ع و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که از
ایشان دوری کرده تا انکه پیش از اخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در ان وقت ظاهر میشود
تاویل ان ایه کریمه که ترجمه اش کذشت که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا اخر ایه
مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این ایه چیست حضرت فرمود که مراد ابو بکر و عمر است
مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المومنین با حضرت صاحب الامر ع خواهند بود فرمود که بلی
ناچار است که ایشان جمیع زمین را بکردند حتی پشت کوه قاف و انچه در ظلماتست و جمیع دریاها را
بانکه هیچ موضعی از زمین نماند مکر انکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در انجا بر پا دارند پس فرمود که
کویا میبینم ای مفضل از روزی که ما کروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و بانحضرت
شکایت کنیم انچه بر ما واقع شد از امت جفاکار بعد از وفات انحضرت و انچه بما رسانیدند از تکذیب
و رد کفتههای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از
حرم خدا و رسول بشهرهای ملك خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس کردانیدن ما پس حضرت رسالت
پناه کریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مکر انچه بجد شما پیش از شما واقع
شده بود پس ابتداء کند حضرت فاطمه ع و شکایت کند از ابو بکر و عمر که فدك را از من کرفتند
و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدك عمر کرفت
و حضور مهاجر و انصار و اب دهان نجس خود بر ان انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو امدم ای
پدر و شکایت کردم و ابابکر و عمر بسقیفهٔ بنی ساعده رفتند و با منافقان اتفاق کردند و خلافت را از
شوهر من امیر المومنین غصب کردند پس چونکه امدند که او را ببیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانهٔ
ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و
رسول مینمایی میخواهی نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر کفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر
نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از اسمان بیاورند علی را بکو بیاید و بیعت کند و اکرنه اتش می اندازم
در خانه و همه را میسوزانم پس من کفتم خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش
همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانهٔ زنان را بکذار که خدا
پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد

و فرزند محسن نام ششماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که واابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه
دروغ گو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو بگشایم ا
المؤمنین دوید و مرا بسینهٔ خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود ب
سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشایی و سر باسمان بلند نکنی و الله که اگر بکنی یک جنبنده در ز
و یک پرنده در هوا نمیماند پس برگشتم و از آن درد و از آن شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین
شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانهٔ مهاجر و انصار رفتم و از اهالی که مکرر تو بیعت خلافت
از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعدهٔ یاری کردند و چون صبح شد هیچک
یاری من نیامد و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصهٔ من مثل قصهٔ هرون بود در میان بنی اسرائیل
با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکش
پس صبر کردم از برای خدا و از ار چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت او مثل او نکشیده تا ا
مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن ع برخیزد و گوید که ای جد
خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد ولد الزنا را باصد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که مر
برادرم حسین و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا بیعت کنیم با معویه و هرکه قبول نکند گردنش را ب
و سرش را برای معویه بفرستد پس من بمسجد رفتم و خطبهٔ خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان
بجنگ معویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو باسمان کردم و گفتم خداو
تو گواه باش ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکرد
و در فرمان برداری تو و من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از م
بزیر امدم و ایشانرا واگذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس امدند بنزد من و گفتند اینک معو
لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته
بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفایی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که
معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح کنم اخر
مگر انچه من ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم شهید حسین بن علی ع با خون خود خض
کرده با جمیع شهدایی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول ص نظرش بر او افتد بگرید و
اهل اسمانها بگریهٔ انحضرت گریان شوند و حضرت نعرهٔ بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین
امام حسین از جانب راست حضرت رسول بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ انحضرت پس حض
امام شهید نزدیک اید حضرت رسول ص او را بسینهٔ خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حس
دیدهٔ تو روشن باد و دیدهٔ من در بارهٔ تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین ع حمزه

الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمهٔ بنت اسد مادر امیر المومنین
بر داشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه عم ایه تلاوت فرماید که اینست ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست
ان روز شما که بشما وعده میدادند امروز می یابد هر نفسی انچه کرده است از کار خیر حاضر کردانیده
شده و انچه کرده است از کار بد ارزو میکند که کاش میان او و ان کار زشت فاصلهٔ دوری باشد پس
حضرت امام جعفر صادق عم بسیار کریست و فرمود که روشن مباد دیدهٔ که نزد ذکر این قصه کریان نکردد
پس مفضل کریست و کفت ای مولای من چه ثواب دارد کریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی
اکر شیعه باشد مفضل پرسید که دیکر چه خواهد شد فرمود حضرت فاطمه برخیزد و کوید خداوندا
وفاکن بوعده که بامن کردهٔ در باب انهاکه بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع
اوردند بستمهایی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بکریند براو ملائکهٔ اسمانهای هفت کانه و حاملان
عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است همکی خروش براورند پس نماند احدی
از کشندکان ما و ستمکاران بر ما و انهاکه راضی بودند بستمهای ما مکر انکه هزار مرتبه در ان روز کشته
شوند مفضل کوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما
و دوستان شما و دشمنان شما در انروز زنده خواهید شد فرمود که مکر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله
را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مکر نشنیده اند این ایه را که ولنذیقنهم من
العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعتست و عذاب بزرکتر عذاب
قیامت است پس حضرت فرمود که پس جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میکویند که معنی
رجعت انست که پادشاهی بما بر کردد و مهدی ما پادشاهی کند وای برایشان کی پادشاهی دین و دنیا را
از ما کرفته است تا بما بر کردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ماست ای مفضل اکر تدبر نمایند
شیعیان ما در قران هر اینه در فضیلت ما شك نکنند مکر نشنیده اند این ایه را که ونرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض تا اخر ایه کریمه که ترجمه اش کذشت والله که تنزیل این ایه در بنی اسرائیلست
و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابو بکر و عمر اند پس فرمود بعد از ان برخیزد
جدم علی بن الحسین عم و پدرم امام محمد باقر عم پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا صم انچه از
ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم انچه از منصور دوانقی بمن رسیده
است پس برخیزد فرزندم امام موسی عم و شکایت کند بجدش از هرون الرشید پس برخیزد علی بن
موسی الرضا عم و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی عم و شکایت کند از مامون
ملعون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی عم و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری عم
و شکایت کند از معتزل پس برخیزد مهدی اخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول صم با جامهٔ خون الود

حضرت رسالت پناه صم در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارک
را شکستند و بخون الوده شد و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد پیش جد امجدش و بکو
مرا وصف کردی برای مردم دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پ
امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و کفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا کفت
که مرده است و اکر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حقتعم مرا رخص
فرمود که ظاهر شوم پس حضرت فرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من ال
حیث نشاء فنعم اجر العاملین و کوید که امد یاری و فتح الهی وظاهر شد کفته حق تعم و هو الذی ار
رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا م
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عز
مفضل پرسید که چه کناه داشت حضرت رسول صم که حقتعم میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله
انچه کذشته است از کناهان تو و انچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت امام جعفر صادق
فرمود ای مفضل رسول خدا دعا کرد که خداوندا کناهان شیعیان برادر من علی بن ابی طالب و شیعه
فرزندان من که اوصیای منند کناهان کذشته و اینده ایشانرا تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در مه
پیغمبران بسبب کناهان شیعیان رسوا مکن پس حقتعم کناه شیعیان را بر انحضرت بار کرد و همه را برا
انحضرت امرزید پس مفضل بسیار کریست و کفت ای سید من اینها فضل خدا است بر ما ببرکت شما اماه
ماحضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل م
برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند
ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حقتعم میفرماید که شفا
نمیکنند مکر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این
که حضرت رسول صم خواهد خواند که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون مکر انحضرت بر همه
دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اکر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجو
و صائبان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضر
رسول صم خواهد بود و این ایه نیز در ان زمان بعمل خواهد امد وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الد
کله لله پس حضرت امام جعفر صادق عم فرمود پس برکردد حضرت مهدی عم بسوی کوفه و
سبحانه و تعم از اسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانکه بر حضرت ایوب عم بارید و قسمت
بر اصحابش کنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اکر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرض
از برادران مؤمن در ذمه او باشد چکونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی

در اثبات معاد جسمانی

ند افرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را بدهد و ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک دانهٔ خردل و این حدیث از این طولانی تر است و ما باین قدر که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم

باب پنجم

در اثبات معاد است و بیان مقدمات ان و توابع ان از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در ان چند فصل است فصل اول در اثبات معاد جسمانیست و در ان تمهید مقدمهٔ ضرور است بدانکه انچه در قران مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات ان و خصوصیات و اوصاف ان و انچه بعد از ان احوال خلق بان منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در انها نباید کشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویل است و عمدهٔ اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار ع منقولست که هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمایید و اگر عقل شما بان نرسد بظاهرش اقرار نمایید و در او انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که ان اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر انست بدانکه معاد در لغت بسه معنی امده است اول عود و رجوع بحالی یا بحالی که از ان منتقل شده باشد دوم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بحیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه یک چیز بر میگردد و ان روحانی و جسمانی میباشد و روحانی انست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج گردد و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشاء کسب کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه همین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی انست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق میگردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و باتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایل اند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است خصوصا قران مجید که اکثر ایات ان در این معنی صریحست و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را اورد بنزد حضرت رسول و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگویی که خدا این استخوانهای پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود که بلی و تو را زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این ایهٔ کریمه نازل شد و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه چنانچه بعد از این انشاء الله تعم تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در انکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قران مجید و انکار

حضرت رسول و ایمهٔ هدی ع همه هست چنانچه فخر رازی کفته است که انصاف انست که ممکن نی
جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی صم و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفهٔ حکما انکار این معاد نموده
باعتبار انکه اعادهٔ معدوم را محال میدانند و متمسك بشبههٔ چند شده اند که هرکه اندك شعوری دا
باشد و در انها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اث
این مدعا عاجز شده اند در چنین مسئلهٔ غامض که محل انظار و افکار جمیع عقلاست دعوای بداه
کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبههٔ دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و کفتهٔ خدا و جمیع ا
و ایمهٔ هدی صم بر دارد معلومست که چه مقدار بهرهٔ از اسلام و ایمان و یقین دارد با انکه قول بح
جسمانی توقفی بر تجویز اعادهٔ معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد انشاء الله تع و جمع کثیر
متکلمین خاصه و عامه هردو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست و لذات و ا
روحانی و جسمانی هردو را دارد و در قیامت که ارواح با بدان بر میکردد یا ببهشت یا جهنم میروند س
در بهشت لذات روحانی و جسمانی هردو را دارند و اشقیا در جهنم الام روحانی و جسمانی هردو
دارند و محقق دوانی در شرح قواعد کفته است که بدانکه معاد جسمانی از جملهٔ امور یست که وا
است اعتقاد بان و منکران کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تال
بلذات و الامهای عقلی تکلیف تعلق نکرفته است باعتقاد بان و منکران کافر است اما منعی نیست ش
و عقلا از اثبات ان فخر رازی در بعضی از تصانیفش کفته است اما قائلون بمعاد جسمانی و روحا
هردو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و کفته اند عقل دلالت کرده است بر انکه سعاد
ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراك محسوسات است و جمع میان این دو سعاد
در این زندکانی دنیا ممکن نیست زیرا که ادمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیس
او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسما
ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف
و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرك و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشان
هم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبههٔ نیست در اینکه این حالت اعلای درجات کمالا
و اقصای منازل سعادات است و دوانی کفته است که قول هردو نه محض جمع بین الرایین است بلکه بر هر د
برهان قایم شده است چنانچه شیخ ابوعلی در شفا و نجات کفته است هرچند در کتاب معاد نفی حشر جسما
کرده است موءلف کوید که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسما
و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر ان از حضرت امام زین العابد
ع روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در ایند و داخل شوند و دوستان خدا در مساک

ومنازل

منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوها او پخته
باشد بر سر او و چشمها بر دور او بجوش اید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند
و تکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر گردانند پیش
از انکه از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها بمانند انچه
خدا خواهد بعد از ان خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من
در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از انچه در ان هستید گویند ای پروردگار
چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما داریم انچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها
داریم و در جوار رحمت پروردگار خود هستیم چون باز دیگر ندا بایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما
بده انچه بهتر است از انچه ما در ان هستیم حقتعم فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت
بشما بهتر و عظیم تر است از انچه در او هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست
داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطرها بان شادتر است پس حضرت این ایه را خواند که مضمونش
اینست که وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانها و بهشتها که جاری شود در
زیر انها نهرها و همیشه در انها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا
و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت
امام جعفر صادق عم روایت کرده است که حقتعم میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادت
من در دنیا بدرستیکه بان تنعم خواهید کرد در اخرت و ظاهرش انست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد
نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب انکه اعظم لذات ایشان در عبادت حقتعم و مناجات او و تحصیل قرب اوست
و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین عم روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت حقتعم احیا
کند حقتعم او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد انچه نفس
او خواهش کند و دیده از ان لذت ببرد و انچه در خاطری خطور نکرده باشد سوای انچه مهیا کرده‌اند
است از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صم روایت
کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت انستکه حوریان برای ایشان خوانندگی میکنند بحسن صوتی
که جن و انس نشنیده باشند اما نه بر وش مضمار شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حقتعم و بروایت
دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حقتعم بان درخت وحی میکند که بشنوان بندگان مرا که در
دنیا بذکر من و عبادت من مشغول شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدای
بلند شود از ان درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل ان صدا نشنیده باشند و ابن بابویه
در رسالهٔ عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح

وتنزیه و تکبیر حقتعم با ملائکهٔ خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و اشامیدن و میوهاو
و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت
و هرکس لذت میبرد بانچه میخواهد و همتش بان متعلق است و باو داده میشود انچه خدا از برای
عبادت کرده است و حضرت امام جعفر صادق فرمود بدرستیکه مردم که حقتعم را عبادت میکنند بر
صنف اند صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکارانست و ص
از ایشان عبادت میکنند خدا را از ترس اتش پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عباد
میکنند او را از برای محبت او و این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید در شرح این کلام
است که ثواب اهل بهشت التذاذ بماکل و مشارب و مناظر و مناکح است و انچه ادراک میکند حواس ایش
از چیزهایی که مطبوع عند بر میل بسوی انها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بانها و نیست در بهشت
از بشر کسی که بیابد بغیر از اینها و قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت می یابد بتسبیح و تقدیس
و خوردن قولیست که شاذ است از دین اسلام و ان ماخوذ است از نصاری که میگویند که انها که
دنیا اطاعت حقتعم کرده اند در بهشت ملائکه میشوند میخورند و نمی اشامند و جماع نمیکنند و حق
تکذیب قول ایشان کرده است بانکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعدهٔ اکل و شرب و جماع
چگونه تجویز این قول میکنند و حال انکه کتاب خدا شهادت بضد ان میدهد و اجماع بر خلاف ان منع
است مگر انکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کر
باشد موءلف گوید که کلام مفید متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جم
از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شا
ورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از انکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظ
باشد لازم نمی اید که از نعیم بهشت متلذذ نشوند هم چنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان
باشد و مع هذا از نعمتهای ان لذت می یابند بلی ممکن است که لذت جسمانی و روحانی هر دو از بر
جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم با انکه ممکنست که ایشان را در ضمن التذاذ بلذت جسمانی لذ
روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات میدارد بحسب اختلاف اح
اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای انرا صرف میکنند چنا
در دنیا لذت می یافتند بی انکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهرهٔ داشته باشند و بعضی هستند
بهشت را از این جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذت از نعمتهای به
از این جهت می یابند که علامت کرامت الهی است و محبوب ایشانرا برای ایشان مهیا گردانیده است
از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمن استشمام مینمایند و از هر فاکههٔ و طعامی طعم رحمت بیغ

اورا

ورا می یابند و هم چنین سایر نعمتها را که در دنیا بر کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس
بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی قالب بهشت روحانیست هم چنانکه صورت عبادات در دنیا
قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات عباداتست پس کسیکه در دنیا بجسد بی روحی از
عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادت
را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را
یافته است و با اخلاص و خشوع و خضوع و سایر اداب ظاهره و باطنه بعمل اورده است در بهشت جسمانی
بغیر لذت روحانی نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة و کتاب بحار ایراد
نموده ام و ذلك مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یك
ایه مینماید که باعتقاد متکلمین صریح ترین ایاتست قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه سبب نزول
این ایه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این ایه غرایب بسیار هست بقدر امکان ذکر میکنیم
پس میگوییم که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسك بدلیلی بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد
و ادعای ضرورت نموده اند و اگر چنین اند و بسیاری از ایات بر این دلالت دارد مثل این ایه قال من
یحیی العظام و هی رمیم یعنی گفت کی زنده میکند استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده است پس
این انکار محض استبعاد بود حقتعالی ابتداء کرد بابطال استبعاد ایشان فرمود و نسی خلقه یعنی ایا فراموش
کرده است که ما خلق کردیم او را از خاك و از نطفهٔ متشابهة الاجزاء از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت
صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین کردیم بلکه در این اعضا حالتی چند قرار دادیم که
از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراك امور کلیهٔ که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از
سایر حیوانات ممتاز شده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود
نمیکنند که غریب تر است و مخصص ایشان استخوان را بذکر از برای ان بود که از حیات دورتر است
و وصف کرده اند انرا بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار انکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزاء
موجب زیادتی استبعاد است و حقتعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت خداوندی که
انها را بر میگرداند پس فرمود که از برای ما مثل میزند باستخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت
خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و افریدن غریب خود را در اول خلق او پس
بگو که زنده میکند انها را انخدایی که از کتم عدم بوجود اورد در اول بار و او بهترین خلق کنندگان
و علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبههٔ ذکر کرده اند اگر چه اخرش
باز باستبعاد بر میگردد و ان بر دو وجه است اول انکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه
صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر ان کردن و حقتعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است بانکه در اول

خلق نیز شیء نبود و معدوم مطلق بود و او را افرید هم چنین او را ایر میکرداند هر چند معدوم شد
و شبههٔ دویم انست که میکویند که کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و
از انها در بدن دیکران داخل شده باشد و بعضی جزو اجزاها و کوزها و مثل انها شده باشد
جمع میشود و از این بعید تر انکه اکر ادمی ادم دیکر را بخورد و اجزاء ماکول جزو بدن اکل شود
حشر بوکردند اکر ان اجزاء در بدن اکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد
در بدن ماکول داخل شود اکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حقتعم برای ابطال این شبهه فرمود
و هو بکل خلق علیم و وجهش انست که در اکل اجزاء اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای
هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم است پس اکر انسانی را انسانی بخورد اجزای
ماکول اجزای فضلی اکل خواهد شد و اجزای اصلی اکل انهاست که پیش از خوردن انسان جزو
انسان بوده است و حقتعم بهمه عالمست میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یك کدام است پس جمع
اجزای اصلی اکل را و روح را دران میدمد و جمع میکند اجزاء اصلی ماکول را و نفخ روح دران
و هم چنین اجزایی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمة شامله و قدرت کاملهٔ خود جمع
پس حقتعم رفع استبعاد ایشان بوجه دیکر فرمود الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی الخدا
که از درخت تر که میان اتش و میرانده انست اتش سوزانده بیرون می اورد اشاره است با
دو درخت در بادیه می باشد که یکی را مرخ میکویند و دیکری را عفار میکویند چون میخواهند که
بکیرند شاخ یکی از این دو درخت را بیکدیکر میسایند از انها اتش ظاهر میشود و از درختان دی
حاصل میشود مکر درخت عناب و اما از این دو درخت بهتر بعمل می اید فاذا انتم منه توقدون پس
شما از ان اتش می افروزید او لیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی
الخلاق العلیم یعنی ایا نیست انکسی که افریده است اسمانها و زمین را قادر بر اینکه خلق کند مثل ا
بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا و امام رازی کفته است که وجه ذکر درخت
انست که ادمی مرکبست از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و ان
حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست و اکر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیات را
پس استبعاد مکنید زیرا که بودن اتش در درختی سبز که اب از ان میچکد عجیب تر و غریب تر
و اکر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق اسمانها و زمین بزرکتر است از خلق بدنهای شما
الخلاق اشاره است بانکه قدرت او کاملست العلیم اشاره است بانکه علم او شامل است   مؤلف
که از جمله ایاتی که مشتملست بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این ایه
است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی ایا کمان میکنید که ما شما را عبث خلق کر

و شما

شما بسوی ما باز کشت نمیکنید و نخواهید کرد این ایه قطع نظر از انکه کلام الهیست و راه شك در ان
ست برهان قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که
ناب مقدس ایزدی حکیم است وفعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت
ست پس خلق کردن اسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد
حکمت معلومست که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید کردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع
جهاتست و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید کردد و اکر نشاء
دیکر نباشد و منحصر باشد در این نشاء فانیه منافع این نشاء که مخلوطست باضعاف ان از کدورات
جسمانی و روحانی و مصایب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد
احباء و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای این خلق کند و این شبیه است بانکه کریمی
شخصی را ضیافت کند بخانهٔ که مملو باشد از انواع درندکان و موذیان از شیر و ببر و پلنك و مار
عقرب و زنبور و غیر انها و چون وارد شود طعامی نزد او حاضر سازند و هر لقمهٔ که بردارد چندین
زنبور بر دستش و زبانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعتی بر او حمله
کنند و پیش از انکه انچه متوقع اوست بعمل اید او را کردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنین را نمیپسندد
مدح نمیکنند بخلاف انکه خدمات شاقه باو بفرماید و او را وعده کند که چون این ازارها بکشی
را بمناصب عظیمه سرافراز میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم چند روزی ازار میکشی و بعد از ان
مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی بود همهٔ عقلا او را استایش میکنند چه جای انکه مدت
مشقت متناهی وقلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی

فصل دویم

در دفع شبهای معاد جسمانی وان موقوفست بردانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت
روح انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی
کفته اند که چهل قول در این باب هست و انچه اکثر محققین قایل شده اند انست که انسان مرکبست از
روح و بدن و این دو جوهر دو حقیقتند که میان ایشان باغایت اشنایی نهایت بیکانکی است که خلقت
یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلق دیکری از خاك که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است
و هرکدام را اثر و عملی است که ان دیکر را نیست اثار وافعال بدن دیدن وشنیدن و پوشیدن و کفتن
و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضاو قوای ظاهره و لذت و المش در حصول و عد
اینهاست وصفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روحست بدن را نتوان کفت که جری و شجاع
و عالم و مومن است بلکه افعال جزیی حسی که از بدن واعضای او صادر میشود مثل دیدن وشنیدن
همه کار روح است و بدن و اعضا برای انها التی چندند چنانچه میکویی من دیدم و من شنیدم

در دفع شبهه معاد جسمانی

بگوش و گفتم بزبان پس من عبارتست از روح و ذات تو همانست و این افعال فعل اوست و این
و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم مینویسد و در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی
اند از جملهٔ آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است همهٔ اعضای ظاهری چ
از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بی خبرند و بدن در جای خود در خوابست و
برای خود می اید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما در این
سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روحست و بدن بمنزلهٔ آلت اوست و بعضی گفته
روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغست و فانوس پردهٔ ظلمت
اگر چراغ بی پرده مشاهده نمائی ضیاء جمالش را توانی دانست و اگر روح بی بدن را ملاحظه
قدر کمالش را توانی شناخت و آن وقت میدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت چ
چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانیست از هبوب ریاح محتاج بفانوس و مثالست و بیمار تا نحیف و رنجور
لحاف و پوشش او را ضرور است و مشعل و آفتاب را فانوس درکار نیست و صحیح محتاج به پر
نسیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق ع روایت کرده است که روح مو
بدنش مثل جوهریست در صندوق جوهر را که برداشتند صندوق را می اندازند و اعتنا بش
نمیکنند و در کتاب معارج الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیس
کسی در شهری میخوابد و خود را در شهری دیگر می یابد در خواب فرمود روح مثل آفتاب
مرکزش در آسمانست و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصایر از حضرت امام جعفر صادق ر
کرده است که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشیست بر بدن که محیط
بان و حاصل خلاف در روح باین برمیگردد که آیا روح جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه ج
بلکه مجرد است و عمدهٔ آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قایل شده اند یکی آنکه عبارت
این هیکل محسوس دویم آنکه در بدن اجزای اصلیه است که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و ا
فضلیه می باشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است بمن و انا ان ا
اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر انست و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده اند و
قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح انست بلکه انچه از بدن انسان در حال
و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود ان اجزاست چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور
شد و انها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و
مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ م
علمای امامیه اگر چه بعضی گفته اند که در اخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء

لیعنی

عضی از متاخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی در
باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری بالهامی باین معنی داشته باشد بمحض انها جزم
قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه
م وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر انکه تجرد از صفات مختصه حقتعالی است و اکثر احادیث قبض
ح و همراه بودن روح بامیت و امدن بنزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال انها دلالت
سم میکند مگر انکه تاویل کنند انها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد
ردن انها بر دور عرش و امثال انها که دلالت بر جسمیت میکنند مگر انکه تاویل کنند انها را بتاویلات
ه که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است
عضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان
خت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول صم فرمود ساکت شوید از انچه خدا از ان ساکت
ه است و حضرت امیر المومنین فرمود که تکلم مکنید دانستن چیزی که تکلیف علم انها بشما نکرده اند
نه بسا باشد بر خلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا اکثر چنانچه گفته اند که قول ببقاء روح
از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول تجرد است بی وجه است و ممکن است بر وجهی باشد
نه صاحب صحایف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم
ات و از خطایر قدس و مجامع انس و در این بدن از بابت چراغست در غرفه اثر ضوء نورش میرسد
یع اجزاء بدن و موتش بیرون امدن انست از بدن و مفارقت او از ان و جسم او مانند جسم ملائکه
ایر اجسام سمویه با نهایت لطافت و شفافیست بقدرت الهی محفوظ میماند چنانچه شیخ ابوطالب طبرسی
ایت کرده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق سوالات کرد و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد
مله انها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی ان چه میشود حضرت فرمود که میرود
نمیگردد گفت پس چه میشود که ادمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و برنگردد
رت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که اتش در اجسام پنهانست و اجسام باعیانها قایمند مانند
ث و اهن پس هرگاه یکی از انها را بر دیگری زنند اتش درمیان انها ساطع میشود و از ان اتش میگیرند
راغ می افروزند پس اتش در ان اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی
ت که بر ان قالب کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه ان خداوندی که
ن کرده است جنین را در رحم از اب صافی و مرکب گردانیده است در ان انواع مختلفه از عروق
عصاب و دندان و موی و استخوانها و غیر انها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای ان برمیگرداند
فت پس روح در کجاست فرمود که در زیر زمین درجایی که بدن در انجاست تا وقتی که مبعوث شود

گفت کسی را که بردار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که انرا قبض کرده است
تا او را بزمین بسپارند گفت ایا روح بعد از انکه از قالب در اید پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود بلکه
روح باقیست تا وقتی که صور بدمند پس دران وقت همهٔ اشیا باطل و فانی میشوند پس نه جسی میماند
و نه محسوسی پس بر میگردانند اشیا را بر انها چنانچه اول خلق کرده بود و ان در مقدار چهارصد
سالست که خلق در ان معدوم اند و ان در مابین نفخ اول است تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع
ایشان ضروری دین اسلام است و ایات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس
ممکنست که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در اسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود
ممکنست که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست و از قلب منبعث و بخروج روح حیوانی تعلق
او از بدن برطرف میشود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد
مثالی میکند ممکنست که چون روح محتاج بالتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بان جسد
گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و امدن و رفتنش در ان بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد انست
جسد مثالی در حال حیات نیز هست و ان باندازهٔ این بدن و در میان ان یا خارج از انست و چون نفوس
ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند و در حال حیات و در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر
است و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بان بدن عروج بسموات میکند و برارواح
سمو به مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند
و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشوند و بمقتضای ان الشیاطین
لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی با ایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود
و اکثر ثواب و عقابش باو است بلکه محتملست که نفوس قویه مثل نفوس انبیاء و اوصیا تصرف در اجساد
مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو
میان اخبار میتواند شد و بنا بر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون ان فهمیدن ایات
و اخبار و جمع میان انها در غایت اشکالست و انکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ
است بیوجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافراند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند
که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید ببدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق
میگیرد در این نشاء و نشاء دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع
عالم قایل نیستند و ایمان بپیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافر
نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حبه عرنی منقولست که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین
بصحرای نجف رفتم که انرا وادی السلام میگویند حضرت در انجا ایستادند چنانچه گویا با جماعتی سخن

میرا

ارند من نیز ایستادم انقدر که مانده شدم پس نشستم انقدر که دلگیر شدم و برخاستم و مکرر چنین
کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن از ار بکشی
ك استراحت بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان
از مرك چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید
انرا که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح
ان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعهٔ از بقعهای زمین مگر انکه میگویند
حش که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعهٔ ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد
ولست که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق عم عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح
منان در حوصلهٔ مرغان سبزند که در دور عرش می باشند فرمود نه مؤمن از ان عزیزتر و گرامی
ست نزد حقتعالی که روحش را در حوصلهٔ مرغ کند ولیکن روح ایشان در بدنیست مثل این بدن که
شتند و ایضا از ابو بصیر از انحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی نشسته اند
کدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال میگیرند و ایضا از انحضرت روایت کرده است که از ارواح
منان سؤال نمودند فرمود که در بهشت می باشند بصورت ابدان ایشان که اگر به بینی میشناسی و میگوئی
نست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل
ب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیایی باشد اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن
انکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی
صورت نوعی و صورت جسمی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت
سمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر
هیولی فایض میگردد و محقق طوسی و خواجه نصیر و بعضی از حکما هیولی قایل نیستند و میگویند
م بغیر صورت جسمی نیست و ان در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم بتفرق
تصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از ان که اتصال باشد بر طرف میشود و انفصال عارض ان میشود
ر عکس و این قول بسیار متین است اما رفع شبههٔ استحالهٔ اعادهٔ معدوم محض این مشکل است و اکثر
کلمین خاصه و عامه از برای رفع این شبهه و غیر ان بجزء لا یتجزی قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق
قیقه میدانند و در تفرق اجزاء چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هر گاه بر این اقوال مطلع
ی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب انها معلوم شد
عمدهٔ شبههٔ ایشان که حکما متشبث بان شده اند امتناع اعادهٔ معدوم است و بنابر قول اول در حقیقت
م اشکال قوی تر است زیرا که بنابر این مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم

شود و اعاده بعینه که بجمیع اجزاء عود کند بدون اعادهٔ معدوم نمیشود و اصحاب قول دویم و سیم
کرده اند که باختیار این دو قول تفصی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر
که هرگاه جسد شخصی را بسوزانند و خاکسترش را ببادد هند تشخص زید باقی نماند و هر
صورت و اجزاء باقی نماند در عود شخصی بعینه ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام آن تش
مگر بنابر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخصی قایم است باجزای اصلیهٔ او که مخلو
از منی و آن اجزا باقیست در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزاء او پس تشخص مع
نمیشود و بنابر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر آنها بجای آنها برگردد قدح
در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا صلعم روایت کرده اند که همه چیز فرزند
میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب او که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حض
امام جعفر صادق عم روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود
و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است آن نمیپوسد و باقی میماند
قبر مستدیر تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بد
بر تقدیر عدم قول بامتناع اعاده معدوم بنابر آنکه دانستی دلیلی بر آن قایم نشده است و دعوای بد
ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنابر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم ا
چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر کسیکه قایل بامتناع باشد نیز ممکنست قول
جسمانی باینکه گوییم که در اعادهٔ اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از از
بعینها یا از آن اجزاء بعینها مخلوق شود خصوصا در وقتیکه شبیه باشد بآن شخص در صفات عوا
بحیثیتی که اگر او را به بینی بگویی که او فلانست زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگر چه بتو
آلات باشد و لهذا میگویند که آدمی را از وقتیکه روح در او دمیده میشود تا هنگام پیری ه
شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیات او و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه
بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر جدی باقصا
در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد ا
پیری دست بر او بیابد و او را تادیب کند نمیگویند بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزاء ا
است یا باعتبار اینست که کار بار وحست و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تج
تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و همچنین تعذیب بعد از موت زیرا که روح بنابر مشهور بعینه باق
و نصوص دلالت نمیکند مگر بر آنکه از شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه از ش
است هم چنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه بردو ظرف بریزند که این همین آبست که در یک ظرف

بحسب

کسب شرع و عرف هر چند قابل هیولی باشد و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این
قایق حکمی و فلسفی نیست والا بایست بر قول هیولی حکم کنند بطهارت اب نجسی که یک قطرهٔ از ان
دارند و در بعضی از ایات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حقتعم فرموده است او لیس الذی خلق
سموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی ایا نیست انکسیکه اسمانها
زمین را خلق کرده است قادر بر انکه خلق کند مثل ایشان او باز فرموده است در وصف عذاب اهل
هنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر چند بریان میشود پوستهای
شان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیران از برای انکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه
خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر
ند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث
اصه و عامه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طبرسی روایت کرده اند که ابن ابی
لعوجاء ملحد از حضرت امام جعفر صادق عم سوال کرد از ایهٔ بدلناهم جلودا غیرها و گفت گناه ان پوست
یست که ان را عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است و غیر انست ابن ابی
عوجا گفت مثل ان را از امور دنیا بفرما فرمود که مثل انست که خشتی را بشکنند و گل کنند و بارد یگر در
مان قالب بریزند میتوان گفت همانست و میتوان گفت غیر انست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را
وجود تو و با این مراتب احوط و اولی انست که تصدیق نمایند انچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد
شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و انچه وارد شده است از
خصوصیات ان و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور مکلف نشده اند بتفکر و نظر کردن در
اکه مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در ان معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد

فصل سیم در اقرار بحقیت مرگ و توابع انست و در ان دو مطلب است مطلب اول انکه اقرار باید
کرد که هر زندهٔ بغیر حقتعم البته او را مرگ می باشد چنانچه حق تع فرموده است کل نفس ذائقة الموت
و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم
بخدمت حضرت امام جعفر صادق عم که انحضرت را تعزیه بگوییم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او
و بعد از ان فرمود که حقتعم خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود که انک میت و انهم میتون یعنی تو خواهی
مرد و انها خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا انکه
احدی باقی نخواهد ماند پس اهل اسمان میمیرند تا انکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان
عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می اید و نزد حقتعم می ایستد پس خدا از او میپرسد و حال
انکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان

عرش و جبرئیل و میکائیل پس میکوید باو که بجبرئیل و میکائیل بکو که بمیرند پس ملائکه کو
پروردکار ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقرر و مقدر کرده ام بر هر نفسی که در
روح بوده باشد مرک را پس ملک موت بیاید و نزد حق تعم بایستد و خدا ازاو سوال کند که کی مانده ا
بکوید پروردکارا مانده است مکر ملک موت و حاملان عرش پس فرماید که بکو حاملان عرش
که بمیرند پس بیاید غمکین و مغموم و از ترس نکاه بجانب بالا نکند پس ازاو پرسد که کی مانده ا
بکوید پروردکارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس کوید بمیر ای ملک موت پس او نیز
انکاه زمین و اسمانها را بدست قدرت خود بکیرد و ندا کند که کجایند انها که با من شریک قرار میداد
کجایند انها که با من خدای دیکر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعم عزرائیل
موکل بقبض ارواح کردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و
میسپارند و در این باب ظواهر ایات بایکدیکر اندک منافات دارد زیرا که در بعضی از ایات قبض ار
را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت داده بملک موت و در بعضی نسبت بملائکه داده که اکثر میان ا
باین نحو نسبت کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میده
و او همه را بحق تعم عرض مینماید و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که جناب اقدس الهی از
عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و انچه رسولان و ملائکهٔ او بامر او میکنند فعل اوست ز
که بامر او میکنند پس برکزیده است از ملائکه رسولان و سفیران میان خود و میان خلق خود چنا
فرموده است که خدا برمیکزیند از ملائکه رسولان و از مردمان رسولان پس هرکه از اهل طاعت ا
قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هرکه از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میک
و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان ف
اوست و هر چه ایشان بعمل می اورند منسوب باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و م
موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیکر فرموده که حقتم تدبیر امور می
بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند هر که را میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را امو
میکرداند بخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد هم و چنین نیست که صاحب علم هر
را برای همهٔ مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را ا
طاقت فهم ان دارند و بعضی ندارند مکر کسی که خدا سهل و اسان کند از برای او حمل اسرار و اعانت
او را بر فهم ان از خاصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میرا
است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکهٔ خود و غیر ایشان موءلف کوید
در این حدیث شریف اشعاری هست باینکه انحضرت باسایر ائمه عم نیز قبض بعضی از ارواح مینما

بامد خلقی در همه دارند بامر الهی واز برای تقیه ازمنافقان وضعفاء العقول تصریح بان ننمودهم چنانکه
در بعضی از خطبه غیر مشهوره فرموده است که منم محیی ومنم ممیت باذن خدا وایضاد لالت دارد برانکه
در این قسم امور ایمان اجمالی کافیست وتجسس از تفاصیل انها ضرور نیست واز حضرت امام جعفر صادق
ع منقولست در جمع میان این ایات که ملك موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که یساولان
داشته باشد وهر جا وپی هرکاری که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند واو
از ایشان قبض میکند وحقتعالی ارواح را با انچه ملك موت خود قبض نموده از او قبض مینماید ودر
احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صم ملك موترا در اسمان اول دید واز او
پرسید که چگونه قبض میکنی همهٔ ارواح را در یك ساعت وحال انکه بعضی در مشرقند وبعضی در
مغرب گفت میخوانم ایشانرا واجابت من میکنند وبروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من ازبابت کاسهٔ ایست
که در پیش یکی از شما گذاشته باشد واز هر طرف ان که خواهد دست دراز کند ولقمه بردارد و
دنیا نزد من ازبابت درهمیست که در دست یکی از شما باشد وهر طرف که خواهد بگرداند وچون معلوم
شد که ایمان اجمالی کافیست تجسس این تفاصیل ضرور نیست امانفی ملك موت نمودن وتاویل کردن
ان بقوای بدنی یا نوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است وبدانکه خلافست که ایا ارواح
حیوانات را ملك موت قبض میکند یا ملك دیگر وچون نص صریح در این باب بنظر نرسیده تفکر در ان
ضرور نیست ومجمل باید دانست که حیات وموت همهٔ حیوانات بقدرت حقتعالی است واو محیی وممیت
همه است ومیتواند بود که ملك موت قبض کند یا ملائکه دیگر وخدا را کار کنان بسیار است وظاهر ایات
واخبار حشر وحوش انست که ارواح انها نیز محفوظ بماند تا روز حشر چنانچه بعد از این معلوم خواهد
شد انشاء الله تعم دویم انکه باید اقرار نمود بانچه در اخبار صحیحه ومعتبره وارد شده است از سکرات
موت وشدايد ان وکیفیات ان وحاضر شدن رسول صم وائمهٔ هدی عم در وقت قبض روح هر شخص
مومنانرا از برای بشارت دادن واسان کردن مرك بر ایشان وکافران ومنافقان ومخالفان را از برای
زیادتی شدت وصعوبت مرك بر ایشان واخبار ایشان بعذاب ونکال ابدی وتفکر در کیفیت ان نباید
کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است ودیدن میت ایشانرا چه نحواست حضور ایشان در جسد
اصلی یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا اشعاری بان شد زیرا که تفکر در انها موجب استیلای شیطان
ووساوس او میگردد واحادیث در این باب متواتر است وشعر حضرت امیر المومنین عم که بحارث
همدانی خطاب کرده نزدیك بتواتر است یا حار همدان من یمت یرنی من مومن او منافق قبلا یعنی ای حارث
همدانی هرکه میمیرد مرا معاینه میبیند خواه مومن باشد وخواه منافق در احادیث معتبره بسیار از حضرت
امام جعفر صادق عم منقولست که چون هنگام وفات مومن میشود حق تعم دو یار برای او میفرستد یکی

منسیه و دیگری سخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او محو میکند و مسخیه او را جوانمردی و را
میکرداند بجان دادن و چون ملك موت میاید که قبض روح او بکند باو میگوید ای دوست خدا
مکن بحق انکه او ندی که محمد را بحق فرستاده است من مهربان تر و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهر
بکشاد دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المومنین و فاطمه و حسن
و حسین و امامان از ذریت ایشان پس باو میگویند اینها اند رسول خدا و امامان که تو رفیق ایشان
خواهی بود پس چشم میکشاید و ایشانرا می بیند و منادی ندا میکند او را از جانب رب العزة که یا ا
النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود
یعنی ای نفسی که مطمئن کردیده بسوی محمد و اهل بیت او برکرد بسوی پروردکار
در حالتی که راضی باشی بولایت ائمهٔ خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل
در میان بندکان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شود در بهشت من پس در ان وقت هیچ چیز محبو
تر نیست بسوی او از انکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در احادیث معتبرهٔ دیگر فر
هیچ نفسی نمیمیرد هرکز تا رسول خدا و امیر المومنین ع را نبیند راوی پرسید که چون ایشا
دیدید بدنیا برمیکردد فرمود نه چون ایشانرا دید میرود بسوی اخرت و هر دو می ایند و رسول خدا می
نزدیك سر او مینشیند و علی ع نزدیك پای او مینشیند پس حضرت رسول صم سر را نزدیك کوش
میبرد و میکوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و منم که بهترم از برای تو از انچه کذاشتهٔ در دنیا پس حض
امیر المومنین برمیخیزد و سر را نزدیك او میبرد و میکوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب
او را دوست میداشتی و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا است الذ
امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلك هو الفوز ال
یعنی انها که ایمان اورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت در زندکانی دنیا و
اخرت و انست فوز عظیم و در روایت معتبرهٔ دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول
و امیر المومنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او مینشیند و حضرت امیر در دست چپ
و حضرت رسول باو میفرماید که انچه امید داشتی در پیش روی تست و انچه میترسیدی از ان ایمن کردید
پس در بهشت را برای او میکشایند و میکویند این منزل تست در بهشت اکر میخواهی ترا بر میکردانیم بد
و انچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم کوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در ان وقت رنکش سفید میش
و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و اب از دیده اش روان میکر
و چون جان از بدنش بیرون رفت از دنیا بر او عرض میکنند و او اختیار اخرت میکند پس روح با او
و او را غسل میدهد با انها که غسل میدهند و میکرداند بدن او را با انها که میکردانند و چون او را ک

کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش روی آن جماعت میرود و ارواح
مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حقتعالی از برای او مهیا
کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو بر میگردانند از سر او تا کمر او و از
او سوال میکنند از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را بروی او میگشایند پس
داخل میشود بر او و بر قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت عم
روایت کرده اند که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را
می آمرزد و پس و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی
چشم او ست و چون محتضر می شود حاضر میگردد نزد او رسول خدا صم و امیرالمؤمنین عم و جبرئیل
و ملک موت پس حضرت امیرالمؤمنین عم نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما
اهل بیت است او را دوست بدار و رسول خدا به جبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت
او را دوست میداشت پس او را دوست بدار پس جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت
خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک
او می آید و میگوید ای بندهٔ خدا آیا گرفتی چیزی را که بان کردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان
یافتی و بیزار شدی از آن آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبرای خدا و در زندگی دنیا گوید بلی
پرسد که آن کدامست مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب است ملک موت گوید که راست گفتی آنچه
از آن میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا بر فاقت سلف صالح
رسول خدا و علی و فاطمه و ائمه از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و اسانی
پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبو تر خواهد بود و حلهٔ زردی باو
بپوشانند از حلهای بهشت و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که
از شمیم و گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رو پس و از دست راست و چپش بقدر یک ماهه
راه بگشایند و باو گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجلهٔ خود پس باو گویند بشارت باد ترا بروح
و ریحان و جنت نعیم پروردگاری که بر تو غضب ناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای
بهشت و با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و می آشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در
مجالس ایشان تا وقتی که قایم آل محمد ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حقتعالی او را مبعوث گرداند
با ایشان تلبیه گویان و چون کافر را امرگ در رسد باز رسول خدا صم و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک
موت حاضر شوند نزد او پس علی عم نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را
دشمن دار و رسول خدا صم باز بجبرئیل گوید که این دشمن خدا او دشمن رسول خدا و اهل بیت رسول

بود او را دشمن دارو جبرئیل بملك موت کوید که این دشمن خدا و دشمن اهل بیت بود او را دشمن دا
و جانشرا بعنف و دشواری بگیر پس ملك موت بنزدیك او رود و بکوید ای بنده خدا آیا در زندگانی
دنیا کرفتی چیزیرا که خودرا از کرو عذاب خدا بدر اوری و از من کرفتهٔ برات بیزاری که خودرا از عذاب
الهی بدر اوری و کرفتهٔ برات بیزاری خودرا از اتش جهنم و متمسك شدهٔ بعصمت کبری کو
نه ملك موت کوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و اتش جهنم انچه از ا
میترسیدی بان رسیدی پس جان او را بعنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میکرد ا
بروح او سیصد شیطانرا که همه اب دهان برروی او می اندازند و از روح او متاذی اند و چو
او را بقبر میکذارند دری از درهای جهنم در قبر او میکشایند که داخل میشود بر او زبانه و بوی
جهنم و احادیث در این باب بسیار است باید مجملا بهمهٔ اینها اقرار نمایند و در مقام تجسس و تفاصیل ا
نباشند فصل چهارم در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برز
و ثواب و عقاب ان و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسوال قبر و منکر
و نکیر بدانکه برزخ مابین موت را میکویند تا قیامت و چون میت را در قبر کذارند دو ملك می اینـ
از برای سوال و حقتعلی روح را باو برمیکرداند از سر تا کمر و او را مینشانند و از او سوال میکنند جمعی
را که از ایشان سوال میکنند بعضی از ایشان بعد از سوال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذا
و شدت و سوال و ضغطه و فشار قبر در این بدنست و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب
در ضمن چند فایده بیان میشود فایدهٔ اول در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست
در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در ایات و اخبار متواتره مذکور است حقتعلی میفرماید که
کمان مکن که انهائیکه کشته شده اند در راه خدا مردکانند بلکه زندکانند نزد پروردکار خود در
حالتی که روزی داده میشوند و شادند بانچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند
از برای مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشانند باینکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناك
نخواهند بود و در باب کفار یا منع کننده زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرك کوید
پروردکارا برکردان مرا اید نیا شاید عمل شایسته بکنم در انچه کذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس
فرمود کلا نمیتواند شد این بدرستیکه این کلمهٔ ایست که او میکوید و فایدهٔ ندارد و در عقب ایشان
برزخی هست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور است
که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میکیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل
اجسام ملائکه و جن است و بان بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند
معتبر از یوسف بن ظبیان روایت کرده است که کفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق عم بودم فرمود

در عالم برزخ

ـکه مردم چه میکویند در ارواح موءمنان بعد از مرك ایشان کفتم میکویند در حوصلهٔ مرغان سبز می
شند کفت سبحان الله موءمن کرامیتر است نزد خدا از این چون وقت مرك او میشود میاید بنزد او رسول
ـدا صم و علی و فاطمه و حسن و حسین عم و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اکر کویا کرد خدا زبان
ـو را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای رسول خدا بنبوت و از برای اهل بیت بولایت کواهی
ـید هد براین رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین عم و ملائکه مقربان با ایشان و اکر زبانش بند
ـد حق تعم مخصوص میکرداند پیغمبرش را بعلم انچه در دل اوست از این عقاید پس انحضرت شهادت
ـید هد براین و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا صم علی و فاطمه و حسن و حسین و هرکه با ایشانست
ـز ملائکه و چون حقتعم قبض روح او را نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل این
ـصورت که در دنیا داشته است میخورد و می اشامد پس مردهٔ که تازه به نزد ایشان میرود میشناسد
ایشان را بان صورتی که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا صم روایت کرده است که
ـن حضرت در شب معراج کذشت بر مرد پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودك بسیاری بر دور
ـو بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست کفت این پدر تو ابراهیم عم است فرمود که این
اطفال که بر دور او بند کیستند کفت اینها اطفال موءمنانند ایشانرا غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت
امام جعفر صادق عم روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از موءمنان تربیت میکند حضرت فاطمه عم
موءلف کوید این سه حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هردو دارد و احادیث بسیار که در
باب ظهور انبیا و اوصیاء بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیرالموءمنین
عم رسول خدا را بابوبکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیرا عم باصحاب خود و دیدن
حضرت امیر حضرت یوشع عم را و سخن کفتن با او و ملاقات کردن حضرت امام جعفر صادق عم حضرت
امام محمد باقر عم را و امثال اینها که در کتاب بصایر الدرجات و غیر ان بطرق متعدده روایت شده است
با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانچه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه
قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسهٔ انبیاء و اوصیاء بجسدهای اصلی معاودت مینمایند و
ایشانرا باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول صم انبیاء را در شب معراج براین حمل کرده اند و احادیث
مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از انها در جسد اصلی ظاهرتر است
و در صحایف الابرار از فضل بن شاذان روایت کرده است که حضرت امیرالموءمنین عم در صحرای نجف
بر روی سنك ریزهٔ خوابید قنبر کفت من جامهٔ خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مکر تربت
موءمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس موءمنی و یا او همنشینی کردن اصبغ بن نباته کفت که تربت موءمن را
دانستم که بود و خواهد بود و مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این

صحرا ارواح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتا
مختصر از کتاب قایم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در اخرش زیاده کرده است کدا
پس بیاته اگر پرده برداشته شود هر اینه خواهی دید ارواح مؤمنانرا که حلقها نشسته اند و بدید
یکدیگر میروند و بایکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمن در این وادیست و روح هر کافر
برهوت یمن است و ابن بابویه در کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین عم
میگویند روح مؤمن را در وقت غسل دادن که ایا میخواهی ترا بر گردانیم بسوی جسدی که در
بودی گوید چه میکنم بلا و زیانکاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی عم روایت کرده ا
که خواب دیدن در اول خلق بنی ادم نبود و بعد از ان حادث شد راوی پرسید که سبب حدو
ان چه بود حضرت فرمود که خدای عز ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او ایشان را خواند بسو
عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر اینرا بکنیم از برای ما چه خواهد بود مالت از ما بیشتر نیست و عشیره ا
از ما عزیزتر نیست گفت اگر طاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید
شما را داخل جهنم میکند گفتند بهشت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی بانجا میرو
گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مردهای خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذ
ایشان بانحضرت زیاده شد پس حقتعم خواب دیدن را احداث کرد پس امدند بنزد ان پیغمبر و خبر داد
بانچه دیده بودند و تعجبی در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند این حالت
بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد روحها
شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حض
امام جعفر صادق عم روایت کرده است که گفت بابو بصیر که هر که از شما بر اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید اس
هر چند در میان رخت خواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بس
وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران میروید مطلع میشوند و انس میگیرند ب
و چون برمیگردید وحشت بهمرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت کر
است که مؤمن بزیارت اهل خود می اید و می بیند چیزیرا که دوست میدارد و از او میپوشانند انچه
کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می اید و می بیند انچه را نمیخواهد و می پوشانند از او انچه
میخواهد و بعضی در هر جمعه می ایند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روا
معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می اید ا
مؤمن می بیند که اهل او عمل صالح میکنند خدا را حمد میکند براین و اگر کافر می بیند که ایشان اعم
صالحه میکنند موجب حسرت میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت ا

موسی ع عرض کردم که ایا میت بزیارت اهل خود می اید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفتهٔ
یا ماهی یا سالی یک بار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می اید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان
نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را بخیر و خوبی بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند
محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که میایند بقدر فضایل خود و بعضی هر روز و بعضی
هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل ان بصورت
گنجشک یا کوچک تر و با او ملکی میاید و باو مینماید انچه باعث سرور او ست و از او میپوشاند انچه
باعث اندوه او ست و بر میگردد باشادی و خوشحالی و ایضا از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده
است که از پروردگار خود مرخص میشود و حقتعالی دو ملک را با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان
میاید و بر خانهٔ خود مینشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمع میان این
احادیث را در کتاب مرات العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقولست
که ابو بصیر از حضرت صادق ع سوال کرد از ارواح مومنان فرمود در حجرهٔ چند اند در بهشت که
میخورند از طعام ان و میاشامند از شراب ان و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا کن و انچه
مارا وعده کردهٔ عطا کن و ملحق کن اخر مارا باول ما و ارواح مشرکان در اتش معذبند و میگویند
پروردگارا از برای ما قیامت را و انچه وعده دادهٔ بما بعمل میاور و ملحق مگردان اخر مارا باول ما پس
از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست و مثاب و معاقب میباشد فی الجمله فایدهٔ ثانیه
در بیان سوال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانان است که در قبر سوال میباشد
و روح را از برای سوال ببدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است
و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که کسیکه سه چیز را انکار کند شیعهٔ ما نیست معراج
و سوال قبر و شفاعت و هم چنین امدن دو ملک از برای سوال متواتر و ضروریست و در اکثر اخبار
وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمومنان
مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مومنان بصورتهای خوب میایند
و بشارت میدهند ایشان را بثوابها و نعیم بی انتها و برای کافران و مخالفان بصورت مهیب میایند
و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه انست که سوال قبر عام نیست بلکه
مخصوص مومن کامل و کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سوالی نیست و هم چنین کسی را
که بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از او سوال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است
که چون او را در قبر تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ
شهید گفته است سوال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب

خود روایت کرده اند از ابوامامهٔ باهلی که رسول خدا صم فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک ب
بر یزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادر او را بگوید او میش
و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می‌نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا د
کند پس بگوید بیاد آور ان اعتقادی را که بان از دنیا رفتی و شهادت بوحدانیت خدا و رسا
محمد و بانکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغ
خود و قران را کتاب خود و علی و سایر ائمه را امام خود پس منکر و نکیر پس میروند و میگویند م
اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادر ش را ندانند او را بحوا نسبت دهند و خلا
کرده اند که ایا انبیاء و اوصیاء عم را سوال قبر می باشد یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگر
عدم سوال اظهر است و در سوال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند و اظهر عدم سوال است و شیخ مفید
شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع اند بعضی منتقل بثواب و ع
میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقابی نمی یابند و از حضرت صادق عم پرسیدند از کسی د
میرود از دار دنیا روح او در کجا می باشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او ماحض ایمان باشد محض
ماحض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از هیکلی که دارد بمثل ان در صورت و جزا داده میش
باعمال خود تا روز قیامت و چون حقتعم اراده نماید که ایشانرا محشور گرداند در قیامت انشاء میکند
و بدن او را و برمیگرداند روح او را ببدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او
وافی و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل ان جسد با
در صورت پس او را در جنتی جند از جنتهای دنیا میبرند و متنعم می باشد در انجا تا روز قیامت و ک
منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل ان بعینه و میبرند او را بسوی اتشی که معذب با
تا روز قیامت و شاهد این در مؤمن انست که حقتعم فرموده است در باب مؤمن ال یس صم با و گفته
که داخل شود در بهشت گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند بامرزیدن پروردگار
و بانکه او گردانید مرا از انها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر انکه در باب فرعون و اصحاب او فرم
است که اتش را برایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنی
فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر انست که سوال و عذاب و ثواب ایشانرا نمی باشد و
احادیث از حضرت صادق عم وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است که م
ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رجعت نمی باشد و در احادیث وارد شده است
انبیاء و ائمهٔ عم ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میروند و تنعم ایشان در بدنهای او
است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمی باشد و از حضرت رسو

لست که هرکه صلوات فرستد برمن نزد قبر من میشنوم او را و هرکه صلوات فرستد از دور برمن بمن
سد و فرمود که هرکه صلوات فرستد برمن یك مرتبه صلوات فرستم براو ده مرتبه و هرکه صلوات فرستد
ن ده مرتبه صلوات فرستم براو صد مرتبه پس هرکه خواهد صلوات را بسیار بفرستد و هرکه خواهد
کم بفرستد پس بیان کرد انحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات براو رامیشنود و این نمیشود
رانکه نزد حقتعم زنده باشد و هم چنین ائمهٔ هدی صم سلام کننده برایشان را از نزدیك میشنوند و از
ر بایشان میرسد و اثار صحیحه از ایشان براین مضمون وارد شده است و حقتعم فرموده است ک
هیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول صم ایستاد
سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکانی را که دران روز کشته بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود
نفق که شما همسایهٔ بدی بودید از برای رسول خدا صم او را از خانهٔ خود بیرون کردید و از دیار
ود راندید پس اجتماع کردید برعداوت او و باو جنك کردید من وعدهٔ پروردگار خود را حق یافتم
ن عمر بانحضرت گفت یا رسول الله صم خطاب تو چیست با مردهائی که جان ایشان رفته است حضرت
مود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر نیستی از انها و نیست میان ایشان و میان انکه ملائکه
گیرند ایشانرا بگرزهای اهنی مگر انکه من روی را از ایشان بگردانم و منقولست که حضرت امیر ع
سوار شد بعد از انقضاء حرب در بصره و درمیان صفهای کشتکان میگشت تا رسید بکعب بن سور
قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنهٔ بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش
جنك انحضرت امده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را درمیان کشتکان دید فرمود که او را
نشانید پس او را نشانیدند فرمود که ای کعب من وعدهٔ خدای خود را یافتم که حق بود ایا تو وعدهٔ
خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس
مردی از اصحاب انحضرت گفت که چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمیشنوند فرمود
ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند
وانها از جملهٔ اخبار یست که دلالت میکند برانکه بعضی از مردها بر میگردد بسوی او روح او از برای
تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هرکه بمیرد بلکه بان تفصیلیست که گفتیم تمام شد کلام مفید
و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق ع روایت کرده است که سوال کرده نمیشود در قبر
مگر کسیکه خالص کرده باشد ایمانرا خالص کردنی و خالص کرده باشد کفررا خالص کردنی و اما جماعت
دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از انحضرت روایت کرده است
که سوال از کسی میشود که ضغطه براو واقع میشود و ایضا بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است
که دو ملك می ایند که مسمایند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتیکه مدفون شد صدای ایشان مانند

رعد قاصفست و دیدهای ایشان مثل برق خاطف زمین را بنشکافند به نیشهای خود و موهای
او بخته که در میان انها راه میروند و سوال میکنند که کیست پروردکار تو و چیست دین تو اکر موم
میکوید که خدا پروردکار منست و دین من اسلامست پس از او میپرسند که چه میکویی در حق
مردی که از میان شما بیرون امد کوید که از محمد رسول خدا از من میپرسید کوید شهادت م
دهم که او رسول خدا است صم کوید که کواهی میدهم که او رسول خدا است پس باو بکویند بخواب
که در ان خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع کشاده میکردانند و از برای او دری بسوی
میکشایند و جای خود را در بهشت میبیند و اکر میت کافر باشد ان دو ملک بان هیئت بر او داخل مید
و شیطانرا در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چون ان سوالها را از او م
میکوید نمیدانم پس شیطانرا باو میکذارند و مسلط میکردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که ا
یکی از انها بر زمین بدمد هرکز کیاه از زمین رویده نشود و دری از برای او بسوی جهنم میکشایند و
خود را در انجا میبیند و ایضا از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که کفتم بحضرت صادق عم کیست
که در قبر از ایشان سوال میکنند فرمود کسیکه ایمانرا خالص کرده باشد و کسیکه کفر را خالص د
باشد کفتم پس باقی این خلق چه میشوند کفت بخدا سوکند که ایشانرا وامیکذارند و اعتنا بشان ا
نمیکنند کفتم از چه چیز سوال میکنند کفت از حجت و امامی که در میان شماست پس از مومن میپر
که چه میکویی در حق فلان پسر فلان میکوید او امام منست چون این را کفت میکویند
خدا در دیده ات خواب استراحت بکذارد و دری از بهشت برای او بکشایند و پیوسته نسیم
تحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال میکنند که چه میکویی در حق فلان پسر فلان یعنی
زمان کوید شنیده ام او را و نمیدانم که کیست پس میکویند که هرکز ندانی و دری از جهنم برا
میکشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم عم روایت
است که سوال میکنند در قبر از مومن که کیست پروردکار تو میکوید خدا میکویند چیست د
میکوید اسلام میکویند کیست پیغمبر تو میکوید محمد صم میکویند کیست امام تو میکوید
میکویند چکونه دانستی این را میکوید امری بود که خدا هدایت کرد مرا بان و مرا ثابت داشت
میکویند باو بخواب خوابی که خیالات پریشان در ان نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از
برو می او بکشایند که از نسیم بهشت و کلهای ان باو میرسد پس میکوید پروردکارا زود قیام
قایم کردان شاید باهل و مال خود برکردم و از کافر می پرسند که پروردکار تو کیست میکوید
میکویند پیغمبر تو کیست میکوید محمد صم میکویند دین تو چیست میکوید اسلام میکویند ا
دانستی میکوید از مردم شنیدم که میکفتند من کفتم پس کرزی بر او زنند که اکر جن و انس هم

شوند

وند تاب او را نداشته باشند پس میکند از درخت انچه قلعی میکند از د پس روح را بر میگردانند و دل
را در میان دو لوح از اتش میگذارند پس میگوید پروردگار اقامت راد ور کردان موءلف
گوید این حدیث دلالت میکند بر انکه ایمان ایشان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل
شان ظنی و تقلیدی و بی ثباتست جنانچه در کتاب حسین بن سعید بسند معتبر از سلیمان بن خالد
منقولست که کفت از حضرت صادق عم پرسیدم از انچه ملاقات میکند او را صاحب قبر فرمود دو ملک
هستند که ایشان را منکر و نکیر میکویند می ایند بنزد صاحب قبر و از او سوال میکنند از رسول خدا صم
که ایا حق بود اکر از اهل شك است میکوید نمیدانم میشنیدم که مردم می کفتند که رسول خدا هست
نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و زمین میشنوند مکر مکلفان
و اکر صاحب یقین است نمیترسد و می کوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود امد با هدایت و دین
حق پس جای خود را در بهشت میبیند و قبر او را فراخ میکردانند و میکویند بخواب رو در نهایت
استراحت و نیکویی و ابن بابویه از حضرت امام رضا عم روایت کرده است که چون موءمن بمیرد مشایعت
میکنند جنازهٔ او را هفتاد هزار ملك تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می ایند و او را می
نشانند و می کویند کیست پروردکار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو می کوید پروردکار من
خداست و محمد صم پیغمبر منست و اسلام دین منست پس می کشایند قبر او را بقدر انچه دیدهٔ او کار
میکند و طعام از برای او از بهشت می اورند و داخل می کردانند بر او نسیم و کل بهشت را و اینست
معنی قول حقتعم فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی در اخرت و چون
کافر بمیرد مشایعت می کنند او را هفتاد هزار ملك از زبانیهٔ جهنم تا قبر او سوکند میدهد حاملان
جنازهٔ خود را که او را بر کردانند بصدایی که همه چیز می شنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میکوید
که کاش مرا باز کشتی بود بدنیا پس از موءمنان میشدم و می کوید مرا بر کردانید بسوی دنیا شاید
عمل شایستهٔ بکنم در انچه کذاشته ام پس زبانیه جواب او را میکوید کلا این سخنی است که تو میکویی
و ملکی ایشان را ندا میکند که دروغ میکوید اکر بر کردد عود خواهد کرد بانچه او را نهی کرده اند از او و
چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها
و او را بنشانند و سوال کنند از او از رب او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند
جواب کفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از او بترسند پس باز از او سوال کنند
کوید نمیدانم کویند هرکز ندانی و هدایت نیابی و رستکار نشوی پس دری از برای او بسوی
جهنم میکشایند و بعوض نزال از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می اورند و این است
مراد از قول حقتعم و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در

اخرت و اما انچه در قبر از او سوال میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا امام
ائمه و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب عم سوال میکنن
چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام
عم رفتم فرمود که علی بن ابو حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل اتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پد
گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از اتش شد و بروایت دیگر فر
که او را نشانیدند در قبرش پس سوال کردند از ائمهٔ نام همه را گفت تا انکه بنام من رسید پرسید
توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از اتش شد و در بصایر الدرجات از زر بن ج
روایت کرده است که حضرت امیر المومنین عم فرمود که چون بنده را داخل قبر کنند دو ملك بنزد ا
ایند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزیکه سوال میکنند از پروردگار او ست پس از پیغ
او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز ماند عذاب میکنند او را پس مردی
که اگر کسی پروردگار خود و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چون است حال او فرمو
مذبذب است نه از اینهاست و نه از انها و هر که را خدا گمراه کردنی یابی هرگز از برای او راهی بسـ
نجات و گفتند برسول خدا صم یا نبی الله کیست ولی گفت ولی شما در این زمان علی و بعد از او وص
و از برای هر زمانی عالمی میباشد که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا انکه نگویند چنانکه گمراهان
از ایشان گفتند در وقتی که انبیاء ایشان رفتند گفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسـ
تا متابعت کنیم ایات ترا پیش از انکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان ان بود که ایات که او
بودند ندانستند پس حقتعم در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید
بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست انکه هدایت یافته
و تربص و انتظار ایشان ان بود که میگفتند که در کار نیست ما را طلب شناختن او صیا تا انکه اما
بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشانرا باین و اصحاب صراط او صیاء عم اند که بر صراط می ایس
داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشانرا شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسـ
ایشان او را شیعهٔ خود ندانند و او ایشانرا بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مر
با ایشان شناسانید و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و و
کرده است ایشان را در کتاب خود در انجا که فرموده است که وعلی الاعراف رجال یعرفو
بسیماهم یعنی در اعراف مابین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای
و ایشانند گواهان بر موالات و دوستان خود و رسول خدا صم گواهست بر ایشان و از برای ایـ
بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعم فرموده است فکیف ا

منکر

من کل امة بشهید تا اخر دو ایه یعنی پس چه کونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر
امتی کواهیرا و بیاوریم ترا کواه بر کواهان در ان روز خواهند خواست و ارزو خواهند کرد انها که کافر
شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت او صیاو در سایر امور که کاش با زمین یکسان و همو ار
میشدند و کتمان نکنند در ان روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی از خدا در دنیا و شاذان
بن جبرئیل در فضایل و غیران روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین ع
بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر کریان بخدمت حضرت رسول صم امد حضرت فرمود چرا میکریی خدا
هرکز دیدهای ترا کریان نکرداند کفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والدهٔ من فوت شده است
اولاد خود را کرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو می کذاشت و مرا روغن
میمالید و الله که در خانهٔ ابوطالب یك درخت خرما بود سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید و از
پسر عمان من پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارك
خود را داد که او را کفن کنند و در حالت تشییع جنازهٔ او قدم را اهسته میکذاشت و بتانی میرفت و پا
برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر کفت و در قبر او خوابید و بعد از ان بدست کریم خود او را در لحد
خوابانید و شهادت تلقین او کرد چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که بر کردند سه مرتبه کفت
پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب ع چون برکشتند مردم کفتند یا رسول الله در این جنازه
کاری چند کردی که در جنازهای دیکر نکردی فرمود اما بتانی رفتن من از برای کثرت ازدحام
ملائکه بود و هفتاد تکبیر کفتن از برای ان بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما انکه بر لحدش
خوابیدم از برای ان بود که در حال حیات او ضغطهٔ قبر را ذکر کردم کفت وا ضعفاه پس در لحدش
خوابیدم که زمین او را انفشارد و اما انکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای ان بود که روزی در
حال حیات او قیامت را ذکر کردم و کفتم مردم عریان محشور خواهند شد کفت وا سوأتاه او را به پیراهن
خود کفن کردم که او پوشیده محشور کردد و اما انکه کفتم باو ابنك ابنك برای ان بود که دو ملك امدند
و از او سوال کردند از پروردکارش کفت خدا پروردکار منست و کفتند کیست پیغمبر تو کفت محمد
پیغمبر منست کفتند کیست امام تو و ولی تو شرم کرد از انکه بکوید علی فرزند من پس باو کفتم بکو فرزند
تو علی بن ابیطالب پس خدا دیده او را بان روشن کرد مؤلف کوید که این حدیث دلالت میکند
بر انکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت
او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای
جلالت او چنانچه اخر حدیث اشعار بان دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون می اورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام

میکنند برای او تا قبرش میرسانند چون بقبرش رسید زمین باو میکوید مرحبا خوش امدی و بس
اهل خود امدی بخدا سوکند که دوست میداشتم که مثل توکسی بر روی من راه رود خواهی د
باتو چه خواهم کرد پس قبر او را میکشایند بقدر انکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او دو
در قبر او منکر و نکیر و سوال میکنند از او که کیست پروردکار تو میکوید خدا میکویند چیست
تو میکوید اسلام میکویند کیست پیغمبر تو میکوید محمد صم میکویند کیست امام تو میکوید فلان
منادی از اسمان ندا میکند که راست کفت بندهٔ من از فرشهای بهشت در قبرش بکسترانید و دری
بهشت بسوی قبرش بکشایید و از جامهای بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و انچه نزد ماست از
او بهتر است پس باو کویند بخواب مانند خواب نو داماد و بخواب خوابیدنی که در انخواب پریشانی ن
و اکر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین باو کوید لا مرحبا بجای بدی امدی وا
من دشمن میداشتم که مثل توکسی بر روی من راه رود و البته خواهی دید که باتو چه خواهم کرد
بر او تنک میکردد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش بیکدیکر میچسبند پس منکر و نکیر
داخل میشوند بغیر ان صورت که بر مؤمن داخل میشوند و او را مینشانند و روح را تا کمر ا
میکردانند و میکویند پروردکار تو کیست پس او مضطرب میشود میکوید میشنیدم که مردم میکف
خدا میکویند هرکز ندانی و هم چنین از پیغمبر و امام میپرسند و همین جواب را میکوید پس از ا
ندا میرسد که دروغ کفت بنده من فرش کنید قبرش را از اتش و بپوشانید او را جامهای اتش و بکش
از برای او دری بسوی اتش تا بیاید بسوی ما و انچه نزد ماست بدتر است از برای او از این حالت
سه مرتبه کرز اتش بر او میزنند که در هر مرتبه اتش از قبرش پرواز میکند که اکر انضربت را بر کوه
تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میکرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را سخت میکز
میدرند و شیطان او را بغم و اندوه میدارد و صدای عذاب او را میشنوند هرکه خدا خلق کرده
مکر جن و انس بدرستیکه میشنوند صدای کفشهای مشایعت کنندکان خود را و صدای برهم
دستهای ایشان را و اینست معنی قول حق تع ویثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت تا اخر ایه که ت
ظاهرش انست که ثابت میدارد خدا انها را که ایمان اورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندکی دنیا و ا
و کمراه میکند و بخود وا میکذارد ظالمان را و میکند خدا انچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت ص
منقولست که هیچ محل قبری نیست مکر انکه هر روز سه مرتبه میکوید منم خانهٔ خاک منم خانهٔ بلا منم خا
و بروایت دیکر میکوید منم خانهٔ غربت منم خانهٔ وحشت منم خانه کرم منم خانهٔ فقر منم باغی از باغهای
یا کودالی از کودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل میشود بندهٔ مؤمن میکوید
امدی و نزد اهل خود امدی تا اخر انچه در حدیث سابق کذشت تا انکه فرمود از برای او د

بکشایند که جای خود را در بهشت می بیند پس از ان در مردی بیرون اید که دیدهای او از او نیکو
چیزی ندیده باشد پس مومن کوید ای بندهٔ خدا هرکز از تو نیکوتر چیزی ندیده بودم کوید من
اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بکیرند روحش را و در انجایی که در بهشت
نموده بودند بکذارند و بکویند بخواب با دیدهٔ روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد
که لذت و خوشبویی او را یابد تا مبعوث کردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود کوید لا مرحبا پس
فشاری بدهد که استخوانهای او را میم کند و باز بحال اول بر کردد و دری از برای او بسوی
اتش بکشایند و از در مردی بیرون اید که هرکز بان بدصورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس کوید
من عمل بدم که میکردی و ان اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را همانجا که باو نموده بودند در اتش
بکذارند و پیوسته نفخهٔ از اتش بیدنش برسد و الم و حرارت ان در جسد خود یابد تا روزی که
مبعوث شود و مسلط کردانند بر روح او شصت و نه مار عظیم که او را بکزند و کوشتش را درند که اکر
یکی از ان مارها بر زمین بدمد هرکز کیاه از ان نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده اند در
تفسیر قول حقتعم ویثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الاخرة در قبر است
دو ملك داخل میشوند و سوال میکنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام علی عم است و یضل
الله الظالمین یعنی در قبر کمراه میکند ظالمان را از ولایت علی که جواب نمیکویند در وقتی که از امام سوال
میکنند و ایضا از حضرت رسول صم روایت کرده اند که خدا را دو ملك هست که ایشانرا انکر و نکیر
میکویند نازل میشوند بر میت و سوال میکنند از پروردکار و پیغمبر و دین و امام او اکر بحق جواب کفت
او را بملائکهٔ نعیم تسلیم میکنند و اکر عاجز شد بملائکهٔ عذاب چنانچه کلینی از حضرت صادق روایت کرده
است که سوال کرده میشود میت در قبر او از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از
ولایت ما اهل بیت پس میکوید ولایت از کنار قبر بان چهار دیکر که هر نقصی که بر شما ها باشد بر منست
که تمام کنم و ایضا از انحضرت روایت کرده است که چون میت مومن داخل قبر میشود نماز از جانب
راست می اید و زکوة از جانب چپ و بر ید رو مادر براو مشرف میشوند و صبر بکناری میرود و چون
دو ملك داخل میشوند که سوال کنند صبر کوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را اکر شما عاجز شوید
من او را در می یابم و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری عم مذکور است که امیر المومنین عم فرمود که
هرکه تقویت کند شیعهٔ ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند کرد و حجت او را بر نواصبی تمام کند حقتعم در
روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین میکند که بکوید خدا پروردکار منست و محمد پیغمبر منست
و علی ولی و امام منست و کعبه قبلهٔ منست و قران سرور و شادی و ذخیرهٔ اخرت منست و مردان و
زنان مومنه برادران و خواهران منند پس حقتعم میفرماید که حجت خود را القا کردی و واجب شد از

برای تو اعالی درجات بهشت پس در ان وقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میکردد ودر مجال
بسند صحیح از انحضرت روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش ش
صورت که یکی از انها خوش صورت وخوش هیئت تر وخوش بوتر و پاکیزه تر است از باقی صور نهاد
یکی درجانب راست می ایستد ویکی درجانب چپ ویکی در پیش رو و یکی در پایین پا و یکی درعقب
انکه خوش صورت تر است از بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت که می اید انکه در ان ج
ایستاده است مانع میشود پس انکه از همه خوش صورت تر است بسایر صور تها میکوید شما کیستید
شمار اجزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست میکوید من نمازم صاحب جانب چپ کوید
زکوتم انکه در پیش روست کوید من روزه ام انکه در عقب است کوید من حجم و عمره ام و انکه
پایین پاست کوید من بر و احسان بپدرانمؤمنم پس انها کویند که تو کیستی که از همه بهتر وخوشبو
خوشتر و تری کوید من ولایت ال محمدم ابن بابویه بسند معتبر از علی بن الحسین روایت کرده است
انحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول صم مردم را موعظه میکرد و از جملهٔ ان موعظه این بو
ای فرزند ادم اجل تو سریع ترین چیزهاست بسوی تو و نزدیکست که تو را در یابد و ملک قبض
روح تراو بروی بسوی منزلی تنها پس برکردانند بسوی تو روح تراو بیایند بسوی تو منکر و نکی
برای سوال تو و امتحان شدید تو و بدرستیکه اول چیزی که از تو سوال میکنند از دینست که
اعتقاد داشتهٔ و از کتابست که انرا تلاوت میکردهٔ و از امامیست که ولایت او را اختیار کرده بود
پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کردهٔ و از مال خود که از کجا کسب کردهٔ و در چه چیز تلف ا
پس عذر خود را بکیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال اکر مؤمن و پرهیزکاری و عا
بدین خود و متابعت ایمهٔ صادقین کردهٔ و موالات باولیاء و دوستان خدا کردهٔ خدا حجت تو را ت
تو میکند و زبانت را کویا میکرداند بثواب پس جواب را نیکو بکویی و بشارت میدهند ترا به
و خوشنودی خدا و زنان نیکوی خوش خوی و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اکر
نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهن
باتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل جهیم و سوختن جحیم و اما ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب ان فی ال
اجماعی جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطهٔ قبر در
اصلیست و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسیرا که سوال نکنند او را ضغطه نمیباشد و علی بن ا
کفته است در تفسیر ایه ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امر بین امرین و ان ثواب و
در دنیا و اخرتست و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از ق
میکند و حضرت صادق ع فرمود که بخدا سوکند که نمیترسم بر شما مکر برزخ را اما در وقتی که در ق

با ما باشید ما و لایق شفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق عم روایت کرده اند که چون
سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صم امر فرمود که او را غسل دادند و حنوط
کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازهٔ او روان شد گاه جانب راست
جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک
خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجهار ابگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ
شد فرمود که میدانم که او در قبر میپوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم کند
پس مادر سعد گفت که ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار
خود بدرستیکه در قبر فشاری بسعد رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری کردی
که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بیکفش و ردا در جنازهٔ او میرفتند من تاسی بایشان
کردم و دستم در دست جبرئیل عم بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم و گفتند بانچه نسبت باو بعمل
آوردی و فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر فرمود در
زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسن بن سعید از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون
سعد را دفن کردند حضرت رسول صم خطابی باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید
و گفت با سعد چنین میکنند چون از این حالت سوال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری
او را در قبر می باشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر عم روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت
رسول صم بزجر و ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار
قبر ایستاده بود و آب دیدهٔ مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب دیده اش را بجامهٔ خود میگرفت و دعا
میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سوال کردم که او را از ضغطهٔ قبر امان دهد و ایضا
بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا عم سوال کرد از کسی که او را بردار کشیده
باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را افشار دهد و در روایت
دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت فرمود که پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست
وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطهٔ قبر و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده
است که حضرت رسول صم فرمود که عیسی عم گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال
دیگر بهمان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حقتعالی سوال از سبب این کرد وحی کرد باو که ای
روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جای داد و رعایت کرد من او را
آمرزیدم بکردهٔ فرزند او و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود که ضغطهٔ قبر از برای
مؤمن کفارهٔ ایست از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از آنحضرت

روایت کرده است که هرکه بمیرد مابین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از موء
خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هرکه در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذ
قبر از او دور گردد و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از ک
سوال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هرکه خدا خلق کرده است بشنود بغیر انسا
مسلط گرداند بر او شیطانرا و دیدهای او مانند مس گداخته سرخ باشد و گوید باو که من برادر
و مسلط گرداند بر او مارها و عقربها و قبرش تاریک شود و او را فشاری بدهند که دندهای هر دو ط
دندها در طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صو
نگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابهٔ که خدا خلق کرده است از ان بترسد بغیر جن و انس پس د
از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب بیدترین احوال پس جای او چنان تنگ
مانند تنگی سرنیزه در میان اهن حتی انکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط گرد
بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را مبعوث گرداند و از بدی حا
ارزوی قیامت کند و کلینی از حضرت باقرع روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبر
نبوده است مگر انکه پیش از پیغمبری گوسفند می چرانیده و من نیز گوسفند می چرانیدم قبل از نبو
و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت می چریدند و در اط
شان چیزی نبود که انها را از جا بدر اورد ناگاه همه میترسیدند و سر از چرا برمیداشتند و من تع
میکردم از حال ایشان تا انکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافری را ضربتی میزنند که جمیع مخلوق
صدای انرا میشنوند و میترسند پس در ان وقت دانستم که بسبب فزع و خوف انها ان بوده است
پناه بر یم بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقرع روایت کرده که هرکه رکوع خود را اتمام نم
می اورد وحشت قبر بر او داخل نمیشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه ا
ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه است و نمیمه سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احت
از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که عمدهٔ عذاب قبر در
است و در علل الشرایع بسند صحیح از انحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان از علمای
اسرائیل را در قبر نشاندند و گفتند صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت ان ندا
و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا یک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند از
چارهٔ نیست گفت بچه سبب اینرا بر من میزنید گفتند از برای این که یک روز نماز بی وضو کردی و بر ضع
و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از اتش شد و کل
بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم که ایا از ضغطهٔ قبر ک

نجات

نجات می یابد فرمود پناه میبرم بخدا از ان چه بسیار کم است کسی که از ان رهایی یابد بدرستی که رقیه را
چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا بر قبر او ایستاد و سر بسوی اسمان بلند کرد و اب از دیدهای
حق بینش ریخت و بمردم گفت بیادم امد انچه از ان ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از
خداوند رحیم سوال کردم که او را بمن ببخشد و فشار قبر باو نرسد پس گفت خداوندا رقیه را بمن
ببخش از ضغطهٔ قبر پس خدا ان مظلومهٔ شهیده را بانحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا صم در جنازهٔ
سعد بیرون امد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازهٔ او کرده بودند پس حضرت سر بسوی اسمان برداشت
و فرمود که مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای توشوم شنیده ایم که ضغطهٔ او
برای ان بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از ان کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه
نبود مگر برای انکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت باو که ترا
بهشت گوارا باد ای سعد حضرت رسول صم فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب
نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق عم روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت
انحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند
حضرت فرمود که راست گفتم بتو والله که همه در بهشتند گفتم فدای توشوم بسیاری گناه کبیره هست
حضرت فرمود اما در قیامت پس همهٔ شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب
الاتباع او و لیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که میمیرد تا روز
قیامت مؤلف گوید که از بسیاری اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمی باشد چنانکه
کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح او را باعالی بدن
او بر میگردانند و سوال میکنند از او انچه میداند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی
قبر او میگشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای توشوم پس کجاست
ضغطهٔ قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطهٔ چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی او
راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر
میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون
که کار تو با منست میدانم که با تو چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر انکه دیده کار کند و جمع
میان این اخبار در غایت اشکالست و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم کامل تر از فاطمه بنت اسد
و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر انکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر انکه از باب احتیاط و اطمینان
و خوابیدن و دعا بعمل امده باشد و گوییم که مراد از مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبهٔ عصمت
باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطهٔ مؤمن محمول باشد

بر عدم ضغطهٔ شدید و منافات با ضغطه خفیفهٔ معاد ندانسته باشد و در اخبار ضغطه معاد اشعار بحف
ان هست با انکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطهٔ موءمن بر وجه لطف است از برا
انکه قابل دخول بهشت کردد چنانچه ابتلای او ببلاهای دنیا از این جهت است با انکه کو ییم در صد
اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین ع بر وجه عموم بود و بعد از ان بشفاعت رسول خدا صم و ا
هدی ع از موءمنان رفع شد و این وجه غریبیست اکر چه در بعضی از اخبار بعدی دارد و در حد
حسن کالصحیح از زراره منقولست که کفت از حضرت باقر ع پرسیدم که جریده را چرا بامیت میکذار
فرمود برای انکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همهٔ عذاب در یك روز
یك ساعت میباشد قدر انکه میت را داخل قبر میکنند و قوم بر میکردند و دو جریده را از برای این قر
داده اند که در انساعت عذاب نکنند و هر کاه در انوقت نشد انشاء الله بعد از خشك شدن هم نمیش
موءلف کوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول انکه عذاب جسد اصلی در ساعت او
میباشد دویم انکه ابتداء عذاب در ساعت اول میباشد هر کاه حقتعم در انوقت تفضل کرد و عذا
نکرد بعد از خشك شدن انشاء الله عذاب نمیکند و این ظاهر تر است فایدهٔ ثالثه در بیان محل رو
است و جسد مثالی در عالم برزخ و کلینی از حبهٔ عرنی روایت کرده است که حضرت امیر الموءمنین
فرمود که هر موءمنی که بمیرد در بقعهٔ از بقعها میکویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرا
نجف اشرف است و بدرستیکه ان بقعهٔ ایست از جنت عدن و ابو بصیر روایت کرده است که شخصی بخدمت
صادق صادق ع عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در انجا بمیرد حضرت فرمود که چه پر
داری هر جا خواهد بمیرد هیچ موءمن در مشرق و مغرب زمین نمیماند مکر انکه خدا حشر میکند ر
او را بوادی السلام راوی کفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه است کو یا می بینم ایشانر
حلقه حلقه نشسته اند و با یك دیکر سخن میکویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح موءمن
در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیکر را میشناسند و از یکدیکر سوال میکنند و از ط
و شراب بهشت میخورند و می اشامند و میکویند ای پروردکار ما قیامت را از برای ما بر پا کن و ا
وعده دادهٔ عطا کن و اخر ما را باول ما ملحق کردان و هر کاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود
میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میکویند که بکذارید الحال او را که از هول عظیمی رهاشد
و چون اطمینانی بهم میرساند از هر یك از یاران و اصحاب خود از او سوال میکنند اکر میکوید زنده ا
امیدوار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود و اکر کفت مرده است میکو
رفت بپایین یعنی بسوی جهنم و ارواح کفار در اتش معذبند و بروایت دیکر عرض میکنند ایش
بر اتش جهنم و میکویند پروردکار اقیامت را از برای ما بر پا مکن و وعده ما را بعمل میاور و اخر

باول

باول ماملحق میکردان و در این باب احادیث کذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده
است که کفت از حضرت امام محمد باقر عم سوال کردم که مردم میکویند که فرات ما از بهشت بیرون می اید
و این چه کونه است و حال انکه اب فرات از جانب مغرب بیرون می اید و چه بسیار رودها در ان میریزد
حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که انرا خلق کرده است در مغرب و اب فرات شما از انجا بیرون می اید
و بسوی ان بهشت بیرون میروند ارواح مومنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوهای ان
میخورند و متنعم میشوند و بایکدیکر ملاقات میکنند و یکدیکر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت
بیرون می ایند و در هوا ما بین اسمان و زمین پرواز میکنند و می ایند و میروند و چون افتاب طالع شد
رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از ان میکیرند و در هوا بایکدیکر ملاقات میکنند و باهم اشنایی میکنند
و یکدیکر را میشناسند و فرمود که خدا را اتشی هست که در مشرق خلق کرده است انرا برای انکه ارواح
کافران در ان ساکن شوند و میخورند از طعام زقوم ان و می اشامند از حمیم ان در هر شب و چون
صبح طالع میشود از انجا میروند بوادی که در یمن است و انرا برهوت می نامند و از جمیع اتشهای دنیا کرم
تر است و در انجا میباشند و بایکدیکر ملاقات میکنند و یکدیکر را میشناسند چون شام میشود باز باتش
برمیکردانند ایشان را و حال ایشان چنان است تا روز قیامت راوی پرسید که چه کونه خواهد بود حال
جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول قایلند از مسلمانان کناه کاری چند که میمیرند و اعتقاد
بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که انها در قبرهای خود هستند و بیرون
نمی ایند و هرکه از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشده باشد از قبر انها راهی
میکشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس
خدا حسنات و سیات او را حساب میکند یا بهشت میبرد ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند
بامر خدا و همین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده
اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطلهٔ خود تعصب دارند پس نقبی میکشایند از قبرهای ایشان
بسوی اتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانهٔ و شرر و دود و فوران حمیم اتش بر ایشان
داخل میشود تا روز قیامت پس بازکشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در اتش میسوزند پس بایشان
میکویند کجاست انکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از
امامی که کردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق عم
پرسیدم از جنت ادم حضرت فرمود که باغی بود از باغستانهای دنیا که در ان افتاب و ماه طلوع میکرد و
غروب میکرد و اکر از جنات اخرت میبود هرکز از ان بیرون نمی امد و علی بن ابراهیم روایت کرده است
در تفسیر قول حقتعالی و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یعنی برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و

پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مومنانرا بانجامیبرند زیراکه درجنا
خلد افتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حقتعم فاما الذی
شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها مادامت السموات و الارض یعنی پس اما انها که شقی
و بدعاقبت اند پس در اتش اند و ایشان را در ان ناله و فغان و فریادی هست و همیشه دران خواهند
ماند مادامی که بوده باشند اسمانها و زمین فرمود که این در اتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرمود
است و اما انها که سعادتمندند در بهشت اند همیشه دران خواهند بود مادام که باشد اسمانها و زمین فرمو
در بهشتهای دنیاست که ارواح مومنانرا بانجامیبرند و عطاء غیر مجذوذ یعنی این عطاییست که مقطو
نیست از نعیم اخرت و بان متصل خواهد بود و دلیل براین انست که در اخرت اسمانها و زمین متبد
و برطرف میشود پس باید که در بهشت دنیا و اتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از اصحا
ازحضرت صادق پرسید از تفسیر این ایه که خدا در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که اتش عرض کرد
میشود براو در بامداد و پسین حضرت فرمود سنیان چه میکویند در این باب راوی کفت میکوین
که این در اتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی نمیباشد حضرت فرمود که پس
ایشان از سعادتمندان خواهند بود کفت فدای توشوم چکونه است این فرمود که این در دنیاست
بامداد و پسین در او میباشد و قرینهٔ دیکر براین انکه بعد از این میفرماید که در روزی که قیام
قایم میشود میکویند که داخل کنید ال فرعونرا در سخت ترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتب
روایت کرده است که ارواح مومنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخرهٔ بیت المقدس و در قیام
حشر خلایق نیز در انجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلی
بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق عم که حضرت امیر المومنین و حضرت رسول
فرمودند که بدترین ابها در روی زمین اب برهوت است و ان وادییست در حضرموت که ارواح کفار
در انجا عذاب میکنند ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که در عقب یمن وادییست که انرا واد
برهوت میکویند و در انوادی نمیباشد مکر مارها و عقربهای سیاه و از جملهٔ مرغها مکر بوم و درا
وادی چاهی هست که انرا بلهوت میکویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکانرا بانجامیبرند و ا
اب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت ام
محمد باقر عم امد حضرت فرمود از کجایی ای اعرابی کفت از احقاف قوم عاد و در انجا وادیی دید
تاریک که قعرش را نمیتوان دید و در انجا بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود میدانی ان واد
چیست کفت نه والله نمیدانم فرمود برهوتست که روح هر کافری در انجاست و علی بن ابراهیم بسند معت
از انحضرت روایت کرده است که کفت مردی امد بخدمت حضرت رسول صم و کفت یا رسول الله من ا

عظیمی دیدم فرمود چه دیدی کفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند ابی از چاه احقاف که
مردم از برای شفا برمیدارند در برهوت پس مهیا شدم و باخود مشکی و قدحی برداشتم که از ان قدح
اب در مشك بریزم ناکاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر امد و کفت ای مرد مرا اب بده که
در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح اب را باو بدهم دیدم که مردیست و زنجیر در کردن
اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزدیك قرص افتاب پس چون رفتم اب بردارم
بار دیکر امد و میکفت العطش العطش مرا اب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز
کشیده شد بقرص افتاب سه مرتبه چنین شد و سر مشك را بستم و باو اب ندادم حضرت رسول صم
فرمود که ان قابیل پسر ادم عم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر
الدرجات از عبد الله بن سنان روایت کرده است که کفت از حضرت صادق عم سوال کردم از حوض
کوثر فرمود که وسعت ان از مابین بصرای شام است تا صنعای یمن میخواهی انرا ببینی کفتم بلی فدای
توشوم پس حضرت دست مرا کرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف
انرا نمیتوانست دید مکر موضعی که من و انحضرت در انجا ایستاده بودیم که مانند جزیرهٔ بود و نهری در
نظر من امد که از یکطرف ان ابی بود میرفت از برف سفید تر از یکطرف دیکر شیری میرفت از برف سفید
تر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرکز ندیده بودم چیزی نیکو تر و
خوشنماتر از ان شراب در میان شیر و اب کفتم فدای توشوم این نهر از کجا بیرون می اید و مجرای ان از
کجاست حضرت فرمود که اینها ان چشمهاییست که حقتعم در قران فرموده است که در بهشت میباشد
چشمهٔ از شیر و چشمهٔ از اب و چشمهٔ از شراب در این نهر جاری میشود و در کنار این نهر دیدم درختان
بود و در میان هر درختی حوریهٔ بود و موها بر سر انها اویخته بود که هرکز بان خوبی مو ندیده بودم
و در دست هر یك اینهٔ بود که هرکز بان نیکو ئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت
نزدیك یکی از ان حوریان رفت و اشاره نمود که اب بده دیدم که ان حوریه خم شد که از نهر اب بردارد
درخت نیز باو خم شد و ظرف را از ان نهر پر کرده بدست حضرت داد و بیاشامید و باز اینه را باو داد
و اشاره فرمود که باز پر کند او با درخت باز خم شد و بار دیکر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت
فرمود و بیاشامیدم که هرکز شرابی بان نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحهٔ ان بوی مشك بود
و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون شراب در ان ظرف بود کفتم فدای توشوم مثل انچه امروز دیدم
هرکز ندیده بودم و هرکز کمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست
که حقتعم برای شیعیان ما مهیا کردانیده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهر
می اورند و در باغستانهای ان میچرد و از شرابهای ان می اشامد و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را

میبرند بوادی برهوت و در عذاب ان همیشه میباشد و از زقوم ان باو میخورانند و از حمیم در حـ
میکنند پس پناه برید بخدا از ان وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبد الله بن بکر روایت
است که با حضرت صادق عم رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود امدیم که انرا عسفان میکـ
پس کذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه کفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کو
این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این چه کوه هست کفتم نه
این کوهیست که انرا کمد میکویند و ان در وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میـ
قاتلان پدرم حسین عم خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای
از غسلین و صدید و حمیم و انچه بیرون می اید از جب حزن و از فلق و از اثام و از طینت خبال و از
و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نکذشته ا
انکه ابو بکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس بابو
و عمر میکویم که ایشان انچه کردند بسبب اسبابی بود که شما کذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکر
و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید
رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال انچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیـ
بر بندکان کفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در انجاست و حا
هستند بر جهنم زیاده از ستارهای اسمان و قطرهای باران و قطرات دریاها و ذرهای خاک و هر
موکل است بامری که از ان مفارقت نمیکند و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضـ
صادق عم فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعم امر میکند رضوان خازن بهشـ
که ندا کند در میان ارواح مومنان و ایشان در غرفهای بهشتها ساکنند که خداوند عالم رخـ
داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میـ
رضوانرا که از برای هر روحی ناقهٔ از ناقهای بهشت بیاورد که بر ان ناقه قبهٔ از زبرجد سبز بسته بـ
که پردهٔ ان از یاقوت زرد تر باشد و بر ناقها حلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشـ
پس سوار میشوند بر ان ناقها با زینت تمام و حلهای بهشت و تاجها از مروارید تر بر سر که ان تاجها در
ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستارها که در اسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارو
مومنان در عرصهٔ بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه اسمانها را با استقـ
ایشان فرستد پس ملائکهٔ هر اسمان استقبال کنند و تا اسمان پایین ایشانرا مشایعت کنند تا فرود ا
بوادی السلام و ان صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهـ
و قریها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بکردا

وحهای ایشانرا از انچه میخواهند بسوی انچه نمیخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میگرد
بدن انها را از ایشان پنهان میکردانند و اموری که موجب سرور ایشانست بایشان مینمایند و بزیارت
ها که بدنهای اصلی ایشان در انهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ند
ند جبرئیل در میان ایشان که برکردید بسوی غرفهای بهشت پس برمیکردند چون حضرت این را
بود مردی از اهل مجلس کریست و کفت فدای توشوم این از برای مومن است حال کافر چون
اهد بود فرمود بدنهای ملعونی چند اند در زیر خاک و روحهای خبیثی چند اند که ساکن کردانیده اند
شانرا در وادی برهوت در چاه کبریت در انجا معذبند بفزعها و هولهای انها میرسد بیدنهای ملعون
ث ایشان که در زیر خاک اند بمنزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته ان
ها خایف و ترسانند و روحها معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روحی
راحتی نمی یابند تا انکه قایم ما علیه السلام ظاهر شود پس ان روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان
میکردانند و حضرت قایم کردن ایشانرا میزند و میروند بسوی اتش و در قیامت بجهنم میروند و ابد
الاباد در انجا معذب خواهند بود مولف کوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مومنان
در عالم برزخ در بهشت خلد اند که در اسمان است و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین
باشد و ان احادیث بیشتر معتبر تر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و
مجمل قول در این ابواب و انچه مذکور شد البته اعتقاد باید کرد و از احادیث مستفیضه و براهین قاطعه
چه معلوم میشود انست که نفس بعد از موت باقیست اگر محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد
معذبست و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است
مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد تسنن می باشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر
اطلاع دارند نمیتوانند ببلادی امد که تجسس دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهلبیت
داشته باشند و باشیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام بخصوص نشناسند و اطفال
و مجانین و امثال ایشان اینهارا در برزخ سوالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوفست
تا قیامت که حقتعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم ارواح بایشان برمیکردد در
قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سوال و جواب داشته باشند و از ایشان
سوال میکنند از بعضی عقاید و از بعضی از اعمال و بمقتضای ان ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار
قبر فی الجمله حقست و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از
بعضی از مومنان ساقط میشود چنانکه کذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود بعد از ان روح
تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب

و در ان بدن می باشد و ممکنست که ارواح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت با
اصلی واقع میشود باعتبار تعلقی که سابق بان داشته است ومیداند بان عود خواهد کرد چنانکه از اخ
ظاهر میشود و باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و کشادکی و تنکی ان و حرکت ر
و طیران او در هوا و امدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمهٔ عم بشکلهای ایشان و مشاهدهٔ اعدا
ایشان با عذاب و سایر انچه در این باب وارد شده است بر همهٔ مذاهب بدون تکلف ساخته میش
پس مراد بقبر در اکثر اخبار ان مکانی است که روح در ان می باشد در عالم برزخ و اکر چه ممکن
تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معت
بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول بان نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده
که تناسخ لازم می اید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلم
است بر بطلان ان و معلومست که این داخل نیست در انچه اجماع و ضرورت بر نفی ان قایم شده اس
و چکونه داخل در ان باشد و حال انکه قایل بان شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غ
او از متکلمین و محمد بن شیخ مفید در جواب مسایل سرویه کفته است که از ائمهٔ هدی صم وا
شده است که معذب نمی شود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود هر که محض کفر داشته باشد و متن
نمی شود هر میتی بلکه متنعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال
میکذارند و هم چنین روایت شده است که سوال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخ
وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مومن در ان پس در خبر وارد شده است که حق
میکرداند روح مومن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او
تا روز قیامت پس چون در صور بدمند انشاء میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق کرد
است پس بر میکرداند روح را بهمان بدن و حشر میکند او را بموقف و امر میکند که او را بجنت خ
میبرند و ابد الاباد در ان متنعم می باشد اما ان جسدی که بان بر میکردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بل
تعدیل طباع ان مینماید و صورت او را نیکو میکرداند که هرکز پیر نمیشود بان تعدیل طباع و تن
و وامندکی و سستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در د
در محل عذابی که معاقب میشود بان و اتشی که معذب میکردد بان تا قیامت پس خدا انشاء میکند جسد
که مفارقت کرده است از ان در قبر بر میکرداند روح را بان و بان بدن معذب میکردد همیشه د
اخرت و جسدش را بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود فصل پنجم در بیان بعضی از شرایط
علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمدهٔ انها چند چیز است اول خروج یاجو
و ماجوج است که قران مجید بان ناطق است و در قصهٔ ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخ

در علامات قیامت پیش از نفخ صور

که مانع بیرون امدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعدهٔ پروردگار من سد را با
زمین هموار میکند و وعدهٔ پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است که تا وقتی که گشوده
شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر ایند و نزدیک شود وعدهٔ
حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج
امتی است و هر یک چهار صد طایفه اند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند
و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختان بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرض شان
مساوی است و این صنف اند که هیچ کوه و اهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنفی دیگر یک گوش خود را
فراش میکنند و دیگری را لحاف خود و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر انکه
انها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند مقدمهٔ ایشان در شام خواهد بود و ساقهٔ ایشان
در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچهٔ مازندران را اخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث
معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت
است و سد ذو القرنین چنانچه در نص قران مجید وارد شده است باید اورد و گوش به سخن ملاحده
و شبههای ایشان نباید کرد و تجسس خصوصیات انها ضرور نیست دویم دابة الارض است که سابقا
در رجعت مذکور شد سیم بیرون امدن افتابست از جانب مغرب چنانچه حقتعلی فرموده است که روزی
که بیاید بعضی از ایات پروردگار تو نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب
نکند در ایمان او چیزی و طاعتی و عامه از رسول خدا صلعم روایت کرده اند که ایات طلوع افتابست
از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق عم روایت
کرده است که ایات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض و دخان و کلینی
و شیخ طوسی بسند معتبر از انحضرت روایت کرده اند که چون افتاب از مغرب طلوع کند همه کس ایمان
می اورد و ایمان با یشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون افتاب
از مغرب طلوع کند هر که ایمان اورد ایمان باو نفعی نمی بخشد چهارم دخانست که در احادیث سابقه
مذکور شد و ان اشاره است بانکه حقتعلی فرموده است یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا
عذاب الیم یعنی روزیکه بیاورد اسمان دود هویدایی که فرا گیرد مردم را گویند این عذابی است درد
اورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستیکه ما ایمان می اوریم بعد ازان فرموده است ما اندکی
عذاب را از شما دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند
که دخان ایتی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش
از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مومنی ازان مثل زکامی برسد و زمین مانند خانهٔ

شود که در ان اتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از ان برطرف شود این را از ابن عبا
و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت ع مجملا وارد شده است و
تفاصیل در انها بنظر نرسیده است بهمین مجوایمان باید اورد و انچه بعضی گفته اند که دخان اشاره ا
به قحطی که در زمان حضرت رسول ص شد مخالف احادیث معتبره است از عامه و خاصه و در بعضی
روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد فصل ششم در بیان
صور است و فنای اشیاء بدانکه ایات بسیار دلالت میکند بر نفخ صور و احادیث بسیار از طرق خا
و عامه وارد شده است که حقتعم اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی افرید یعنی بوقی که یک ط
ان در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزیکه او خلق شده است ان بوق را در دهان د
و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان امر الهی برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین
در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور که دیدها گشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخص
دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس اگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مرده
که در قبرها در گرو اعمال خودند و حق تعم در سورهٔ کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور و
جمع کنیم ایشانرا جمع کردنی و در طه فرموده است در روزی که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمانر
دیدهای کبود و در سورهٔ مؤمنین فرموده است پس هرگاه بدمند در صور پس نسبها در میان ای
نخواهد بود در ان روز و در سورهٔ نمل فرموده است و روزیکه بدمند در صور پس بفزع ایند ه
در اسمانها و زمین است و گفته اند که از شدت خوف میمیرند مگر کسی که خدا خواهد نمیرد و گفته اند
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیمیرند و در سورهٔ یس فرموده است
انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیم را که ایشانرا بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معا
باشند و مراد نفخهٔ اولی است که باو می میمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا شود در وقتی
دو مرد جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند و هنوز جامها را نه پیچیده باشند که قیامت برپا ش
و مردی لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندار
که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانهای خود برگردند علی بن ابراهیم روایت کرده است
این در اخر الزمانست صیحهٔ در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باش
پس همه بمیرند در حالتی که خود و احدی از ایشان بمنزل خود بر نمیگردند و وصیتی نمیکنند پس حق
نفخهٔ دوم را فرمود و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسو
عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور گردانید از ج
خوابگاه ما اینست انچه وعده داد خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران نبود مگر صدائی پس ن

نفخ صور

حمد

همه در یکموضع نزد ما حاضر شدند و در سورهٔ ص فرموده است انتظار نمیکشند مکر یك صیحه را و دیکر بر نمیکردند در دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در اسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیکر در صور میدمند پس ناکاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان چه کار خواهند کرد و در سورهٔ دیکر فرموده است که دمیده میشود در صور ان روزی است که وعدهای الهی بعمل می اید و فرموده است که کوش بده و بشنو روزی که ندا میکند ندا کنندهٔ از مکان نزدیك روزیکه میشنوند صیحه را بحق و راستی ان روزیست که بیرون میایند مردم از قبرها بدرستیکه مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازکشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون می ایند مردم بسرعت این حشریست که بر ما اسانست و در مدثر فرموده است که پس هرکاه که بدمند در ناقور یعنی در بوق پس ان روزیست که دشوار است بر کافران و اسان نیست پس از ایات کریمه معلوم شد که دو نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که بان جمیع اهل زمین و اکثر اهل اسمانها میمیرند یکدفعه و دیکری در وقت مبعوث شدن که بان دمیدن همهٔ خلایق یکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران کفته اند که سه مرتبه میدمد اول نفخهٔ فزع است که میترسند دویم نفخهٔ صعق است که میمیرند و سیم نفخهٔ قیام است که زنده میشوند و از قبرها بیرون می ایند و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر از دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورتست و مراد دمیدن ارواحست در بدنها در قیامت بیوجه است و منافی ظواهر ایات بلکه صریح انهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین ع سوال کردند که فاصلهٔ میان نفخهٔ اول و دویم چند کاه خواهد بود حضرت فرمود انچه خدا خواهد پرسیدند که یابن رسول الله چکونه میدمد در صور فرمود اما نفخهٔ اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود اید بدنیا پس فرود می اید با صور و صور یك سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یك بقدر مابین اسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که صور بزمین می اید میکویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل اسمان پس اسرافیل فرود می اید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میکویند خدا رخصت داده است در مرك اهل زمین پس در ان صور میدمد و صدا بیرون می اید از طرفی که در جانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مکر انکه میمیرد و بیرون می اید از طرفی که در جانب اسمانست پس در اسمانها صاحب روحی نمیماند مکر انکه میمیرد مکر اسرافیل پس حقتعالی میکوید با اسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر این حالت میمانند انقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا اسمانها را که بحرکت و موج می ایند و امر میکند کوهها را که روان میشوند حضرت فرمود یعنی هموار

میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بزمین دیگر یعنی بزمینی که بر روی او گناه نکرده باش
و بار زو نمودار باشد و کوهی و بنائی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین
پهن کرد و عرش خود را بر روی اب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او و عظ
و قدرت ظاهر خواهد شد پس در انوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی
باطراف اسمان برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نباشد که جواب بگوید خ
جواب میفرماید میگوید از برای خدای یگانهٔ قهار است و من خلق کردم همه خلایق را و میراند
ایشانرا منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من افریدم خلق
بدست قدرت خود و میراندم ایشانرا و زنده میکنم پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرو
رود صدا از طرفی که بجانب اسمانهاست پس در اسمانها احدی نماند مگر انکه زنده شود و برخیزد چنا
بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پ
حضرت بسیار گریست در این وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم در کتاب زهد نرسی از عبید بن زرا
روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم که میگفت که چون بمیراند حقتعالی اهل زمین را تاخیر میک
مثل انکه خلق کرده است خلایق را و مثل انکه میرانده است ایشانرا و اضعاف ان زمانها پس میمیرا
اهل اسمان اول را و بر این حالت میگذارد و مثل انچه خلق کرده است خلق را و مثل انچه میرانده است اه
زمین را و اهل اسمان اول را و اضعاف انرا پس میمیراند اهل اسمان دویم را و همچنین اضعاف ج
این مدتها تاخیر میفرماید پس میمیراند اهل اسمان سیم را و همچنین میمیراند اهل هر اسمانی را بقدر ج
زمانهای گذشته تاخیر مینماید تا انکه اسمان هفتم را فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانها
گذشته و اضعاف انها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پ
میمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و
مثل اضعاف جمیع زمانها تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مک
میکند پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانهٔ قهار اس
کجایند جباران کجایند انها که خدای ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میک
عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی می باشد پس بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرم
زمانهای پیش از افریدن خلایق دراز تر است ایا بر انها مطلع شدی که بر اینها مطلع نخواهی شد مؤلف
گوید این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر ایات و اخبار سابقه است که دلالت میکردند برا
اکثر اهل اسمانها یکدفعه بدمیدن صور اول هلاک میشوند و این خبر چون راوی ان جهالتی دا
معارض ان ایات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش انست که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق کردند چنا

بعد

بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی که بعضی میکنند که همهٔ خلایق معدوم باشند
خطاب لمن الملك بیفایده است صورتی ندارد زیرا که انچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی
است هر چند بر ما مخفی باشد و ممکنست که در او لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این
خبر را بعد از وقوع با ایشان بگوید موجب ان گردد که در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها
و دولتهای ان نگردد و علم بقدرت حقتعم و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیاء قبل از
قیامت در ان شکی نیست که جمیع زندها بغیر حق تعم میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند
و اما خلافست در انکه ایا اجسام و ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس الهیست معدوم بالمره
میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر انها از اسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز
حقتعم ایشانرا برمیگرداند یا هیچ یك از انها معدوم بالمره نمی شود و روح با انها برمیگردد متکلمان عامه را
در این باب اقوال بسیار هست که در ذکر انها فایدهٔ نیست و هر یك بر مذهب خود از اخبار و ایات
استدلالات کرده اند و قائلان بفنا ایضا استدلال کرده اند از قول حقتعم هو الاول والاخر کل شیء
هالك الا وجهه کما بدانا اول خلق نعیده کل من علیها فان و یبقی وجه ربك و قائلون بعدم فنا استدلال
کرده اند بظواهر ایاتی که دلالت میکند بر انکه حشر بجمیع اجزاء متفرقه است مانند قصهٔ ابراهیم و عزیر
و حق انست که ایات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست و جزم باحد طرفین
مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح انست که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه
را اعتقاد انست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمی شوند چنانچه خواجه نصیر در تجرید گفته است
دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزاء چنانکه در قصهٔ
ابراهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانچه گذشت
که حضرت صادق ع م در جواب زندیق فرمود که روح باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در
ان وقت باطل میشوند اشیاء و فانی می شوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیاء را
چنانچه ابتدا کرده است مدبر انها و انها چهار صد سال است که خلق قطع میشوند در ان و این در میان
دو نفخ صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر انها متواتر میدانند مذکور است که اوست
فانی کنندهٔ اشیاء بعد از وجود انها تا انکه موجود انها میگردد مثل مفقود انها و نیست فانی کردن اشیاء بعد
از افریدن عجیب تر بوجود اوردن انها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال انکه اگر جمع شوند جمیع
حیوانات دنیا از مرغان و چهار پایان و جمیع اصناف انها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر انکه احداث کنند
پشهٔ را قادر بر ان نباشند و راهی بسوی ان نیابند و هر اینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم ان
و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند و وامانده و اعتراف کنند بانکه مقهور اند و اقرار کنند

بعجز از انشاء اذعان بضعف کنند از فانی کردن ان و بدرستی که حقتعالی برمیگرداند بعد از فنای د
تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از افریدن چنین بود و بعد از فناء دنیا نه وقتی خواهد بود و
مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در ان وقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساع
پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانهٔ قهار که بازگشت جمیع امور باوست در وقتی که انها را ایجاد ک
قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی خواهد کرد امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشت
هر اینه دایم می بود بقای انها و در وقتی که ایجاد انها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برا
خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهایی که با ایشان انس بگ
نیافرید و بعد از افریدن که انها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر بهم رساند
باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای انها و باز برمیگرداند انها را بعد از فانی کردن بدون ا
احتیاجی بانها داشته باشد یا استعانت و یاری بانها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیز
و بنابرین چارهٔ نیست از قول بجواز اعادهٔ معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعا
معدوم گفته اند فایدهٔ نمی بخشد و اظهر جواز اعادهٔ معدوم است عقلا و شرعا هرگاه چیزها از کتم ع
بوجود تواند اورد چرا بعد از عدمش ایجاد نتواند کرد و حال انکه از حد امکان بدر نرفته است و ا
کسی بر جوازش دعوای بداهت کند رواست اما اخبار فنای مطلق بحدی نرسیده است که افا
قطع کند پس رد اخبار نباید کرد در مرتبهٔ احتمال بلکه ظن باید گذاشت   فصل هفتم   در بیان سا
احوالیست که حقتعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمهٔ انچه حقتعالی در ایات کر
خبر داده است از مقدمات حشر ایمان اورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبههای فلاسفه رد و تاو
در انها نباید داد چنانچه فرموده است روزی که بپیچیم اسمانها را مانند پیچیدن نامها و فرموده اس
هرگاه شق شود اسمانها و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود اسمان پس از رو
راست باشد و فرموده است که وقتی که اسمان را از جای خود دور کند و باز فرموده که اسمان شکافته شو
و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف شود و از اسمان فرو ریزند و نو
افتاب و ماه برطرف شود و ماه و افتاب با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت ای
و از یکدیگر بریزند و مانند ذرهها هوا روند و باز مین هموار شوند و زلزلهٔ عظیمی در زمین بهم رس
که جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در ان نماند و مسطح شو
و فرموده است که و سوال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند انها را پروردگارم کند
پس میگرداند زمین را بیابانی مستوی که نبینی در ان نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفس
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را

و محشور کند امر میکند که منادی ندا کند پس همهٔ انس و جن را در یک چشم زدن در یک مکان جمع کند پس اسمان اول را بزیر اورد و در عقب مردم بدارد پس اسمان دویم را بزیر اورد که در برابر اسمان اول است و باین ترتیب جمیع اسمانها را بزیر اورد و محیط گرداند بمردم پس ابری بزیر اید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین ایه یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار اسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید که نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید که در انوقت رسول خدا صلعم و امیر المومنین عم و شیعیان او در کجایند فرمود ایشان بر روی تلی چند اند از مشک خوشبوتر و بر منبرها از نور و مردم محزون میباشند و ایشان محزون نیستند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس ایهٔ خواند که مضمونش اینست که هر که بیاورد حسنهٔ پس از برای او ست بهتر از ان و ایشان از فزع ان روز ایمنند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این ایه ولایت امیر المومنین عم است و علی بن ابراهیم از انحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حقتعم همهٔ بندگانرا در یک بقعهٔ زمین و وحی مینماید باسمان اول که فرود بیا با هر که در تست پس فرود می اید اسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و اسمان دویم فرود می اید با دو برابر جمیع انچه در زمین است و اهل اسمان اول و هم چنین اهل هر اسمانی بزیر می ایند با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشانرا ندا میکند باین ایه که گذشت پس نظر میکنند که از هفت طرف ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوان رفت

فصل هشتم

در بیان حشر وحوش است حقتعم فرموده است که و اذا الوحوش حشرت یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بپرد و بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در انکه حقتعم ایشانرا خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قران مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسران انست که مراد از حشر در این دو ایه محشور شدن در قیامتست و بعضی گفته اند مراد مردن ایشانست در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه انست که ایشان محشور میشوند قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشود حتی مگس تا انکه تقاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حقتعم حشر میکند جمیع حیوانات را در روز قیامت تا عوض المهایی که بایشان رسیده است در دنیا مردن و کشته شدن و غیر ان بیابند و چون عوض ان المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند

در حشر وحوش

ایشانرا چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکن
وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را از برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده است در د
انگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر ایه اولی گفته اند که حق
حشر میکند وحوش را که بایشان برساند انچه مستحق ایشان او را از عوضها بر المهایی که بایشان رسید
است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان انچه مستحق ان بودند ا
عوضها پس انها که میگویند که عوض دایم است که میگویند عوض منقطعست بعضی میگویند ا
خدا عوض را دایم میدارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که رسول فرمو
که حشر میکند حقتعم جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد عدال
خدا بمرتبهٔ میرسد در ان روز که حق بیشاخ را از شاخ دار میگیرند پس میگوید خاک شوید همه خا
میشوند و از این جهتست که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و ارزو میکند که او خاک شود و معذ
نگردد و از ابوذر روایت کرده اند که گفت من روزی در خدمت پیغمبر صم بودم دو بز بر یکدیگ
شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضر
فرمود لیکن خدا میداند در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت
کرده اند که حضرت امیر المومنین عم در خطبه فرمود یا ایها الناس گناهان سه گناهست گناهی که امرزید
میشود و گناهی که امرزیده نمیشود و گناهی که امید امرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم او
گناه بندهٔ ایست که حقتعم او را در دنیا برای ان گناه عقاب کرده باشد پس خدا از ان حکیم تر و کری
تر است که بندهٔ را دو بار عقاب کند دوم ظلم بندگانست بعضی بر بعضی چون حقتعم متوجه حساب
خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کنندهٔ اگر
چه دستی بر دستی بزنند یا مسح بر کف دستی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخی ر
باشد پس اقتصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا انکه احدی را مظلمهٔ نماند پس ایشانرا
میبرد بسوی حساب سیم گناهیست که خدا او را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد
توبه را پس او خاشع و گریانست برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما نیز
برای او چنانیم که او از برای خود امیدوار بیم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را موءلف
گوید که گویا این سه قسم در گناه موءمنان است زیرا که کافران را در دنیا و اخرت هر دو عقاب مینمایند
و خوف سیم بر او باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و الا بر حقتعم قبول توبه واجبست بسبب
وعده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست از رسول خدا صم که
فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او او را پی

کردند

کردند ودختر فاطمه بر ناقهٔ غضبای من و علی بن ابی طالب بر ناقهای بهشت ودر بعضی از روایات
بجای فاطمه عم من حمزه سید شهدا بر ناقهٔ غضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة
انعام را ندهد و بمیرد حقتعالی او را در صحرای محشور کرداند که هر صاحب نشمی بنیش خود او را بگزد
و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول
صلعم ناقهٔ دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت انست فرمود کجاست صاحب این ناقه بگویید مهیا باشد
که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق روایت کرده است که هر شتری
که سه حج و بروایت دیگر هفت حج بران بکنند انرا از چهار پایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول
صلعم منقولست که نیکو کردانید قربانیهای خود را که مرکب خود شما خواهد بود در صراط و ایضا مروی است
که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانست در بهشت و از حضرت صادق منقولست که از بهایم در بهشت
نمیباشد مکر حمار بلعم باعورا و ناقهٔ صالح و کرک یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار
است پس از ظواهر ایات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان
واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند
ناقه صالح و انها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و انها ثواب مکلفان بر میگردد و محشور شدن جمیع
حیوانات و عاقبت انها که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند
مکر نادری از ایشان که ایمان اورده باشند چنانچه از بعضی روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان داخل
جهنم میشوند و مومنان مثابند بایمان و اعمال صالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند یا در
اعراف میباشند اکثر را اعتقاد انست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست تر است از درجات
بنی ادم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از عالی
پرسیدند از مومنان که ایا داخل بهشت میشوند فرمود نه و لیکن حظیرهای بسیار هست در میان بهشت
و جهنم که مومنان جن و فاسقان شیعه در انجا خواهند بود و بمحض این روایت این مدعا ثابت نمیشود
و مجمل باید دانست که حق تعم بمقتضای وعدهٔ خود ثواب عاملانرا البته عطا میفرماید و ظاهر ایات انست
که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا ایات سورهٔ رحمن که امتنان بنعم بهشت بر انس و جان کرده
است و این روایت دلالت میکند بر خلاف ان و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حقتعم لم یطمثهن
انس قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است حوریان ایشانرا پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت
میکند بر انکه ایشانرا ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی ایه انست که حوریان
که خدا بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و انچه بجن میدهد جنی با او مقاربت نکرده و این
استدلال ضعیف است و توقف در این اولی است

فصل نهم

در اطفال و مجانین

در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشا انست بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در انکه اط
مومنان با پدران خود در بهشت میروند چنانچه حق تع فرموده است والذین امنوا واتبعتهم ذر
بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء یعنی انها که ایمان اوردند و از پی ایشان ر
ذریه ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریه ایشانرا و کم نکردیم از ثواب اعمال پد
باین سبب چیزیرا و احادیث بسیار وارد شده است که این ایه در باب اطفال مومنان نازل شده ا
که ایشان را با پدران خود ببهشت میبرند و بعضی گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است
انکه بدرجه پدران برسند حقتع ایشانرا بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پد
و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هردو در ایه داخلند و اول اظهر و اشهر
و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المومنین عم که رسول خدا صم فرمود که مومنان و اولاد ایشا
در بهشتند پس این ایه خواند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق عم روایت کرده است که اطفال شیع
ما را حضرت فاطمه تربیت میکند و هدیه میدهد بپدران ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صا
عم روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگرداند پسران را بپدر
تا دیدههای ایشان روشن گردد و در نوادر راوندی از حضرت امام رضا روایت کرده است
تزویج مکنید زن خوش روی را که فرزند نیاورد بدرستیکه من مباهات میکنم بشما بامتها در ر
قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای پدر
و محافظت میکند ایشانرا ابراهیم و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعف
و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مومن
بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر و یا خویش
مومن ایشان مرده است باو میدهند که اورا غذا بدهد والا بحضرت فاطمه عم میدهند که اورا غ
بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مومن او بمیرد پس حضرت فاطمه بایشان میدهد و ایضا بسـ
صحیح از انحضرت روایت کرده است که حقتع اطفال مومنانرا بحضرت ابراهیم و ساره عم میدهد که غ
میدهند ایشانرا بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و در قصری از مروارید چو
روز قیامت شود ایشانرا جامههای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و هدیه بپدران ایشان بدهند پ
ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حقتع پس ان ایه را خواند که گذش
و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر عم روایت کرده اند که چون حضرت رسول صم در ش
معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبرانرا در انجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطف
شیعیان علی است و چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختی است که پستانها دار

باشند

ماند پستانهای کاو و اطفال چند از ان پستانها میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می اید حضرت
ابراهیم بر میخیزد و پستانها را بدهان ایشان میکذارد پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال حضرت
علی بن ابیطالب عم سوال کرد فرمود او را در میان امت خود کذاشته ام کفت نیکو خلیفهٔ کذاشتهٔ حقتعالی
طاعت او را بر ملائکه واجب کردانیده است و اینها اطفال شیعیان او یند از خدا سوال کردم که ایشان را
بمن بسپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که ایشان میمکند طعم جمیع میوهاو نهرهای بهشت را می
یابند از او   موءلف کوید   که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را با براهیم
و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و انحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلافست بعضی کفته اند
تابع پدر اند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی کفته اند ایشان ببهشت میروند و بعضی کفته اند
حقتعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند و اکر میداند که اکر ایشان میماندند از اهل سعادت بودند
ایشانرا ببهشت میبرد و اکر میداند که اکر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشانرا بجهنم میبرد و بعضی
کفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکار ان اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق کفته اند و اکثر
کفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد انست که
حقتعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیکر خواهد کرد بحسب ان تکلیف ایشانرا مثاب و معاقب خواهد
کردانید موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند
صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر عم که چون روز قیامت شود
خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق
مدتها کذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیکر مبعوث نشده
باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسی
که ابتداء بعثت نفهمد و هنوز حجت قایم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که
مستضعف باشد و دیوانه که هیچ چیز نفهمد و مکلف نباشد و کر و کنك مادر زاد پس بر هر یك از ایشان
خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میکرداند و اتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر
میکوید بایشان که پروردکار شما امر کرده است شما را که داخل این اتش شوید و هر که داخل شد
بر او برد و سلام خواهد شد و هر که فرمان نبرد داخل اتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار
بسند صحیح دیکر از زراره روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد خرفی را که سن
او را در یافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی
که تمیز میان حق و باطل نکنند ایشان بر خدا حجت میکیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر ایشان
حجت تمام میکند بانکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا اخر انچه در حدیث سابق کذشت و کلینی بسند

حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق عم سوال کردند از کسی که در فترت مر
باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه باشد حضرت فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند
واتشی می افروزد و میگوید که داخل شوید پس هر که داخل شد بر او برد و سلام خواهد بود و هر
داخل نشود حق تعم میفرماید من شمارا تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل این را روا
کرده است در باب کنک و کر و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفا
روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشانرا جمع میکند و اتشی می افروزد و امر میکند ایشانرا
خود را در ان اتش بیندازند پس هر که خدا داند که از اهل سعادتست خود را در ان اتش می انداز
و بر او سرد و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بدعاقبت است امتناع میکند و داخ
نمیشود پس خدا امر میکند که ایشانرا باتش ببرید ایشان میگویند که هنوز قلم بر ما جاری نشده اس
خداوند جبار گوید که من مشافهة شمارا امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید
هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شمارا امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده اس
از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا صلعم که ایا عذاب میکند خدا خلق
بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت اند یا در جهنم فرمود که خد
اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند اتشی را که انرا فلق می نامند و بدترین اتش
های جهنم است در عذاب پس بیرون می اید از جای خود سیاه و تاریک و تیره باز نجیرها و غلها پس
خدا انرا میفرماید که بدمد بر روی خلایق دمیدنی پس از شدت دمیدن اسمان پاره پاره میشود و
ستارها بر طرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها بر طرف میشوند و دیدها تار میشوند و زن
حامله فرزند می افکند و اطفال پیر میشوند از هول ان در روز قیامت پس حق تعم امر میکند اطفا
مشرکین را که خود را در ان اتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند اس
خود را در ان می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم عم شد و هر که در علم الهی گذشته اس
که او شقی خواهد شد اباء میکند و خود را در اتش نمی افکند پس حق تعم امر میکند اتش را که او را
برباید از برای انکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول اتش پس تابع پدران خواهند بود در جه
و احادیث بسیار است در این باب و از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که جماعتی از اصحاب کلا
انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب گفته است که دار جزای مومنا
بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود   مولف گو
که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و
هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق عم فرمود

سزاوار و لازم است بر خدا اکه بعضی از کمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره کفت فدای
توشوم این چکونه میشود فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و بظاهر
دعوای امامت نمیکند پس هرکه در این زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل ایات باهره
از حضرت امیرالمومنین عم روایت کرده است در تاویل قول حق تعم در وصف اهل بهشت یطوف
علیهم ولدان مخلدون یعنی میکردند بر دور ایشان پسران کوشواره در کوش یا همیشه ساده و قبول
که حضرت فرمود که پسران اهل دنیایند که حسناتی نداشته اند که ثواب دهند و کناهی نکرده اند که
ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت کردانیده و از حضرت رسول صم پرسیدند
از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکار اهل بهشتند بر صورت پسران افریده میشوند از برای خدمت
اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تاویل این ایه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح
از زراره روایت کرده است که کفت که از حضرت صادق عم سوال کردم که چه میفرمایی در اطفالی که
پیش از بلوغ بمیرند فرمودند سوال کردند از رسول خدا صم از احوال ایشان فرمود خدا داناتر است
بانچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مکویید
و علم ایشان را بخدا بکذارید موءلف کوید که اصل در این باب انست که مجمل باید دانست که
دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از ایات و اخبار که حقتعم عادل است و جور و ظلم نمی کند و در باب
اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد
و تمیز میان حق و باطل نتوانند نمود ایشان را بدون حجت دیکر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد
پس یا تکلیف دیکر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بران مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار
معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از انها را ذکر کردیم و محی الدین اعرابی از صوفیه اهل سنه باین
قایل شده است چنانچه بخاطرم می اید که در کتاب فتوحات دیده ام ایشان را در اعراف جا میدهد
یا بهشت میبرد و درجهٔ پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود
یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است
علم ایشان را بخدا باید کذاشت و باید دانست که انچه مقتضای عدالت است حقتعم با ایشان سلوک میکند
و ظلم و جور نسبت با ایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اکر خدمت اهل بهشت
کنند بر وی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه متلذذ خواهند بود از ان چنانچه ملائکه لذت
می یابند از خدمات مرجوعهٔ بایشان و الله یعلم

فصل دهم در بیان میزانست

و حساب و سوال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیت میزان و در قران مجید در
مواضع متعدده وارد شده است در سورهٔ اعراف میفرماید والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه

در بیان میزان و حساب و سوال

فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم بما كانوا يظلمون يعني و
و سنجيدن اعمال در روز قيامت حق است پس هر كس سنكين باشد ترازوهاى او پس ايشا
رستكاران و هر كس سبك باشد ترازوهاى ان پس ايشانند انها كه زيان كرده اند جانهاى خو
بسبب انچه بودند كه بايات ما ستم ميكردند و در سورهٔ مؤمنان نيز نزديك باين مضمون فرموده ا
و در باب كافران كفته است در سورهٔ كهف پس بر پا نميداريم از براى ايشان وزنى را و در سو
انبياء فرموده است و ميكذاريم ترازوهاى عدالت را از براى روز قيامت پس ظلم كرده نميشود نف
هيچ ظلم و اكر از اعمال او بقدر سنكينى حبهٔ باشد از خردل انرا مى اوريم در ميزان عمل او و ما ك
هستيم از براى حساب كردن و در سورهٔ قارعه نيز خفت و ثقل موازين را فرموده است پس در اص
ميزان شكى نيست و انكار ان بالكليه كفر است اما در معنى ان خلافست اكثر مفسران و متكلمان
و خاصه بر ظاهرش حمل كرده اند و ميكويند حق جل و علا در قيامت ترازوئى نصب مينمايد كه ز
دارد و دو كفهٔ عظيم و اعمال عباد را در ان مى سنجند و حسنات را در يك كفه ميكذارند و سيئات
در يك كفهٔ ديكر و اين جماعت نيز خلاف كرده اند در كيفيت وزن زيرا كه اعمال عرضى چند ند وز
نميدارند و قايم بنفس نمى باشند پس بعضى كفته اند صحايف اعمال را ميكشند و عامه از ابن عمر روا
كرده اند كه از حضرت رسول صم سوال كردند از انچه وزن ميكنند در روز قيامت فرمود صحيفها
وزن ميكنند و بنابراين بايد حقتعالى صحيفها را در خود اعمال وزن قرار دهد و بعضى كفته اند اعم
حسنه مصور ميشوند بصورتهاى نورانى نيكو و اعمال سيئه مصور ميشوند بصورتهاى تاريك
و انها را با يك ديكر وزن ميكنند و بعضى به تجسم اعمال قايل اند و ميكويند باعتبار اختلاف نشئا
انقلاب حقايق جايز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤيا باب و شير مصور ميشود و اين سخن از طر
عقل بسيار دور است و با معادى كه اهل اسلام قايلند موافقت ندارد زيرا كه ايشان بعود همين بد
قايلند و باختلاف نشئات قايل نيستند و با اين حال قول بانقلاب حقايق سفطه است و اقرب بعقل انست
حقتعالى مناسب ان اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چيزى چند خلق كند از صور حسنه و قبيحه كه حس
و قبح انها مصور و معاين كردد بلى با مذهب كسى موافقست كه معاد را در عالم مثال و خيال و اجساد مثال
قايل باشند و ايضا خلافست بر تقدير حمل ميزان بر حقيقت ان كه ايا از براى همه كس يك ترازوست يا انكه
ترازوى هر كس جداست و بر تقدير جدا بودن هر كس را يك ترازوست يا باعتبار عقايد و اعما
و اخلاق و انواع افعال ترازوهاى متعدد هست و چون خصوص اين شقوق معلوم نيست ايمان اجمالى
در اين ابواب كافى است و جمعى از متكلمين خاصه و عامه قايل شده اند بانكه ميزان كنايه از عدل اسـ
و موازنه ميان مفاد بر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و ميكويند اكر ان شخص اقرار بعدالت حقتـ

دارد

رد چه احتیاج بکشیدن وترازوست واگر اعتقاد ندارد باین کشیدن کی باور میکند ومیتواند گفت
خود جسمی چند را آوردی وسنجیدی واین رجحان را ظاهر کردی من چه دانم که بر وجه عدالت
ن پس فایدهٔ در این کشیدن نیست ومؤید اینست آنچه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت
کرده است که زندیقی سوال کرد از حضرت صادق ع از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند
که سنگینی وسبکی داشته باشند وکسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا نداند وثقل
خفت آنها ندانند وخدا هیچ چیز از او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد
لست پرسید که چه معنی دارد آنکه میفرماید که هرکه سنگین شود موازین او فرمود هرکه راجح شو
ل خیر او وکلینی وابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق ع
پرسیدند از معنی قول حقتعالی ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فرمود که موازین انبیاء واوصیاء اند وشیخ
مفید گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است وجزای آنها وهر جزائی را در موضع خود قرار دادن
هر حقی را بصاحبش رسانیدن وآن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها است
مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد واعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی
چند اند واعراض را وزن نمیتوان کرد وموصوف بخفت وثقل میشوند بر سبیل مجاز ومراد آنست که
هرچه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد واستحقاق ثواب عظیم داشته باشد وآنچه خفیف وسبک
باشد یعنی قدرش کم باشد وصاحبش استحقاق ثواب جزیل داشته باشد وحدیثی که وارد شده است
که حضرت امیرالمؤمنین ع وائمه از ذریت او ع موازینند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال
حکم میکنند در آن باب بعدل وثواب ودر محاورات میگویند فلان نزد من در میزان فلانست ومراد
نست که نظیر اوست وآنچه حقتعالی در حساب وخوف از آن فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش باز
رند وهرکه را چنین کنند از تبعات آنها خلاص نمیشود وهرکه را خدا عفو کند از او فایز میشود بنجات
کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق وثوابش زیاد باشد ایشان رستگاراند وهرکه سبک باشد
موازینش بآنکه طاعاتش کم باشد ومستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکار جانهای خود اند ودر جهنم
مخلد خواهند بود وقران مجید بلغت عرب نازل شده است وحقیقت ومجازی که شایعست در لغت ایشان
مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه واستبعادات وهمیه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است
اما چون روایات در این باب متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد ومعنی آنرا بعلم ایشان گذاشت
وجزم باحد طرفین مشکل است واما حساب وسوال وحکم در مظالم عباد آیات واخبار در آنها بسیار
ست وایمان بآنها مجملا واجب است در روایات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب واسرع
الحاسبین است وبعضی را فرموده است که از برای ایشانست سوء حساب وشدت حساب وفرموده است

بسوی ماست باز کشت ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سوال میکنیم از اهانکه رسو
بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سوال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق
حساب میکند خلایق را بقدر یك چشم زدن و در روایات دیکر بقدر دوشیدن شیر کوسفند
و از حضرت امیر المومنین منقولست که خدا را مشغول نمیکرداند حساب احدی از حساب دیکری
شغول نمیکرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیکری و ابن بابویه در رسالهٔ ع
کفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان اینست که اهاحق اند بعنی بعضی را خود متوجه میشود و بعض
را به حجتهای خود میکذارد پس حساب انبیاء و ائمهٌ را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیاء خو
میکند و اولیاء متولی حساب امتها میشوند و حقتعم کواهست بر انبیاء و رسل و ایشان کواهانند بر او
و ائمه کواهانند بر مردم چنانچه حقتعم فرموده است تا بوده باشد رسول کواه بر شما و بوده باشید شما کوا
بر مردم و باز فرموده است پس چکونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی کو
و بیاوریم ترا کواه بر اینها و فرموده است و یتلوه شاهد منه و شاهد حضرت امیر المومنین ع ا
و حضرت صادق ع فرمود که مواز ین انبیاء و اوصیاء ع اند و بعضی از خلق بی حساب ببهشت میر
و سوال بهمهٌ خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسـ
یعنی از دین سوال میکنند و اما غیر دین پس سوال نمیکنند مکر از کسیکه او را حساب کنند زیرا که
میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در ان روز سوال کرده نمی شود از کن
نه انسی و نه جنی از شیعهٌ بنی ادم و ائمهٌ نه غیر ایشان هم چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده ا
و هر که را حساب میکنند او معذب است اکرچه بطول باز داشتن در موقف قیامت باشد و نجات نی
از جهنم و داخل بهشت نمی شود مکر برحمت خدا و حقتعم خطاب میکند بندکانش را از اولین و اخر
بحساب اعمال ایشان بیك خطاب و یکدفعه که هر یك حساب عمل خود را میشنوند و از دیکری
نمیشنوند و کمان میکنند که او مخاطب است و بس نه دیکری و مشغول نمیکرداند او مخاطبست و بس
دیکری و مشغول نمیکرداند او را مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و اخرین در مقدار یکسا
از ساعات دنیا و بیرون می اورد از برای هر کس نامهٌ که از او ملاقات میکند کشوده شده که جمیع اعما
در ان نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیرهٌ نیست مکر انکه در ان نامه داخل است پس او را حسا
کنندهٌ نفس خود میکرداند و حاکم بر خود میکرداند و باو میکوید بخوان نامهٌ خود را نفس تو بس
امروز برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میکذارد و کواهی میدهند دستها و
و جمیع جوارح ایشان و کردهای ایشان و خواهند کفت بپوستهای خود که چرا کواهی دادید بر ما کو
بسخن اورد ما را انخداوندی که هر چیز را بسخن اورده است و خلق کرده است شما را اول

و بسوی اوست باز کشت شما تمام شد کلام صدوق و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت
علی بن الحسین ع روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازو ها نمیشود و دیوانها کشاده نمیشود
ایشانرا فوج فوج بیحساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی
بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده اند که دو قدم بنده
از پیش حقتعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سوال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی
کرده است و از جسد او یا از جوانی او که در چه چیز کهنه کرده و از مالی که از کجا کسب کرده و در چه
چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که چون روز قیامت شود دو بندهٔ مومن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند
یکی فقیر و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید که پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت
تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در ان یا جور کنم و مال زیادی
بمن نداده بودی که حق تو بر ان واجب شده باشد و داده باشم یا نه داده باشم و روزی مرا بقدر کفاف
میدادی بقدر انچه میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که
راست میگوید بندهٔ من کذارید تا داخل بهشت شود و ان غنی میماند تا انقدر عرق از او جاری شود
که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشانرا پس داخل بهشت شود و ان فقیر او گوید که چه چیز ترا
حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا انکه
مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق نمود بتوبه کاران تو کیستی گوید منم ان فقیرم که با تو بودم در حشر گوید
نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که
مردی بخدمت حضرت باقر ع امد و گفت یا بن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خدا است و بر ان
احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گرانست و ترا از ان جلیل تر میدانم که انرا بتو عرض کنم حضرت
فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبهٔ بندهٔ مومن خود بکند او را بر یک یک از گناهان او مطلع
گرداند و بیامرزد و بر انها مطلع نگرداند نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را
از او نیز مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد پس گوید بسیئات که حسنات شوید اینست
معنی قول حقتعالی اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی بدل میکند خدا گناهان
ایشانرا بحسنات و خدا امرزنده و رحیم است و بروایت دیگر شیخ طوسی فرمود که مومن گناه کار را می
اورند روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حقتعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند
بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را بر او میخواند و چون اقرار بگناهان خود کرد حقتعالی کاتبان
اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید انها را برای مردم چون به بینند

مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته پس امر میکنند که او را ببهشت ببرند و اینست تاویل این
و این در گناه کاران شیعیان ماست و بس و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خد
فرمود که حقتعالی حساب میکند همهٔ خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد و او را بجه
بجهنم میفرستند و ایضا بسندهای بسیار معتبر روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سوال میکن
محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامهٔ که حضرت ام
المومنین با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او
حقتعالی در دنیا و اخرت باو عطا فرماید و مهمات او را در هر دو کفایت فرماید و حقتعالی میفرماید که ا
بندگان من که ایمان اورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای انها که اعمال نیکو کرده
در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بیحسا
پس انچه خدا بمومنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشانرا بان در اخرت حقتعالی میفرماید للذ
احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای انها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بران جزای حـ
بهشت است و زیاده در دنیاست و از حضرت صادق عم منقولست که هیچ بندهٔ نیست مگر انکه خد
براو حجتی هست یا در گناهی که او را کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکران و
حضرت امیر المومنین عم منقولست که باز میدارند بندهٔ را در قیامت نزد حقتعالی پس میفرماید که مقا
کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را و حقتعالی میفرماید د
نعمتهای مرا باو به بخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشد عملهای او حقتعالی شـ
بخیر بر طرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حقتعالی بان زیادتی او
ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه اسـ
و عقایدش درست است خدا او را می امرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند براو بعفو خود و
طوسی از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند بحسا
شیعیان ما پس انچه از خداست از خدا سوال میکنیم که از برای ما به بخشد پس ان از ایشانست و انچه
ماست بایشان می بخشیم پس حضرت این ایه را خواند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و در بصائر
حضرت صادق عم روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می ایم
قیامت پس می اید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سوال میکند از امت من
چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق عم در تفـ
این ایه ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را سوال میکنند از ا
شنیده است و چشم را از انچه دیده است و دل را از انچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندها

صحیح

صحیح از انحضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بندۀ مؤمن را بران حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامۀ که بپوشد و زوجۀ صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که انحضرت ع فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بودند گفتند که حقتعالی میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سوال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم و اب سرد مراد است و ان از نعمت دنیاست حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلافها کرده اید بعضی گفته اند اب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکوست و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق ع مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سوال نمیکند بندگانش را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بان و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از ان کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد بامامت ماست که خدا بعد از توحید و نبوت از ان سوال میکند و انرا نعیم گفته است زیرا که بندۀ هرگاه وفا بان بکند ان را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوار خود از حضرت امیر المؤمنین ع که رسول خدا صم بعلی گفت یا علی بدرستی که اول چیزی که سوال کرده میشود بنده ازان بعد از مرگش شهادت بوحدانیت خداست و انکه محمد صم رسول اوست و انکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب انچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید اینها را میرود بسوی نعمتی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود حقتعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پابرهنه و بی ریش و بی عیب بروشی که در روز اول خلق شده بودند در یک صحرا براند ایشان را تا انکه بایستند در عقبۀ محشر و از دحام بیاورند و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریۀ ایشان بلند شود و این اول هولیست از اهوال قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیدهای ایشان خاشع گردد و بدنهای ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند بکنند بسوی اسمان پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و حاکم عادل و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و ظلمهای مردم را به حسنات مبدل میکنم و بر بخشندهای مظلمها ثواب میدهم و نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمۀ بوده

باشد مگر مظلمه که صاحبش به بخشد و من اورا ثواب بدهم پس بچسپید بر یکدیگر و مظلمهای خود را
طلب کنید از هرکه ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان و بس است گواهی مر
پس مظلومان میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمهای خود از ایشان میکنند و مدتها بر این
حال میمانند پس حال ایشان شدید تر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق ایشان
تا رانهای ایشان می اید و فریاد و فغان ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر اکثر ایشان ارزو میکنند که
از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید
و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حقتعالی میفرماید که اگر میخواهید
مظلمهارا بر یکدیگر به بخشید و از این عقبه بگذرید و اگر نمی بخشید مظلمهای شمارا میگیرم پس اکثر
ایشان شاد میشوند مظلمهارا می بخشند بامید انکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند
پروردگارا مظلمهای ما بزرگتر است از انکه ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری
از نقره از قصرهای بهشت و جنت الفردوس را بیارایید با انواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان
غلمان و در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا میکند از جانب حقتعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید
و این قصر را مشاهده کنید چون نظر کنند هر یک ارزو کنند که ان قصر از او باشد پس منادی ندا کند
که این قصر از کسیست که عفو کند مظلمهٔ مومنی را پس اکثر انها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی
بمانند که عفو نکنند پس حقتعالی فرماید که داخل بهشت من نمیشود کسی که مظلمهٔ احدی از مسلمانان در
ذمهٔ او باشد تا انکه ان مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید
پس راه ایشان را میگشایند که بعرصهٔ حساب در ایند نزد عرش الهی و دیوانها گشاده شود و میزانها
بپا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلق اند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در
میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت
یا بن رسول الله هرگاه از برای مرد مومنی نزد کافری مظلمه باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال
انکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می اندازند از گناهان مسلمان بقدر انچه از او بر کافر است
پس کافر را عذاب میکنند بسبب ان مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر انچه از مظلمهٔ مسلمان نزد
او هست پس ان مرد پرسید که اگر مظلمهٔ از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان
میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و می افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم
حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناه مظلوم بقدر ان میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند
در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می اید و شکایت میکند اگر ان قرض
دار حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او

گذارند

گذارند   موءلف گوید   که از ایات واخبار معلوم می شود که حقیت اصل حساب وسوال در قیامت
معلوم است وخصوصیات انها که از کی سوال و حساب میکنند وکی را بی حساب بیهشت یا جهنم میبرند
معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سوال میکنند و حساب مینمایند جمعی را اعتقاد انست که از
جمیع اموال و نعمتهای دنیا سوال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای
حلال دنیا حسابست و از برای حرامش عقابست و در احادیث سابقه گذشت که موءمن را بر نعمتهای
دنیا حساب نیست و در بعضی احادیث گذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح حساب نمی باشد و در
ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است میشود که عامل ان بی حساب داخل بهشت شود و انچه درباب
بی حساب بیهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات حساب خواهد بود و حساب نسبت
بغیر ایشان بعمل خواهد امد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد اول انکه حساب نکردن
نعمتهای دنیا نسبت بموءمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم انکه حساب نکردن در امور
ضروریه باشد مانند ان سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف
وتبذیر و صرف در محرمات وکسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و
عمر را در تحصیل ان ضایع کردن وبدانکه احادیث مختلف است درباب عریان محشور شدن وپوشیده
مبعوث شدن و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد
بران دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را که باانها
محشور خواهند شد و ممکنست که اول درباب غیر موءمنان مطلقا یا غیر موءمنان کامل باشد و ثانی در
باب موءمنان یا کامل ایشان باشد و درباب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای مزید اطمینان
باشد   فصل یازدهم   در بیان سوال از رسل و شهادت شهداء و دادن نامها بدست راست و چپ
و بعضی از احوال واهوال قیامت است حقتعالی میفرماید روزیکه جمع کند خدا رسولان را و فرماید که
چه بود انچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را تویی بسیار داننده غیبها و فرموده است
که پس ما البته سوال خواهیم کرد انها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سوال
خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای ایشان و
فرموده است که چگونه خواهد بود حال امتها در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی وترا بیاوریم بر ایشان
گواه و فرموده است که روزیکه برانگیزیم از هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا
گواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و فرموده
است که از برای ایشانست عذابی عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای
ایشان و پاهای ایشان بانچه میکردند و دادن نامهٔ سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ در ایات

بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقولست در تفسیر قول حق تعم ماذا اجبتم یعنی از رسولا
میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیاء شما ایشان در جواب میگویند لا علم
یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیاء او علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است در تفسیر قول حقتعم هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روز یست
نفع میدهد راست گویانرا راست گویی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور شو
مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و بعرصهٔ حساب نمیرسند مگر بعد از انکه مشق
بسیار بکشند پس ایشانرا نزد عرش الهی باز دارند و حق تعم با ایشان خطاب کند پس اول کسی را
بطلبند بندایی که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبد الله سید قرشی عربی را بطلبند واو را از جانب راس
عرش الهی باز دارند پس صاحب و امام شما علی بن ابیطالب را بطلبند پس بیاید واز جانب چپ رسو
خدا صم بایستد پس ائمه و ذریت انحضرترا با سایر امت بطلبند واز جانب چپ حضرت امیر المؤمنین عم با
دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا اخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جا
چپ عرش الهی بایستند پس اول کسی را که از برای سوال کردن بطلبند قلم باشد بیاید ودر برابر عرش
الهی بایستد در صورت ادمیان پس حقتعم از او سوال کند که نوشتی در لوح انچه ترا الهام وامر بان نمو
بودم از وحیهای من قلم گوید بلی ای پروردکار من تو میدانی که من نوشتم انچه مرا امر و الهام بنوشت
ان کرده بودی از وحی خود حقتعم فرماید کی گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردکارا ایا بر
تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حقتعم فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند
او بیاید بصورت ادمیان تا با قلم بایستد پس حقتعم باو فرماید که ایا قلم در تو رقم کرد و جهار اکه
او را الهام کرده بودم و امر بان نموده بودم لوح گوید بلی پروردکارا وانرا رسانیدم باسرافیل پس سرافیل
را بطلبند و بیاید بصورت ادمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعم فرماید که ایا رسانید بتو لوح ا
در ان نوشته بود از وحی گوید بلی پروردکارا و رسانیدم او را بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیا
و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که ایا اسرافیل بتو رسانید انچه باو رسیده بو
گوید بلی ای پروردکار من و رسانیدم انرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان انچه
رسیده بود از امر تو و اداء رسالت تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابها
ترا بایشان رسانیدم و اخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد
بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تو است حضرت باقر عم فرمود که پس اول کسی را که میخوا
از فرزندان ادم از برای سوال کردن محمد بن عبد الله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میده
و هیچ کس را در انروز قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردکار عزت او را خطا

میکند

میکند که ایا جبرئیل بتو رسانید انچه وحی کرده بودم بسوی تو او را برای ان بسوی تو فرستاده بودم
از کتاب و حکمت و علم من و ایا انها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید ای پروردگار من بمن
رسانید جبرئیل انچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را بان از کتاب تو و حکمت و علم
تو و انها را او رد بسوی من پس حقتعم فرماید بمحمد صم که ایا رسانیدی بامت خود انچه بتو رسانیده
بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول صم گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود
انچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعم
گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین انحضرت گوید پروردگارا تو شاهدی از برای
من بتبلیغ رسالت و ملائکهٔ تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافیست برای من پس ملائکه را بطلبند
و ایشان گواهی دهند از برای انحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد صم را به طلبند و سوال
کنند از ایشان که ایا رسانید محمد صم بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را
پس شهادت دهند از برای انحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که
ایا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود کردانیدی که در میان ایشان بحکمت و
علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند اموری را که در انها اختلاف نکنند
بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد صم گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در
میان ایشان علی بن ابیطالب را که برادر من و وزیر من و وصی من بود و بهترین امت من بود و نصب
کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانهٔ راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت
او و او را خلیفه خود کردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او بکنند امت تا روز
قیامت پس علی بن ابیطالب عم را بطلبند و از او پرسند که ایا محمد صم وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه
نمود در امت خود و ترا نصب کرد در حیات خود که ایشان را نشانه راه هدایت باشی و ایا بعد از او قایم
مقام او کردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد صم وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه
کردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند بامن
و مرا ضعیف کردانیدند و نزدیك شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که موخر کردانیده
بودی و موخر کردانیدند کسی را که مقدم کردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند
پس قتال کردم با ایشان بفرمودهٔ تو تا انکه مرا کشتند پس باعلی گوید که ایا بعد از خود در امت محمد حجتی
و خلیفه در زمین کذاشتی که دعوت کند بندکان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی عم گوید
بلی ای پروردگار من در میان ایشان کذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت
امام حسن عم را بطلبند و همان سوال که از علی بن ابیطالب کردند از او بکنند و همچنین هر امامی بعد

از امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان خود تمام کنند پس حقتعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه
حجت ایشان بکند در این وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع می بخشد راستگویان را راستی
ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند
عالم همهٔ خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح عم باشد پس از او بپرسند که آیا تبلیغ
رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبد الله پس نوح بیرون
آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد صم و او بر روی تلی باشد از مشک و علی عم با او باشد و
اینست معنی قول حقتعالی فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون به بینند او را صاحب
قرب و منزلت نزد حقتعالی بد و متغیر گردد رو های کافران پس نوح گوید یا محمد حقتعالی از من گواه طلبید
بر تبلیغ رسالت حضرت صم گوید ای جعفر و ای حمزه بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ
رسالت کرد حضرت صادق فرمود که پس جعفر طیار و حمزه عم رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر
تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی عم در آنوقت در کجاست حضرت فرمود شان و
منزلت علی عم از آن بزرگتر است که او را برای گواهی بفرستند موءلف گوید که شاید اول بودن
نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول صم و اوصیاء او عم و عیاشی روایت
کرده است از حضرت امام زین العابدین عم که حضرت امیر المومنین عم فرمود که چون روز قیامت
شود نصب کنند ترازو ها را و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه اند صم شهادت میدهند
هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشانرا بسوی
راه خدا کلینی روایت کرده است از حضرت صادق عم در تفسیر قول خدای عز وجل فکیف اذا جئنا
من کل امة بشهید حضرت فرمود که این آیه در امت محمد نازل شده است و بس و در هر قرنی از این امت
امامی از ما هست که گواهست بر ایشان و محمد صم شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است
که امام هر زمانی را با اهل زمانش می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد
و منکران و مخالفان او را بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از
حضرت صادق عم سوال کردند از تفسیر قول حقتعالی قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله
بالغه بر خلقست حضرت فرمود که حقتعالی به بندهٔ خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید
بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت برا او
تمام میشود اینست حجت بالغهٔ خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق عم
فرمود که مردی از شما یعنی از صلحا یا علمای شیعه در محلهٔ میباشد خدا حجت میکند او را بر همسایگان
او پس با ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریهٔ او را

در شب

در شب نمی‌نشینید پس او حجت خدا است بر ایشان و حقتعم میفرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف
نشرت یعنی وقتی که صحیفها منتشر و پهن شود علی بن ابراهیم گفته است که مراد صحیفهای اعمال مردم
است و عیاشی از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود هرکس نامهٔ او را
بدستش بدهند و گویند بخوان پس حقتعم بخواطر او می آورد جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن
گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها از چیزی که گویا الحال کرده است پس میگوید ای وای بر ما چه
میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره را و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آن را و علی بن
ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حقتعم حتی اذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم
و جلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهند بر ایشان گوشهای
ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکرده اند علی بن ابراهیم روایت کرده است از
حضرت صادق عم که مراد از پوستها فرجهای ایشانست و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که
عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشانرا پس ایشان انکار میکنند و میگویند ما هیچ از این کارها نکرده ایم
پس گواهی میدهند بر ایشان ملائکهٔ که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشانرا حضرت فرمود پس کافران
میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند و شهادت میدهند از برای تو بخدا سوگند یاد میکنند که ما
این کارها را نکرده ایم چنانچه حقتعم میفرماید روزی که خدا مبعوث میگرداند همهٔ ایشانرا پس سوگند
یاد میکنند از برای او چنانچه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب حق
حضرت امیر المؤمنین کردند پس در اینوقت حقتعم مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح ایشان
به سخن می آیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزهایی که خدا حرام کرده است و دیده
شهادت میدهد بآنچه نظر کرده است او بسوی چیزهایی که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند
بآنچه گرفته اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب
شده است از حرام پس حقتعم زبان ایشانرا گویا میکند و میگویند بفرجهای خود که چرا گواهی دادید
بر ما اعضا در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیز را گویا گردانیده و او خلق کرده است
شما را اول مرتبه و بسوی او بر میگردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما
گوش شما و نه دیدهای و نه فرجهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها
که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر عم روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهد
بلکه شهادت بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که
مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین عم آمد و دعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از انجمله گفت
که در یک موضع فرموده است که سخن نمیگوید مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمن

و حرف حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و
ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در
جای دیگر مخاصمه اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم و
دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرانند حضرت فرمود که اینها در یک موطن
نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال
است پس حقتعالی جمع میکند ایشانرا در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی از
ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان اطاعت از رسولان و اتباع ایشان
و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و اینها جماعتی اند
که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و متکبران و
ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی
میگریزند چنانچه فرموده است که روزی که آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و
پسران خود بگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و
در انجا میگریند اگر ان صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر اینه غافل گرداند جمیع خلایق را از معاش
خود و کوهها را بشکافد مگر انچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا انکه خون بگریند پس جمع میشوند
در موطن دیگر و در انجا میگریند و در ان موطن ایشانرا به سخن در می اورند پس میگویند بخدا قسم
ای پروردگار ما ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکردهای خود پس مهر میزنند بر دهنهای ایشان و به
سخن در می اورند دستها و پاها و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بر معصیتهایی که از ایشان
ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان برمیدارند پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا
گواهی دادید بر ما میگویند که گویا گردانید ما را انکسی که هر چیز را گویا گردانیده است پس جمع
میشوند در موطنی که به سخن در می اورند در ان جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید در انجا احدی
مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند رحمن و سخن حقی بگوید پس رسولان را باز میدارند و
از ایشان سوال میکنند چنانچه فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء
شهیدا و حضرت رسول صم گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن
دیگر و در انجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حقتعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حقتعالی
است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و
بدیگری نپردازد سوال میکنیم از خدا برکت انروز را و در علل الشرایع روایت کرده است که از
حضرت صادق پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت

فرمود که در مواضع متفرقه زیراکه این مکانها شهادت میدهد برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از
انحضرت روایت کرده است که چون بندهٔ توبهٔ نصوح بکند حقتعالی او را دوست دارد پس مستور
میکرداند کناهان او را در دنیا و اخرت راوی پرسید که چکونه مستور میکرداند فرمود که فراموش
میکرداند از خاطر و نامه دو ملك که براو موکلند انچه را براو نوشته اند از کناهان و وحی میکند
بسوی جوارح او که بپوشانید براو کناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعهای زمین که کتمان کنید
براو انچه کرده است بر روی شما از کناهان پس چون بمقام حساب در اید هیچ چیز نباشد که براو کواهی
دهد بکناهی و احادیث بسیار هست که قران مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از
برای کسی که ان را تلاوت کرده و عمل بان نموده تا انکه او را باعلای درجات بهشت میرساند و ابن
بابویه از انحضرت روایت کرده است که ماییم کواهان بر شیعیان و شیعیان ما کواهانند بر مردم و بشهادت
شیعیان ما ایشانرا جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می
اید ندا میکند ادمی را که ای فرزند ادم منم روزی تازه و بر تو کواهم پس در من در سخن خیر بکو و کار
خیر بکن تا کواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا را میکند و
ایضا از انحضرت منقولست که مومن را در روز قیامت نامه کشوده میدهند که در ان نوشته است که این
کتاب خداوند عزیز حکیم است فلانرا داخل بهشت کردانید و در تفسیر امام حسن عسکری عم مذکور
است که حضرت رسول خدا صم فرمود که چنانچه خدای عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از
برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که کواهان عدول برخود بکیرید هم چنین احتیاط
کرده است بر بندکان و از برای ایشان بانکه کواهان از برای ایشان کرفته است و ملائکهٔ چند برایشان
کواه و موکل کردانیده است که حفظ و ضبط می کنند انچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال و نکاه
کردنهای او و هم چنین بقعهای زمین که بر روی انها طاعت و معصیت میکنند کواهانانند از برای
او و براو شبها و روزها و ماهها کواهانند و سایر بندکان مومن خدا کواهانند از برای او و کاتبان اعمال
او کواهانند براو و چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بکواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی
در قیامت شقی و معذب کردد بکواهی اینها براو بدرستی که حقتعالی در روز قیامت مبعوث میکرداند همهٔ
بندکان خود را و کنیزان خود را در یکعرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه
شنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهای زمین را پس کسی که عمل صالح کرده
باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعهای زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها
و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای ان پس نصیب او میکردد سعادت ابدی و کسی که عمل بدی
کرده باشد اینها همه کواهی میدهند براو و شقی می شود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای

روز قیامت و مهیا کنید توشهٔ از برای آن روز بعد از آنحضرت فضیلت ماههای رجب و شعبان و رمضان
و فضیلت روزهٔ اینها و اعمال کردن در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود و حسن بن
سعید در کتاب زهد از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون حقتعم خواهد که مؤمن را حساب
کند نامهٔ او را بدست راست او دهد و میان خود و میان او حساب او را کند که دیگری مطلع نشود
و گوید ای بندهٔ من فلان کار و فلان کار کردی گوید بلی ای پروردگار من کرده ام پس خداوند
کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این
بنده یك گناه نداشته است و اینست معنی قول حقتعم که پس هر که نامهٔ او بدست راست او داده شود
پس بعد از آن حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال
راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته اهل اویند در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود
اگر نسبت ببنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت بر او تمام کند و
نامه اش را بدست چپ او میدهد چنانچه حقتعم فرموده است و اما آنکه نامهٔ او را از پشت سر او میدهند
پس وا ثبورا خواهد گفت و آتش افروزجهنم خواهد گردید بدرستیکه در اهل خود ممتاز بود یعنی در
دنیا و گمان میکرد که باخرت بر نخواهد گشت و این اشاره است باینکه دستهای کافران و منافقان را در
گردن غل میکنند و نامهٔ ایشانرا از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده
است در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامهٔ مرا بدست راست من و نامه مخلد
بودن مرا در بهشت بدست چپ من و مرا حساب کن حساب آسان و خداوندا مده نامه مرا بدست چپ
من و نه از پشت سر من و مگردان دست مرا غل کرده در گردن من و بدانکه خلاف کرده اند در گواهی
دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد بعضی گفته اند حقتعم احداث صورتی در آنها میکند و بعضی
گفته اند ایشانرا حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند صفتی در آنها احداث مینماید که
دلالت بر صدور گناه از آنها میکند و سخن گفتن مجاز است و همچنین در گواهی دادن زمانها و بقعههای
زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی
دادن ملائکه است که بآنها موکل اند و در آنها ساکنند و بعضی گفته اند این جمادات را شعور ضعیفی
هست و بعضی گفته اند که حقتعم در قیامت ایشانرا عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند
مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که باینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر در
حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر ضرور میبود بیان میفرمودند و بعقل ناقص ما نمیگذاشتند و الله
یحق الحق و هو یهدی السبیل فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر
منازل حضرت رسالت و اهل بیت او عم است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یك از این

١٩٢

متواتر امت بلکه از ضروریات دین اند و ایمان بانها واجب است خصوصا حوض کوثر و شفاعت اکبر و
قلیلی از اخبار را در این رساله ایراد مینماییم و اکثر انها در حیوة القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن
بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده اند که
حضرت رسالت صم فرمود که هرگاه از خدا سوال کنید از برای من وسیله را سوال کنید پرسیدند که
وسیله چیست فرمود که اند رجهٔ منست در بهشت و هزار پایه دارد دو از پایهٔ تا پایهٔ یکماه راهست بدویدن
اسب نجیب عربی و پایهای بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر
و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس
بیاورند انرا در روز قیامت و نصب کنند با درجهٔ سایر پیغمبران و ان در میان انها ممتاز باشد مانند
ماه در میان سایر ستارگان پس نماند در انروز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا
حال کسی که این درجهٔ او ست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مومنان
بشنوند که این درجهٔ محمد است صم پس حضرت رسول صم فرمود که من در انروز بیایم و جامهٔ از نور
پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب عم در پیش روی من
رود و لوای علم من در دست او باشد و ان لوای حمد است و بر ان لوا نوشته باشد که لا اله الا الله
محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم بپیغمبران گویند که اینها دو ملکند
که ما انهارا نمیشناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی
از پی من اید چون باعلای درجات منبر در ایم علی یک پایه از من پستر بایستد و علم من در دست او
باشد پس جمیع پیغمبران و مومنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده
چه بسیار گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حقتعم ندا کند که پیغمبران و جمیع
خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد و این ولی منست علی بن ابی طالب خوشا حال کسی که او را
دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ باو به بندد پس حضرت رسول صم فرمود
که نماند در انروز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا
رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از انها که باتو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربهٔ تو
در امده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این
حالت دو ملک بیایند از جانب خدا بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس
رضوان نزدیک من اید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم
و گویم ای ملک خوشبوی خوش روی گرامی نزد پروردگار تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم
امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس گوید بگیر یا محمد من

کویم قبول کردم اینها را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بانچه انعام کرده است برمن بد
اینها را به برادرم علی بن ابی طالب ع پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و برمیگردد پس نزدیك م
می اید مالك خازن جهنم و میگوید السلام علیك یا حبیب الله من گویم وعلیك السلام ای ملك چه بسیار
منکراست دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو کوید منم مالك خازن جهنم امر کرده است پروردگار
من که کلیدهای جهنم را بنزد تو بیاورم پس کویم که قبول کردم از پروردگار خود و او راست حمد
و ستایش برانچه بران انعام کرده است برمن و تفضیل داده است مرا بان بدیگران بده انرا ببرادرم علی
بن ابی طالب ع پس مالك کلیدها را بعلی ع دهد و برگردد پس علی اید با کلیدهای بهشت و جه
تا بنشیند بر اخر جهنم و مهارش بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانه اش بلند شده باشد و حرارتش
بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور
تو زبانهٔ مرا فرو نشاند علی ع کوید که قرار گیر که امروز ترا اطاعت من می باید کرد پس فوج فوج مرد
اید و انحضرت کوید این را بگذار که دوست من است این را بگیر که دشمن من است پس بدرستیکه
جهنم در انروز اطاعتش از برای علی بهتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد
انرا بجانب راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در انروز و
ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد ص را بطلبند
و حله گلرنگی باو بپوشانند و او را از جانب عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم ع را بطلبند
و حلهٔ سفیدی براو بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیرالمؤمنین علی را بطلبند
و حلهٔ گلرنگی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول ص باز دارند پس حضرت اسمعیل
ع را بطلبند و حلهٔ سفیدی بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم باز دارند پس حضرت امام حسن
ع را بطلبند و حلهٔ گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیرالمؤمنین باز دارند پس حضرت
امام حسین ع را طلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن ع باز دارند و
همچنین سایر ائمه ع را طلبند و حلهای گلرنگ بپوشانند و هر یك را از جانب راست دیگری باز
دارند پس شیعیان ایشان را طلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه و زنان از فرزندان
او و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند بی حساب پس منادی ندا کند از جانب عرش از جانب رب
العزت و افق اعلی که خوب پدر است پدر تو یا محمد و او ابراهیم ع است و خوب برادر است برادر
تو و او علی ع است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در
شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندکانند ذریت تو که فلان و فلانند و
جمیع ائمه را تا حضرت قائم ع نام ببرد و خوب شیعهٔ اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستیکه محمد

و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریت او ایشانند فایزان و رستکاران پس امر کند که همه را ببهشت
برند چنانکه حقتعم فرموده است که هرکه دور کرده شود از اتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس
فایز کردیده است بسعادت ابدی و در بصایر الدرجات از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون
روز قیامت شود منبری بکذارند که جمیع خلایق انرا ببینند وحضرت امیر المومنین بران منبر بالا رود
و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای کروه خلایق این علی بن ابیطالب است داخل بهشت
میکند هرکرا میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند که ای کروه خلایق این علی بن ابی طالب
است داخل جهنم میکند هرکه را خواهد و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب
راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب بیاید و لوای حمد
در دست او باشد و بران منبر بالا رود و خلایق را براو عرض کنند هرکه را بشناسد که او شیعهٔ او ست
داخل بهشت کند و هرکرا شیعهٔ خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا هست میفرماید بکو
عمل کنید پس زود باشد که به بیند خدا عمل شمار او رسول او و مومنان و مومنان علی بن ابیطالب
است و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعم
والقیافی جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی عم است یعنی بیند از ید در جهنم هر بسیار کفران
کنندهٔ معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و دیکران روایت کرده اند که ایه چنین نازل شده است
که یا محمد یا علی القیافی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق عم روایت
کرده است که رسول خدا صم فرمود که حقتعم مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده است عسی ان
یبعثك ربك مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث کرداند ترا پروردکار تو در مقامی که هرکس انرا ستایش
کند و وفا خواهد کرد از برای من بان وعده چون روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب کنند
که هزار درجه داشته باشد و من بران منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من
بدهد و بکوید این مقام محمود یست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را ببالای منبر بطلبم و یکدرجه
از من پستتر بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست
من دهد و کوید این ان مقام محمود یست که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدامن علی بکذارم
پس مالك خازن جهنم بیاید و بکوید که این ان مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن
دشمنان خود را و دشمنان ذریت خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس انها را نیز در دامن علی
بن ابی طالب میکذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را
اینست معنی قول حقتعم القیافی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد وای علی دشمنان خود را
در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنایی که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه

مقربین پس ثنا کنم بر انبیاء و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حقتعم ثنا کند بر من و
کنند بر من ملائکهٔ او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس
ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیدهای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا
بخرامد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حلهٔ سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حور
بر دور او روند چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر
او ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن ع گوید که این کیست گوید این برادر منست که امت پدر تو او را
کشتند و سرش را جدا کردند ایس ندا از جانب حقتعم باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای اینکه
بتو نمودم انچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشهٔ تو کردند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو
نظر بکنم در محاسبهٔ بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما
کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حقتعم همهٔ ایشانرا داخل بهشت کند پیش از انکه مشغول محاسبهٔ عباد
شود اینست معنی قول حقتعم که در حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم فیما اشتهت
انفسهم خالدون یعنی ایشانرا اندوهنی اورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در انچه خواهش
دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از انحضرت از اباء طاهرین او
ع روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم
من در دست تو خواهد بود و ان لوای حمد است و ان هفتاد شقه است که هر شقهٔ از ان بزرگتر است از
افتاب و ماه و در علل روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین از اباء طاهرین او ع
که رسول خدا صم بعلی ع گفت تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر گفت یا رسول
الله من پیش از تو داخل بهشت میشوم فرمود بلی از برای انکه تو علمدار منی در اخرت چنانچه علمدار
منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست
تو باشد و ان لوای حمد است و ادم و هر که بعد از اوست از پیغمبران و اوصیاء در زیر ان علم باشند
و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که جبرئیل
بنزد من امد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلا ترا و علی را اسلام میرساند و میگوید محمد
پیغمبر رحمت منست و علی برپادارندهٔ حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی
کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من
کند پس حضرت رسول صم فرمود که جبرئیل در روز قیامت بنزد من خواهد امد با لوای حمد و ان
هفتاد شقه دارد که هر یک وسیعتر از ماه و افتابست و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی
خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم ان علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس

عمر برخست و کفت یا رسول الله چکونه علی طاقت برداشتن ان علم را دارد که هفتاد شقه است و هر شقه
بزرکتر از افتاب و ماهست حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعم علی را قوتی
کرامت کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور ادم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال
یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اکر نه ان بود که داود خطیب اهل بهشت است هر اینه علی را
مثل ان صوت میداد و علی اول کسی است که از چشمهٔ سلسبیل و زنجبیل می اشامد و علی و شیعیان
او را نزد خدا منزلتی است که ارزو میکنند انرا پیشینیان واینکان و برقی و عیاشی و کلینی و دیکران
بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعم یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که
بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المومنین را با اصحابش
و امام حسن و امام حسین را با اصحابشان و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را
شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامهٔ او را بدست راست او دهند و بسوی بهشت برند و هر که امام
خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در ان وقت انها که اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود
بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیکر را لعنت کنند و سید بن طاوس
و دیکران بطرق متعدده از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صم فرمود که امت من در حوض کوثر
بر من وارد میشوند بر پنج رایت اول انها رایت عجل است یعنی ابو بکر پس برخیزم و دست او را
بکیرم چون دستم بدست او برسد رنکش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب کردد و
هر کس با او شریک باشد حالشان چنین شود پس کویم چکونه خلافت من کردید در دو چیز بزرک که
میان شما کذاشتم کویند انکه بزرکتر بود یعنی قران مجید تکذیب ان کردیم و پاره کردیم و با کوچکتر که
اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم کویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشانرا می برند تشنه لب و بد
حال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکالست با روهای سیاه و یک قطره از کوثر بایشان نمیچشند پس وارد
شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند مهر چون ابوذر
شنید کفت راه را کم کردند فرمود بلکه دین را فاسد کرده اند و حق را روکش باطل کرده اند و ایشان
کروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان
از برای غرض دنیاست چون دست صاحب ایشانرا بکیرم باز رنکش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش
طپیدن اید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین کویند بزرک را نسبت
بدروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنک کردیم و ایشان را کشتیم پس کویم شما نیز بجانب شمال از
پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه و اب برنداشته با روهای سیاه بر کردند و یک قطره اب نمیچشند پس
رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان و سوال و جواب

همان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکردهٔ خوارج و او پیشوای هفتاد هزار ک
باشد از امت من وحال ایشان نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر مومنان وقاید روسفیدان ود
و پاسفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس
ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چکردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کو
تر را معاونت کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیایید و بیاشامید پس شربتی از ان اب بخود
که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند افتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه
بدر باشد و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المومنین
مقداد گواهی دادند که رسول خدا صم چنین فرمود و حقتعم فرموده است انا اعطیناك الکوثر
بدرستیکه ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبه
و کتابیست و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اتباع امتست و بعـ
گفته اند بسیاری فرزندانست از نسل فاطمه عم و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور م
مفسرین انست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد
و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرد
که چون این سوره نازل شد رسول خدا صم بر منبر بر امد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر امد ک
یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از
راست تر است و در کنارش قبهاست از مروارید و یاقوت و وارد شوند بران نهر مرغان سبزی
که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکست ان مر
فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از انها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از ان مرغ بخود
از ان اب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حقتعم و از حضرت صادق عم روایت کرده اند که ان نهر
در بهشت که حقتعم به پیغمبر خود داد بعوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت ر
فرمود که نهریست که وعده کرده پروردگار من مرا بان نهر خیر بسیار و ان حوض منست وارد میش
بران نهر امت من در روز قیامت و ظرفهای ان بعدد ستارهای اسمانست پس جماعتی از ایشانرا از
من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت من اند گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بد
کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی
ابراهیم و بشارت المصطفی از حضرت باقر عم روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حقتعم جمع
مردم را از اولین و اخرین در یک زمین عریان و پابرهنه پس باز دارند ایشانرا در راه محشر تا
شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود مدتها بر این حال بمانند چنانچه حقتعم فرموده است و خاشع

صدها

صدا ها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار اهسته پس منادی از پیش عرش ندا
کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد
بن عبد الله پس رسول خدا برخیزد و در پیش همهٔ مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش
بقدر ما بین ابله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین عم را بطلبند و در پهلوی انحضرت
بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را بگذارند که اب بیاشامند و بعضی را منع کنند
چون حضرت رسول صم بیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند
بگرید و مکرر گوید پروردگارا اینها از شیعیان علی اند پس حقتعم ملکی را بفرستد و سوال کند
که یا محمد سبب گریهٔ تو چیست حضرت گوید چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که
می بینم ایشانرا بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشانرا که برحوض من وارد شوند پس حقتعم فرماید
که ایشانرا بتو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشانرا بموالیان ذریت تو و
ایشانرا در زمرهٔ تو قرار دادم و برحوض تو ایشانرا وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و
گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر عم فرمود که چه بسیار مردی و زنی که در انروز گریان
شوند و ندای یا محمد بلند کنند پس درانروز هرکه اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد
در حزب ما داخل شود و با ما برحوض وارد شود و جمیع این مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صم سوال کرد از حوض کوثر فرمود که نهریست
که جاری میشود از زیر عرش الهی سفید تراست از شیر و شیرین تراست از عسل و نرم تراست از
مسکه سنگ ریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفرانست و خاکش از مشک
خوشبوتراست و پایهای ان در زیر عرش الهیست پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین
زد و گفت یا علی ان نهر از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و ابن عباس روایت کرده است که
رسول خدا صم فرمود که حقتعم نهری از برای من در اسمان خلق فرموده که مجرای ان در زیر عرش است
و بران هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفرانست و سنگ ریزه اش
مروارید و یاقوتست و زمینش از مشک سفید تراست و این بهتراست از برای من و امت من از همه
چیز و اشاره باینست قول حقتعم انا اعطیناك الكوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام
رضا روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که هرکه ایمان بحوض من نیاورد خدا او را برحوض من
وارد نگرداند و هرکه ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو
برادر منی و وزیر منی و علم دار منی در دنیا و اخرت و صاحب حوض منی هرکه ترا دوست داشته است
مرا دوست داشته است و هرکه ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق منقولست

که رسول خدا ص فرمود که هرکه خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی
من و متابعت کند وصی و خلیفهٔ مرا بعد از من علی بن ابی طالب بدرستی که او ساقی حوض منست دور
میکند از ان دشمنان خود را و اب میدهد دوستان خود را هرکه را اب ندهد همیشه تشنه خواهد بود
و هرگز سیراب نخواهد شد و هرکرا یك شربت از ان بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که من در قیامت با حضرت
رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من در حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که با ما
باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی باشد از برای اهل
مودت پس سعی کنید و سبقت نمایید بر یکدیگر در ملاقات ما نزد حوض بدرستیکه ما دور میکنیم از ان
دشمنان خود را و اب میدهیم از ان دوستان خود را و هرکه یك شربت از ان بیاشامد هرگز بعد از ان
تشنه نمی شود و حوض ما مملواست و در ان دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمهٔ تسنیم و دیگری از چشمهٔ
معین و بر کنارهایش زعفران روییده است و سنگ ریزه اش مروارید و یاقوت است و ان حوض کوثر است
و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که فرمود بهمین دو دست کوتاه
خود دور میکنم از حوض رسول ص دشمنان خود را و وارد خواهند شد بر ان دوستان ما و بسند
دیگر از طرق عامه از ابوایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من
مگر انها که پاك باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد
کنندکان باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب ع است انها که انچه باید شان داد باسانی
میدهند و انچه باید شان گرفت بدشواری نمی گیرند و علی دور میکند از حوض کسیرا که از شیعیان او
نیست چنانچه غریب شتر صاحب حرب را از میان شترهای خود دور میکند و ابن بابویه از ابن عباس
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که من مهتر و سید انبیاء و مرسلینم و بهتر از ملائکهٔ مقربینم
و اوصیاء من بهترین اوصیاء پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقهٔ من رفته باشند بهترین
اصحاب انبیاء و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیدهٔ زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای
مؤمنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همهٔ پیغمبران اتباعم بیشتر اند در روز قیامت و مرا حوضی
هست که عرض ان ما بین بصرای شام و صنعای یمن است و در ان ابریقها هست بعدد ستارهای اسمان
و خلیفهٔ من بر حوض من در ان روز خلیفهٔ منست در دنیا گفتند او کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین
و امیر مؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابی طالب دوستان خود را از ان حوض اب میدهد
و دشمنان خود را از ان میراند چنانچه شما شتر غریب را از اب میرانید پس فرمود هرکه علی ع را
دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود در درجهٔ

من در بهشت و هرکه دشمن دارد علی را دردارد نیا او نافرمانی او کند در قیامت من او را نه بینم و او
مرا نه بیند و او را از پیش من برانند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابونعیم که از مشاهیر محدثین
مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر را بمن داده و آن
نهریست در بهشت که عرض و طول او از مابین مشرق و مغربست و هرکه از ان بیاشامد هرگز تشنه
نمیشود و هرکه از ان رو بشوید هرگز ژولیده مو نمیشود و نمی اشامد از ان کسی که پیمان مرا بشکند و نه
کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول صم روایت کرده است که علی هرکه از شیعیان او نیست
از ان دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه در
کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق عم فرمود که کسی که
دل او بدرد اید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل او بدر
نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدوست ما چون بر او وارد شود حتی انکه
باو می چشانند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از انجا بجای دیگر رود ای مسمع هرکه از ان یک
شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از ان تعب نکشد هرگز و ان بسردی کافور است و بوی مشک
و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از اب دیده صاف تر است و از عنبر
خوشبوتر است و از چشمهٔ تسنیم بهشت بیرون می اید و بر نهرهای بهشت همه میگذرد بر روی سنگ
ریزه مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور ان قدحها زیاده از ستارهای اسمان هست و بوی
خوش ان از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدحهای ان از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی
که از ان می اشامد بر روی او هر بوی خوشی میکشاید تا انکه میگوید چه بودی اگر مرا در همین
موضع میگذاشتند من بدل این چیز دیگر نمیخواهم ای کردین تو از انها خواهی بود که از ان حوض سیراب
میشوند و هر دیده که در مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد بنظر کردن بکوثر و اب میدهند از
ان همهٔ دوستان ما را الا بقدر محبت و متابعت ما از ان لذت میبرند و هرکه محبتش بیشتر است لذتش
بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیرالمومنین حیدر موکل است و در دست او عصای خواهد بود
از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر از درخت طوبی و در هم میشکنند دشمنان ما را بان عصا پس
یکی از ایشان گوید که من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر
یا عثمان و از او سوال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میگویی از من بیزاری نمود حضرت
فرماید برگرد و برو بسوی انکسی که او را امام میدانستی و او را بر همهٔ خلق ترجیح میدادی از او
سوال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک
شدم از تشنگی فرماید خدا تشنگی ترا زیاد کند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک

ابد و حال انکه دیکران نزد بات حوض نمیتوانند امد فرمود از برای انکه او ورع می نموده است از بسیاری
از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزا نمیکفت و ترک می نمود چیزی چند را که
غیر او بر انها جرات مینمودند از کستاخی نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که
نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت باطل خود و دینداری خود و از برای
انچه مشغول کرده است نفس خود را بان از یاد کردن مردم دلش منافق است و دینش مستلزم نصب
عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابو بکر و عمر و عثمان بر همه کس پس
باین اسباب نزد حوض می اید و محروم برمیکردد و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا
کردیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول
خدا صم را در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه از برای جمیع امتها خواهد بود و خلافی که هست
در انست که ایا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مومنانی که مستحق ثواب باشند و بس
یا از برای اسقاط عقاب از کناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد انست که شفاعت در هر
دو می باشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد انست که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در
زیادتی ثواب و در اسقاط عذاب نمیباشد و میکویند هم چنانکه بر خدا واجب است که وفا کند وعده
ثواب را واجب است که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط ان فایده نمیکند و خلافی نیست
میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه می باشد هر چند از اصحاب کبایر باشند
و شفاعت مخصوص حضرت رسالت صم نیست بلکه فاطمه زهراء و ائمه هدا صم برخصت انحضرت شفاعت
شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند
کرد و عامه و خاصه از رسول خدا صم روایت کرده اند که حضرت فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت
خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا
صم فرمود که هر پیغمبری دعایی کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت
خود را روز قیامت و ایضا از حضرت صادق عم روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که سه کسند
که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علماء پس شهداء و از حضرت
امام زین العابدین و امام رضا عم منقولست که رسول خدا صم فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد
خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مکر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکو
کاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی کفت بحضرت امام رضا عم کفتم پس
چه معنی دارد قول خدای تع و لا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مکر برای کسی که
خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان کفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا

صم و اصحاب برگزیدۀ او که بر طریقۀ او باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان
و مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید انست انچه در
روایات اصحاب ما از حضرت رسول صم روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در
روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی عم شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و کسی
از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب
اتش شده باشند و ایاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و بتهای ایشان و مخالفان
و خلفای ایشان و در سورۀ مریم حقتعم فرموده است که مالک شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدا عهدی
گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند که مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکند
مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا اند و اوصیا و صلحا و شهداء
و علماء و مؤمنان چنانکه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد
وصیتی است که در وقت مردن بعقاید حقۀ خود بکند نحویکه در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در ایات
متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا برد قول بت پرستان که میگفتند
که ما عبادت بتها میکنیم برای انکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین
عم روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا صم که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم
شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من
باشد و شفاعت کنم از برای امت خود گفت ای پدر بزرگوار اگر ترا در انجا نبینم در کجا بجویم فرمود در
نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را اب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در انجا نیابم فرمود در نزد
صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا بسلامت بگذران امت مرا گفت اگر در انجا ملاقات نکنم
ترا فرمود که نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر ترا در انجا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب
کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانۀ او را از امت خود پس فاطمه عم شاد شد و علی بن ابراهیم بسند
معتبر روایت کرده است از سماعه که گفت سوال کردم از حضرت صادق عم از شفاعت حضرت رسول صم
در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدنهای ایشان بدهان
ایشان برسد و عارض شود ایشانرا اضطراب و قلق پس گویند بیایید برویم بنزد حضرت ادم عم که او ما را
شفاعت کند پس بیایند بنزد ادم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود و گوید مرا گناهی
و خطیئۀ هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد نوح عم چون بنزد نوح ایند ایشانرا بنزد پیغمبر بعد از
خود فرستد و هم چنین هر پیغمبری حواله به پیغمبری بعد از خود کند تا بحضرت عیسی عم رسد او
گوید با من بیایید و ببرد ایشانرا بنزد محمد صم چون بنزد انحضرت روند گوید بیایید با من تا ببرد

ایشانرا بسوی دروازهٔ بهشت و رو بدرگاه رحمت به سجده در اید و بسیار در سجده بماند تا انکه ندا
از جانب حقتعالی بان برسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و انچه خواهی بطلب تا عطا کنم
اینست معنی انچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارت المصطفی
از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود حقتعالی جمع کند اولین و اخرین را در
یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشانرا فرا کیرد که همه بناله و فغان ایند و کویند پروردکارا
بکشا از ما این ظلمت را پس رو بمحشر اورند کروهی که روی نور ایشان زمین قیامت را روشن
کند پس اهل محشر کویند که اینها پیغمبران خدا اینند ندا از جانب حقتعالی اید که ایشان پیغمبران نیستند
باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهید اند ندا رسد که
شهیدان نیستند کویند که پس کیستند ندا رسد بایشان که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستید
شما چون پرسند کویند ماییم ذریت رسول الله ماییم اولاد علی ولی الله ماییم مخصوص بکرامت خدا ماییم
ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق عز و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل
مودت خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان رو اکردد و در علل الشرایع از حضرت صادق روایت
کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او بر میکردند بخدا سوکند که شما بما ملحق
میکردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوکند که شما شفاعت خواهید کرد و
قبول خواهد شد و هیچ یک از شما نیست مکر انکه از برای او ظاهر خواهد شد اتشی از جانب چپ او
و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در
خصال از حضرت صادق عم روایت کرده است که هر که انکار سه چیز کند از شیعیان ما نیست معراج را
و سوال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند صحیح از انحضرت و پدر بزرکوارش روایت کرده است
که بخدا سوکند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا انکه چون دشمنان ما این حالت را
مشاهده کنند کویند انچه حقتعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندکان
و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازکشتی در دنیا میبود پس میبودیم از مؤمنان و ایضا بسند
معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر امد و کفت ای ابو جعفر مردم را فریب
میدهید و مغرور میکردانید و میکویید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبهٔ غضبناک شد که رنک
مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن ایا ترا مغرور کرده است اینکه شکم و فرج خود را از حرام
باز داشتهٔ و اکر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد صم وای بر تو ایا شفاعت می
باشد مکر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از ان فرمود که احدی از اولین و اخرین
نخواهد بود مکر انکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد پس فرمود که حضرت رسول صم را شفاعتی خواهد

بود

بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مومنی می باشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود میگوید پروردگارا او حق خدمت دارد بر من و مرا از سرما و گرما نگاه داشته است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که بهشت هشت در دارد از یک در آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند و پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران ما را و هر که ولایت و محبت ما را داشته باشد پس ناگاه از میان عرش ندا رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار یا گفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذرۀ از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مومنی از شما میبیند مردی را که با او آشنایی داشته است در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون برا و بگذرد گوید ای فلان من در دنیا نیکی بتو میکردم و حاجت ترا برمی آوردم آیا امروز جزایی برای من نزد تو هست پس مومن بملکی گوید که بر او موکل گردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را که امان آن مومن را اجازت کند و او را رها کند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مومن شفاعت میکند برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکۀ مقربین و پیغمبران مرسلین شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشانرا نزد حقتعالی بازدارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشانرا کردۀ و بروایت دیگر عابد را میگویند که نیک مردی بودی تو اما همت تو مقصود خودت بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که جابر بپدرم حضرت باقر ع گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جدۀ خود فاطمه ع که هرگاه بشیعیان نقل کنیم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول صم فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیاء و رسل ع منبرها از نور و منبر من بلندتر از همۀ منبرها باشد در روز قیامت پس حقتعالی فرماید که خطبۀ بخوان پس خطبۀ بخوانم که احدی از انبیاء و رسل مثل آن نشنیده

باشد پس از برای اوصیاء منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی ابن ابی طالب ع منبری از نور بگذارند و منبر انحضرت بلند تر از منبرهای انها باشد پس حقتعالی انحضرت را امر کند که خطبه بخواند
پس خطبهٔ بخواند که هیچ یك از اوصیاء مثل انرا نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیاء مرسلین
منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزند زاده ام و دو گل بوستان من در ایام
حیات من منبری از نور و بایشان بگویند خطبهٔ بخوانید پس دو خطبه بخوانند که احدی از اولاد انبیاء
و مرسلین مثل انها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد صم کجاست خدیجه
دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست اسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند
پس حقتعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
ع گویند کرم و بزرگواری از خداوند یگانهٔ قهار است پس حقتعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را
از برای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع قرار داده ام ای اهل محشر سرها بزیر اندازید و دیدها را
بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقهٔ بیاورد از ناقهای بهشت که دیبا براو پوشانیده
باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس او را انجوابانند در پیش روی
انحضرت و بران سوار شود و حقتعالی صد هزار ملك را بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار
ملك که از جانب چپ او روند و صد هزار ملك او را بر بالهای خود بردارند تا او را ببهشت برسانند
چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید حقتعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید
پروردگارا میخواستم قدر من در این روز دانسته شود حقتعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی
محشر و نظر کن هرکس در دل او محبت تو یا محبت ذریت تو باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس
حضرت باقر ع فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در انروز برچیند از محشر شیعیان و دوستان
خود را چنانچه مرغ دانهٔ خوب را از دانهٔ بد جدا کند پس چون شیعیان انحضرت بدر بهشت رسند حقتعالی
بدل ایشان افکند که روی بعقب گردانند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما
چیست و حال انکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواستیم
قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید و هرکه
شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا اب داده باشد شما را از برای محبت فاطمه یا غیبت کسی
را از شما رد کرده باشد از برای محبت انحضرت دست او را بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت
فرمود که والله باقی نماند در محشر مگر شك کنندهٔ یا کافری یا منافقی پس چون میان طبقات جهنم در ایند
ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم پس میگویند کاش بدنیا
برمیگشتیم پس میبودیم از مؤمنان حضرت فرمود هیهات هیهات انچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و

دروغ میکویند و اکر بدنیا بر کردند عود خواهند کرد بان اعمالی که ایشانرا از ان منع کرده اند و کلینی
بسند معتبر از عبد الحمید و ائی روایت کرده است که کفت عرض کردم بخدمت امام محمد باقر عم که من
همسایهٔ دارم که همهٔ محرمات را بعمل می اورد حتی نماز را ترك میکند زیاده از کارهای دیکر حضرت
فرمود که سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسی که از این بدتر است
کفتم بلی فرمود کسی که نصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور
شوند اهل بیت رسول واو رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او مالند و همهٔ کناهانش
امرزیده شود مکر انکه کناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبولست برای او و
از برای ناصبی مقبول نمیشود و مومن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنهٔ ندارد میکوید
پروردکارا همسایهٔ من از ار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حقتعالی میفرماید
که من پروردکار توام و سزاوارتر است که مکافات دهم از جانب تو پس خدا ان همسایه را داخل
بهشت میکند و حال انکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مومنی از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت میکند
و احادیث شفاعت زیاده از انست که این رساله کنجایش ذکر عشری از اعشار انها داشته باشد

فصل سیزدهم

در بیان صراط است بدانکه از جملهٔ ضروریات دین که ایمان بان باید اورد صراط است و ان جسریست
که بر روی جهنم میکشند و تاکسی از ان نکذرد داخل بهشت نمیشود و در احادیث معتبرهٔ خاصه و
عامه وارد شده است که از مو باریك تر است و از شمشیر برنده تر و از اتش کرم تر است و مومنان خالص
در نهایت اسانی از ان میکذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میکذرند اما نجات می یابند و
بعضی از عقبات ان بجهنم می افتند و ان در اخرت نمونهٔ صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه و لایت
و متابعت حضرت امیر المومنین و حضرات ائمه معصومین از ذریت اوست عم و هر که از این صراط عدول
و میل بباطل کرده است در کفتار یا کردار از همان عقبه از صراط اخرت میلغزد و صراط مستقیم سورهٔ حمد
اشاره بهردو است و ابن بابویه در اعتقادات کفته است که اعتقاد ما در صراط انست که ان حق است و ان
جسر جهنم است و بر ان مرور جمیع خلایق واقع میشود چنانچه حقتعالی فرموده است وان منکم الا واردها
کان علی ربك حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مکر انکه وارد جهنم است بر پروردکار تو حتم
و لازم است و قضا شده است و صراط در وجه دیکر حجتهای خدایند پس هر که ایشانرا در دنیا شناخت
و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میکذراند در روز قیامت و حضرت
رسول صلعم بعلی عم کفت یا علی چون روز قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط و نکذرد بر صراط
مکر کسی که براتی بولایت تو با او باشد و شیخ مفید کفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب

ولایت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریت او را صراط میگویند که راه نجاتست و در خبر وارد شده است
که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزلهٔ جسریست که مردم بران میگذرند و آنست صراط
که رسول خدا صلعم از جانب راست آن می ایستد و امیرالمؤمنین عم از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا
بهردو می اید که بیندازید در جهنم هر کافر و معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چند طریقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است
از مو و از دم شمشیر تندتر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند
و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی
را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر عم روایت کرده اند که چون این
آیه نازل شد وجیئ یومئذ بجهنم یعنی بیاورند در انروز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این
آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حقتعم خلق اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورد
جهنم را با هزار مهار که کشند آنرا صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صدای در هم
شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدایی از ان ظاهر شود که اگر نه آن باشد
که حقتعم مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر اینه همه را هلاک کند پس گردنی و زبانه از او
بیرون اید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار پس نماند هیچ بندهٔ از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری
مگر آنکه فریاد کنند که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا نفس مرا و جان مرا نجات ده و تو ای
پیغمبر خدا اندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی ان بگذارند از مو
باریکتر و از شمشیر برنده تر و ان سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دوم
نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف
میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبهٔ اول صلهٔ رحم و امانت ایشانرا نگاه میدارد اگر قطع رحم
خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهدهٔ ان بدر ایند یا بجهنم افتند و از این
عقبه اگر نجات یافتند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم
عباد ایشانرا نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حقتعم فرموده است ان ربك لبالمرصاد یعنی بدرستیکه
پروردگار تو بر سر راهست یا در کمین گاهست و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند
بعضی یک پا ایشان لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا
میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن بفضل خود و سالم بدار و بسلامت بگذران
ایشانرا و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید
الحمد لله و بنعمت خدا اتمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حساب و حمد میکنم خداوندی را که نجات

دادمرا از تو بعد از انکه نا امید شده بودم بمنت وفضل خود بدرستیکه پروردکار ما امرزنده وشکر کننده
است عملهای بندکان خود را   مولف کوید   که میتواند بود که امانت در اموال باشد وعدل
الهی در ظلمهای دیکر یا اول در حق الله باشد وثانی در حق الناس ودور نیست که مراد از صلهٔ رحم
رعایت رحم ال محمد صم واز امانت عدم خیانت در عهد وبیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده
است وعقبهٔ ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مکر انکه کوییم اینها نسبت بمومنین است
وکفار ومشرکان ومخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند ودر معانی الاخبار
منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدند از صراط حضرت فرمود که ان راه بسوی معرفت خدا است
ودو صراطی باشد صراط دنیا وصراط اخرت صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض وواجبست هرکه
او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میکذرد بر صراط اخرت که جسر جهنم است وهرکه او را نشناخت
در دنیا قدمش از صراط اخرت میلغزد وبجهنم می افتد ودر تفسیر حضرت امام حسن عسکری عم در
تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا انست که غلو نکند در حق ایمه عم وتقصیر نکند
در حق امامت ایشان ومستقیم باشد در دین حق ومیل بباطل نکند ودر اخرت راه مومنان است بسوی
بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم وغیر ان وایضا در معانی الاخبار از انحضرت در تفسیر مرصاد
روایت کرده است که انقنطره ایست بر صراط که احدی از ان با مظلمه احدی نمیکذرد ودر مناقب از طرق
عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حقتعم فلا اقتحم العقبه که بر بالای صراط
عقبهٔ هست بسیار صعب که طولش سه هزار سالست که هزار سال بزیر میروند وهزار سال بر خار وخسك
ومارها وعقربها راه میروند وهزار سال بالا میروند ومن اول کسی خواهم بود که ان عقبه را قطع کند
ودویم علی بن ابیطالب خواهد بود وهیچ کس انعقبه را بمشقت قطع نمیکند مکر محمد وعلی بن ابی
طالب واهل بیت او وایضا در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این ایه یوم لا یخزی
الله النبی   کفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را والذین امنوا معه یعنی عذاب نمیکند انهارا که باو
ایمان اورده اند یعنی علی وفاطمه وحسن وحسین وحمزه وجعفر عم   یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم
یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی وفاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی
ایشان واز جانب راست ایشان وایشان از عقب ان شتابند پس اهل بیت محمد وال محمد بکذشته
وکروه بر صراط کذرند مانند برق جهنده پس کروه دیکر مانند باد کذرند وکروه دیکر مثل دویدن
اسب وکروه دیکر مثل رفتار پیاده وکروه دیکر بچهار دست وپا وکروه دیکر مانند اطفال خود را بر زمین
کشند وخدا صراط را از برای مومنان عریض میکرداند واز برای کناهکاران باریك میکرداند
یقولون ربنا اتمم لنا نورنا   یعنی میکویند ای پروردکار ما تمام کردان از برای ما نور ما را تا بکذریم

بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین ع میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز فاطمه ع با او باشد بر شتری
از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حور به روند مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق
عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب
کنند نگذرد در ان مگر کسی که نامه رخصتی داشته باشد که در ان ولایت علی بن ابیطالب ع بو
باشد و اشاره باین است قول حقتعالی که وقفوهم انهم مسئولون یعنی و باز دارید ایشان را بدرستیکه ایشا
سوال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابیطالب و در تفسیر امام حسن عسکری ع از رسول خدا
روایت کرده است که چون حقتعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش ند
ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیدهای خود را تا فاطمه دختر پیغمبر ص که سیدهٔ زنان عالمیانست
از صراط بگذرد پس همهٔ خلایق دیدهای خود را برهم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین
و طاهران از اولاد ایشان که محرم ان حضرتند و چون داخل بهشت شود جامهٔ انحضرت کشیده باشد
بر روی صراط یک طرفش در دست انحضرت باشد در بهشت و یک طرفش در عرصات قیامت باشد
پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشهٔ از ریشهای
جامهٔ سیدهٔ زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر انکه بچسبد بتاری از تارهای ان تا انکه
زیاده از سه هزار تمام چنگ زنند در ان جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشد و همه نجات یابند ببرکت
انحضرت از اتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که حساب کنید
نفسهای خود را پیش از انکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی
مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حقتعالی فرموده است که در روزی که مقدار ان پنجاه هزار
سالست و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که بر راه محشر است انست که هر عقبه
اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبهٔ که برسند که مسمی باسم واجب است
اگر تقصیر در ان واجب کرده است او را در ان عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در ان
واجب از او میکنند اگر بیرون امد از عهدهٔ ان بعمل صالح او که پیش فرستاده باشد یا رحمتی از حقتعالی
که او را دریابد نجات می یابد از ان و میرسد بعقبهٔ دیگر پس پیوسته او را از عقبهٔ بعقبهٔ دیگر میبرند
و نزد هر عقبهٔ سوال میکنند از انچه او در صاحب اسم ان عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت
بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در ان نمی باشد و سعادتی می یابد
که هرگز شقاوت و تعب با او نمی باشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیاء و صدیقان
و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را در عقبهٔ حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که در ان تقصیر
کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و درنیابد او را رحمتی از جانب

حقتعم مبلغزد قدمش ازان عقبه وفرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا ازان واین عقبات همه بر صراطست
واسم یك عقبه از انها ولایت است همهٔ خلایق را نزد ان عقبه باز میدارند وسوال میکنند از ولایت
حضرت امیر المومنین وائمهٔ بعد از او علیهم السلام اگر اتیان بان کرده است نجات می یابد ومیگذرد واگر نکرده است
فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون واهم عقبات مرصاد است وان ربك
لبالمرصاد حقتعالی میفرماید بعزت وجلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی واسم یك عقبه
رحم است واسم دیگری امانت است واسم دیگری نماز است وباسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبهٔ هست
که بنده را نزد ان عقبه باز میدارند واز ان فرض سوال میکنند فصل چهاردهم در حقیت وحقیقت
بهشت ودوزخ است بدانکه وجوب ایمان ببهشت ودوزخ جسمانی بنحویکه در صریح ایات واخبار
متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است وکسی که مطلقا بهشت ودوزخ را انکار کند
مانند ملاحده یا تاویل کند انها را مانند فلاسفه بی شك کافر است وفلاسفه در این باب دو طایفه اند اول
اشراقیانند که قایلند بعالم مثال وایشان ظاهرا قایلند به بهشت ودوزخ وانچه در شرع وارد شده است
از تفاصیل انها اما نه در این بدن جسمانی ونه انکه ان بهشت ودوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این
دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانیات وعالم مجردات مانند عالم خواب وصوری که در خواب
دیده میشود پس ثواب وعقاب مانند خوابهای خوب وخواب پریشان خواهد بود واین مخالف صریح
ایات واخبار بیشمار است وتلاعب بدین مبین است واگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ
بمثال قایل شده اند جواب گوییم که دو فرق است اول انکه انچه ایشان قایل شده اند مستلزم انکار عود
بدنها نیست در حشر ومستلزم رد ایات واخبار صریحهٔ حشر جسمانی نیست دویم انکه عالم مثالی که ایشان
قایلند غیر این مثالست ومی گویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه وجن وروح در
عالم برزخ با نجسم تعلق میگیرد وتاویل بعالم خواب وخیال نمیکنند دویم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند
وجمیع انچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت وحور وقصور تاویل میکنند بلذاتی که روح را
می باشد بعد از مفارقت بدن بکمالات ومعلومات خود که در این نشاء تحصیل کرده اند وسعادت
وثواب وبهشت او همین است وانها که جاهلند واین علوم وکمالات را تحصیل نکرده اند در الم وحسرتند
از فقد این علوم وشقاوت وعقاب وجهنم ایشان همین است ودر این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن
بوده ودر کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراك ان لذت وان الم کما ینبغی نمیکرد وبعد از مفارقت
بدن انها برو ظاهر میگردد وچون اکثر امم عوام بودند وخبری از لذات والام روحانی نداشتند در
کتب الهیه وحکم نبویه این لذات جسمانیه والام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات
وخیرات وترهیب ایشان از شرور ومعاصی وسیئات بر سبیل استعاره ومجاز تعبیر ازان لذات روحانیه

محبوذ و قصور و ثمار و انهار و امثال انها و از الام و جانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه انها نموده
چنانچه شیخ ابوعلی در رسالهٔ مبداء و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علماء اسلام مع
جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجو
بعقاید باطله و کلمات واهیهٔ ایشان میکند میداند که اکثر انها با ایمان بشرایع انبیاء عم جمع نمیشود و جمـ
که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفـ
لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف انها را قایلند یقولون بالسنتـ
مالیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون بشاگردان و خواهـ
خود خلوت میکنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزءون و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونـ
بافواههم و تابی قلوبهم و اکثرهم فاسقون و ایشان باین عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیـ
قایل شده اند در این باب معذورند زیرا که کسی که قایل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحـ
و گوید هر حادثی مسبوقست بماده و گوید انچه قدمش ثابت شد عدمش محالست و عقول و افلاک و هیولای
عناصر را قدیم داند و انواع متوالده را قدیم داند و اعادهٔ معدوم را محال داند و افلاک را متصـ
بیکدیگر داند و فاصله در میان انها قایل نباشد و خرق و التیام را در فلکیات محال داند و عنصریات ر
در افلاک محال داند و امثال این عقاید باطله را قایل باشد چگونه اذعان میتواند کرد بانکه خدا فاعـ
مختار است و انچه خواهد میتواند کرد و عالم و ادم حادث اند و بحشر جسمانی و انکه بهشت در اسمانـ
و مشتملست بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و انکه اسمانها شق میشوند و پیچیده می شو
و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و انکه ملائکه اجسامند و بالها دارنـ
و اسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می ایند و بالا میروند و انکه حضرت رسول صم بمعراج رفت و عیسی
و ادریس باسمان رفتند و هم چنین بسیاری از معجزات انبیاء و اوصیاء عم از شق قمر و احیای اموات
و رد شمس و طلوع ان از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از
سنگ کوچک و فرو بردن عصای موسی خروارهای چوب و ریسمان را و امثال اینها پس معلوم شد
که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمی شود پس یا منکر نبوت انبیاء باید بشوند
یا ایشان را والعیاذ بالله از بابت ارباب حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدار ایشان بر این بوده که مردم را
بضلالت و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقهٔ ضاله
حواله کرده باشند و از همه غریب تر انست که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در
باب اتیان باداب و مستحبات مینمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان
نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان در ایند و کسیکه رد و انکار این عقاید نماید از

جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی
که بر از باب این عقاید لعن کند و فخر میکنند که ما از جملهٔ لاعنین نیستیم یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره ولوکره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که
انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در انکه بهشت و دوزخ ایا بالفعل موجودند یا در
قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد انست که موجود اند بالفعل و در ابتدای خلق عالم
انها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قایل شده اند که بعد ازین مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم
نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی داده اند
و از او بسیار بعید است و ایات بسیار دلالت بر وجود انها در حال نزول قران مثل اعدت للمتقین اعدت
للذین امنوا اعدت للکافرین عندها جنة الماوی و اکثر احادیث معراج مشتملست بر اینکه حضرت رسول
صم داخل بهشت شد و جهنم را انحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت ادم را بهشت
خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام
رضا عم پرسیدم که یابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و اتش جهنم که ایا امروز مخلوق شده اند حضرت
فرمود بلی و رسول خدا صم داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که انحضرت را باسمان بردند عرض
کردم که جماعتی میگویند که امروز مقدر شده اند و اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان
از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده
است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما خبر ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حقتعم فرموده هذه جهنم
التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم ان یعنی اینست ان جهنمی که تکذیب میکنند بان
مجرمون میگردند میان اتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است گاه باتش میسوزند و گاه
حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا صم فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت
و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد و خوردم پس ان نطفهٔ شد در صلب من چون بزمین امدم
با خدیجه مواقعه کردم حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر
انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را میبویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است
که دلیل بر اینکه بهشت و دوزخ مخلوق شده اند انست که حقتعم میفرماید عندها جنة الماوی یعنی نزد
سدرة المنتهی است جنتی که ماوای مؤمنانست و سدرة المنتهی در اسمان هفتم است پس بهشت نیز
در انجاست و دلیل بر انکه بهشتها در اسمانست انست که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود از
برای ایشان درهای اسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر انکه اتش جهنم در زمین است انست که
فرموده است بحق پروردگار تو البته حشر میکنم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میکنم ایشانرا بدور جهنم

بدو ز انود رامده و معنی حول جهنم در بابیست که محیط است بدنیا همه اتش خواهد شد چنانچه فرموده
است و اذا البحار سجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی در زمین میکذاریم ایشانرا در
وقتی که اتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی امدند از حضرت امیر
المومنین سوال چند کردند از جملهٔ انها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود بهشت در
اسمانست و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود که هفت در جهنم است که موافق یکدیگر
اند پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن
عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا عم عرض کردم که یونس میکوید که بهشت هنوز
مخلوق نشده است فرمود دروغ میکوید پس کجابود بهشت ادم عم باز همین مضمونرا بسند دیکر از
انحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است
که شیعهٔ ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول الله و سوال قبر و خلق بهشت و دوزخ
و شفاعت و از حضرت امام رضا عم روایت کرده است که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع
و ایمان بیاورد بمعراج و سوال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور
و جزا و حساب او مومنست حقا و از شیعهٔ ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت
و اتش انست که مخلوق شده اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد
ما انست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم نبیند و مومن از دنیا نمیرود
تا انکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از انکه دیده بوده است و مکان او را در اخرت باو بنمایند پس
او را مخیر میکنند و او اختیار اخرت میکند پس در انوقت قبض روح او میکنند و اما جنت ادم پس ان
باغیست از باغهای دنیا که افتاب دران طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود هرگز
بیرون نمی امد و مکان بهشت باید دانست که در جهة اسمانست و مشهور انست که در بالای اسمان
هفتم است و در ایهٔ کریمه وارد شده است که عرض بهشت مثل عرض اسمانهاست و زمین و خلافست در
معنی ان بعضی گفته اند که یعنی اگر اسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت مثل
وسعت همهٔ انهاست و بعضی گفته اند که اسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یك از این طبقها
سطحی باشد مولف از اجزاء لایتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هر اینه مثل عرض
بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند
که هرگاه عرضش مثل عرض اسمان و زمین باشد چگونه در اسمان میگنجد و جواب گفته اند که ما
میگوییم که بالای اسمانهای هفت گانه است پس میتواند بود که بزرگتر از اسمانها باشد چنانچه در احادیث
وارد شده است در وصف بهشت که سقف ان عرش رحمن است و روایت کرده اند که رسول هرقل

پادشاه روم از حضرت رسول صم پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش اسمانها و زمین
است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که امد شب در کجاست پس در معنی انحدیث
کفته اند که هم چنانکه شب و روز مقابل یکدیکراند و چون روز در جهة اعلا باشد شب در جهة
اسفل است هم چنین بهشت در فوق سموات و دوزخ تحت ارضین است و عامه روایت کرده اند که از
انس بن مالك پرسیدند که بهشت در زمین است یا در اسمان کفت کدام اسمان و زمین کنجایش بهشت
دارد کفتند پس کجاست کفت بالای اسمانهای هفت کانه است در زیر عرش و اکر کویند که هرکاه بهشت
در بالای اسمانها باشد و جهنم در زیر طبقهٔ هفتم زمین پس چکونه صراط را بر روی جهنم میکذارند
و از ان عبور میکنند بسوی بهشت جواب میکوییم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست وایمان
اجمالی بانچه انبیاء ع خبر داده اند باید اورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانیست
نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسدهٔ حکما بر دارد و بایات واخبار اذعان نماید همه بایکدیکر منطبق
میتواند شد زیرا که هرکاه کواکب فرو ریزد و اسمانها در هم پیچیده شود و عرش بز براید بهشت نیز بز بر
خواهد امد و عرش سقف ان خواهد بود و میتواند بود که ازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را
بلند میکردانند و ظاهر میسازند چنانچه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین چنانچه علی بن ابراهیم
روایت کرده است دریاها و زمین همه اتش میشوند و اضافهٔ جهنم میشوند و صراط را بر روی ان نصب
میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها کذشتند منتهی میشود ببهشت و عرش الهی
که سقف انست و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل حضور انبیاء و اوصیاء و مومنان
خواهد بود و منابر انبیاء واوصیاء را در انجا خواهند کذاشت و عرش را بر وشی که حکما کفته اند فلکی
قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همهٔ اجسام مربعست و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین
هزار سالست با اینها موافقست و مکان امریست موهوم و تابع متمکن است و چنانچه پیش از خلق عالم
مکانی نبود و بعد از خلق اجسام بهم رسید هم چنین بعد از حرکت عرش و بهشت و مکان انها بهم رسد
و ان مکانها بر طرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرساند و استحالهٔ این نوع از خلا معلوم نیست و بر
تقدیری که محال باشد ممکن است که حقتعم جسم دیکر در انجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد
واصول فاسدهٔ حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بردارد همهٔ اینها با یکدیکر موافق میشود انکه
تفکر در اینها چنانچه کفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست والله الموفق للخیر و الصواب و الیه
المرجع والماب

فصل پانزدهم

در بیان صفتی چند است که در ایات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بانها لازم است
باید دانست که بهشت دار بقاو سلامتست و در ان مرك نمیباشد باجماع امت و الا موتتنا الاولی اکر نقل

کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه
بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند و هم چنین در ایهٔ دیگر که
فرموده است که نمیچشند در ان مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری
و کری و درد و بیماری و افت و مرض و هم و غم و الم نمی باشد و ایضا در ان فقر و احتیاج و واماندگی
نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از ان لذت برد از برای ادمی حاصل است و دار خلود است
هرگز از ان بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکان است و در ان بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال
نمی باشد و هر کس بانچه حقتعالی باو عطا کرده است راضی است و ارزوی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی
گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبهٔ ادنی می ایند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه
ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیراکه ممکن است که حق تعالی
ایشانرا بمرتبهٔ خود راضی کرده باشد که ارزو و خواهش مرتبهٔ دیگری نکنند و ایضا چنانچه در دنیا بعضی
از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه و اشغال باطله را بر مراتب
عالیه اختیار میکنند ممکن است در ان نشاء نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و بان
راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است ولهم فیها ما تشتهیه الانفس پس انچه نفس هر کسی
خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف می باشد اما در روایات معتبری وارد شده است
که اهل درجهٔ سافله بدرجهٔ عالیه نمیروند دیگر انکه ایشانرا بول و غایط و کثافات نمی باشد و بعنوان
عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشانرا نیز از حوریان و ادمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت
و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمی باشد و ازواج مطهره را
باین تفسیر کرده اند روشنی بهشت از افتاب و ماه و انجم نیست و پیوسته مانند هوای مابین طلوع صبح
طلوع افتابست و ظل ممدوده را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و بول و قی و تلخی و تهوع
میدارد و لغو و فحش و دشنام با او می باشد و شراب بهشت هیچ یک از اینها ندارد و لذت شراب
باضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر می باشد و از
دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت ایشان
ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته از مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه برا
داده روی بروی یکدیگر کرده و بر گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش باقدحها و ابریقها
از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین که از نوش کردن ان صداع بهم نمیرسد و عقلشان
زایل نگردد و میوها از برای مزه هر میوهٔ را که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند
و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون امده و نشوونما

در ان شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحش یا گناهی باشد مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را بان نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را که با این ذرهای حقیر و بندهای سراپا تقصیر بچه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشانرا بچه شایانی و ابانی بیان فرموده و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب و الات و ادوات افریده او در ایام قلیلهٔ فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل امده چه بزمهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتب داشته فلله الملک و له الحمد و هو الرحیم الغفور و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفهاست زیرا که التذاذ از سیر نهرها و گلها و سبزیها در غرفه بیشتر می باشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج بنزول است و دشواری ان و اهل بهشت را احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند باسانی فرو میتوانند امد و مرویست که نهرهای بهشت بی رخنه که در زمین بکنند بلند میشوند بقدری که میخواهند در میان منازل و در زیر غرفها و درختان ایشان جاری میشود و ابن بابویه در فقیه و امالی از عبد الله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال موذن رسول خدا صلعم رسیدم و از او وصف بنای بهشت را پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که حصار بهشت یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگرهای ان از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای ان از چه چیز است گفت درهای ان مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچکی است و یک لنگ است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراعست و مابین این دو مصراع پانصد سال راه است و انرا خروشی و نالهٔ هست و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم ایا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می اورد و اما باب بلاء از یاقوت زرد است و یک مصراعست و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند از ان بندگان شایسته خدا که اهل زهد و ورع و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند باو چون داخل بهشت شوند در کشتیها مینشینند و سیر میکنند در دو نهر از اب صاف و کشتیها از یاقوت است و انچه کشتی را بان حرکت میدهند از مروارید است و در ان کشتیها ملائکه از نور هستند که جامهای سبز بسیار پوشیده اند گفتم ایا از نور سبز می باشد گفت جامهای سبزاند و در انها نوری هست از پروردگار عالمیان و ایشان بر دو طرف ان نهر سیر میکنند گفتم اسم ان نهر چیست گفت جنت الماوا است گفتم ایا در وسط این بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن و ان وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ ریزه اش از مروارید است گفتم در میان ان بهشت دیگر هست فرمود بلی جنت الفردوس و ان حصارش از نور است و غرفهایش از نور پروردگار عالمیانست

و حقتعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقهاو خوشروها و گفته اند ایشان زنان دنیایند و بهتراند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را می گیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصدائی چند که خلایق مثل انرا نشنیده باشند و میگویند مائیم راضیات که بخشم نیائیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نمیکنیم مائیم خیرات حسان دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان میگویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز گذارندگان و شما نماز نکرده اید مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید و مائیم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و تفوق کنند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق عم پرسیدند که هرگاه مرد مومنی زن مومنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند ایا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که حقتعالی حاکم عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکرداند اگر زن مرد را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که میگویند که بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید در پایین تر یا نزدیک تر از ان بهشت دو بهشت دیگر هست و میگویند بهشت یک درجه است بلکه درجهاست بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال می باشد راوی گفت دو مومن داخل بهشت میشوند یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را ایا میتواند فرمود که انکه بالاتر است پایین میتواند امد که پست تر را ببیند و انکه پست تر است بدرجهٔ بالا نمیتواند رفت زیرا که ان بالاتر از مرتبه او ست و لیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبهای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ابصار روایت کرده است که علاء بن صبابه بانحضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه میگوییم که جمعی از جهنم بیرون می ایند و داخل بهشت میشوند میگویند چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید و من دونهما جنتان و الله ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود راوی گفت ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر میبودند داخل بهشت نمی شدند گفت مومن بودند فرمود نه والله اگر مومن میبودند داخل جهنم نمی شدند و لیکن و اسطه اند میان مومن و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقهٔ دروازهٔ بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحهای طلا او یخته است چون ان حلقه بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر عم سوال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان جنین است که در شکم مادر میخورد از انچه مادرش میخورد و غایط ندارد و ایضا

۲۰۴

بسند صحیح از حضرت صادق عم روایت کرده است که حضرت رسول صم در شب معراج داخل بهشت شد
دید ملکی چند عمارتی میسازند که یك خشت ان از طلاست و یك خشت ان از نقره و کاهی دست
باز میدارند پرسید که چه سبب دارد که کاهی میسازید و کاهی دست برمیدارید کفتند انتظار خرجی
میکشیم پرسید که خرجی شما چیست کفتند کفتن مومن است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر هرکاه میکوید ما میسازیم و هرکاه دست برمیدارند ما دست برمیداریم و عیاشی و ابن بابویه
و دیکران بسندهای معتبر از حضرت امیر المومنین عم روایت کرده اند که طوبی درختی است در
بهشت که اصل ان در خانه حضرت رسول است و هیچ مومنی نیست مکر انکه در خانه او شاخی هست
از ان درخت و خواهش چیزی در خواطر ان خطور نمیکند مکر انکه ان شاخ ان را از برای ان حاضر میکند
و اکر سوار تندروی در سایه ان صد سال بتازد از ان بیرون نمیرود و اکر کلاغی از پایین ان پرواز
کند تا از پیری تمام ان سفید شود ببالای ان درخت نرسد و ابن بابویه از انحضرت روایت کرده است که
در بهشت درختی هست که از بالای ان حلها بیرون می اید و از زیر ان اسبان بازین و لجام و بال دار
بیرون می اید که سرکین و بول نمیدارند و دوستان خدا بر ان سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت
با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست ترند میکویند ای پروردکار ما چه عمل باعث
این شده است که این بندکان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل میفرماید که ایشان در شبها بعبادت
می ایستادند و خواب نمی کردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمی خوردند و با دشمنان من
جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا از حضرت صادق روایت
کرده است که حضرت رسول صم فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون انها اندرون انها و از
اندرون انها بیرون انها دیده میشود و از امت من کسی در انها ساکن میشود که سخن او نیك باشد و طعام
بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند و نماز کند در شب در هنکامی که مردم در خواب باشند و ایضا از
حضرت امام موسی عم روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول صم پرسید که زنی دو شوهر کرده
است و همه داخل بهشت میشوند ان زن از کدام یك از ان دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای
ام سلمه او را بان شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه
حسن خلق خوبی دنیا و اخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق بسند کالصحیح روایت
کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانه امیر المومنین عم است و در خانه
هر شیعه شاخی از شاخهای ان هست و هر برکی از ان امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول صم
فاطمه را امیبوسید عایشه را بد امد و کفت زن شوهرداری را اینقدر چرا میبوسی حضرت فرمود ای
عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا بنزد طوبی برد و از میوه ان بمن داد که تناول نمودم

پس خدا ان را ابی کرد در پشت من چون بزمین امدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس
هرگاه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ابضا بسند کالصحیح از ابو بصیر
روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عم عرض کردم فدای توشوم ای فرزند رسول خدا
مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای
دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنانست که اگر جمیع جن و انس بهمان او
شوند هر اینه از طعام و شراب انمقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد اوست
چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او
در اید چون داخل حدیقهٔ پست تر شود انمقدار از زنان و خدمتکاران و میوها و نهرها در نظر او در اید
و جلوه نماید که دیده اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجای می اورد پس گویند
سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن و چون حدیقهٔ دوم را مشاهده نماید در ان نعمتی چند به بیند که در
حدیقهٔ اول ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید اینرا که بدهم
باز دیگر را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر ارزوی نمیکنم چون داخل ان حدیقه شود
مسرت و شادی او مضاعف گردد و شکر حقتعم را بکند پس در این حال دری از جنت الخلد بر روی
او بگشایند و اضعاف انچه پیشتر در انجا دیده بود مشاهده نماید و گوید تراست حمد ای پروردگار من
که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان چنان ابو بصیر گریست
و گفت فدای توشوم شوق مرا زیاده گردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنارهای ان
دخترها روییده است هرگاه مومن بیکی از انها بگذرد و او را خوش اید ان را بکنند و حقتعم بجای ان
دیگری برویاند گفت فدای توشوم باز زیاده کن فرمود بهر مومن هفت هزار دختر باکره و چهار هزار
زن ثیبه بدهند و هفت زن از حور العین گفت فدای توشوم هفت هزار باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد
ایشان برود باکره باشند گفت فدای توشوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی
بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساقهای او از
زیر هفتاد حله نماید جگر او اینهٔ مومن باشد و جگر مومن اینهٔ او باشد گفت فدای توشوم ایا حوریان را
سخنی هست که بان تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که بانهایت حلاوت و غنج و دلال خوانند که کسی بصدای
دلربائی که خلایق مثل انرا نشنیده باشند گویند ماییم خالدات که هرگز نمیریم ماییم نرم و ناعم که هرگز
ازرده نشویم ماییم اقامت کننده گان که هرگز از بهشت بدر نرویم ماییم خوشنودان که هرگز بخشم نیائیم
خوشاحال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشاحال کسی که ما از برای او خلق شده ایم ماییم انها
که اگر گیسوی یکی از ما در میان اسمان بیاویزد نور ان دیدها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از

مارا در میان اسمان و زمین باز دارند هر اینه مستغنی کرداند ایشانرا از نور افتاب و ماه و در ثواب الاعمال
روایت کرده است از حضرت صادق عم که حقتعم هیچ خلقی نیافریده مکر انکه از برای او خانهٔ در بهشت
و خانهٔ در جهنم مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا
کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای
ایشان مقرر کرده اند بلند کنند و بایشان بنمایند و بکویند که اینها منازل شماست که اکر معصیت خدا
میکردید داخل این منازل میشدید پس اکر کسی از فرح و شادی بمیرد بایست اهل بهشت در انروز از
شادی هلاک شوند که ان عذاب از ایشان رفع شده است پس ندا کنند که ای اهل جهنم سر بالا کنید
و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشانرا و نعمتهائی را
که در انجا از برای ایشان مقرر کرده اند و کویند اینها منازل شماست که اکر اطاعت خدا میکردید
داخل این منازل میشدید پس اکر کسی از حزن و اندوه بمیرد بایست در انروز اهل جهنم از حزن
بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم
بمیراث میدهند و اینست معنی قول حقتعم اولئك هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون
یعنی ایشانند وارثون که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در انجا خواهند بود و علی بن
ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق عم روایت کرده است که هیچ حسنهٔ نیست مکر انکه خدا برای
ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب که از بسکه ثواب ان عظیم است بیان نفرموده است و کفته است که پس
نمیداند نفسی انچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم ایشانست از برای
جزای انچه میکردند پس حضرت فرمودند بدرستیکه خدا را کرامتی هست در بندکان مؤمن خود
در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعم بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت حله چون ملك
بدر دروازه بهشت رسد بکوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان
بنزد مؤمن بروند و بکویند رسول پروردکار تو در دروازه رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن
با زنان خود مصلحت کند ایشان کویند ای اقای ما بحق انخداوندی که بهشت را از برای تو مباح
کردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر ازین نمیدانیم که پروردکار تو از برای تو خلعت فرستاده است
پس یکی از ان حلهارا بر کمر بندد و دیکری را بر دوش افکند و بر هر چه کذرد از نور ان حلها روشن
شود تا بوعده کاه لقای الهی برسد چون در انجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و به
سجده بیفتند حقتعم فرماید که ای بندکان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتهارا
از شما برداشته ام ایشان کویند چه چیز بهتر میتواند بود از انچه بما عطا کرده پس از جانب حق ندا بایشان
رسد که مضاعف کردانیدم انچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان

هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد و اینست معنی قول حقتعم فرموده است ولدینا مزید و بدرستیکه
شب جمعه شبی است نورانی و روشن و روزش روزیست روشن پس در ان شب و روز بسیار
بگویید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای خدا را و صلوات بر محمد و ال محمد بسیار بفرستید پس چون مومن
بر گردد بهر چیزی که بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی
که مباح گردانیده است برای ما بهشت را که هرگز ترا باین نیکویی این ساعت ندیده ایم گوید این بسبب
انست که نظر کرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنانی او غیرت بر یکدیگر نمیبرند و حایض نمیشوند
و تکبر و خودستایی نمیکنند راوی گفت فدای شوم میخواهم سوال کنم از شما چیزی که شرم میکنم ازان
فرمود سوال کن گفت ایا در بهشت غنا و سرودی باشد فرمود بدرستیکه در بهشت درختی هست امر
میکند حق تعم بادهای بهشت را که بوزند پس از ان درخت صدایی چند ظاهر میشود که هرگز خلایق
بان خوشی سازی و نغمهٔ نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوضی است از برای کسی که در دنیا
از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعم بهشتی بدست خود
خلق کرده است که دیده انرا مشاهده ننموده است مخلوقی بران مطلع نگردیده است میگشاید انرا
پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را انست که حقتعم میفرماید فلا
تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر عم روایت
کرده است که از حضرت رسول صم سوال کردند از تفسیر قول حق تعم یوم نحشر المتقین الی الرحمن
وفدا یعنی روزیکه محشور گردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت
فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چندند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند
پس خدا دوست داشت ایشانرا و مخصوص گردانید و اعمال ایشانرا پسندید و ایشانرا متقیان نام کرد
پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه بیرون اورده و خلایق را خلق کرده ایشان
از قبرها بیرون می ایند و ملائکه استقبال ایشان میکنند بناقه چند از ناقهای عزت که بر انها جهازهای طلا
بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای انها از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته ارغوانی
و پرواز کنند ان ناقها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک روند از پیش رو و از جانب
راست و از جانب چپ و ایشانرا بسرعت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر
یکی از ان هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت چشمهٔ هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر پاک
از ایشان یک شربت ازان بیاشامند پس پاک کند حقتعم بان دلهای ایشان را از حسد و بریزد بان موهای
زیادرا از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حق تعم وسقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامد بایشان
شرابی پاک کننده از ان چشمه پاک کننده پس میروند بسوی چشمهٔ دیگر از جانب چپ ان درخت پس

غسل

غسل میکنند دران و انرا عین الحیات میکویند یعنی چشمهٔ زندگانی پس نمیرند هرگز پس ایشانرا باز
میدارند در پیش روی عرش و حال انکه سالم کردیده اند از افتها و بیماریها و دردها و از سرما
و کرما که هرگز باینها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان
مرا بسوی بهشت و ایشانرا با خلایق بازمدارید که سبقت کرفته است رضای من از ایشان و واجب کردیده
است رحمت من از برای ایشان و چکونه خواهم ایشانرا با اصحاب حسنات و سیئات بازدارم پس میبرند
ایشان را ملائکه بسوی بهشت چون بدر وازهٔ بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از ان صدای
عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا کردانیده ان
صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیکر را بامدن ایشان و کویند امدند بسوی ما
دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بکشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان
زنان از حوریان و ادمیان و کویند مرحبا بشما و خوش امدید چه بسیار شدید بود شوق ما بملاقات شما
و دوستان نیز با ایشان چنین کویند پس علی عم از رسول خدا صم سوال کرد از تفسیر قول حق تعم لهم
غرف من فوقها غرف یعنی ایشان را غرفهاست و از بالای ان غرفها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند
این غرفها را یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفها را بنا کرده از برای دوستان خود بمروارید
و یاقوت و زبرجد و سقفهای انها از طلاست و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر
هر دری ملکی موکل است و در ان غرفها فرشها بلند کردانیده باشند بعضی را بر بالای بعضی افکنده
از حریر و دیبا برنکهای مختلف و میان انها را پر کرده باشند از مشك و عنبر و کافور و اینست معنی قول
حق تعم و فرش مرفوعة و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و
کرامت بکذارند و بپوشانند بر او حلهای طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند
و بپوشانند او را هفتاد حله برنکهای کوناکون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت
سرخ چنانکه حقتعم فرموده است که زیور می کنند ایشانرا بدست رنجها از طلا و مروارید و پوشش
ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود به نشیند تخت او بحرکت اید از شادی و چون قرار
بکیرد ولی خدا در بهشت بمنازل خود رخصت طلبد بر او ملکی که موکل است به بهشتهای او که تهنیت و
مبارکباد کوید او را بکرامتهای خدا پس کویند باو خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش
در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجهٔ حوریه سیاه چشم او مهیای مضاجعت
او کردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ کردد پس زوجهٔ حوریهٔ او از خیمهٔ خود بیرون
خرامد و بجانب او روان کردد و کنیزان او بردور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که
بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشك و عنبر رنك کرده باشند و بر سرش تاج کرامت کذاشته

باشند و در پاهایش دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بند ان نعلها از یاقوت سرخ
پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد برخیزد بسوی او از روی شوق ان حوریه کوید ای ولی
خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو از منی پس مقدار پانصد سال از سالهای
دنیا معانقه کنند که هیچ یک از دیکری ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بکردن حوریه در ان قلادهٔ از
یاقوت سرخ بیند و در میانش لوحی باشد که بران نوشته باشند توای ولی خدا حبیب منی و منم حورا
حبیبهٔ تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بمن بنهایت رسیده است پس خداوند کریم
هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه باو چون باول دری از درهای بهشتهای
ان برسند کویند بملکی که موکلست بران درکه رخصت بطلب از برای ما بر ولی خداوند رحیم ما را
بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است ملک کوید باشید تا من بحاجب بکویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان
ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد پس اعلام کند که هزار ملک را پروردکار عالمیان فرستاده است
برای تهنیت ولی خدا از او رخصت دخول میطلبند حاجب کوید بر من دشوار است که از برای احدی
بر ولی خدا رخصت بطلبم و او بازوجهٔ خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله
است پس حاجب رود بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم رود بسوی خدمتکاران مخصوص و ایشانرا
اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان هزار ملکند که برای تهنیت ولی
خدا امده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتکاران
بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری
ملکی موکل باشد پس دربانان درها بکشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر
یک رسالت خداوند جبار را برسانند و اینست معنی قول حقتعم والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میکویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی
الدار یعنی سلام خدا بر شما باد در سلامتی از جمیع بلاها از برای شماست بسبب انچه صبر کردید در دنیا
پس نیکو اخر خانه ایست این خانهٔ شما حضرت فرمود که اشاره باینست قول حقتعم و اذا رایت ثم رایت نعیما
و ملکا کبیرا یعنی اکر بینی انجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرک فرمود که این ایه اشاره است
بانچه ولی خدا در ان هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکهٔ رسولان خدا رخصت میطلبند
از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفهٔ او و فرمود که نهرها جاری میشود از زیر قصرهای
ایشان و میوها نزدیکست بایشان چنانچه حقتعم فرموده است و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا
یعنی نزدیک باشد بایشان سایهٔ درختان ان بهشتها و اسان کرده باشند چیدن میوهٔ ان درختها را اسان
کردنی چنانچه کفته اند که اکر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اکر بنشیند شاخها سر بزیر

اورند

او رند تا دستش بانها برسد و اگر بخواید فرو ترا ید حضرت فرمود که چنان اسان شود چیدن میوها بر
ایشان که از بسکه اسان و نزدیك باشند بایشان مومن هر نوع از میوها که خواهش کند بدهان خود
بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوها باو خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از انکه
انرا بخوری و فرمود که هیچ مومنی نیست مگر انکه او را جنتهای بسیار هست بعضی دار بست کرده
و بعضی دار بست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از اب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی
خدا طعام چاشت طلبد انچه نفس او در ان وقت خواهش میکند برای او حاضر می سازند بدون انکه
خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران خود و بدیدن یك دیگر میروند و تنعم میکنند
و ظل ممدود دیمی در هوا ما بین طلوع صبح تا طلوع افتاب و از ان نیکوتر و بهتر و عقلا هر مومنی هفتاد
زوجه از حوریان دارد و چهار زن از ادمیان و مومن یکساعت با حوریه میباشد و یك ساعت با ادمیه
و یك ساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر می کنند بر یك دیگر و گاهی تکیه بر تخت
کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا گرفت
شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران باو
گویند که جناب حقتعالی از ان مقدس تراست که این انوار شبیه با نوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست
از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمهٔ خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات
تو بر او غالب گردیده است چون ترا دید که بر تخت خود تکیه کردهٔ تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و ان
شعاعی که تو دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی و لق و صفا و ضیای دندانهای او بود پس
ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود اید بسوی من پس مبادرت کند بسوی او هزار غلام
و هزار کنیز برای انکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته پس از خیمهٔ خود بز براید و هفتاد
حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده
بمشك و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین
دوشهای او ده ذراع و چون نزدیك شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را باطبقهای طلا
و نقره و مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و براو نثار کنند پس سالها با یك دیگر معانقه کنند که هیچ
یك را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر عم فرمود که بهشتها که در قران مذکور است جنت عدن
است و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت الماوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوفند باین بهشتها
و از برای مومن می باشد از بهشتها انچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در انها هر نحو که
خواهد و هرگاه اراده کند مومن چیزی را طلبش انست که بگوید سبحانك اللهم چون این را بگوید
مبادرت کنند بسوی او انچه خواهد بی انکه طلب کند از ایشان امر یا ن کند و اشاره باینست انچه حقتعالی

فرموده است دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان میکنند و اخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین فرمود که یعنی هرگاه از لذات خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و اشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند که الحمد لله رب العالمین اما قول حقتعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند انچه ایشان میخواهند و می اورند برای دوستان خدا پیش از انکه ایشان سوال کنند فواکه و هم مکرمون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر انکه ایشانرا اکرام میکنند بان و ابن بابویه در خصال بطریق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از انکه خدا خلق کند اسمانها و زمینها را بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق عم روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که چون حقتعالی بهشت را خلق کرد خشتی از انرا از طلا و خشتی از انرا از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگ ریزه اش را مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب پس باو گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز ترا مرگ نیست و قیومی که همه چیز بتو قایم است و تو بچیزی قایم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نشود کسی که مداومت بشراب کند و پیوسته مست باشد کو از غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه پساول ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حقتعالی کند یا کسی که مجبر باطل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که فرمود که بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان از روزی که حقتعالی خلق کرده است انرا و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که افریده است انرا مولف گوید که این حدیث منافات ندارد با انکه ارواح مومنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در اتش دنیا زیرا که مراد بمومنین و کافرین در این حدیث اعم از بنی ادم و غیر بنی ادم است از خلقی که پیش از خلق ادم در زمین بوده اند چنانچه بعد از این خواهد امد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حقتعالی میفرماید روزی که بگوئیم بجهنم را که ایا پر شدی و گوید که ایا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حقتعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حقتعالی بر سبیل تقریر فرماید که ایا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که ایا جای زیادتی هست یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حقتعالی در ان روز خلقی بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق عم فرمود خوشا حال ایشان که

مهاو کدو رقهای دنیاراند بدند و ایضا علی بن ابرهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین
م فرمود برتو باد بقران زیراکه حقتعالی خلق کرد بهشت را بید قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و
جای کل میان خشتها را پر از مشك کرد و خاکش زعفرانست و ریکش مروارید است و درجات ان
عدد ایات قران کردانید پس کسی که قران بخواند باو کویند بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس
بلند تر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که
زندیقی که به برکت حضرت صادق عم مسلمان شد از انحضرت پرسید که میکویند اهل بهشت اکر شخصی
از ایشان میوهٔ از درخت جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت بر میکردد حضرت فرمود
چنین است و مثال ان در دنیا چراغست که اکر صد هزار چراغ از او روشن کنند از روشنی ان چیزی
کم نمیشود کفت شما میکویید که ایشان میخورند و می اشامند و محتاج بقضاء حاجت نمیشوند فرمود بلی
از برای انکه قضای ایشان رقیق و لطیفست و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوش بو دفع
میشود کفت چون میشود که حوری هر چند شوهر او بنزد او میرود او را باکره می یابد فرمود زیراکه او
از طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و افتی با جسمش مخلوط نمیشود و در سوراخش
چیزی بغیر الت شوهر داخل نمیشود و بحیض و امثال نجاسات الوده نمیشود پس رحم بهم پیوسته چسبیده
است زیراکه غیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در ان و بیرون نمیرود کفت میکویند که او هفتاد حله
میپوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب ان حله و پوست و کوشت و استخوان میبیند فرمود بلی چنانکه
احدی از شما درهمی را در ته اب صاف می بیند هر چند عمق ان یك نیزه باشد کفت چکونه تنعم میکنند
اهل بهشت به نعیم ان و حال انکه هیچیك از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان
خود را در بهشت نه بیند و چون او را در بهشت نه بیند شك نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چکونه
کوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم
کفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند انها را و بعضی کفته اند انتظار قدوم ایشان
میکشند و امید دارند که انها در اعراف باشند مولف کوید که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار
قصور فهم سایل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در ان نشاه که اعراض فاسدهٔ دنیوی برطرف
شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص کردد از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت
هم رسانند و از عذاب انها ملتذ شوند هم چنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا
کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند و لذت از ان میبردند
و حقتعالی فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان اورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که
دشمنی کند با خدا و رسول او هر چند بوده باشد پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان

باخویشان ایشان بایه کریمهٔ یوم یفر المرء من اخیه و امه وابیه و صاحبته و بنیه فی الجمله شهادت بر
مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سایل ذکر نکرده باشد
وان دو وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم و علی بن ابراهیم روا
کرده است از حضرت رسول صم که فرمود که چون داخل بهشت شدم شجرهٔ طوبی را دیدم که اصل
در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر انکه در انجا شاخی از شاخهای او هست و اعلای
سبدها هست که مملو از حلهای بهشت است از سندس و استبرق از برای هر بنده مومنی ه
هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حلهٔ شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف
اینها جامهای اهل بهشت است و وسط ان درخت سایهٔ ایست کشیده شده در عرض بهشت که بق
عرض جمیع اسمانها و زمین است مهیا شده است از برای انها که ایمان اورده اند بخدا و رسول از
و سوارهٔ تند رو که در سایهٔ ان صد سال بتازد انرا قطع نمیکند اینست که حقتعم فرموده است و
ممدود و پایینش میوهای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانهای ایشان اویخته است و در هر
صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از انچه دیده اند در دنیا و از انچه ندیده اند و از انچه شنیده ان
از انچه نشنیده اند و هر میوه را که بچشند بجای ان مثل ان بروید چنانکه فرموده است لا مقطوعة و
ممنوعه و جاری شود نهری در زیر ان درخت که منفجر شود ازان نهرها چهار گونه نهرها از اب که متغ
نشده باشند و نهرها از شیر که طعم ان متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از ع
صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه عم جبرئیل
میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعم امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد برایشا
از حلهاو سندس و استبرق و زمرد و مروارید و یاقوت و عطر بهشت و حق تعم عطا کرد طوبی را
مهر حضرت فاطمه عم و انرا در خانهٔ علی عم قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است
که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدای توشوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ور
و پرهیزکاری است و منقاد اهل بیت عم است و نماز بسیار میکند و باینحال مبتلا شده است بمحبت لهو
باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که ایا این حالت او را مانع میشود از انکه نمازها را در اوقات فضیلت
بجای اورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازهای مومنان و زیارت برادرا
مومن گفت نه مانع نمیشود بان حالات او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این از وسوسهای شیطانس
و انشاءالله امرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفهٔ از ملائکه عیب کردند فرزندان ادم را د
متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال و هم در حرام پس حقتعم را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه
فرزندان ادم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی ادم را قرار داد که عیب نکنند بر

موم منا

مومنان چون اینحالت را از خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه پروردگار براورزدند و گفتند ای
پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر از تقصیر ما و برگردان ما را بحالتی که ما را از برای آن خلق کرده و
ما را مجبور بران ساختهٔ که میترسیم به بلاهای عظیم گرفتار شویم پس حق تعم این حالت را از ایشان برداشت
پس چون روز قیامت شود اهل بهشت داخل بهشت شوند ان ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که
بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سلام علیکم
بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد بسبب انکه صبر کردید در دنیا بر ترك لذات و شهوات حلال و سید بن
طاوس بسند موثق از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان
خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گویند کیستید شما و از کجا داخل
بهشت شدید گویند ما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر ان
مطلع نشده بود حق تعم ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی عم روایت کرده است
که پدرم گفت در بهشت نهری هست که انرا جعفری گویند و در کنارش در جانب راست در سفیدی
هست که دران هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد و ال محمد صم و در جانب
چپش در زردی هست که دران هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و ال
ابراهیم عم و ایضا بسند کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق عم از
تفسیر قول حق تعم فیهن خیرات حسان فرمود که اینها زنان شیعهٔ صالحه اند گفتم حور مقصورات
فی الخیام فرمود حوران مخدرهٔ مستوره اند که در خیمهای در و یاقوت و مرجان می باشند و هر خیمهٔ
چهار در دارد و در هر دری هفتاد دختر نورسید ایستاده اند که دربانان ایشانند و هر روزی کرامتی
از خدای عزوجل بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مومنان را و ایضا بسندی روایت کرده اند
که از ان حضرت پرسیدند که چه معنی دارد انکه مردم بیکدیگر میگویند که خدا جزا دهد ترا جزای
خیر حضرت فرمود که خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می
اید و بران نهر است منزلهای اوصیاء عم و شیعیان ایشان و در دو روکنار ان نهر دختران هستند که از
زمین روییده اند هر یك را که بکنند دیگری بجای ان میروید و ان دختران باسم ان نهر مسمی شده اند
و خیرات حسان ایشانند پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاك الله خیر مراد ان منزلهاست که خدا مهیا
کرده است انها را از برای برگزیدهای خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین عم از رسول خدا صم سوال کردند از صفت قصرهای خدا که بشهدا کرامت
میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از نقره است و خشتی از طلا و در میان خشتها
مشك و عنبر است و ریگشان از مروارید و در و یاقوت است و خاکشان زعفران است و تلهای انها از

کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری
از شیر و نهری از آب و نهرها محفوفند بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از نهرها خیمها هست از
یك قطعه در سفید که در آن درزی و قطعی و فصلی نیست حقتعالی گفته است باشید بهم رسیده اند و از
اندرون نشان بیرون مینماید و از بیرون آنها اندرون مینماید و در هر خیمه کرسی باشد که دانه نثار
کرده باشند بیاقوت سرخ و پایهایش از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد
و بر هر حوریهٔ هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهایش از زیر استخوان و پوست و حلی
و حلها چنان نماید که شراب صافی در شیشهٔ سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسوی بدست
کنیزی و در دست دیگر مجمرهٔ داشته باشد که آن گیسو را بان بخور کند و از آن مجمر بخار خوشبو ساطع
شود بی نار و لیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دههٔ ذی حجه روایت کرده است
که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حقتعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجهٔ در بهشت از
مروارید و یاقوت که مابین هر دو درجه بقدر صد سال راه باشد برفتار سوار تندرو و در هر درجه
شهری و در آن شهر قصری باشد از یك جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از
خانها و قصرها و غرفها و حجرها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خادم
و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حلها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آنها تواند کرد و چون
از قبر بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملك که در رو ند از
پیش او و از جانب راست و از جانب چپ او تا منتهی شود بدر بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه
از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش
زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی
آنشهر گویند ای ولی خدا میدانی این چیست گوید نه شما کیستید گویند که ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر
بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن هست ثواب تواست برای
تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت روزی
در خدمت حضرت امام رضا ع بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند
حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است در زمین و بدرستیکه
خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یك خشت آن از نقره است و یك خشت از از طلا و در آن صد
هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشك و عنبر است و در آن
چهار نهر هست نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان
هست از انواع میوها و بر آن قصر یا درختان مرغان هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای

انها از یاقوت و خواندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی
انتصار اهل اسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حقتعم کنند و ان مرغان پرواز کنند و در ان اب
فرو روند و در ان مشك و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و ان عطرها بر ایشان
بیفشانند و در انروز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی بر ایشان افشانده بیك دیگر هدیه فرستند
و چون اخر ان روز شوند از جانب حقتعم بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبهای خود به تحقیق که
ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال اینده و در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی صم و کلینی
از حضرت رسول صم روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس مینمایند از برای او درختی
در بهشت از یاقوت سرخ که منبت ان در مشك سفید باشد شیرین تر از عسل و سفید تر از برف و خوشبو
تر از مشك و در ان درخت میوها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یك از انها که شکافته شود هفتاد
حله از میانش بیرون اید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که
جبرئیل عم در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر مسندی از مسندهای بهشت نشانید و بهی
بدست من داد و ان به بدو نیم شد و از میان ان به حوریه بیرون امد که مژهای دیدهای او در سیاهی
مانند سینه کرکس بود پس گفت السلام علیك یا رسول الله السلام علیك یا احمد السلام علیك یا محمد من
گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیهٔ مرضیهٔ خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است
اسفل من از مشك است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند با ب زند
گانی پس خداوند جبار گفت باش بهم رسیدم افریده شدم از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر
تو علی بن ابی طالب عم و در کتاب اختصاص از حضرت باقر عم روایت کرده است که حقتعم میفرماید داخل
بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از اتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود
بعزت خودم سوگند که شما را نازل میگردانم در خانهٔ خلود و دار کرامت و چون داخل بهشت شوید بر
طول حضرت ادم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی عم سی و سه سال و بر زبان محمد
صم بالغت عربی و بصورت حضرت یوسف عم در حسن و جمال و نور از روهای شما ساطع باشد و بر دل
حضرت ایوب عم در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از انحضرت روایت کرده است
که بهشتها چهار است زیرا که کریم منان فرموده است ولمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که
بترسد از قیام حقتعم بمحاسبه و مجازات بندگان دو بهشت هست حضرت فرمود که مراد کسیست که او را
عارض شود شهوتی از شهوات دنیا که حرام باشد و بخاطر او رد مقام پروردگار خود در احساب و ثواب
و عقاب و ترك کند ان را از ترس خدا پس این ایه در شان او ست پس اینها دو بهشتند از برای مومنین
و سابقین پس فرموده است و من دونهما جنتان حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور

شد دو بهشت دیگر هست که پست تراند از انها در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب
یمین اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت الماوی و در این چهار بهشت نعمتها هست در بسیاری
مانند برگ درختان و ستارهای اسمان و بر ان چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است همه
که طولش پانصد سال راه است و خشتی از ان از طلا و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از
یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفرانست و کنگرهای او از نور یست که میدرخشد و از غایت
صفا و جلا ادمی روی خود را در دیوار ان می بیند و در ان حصار هشت در هست و هر دری دو مصراع
دارد که عرض انها یک ساله راه است بدو یدن اسب نجیب و ایضا فرمود که زمین بهشت بجای سنگ
ریزه نقره است و بجای خاک ورس و زعفران و انچه جاروب کنند مشک است و سنگ ریزه اش در و
یاقوت و کرسیهای ان از مروارید و یاقوت است و انچه حقتعم فرموده است که علی سرر موضونة یعنی
بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که می بافند از مروارید
و یاقوت بافته باشند و حجلها را بر روی ان کرسی زده باشند و حجلها از مروارید و یاقوت باشد اما از
پر سبک تر و از حریر نرم تر و بر ان کرسیها از فروش بقدر شصت غرفه از غرفهای دنیا باشد بعضی بالای
بعضی و این است معنی قول حقتعم و فرش مرفوعة و انکه فرموده است علی الارائك ینظرون حضرت
فرمود که مراد بارائك ان کرسیهای بافته است که حجلها بر ان نصب کرده اند و فرمود که رسول خداصم
فرمود که نهرهای بهشت بدون انکه رخنهٔ در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف
سفید تراست و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر بهشت بسیار خوش بواست و ریگش از در
و یاقوت و جاری میشود در چشمها و نهرها هر جا و بر هر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای
خود و اگر ضیافت کند جمیع انهار اکه در دنیا بوده اند از جن و انس هر اینه فرا گیرد همه را در خوردنی
و اشامیدنی و در زیورها و حلها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول روایت کرده است
که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشهایش
از مروارید سفید و برگهایش از حلهای سبز و رطبش سفید تر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از
مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد و از بالای ترکها تا پائین
خرماها متصل بهم دیگر بافته باشد و انچه از ان بگیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بود و اشاره
اینست قول حقتعم که لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و موبز و
انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و ثمرهای ایشان از در و مروارید و
ایضا از حضرت باقرعم روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست
و مخلوق می شوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوقی در کردن و دست رنج و انکشتر در دست

و نرم و ناعم و لطیف و فربه و محبور و مکرم و بر هر یك از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و
اشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قد بر
روهای ایشان نور و بدنهای ایشان حریر بپوشاند سفید رنك و زرد و زبود و سبز جامه بوده باشند
زنده باشند که هرگز نمیرند و بیداری باشند که هرگز نخوابند و بی نیازی باشند که هرگز فقیر نشوند
و فرحناك باشند که هرگز محزون نگردند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز
خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند که هرگز رو ترش نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند و بلذت خورند
و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند
و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال
باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر
کرسیها تکیه داده نظر کنند بسوی انها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملك علام با ایشان رسد بدانکه ایات
و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعم ان از حیز تحریر و تقریر بیرون است و انچه در این رساله
ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را
در کتاب عین الحیات و در رسالهٔ جنت و نار ایراد نموده ایم رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها
والی الیقین بها بمحمد و اله الطاهرین

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم

و عقوبات انست اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها بمحمد و اله شفعاء یوم الدین حقتعم فرموده است بترسید
و بپرهیزید از اتشی که اتش افروزان مردمانست و سنك و اکثر مفسران گفته اند که مراد سنك کبریتست
و بعضی گفته اند مراد بتهاست که با عابدان انها بجهنم میبرند و ایات در باب مخلد بودن کفار در جهنم
بسیار است و فرموده است بدرستیکه انها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشانست لعنت خدا
و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود تخفیف نمی یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی یابند و
در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است
که هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان
در دنیا و اخرت ایشان اصحاب اتش اند و در ان همیشه خواهند بود و فرموده است انها که مالهای یتیمان
را میخورند بظلم نمیخورند در شکم خود مگر اتش را و بزودی خواهند افروخت اتشی و از حضرت
باقر عم منقولست که رسول خدا صم فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که
اتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس گفتند یا رسول الله کیستند انها حضرت فرمود این ایه را خواند
که یعنی خورندگان مال یتیمانند و فرموده است که هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است
در حالتی که همیشه در ان خواهد بود و فرموده است بدرستیکه منافقان در درك پایین تر اتشند

در صفات جهنم

مفسران کفته اند جهنم را طبقات و درکاتست چنانکه بهشت را درجاتست و منافق در پست ترین طبقات
جهنم است و فرموده است که انها که کافر شده اند اکر از ایشان باشد جمیع انچه در زمین است و مثل ان
نیز باان داشته باشد و بفدای خود بدهد از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و ار
برای ایشان است عذاب درد اورنده میخواهند که بیرون روند از اتش و بیرون نخواهند رفت از
ان و از برای ایشانست عذابی مقیم و دایم و فرموده است که از برای ایشان هست شرابی از اب جوشید
و عذابی درد اورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری
از جن و انس را و فرموده است بدرستیکه از برای کافرانست عذاب اتش و فرموده است انها که کنج
میکذارند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم در روزی
که سرخ میکنند انرا در اتش جهنم پس داغ میکنند بانها پیشانیهای ایشانرا و پهلوهای ایشانرا و
پشتهای ایشانرا و بایشان میکویند اینست انچه کنج کذاشتید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه
انچه را کنج میکذاشتید و فرموده است و وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافرانرا اتش جهنم
مخلد خواهند بود در ان این بس است ایشانرا و لعنت کرده است ایشانرا خدا و از برای ایشانست عذاب
مقیم و فرموده است پس بکویند انهارا که ستم کرده اند بچشید عذاب دایمی را ایا جزا داده میشوید مکر
انچه کسب کرده اید و فرموده است که خائب و نا امید است هر جبار معاندی و از عقب اوست جهنم و باو
می اشامانند از اب صدید یعنی چرك و ریم جرعه جرعه می اشامد بجبر و نمیتواند فرو برد و اسباب مرك
از هر مکان و هر جهت بسوی او می اید و نمی میرد که از این شدتها خلاص شود و از عقب او عذابی
غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق عم فرمود که صدید خون و چرکیست که از فرجهای زناکاران
در جهنم جاری میشود که رنکش رنك ابست و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول صم و از حضرت
صادق عم روایت کرده اند که انرا نزدیك ادمی اورند و او کراهت دارد چون پیش روی او اورند
روپش بریان شود و پوست سر و رویش در ان بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعاء او را پاره کند تا از
دبرش بدر رود و حضرت صادق عم فرمود که مانند رودی از چرك و ریم از هر یك بیرون اید و انقدر
بکریند که جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس اب دیدها بر طرف شود و خون جاری
کردد و ان مقدار بکریند که کشتیها در اب دیدهٔ ایشان جاری توان کرد و فرموده است جهنم وعده
کاه ایشانست و انرا هفت در است و ار برای هر دری از ایشان جزوی قسمت شدهٔ هست از حضرت
امیرالمؤمنین عم روایت کرده اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و
یکی از دستها را بر بالای دیکری کذاشت و فرمود هم چنین و کفت بهشتها را بر عرض کذاشته است
و اتشها را بعضی بر بالای بعضی و پایین تر از همه جهنم است و بر بالای ان لظی و بالای ان حطمه و

بالای ان سقر و بالای ان جحیم و بالای ان سعیر و بالای ان هاویه و بعضی گفته اند پایین تر از همه
هاویه است و بالای همهٔ جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درکاه اول جهنم دویم سعیر است
و سیم سقر چهارم جحیم و پنجم لظی ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند اتش هفت در دارد و
درکهٔ ایست بعضی بر بالای بعضی درکه بالا ان جای اهل توحید است که معذب میشوند دران بقدر
اعمال خود در دنیا پس بیرون می اورند ایشانرا و دویم محل یهود است و سیم محل نصاری و چهارم
صائبون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم که درک الاسفل است محل منافقین است و فرموده است
که انجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب
بسبب انکه افساد میکردند بعضی گفته اند افعیها و عقربها از یاده میکنند بر اتش که نیشها دارند
مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهری چند است از مس گداخته که ایشانرا بان
عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاد میکنند از برای ایشان مارها مانند فیلها و شتران و عقربها مانند
استرهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردکار تو محشور میکردانیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر
میکردانیم ایشانرا در دور جهنم بدو زانو در امده پس جدا میکنیم از هر طایفهٔ هر یک که بر خداوند رحمان
طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بانها که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچ یک از شما
نیست مگر وارد جهنم میشود و بر پروردکار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم انهارا که پرهیزکار
بوده اند و میگذاریم ظالمانرا بدو زانو در امده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن
ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود وصول بسوی جهنم مشرف شدن بر جهنم است نه داخل
شدن دران هم چنانکه در جای دیگر فرموده است که پس حاضر میکنیم ایشانرا در جهنم بدو زانو در
امده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مومنان برد و
سلام است چنانچه بر ابراهیم عم شد و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس و
جابر روایت کرده اند و فرموده است هر چند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن انرا زیاده میکردانیم و
فرموده است که ما مهیا کردهٔ ایم از برای ظالمان اتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق ان یعنی سرا
پردهای ان بعضی گفته اند سرادق دیوار بست از اتش که احاطه کرده است بایشان یا دود و زبانهٔ اتش
است که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از احاطهٔ اتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه
کنند از بسیاری تشنکی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند بابی که مانند مهل یعنی مس گداخته
یا مانند دردیت یا چرک و ریم و خون که رویهای ایشانرا بریان میکند بد شرابیست مهل از برای ایشان
و بد متکائیست جهنم از برای ایشان و فرموده است پس انها که کافر شدند بریده شده است از برای
ایشان جامها از اتش گفته اند از برای ایشان جامها از مس گداخته سرخ شده مانند اتش میسازند

و میریزند ازبالای سر ایشان اب جوشان که کداخته می شود بان انچه درشکمهای ایشانست وپوستهای
ایشان و ازبرای ایشان کرزهاست ازاهن و هرکاه خواهند بیرون ایند ازاتش بسبب غم و کرفتکی نفس
برکردانند ایشانرا از اتش و کویند بایشان که بچشید عذاب اتش سوزنده را روایت کرده اند از
رسول خدا صم که کرزی چند بر سر ایشان زنند که اکر یکی از انها را بر روی زمین بیاورند و جن و انس
خواهند که انرا از زمین بردارند نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که اتش بزبانهٔ خود ایشانرا
ببالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند کرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و
یکساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیکر از حضرت صادق منقولست که این ایات در شان
بنی امیه است که اتش ایشانرا فرو کیرد چنانچه جامه ادمیرا فرو میکیرد پس لب پایین ایشان چنان بیاویزد
که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون ایند عمودهای
اهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برکردند و فرموده است انها که سبکتراست ترازوی اعمال ایشان
پس ایشانند که زیانکار جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانهٔ اتش بر روی ایشان
میوزد و روهای ایشان قبیح کردیده کفته اند که مانند کلهٔ بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا
و پایین درهم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان کشوده شده باشد بایشان کویند که ایا ایات ما
بر شما خوانده نمی شد پس شما بانها تکذیب می کردید کویند پروردکارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم
ما کروهی کمراهان ای پروردکار ما ما را از این اتش بیرون اور پس اکر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس
ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حقتعم فرماید دور شوید و با من سخن مکوئید و فرموده است
که مهیا کرده ایم ازبرای کسی که تکذیب کند بقیامت اتشی افروخته که هرکاه بیند ایشانرا از مکان
دوری شنوند ازبرای او صدای خشم انرا و نالهٔ اهلش را با خروش انرا و هرکاه بیندازند ایشان
را در مکان تنکی دستها در کردن بسته با پاشاطین در زنجیر کشیده در انجا فریاد کنند و اثبوراه و وا
ویلاه ملائکه بایشان کویند امروز ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد
شما نخواهد رسید از حضرت صادق عم منقولست که یکساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و کفته اند
تنکی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است که و لیکن لازم شده است قول از جانب
من که البته پر کنم در جهنم از جنیان و مردمان هردو و فرموده است انها که کافر شده اند ازبرای ایشانست
اتش جهنم مرک بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی
از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردکارا بیرون اور
ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر انچه میکردیم کویند بایشان که ایا عمر ندادیم شما را انقدر که متذکر
شوید و تفکر کنند در راه عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق عم فرمود که این سر

زنش از برای هجده ساله است چه جای بیشتر و امد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را
که ظالمانرا یاوری نیست و فرموده است بعد از انکه نعمتهای بهشت را برای مومنان ذکر کرده است
ایا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده ایم امتحانی از برای ستمکاران ان درختی است
که بیرون می اید در اصل جهنم و بیخ ان شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است بدرستی که کافران
میخورند از ان پس پر میکنند شکمهای خود را از ان پس از برای ایشان بر روی ان شرابی از حمیم گرم
جهنم هست که بر روی ان می اشامند پس باز گشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جهنم است
که ماوای ایشانست مفسران گفته اند زقوم درختی است در اتش که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت
و بدبویی و چون ابو جهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان اتش چون میروید
حقتعالی فرمود که انرا امتحان گردانیده ایم از برای ستمکاران و رءوس شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ
بدبوئیست در بادیه و بعضی گفته اند شیاطین جنسی از مار است میوه را تشبیه بسر مار کرده اند و بعضی
گفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده اند
که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبهٔ غالب میشود که عذاب اتش را فراموش میکنند و استغاثه بمالک میکنند
پس ایشان را بسوی ان درخت میبرد و ابو جهل در میان ایشانست پس میخورند از ان میوه تا شکم
ایشان پر میشود بجوش می اید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد پس اب میطلبند مالک از
حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می اورد و چون
نزدیک ایشان میرسد رویهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هر چه در شکم
ایشانست میکند از دو فرموده است که شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی گفته اند که غساق اب
بسیار سردیست که از سردی ایشان را میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب
نیشی در ان جاری می شود و بعضی گفته اند اب و چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند
و بعضی گفته اند عذابیست که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که
شبیه باینهاست و فرموده است که از برای ایشان سقفها از اتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان
و فرموده است گویند انها که در اتشند به خازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از
ما روزی از عذاب را خازنان گویند که ایا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین
و اصحاب گویند بلی امدند گویند پس هر چه خواهید دعا و استغاثه کنید فائده نمی بخشد شما را و نیست
دعای کافران مگر بی فائده و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در اتش خواهند بود
ناامید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان
که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است که بعد از هزار

سال که ایشان استغاثه کنند این جواب راخواهند شنید وفرموده است که شجرهٔ زقوم طعام ان کناه کارا
است که ابو جهل باشد از بابت مس کداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن اب که د
دیك جوشد کویند بزبانهٔ جهنم که بکیرید او را و ببرید و بکشید بمیان جهنم پس بریزند بالای سرش ا
عذاب حمیم و کویند باو بچش بدرستی که کمان میکردی که عزیز و کریمی در قوم خود و ترا عذا
نخواهند کرد و فرموده است که کوید باو قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او که این
انچه نزد منست از نامهٔ اعمال تو و حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه و خاصه وار
شده است که خطاب تثنیه برسول خدا و امیر المؤمنین ع است که بیند ازید در جهنم هر بسیار کفرا
کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی
کفته اند که خطاب با دو ملکست که موکلند بکافر و فرموده است که شناخته می شوند مجرمان و کافرا
بروهای سیاه ایشان پس زبانهٔ پیشانی ایشان را با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند
کویند ملائکه با ایشان اینست جهنمی که باور نمی کردند کافران کاه باتش ایشان را عذاب کنند و کا
باب جوشیده و فرموده است هرکاه ایشان را اینداز ند در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و د
جوش و خروش باشد و نزدیك باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیند از ند
در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که ایا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند کویند امدند
کنندهٔ و ما تکذیب کردیم و کفتیم خدا چیزی نفرستاده است و کفتند اکر ما می شنیدیم و میفهمید
و قبول میکردیم داخل جهنم نمی شدیم و فرموده است که نزد ما زنجیرها و غلهای کران هست و طعا
خار داری که در کلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون اید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او ر
داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمی کذارد چیزی از کوشت و پوست و استخوان ایشان
را و هیچ نوع از عذاب را نمی کذارد که بایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشان را و موکلند
براو نوزده ملك که خازنان جهنم اند و کفته اند که دیدهای ایشان مانند برق رباینده است و نیشهای
ایشان مانند شاخهای کاو و زبانهٔ اتش از دهانهای ایشان بیرون می اید ما بین دو دوش هر یك
هزار ساله راه هست و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند تواند کنجید و
رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یك از ایشان هفتاد هزار کس را برمیدارد و هر جای جهنم
که خواهد می افکند و بعضی کفته اند که بر خصوص سقر نوزده ملك موکلند و از برای درکات
دیکر خزانه داران دیکر هستند و روایت کرده اند که چون این ایه نازل شد ابو جهل با قریش کفت محمد
میکوید که خازنان جهنم نوزده نفراند و شما همه شجاعانید ایا نمیتوانید هر یك از شما یکی از خازنان را
بکیرید یکی از ایشان کفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید در این وقت این ایه نازل

شد

شد که ما نکردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی ادم نیستند که شما از عهده ایشان برایید
و نکردانیدیم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند
که بروید بسوی اتشی که انکار میکردید انرا در دنیا بروید بسوی اتش سیاهی که تیره است و سه
شعبه دارد و بادودی که از جهنم بیرون می اید و بکافر احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و
از جانب چپ که نفسهای ایشان را میگیرد و بعضی گفته اند که زبانهٔ از اتش بیرون می اید و احاطه
میکند مانند سراپرده سه شعبه میشود و در ان هستند تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند که سایهٔ
دود جهنم است چون داخل ان میشوند فایدهٔ بایشان نمی بخشد و از ضرر زبانهٔ اتش مانع ایشان نمیشود
و شرارهٔ چند بیرون می افکند اتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینماید و
فرموده است جهنم بر سر راه عاصیانست و طاغیان و کافران را ماب و مرجع است مکث خواهند کرد در
ان حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه حقب است هر حقبی
هفتاد حزیف است و هر حزیفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی
هزار سالست و از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند بچندین سند معتبر که این ایه در شان جماعتی
است از مسلمانان که از جهنم بیرون می ایند و در معانی الاخبار از حضرت صادق ع روایت کرده است
که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی
هزار سال از سالهایی که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که بیرون
نمی اید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در ان بماند و هر حقبی زیاده از شصت سالست و هر سالی
سیصد و شصت روز است و هر روزی مقدار هزار سالست از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند
بر انکه اخر از جهنم بیرون خواهم امد و نمی چشند در ان بردی و نه شرابی را ابن عباس گفته برد خوابست
و بعضی گفته اند نه هوای خنکی و نه ابی مگر حمیم و غساق و فرموده است مال کافر باو نفع نمیدهد و
البته می اندازد او را در حطمه و چه میدانی که چیست حطمه اتش خداست که افروخته شده است و
مشرف میشود بر دلها و درهای انرا بر روی ایشان میبندند در عمودهای کشیده شده پس محکم
میکنند انرا به میخهای اهنی از اتش تا امید بیرون امدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود
و عیاشی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل
توحید و مسلمانانرا که توحید شما فایدهٔ بشما نبخشیده و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم
پس پروردگار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان را پس
شفاعت کنند انقدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبرانرا که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای
هر که خدا خواهد پس فرماید مومنانرا که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هر کرا که خدا خواهد پس

حق تم فرماید من از همهٔ رحم کنندکان رحیم ترم بیرون اید برحمت من پس بیرون ایند از میان اتش
مانند پروانه و جانوران که نزد اتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمودهار امیکشند
و درهار ابر ایشان می بندند و بخدا سوکند که انها باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن
ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که کفت بحضرت صادق عرض کردم که یابن رسول اله
مرا بترسان که دلم سنکین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندکی دراز بدرستیکه جبرئیل
امد بنزد رسول خدا صم و رو ترش کرده بود پیشتر که می امد متبسم بود حضرت از سبب این حال سوال
نمود جبرئیل کفت امروز دمهایی را که بر اتش جهنم میدمیدند از دست کذاشتند فرمود ند که دمهای
اتش جهنم چیست ای جبرئیل کفت ای محمد حقتعالی امر فرمود که هزار سال بر اتش جهنم دمیدند تا سفید
شد پس هزار سال دیکر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سالی دیکر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه هست
و تاریك و اکر قطرهٔ از ضریع که عرق اهل جهنم و چرك و ریم فرجهای زناکار انست که در دیکهای
جهنم جوشیده و بعوض اب باهل جهنم میخورانند در ابهای اهل دنیا بریزد هر اینه جمیع اهل دنیا از کندش
بمیرند و اکر یك حلقه از زنجیر یکه هفتاد ذرع است و بر کردن اهل جهنم میکذارند بر دنیا بکذارند
از کرمی ان تمام دنیا بکدازد و اکر پیراهنی از پیراهنهای اهل اتش را در میان زمین و اسمان بیاویزند
اهل دنیا از بوی بد از هلاك شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بکریه
در امدند پس حقتعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردکار شما شمار اسلام میرساند و میفرماید
که شمار اایمن میکردانم از انکه کناهی بکنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از ان هرکاه که
جبرئیل بخدمت انحضرت می امد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق عم فرمود که درانروز اهل اتش
عظمت جهنم و عذاب الهی را می دانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم ان را میدانند و چون اهل جهنم
داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را بالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند
ملائکه کرزهای اهن بر کلهٔ ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیکردند پس پوستهای ایشانرا تغییر
میدهند و پوست تازهٔ بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر بکند پس حضرت با بو
بصیر کفت که انچه کفتم ترا کافیست کفت بس است و کافی است مرا و بسند معتبر از عمر بن ثابت منقولست
که حضرت امام محمد باقر عم فرمود که اهل جهنم در اتش فریاد میکنند مانند سکان و کرکان از شدت
انچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه کمان داری ای عمرو بکروهی که ایشانرا مرك نمیباشد که از
عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرکز سبك نمیشود و در میان اتش تشنه و کرسنه باشند و کران
و کنکان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کردهٔ
پروردکار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند و اتش بر ایشان افروزند و از حمیم

کرم

کرم جهنم بعوض اب اشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای اتش بدنهای ایشانرا
درند و کرزهای اهن بر سر ایشان کوبند و ملائکهٔ بسیار غلیظ بسیار شدید ایشانرا در شکنجه دارند
و بر ایشان رحم نمیکنند و بر روی ایشان را در اتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند
و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند
براورده نمی شود و اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که جهنم
را هفت در است از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابو بکر و عمر و عثمان است داخل می شوند
و از یک در بنی امیه داخل می شوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در این در شریک نیست
و یکدر دیگر باب لظی است و یکدر دیگر باب سقر است و یکدر دیگر باب هاویه است که هر که از ان
در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزند ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکند
پس هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الاباد در جهنم حال ایشان اینست و یکدر دریست که از ان در
دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست
و گرمی و شدتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدند از معنی
فلق فرمود که درهٔ ایست در جهنم که در ان هفتاد هزار خانه است و در هر خانهٔ هفتاد هزار حجره است
و در هر حجرهٔ هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل
جهنم را بر این دره گذار می افتد و در حدیث دیگر فرمود که این اتش شما که در دنیا هست یک جزو است
از هفتاد جزو از اتش جهنم که هفتاد مرتبه انرا باب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین
نمیکردند هیچ کس طاقت نزدیکی ان نداشت بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند
اورد که صراط را بر روی ان بگذارند پس جهنم فریادی در محشر براورد که جمیع ملائکه مقربین
و انبیاء مرسلین از بیم ان بزانوی در استغاثه ایند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادیی است
در جهنم که در ان سیصد و سی قصر است و در هر قصری سی صد خانه است و در هر خانهٔ چهل زاویه
است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی
سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از ان عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک
همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است که اهل ان
مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد و مرتبه دوم لظی است که حق تعم
در وصف ان میفرماید که بسیار کشنده است پای و دست مشرکانرا با پوست سر ایشانرا و بجانب خود
میکشد کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ
کرده و حقوق الهی را از ان ادا نکرده مرتبهٔ سیم سقر است که حقتعم در وصف ان میفرماید که سقر اتشی

است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق ان اجزا را باز میگرداند و اتش دست برنمیدارد و باز میسوزاند و اتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را ظاهر و هویداست برای ایشان و بران موکلند نوزده ملک با نوزده نوع از ملائکه و مر چهارم حطمه است که از ان شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که کویا شتران زردند که بر هوا میرو و هر که را دران افکنند او را در هم میشکند و میکوید مانند سرمه و روح از او مفارقت نمیکند و چو مانند سرمه ریزه شدند حقتعم ایشان را بحالت اول برمیگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در انجا کروه هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از اتش برمیگیرد که مملواست از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته با ایشان میخورانند پس چون بنزدیک روی ایشان می اورند پوست و گوشت روی ایشان در ا میریزد از شدت حرارت ان چنانکه حقتعم میفرماید که برای ستمکاران اماده کرده ایم اتشی را که احا کند با ایشان سراپردهای ان و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بابی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روی ایشان را بد شرابی است مهل از برای ایشان و بد تکیه گاهی است اتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در اتش فر رود و هر چند که پوستش بسوزد حقتعم بدل ان پوست دیگر بر بدنش برویاند و طبقهٔ ششم سعیر است که دران سیصد سراپرده از اتش است و در هر سراپردهٔ سیصد قصر است از اتش و در هر قصری سیصد خانه از اتشست و در هر خانهٔ سی صد نوع از عذاب مقرر است و در انجا مارها و عقربها از اتش است و کندهای زنجیرها از اتش برای اهل ان طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعم میفرماید که مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها از اتش افروخته و طبقهٔ هفتم جهنم است که فلق در انجاست و ان چاهیست در جهنم که چون در انرا میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقهاست از جهنم و صعود کوهی است از مس در میان جهنم و اثام وادی است از مس گداخته که بر دور ان کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که در جهنم وادی هست که انرا سقر مینامند که از انروز که خدا انرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا انرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر اینه جمیع انچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گند و بو و کثافت ان وادی و انچه خدا در انها برای اهلش مهیا فرموده است از عذاب خود و در ان وادی کوهیست که جمیع اهل ان وادی پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت ان کوه و عذابها که خدا برای اهلش در انجا مقرر فرموده است و در ان کوه دره ایست که اهل ان کوه بخدا استعاذه می نمایند از گرمی و گند و کثافت ان دره و عذابهای ان

و در ان دره چاهی هست که اهل ان دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید انچاه بخدا پناه میبرند و در ان چاه ماری هست که جمیع اهل انچاه از خباثت و تعفن و کثافت ان مار و انچه خدا در نیشهای ان قرار داده است بخدا استعاذه مینمایند و در شکم انمار هفت صندوق است که انجاجای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت و ان پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوای خدائی کرد و یهود است که یهود را گمراه کرد و مجوس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابو بکر و عمر و از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان اتش زده اند و پاهای ایشان را زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنهای از مس گداخته پوشانیده اند و جبها از اتش برای ایشان بریده اند و بر ایشان بسته اند و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز ان درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانهٔ ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می اید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند و در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از ان استعاذه مینمایند و انجای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت محمد و ال او داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کمتر کسی است که در یای از اتش باشد و دو نعل از اتش در پای او باشد و بند نعلینش از اتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سختتر است و حال انکه عذاب او از همه سهلتر باشد در حدیث دیگر وارد شده که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت و حرارت ان استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جهنم را سوزانید و در انچاه صندوقی است از اتش که اهل انچاه از گرمی و حرارت انصندوق استعاذه مینمایند و ان تابوتیست که در ان شش کس از پیشینیان جا دارند و شش کس از این امت اما شش نفر اول پسر ادم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در اتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و انکسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و انکسی که نصاری را بعد از پیغمبر شان گمراه کرد و اما شش کس اخر ابو بکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکردهٔ خوارج نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صم منقولست که فرمود اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از

اهل جهنم نفس بکشد و اثر ان بایشان برسد هر اینه مسجد و هر که دران است بسوزند او فرمود که
جهنم مارهاست بکلفتی کردن شتران که یکی از ایشان که میکزد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد
میماند و عقربها هست بدرشتی استر که از کزیدن انها نیز اینقدر از مدت میماند و از عبد الله بن عبا
منقولست که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوهست و در هر کوهی هفتاد هزار دره اس
و در هر درهٔ هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هز
خانه است و در هر خانهٔ هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راهست و نیشهای ان مار
بمثابهٔ نخلهای طولانیست می اید بنزدیک فرزند ادم و میکزد پلک چشمها و لبهای او را و جمیع پوس
و کوشت را از استخوانهایش میکشد پس چون میکریزد از ان مار در نهری از نهرهای جهنم می افتد
چهل سال یا چهل قرن دران نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که چون اهل بهشت
داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم درایند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل بهشت و ای
اهل جهنم اکر مرک بصورتی از صورتها در اید خواهید شناخت او را کویند نه پس بیاورند مرک را
بصورت کوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان کویند که ببینید این
مرکست پس حقتعالی امر فرماید که ان را ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید
بود و شما را مرک نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرک نخواهد بود این روزیست
که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشان را از روز حسرت از روزی که کار هر کس
منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از ان روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است
که حقتعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرک ایشان را نباشد که
دران روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع کردد و در عقاب الاعمال از
حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که چهار کسند که اهل جهنم با ان ازاری
که دارند که حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان حمیم واویلاه و واثبوراه میکویند از عذاب ان
چهار نفر متاذی میشوند و بایکدیکر میکویند چه حالتست که اینها دارند که با این ازاری که ما داریم
از اینها در ازاریم اول مردیست که او یخته است در تابوتی از اتش و دیکری امعاو رودهای خود را
میکشد و دیکری از دهانش چرک و خون جاریست و دیکری کوشت خود را میخورد پس کویند از
برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب او ما را ازار میکند کویند که او مرده و در کردنش
اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکند و انکه امعای خود را میکشید پروا نمی
کرد از بول بهر جای بدنش که میرسید و انکه ریم و خون از دهانش جاری بود تتبع و تفحص می
کرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و انکه کوشت خود را میخورد کوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن

چنین می کرد و در میان مردم عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع
روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفزع و مخوف
آورد جبرئیل گفت که این صدای سنگیست که هفتاد سالست که از کنار جهنم انداختم امروز قرار
گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل
آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا می دید میخندید و شادی می شد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را
که از او خلقی عظیم تر ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل سایر
ملائکه مرا سلام و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سائر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم
گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی همهٔ ما از او میترسیم
این مالک خازن جهنمست هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته
غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاد می گردد و خدا باین انتقام خواهد کشید از
ایشان و اگر بسوی احدی پیش از این خندیده بود هر اینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم بر او و
جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم به جبرئیل بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها
دارد و همه اطاعت او می نمایند چنانکه حقتعالی فرموده مطاع ثم امین که آیا امر نمی کنی او را که جهنم را
بمن بنماید جبرئیل باو گفت ای مالک بنما بمحمد آتش را مالک یک پرده را گشود و یک در از درهای
جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبهٔ که گمان کردم که
مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد آن برگردید و ابن
بابویه نیز مضمون این خبر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است و در آخرش فرموده
که بعد از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که آتش جهنم با سه کس سخن میگوید در روز قیامت با امیر و قاری
قران و صاحب مال با امیر گوید که ای آنکسی که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی
پس او را میرباید چنانچه مرغ دانهٔ کنجد را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آنکسی که قران
را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در خفیه پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار
که ای آنکسی که خدا دنیای بسیار گشادهٔ فراوان بتو داده بود و اندک چیزی بقرض از تو طلبید که
در آخرت اضعاف آن را بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را میرباید و فرو میبرد و از حضرت صادق
ع روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذابست و بر خازنان جهنم رحمتست یعنی از آن لذت می
یابند و ایشان را نمی سوزاند و حضرت امیر المؤمنین ع در نامهٔ اهل مصر در وصف جهنم فرموده است
که قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است

و مقامع و گرزهایش از حدید است و عذابش سست نمی شود و ساکنش را مرگ نمی باشد خانه ایست
که در ان رحمت نمی باشد و دعای اهلش در ان شنیده نمی شود و حقتعم فرموده است که اصحاب بهشت
در روز قیامت بهتراست قرارگاه ایشان و نیکوتراست محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت باقرع
فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از انکه داخل جهنم شوند دودی از جهنم باستقبال
ایشان اید بایشان گویند ملائکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که ان بهشت
است چون داخل ان شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت
خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در ان وقت تحفها از بهشت بیاورند و
ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز اینست معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتراست
فرمود در قول حقتعم مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشان را بایکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من
قطران فرمود یعنی پیراهنهای ایشان ازارزیز گداخته است چون انها بر ایشان بپوشانند فرو گیرد روی
ایشان را اتش و فرموده است در باب زناکار و من یفعل ذلك یلق اثاما حضرت باقر فرمود اثام رودیست
از ارزیز گداخته در پیش ان رود سنگستانی است از اتش و انجا جای کسیست که غیر خدا را پرستیده
باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در انجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین
عم منقولست که در جهنم وادی هست که ان را سعیر مینامند چون اتش جهنم کم می شود انرا می گشایند که
جهنم بان افروخته می شود و اینست معنی قول حقتعم کلما خبت زدناهم سعیرا علی بن ابراهیم روایت
کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون بپائین جهنم برسند جهنم نفسی
بکشد و ایشانرا به بالا اندازد پس گرزهای اتش بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان
چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق عم که در جهنم
وادی هست از برای متکبران که انرا سقر گویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سوال
کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است
که زندیقی از حضرت صادق عم سوال کرد که ایا اتش بس نبود که حقتعم بان عذاب کند خلق را که
مارها و عقربها نیز در جهنم افرید حضرت فرمود که خداوند جبار بان عقرب و مار گروهی را عذاب
میکند که میگفتند انها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قایل شدند تا انکه بچشاند
بایشان عذاب انچیز را که افریدهٔ خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت باقرعم روایت کرده است که
در جهنم کوهی هست که انرا صعد میگویند و در صعد وادی هست که انرا سقر مینامند و در سقر چاهی
هست که انرا هبهب میگویند هرگاه پرده از روی ان چاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی ان بفریاد می ایند
و این چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی روایت کرده است

که

که در بنی اسرائیل مرد مومنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بان
مومن میکرد چون ان کافر مرد حقتعم خانهٔ از گل در میان اتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد
و روزی او را از جای دیگر باو میرساند و میگویند باو اینها همه بسبب مدارا و نیکی است که نسبت
بفلان مومن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است که مومنی
در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام ازار ان مومن بود ان مومن از او گریخت و بیلاد مشرکین
رفت مردی از اهل شرك او را جای داد و رفق و مدارا باو نموده و او را ضیافت میکرد چون وقت
مرك ان مشرك شد حقتعم وحی نمود باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت من مسکنی بود
ترا در ان ساکن میکردم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرك بمیرد ولیکن ای اتش او را از جا بدر
او رو بترسان اما ازاری باو مرسان و روزی او را از دو طرف روز از برای او بیاورند راوی
پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد مولف گوید که این دو حدیث منافات
ندارند با ایاتی که گذشت که دلالت میکردند بر انکه کافران همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف
نمی یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشانست هر چند ازار بایشان نرساند و در حدیث دویم تخفیف
و ازعاج اتش ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکن است که این احادیث
مخصص ایات بوده باشند و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حقتعم امر کند
مردم را که بر صراط بگذرند مومنان باسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حقتعم گوید که ای
مالك استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالك دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشانرا که ای
گروه منافقان باینجا بیایید و بالا ایید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در اتش جهنم هفتاد
سال تا انکه بان درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان ببندند و از موضع
دیگر دری بگشاید و گوید از این در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای
اتش شنا کنند و چون بان در رسند باز بر روی ایشان ببندد و همیشه با ایشان چنین کند چنانکه ایشان
در دنیا پیوسته استهزاء بمومنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزءون و اینست معنی قول حقتعم الله
یستهزء بهم و یمدهم یعنی حقتعم در اخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری در
تفسیر این ایه فرموده که اما استهزاء خدا بایشان در اخرت انست که حقتعم هرگاه مستقر گرداند منافقان
معاندان علی ع را در جهنم که دار لعنت و مذلت است و عذاب کند ایشانرا بانواع عذاب عجیبهٔ تعذیب
و عقوبت و قرار دهد مومنانرا که منافقان بایشان استهزاء میکردند در دنیا در روضات جنان بحضور
محمد ص برگزیده ملك دیان ایشانرا مشرف گرداند برانها که استهزا میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده
نمایند بانچه ان منافقان گرفتارند در انها از عجایب نقمتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان

بشماتتی که بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشانست بتنعم ایشان در بهشتهای پروردگار ایشا
پس مومنان ان کافرانرا بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنفند بعضی د
میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشانرا و بعضی در میان چنکال درندکان اند که بازی
میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانهٔ زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشان ک
بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشانرا شدید میکرداند و بعضی در دریاهای جهنم غرق شده اند
و برو میکشند ایشانرا در میان انها و بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق را در کاوی
ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و می بینند مومنانرا که
در دنیا با ایشان سخریه و استهزاء میکردند بسبب انکه ایشان بموالات محمد و علی و ال ایشان اعتقاد کرده
بودند که بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوهای بهشت تنعم مینمایند و بعضی
در غرفها و بساتین و متنزهات ان سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در
خدمت ایشان ایستاده اند و بردور ایشان میکردند و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکهٔ خدا
وند جلیل می ایند بسوی ایشان از جانب پروردکار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجایب تحف و هدایا
و میکویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میکویند ان مومنان که مشرف کردیده اند
بر کافران و منافقان که ای ابو بکر و ای عمر و ای عثمان تا انکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا
در مواقف خزی و خواری خود مانده اید بیایید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بکشاییم تا
خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان کویند وای بر ما کی ما را این نعمت
میسر میشود مومنان کویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند و درهای بهشت را کشاده بینند
کمان کنند که ان درها بسوی جهنم کشوده است و میتوانند بان درها رسید پس شروع کنند در
شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه روند و کریزند و انها از پی ایشان روند و
بایشان رسند و عمودها و کرزها و تازیانها بر ایشان زنند و پیوسته با این نحو روند و انواع این عقوبات را
کشند تا وقتی که کمان کنند که بان درها رسیده اند بینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه
عمودها بر ایشان زنند و سرنکون بمیان حمیم جهنم افکنند و مومنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان
خندند و استهزاء و سخریه بایشان کنند و اشاره باینست الله یستهزء بهم و اینصا فرموده است فالیوم الذین
امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس در انروز انها که ایمان اورده اند از احوال
کافران میخندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حقتعالی فرموده است و اذا النفوس زوجت
حضرت باقر ع فرمود اما اهل بهشت پس ایشانرا جفت میکنند با خیرات حسان و اما اهل جهنم هر یك از
ایشانرا جفت میکنند با شیطانی که او را کمراه کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است فانذرتکم نارا

تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی پس یعنی ترسانیدم شمارا از اتشی که پیوسته افروخته
است و زبانه میکشد ملازم ان اتش نیست مگر شقی ترین مردم انکس که تکذیب کرد پیغمبرانرا و پشت
کردانید بر حق علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این ایات که در جهنم
وادی هست و در ان وادی اتشی هست که نمیسوزد بان اتش و ملازم ان نمی باشد مگر شقی ترین
مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت کردانید از ولایت او و قبول
نکرد بعد از ان فرمود که اتشها بعضی از بعضی پست تر است و اتش این وادی مخصوص ناصبیان
و دشمنان اهل بیت است و موید این است انکه شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت
کرده است که حضرت امیر المومنین ع فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش
روی من میرفت ناکاه ابلیس پیدا شد کفتم من باو که عجب پیر کمراه شقیی هستی تو کفت چرا اینرا
میکویی یا امیر المومنین بخدا سوکند ترا حدیثی نقل کنم از خودم و از خداوند عزوجل و در میان ما ثالثی
نبود بدرستیکه چون مرا بر زمین فرستاد خدا بسبب ان خطایی که کردم چون باسمان چهارم رسیدم ندا
کردم که الهی و سیدی کمان ندارم که از من شقی تر خلقی افریده باشی حقتعالی وحی فرمود بسوی
من که بلکه افریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را و جای
او را بتو بنماید رفتم بسوی مالک و کفتم خداوند ترا اسلام میرساند و میفرماید که بمن بنمایی کسی را که
از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت اتشی سیاه بیرون امد
که کمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بان کفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقهٔ
دویم اتشی بیرون امد از ان سیاه تر و کرم تر پس کفت ساکن شو ساکن شد و هم چنین هر مرتبه که میبرد
از مرتبهٔ سابق تیره تر و کرم تر بود تا بطبقهٔ هفتم برد اتشی از ان بیرون امد که کمان کردم که مرا و مالک را
و جمیع انچه خدا افریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود کذاشتم و کفتم ای مالک امر کن
انرا که سرد و ساکن شود و الا میمیرم مالک کفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم
که در کردن ایشان زنجیرهای اتش بود و ایشان را بجانب بالا اویخته بودند و بر سر انها کروهی ایستاده
بودند و کرزهای اتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند کفتم ای مالک اینها کیستند کفت مکر
نخواندی انچه در ساق عرش نوشته بود و من دیده بودم که حقتعالی بر ساق عرش دو هزار سال پیش از
انکه دنیا یا ادم را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و اله ایدته و نصرته بعلی اینها
دو دشمن ایشان و دو ستم کنندهٔ بر ایشانند یعنی ابو بکر و عمر و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت
صادق ع روایت کرده است که کفر بر کتاب خدا بر پنج وجه است از جملهٔ انها کفر جحود است و انست که
انکار کنند پروردکاری خدا را و کویند پروردکاری نیست و بهشتی نیست و اتشی نیست و این

قول دو طایفه از زنادقه است که ایشانرا دهریه میکویند و سید بن طاوس از کتاب زهد النبی روایت
کرده است از حضرت امیر المومنین که حضرت رسالت پناه صم فرمود بحق انخداوندی که جان محمد
در دست قدرت اوست که اکر قطرهٔ از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هراینه فرو روند تا طبقه هفتم
زمین و طاقت انرا نیاورند پس چکونه خواهد بود حال کسی که ان طعامش باشد و بحق انخداوندی
که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که اکر یکقطرهٔ از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هراینه فرو رود
تا زیر طبقهٔ هفتم زمین و طاقت انرا نیاورند پس چکونه خواهد بود حال کسی که ان اشامیدنش باشد و بحق
انخداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اکر یکی از مقامعی که خدا فرموده است بر کوههای زمین
بکذارند هراینه فرو رود تا پایین طبقهٔ هفتم زمین و طاقت ان نداشته باشند پس چکونه خواهد بود
حال کسی که اینهارا بر او بکوبند در جهنم و ایضا از کتاب مذکور روایت کرده است که چون این ایه
نازل شد که بدرستیکه جهنم وعده کاه جمیع ایشانست و از برای ان هفت دراست و از برای هر دری
از انها حصه مفرزی از برای کافران و عاصیان هست حضرت رسول صم کریست کریهٔ شدیدی و اصحاب
انحضرت از برای کریه او کریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر اورده است و نتوانستند از انحضرت
سوال کردن و انحضرت چون فاطمه را میدید شاد میکردید یکی از صحابه رفت بخانهٔ فاطمه که ان حضرت را
بیاورد دید که اردجوی در پیش کذاشته است و خمیر میکند و میکوید وماعندالله خیر وابقی پس
سلام کرد بر انحضرت و حال حضرت رسول صم و کریستن او را نقل نمود حضرت فاطمه برخاست و چادر
کهنهٔ برخود پیچید که دوازده موضع انرا بسعف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بران چادر افتاد
کریست و کفت واحزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه
دختر محمد صم که بهترین خلق است چنین جامهٔ میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرکوار خود امد کفت
یارسول الله صم سلمان تعجب میکنند از لباس من بحق انخداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است که
پنج سالست که نیست من و علی را مکر پوست کوسفندی که شتر مادر روز بر روی ان علف میخورد
و چون شب میشود انرا در زیر خود می اندازیم و بالش زیر سرما از پوستست که لیف خرما در میانش
پر کرده ایم پس حضرت رسول صم فرمود ای سلمان دختر من در میان کروهی خواهد بود که پیش از همه
کس ببهشت میرود پس فاطمه کفت ای پدر بزرکوار چه چیز باعث کریهٔ تو شد حضرت فرمود که
جبرئیل این دو ایه را اورد حضرت فاطمه این دو ایه را شنید بر روی در افتاد و کفت وای پس وای
بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان کفت کاش من کوسفندی بودم و مرا میکشتند و کوشت مرا میخوردند
و ذکر جهنم را نمی شنیدم ابوذر کفت چه بودی اکر مادر مرا نمی زائید و یاد جهنم را نمی شنیدم عمار
کفت در بغا که مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم

حضرت

وحضرت امیر عم فرمود کاش سباع کوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم
پس حضرت امیر عم دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر
قیامت درمیان آتش میگردند و بقلابهای آتش کوشت ایشانرا میدرند بیماری چندند که کسی بعیادت
ایشان نمیرود و مجروحی چندند که کسی مداوای جراحت ایشان نمی کند و اسیری چندند که کسی
سعی در رهایی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می آشامند و درمیان طبقات جهنم میگردند و
بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش میپوشند و بعد از معانقهٔ زنان با شیاطین مقرون میگردند
آیات و احادیث اوصاف جهنم و شدائد عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودم
و اکثر را در بحار الانوار ایراد کرده ام حقتعم جمیع مؤمنانرا از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت
هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین فصل هفدهم دربیان اعرافست حقتعم فرموده است و ندا کنند
اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما که حق بود پس
آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان
بگوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی درمیان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانی است
که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند بمردم و ایشان به آخرت و قیامت کافر
بودند در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا را
خواهد کرد حضرت امیر عم خواهد بود و از ابن عباس روایت کرده اند که علی را در کتاب خدا نامهاهست
که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این آیه وارد شده است او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر
ستمکار انیست که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که
میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعرافست که حصاریست میان بهشت و دوزخ
گفته است بر اعراف مردانی چند هستند که می شناسند هریك را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب
بهشت را که سلام برشما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون
دیدهٔ ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا
کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که شناسند ایشان را بسیمای ایشان و گویند فائده نبخشید شما
جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما
قسم میخوردید که رحمت خدا بایشان نخواهد رسید پس بایشان گویند داخل شوید در بهشت خوفی نیست
برشما و اندوهناك نخواهید شد اینست ترجمهٔ ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف
و رجالی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست درمیان بهشت و جهنم چنانچه در جای
دیگر فرموده که درمیان بهشت و جهنم سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش در آن

رحمتست که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل ان عذابست که طرف جهنم باشد و بعضی کفته اند
اعراف کنکرهاو بالای ان حصار هاست و بعضی کفته اند صراطست و اول اشهر و اظهر است و ا
خلافست در مردانی که در اعراف می باشند بعضی کفته اند کروهی اند که حسنات و سیئات ایشان
برابر است و حسنات ایشان مانع است از انکه بجهنم روند و کناهان ایشان مانع است میان ایشان و بهشت
پس ایشان را در این موضع کذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بانچه خواهد پس ایشانرا داخل
بهشت میکند و بعضی کفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را می شناسند و خازنان
بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمالند که کواهند در اخرت بر مردم و بعضی کفته اند نیکان
و بهترین مؤمنان اند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر
و حمزه و عباس در انجا می باشند و دوستان خود را می شناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی
رو و احادیث بسیار از ائمه ع وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که می شناسیم هرکسی را بسیمای
او و هرکه ما را می شناسد و ما او را می شناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هرکه شیعهٔ ما نیست و ما او را
نمی شناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایات دیکر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین
عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای
جمع بین الاخبار انست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمهٔ هدا ع خواهند بود که
مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانهٔ بهشت می کردانند و از صراط میکذرانند و دشمنان خود و کفار
و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهند
شد انثم اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و اخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت
و اهل بیت او ع داخل بهشت می شوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت می شوند
و بعضی همیشه در اعراف میمانند و هر دو محتملست چنانکه ابن بابویه در رسالهٔ عقاید کفته است که
اعتقاد ما در اعراف انست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بران مردانی چند هستند که هرکس
را می شناسند بسیمای ایشان و انمردان رسول خدا و اوصیای او ع اند که داخل بهشت نمی شود مکر
کسیکه ایشانرا شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمی شوند مکر کسی که ایشان را نشناسد
و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشانرا
یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی کناه ایشانرا خواهد امرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید کفته
است اعراف کوهیست در میان بهشت و دوزخ و بعضی کفته اند حصاریست در میان اینها و مجمل سخن
در این باب انست که مکانیست نه از بهشت و نه از دوزخ و احادیث در این باب وارد شده است و چون
روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و حضرت امیر و امامان از ذریت انحضرت و ایشانند

اهلا که خدا فرموده وعلی الاعراف رجال وحقتعم با ایشان میشناساند اصحاب بهشت واصحاب جهنم را بعلامتی
چند که در سیمای ایشان ظاهر میکرداند چنانکه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده است
یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است
ان فی ذلک لایات للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق او طایفهٔ هستند که توسم میکنند خلق
را و علامات ایشانرا ملاحظه مینمایند و بسیمای اهلا ایشانرا میشناسند و حضرت امیر عم فرموده منم صاحب
عصا و میسم مراد علم انحضرت است باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر عم منقولست که مائیم متوسمین
که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حقتعم ساکن میکرداند در اعراف طایفهٔ از
خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنهٔ خود ثوابی را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند
مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت
دهند ایشانرا که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول و حضرت امیر و ائمه عم و بعضی گفته اند که اعراف
مسکن طایفهٔ چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس
خدا ایشانرا در این مکان ساکن میکرداند و عوض میدهد ایشانرا بر المها که در دنیا بایشان رسیده است
بنعمتی چند که پس تراست از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت باقها میرسند
و باینها که ذکر کردیم عقل اباندارد از اینها و اخبار در این باب وارد شده است و حقتعم حقیقت حال را
بهتر میداند و انچه متیقن است انست که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و می ایستند در انجا حجتهای
خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در انجا خواهند بود و بعد از ان
خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد بود تا اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ طبرسی روایت
کرده است از حضرت صادق که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در انجا باز میدارند هر
پیغمبری و هر خلیفهٔ پیغمبر را با گناه کاران اهل زمان خود هم چنانکه می ایستد سرکرده لشکر با ضعیفان
لشکر خود که ایشانرا محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر ببهشت رفته اند پس خلیفهٔ خدا در هر زمان
میکوید بگناه کاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیش تر
ببهشت رفته اند پس سلام میکنند گناه کاران بر ایشان چنانکه حقتعم فرموده است و نادوا اصحاب الجنة
ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند و امید
دارند که داخل شوند و فرموده است وهم یطمعون یعنی اهلا داخل بهشت نشده و طمع دارند که
خدا ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام عم و نظر میکنند این گناه کاران
بسوی اهل جهنم و میکویند پروردگارا مکردان مارا با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف
که پیغمبران و خلفای ایشانند بامری که از جانب خدا بایشان میشود داخل شوید در بهشت خوفی

بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن
نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر ع بودم عبد الله بن کوا آمد و از آنحضرت تفسیر این آیه را
سوال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت باز میدارند در میان جنت و نار و هر
که ایمان بما آورده و یاری ما کرده است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که
دشمن ماست میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم یعنی آن مردانی
که بر اعراف موکلند که ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای
مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده
است که اعراف موضع بلند چند است میان جنت و نار و رجال ائمه ع اند که می ایستند بر اعراف با بعضی
از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان کامل بیحساب ببهشت رفته اند پس میگویند باین شیعیان خود که
گناه کار اند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن خود که بیحساب داخل بهشت شده اند پس سلام
میکنند بر ایشان و امیدوارند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان بگویند که نظر کنید
بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان
پس ندا کنند ائمه آنجماعتی را که ایشان را بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند
فایده نبخشید شما را آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس
گویند بایشان که اینها شیعیان و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل
حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناه کار خود که داخل شوید در بهشت و بر شما خوفی
و اندوهی نیست پس حقتعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب النار اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب
یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است اینها را بر کافران
که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم
ایشان را چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند

فصل هیجدهم

در بیان جماعتیست که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد میباشند و جمعی که در آن مخلد نمیباشند
بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه
بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه
کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد ند در عذاب جهنم و عذاب ایشان هرگز سبک
نخواهد شد و آیات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل بهشت نمی شوند و گذشت
که یا داخل جهنم میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از
ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق

در جماعت اهل نار

نتوانند

نتوانند کرد یادر زمان جاهلیت وفترت باشند وحجت برایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند
واحتمال نجات در باب ایشان هست وخلافی نیست در انکه کسیکه منکر یکی از ضروریات دین اسلام
باشد در حکم کفار است ومخلد در نار است وضروری دین اسلام انست که بدیهی شده باشد در دین
اسلام وهرکه صاحب این دین باشد انرا داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد وهنوز نزد
او ضروری نشده باشد مانند نماز وروزهٔ ماه مبارک رمضان وحج وزکوة وامثال اینها کسی که ترک
اینها کند کافر نیست وکسیکه ترک اینها را حلال داند کافر است ومستحق قتلست وهم چنین اگر فعلی از او
صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا محرمات الهی باشد عمدا مثل انکه عمدا مصحف مجید را بسوزاند
یا در قاذورات اندازد یا لکد بران بزند یا حق تعم یا ملائکه را یا یکی از انبیاء عم را دشنام دهد یا سخنی
بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم وخواه در نثر یا کعبهٔ معظمه را بیجهتی خراب کند یا عمدا
در ان بول وغایط بکند وهم چنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول وائمه عم استخفافی کند بقول
یا بفعل یا تربت شریف حسین را استخفافی کند قولا یا فعلا مثل انکه والعیاذ بالله بان استنجا نماید یا نسبت
بکتب حدیث شیعه استخفاف کند وبعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که
ضروری دینست استهزا واستخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد وانرا بقصد عبادت
سجده کند یا شعار کفار را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر کرداند مثل انکه زنار ببندد یا بنقصد یا پیشانی
خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان وبعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور
خواهد شد انشاء الله واما غیر شیعهٔ امامیه از سنیان وزیدیه وفطحیه وواقفه وکیسانیه وناووسیه
وسایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند انها نیز کافر ونجس ومخلد در جهنم اند
مانند خوارج که برامام زمان خروج کرده اند وناسزا نسبت بائمه عم میگویند مانند خارجیان عمان یا غلات
که ائمه را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق
عالم دانند بنابر بعضی از احادیث ونواصب که عداوت با همهٔ ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا
که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلامست واز حضرت صادق عم منقولست که غسل مکن در
جائی که در انجمع میشود غسالهٔ حمام زیرا که در ان غسالهٔ ولد الزنا می باشد وغسالهٔ ناصبی می باشد وان
بدتر است از ولد الزنا وبدرستیکه حقتعم خلقی بدتر از سگ نیافریده است وناصبی نزد خدا خوار
تر است از سگ ومجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافر ومخلد
در اتشند ودر غیر اینها از فرق مخالفان دو قسمند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است
وعلم ببطلان مذهب خود دا ند واز برای تعصب واغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت
اباء واسلاف بدین باطل قایل شده اند وقوت تمیز میان حق وباطل ندارند وتفحص دین نمیکنند وخود را

از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با انکه قدرت بر
دارند و دویم جماعتی چند اند که ضعیف العقلند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانن
کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت وجاهلیت
و اهل باطل غالبند و اهل حق از خوف پنهانند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنان
اشاره باینها شد اما جماعت دویم مشهور میان علما انست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند نه حکم بکف
ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان در اخرت حال ایشان معلوم میشود چنانچه حقتعم فرموده است ک
مستضعفان از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی ر
پس این جماعت شاید خدا عفو کند ایشان را و خدا عفو کننده و امرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر
این ایه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که حیله بسوی کفر نمی یابند که دانسته کافر شون
و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفالند و انها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکان است
و بعضی کفته اند که مستضعف کسیست که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان
ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او
مستضعف نیست و باز حق تعم فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر
خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشانرا یا توبهٔ ایشانرا قبول میکند و ایشان را مرجون
لامر الله میکویند و در احادیث واقع شده است که مراد کروهی چندند که از شرک و بت پرستی در امده اند
و ایمان را بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند و در محاسن
از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق عم پرسیدند از قول حق تعم که هر که حسنهٔ
بیاورد از برای اوست ده برابران ایا این درباب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مومنانست
کفتم کسیکه نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد
و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت
کرده است از کامل بن ابراهیم که کفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری عم رفتم و در خاطر داشتم
که سوال کنم ایا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل انکه من میشناسم بشناسد و شیعه نباشد
چون داخل شدم و سلام کردم نشستم نزدیک درکاهی که پرده دران اویخته بود بادی امد و کوشهٔ پرده
را برداشت جوانی بنظر من امد مانند پارهٔ ماهی و نزدیک بچهار سال می بایست داشته باشد مرا ندا کرد
که ای کامل بن ابراهیم برخود لرزیدم و ملهم شدم کفتم لبیک ای سید من کفت امدهٔ بسوی ولی خدا
و حجت او و باب او که سوال کنی که داخل بهشت نمیشود مکر کسیکه مثل تو عارف و شیعه باشد کفتم بلی
والله از برای همین امده ام فرمود که چنین باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوکند که کروهی

داخل

داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند ایشان فرمود گروهی اند که بسبب
محبتی که بعلی عم دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که
متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و اخرت هر دو حکم کافر
دارند و نجس اند و در اخرت مخلد در جهنمند سید مرتضی و جمعی باین قایلند و اکثر علمای امامیه را
اعتقاد انست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در اخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند
بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می ایند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری قایل
شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است و علامهٔ حلی در
شرح یاقوت گفته است اما انها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر عم نشده است اکثر اصحاب ما قایلند
که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و انها که قایلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند
در حکم ایشان در اخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلدند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از
عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول نادر است نزد مصنف و او قایل شده است که از عذاب خلاص
میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و انکه ایشان مخلد در نار اند
و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند
یا داخل بهشت میشوند قولیست در نهایت ندرت و قایل بان معلوم نیست و ان در میان متاخرین متکلمین
بهم رسیده است که خبری از اخبار و اثار و اقوال قدمای اخبار ندارند ابن بابویه در رسالهٔ عقاید
گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که امامت را در غیر اهلش قایل
شود ظالم و ملعون است و حضرت رسول صم فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من
انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده است و
گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسیست
که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین و
انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسیست که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری
محمد صم را و حضرت صادق عم فرمود که منکر اخر ما مثل منکر اول ما است و حضرت رسول صم فرمود که
امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان حضرت امیر عم است و اخر ایشان قایم عم است اطاعت ایشان
اطاعت من است و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است
و حضرت صادق عم فرمود که هر که شك کند در کفر دشمنان ما و ستمکنندگان بر ما کافر است و اعتقاد
ما در انها که با علی عم جنگ کرده اند مثل فرمودهٔ پیغمبر است که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده و هر
که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن انحضرت

در حق علی و فاطمه و حسنین ع که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح ک
و اعتقاد ما در برائت انست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگانه یعنی ابو بکر و عمر و عثما
و معویه و از زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و ان
ایشان بدترین خلق خدایند و انکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه ع مگر ببیزاری از دشمنا
ایشان و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر انکه هر که انکار کند امامت
احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس
او کافر و گمراهست و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر فرموده است که اتفاق کرده اند امامیه
بر انکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشانرا توبه بفرماید در وقتیکه متمکن باشند
بعد از انکه ایشانرا بدین حق بخواند و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست
بیایند قبول کند و الا ایشانرا بکشد از برای انکه مرتدند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر ان مذهب او از
اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که
هر که جنگ کند با حضرت امیر ع او کافر است و دلیل بر این اجماع فرقهٔ محقهٔ امامیه است بر این و اجماع ایشان
حجتست و ایضا میدانیم که هر که با انحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است
همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که مدخلیت هر دو در این باب یک نحو است پس استدلال کرده اند
باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین در رسالهٔ حقایق الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته
است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشانرا اجماعی میدانند و انچه از اخبار در این باب ظاهر میشود انست که
غیر مستضعفین از مخالفان در احکام اخرت حکم کفار دارند و از جهنم بیرون نمی ایند و در دنیا نیز حکم کفار
دارند اما چون حقتعالی میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قایم ع غالب خواهد امد و
شیعیانرا معاشرت و مواصلت و معاملهٔ با مخالفان ضرور خواهد شد در این دولتهای باطل اکثر احکام
اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و
ذبیحهٔ ایشانرا حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سائر
احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب
ع ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند و در همهٔ احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ
مفید و شیخ شهید ثانی باین تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان همهٔ احادیث می شود و ایضا ممکن است
بگوئیم که چون در اینزمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری می شود و در
زمان حضرت قایم چون حق ظاهر صریح را که بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سائر کفار
دارند و از جملهٔ احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده اند

ان رسول

از رسول خدا صم که هرکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت
صادق عم پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند
معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که سه کسند که حقتعم نظر رحمت نمی کند بر ایشان در قیامت
و عمل ایشان را قبول نمی کند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوای امامت کند و از
جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامیرا که از جانب خدا منصوب شده است و کسیکه
گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار تاویل آیاتی که در عذاب ابدی
کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضا در اخبار بیشمار وارد شده
است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار کند در عبادت داخل این آیه است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة
یعنی عمل کننده تعب کشنده است یا ناصبی است و ملازم آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث
معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت عم داشته
باشد هیچ کس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم و لکن ناصبی کسیست که با شما شیعیان
دشمنی کند و داند که شما شیعهٔ مایید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس
در کتاب سرایر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی
و سوال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بر زیاده از این که ابو بکر و عمر را تقدیم کند بر امیر
المومنین و اعتقاد بر امامت آنها داشته باشد حضرت در جواب نوشت که هرکه این اعتقاد داشته باشد او
ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق عم روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که در شب
معراج چون مرا باسمان بردند حقتعم بمن وحی کرد در باب محمد و علی و فاطمه و حسنین عم و گفت ای محمد
اگر بندهٔ مرا عبادت کند بقدر آنکه مانند مشک پوسیده بشود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت
و امامت ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر امام
حسن عسکری عم فرموده در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئك اصحاب النار
هم فیها خالدون یعنی بلی هرکه کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند
و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که احاطه باو کند آنست که او را بیرون کند از جملهٔ
دین خدا و نزع کند از جملهٔ دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن گرداند او را از
غضب الهی و آن شرك بخدا است و کفر بنبوت و کفر بولایت علی عم و خلفای او و هر یك از اینها سیئه ایست
که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنند
گان باین سیئه احاطه کنندهٔ اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت
باقر روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که هرکه انکار کند امامت امیر المومنین را از اصحاب آتش

است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق عم روایت کرده است که دشمنان علی
جهنم خواهند بود ابد الاباد و هرگز بیرون نخواهند امد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر روا
کرده است که حضرت امیر عم فرمود که چون روز قیامت شود منادی ندا کند از اسمان که کجاست ع
عم بر خیزم من پس گویند تو پی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس پس گویند راس
گفتی داخل بهشت شو امرزید خدا ترا و شیعه ترا و امان بخشید ترا و ایشانرا از فزع اکبر قیامت داخل
بهشت شوید ایمان ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک نخواهید شد هرگز و علل از حضرت امام موس
روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند خدا ایشان را لعنتی میکند کفتند چرا فرمود برا
انکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده اس
که حضرت صادق عم بحمران کفت که ریسمان دین حق و ولایت اهل بیت را بکش میان خود و میا
اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی
و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از ریسمان و لایت بدر رو
از او بیزاری بجوید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از انحضرت روایت کرد
است که حقتعلی را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند
مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرکست و ایضا از انحضرت روایت
کرده است که اگر انکار حضرت امیر عم کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل
جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر
زمان به شخص او و لغت او کافر شده است بجمیع انچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت
صادق عم روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر باد و از ده میدید که ملک با ایشان سخن میگوید هر که
یکی از ایشانرا کم کند باز باد کند از دین خدا بدر میرود و بهرۀ از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف
روایت کرده که از ادکردۀ حضرت علی بن الحسین عم از انحضرت عم پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست
مرا خبر ده از حال ابو بکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است
و ایضا روایت کرده است که ابو حمزۀ ثمالی از انحضرت از حال ابو بکر و عمر سوال کرد فرمود که کافرند و هر
که ولایت ایشانرا داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث متفرق
است و اکثر در بحار الانوار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعۀ امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و
بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت
رسول خدا و ائمه عم البته باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما انکه آیا بعضی از ایشان ممکن
است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا انکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمی شوند و

عقاب

عقاب ایشان یا در دنیاست یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر و احادیث در این باب اختلاف و ابهام
بسیار دارد و کویا سبب این اختلاف و ابهام انست که شیعه جرات بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند
و معتزله از اهل سنت را اعتقاد انست که اصحاب کبایر در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این
قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم عم روایت کرده است که مخلد در
جهنم نخواهد بود احدی مکر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرك و کسی که اجتناب از کناهان کبیره کرده
باشد از مومنان او را از کناهان صغیره سوال نمیکنند حقتعم میفرماید اکر اجتناب کنید از کبائر انچه نهی
کرده اند شما را از ان تکفیر میکنیم و می امرزیم کناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل
نیکو پس کرامی راوی کفت یابن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مومنان
فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی عم که کفت شنیدم از رسول خدا صم که نیست شفاعت من
مکر از برای اهل کبائر از امت من و امانیکوکاران پس با ایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت
ندارند راوی کفت چکونه شفاعت از برای اهل کبائر میباشد و حال انکه حقتعم میفرماید و لا یشفعون
الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندکان مکر از برای کسی که پسندیده باشد و کسی که
مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مومنی نیست که ارتکاب کناهی بکند مکر انکه
بدمی اید او را این فعل و پشیمان می شود از ان و حضرت رسول صم فرمود که بس است پشیمانی از برای
توبه فرمود که هر که شاد کند او را حسنهٔ او و ازرده کند او را کناه او پس او مومن نیست پس کسی که پشیمان
نشود از کناهی که مرتکب او میکردد پس او مومن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر
نفس خود خواهد بود و حقتعم میفرماید که نیست در قیامت ظالمانرا دوستی و نه شفیعی که سخن او را
شنوند و اطاعت او کنند راوی کفت یا رسول الله بچه جهت مومن نیست کسی که پشیمان نشود بر کناهی
که مرتکب ان کردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیرهٔ از کناهان را داند بعلم یقین که او را
وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر انچه کرده است و هر کاه پشیمان شود تائب خواهد بود و مستحق
شفاعت خواهد کردید و هر کاه نادم بر ان نباشد مصر خواهد بود و مصر امرزیده نمیشود برای انکه مومن
نیست و باور نکرده است عقوبت کناهی را که مرتکب شده است و اکر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان
میشد و رسول خدا صم فرمود که کبیرهٔ نیست با استغفار و صغیرهٔ نیست با اصرار و اما انکه خدا فرموده است
و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مکر انکسیرا که خدا دین او را پسندیده باشد و دین
اقرار بجزا است بر حسنات و سیئات یعنی در دین داخلست و کسیکه خدا دین او را پسندیده باشد البته
پشیمان میشود بر انچه مرتکب شده است بر کناهان خود چون میداند عاقبت انرا در قبر و قیامت و در تفسیر
عسکری مذکور است که رسول خدا صم فرموده که و لا بت علی حسنه ا[illegible]ت که با ان ضرر نمیکند چیزی

از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنکه باهلش میرسد از تطهیر گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب
در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین و محبت علی ع‌م و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که
نفع نمیکند بآن هیچ چیز مگر آنچه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی
و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسیکه انکار
ولایت و امامت علی کند بچشم خود بهشت را هرگز نخواهد دید مگر در وقتیکه از برای زیادتی حسرت
او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی میداشتی جای تو این جا میبود
و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید
دوستان او را آتش بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و میگویند
اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود مگر آنکه اگر گناه بسیار داشته باشد او را در جهنم
عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند
پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بیرون می آید حضرت رسول ص‌م فرمود که از خدا بترسید
ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید
پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی
از محبان تو و محبان علی فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب
محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که
برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس پس گویند باو محمد و علی
ع‌م که تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقهٔ حوریان و مصاحبت ملائکهٔ مقربان نداری
مگر آنکه ترا پاک کنند از این کثافات پس او را داخل میکنند در طبقات بالای جهنم و به بعضی از گناهان
او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید بایشان میرسد
بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه ع‌م بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند که برمیچینند
و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را برمیچیند و داخل بهشت میگردانند و بعضی گناهان
ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را بشدایدی و نوایب که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد
و بآفتها که در دنیا در بدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که
نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفارهٔ
ایشان شود و اگر گناهی بماند بمذلتی که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود و اگر باز بماند بشداید
عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیم تر باشد در طبقهٔ اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان از سایر محبان
ما عذابشان شدیدتر است و گناهشان عظیم تر است و اینجماعت را شیعهٔ ما نمی نامند و دوست دوستان

ماو دشمن دشمنان مامیکویند و نیست شیعهٔ ما مکر کسی که پیروی و متابعت ما کند و اقتدا کند بما در
اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا ع روایت کرده اند که فرمود بخدا سوکند که دو تای
شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوکند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید این در کجای قرانست
فرمود در سورهٔ رحمن که میفرماید لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان یعنی سوال کرده نمیشود
از کناه او از شما شیعیان نه ادمی و نه جنی راوی کفت منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوکند
که بود و عثمان انداخت و اکر نباشد باید عقاب خدا از همهٔ خلق بر طرف شود و کلینی بسند موثق
از میسر روایت کرده است که کفت بخدمت حضرت صادق ع رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند کفتم
ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون اینرا کفتم
درست نشست و فرمود چه کفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوکند دو نفر شما داخل جهنم نمیشوند و الله
یکی نیز داخل نمیشود و الله که شمایید اهل این ایه که مضمونش اینست چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی
چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند
و یکی از شما را در انجا نمی یابند و این مضمونرا کلینی و دیکران بسندهای بسیار روایت کرده اند
فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق ع که رسول خدا صم فرمود یا علی در روز قیامت
تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس بکجا
خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان و حوریان خود در منازل خود
قرار کیرید حقتعالی وحی کند بسوی مالک که بکشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی انچه
تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بکشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان
چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند کویند ای مالک ایا طمع داری برای ما که خدا تخفیف دهد عذابرا
از برای ما ما نسیمی می یابیم مالک کوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بکشایم تا نظر کنند
اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را
ندا کند که ایا تو کرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیکری بدیکری کوید که ایا تو عریان نبودی و من
ترا جامه دادم و باز دیکری دیکر برا خطاب کند که ایا تو نمیترسیدی و من ترا پناه دادم و دیکری بدیکری
کوید که ایا سر ترا پنهان نداشتم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد
کند و او تصدیق نماید پس همه کویند با نها که پس ما را از خدا بطلبید که بشما ببخشد پس انها دعا کنند
و خدا انهارا ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشانرا جهنمیان کویند
پس انها کویند با نها که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس
دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت جایی بما بدهد ایشان دعا کنند حقتعالی بادی را امر کند که

بردهان اهل بهشت بوز دوان نام را فراموش کنند و ماوایی در بهشت از برای ایشان قرار کنند و حسین ب
سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضر
صادق ع از جهنمیین فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می ایند پس ایشان را می اورند بسوی
چشمهٔ نزد دروازه بهشت که انرا عین الحیوة میگویند پس از اب انچشمه بر ایشان می ریزند پس بر و شی
که گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن
ابان که گفت از حضرت صادق سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می اورند
و داخل بهشت میکنند فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم بانچه پدرم درین باب میگفت میفرمود که مردی
چند را بیرون می اورند از جهنم بعد از انکه زغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی
نهریکه نزد دروازه بهشت است و انرا حیوان میگویند و از ان اب بر ایشان میریزند پس گوشتها و موها
و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر ع روایت کرده است که جماعتی را میسوزانند
در اتش تا وقتی که مانند زغال میشوند پس شفاعت ایشانرا در می یابد پس میبرند ایشان را بسوی
نهریکه از عرق اهل بهشت بیرون می اید پس غسل میکنند دران پس میروید گوشتهای ایشان و خونهای
ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت و اثر سوختگی اتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان
را جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته
میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد
یافت و بسند معتبر دیگر از عمران روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که سنیان
میگویند تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از اتش بدر خواهد اورد و
ایشانرا با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید حضرت فرمود که ایا نمیخوانند قول حقتعالی را
ومن دونهما جنتان در بهشت جنتی پست تر از جنتی می باشد و در جهنم اتشی پست تر از اتشی می باشد
اما با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلی می باشد
و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتیکه قایم ع ظاهر میشود پیش از کفار ابتداء بسنیان خواهد
کرد با علمای ایشان و ایشانرا خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون این حدیث را از انحضرت
روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام ع در باب
جهنمیان گفت که داخل جهنم می شوند بگناهان خود بیرون می ایند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت باقر
ع روایت کرده است که اخر کسی که از جهنم بیرون می اید مردیست که او را همام میگویند و در جهنم
عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مولف گوید که این جماعت که در این احادیث
معتبر وارد شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت میشوند محتملست که فساق شیعه در

اینها

اینها داخل بوده باشند و ممکنست که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه روایت کرده است
در انچه حضرت امام رضا ع از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم
نمی کند مومن را و حال انکه او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال
انکه او را وعید اتش فرموده است و مخلد بودن در ان و گناه کاران اهل توحید داخل اتش میشوند
و بیرون می ایند از ان و شفاعت از برای ایشان جائز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت
صادق ع نیز این را روایت کرده است و ایضا در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق ع روایت کرده
است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشتست
و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از انحضرت
روایت کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را
نمیداند و خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد
شما را نمیداند و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفوب روایت کرده اند که
گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب من از گروهی
چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابو بکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستگوئی و وفا هست
و از گروهی چند که ولایت شما دارند و امانت و راستگوئی و وفا ندارند پس حضرت درست نشست
و رو بمن اورد غضبناک و فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جائری
که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام
عادلی که از جانب خدا منصوب باشد امامت او گفتم انها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست فرمود بلی
مگر نشنیدهٔ قول حقتعالی را الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا دوست
و یاور انهاست که ایمان اورده اند بیرون می اورند ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور
توبه و امرزش از برای انکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد
و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی انها که کافر
شدند دوستان و یاوران ایشان و پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشانرا از نور بسوی ظلمتها
حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب
خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب کردانید
از برای ایشان اتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا
کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که حقتعالی فرموده است که البته عذاب میکنم
هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام جائری که از جانب خدا نیست هر چند ان رعیت

در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و البته عفو میکنیم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کن
بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند ان رعیت در نفس خود ستمکار و بدکار باش
و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که بدرستی که خدا شرم نمیکند از انکه عذاب
کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکا
باشند و بدرستی که خدا البته شرم میکند از انکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب
خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بدکار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از انحضرت
روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم
بود هر کس مظلمهٔ او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در ان و خدا از جانب ما میکند و هر کس مظلمهٔ
او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از انها و می بخشند بما و هر که مظلمهٔ او میان او و ما باشد ما
سزاوارتریم بانکه عفو کنیم و در گذریم و ایضا از انحضرت روایت کرده است که حضرت رسول صم
بعلی عم گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در ان
وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت شده است از حضرت سید الشهدا که
رسول خدا فرمود دست از مودت ما اهل بیت بر مدارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را
دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق انخداوندی که جانم بدست قدرت اوست که نفع
نمی بخشد بندهٔ را اعمال او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت
امام علی نقی عم که رسول خدا صم گفت یا علی جناب اقدس الهی امرزید ترا و شیعیان ترا و
دوستان دوستان شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا عم روایت کرده است که گفت رسول خدا صم که
حقتعالی میفرماید که هر که ایمان اورد بمن و بپیغمبری من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که
داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر عم روایت کرده است که نمی خورد اتش کسی را که
اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق عم روایت کرده است که وصف نمیکند بندهٔ این
امر را یعنی امامت ایمه را که طعمهٔ اتش گردد راوی گفت در میان اتش کسی هست که گناهان بسیار
میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفارهٔ گناهانش نشد
روزی او را تنگ میکند و اگر این کفارهٔ گناهانش نشد جان کندن بر او سخت میکند تا انکه چون بقیامت
اید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده
است که مومن دو مومنست اول مومنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطها که بر او شرط کرده
است و اعمال ایمان را همه بجا اورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو
نمیرسد اهوال دنیا و اهوال اخرت پس او در اخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد

بود

بود و تبکور فیقانند ایشان از برای او و او در اخرت شفاعت میکند دیکران را و احتیاج بشفاعت دیکری
ندارد و دویم مومنی است که پای او میلغزد و مرتکب کناهان میشود پس او مانند کیاه ضعیفی است
که از زمین روید کاه کج شود و کاهی راست ایستد و هر طرف که باد او را بکرداند بکردد و انست
که اهوال دنیا و اخرت باو میرسد و محتاج بشفاعتست و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق
عم روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از انکه کواهی دهید برای کسی که بردین تشیع بمیرد
که او از اهل بهشتست بدرستیکه حق تعم میفرماید برمن لازم است که نجات دهم مومنان را و شیخ
مفید در مجالس از حضرت صادق عم روایت کرده است که روزی حضرت رسول صم در سفری سواره
بود ناکاه فرود امد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب ان سوال کردند فرمود که
جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای حقتعم شکر چون سر
برداشتم کفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم کفت حسنین
بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم کفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت
خواهد بود باز سجده کردم چون سر برداشتم کفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد
در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که
کفت در خدمت حضرت صادق عم بودم که مردی داخل شد و کفت فدای تو شوم من برادری دارم
که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مکر انکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه
دوست ما بر این حال باشد ولیکن ترا خبر دهم بکسی که بدتر از این مرد است و انکسی است که نصب
عداوت ما کند و پست ترین مومنان و حال انکه در میان ایشان پستی نمی باشد شفاعت او را قبول میکنند
در دویست کس و اکر اهل اسمانهای هفت کانه و اهل زمینهای هفتکانه و دریاهای هفتکانه شفاعت
کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نکردد و ان برادری که کفتی از دنیا بیرون نمیرود تا تو به
کند یا مبتلا کند خدا او را بابتلایی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا انکه چون خدا را ملاقات
کند کناهی بر او نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راستند و در خبر دیدم بسیار میکفت که دوست
دار دوست ال محمد را اهر چند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن ال محمد را اهر چند روزها روزه
بدارد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از حضرت باقر عم روایت کرده است که حق تعم مبعوث خواهد کرد
شیعیان مرا در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر کناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان
باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن کردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن
و امان بایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک
نباشند محشور شوند سواره بر ناقههایی که بالهای انها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی انکه تعلیم

کرده باشند و کردنهای انها از یاقوت سرخ باشد از حریر نرم تر از برای کرامتی که نزد حق تعم دارن
و بروایت دیکر جامهای سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلهای از طلا در پا داشته باشند که بند انها
از مروارید باشد که درخشد و ان ناقها از نور باشند و جهاز انها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و
تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و کویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که کفت رفتم بخدمت حضرت صادق عم و کفتم
فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را ایا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی کفتم مردی
شما را دوست میدارد ایا با شما خواهد بود فرمود بلی کفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند بسر
اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که کفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در
وقت جان کندن کفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ بکوید کواهی میدهم بر جعفر بن محمد صم
که من از او شنیدم که فرمود که مس نمیکند اتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته
باشد و بروایت دیکر کفت از انحضرت شنیدم که کفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب
احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیکر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب
بر مومنان فی الجمله چنانکه بعضی کذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر
روایت کرده اند که حضرت باقر فرمود ای جابر ایا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند همین که
قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعهٔ ما مکر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند
ای جابر نمیشناختند پیشتر شیعهٔ ما را مکر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه
و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایکان از فقرا و مسکینان و قرض داران و یتیمان
و راست کویی حدیث و تلاوت قران و زبان نکاه داشتن از سخن مردم مکر بنیکی و امینان و خویشان
قبیلهٔ خود باشند در همه چیز پس جابر کفت یابن رسول الله من احدی از شیعه را باین صفات نمی بینم
حضرت فرمود ای جابر براههای باطل مرو بس است مرد را که بکوید دوست میدارم علی را و او را
امام میدانم اکر بکوید من دوست میدارم حضرت رسول را و حال انکه حضرت رسول بهتر است از علی
و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند ان محبت باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید
و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست
محبوب ترین بندکان بسوی خدا و کرامی ترین ایشان بر خدا کسیست که پرهیزکارتر باشد از برای خدا
و عمل کننده‌تر باشد بطاعت خدا بخدا سوکند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مکر بطاعت او با ما
براءت بیزاری از اتش جهنم نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خدا است او ولی ماست و هر
که عاصی خدا است دشمن ماست بولایت ما نمیتوان رسید مکر بپرهیزکاری و عمل و در خصال

از حضرت

از حضرت صادق عم روایت کرده است که نیست شیعهٔ جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم و فرج او از
حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص کرداند از برای خالق خود و امید ثواب
او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را به بینی اینها شیعهٔ جعفرند و شیخ مفید در ارشاد
و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر عم در شب ماهی از مسجد بیرون امد و متوجه
قبرستان شد جماعتی با انحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید کفتند ما شیعیان
تواییم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و کفت چرا نمی بینم بر شما سیمای
شیعه را کفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویان اند از بیداری شب کور شده چشمهای ایشان
از بسیاری کریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته
است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته
و از حضرت باقر عم منقولست که شیعهٔ ما نیست مکر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرائر از
حضرت صادق عم روایت کرده است که نیست از شیعهٔ ما کسی که بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند
ما را در اعمال ما و اثار ما و لیکن شیعهٔ ما کسیست که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند اثار ما را
و عمل کند باعمال ما اینهایند شیعیان ما در کافی بسند صحیح از حضرت صادق عم روایت کرده است در
تفسیر قول حقتعم و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده
است خیر بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کبائری که وعید اتش جهنم بر انها
کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که کفت از حضرت کاظم عم پرسیدم
که کناهان کبیره ایا ادمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی کناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر
میبرد حضرت رسول فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی
میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق عم
پرسیدم کسی که مرتکب کبیرهٔ از کبائر میشود و میمیرد ایا او را از اسلام بدر میبرد و اکر او را عذاب کنند
عذاب اتش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذاب اتش را مدتی و انقطاعی خواهد بود
حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیرهٔ از کبائر را و ان را حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب
میکنند او را بدترین عذابها و اکر معترف باشد بانکه ان کناهست که کرده است و بر انحال بمیرد او را
از ایمان بیرون میبرد و او را از اسلام بیرون نمیبرد و عذاب اتش سبکتر از عذاب ان مرد اول خواهد بود
و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که سه خصلت است
که در هر که باشد ان منافق است هر چند روزه و نماز کند و دعوی اسلام کند کسی که چون او را
بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن کوید دروغ کوید و چون وعده کند خلف وعده کند

وبدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و هم چنین در باب معاصی که ادمی
از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است و از جملهٔ انها انست
که ارباب شهوات مغرور نکردند بایات و احادیث رجا و پیوسته متردد میان خوف و رجا بوده باشند
که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجاء غالب منتهی میشود باغترار و ایمن بودن از عذاب الهی و این
از جملهٔ کناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی بنا امید شدن از رحمت خداوند
کریم و ان نیز از کناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلقند دوای
هر دردی بدست تو داده اند اکر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بایات خوف
و بانکه پروردکار تو فرموده است ما غرك بربك الكريم یعنی چه چیز غافل کردانید و مغرور ساخت ترا
بپروردکار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و بیهترین صورتها ترا مصور کردانیده است
و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنید در ایات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و
عقوبتهای شدید است و اکر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمهٔ هدی که شفعای روز جزایند میکنی
تفکر کنی اکر باعث ایمنی میکردد چرا انشفعاء خود در شبها و روزها از خوف حقتعالی میلرزیده اند و پیوسته
اه جهان سوز از سینهٔ حقیقت دفینه برمیکشیده اند و نهرها از اب دیدهٔ حق بین بر رخسار مبارك جاری
میکرده اند و ایضا شفاعت فرع ایمان است و ایمان نوع یقینی است و یقین از کبریت احمر نایاب تراست
و ایضا چه میدانی که این ایمان ناقص بوساوس شیطانی بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی
حصارهایند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق
سینه و حقهٔ دل تو کذاشته اند و فرایض و ترك کبائر جفتها و قفلهای ان صندوق و حقه اند و فعل نوافل
و کسب اخلاق حسنه و ترك مکروهات و ازالهٔ اخلاق سیئهٔ پاسبانان از صندوقند و دزد ایمان که شیطانست
در کمین تو نشسته است که اکر رخنهٔ بیابد خود را بدرون سینه رساند و انچه تواند از جواهر حقایق
ایمانی بر باید یا باتش شك و دود شبهه همه را باطل کرداند و تو یك یك از پاسبانان را بدر میکنی که
اینها ضرور نیست و قفلها و دربندها را میکشائی که شفاعت شفیعان مرا کافیست و بخواب غفلت رفتهٔ
و مست شهوات و لذات فانیه کردیدهٔ و وسواس خناس را در سینهٔ خود جا دادهٔ و ملائکهٔ رحمت را که
حارثان دیند از خود رماندهٔ و شب و روز ان دزدان ایمان و یقین مشغول دزدیدن ایمان و انروختن
خس و خاشاك شبهات شیطانند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز با و را ایشان میکردند و وقتی خبر
میشوی و از خواب غفلت و مستی و جهالت بیدار و هشیار میکردی که تمام مایهٔ ایمان و اعمال صالحه را
باخته باشی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکهٔ غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند رب
ارجعون لعلی اعمل صالحا کوئی فایده نکند و شفعای تو همه خصمای تو باشند و ارزوهای باطل

توهمه برطرف شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمری نداشته باشی نعوذ بالله من ذلك وهو الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو خواهد ماند حضرت صادق عم فرموده است که حقتعم از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حقتعم که ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از انکه ما را هدایت کردهٔ حضرت فرمود این را برای این میگفتند که میدانستند که بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضا ایات و اخباری که دلالت میکند بر انکه موءمن یا شیعهٔ بجهنم نمی روند چگونه باینها مغرور میشوند و حال انکه موءمن و شیعه و محب معنی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاالله بیان خواهد شد چه میدانی که در ان احادیث بچه معنی وارد شده است و ان معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیان کاری اخرت منحصر در عذاب و عفو نیست و حرمان از الطاف خاصهٔ الهی و درجات عالیهٔ غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترك منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفیست که ترا باعث بر عمل میشود و ز احراز مناهی میگرداند بهترین احوالست و اگر خوفی است که مورث سوء ظن بحق تعم و کرم او گردد و ادمی را در دعا و در عمل سست گرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض گردد در ایات رحمت و احادیث رجا تفکر نمای و در وقت احتضار و نزدیك بان غلبهٔ رجا بر خوف بهتر است

فصل نوزدهم

در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام اینها بدانکه خلاف است در معنی ایمان و اجزای ان و مشهور میان متکلمین انست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی ان خلاف کرده اند و خلاصهٔ سخن در این باب انست که ایمان یا از افعال قلوبست و بس یا از افعال جوارح است و بس یا از هر دو است اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از شیعهٔ امامیه و خواجه نصیر در فصول بان قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بستن قلبست بر انچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و ان امر کسبی است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر ان مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق انست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر اینعلم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می اید که اکثر کفار که علم بحقیت رسول صم داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر موءمن باشند

و این مخالف اجماع و ایات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون امد بسوی ایشـ
ایات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوی است هوید ایس فرموده است و جحدوا بهـ
استیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند انها را و حال انکه یقین کرده بود بانها نفسهای ایشان و ایضا فرمو
است پس چون امد بسوی ایشان انچه را امد انستند کافر شدند بان پس باید تصدیق قلبی مشرو
باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروطست بانکه فعلی از او صادر نگردد که موجـ
کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال ان چنانکه دانستی با انکه گوییم مراد ا
تصدیق انست که باور دارد و دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار ان باشد در غیر حالت ضرورت
و اگر دویم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است و ان مذهب کرامیه است از سنیا
که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مومنست هر چند در دل انکار کند دلالت بر بطلان این
مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان اورده ایم بگو یا محمد که ایمان
نیاورده اید و لیکن بگویید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع
افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه همه و این مذهب خوارجست و قاضی عبد الجبار و بعضی
از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابو علی
جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس
یا عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از
احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی ایات که در صفات مومنان وارد شده است نیز
مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدلست و اقرار بزبان و عمل بارکان و اعضا و جوارح
و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید باین قایل شده است یا انکه عبارتست
از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس در این باب هفت مذهب
است و سه مذهبست که علمای امامیه بان قایل شده اند و بعضی از ایات و اخبار دلالت بر اول میکند
و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع میان انها بیکی
از چند وجه میتوان کرد وجه اول انکه قایل شویم بانکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق
میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایض که ترک انها داخل گناهان کبیره است مانند نماز
و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود
دویم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود
سیم یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض
عقاید ضروریه با عدم انکار انها یا اقرار انها با عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث

دلالت

دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا مقولست که اصحاب کبایر نه مومنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانانند و در احادیث خاصه بسیار وارد شده است که تارك الصلوة کافر است و مانع الزکوة و تارك حج کافرند و زانی در وقت زنا مومن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مومن نیست و دزد در وقت دزدی مومن نیست و انکه روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باز عود میکند و ثمرۀ که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت و عقوبت و عذابست در دنیا و اخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیرۀ او مکفر است و مغفور است بنص قران دویم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترك جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارك غیر فریضه باشند از واجبات و ثمرۀ این ایمان ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقانست با تضاعف مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترك جمیع محرمات مکروهات با اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در صفات مومن و صفات شیعیان ایات سورۀ مومنان و غیران وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیاء و اوصیاء است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مومن و مومنین بامیر المومنین و ائمۀ طاهرین شده است و در تفسیر قول حقتعم وما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نمی اورند اکثر ایشان بخدا مگر انکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب اقدس الهی داخل است در این شرك حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از انگشت بانگشت و ثمرۀ این ایمان انهاست که از برای انبیاء و اوصیاء وارد شده است از درجات کمال و قرب نزد خدا و شفاعت کبری و الهامات حقتعم و مراتبی که عقل از ادراك انها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمرۀ که بران مترتب میشود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر انکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا تعزیر گردد و در اخرت انکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله گو بدرجۀ قبول نرسد و او را از عذاب نجات دهد گو مستحق ثواب نباشد یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنابر یك قول مطلقا داخل جهنم نشود گو در برزخ و قیامت عقوبتها بر او وارد شود بنابر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را بر این معنی اطلاق کرده اند با اقرار ظاهری با شرط عدم انکار از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروطست بانکه فعلی که موجب ارتداد باشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمانست داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله

از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سائر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه
و هر که غیر شیعهٔ اثنا عشریست زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانچه سابقا مذکور شد پنجم انست
که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام است ظاهرا نکند و فعلی که مستلزم
استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود و اگر در دل اعتقاد بانها نداشته باشد و هر چند اعتقاد بهمهٔ
ائمه ع نداشته باشد و اظهار انهم نکند و ثمرهٔ این ایمان بنابر مشهور انست که جان و مالش محفوظ باشد و
او را انکاح توان کرد و مستحق میراث مسلمانان باشد و سائر احکام ظاهرهٔ مسلمانان بر او جاری باشد
بنابر مشهور اما در اخرت هیچ بهرهٔ ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل سائر کفار است بلکه از
بعضی از انها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخلند و باین وجه جمع میان جمیع ایات و اخبار میتواند
شد و در هر مقام مناسب ان مقام بر یکی از ان معانی محمول خواهد شد وجه دویم انست که ایمان عبارت
از اصل عقائد حقه باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از ایات و اخبار میتواند شد
اما بدون انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم انست که ایمان محض عقاید حقه باشد
و انچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال باشتراط اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند
محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و ایات و اخبار مختلفه محمول بر این مراتب است
و اکثر علمای امامیه بر این وجه میان ایات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نزدیکست بوجه ثانی
اما حمل بر وجه اول انسب و الیق است وجه چهارم انست که گوییم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد
و ایمان در تزاید می باشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار
دارد و هر مرتبهٔ از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل انکه
شخصی در خانهٔ نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید شیری متوجه است و باین خانه می اید البته اندک
خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمیکند و اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش
بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند هر چند خبر باو بیشتر میرسد و قرائن بر او بیشتر ظاهر می شود خوف
و هراس او بیشتر میشود و بتدبیر دفع او بیشتر بر می اید تا انکه بحدی میرسد که شیر را از دور می بیند
در این وقت بی تابانه بر می جهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند و همچنین در
مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کامل تر میشود شوقش بامور ی که موجب ثوابست و حذرش
از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و اثار ایمانند چنانکه از
حضرت صادق منقولست که حضرت رسول صم فرمود که ایمان باراستن خود و ارزو دادن درست نمی شود
ایمان انست که خالص و صاف باشد در دل و اعمال تصدیق ان کنند و گواهی بر حصول ان در دل بدهند
بدانکه چنانکه حیات بدنی ادمی بقلبست حیات روحانی و ایمانی نیز بقلبست و چنانکه بینایی و شنوایی

ظاهری بکوش و چشم سراست بینایی و شنوایی روحانی ادمی بچشم و کوش دلست وکسی که حیات
ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانکه حقتعم در حق کافران فرموده است که ایشان مرده اند
نه زنده نیستند وفرموده است در حق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس نمی بینند و تعقل نمیکنند
چیزیرا و فرموده است در حق ایشان که دیدهای سر ایشان کور نیست و لیکن دیدهای دلهایی که در
سینهای ایشان است کور است و این بسبب انست که حیات عبارت از امریست که منشاء علم و قدرت
باشد و اثار بران مترتب شود وحیات ظاهری منشاء علوم محسوسه میشود که در دو روزهٔ دنیای فانی
بکار او می اید وحیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الاباد باقیست و اثارش معنویست وموجب
معرفت و قرب الهیست و چشم و کوش دل را میکشاید والهامات ربانی بکوش جانش میرسد واشیاء را
بنور خدایی می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلك لایات للمتوسمین و پیوسته باملائکهٔ ربانی
همراز است و در میان مقربان حقتعم ممتاز است و این بدن بمنزلهٔ خانه ایست که روزنها دارد از قوی
و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود وهر چند ان چراغ
افروخته تر و پرنورتر می شود انوار و اثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میکردد و بدانکه قلب را
بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپست ودیکری بر نفس ناطقهٔ انسانی و
بدانکه حیات بدن ادمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفیست که حاملش خونست و منبعش
قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از انها بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و
نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات ان موقوفست بر بدن و الات ان و باین جهت باانکه
از عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف هم میرساند او لا بچیزی که باعث حیات بدنست و منشاء
ادراکات جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میکیرد و چون منبع ان قلبست بقلب زیاده از اعضای
دیکر تعلق میکیرد لهذا تعبیر از نفس در اکثر ایات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد
بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سائر کمالات باین بدن
و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چندانکه ان صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن
بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر هم میرسد قوت اعضا
و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از ان جدا کرده باشند هر چند اب در چشمه بیشتر هم
میرسد نهرها معمورتر می باشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میکردد و جدا ول
بیشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان میشود وقسام حقیقی و بخشندهٔ روزیهای جسمانی
و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هریك از انها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریای فیض
نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل

کرداند وخس وخاشاك مواد فاسدهٔ جسمانیرا که از اخلاط بدنی بهم میرسد وکل ولای شبها
شیطانی وشهوات نفسانی را از سر راه انهار ایل کرداند تا انهار عین الحیات جسمانی و روحانی بر وفو
مدعا بتاید حقتعم جاری کردند چنانکه از رسول خدا صم منقولست که در ادمی پارهٔ کوشتی هست
هرکاه ان سالم وصحیح باشد سایر بدن صحیحست و هرکاه ان بیمار وفاسد باشد سایر بدن بیمار وفاسد است
وان دل ادمی است و بروایت دیکر فرمود که هرکاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرکاه خبیث
است تمام خبیث است و از حضرت باقر منقولست که دلها بر سه قسمند یك دل سرنکونست وهیچ خیر در ان
جا نمیکند و اندل کافر است و یکدل انست که خیر و شر هر دو در ان می اید هر یك که قوی تر است بر دل
غالب میکردد و یك دلی است که کشاده است و در ان چراغی از انوار الهی روشنست که پیوسته نور از
ان ساطع است و هرکز نورش بر طرف نمیشود و اندل مؤمنست واز حضرت صادق عم منقولست که منزلهٔ
قلب از بدن ادمی منزلهٔ امام است نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند
و همه از جانب او متحرکند و مردم را خبر میدهند از احوال ان و هر چه دل اراده میکند فرمان او را
قبول میکنند هم چنین امام بمنزلهٔ جان عالم است و باین نحو می باید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و
حضرت امام زین العابدین فرمود که بنده را چهار چشم می باشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای
خود را بانها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور اخرت خود را بانها می بیند پس بنده که خدا خیر
او را خواهد دو چشم دل بینا میکرداند که امور غائبه را بانها به بیند و عیبهای خود را بانها بیند و
اکر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق عم فرمود که دل را دو کوش
است روح ایمان در یك کوشش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در کوش دیکرش بدیها و شبهها
و شرور را تلقین مینماید پس هر یك که بر دیکری غالب شده میل بان میکند و حضرت صادق عم فرمود
که پدرم میفرمود هیچ چیز دل را فاسد نمیکرداند مانند کناه بدرستیکه دل مرتکب کناه میشود تا وقتی
که کناه بران غالب میشود وانرا سرنکون میکند که چیزی در ان قرار نمیکیرد ایضا از انحضرت منقولست
که حق تعم بحضرت موسی عم وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترك یاد من موجب قساوت
و سنکین دلیست و از حضرت امیر منقولست که اب دیده خشك نمیشود مکر بسبب قساوت قلب و قساوت
قلب نمی باشد مکر بسیاری کناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله کنجایش زیاده از
این ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دلست و مراتب مختلفه
میدارد و بر هر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مرتب میشود و اینها اثار ان ایمان و شواهد حصول
اند و باین وجه جمع میان ایات و اخبار متواتره میتوان نمود و در این مقام بیان چند معنی دیکر ضرور است
اول انکه خلافست که ایا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه واکثر متکلمین کفته اند ایمان عبادت

از یقین بعقاید ایمانیست و ان قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی
ایمان قرار داده اند و گفته اند انها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنا بر مذهب ایشان
بزیادتی اعمال زیاد و بکمی اعمال کم میشود و انها که ایمان را اعتقاد بحت میدانند میگویند قابل زیادتی
و نقصان نیست و ایات و اخباری که دلالت بر زیادتی و نقصان میکند تاویل میکنند که مراد بزیادتی
کمال ایمان و بنقصان کمال انست و بنابر تحقیقی که سابقا مذکور شد میتواند بود که در اصل یقین
و ایمان زیادتی و نقصان بهمرسد چنانکه حق تع در قصهٔ ابراهیم ع گفته است که سوال کرد از حق تع که
پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردهها را حقتع فرمود که ایا ایمان نداری گفت بلکه دارم
و لیکن میخواهم دل من مطمین گردد و ایضا در وصف مومنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر
ایشان ایات ما زیاد میگردد ایمان ایشان و باز فرموده است زیاد شد ایشان را ایمان با ایمان ایشان و از
این باب دلایل در ایات و اخبار بسیار است و ایضا معلومست که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول
خدا و ائمه ع نیست و حضرت امیر ع فرمود اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است
که این معنی مخصوص انحضرت و امثال اوست و از حضرت صادق ع منقولست که روزی رسول
خدا ص در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کرد بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دیدند
که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می اید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته است
و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کردهٔ و چه حال داری گفت
صبح کردهام با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی هست حقیقت یقین تو چیست
گفت حقیقت یقین من اینست که مرا پیوسته محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای
گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و انچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین
من بمرتبه رسیده است که گویا می بینم عرش خداوند را که برای حساب نصب کرده اند و خلایق
همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا میبینم اهل بهشت را که متنعم میباشند ایشان در بهشت
و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند و بایکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم
معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و اواز جهنم در گوش منست پس حضرت باصحاب خود
خطاب فرمود که این بندهایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده پس بحارثه خطاب فرمود که
بر اینحال که داری ثابت باش گفت دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا نمود بعد از
چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و ایات و اخبار که
دلالت بر این مطلب میکند بسیار است دوم در بیان اجزاء ایمان قلبی است خواجه نصیر در قواعد العقاید
گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل

در افعال او و تصدیق پیغمبری پیغمبران ع‌م و تصدیق بامامت ائمه ع‌م بعد از پیغمبران و از این کلا
ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که
انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه از داخل تصدیق نبوت دانند زیرا که انکار ان مستلزم
انکار نبوتست هم چنانکه استخفاف بکعبه و قران مجید و امثال اینها را از این جهت کفر میدانند و حق اینست
که انچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بان واجبست و انکار ان کفر است مگر آنکه کسی باشد
که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانده باشد و شهید ثانی
قدس سره فرموده است که معارفی که بانها ایمان حاصل میشود پنج اصلست اصل اول معرفت حق
جل و علاست و مراد بان تصدیق جازم ثابت است بانکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدیست
و واجب الوجود بالذاتست یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج بعلتی بوده باشد
و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیهٔ ثبوتیه او و منزه داند او را از انچه لایق عظمت و جلال او نباشد از
صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیهٔ الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته
است هشت صفتست علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی
ادراک و صدق را انداخته اند و بجای انها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا
گفته اند و علامه در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرتست و علم و حیات و اراده و کراهت
و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق دویم تصدیق بعدل و حکمت خداست و عدل
انست که ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است از او صادر نمیشود و اخلال نمیکند بوعدهٔ خود در اموری
که بخود واجب گردانیده است و حکمت انست که فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه
منوط بحکمتست سیم تصدیق بنبوت محمد است و بجمیع انچه انحضرت اورده است تفصیلا در انچه معلوم
باشد تفصیلا و اجمالا در انچه اجمالا معلوم باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع انچه
انحضرت اورده است کافی باشد در تحقق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم انها تفصیلا واجبست علم
بتفاصیل انچه انحضرت اورده از شرایع از برای عمل بان و اما تفصیل انچه خبر داده است بان از احوال
مبدء و معاد مثل تکلیف بعبادات و سوال قبر و عذاب ان و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و
دوزخ و میزان و پرواز کردن نامهای اعمال و سائر اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول
صم خبر داده است بانها ایا تصدیق بتفصیل انها معتبر است و در تحقق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند
بانکه تصدیق بانها مفصلا معتبر است در تحقق ایمان پس گفته است ظاهر انست که تصدیق بانها اجمالا
کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر بان خبر داده است حق است بحیثیتی
که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات انها تفصیلا تصدیق بان نماید مؤمنست هرچند هنوز

بر

بر تفاصیل ان جزئیات مطلع نشده باشد و موید اینست انکه اکثر مردم را در صدر اول علم باین تفاصیل
نبود بلکه بعد ازان بتدریج مطلع می شدند با انکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند
تا وقتی که بر همهٔ انها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست
هم چنانکه مشاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می اید که
اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بانها از
مکملات ایمانست وگاه هست که واجب میشود علم بانها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری
از شبهها ی گمراه کنندگان و داخل نکردن انچه در دین داخل نیست در ان پس این سبب دیگراست
از برای وجوب ان نه از این جهت که ایمان موقوفست بران و ایا معتبر است در تحقق ایمان تصدیق
بعصمت حضرت رسول و طهارت او و انکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها
از احکام پیغمبری و شرایط ان از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق
اجمالی کافی باشد مولف گوید اگرچه ظاهر انست که در حکم بایمان کسی که غیر ایمان باصول
خمسه تفصیلا و بسائر ما جاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرطست که منکر ضروری از ضروریات دین
اسلام نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل
نماز و روزهٔ ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمی کنند
و بعد از القای بر او اگر قبول نکرد مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس
گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صم و این اصل مخصوص فرقهٔ
امامیه است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از
اصول و شرطست که تصدیق کنند بانکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان
در او امر و نواهی بر همهٔ خلق واجبست زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است و اما تصدیق
بانکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و انکه ایشان بنص خدا منصوبند نه
باختیار مردم و انکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بانچه صلاح امت در انست از امور معاش
ایشان و معاد ایشان و انکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند
از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمی گفت و انچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ
کرده است با نفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حقتعالی بر ایشان
فایز میشد با جهات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید هم چنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان
محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هرچه را ایشان محتاج میشدند ملک بایشان القا میکرد و در دل
ایشان علوم الهی نقش میشد و انکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمی باشد و الارض بااهلها

فرو روند و انکه بتمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمی باشد و اخر ایشان مهدی عم است
و او زنده است و چون از جانب خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد ابادر محقق ایمان اعتقاد بجمیع این
مراتب شرطست یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافیست ان دو وجه که در نبوت کفتم
در این جانیز جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را بانکه انچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت
بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیکر که
اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت هم چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان
که در اعصار ایمه عم بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای
نیکوکار میدانسته اند چنانچه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ایمه حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان
میکرده اند و ایا کافیست هر شخصی را که امامان کذشته را تا امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی ایمه
را نداند ظاهر انست که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث و رجال روایات هست که دلالت
بر این میکند و وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجمعیست که بعد از امامت جمیع ایمه بوده باشند مثل
مردم زمان غیبت موءلف کوید که حکم عامی که شیخ زین الدین فرموده اند در مسئله اولی از
هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما انکه اعتقاد امامت و وجوب اطاعت کافیست بی وجهست زیرا که
بسیاری از صفات ایمه هست که از ضروریات دین شیعهٔ امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است
که ایمه عم اثرا فرموده اند و این نیز ضروری دین امامیه است که انچه ایشان میفرمایند حق است و از
جانب خدا و رسول صم میکویند و اکر چنین نباشد امامت هریک را بنص دیکری چکونه اثبات میکنند
پس هم چنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسولست و ادمی را از اسلام بیرون میبرد
هم چنین انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ایمه است و ادمی را از تشیع بدر میبرد پس
کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود و لهذا
وارد شده است که شیعهٔ ما نیست کسی که متعه را حلال نداند و هم چنین عصمت ایمه عم و انکه بغیر
ایشان امامی نخواهد بود و انکه حضرت قایم عم زنده است و ظاهر خواهد شد و انکه هیچ عصر خالی از یکی
از ایشان نمیباشد و انکه عالمند بجمیع علوم که امت بانها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری
دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علما و متتبعان
اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار انها موجب خروج از دین
نیست مثل محدث بودن و سخن کفتن ملک با ایشان و نزول ملایکه و روح در شب قدر بر ایشان و بردن
جسد انها بعد از موت باسمان و امثال اینها و انچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب
ایمه عم بعصمت ایشان قایل نبوده اند او لا ممکن است که در انوقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اکر

انها را میکویند که درباب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره
و ابو بصیر علما انها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سندهای انها کرده اند و اکر صحیح باشد چون معصوم
نیستند ممکنست که لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو کردیده باشد و
اکر انها را میکویند که در حق غیر امثال این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است
و ائمه ع بانیك و بد مردم از برای مصالح ضروریه سلوك نیکو میکرده اند و انچه درباب اعتقاد بامامت ائمه
بعد کفته اعتقاد فقیر در اینجا تفصیل است بانکه اکر امامت دو از ده امام را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم
شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است واجبست که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد بر او لازم
نخواهد بود و در قبر سوال کردن از فاطمهٔ بنت اسد از امامت حضرت امیر ع محمول برا ینست پس
فرموده است پنجم اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات ان و از ضروریات
دین اسلام است و فلاسفه انکار ان کرده اند و به معاد روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی
از تحقیقات که سابقا مذکور شد کفته است و اما عذاب قبر و انچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بران
دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مومن
در بهشت پس شکی نیست در انکه واجبست تصدیق بانها اجمالا برای انکه امت اتفاق دارند بر انها و
اخبار متواتره بر انها وارد شده است پس منکر انها از ایمان بدر میرود اما تصدیق بتفاصیل انها مثل انکه
حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقتست یا کنایه از عدالتست
یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار و احادیث رسیده است پس ظاهر انست که جهل بانها باعث قدح بایمان
نباشد و هم چنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای اسمان و امثال اینها سیم درمعنی
اسلام خلافست بعضی را اعتقاد انست که اسلام و ایمان هر دو یك معنیند و بعضی کفته اند اسلام اقرار
بشهادتین است با اعتقاد بانها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع می بخشد
و در اخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقهٔ امامیه نباشد که عمدهٔ انها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر
ع است و بعضی کفته اند اظهار کلمتین است کو بانها هم اعتقاد نداشته باشد پس منافقان نیز در این
داخلند و احکام ظاهری اسلام بر ایشان جاری میشود و بر اکثر معانی که سابقا مذکور شد نیز اسلام را
اطلاق میکنند حتی بر انمعنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در
جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمرات شان انهاست که در معنی ایمان مذکور شد اما هر کاه اسلام را مقابل ایمان
اطلاق کنند یکی از این دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است چهارم خلافست در انکه ایا در
ایمان یقین بمعارف ایمانی شرطست یا ظن قوی کافیست و ایضا خلافست در انکه ایا می باید ایمان بدلیل
حاصل شود یا تقلید در ان جایز است و این دو خلاف نزدیك بیکدیکر و ظاهر کلام علامه و اکثر علما

انست که بدلایل و برهان می باید حاصل شود بلکه بعضی دعوای اجماع براین کرده اند و استدلال کرده
اند بایات و احادیث بسیار که دلالت میکند برنهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در اینها داخل
نباشد اصول دین داخلست و اینها در بسیاری ایات مذمت تقلید واقع شده است و اینها حق تعالی فرموده
است نیستند موءمنان مگر انها که ایمان اورده اند بخدا و رسول پس ارتیاب و شك نکرده اند و خواجه
نصیر در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قایلان اکتفاء بظن و تقلید استدلال کرده اند
باینکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین برایشان بکنند بلکه
در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم می اید که حکم کنیم بکفر اکثر
مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندك تشکیکی متزلزل میشوند و دور
نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند
ضرور نیست که همهٔ مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد
و بردفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائی است که در میان موءمنان جمعی باشند از
علما که دفع و رفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلایل
اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حقتعالی در قران مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین
را باین نحو القا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صم از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناختهٔ
و بچه دلیل دانسته گفت پشکل شتر را در راهی که می بینم استدلال میکنم که شتری از این راه رفته است
و پی یار اگر می بینم می دانم که ادمی از اینجا عبور کرده است ایا اسمان با این ستارهای روشن و زمین
با این درهاو کوهها دلالت نمیکند بر خداوند خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و این مذهب در
نهایت قوتست و کسی که رجوع میکند باثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هر گر اسلمان میکردند
او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ایشان را بعبادات و طاعات
امر مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع ایات و استعمال طاعات تا بمرتبهٔ علم الیقین
میرسیدند و بدلایل دور و تسلسل که مادهٔ تشکیك و تعطلست ایشان را نمی بستند و لهذا می بینم که
بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کامل تر است از اکثر مدققین
علما که اکثر عمر خود را صرف شکوك و شبهات کرده اند و اثار ایمان و یقین در اعمال انها ظاهر تر است از
ایشان و هر چند مهارت ایشان در ان علوم بیشتر میشود اثار علم و لوازم ان از خشیت و غیر ان که
ایات کریمه دلالت میکند بر انکه انها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده می شود
پس معلوم می شود که علم حقیقی ان نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه
تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد   پنجم خلاف است در انکه

موءمن بعد

مومن بعد از انکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر باشد ایا ممکن است که کافر شود بانه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد انست که ممکن است که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از ایات دلالت براین دارد چنانکه فرموده است انا که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاد کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبهٔ ایشان و ایشانند گمراهان وایضا فرموده است ای گروهی که ایمان اورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از انها را که کتاب بایشان داده شده است برمیگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم و باز فرموده است یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه تا اخر ایه و از این باب ایات بسیار است و نسبت بسید مرتضی و جمعی از متکلمین شبه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمی تواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده می شود کاشف از انست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان محض ظن بوده است و بمرتبهٔ یقین نرسیده بوده است و ایاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی هم چنانکه حقتعالی در شان بعضی گفته است که ایمان اوردند بدهنهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسیست که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند برانکه در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد کنیم و ممکن است که در اصل مومن بوده باشد نزد خدا و برایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که قواعد الهیه محفوظ بماند و کسی جرات باین امور نکند چنین گفته اند بعضی از محققین متاخرین از جانب سید مرتضی و این بسیار بعید است و ظواهر ایات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در انکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع انها نداشته باشد زایل گردد بطریان ضد از که شک باشد یا ظن بنقیض ان و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجدهٔ بت و استخفاف بحرمات الهی جواب گوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل برانست که بان یقین متصف نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق انست که اگر یقین کامل باشد خصوص هرگاه بانست که بمرتبهٔ حق الیقین رسیده

باشد هم زوال ان یقین محالست و هم صدور این افعال از او محالست و اگر محض عدم نحو یز احتمال
نقیض باشد باعتبار دلیلی که بران قایم شده باشد زوال ان بشبهه و صدور از افعال هردو از او ممکن
است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حقتعم فمستقر و مستودع که ایمان بردو
قسم است یک قسم ایمانیست که مستقر و ثابت است وکوهها از ایل میشود وان زائل نمی شود ود یگر ایمانیست
که بودیعه و عاریه سپرده اند که اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی بسند
صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده که بخدمت حضرت صادق عم عرض کردم که چرا چنین میتواند بود که
مردی نزد خدا مومن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد و نقل کند حقتعم او را از ایمان بسوی کفر حضرت
فرمود خدا عادلست و نخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند احدی را بسوی
کفر پس هرکه ایمان او رد بخدا پس ثابت باشد ایمان او نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عزوجل
بعد از ان از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی کافر می باشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است ایا او را نقل
میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود که بدرستی که خدا خلق کرده است همهٔ مردم را بر فطرتی که مجبول
گردانیده است ایشان را بان نمیدانند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد
رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را نکرد موءلف
گوید که گویا مراد بفطرت انست که قابل کفر و ایمان هردو بودند و حاصل جواب انست که حقتعم خلق
کرده است همهٔ عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هرچند تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات
ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچ کس را در قیامت
بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در
هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایت خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند و اینها
موءید ایمان او میگردند و بعضی که بسوء اختیار و اعمال خود مستحق از هدایات نگردیده اند کافر شده
اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره
بان شد و محتملست که مراد از دو فقرهٔ اخر حدیث ان باشد که بعضی بان هدایت عامه یافتند و بعضی
هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین است و معنی اول با بسیاری از اخبار موافق است و ایضا
بسند صحیح از حضرت باقر عم روایت کرده است که حق تعم افریده است خلقی را برای ایمان که هرگز از
ایشان زایل نمی گردد و افریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در
میان این دو حالت افریده است و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد تمام کند از برای
ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت باقر عم روایت
کرده است که بندهٔ هست که در صبح مومن و در شام کافر است و بندهٔ هست که در صبح کافر و در شام

مومن است

مؤمن است و گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را
معارین می نامند و ایضا از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من در دولت سرای حضرت صادق
ع نشسته بودم و حضرت امام موسی کودکی بود و برهٔ باخود داشت و با او بازی میکرد من بانحضرت گفتم
که ای کودک نمی بینی پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند قبل از این ما را
امر کرد که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند که او را لعنت کنیم حضرت در ان کودکی فرمود
که خلق کرده است حقتعم خلقیرا برای ایمان که هرگز زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل
نمیشود و خلقی را افریده است در این میان که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را معارین
میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از انها بود که ایمانرا عاریه باو داده
بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق رفتم ان سوال و جواب را بانحضرت عرض کردم فرمود
که او چشمهٔ علم نبوت و پیغمبری است و بسند دیگر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حقتعم
مجبول گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بر نمیگردند و مجبول کرده
است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از
مؤمنان را بر ایمان که هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده است و اگر دعا و الحاح
در دعا بکند بر ایمان خواهد بود و بسند معتبر روایت کرده است که انحضرت فرمود بدرستیکه حسرت
و ندامت و ویل و تمام ویل و عذاب برای کسیست که منتفع نشود بانچه دیده و دانسته است و عمل نکند
بعلم خود بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را نفع و ضرر انرا پرسیدند بچه چیز میتوان دانست
که کی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هرکه کردارش موافق
گفتارش باشد پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هرکه فعلش با قولش موافق نباشد
دین او عاریه است و باو بامانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعم خلق کرده است دلهای
مؤمنان را پیچیده بر ایمان حقتعم اگر خواهد بشوراند انچه در ان پنهانست از ایمان و ظاهر و نامی گرداند
میریزد بر ان باران حکمت را و تخم علم را در ان میکارد و زراعت کنندهٔ ان و دهقان ان پروردگار
عالمیانست و بروایت دیگر فرمود که دل ادمی مضطرب می باشد درمیان سینه و حنجرهٔ او تا انکه ایمان بر ان
بسته شود و در ان وقت قرار میگیرد از تزلزل و از اضطراب بیرون می اید چنانچه حقتعم فرموده و من
یؤمن بالله یهد قلبه و در قراءت اهل بیت ع چنین است یعنی هرکه ایمان بیاورد دیگر ساکن میگردد دل
او از شک و شبهه و اضطراب   مؤلف گوید   که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و
در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق انست که اگر ایمان بمرتبهٔ
یقین کامل برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و مخصوص انبیاء

و او صیاء و اکمل مومنانست چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است و تکلیف عامهٔ خلق بان حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحالست ظاهر ان است که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بان مطمئن گردد کافی باشد در زوال مثل این ایمان شك نیست که ممکن است و درجات ایمان بسیار است چنانچه دانستی در بعضی ممکنست که زایل گردد بشك بلکه بانکار برگردد و ان ایمان معاد است و در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکنست زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول الله صم داشتند اما از برای اغراض باطلهٔ دنیویه انکار میکردند اشد انکار مانند ابو جهل و احزاب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیر ع را در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیدند و از برای حب دنیا انکار کردند پس بر نقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست در انکه مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تع در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال انکه نفسهای ایشان یقین بان داشت پس ممکن است ارتداد و زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد ان فعل مثل سجدهٔ بت یا قتل پیغمبر یا امام و القاء مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال ان

ششم در بیان معنی کفر و ارتداد است بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمانست از کسی که شانش ان باشد که مومن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات انها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق ان ثمرهٔ ایمانی خواهد بود پس بنابر مشهور که ایمان اصل عقاید حقهٔ شیعهٔ امامیه است و ثمره اش بنابر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر باخلال بیکی از عقاید حاصل میشود خواه بشك در انها باشد یا باعتقاد بخلاف انها یا انکه در اصل انها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروطست بانکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنی عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقران مجید یا کعبه یا سجدهٔ بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید و دیگران گفته اند که مرتد کسیست که قطع کند اسلام خود را یا اقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا بعضی از انواع کفر خواه اظهار مذهبی باشد که اهلش را ایران میکذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی ان ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن بافتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بان و اما حکم مرتد مشهور میان

علما

علما انست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری انست که متولد در اسلام باشد بانکه منعقد شده باشد نطفهٔ او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او انست که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عدهٔ وفات میدارد و مالش را میان وارثان او قسمت میکنند این حکم اوست ظاهرا و در این خلافی نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند اما خلافست در انکه میان او و خدا ایا توبه او مقبولست یا نه اکثر را اعتقاد انست که توبه اش مقبولست زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلام است و هرگاه توبهٔ او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنابراین اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او باو بر نمیگردد اما بعد از عده گفته اند که میتواند انرا بعقد دیگر خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز میتواند خواست و این مسئله خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبه اش مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محالیست که خود بر خود لازم اورده است و ملی انست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از ان مرتد شود اینرا موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت تکلیف توبهٔ او خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهند که برگردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از انکه مایوس شوند او را میکشند و این احکام در باب مرد انست و زنان را بعد از مرتد شدن حبس موبد میکنند و نمیکشند هر چند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را می زنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قائل شده که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند قبول میکنند و الا او را میکشند و اکثر سنیان باین قائلند و خالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند انها را و متفرقا در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین نیست پس ضرور است که در این مقام بعضی مذکور شود بدانکه ضروری دین امری را گویند که وضوحش در ان دین بمرتبهٔ رسیده باشد که هر که در ان دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه بان دین درامده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و انها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از انها و مشتمل بودن انها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قراءت فی الجمله بنابر قول اظهر هر چند در بعضی از صور خفایی داشته باشد و مشروط بودن نماز در طهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض فی الجمله نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح وضو را بنابر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن

غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله
و روزهٔ ماه رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع کردن در قبل زن روزه
دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن ان بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام
و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملا اعم
از وجوب و استحباب بنابر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنابر احتمالی و رجحان جماعت در
نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راست گویی
که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن زن و پسر مردم
از روی شهوت بنابر اظهر و حرام بودن شراب انگور نه بوزه و شرابهایی که از غیر انگور میگیرند حرمت
انها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری دین
شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران
و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمها و خالها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا
بر اظهر و حرمت سود قرض فی الجمله بنابر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت
کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی جهت با مسلمانان و زدن و تعذیب کردن
ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنابر احتمالی و رجحان سلام و جواب ان بر احتمال اقوی و راجح
بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صلهٔ رحم بنابر احتمالی
و حکم میراث فی الجمله و انکه وارث احقست بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا
بر احتمالی و انکه تصدق و خیرات بمیت نفع می بخشد بنابر اظهر و انکه روزه مجملا رجحان دارد و انکه
نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و انکه بدن را از نامحرم باید
پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب و مرجوحیت وطی حیوانات و انکه عقد بیع و اجاره
و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنابر اظهر و انکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت
دزدی و راهزنی مسلمانان و حقیت قران مجید و منزل بودن ان از جانب خدا بلکه معجزه بودن ان بنابر اظهر
و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان و لهذا خوارج و نواصب کافرند که انکار ضروری دین اسلام
کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر انها از اموری که متواتر
و معلوم باشد نزد عامهٔ مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعهٔ امامیه ضروریست
و نزد سائر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت
ایشان بنابر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول بنابر اظهر و انکه امام زیاده از دوازده
نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد شد و وجوب

بیزاری از ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوای امامت
و خلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای اسمعیلیه و ائمهٔ متاخرین زیدیه که صریحا دعوای امامت کرده اند
و لعن و براءت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس
و هر که با حضرت امیر ع و حسنین ع جنگ کرده است و توبهٔ او معلوم نشده است و تبری از جمیع ایشان
عموما و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصا و خواص ائمه ع عموما و حلال بودن
متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا بپایین
شستن اعضای وضو بنابر اظهر و عدم استحباب دست بستن و امین گفتن در نماز و عدم استحباب
الصلوة خیر من النوم در اذان و رجحان جلسهٔ استراحت بعد از سجدهٔ دوم بر احتمالی و استحباب سجدهٔ
شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمه ع و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت
قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنابر اظهر و حرمت گوشت سگ و سایر سباع و
حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال آنها بنابر احتمال اظهر و حرمت وطی تادم بالف ذکر بحریر
بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و این را از جملهٔ ضروریات دین اسلام
میتوان شمرد مجملا هر چه ظهورش در دین ایمان و مذهب اثنا عشری بمرتبهٔ رسیده باشد که هر که در این
دین داخل باشد آن را داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن
دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری این دین
بر ایشان لازم می آید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته
باشد و متعهٔ ما را حلال نداند و در باب براءت از ابو بکر و عمر و احزاب ایشان و سایر اعدا و مخالفان
ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که از ایشان بیزاری نجوید شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن
ماست و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب
بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده ام و حضرت امام رضا در رسالهٔ شرایع دین که از برای مامون نوشته
است فرموده که محض و خالص ایمان آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد
حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه باو محتاجند و او قایم بذات خود است و همه چیز باو قایم است
و شنوا و بینا و قادر است در همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالمی است که هیچ چیز
جاهل نمی باشد و قادری است که هرگز عاجز نمی شود و بی نیازی است که هرگز محتاج نمی شود و عادلی است که
هرگز جور نمیکند آفرینندهٔ همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه و ضد و کفوی ندارد و اوست
مقصود خلق در عبادت و دعا و امید داشتن و ترسیدن و محمد ص بندهٔ اوست و امین او و برگزیدهٔ
اوست از خلق او و بهترین مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و پیغمبری بعد از او نیست و تغییر دهندهٔ

نیست ملت و شریعت او را و هرچه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب است تصدیق
و بجمیع هر که پیش از او بوده است از پیغمبران و حجتهای خداو تصدیق بکتاب او که صادقست و
هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند حکیم و کواهست بر همه کتابها
خداو حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم و متشابه و خاص و عام و وعد و و
و ناسخ و منسوخ و قصها و خبرهای ان و بانکه قادر نیست احدی که مثل انرا بیاورد و کواهی دهی
دلیل و راه نمای بعد از او و حجت بر مومنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن کوینده از قران و عا
باحکام ان برادر او و وصی و خلیفه و ولی او که نسبت باو بمنزلهٔ هرونست از موسی و او علی ع اس
که امیر مومنانست و امام متقیانست و کشانندهٔ شیعیان دست و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهتر
اوصیاء و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولانست و بعد از او ایمهٔ را یک یک شمرد تا حضرت صاحب
و فرمود شهادت ده از برای همهٔ ایشان بوصیت و امامت و انکه زمین خالی نمی باشد از حجت خدا بر خلق
در هر عصری و زمانی و انکه ایشانند عروة الوثقی و ایمهٔ هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که همهٔ خلق
بمیرند و زمین و هرچه در زمین است بخدا میراث برسد و کواهی بدهی که هر که مخالفت ایشان کند
کمراه و کمراه کننده و ترک کنندهٔ حق و هدایت است و انکه ایشان بیان کنندهٔ قرانند و سخن کوینده
اند از جانب حضرت رسول هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرک جاهلیت و کفر مرده است و انکه از
دین ایشانست ورع و عفت و راست کویی و صلاح و استقامت برحق و سعی در عبادت و رد امانت
کردن بنیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزهٔ روز و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار
بردن فرج ال محمد و بصبر نیکو با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرمود تا مسح پاها هر یک یک
مرتبه و انکه نمی شکند وضو را مکر بول یا غایط یا باد یا خواب یا جنابت و انکه هر که مسح کند بر موزها مخالفت
خدا و رسول کرده و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود
و نمازهای پنجاه و یک رکعت را و فرمود نماز در اول وقت افضلست و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست
و چهار برابر است و نماز نمیتوان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمی توان کرد مکر باهل بیت و لایت یعنی شیعهٔ
امامی و نماز نمیتوان کرد در پوست درندکان و جایز نیست که بکوید در تشهد اول السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین زیرا که محلل نماز بسلام است چون این را کفتی سلام کفتهٔ و قصر نماز در هشت فرسخ
و زیاده است و هرکاه قصر میکنی روزه را نیز می باید افطار کرد و کسی که در سفر روزه را افطار نکند
از او مجزی نیست و بر او قضا واجبست و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجکانه و نماز بر میت پنج
تکبیر است و هر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده و میت را از پایین قبر باید برفق و همواری برند و بلند
کفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنتست و بعد از ان احکام زکوة مال و زکوة فطره را و احکام

حایض

حایض و مستحاضه را فرمود و روزهٔ ماه رمضان فریضه است و روزه را بسبب دیدن ماه باید گذاشت
هم در روزه داشتن و هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست که بجماعت بکنند زیرا که بدعتست
و هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان
کرده فرمود که جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمی باشد مگر از
برای اهل مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمی توان بست و جهاد واجبست
با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجبست و قسمی
که کسی از برای تقیه بخورد از برای رفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان
میکنند صحیح نیست و حضرت امیر ع فرمود که زنهار نخواهید زنانی که سنیان سه طلاق در یک مجلس
میگویند که اینها شوهر دارند و زیاده از چهار زن آزاد را بعقد دایم نمی توان خواست و صلوات
بر حضرت رسول و آل او واجبست در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و
وزیدن بادها یا کشتن حیوانات و غیر اینها و دوستی دوستان خدا واجب است و دشمنی دشمنان خدا
و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجبست و نیکی پدر و مادر واجبست هر چند بت پرست
و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جائز نیست زیرا که طاعتی نمی باشد مخلوق
را در معصیت خالق و تذکیهٔ حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر آنست و حلالست
اگر مو و پشم بر آورده باشد و واجبست حلال دانستن متعهٔ زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان
بگفتهٔ عمر در میراث میکنند بدعتست و مخالف قرآنست و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمی برد
مگر زن و شوهر و کسی که خدا در قرآن از برای ایشان سهمی قرار کرده است اولی و احق است بمیراث
از کسی که سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست
و مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید
تراشید و بوزن آن مو از طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنه سنت واجبه است از برای پسران و از برای
دختران باعث گرامی کردیدن ایشانست نزد شوهران و حقتعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع
و اسانی او و افعال بندگان مخلوق خداست خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده
است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کنندهٔ همه چیز است و بجبر قایل مشو که
خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قایل مشو که با ایشان گذاشته است و هیچ دخل در
افعال ایشان ندارد و خدا بی گناه را بعوض گناه دار عذاب نمیکند و فرزندان را بگناه پدر عقاب
نمی کند چنانکه فرموده است متحمل نمی شود گناه کاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی
کرده است و خدا را هست که عفو کند از گناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است

از انکه جور کند و واجب نمی کرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را کمراه میکند و بمعصیت
افکند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و بر نمی کزیند از برای امامت کسی را که داند که او کافر خوا
شد باو و اطاعت شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمی کند مکر انکه معص
باشد از کناه و اسلام غیر ایمانست و هر مومنی مسلمانست و هر مسلمان مومن نیست و دزد مومن نیس
در وقتی که دزدی میکند و زناکننده مومن نیست در وقتی که زنا میکند و انها که کناه کبیره میکنند
مستوجب حد میکردند مسلمانند نه مومنند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مومن را و حال ان
او را وعدهٔ بهشت داده است و از اتش بیرون نمی اورد کافر را و حال انکه او را وعید خلود در جه
کرده است و نمی امرزد شرک بخود را و می امرزد هر چه کمتر از انست از برای هر که خواهد و کن
کاران اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می ایند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان
و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بنیکها و نهی
از بدیها واجبست اکر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرایض است که خدا در قران
واجب کرده است و اجتناب از جمیع کناهان کبیره و ان معرفتی است بدل و اقراریست بزبان و عملیست
باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و نکیرین و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان
و صراط و بیزاری از انها که ستم کردند بر ال محمد و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون اورند و بنای
ستم بر ایشان کذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از انها که بیعت را شکستند مانند طلحه و
زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پردهٔ حرمت حضرت رسول را دریدند و زوجهٔ انحضرت
را از خانه بیرون اوردند و با حضرت امیر عم جنک کردند و شیعیان او را کشتند و از انها که بجور و ظلم
شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از انکه نیکان
صحابه را از مدینه بیرون کردند و سفیهان مثل معاویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کردند
و بیزاری از اشیاع که با حضرت امیر عم جنک کردن و ابضا مهاجران از اهل فضل و صلاح را از سابقین
کشتند و بیزاری از انها که بر سر خود شدند مانند ابوموسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که
حقتعم در شان ایشان فرموده است انها که کم و باطل شد سعی ایشان در زندکانی دنیا و ایشان کمان
میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بایات پروردکار خود یعنی بولایت حضرت امیر عم
و کافر شدند بلقای ان یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان بر پا
نمیداریم از برای ایشان میزان را حضرت فرمود که ایشان سکان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری
نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان جورند اول ایشان و اخر ایشان یعنی هر که بغیر
حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشباه پی کنندکان ناقهٔ صالح از اشقیای اولین و اخرین

کردند

که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه و واجب است ولایت
و محبت انها که بر طریقهٔ پیغمبر خود رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابو الهیثم و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری
و خزیمه و ابو سعید خدری و امثال ایشان و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و انها که بهدایت
ایشان هدایت یافته اند و حرام بودن شراب انگور و هر شراب مست کننده کمش و بسیارش و هرچه
بسیارش مست کند کمش نیز حرام است و مضطر شراب نمیخورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن
هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که ان خونست و حرام
بودن مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که انگشتن نفسی است که خدا حرام کرده
است انرا و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم
بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و انچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت انها در صورتیست
که مضطر نباشد ادمی و خوردن ربا بعد از انکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن
کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت الهی در
اخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان
و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را
بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بی عذر تاخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا
و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه در کتاب خصال اکثر این مضمون را بچندین سند از اعمش روایت
کرده است که حضرت صادق عم فرمود که اینها شرایع دینست از برای کسی که متمسک شود بانها و
اراده کند خدا هدایت او را و بعد از ان اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافقست بیان فرمود و
زیاده بر انها فرمود که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند
تعالی جدک و زن را که بقبر برند بعرض از جانب لحد برند و مربع کنند و خرپشته نکنند و محبت دوستان
خدا و ولایت ایشان واجبست و بیزاری از دشمنان ایشان واجبست و از انها که ستم کردند بر ال محمد
و هتک حجاب انحضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و میراث او را منع کردند و حق شوهر
او را و قصد کردند که خانهٔ او را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول
دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج واجبست و بیزاری از قاتل حضرت
امیر عم و جمیع قاتلان ائمه عم واجب است و از جملهٔ مومنانی که ولایت ایشان واجبست جابر انصاری
و عبد الله بن الصامت را نیز حساب کرده اند و فرموده است که اصحاب حدود فاسقانند نه مومنانند و نه
کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هرگاه پسندد خدا دین ایشان را و

در کتاب اول مرتبه شرک بخدا را ذکر کرده است و چون این حدیث معتبر السند از دو معصوم بزرگوا
عم در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودم   هفتم چون اکثر متکلمین د
معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل خلاف کرده اند
در وقت تکلیف بمعارف بعضی گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم
بمعارف زیرا که شرطست در تکلیف کسی که قادر باشد بر انچه مکلف بان شده است و تمیز میان ان
و غیر ان بکند پس قبل از این حال تکلیف ان محالست و بعد از ان مکلف میشود بان خواه ببلوغ شرعی
رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و
ممکنست چند سال بعد از ان نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف و مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف
و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول بلوغ باشد
اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ
طوسی نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند که
احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس باید پیش از بلوغ
مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد
از نه سالگی مکلف باشند و ذکور با انکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت
نباشند و باز خلاف کرده اند در انکه مکلف در وقتی که مشغول نظر و فکر است چون معارف خمسه
نظریست ایا کافر است یا مومن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین گفته است
این بسیار مشکل است زیرا که لازم می اید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت
تکلیف بمعرفتست و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت
حق تع و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می اید و تکلیف ما لا یطاق مگر انکه گوییم
این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوییم اجماعی که کرده اند در انکه کافر مخلد در جهنم است در
باب کافریست که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد
باید داخل بهشت شود بنابر انکه واسطه نیست میان این دو شق پس می باید غیر مومن مخلد در بهشت
باشد و این خلاف اجماعست که غیر مومن داخل بهشت نمی شود و جواب گوییم که ممکن است داخل شدن
او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد
و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش انست
که چنین کسی را نه حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقت در مدت نظر و فکر بلکه بتبعیت
پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی بر او محقق نشده است که از حکم

اطفال

اطفال بیرون رود پس او باقیست بر انحالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل
بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی و نزد فقیر حق انست چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و
هر کسی در حالی برتبهٔ از مراتب ایمان مکلف است و حقتعم میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها حقتعم
تکلیف نمیکند نفسی را مگر انچه قابلیت انرا باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر
از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزهٔ طیار روایت کرده اند که حضرت صادق عم فرمود که نیو نیست
از قول ما و اعتقاد ما انست که حق تعم حجت میگیرد بر بندگان بانچه بایشان داده است و شناسانیده است
پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل کردانید و در ان کتاب امر و نهی کرد امر کرد بنماز و
روزه و فرمود اگر بخواب بروید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار
شوید افطار کنید بعد از صحت قضا کنید و هم چنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان اسان کرده است
و در هر امری خدا را بر ادمی حجتی هست و خدا را در ان مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته
است و هر چه خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود
وامیگذارد و انچه را بایشان تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشانست و هر چه بر ایشان
دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم در ایشان خیری نیست که با این وسعت شریعت
مخالفت کنند هم چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر انها که نمی یابند
انچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا امرزنده و رحیم است
و نه بر انها که چون نزد تو می ایند که ایشانرا سوار کنی تو میگوئی من نمی یابم چیزی که شما را بر ان سوار
کنم بر میگردند و اب از دیدهای ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشت چون خرجی
نمی یافتند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده
اند که خدا حجت نمی گیرد بر مردم مگر بانچه بایشان داده است و ایشانرا شناسانیده است و ایضا بسندهای
معتبر از انحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعم که نبوده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی
بعد از انکه ایشانرا هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان انچه باید از ان بپرهیزند حضرت فرمود
که یعنی بشناساند بایشان انچه باعث خوشنودی او ست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است
فالهمها فجورها و تقویها یعنی بیان کرد از برای هر نفسی انچه باید بکند و انچه باید ترک کند و ایضا فرموده
است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک
میکند و باز فرموده است ما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و
در حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست مگر انکه حقی بر او وارد میشود نزد او ظاهر میگردد خواه قبول
کند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از انحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار

خداست و بندگان را در ان عملی و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی از انحضرت
پرسید که ایا در مردم التی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بان الت توان رسید فرمود نه پرسید که ایا
ایشانرا تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه برخدا واجبست که تلقین او کند خدا تکلیف نکرده است
نفسی را مکر بوسع و اسانی و تکلیف نکرده است مکر چیزیرا که باو عطا کرده است و در حدیث دیکر
فرمود که شش چیزاست که مردم را در ان کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب
و بیداری و در حدیث دیکر فرمود که خدا را نیست برخلق که بشناسند و خلق را برخدا هست که
ایشانرا بشناساند و بعد از ان خدا را برهمهٔ خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضا
از انحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند براو چیزی هست فرمود نه و بروایت دیکر فرمود که انچه
خدا علمش را از بندکانش محجوب کردانیده است برایشان دران تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیکران
بسندهای صحیح روایت کرده اند از انحضرت که رسول خدا صم فرمود که برداشته اند از امت من نه
چیز را خطا و فراموشی را و انچه ایشان را بران اکراه کنند و انچه ندانند و انچه طاقت ان نداشته باشند
و انچه مضطر باشند بان و حسد و فال بد و تفکر در وسوسها در احوال خلق مادام که بلب سخن نکویند
و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده ام
اما مجملا معلوم است که تا حقتعم چیزی را بکسی نشناساند و در ان باب حجت براو تمام نکند او را بر ترک
ان عقاب نمی کند و اتمام حجت انواع میدارد و یک قسم انست که کسی پدر و مادر او مسلمانند و در
بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده است در اول بلوغ اطمینانی دارد بدین
حق و این نیز چند قسم است یکی انکه بمحض حسن ظن بپدر و مادر و خویشان و استاد از روی
تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانکه سابقا مذکور
شد دویم انکه در این مدت بتدریج دلایل اجمالیه بر کوش او خورده است در اول بلوغ یا علم یا ظن
قریب بعلم از روی دلایل بهم رسانیده است او نیز بطریق اولی کافی است و اکر طالب یقین باشند
هر دو بطاعات و عبادات و در تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذوالجلال
طلب هدایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا انکه با علا مدارج یقین
بحسب قابلیت خود برسند و اکر تقصیری در این ابواب بکنند اکر فتنهٔ مضله ایشانرا عارض شود که
ایشانرا از دین برکرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی عم خواهند بود
و اکر والعیاذ بالله از دین برکردند تقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد اهل خلاف می باشند
اکر تعصب را بکذارند و طالب حق شوند بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته
حقتعم بالطاف خفیه و سیلهٔ از برای هدایت ایشان برمی انکیزد و ایشان را هدایت میکند و اکر نکنند

ایشان را معذور میدارد چنانکه کذشت و اکر بنای امر خود را بر تعصب کذارند و کوش بحق ندهند و راسخ در دین خود باشند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی بهم رسانیده باشد داخل مرجون لامر الله باشند اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شك نیست که ایشان معذورند و اکر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجمل باید دانست که حقتعالی بر احدی از عباد ظلم نخواهد کرد و تا حجت بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست بلکه اجمالا کافیست و همین قدر که مذکور شد اکتفا توان نمود

فصل بیستم

در بیان انواع کناهانست و توبه از انها و در ان دو مرصد است مرصد اول در بیان کناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه انست که کناه بر دو قسم است اول کبیره دوم صغیره و انچه شیخ طبرسی و بعضی از علما کفته اند که کناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر کناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت بمافوق و ماتحت انست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند بسیار بعید است و منافی ایات و اخبار بسیار است چنانچه حق تعالی فرموده است که اکر اجتناب کنید کبایر کناهانیرا که نهی کرده اند شما از ان تکفیر میکنیم و می بخشیم کناهان شما را و باز فرموده است انها که اجتناب میکنند از کبایر کناه و از فواحش یعنی کناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مکر لمم یعنی صغیره و در احادیث وارد شده است که کناه کبیره ادمی را از عدالت بیرون میبرد و صغیره اکر اصرار بران نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد انها از انکه کناه صغیره نمی باشد ان باشد که کناه را حقیر نمی باید شمرد و معصیت خداوند کبیر صغیر و حقیر نمی باشد و نافرمانی خداوند جلیل عظیم و بزرك است بلی بعضی کناهان از بعضی بدترند و بعضی نسبت ببعضی خوردتر مینماید پس حق انست که کناه بر دو قسمست یکی کبیره است که ارتکاب ان بدون توبه ادمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی معانی ایمان بیرون میکند چنانچه سابقا دانستی و دیکری صغیره است که بدون اصرار بران از عدالت بیرون نمی برد و اکر اجتناب از کناهان کبیره بکند ارتکاب انها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل خود انها را می بخشد و بر انها بمقتضای وعدهٔ خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما انست که اصرار بر کناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلافست شهید کفته که اصرار یا فعلی است یا حکمی اصرار فعلی مداومت بر یك نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی انست که عزم

داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از ان اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نکذرد ...
توبه و نه عزم بر فعل ان ظاهرش انست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفار...
ان باشد چنانکه در اخبار وارد شده است این کلام شهید بود و بعضی کفته اند اکر صغیره بکند و بعد
از ان عزم بر صغیرهٔ دیکر داشته باشد باز اصرار بعمل می اید و بعضی کفته اند همین که صغیره بکند
و بعد از ان توبه نکند اصرار بعمل می اید و بنابراین فرق میان صغیره و کبیره نخواهد بود و بعضی کفته
اند بسیار کردن یك نوع از صغیره است و بعضی کفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یك نوع
و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند که هر یك از اینها اصرار بعمل می اید و بعضی دعوای
اجماع کرده اند برانکه بسیار کردن کناه هر چند از یك نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او کناه را زیاده از
اجتناب باشد و هرکاه که کناه او را میسر شود بی توبه مرتکب شود البته قدح در عدالت او میکند و کمان
فقیر انست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل ان اصرار نیست بلکه اصرار با مداومت بر یك کناه و تکرار
انست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنایی او بشرع و دین و
در مابین ان ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار است
در ان بعضی کفته اند هر کناهیست که حق تعالی در قران مجید وعید عقاب در ان کرده باشد و بعضی کفته اند
هر کناهیست که شارع حد بران مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در ان شده باشد و بعضی کفته اند
که هر کناهیست که کردن ان مشعر بر بی اعتنایی فاعل ان باشد بدین و بعضی کفته اند هر کناهیست
که حرمت ان بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی کفته اند هر کناهی است که وعید شدید بران
در قران یا در سنت شده باشد و بعضی کفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که انها هفتست اول
شرك بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دویم قتل ادمی است بناحق سیم فحش کفتن
بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در ان بغیر حق پنجم زناست ششم کریختن از جنك
واجبست هفتم عقوق پدر و مادر و بعضی سیزده کناه دیکر برینها افزوده اند لواطه و سحر و ربا و غیبت
و قسم دروغ و کواهی دروغ و اشامیدن شراب و استخفاف بکعبهٔ معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن
و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامید شدن از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده
کناه دیکر اضافه کرده اند خوردن میته و خون و کوشت خوك و کوشت حیوانی که بغیر نام خدا کشته
باشند در غیر ضرورت و رشوه کرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم
و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم
کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر کناهان و در حدیث
امام رضا عم نزدیك باینها کذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفتست کفت بهفت صد

نزدیک تراست از هفت و انچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول کناهی چند
که در قران مجید وعید اتش جهنم بران شده باشد یا تهدید عظیم بران شده باشد که متضمن عقاب
باشد یا ترک فرایضی که وجوبش از قران مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دوم انکه در
قران مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بران شده باشد و بعضی لعن
بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره کفته اند اکر احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید
شده باشد داخلست و قول اولی اظهر است و قول اخیر احوطست و در حدیث صحیح عمرو بن عبید اینها
مخصوص وارد شده است شرک و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق
پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش کفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و کریختن
از جنک و خوردن سود و جادو کردن قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب
و کواهی ناحق و پنهان کردن کواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمدا یا چیزهای دیکر که
خدا در قران واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخلست و قطع رحم کردن
و از مجموع اخبار انچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن دران وارد شده است قریب بهشتاد میشود و والد
فقیر در بعضی از تصانیف خود انها را جمع کرده است و انهاست که در این حدیث صحیح مذکور شد
و کهانت یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تاخیر حج از سال
استطاعت بدون عذر و اشامیدن هر مست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از
هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در انجا نباشد و مسایل دین خود را اخذ نتوان
کرد و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه ع و غیبت و بعضی کفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن
زیادتی اب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام
پدر و مادر اینکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی کفته اند کراهت داشتن از
قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مومنان و الحاد در حرم
مکه و مدینه یعنی ظلم در انها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مومنی بغیر حق
و خوردن میته و سایر نجاسات و قمر مساقی در حرام و اصرار بر کناهان صغیره و امر بدیها و نهی از نیکیها
و دروغ کفتن و خلف وعده بنابر قولی و خیانت و لعن کردن مومنان و دشنام دادن بایشان و ازار
کردن بی سببی و زدن کنیز و غلام زیاده بر حدی که مستحق ان باشند و منع اب مباح از کسی که مستحق
ان باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع کردن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم
بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مومنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان
کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و کمان بد بردن بایشان

و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصا مجلس شرب
خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعت هم نشینی کردن و کناه را سهل شمردن و خوردن
حرام و از مسکر تا اخر محل اشکالست کبیره بودن انها و ایضا حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن ان
خلافست و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن ان و در بعضی از روایات مذکور است
که کبیره است و غنا مجرد اواز است در حلق که موجب سرور کردد یا اندوه و مشهور انست که فرقی
نیست میان انکه در دعا و قران و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را که از
برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام حسین را نیز استثنا کرده اند و خالی
از قوتی نیست اکر بروش نوحه عربان نخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا کند
در عروسیها از برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضا تجویز کرده اند نوحهٔ زنان را در ماتمها
اکر دروغ نکویند و استثناء اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث معتبره نیز در اینها وارد شده است
و ابن ادریس و بعضی از علما همهٔ اینها را حرام میدانند و ترک همه احوطست و احادیثی که در باب
مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر اواز کسی خوش
اینده است هر چند مجرد در ان نباشد و هم چنین کاهست که قران و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع
ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و ان قصوری ندارد و احادیثی که در باب خواندن قران بحزن
و صوت حسن وارد شده است ممکن است که محمول بر این باشد و انچه تصریح بترجیع و غنا در ان وارد
شده است محمول است بر تقیه زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قران و ذکر
حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال الات لهو مانند طنبور
و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلافست و کسی که غنا را کبیره داند اینها را
بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف بی ضنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و
بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوطست و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و
شطرنج و مخم بازی و کردکان بازی و هر چه در ان کرو بندی باشد مکر در شمشیر بازی و اسب
دوانی و استر دوانی و الاغ دوانی و شتر دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و در قمارها که نهی انها
مخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعة عشر حرام است یاد کرفتن و یاد دادن و بازی کردن
انها هر چند کرو نبندند و ظاهر جمعی انست که مخم بازی و کردکان بازی و تاب بازی نیز چنین است
که بدون کرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار انست که بازی نرد و شطرنج کبیره است
و یحیی بن سعید در جامع کفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که
بازی کند باینها و در حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را

خوردن حرام است و نکاه داشتن ان کفر است و بازی کردن ان شرکست و سلام کردن بر کسی که بازی
میکند معصیت و کبیرهٔ هلاك کننده است و کسی که بازی میکند و دست در میان ازکل ارد چنانست که
دست در میان کوشت خوك برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که نظر بان کند
چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بان در حال بازی کردن و سلام کند
بر بازی کننده در انحالت در کناه مساوی اند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم
مهیا داند و این زندکانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسی که مغرور است
باین بازی که ان از مجالسیست که اهل انها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند اما بکرو دویدن و سنك
بکرو انداختن و چیزهای سنکین را بکرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بکرو دوانیدن و کشتی کرفتن
و چوکان بازی کردن و امثال اینها اکر بکرو بندی باشد حرام است و اکر بی کرو باشد خلافست و حکم
بحرمت مشکل است خصوصا هرکاه غرض ورزش غلبهٔ بر خصم باشد در جنك و در خصوص کشتی
کرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی کرفتن حسنین ع در
حضور حضرت رسول و تحریص کردن انحضرت و جبرئیل هر یك از ایشان یکی را استدلال بر استحباب
ان نیز میتوان کرد و علامه جزم کرده بحرمت انکشتر بازی و استعلام انکه در دست من جفتست یا طاق
و چوکان بازی و تفك و کمان کلوله بکرو انداختن و بپا ایستادن و یك پا دویدن و مکث در زیر اب
کردن خواه عوضی در کرو قرار داده باشند یا نه و در کشتی کرفتن و کبوتر بکرو براههای دور فرستادن
و کرو دویدن اکر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نکاه داشتن کبوتر از برای انس
جایز است بلکه مستحبست و از برای فرستادن نامها جایز است و بکرو فرستادن اکر با عوض باشد مشهور
حرمتست و اکر بدون عوض باشد خلافست و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترکست و پرانیدن
از برای تفرج و سیر خلافست و اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که
متضمن فعل حرامی نباشد و اکر متضمن دزدیدن کبوتر دیکران و اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن
شیشها و ظروف همسایکان و امثال انها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما
حرام دانسته اند حیوانات را بکرو بجنك یکدیکر انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقا انها را
تحریص بر جنك یکدیکر کردن حرام دانسته اند و علامه کفته است خلافی نیست در انکه حرام است مدح
کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف
حسن زن مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده و مرلف مطلقا خواه معین و خواه غیر معین
و خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی را تجویز کرده اند
و خلافی نیست در حرمت سحر و ان کرهیست یا افسونیست یا سخنی است که تکلم کنند بان یا بنویسند

یا عملی بکنند که تاثیری بکند در بدن کسی یا دل او یا عقل او بدون آنکه ظاهر مباشر آن کردند و بعضی
از جملهٔ سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل کردانیدن شیاطین را از برای کشف
امور غریبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن انها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او
واگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید گفته است که از جملهٔ سحر است
نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در انکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهرا کبیره است اما یاد گرفتن
ان بعضی تجویز کرده اند اگر نه بقصد عمل کردن بلکه از برای انکه احتراز از ان بکند و بسا باشد واجب
کفائی باشد برای دفع شبههٔ ساحری که دعوای پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ
بهاء الدین می گفته است که چون حضرت رسول صم انگشتها را گشود و از میان انگشتهای مبارکش اب
جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان را بیکدیگر می چسبانید و می خوابانید احتمال سحر داشت
و حق انست که معجزات انبیاء عم از ان واضح تر و ظاهرتر است که احتمال سحر در انها رود و نهایتش انست
که چند قطرهٔ اب بیرون اید نه انکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا هفتاد خروار عصا و
ریسمان را ابلع کند و بعد از حضرت رسول معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر عم
انشاالله نبوی نخواهد بود که کسی را در ان شبهه تواند بود و در روایتی وارد شده است که حل بکن
و کسی که حلال داند سحر را واجبست کشتن او و ایضا خلافی نیست در انکه کهانت حرام است و گفته اند
که ان عملیست که موجب اطاعت بعضی از جن گردد و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیکست
به سحر و از حضرت صادق عم منقولست که هر که کهانت کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین
محمد صم و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و ان اعمال غریبه است که معرکه گیران بمجلد دستی
کاری چند میکنند که غریب مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست که اصلی
دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردنست و فریب دادن مردم
و همه اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب انست که در این زمانها کسی نمیداند
و مخصوص انبیاء و اوصیاء عم خواهد بود و بر فرض محال که کسی داند در این اعصار حکم بحرمت
مشکلست مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد و چنانچه شیخ شهید گفته است احوط و اولی اجتناب از همهٔ
اینهاست و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و ان مستند شدنست بعلامتی که از مشابهت در ترکیب
و صورت که بسبب ان ملحق میگردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسبت چنانکه در باب نسب اسامه
سخنی مذکور شد از باب قیافه پاهای او و زید پدر او را ملاحظه کردند و حکم کردند اسامه پسر زید
است و گفته اند وقتی حرام است که جزم بان بکنند و امر حرامی بر ان مترتب سازند مثل انکه نسبی را که

شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرمی را محرم کرداند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافهٔ دیگر می باشد که حکم میکنند از خصوص خلقت هرکس بصفات حسنه یا ردیهٔ او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و کوشت خوك و سایر مسکرات مانند بوزه و بنك و فروختن سك بغیر سك شکاری و کله و زراعت و باغ و مشهور انست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز بودن اقوی است و روغنی که نجس شده باشد مشهور انست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر اسمان و ظاهرا در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال ان توان کرد و حیوانات را بان چرب توان کرد و در دنبه و پیهی که از میته اخذ کرده باشند مشهور انست که مطلقا استعمال نمیتوان کرد و در روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همه را در اموریکه طهارت در انها شرط نیست استعمال میتوان کرد و از جملهٔ محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران انها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی عم و فروختن و خریدن التهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال انها و الات قمار مانند شطرنج و نرد و کنجفه اکر از برای استعمال حرام خرند و اکر انتفاع حلالی ازان متصور باشد بان هیئتی که هست و مشتری از برای انمنفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که دران صورت حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اکر شکسته اش قیمتی داشته باشد و انرا شکسته بفروشد برای انکه مشتری انرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتواند فروخت و بعضی کفته اند تا انرا از هیئت خود نبرند از دمیتواند فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز این خلافست و از جملهٔ محرمات فروختن اسلحهٔ جنك است بدشمنان دین در وقتی که جنك داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و همچنین کفته اند حرام است فروختن اسلحه براه زنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما انست که حرام است فروختن انکور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میکیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا الات قمار و اکر بکسی بفروشد که این کارها کند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهتست و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و ایضا خلافست در اجاره دادن دکان و خانه و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرمات و ایضا خلافست در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندکان مانند شیر و پلنك و اشهر جواز است خصوصا حیوانات شکار کننده مانند یوز و چرغ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع کربه است و بعضی دعوای اجماع بر ان

کرده اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندگانست مانند پوست شیر و پلنگ و ابن البراج گفته است
ثمن گربه را تصدق می باید کرد و تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و ابن جنید
گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخ و درندگان در خوردن و آشامیدن صرف
نمی باید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جملهٔ محرمات ساختن صورتهای سایه دار است
که اگر روشنی بر یک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد و
ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذیروح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد
پس صورتها که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها که
سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه نداشته باشد
و بعضی صورت غیر ذیروح را نیز حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوط است
و فروختن صورت مجسمه نیز مشهور حرام است و کواکب را موثر تام دانستن چنانکه بعضی از علما قایلند
کفر است و موثر ناقص دانستن باینکه اوضاع فلکی را تاثیر فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در
حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اگر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده
است که چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حقتعالی این را علامتی
برای امری قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید گفته است مکروه هست و اکثر علما نظر و فکر
در علوم نجوم و یاد دادن و آموختن آن را حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن
طاوس و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد بتاثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره
ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامت حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا و
اوصیاء است و این یک راه علم ایشانست بامور آینده و غیر ایشان احاطهٔ تامه باین علم ندارند و باین
سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث
بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند
ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق ع منجمی را فرمود که کتابهای
خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی
نحوست دارند و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و حقتعالی قادر است که بدعا و تصدق و توسل
بجناب مقدس او نحوست اینها را بسعادت مبدل گرداند و بترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب
معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعد آن را نحس گرداند لهذا در دفع مخاوف و رفع بلاها امر بتصدق
و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند مگر نکاح و زفاف و سفر و بعضی
از امور که امر باحتراز از بودن قمر در عقرب در آنها نموده اند و گمان فقیر آنست که آن نیز موافق اصطلاح

منجمین نیست بلکه محاذات ستارهای عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بران بوده و هست و درمیان عرب منجمی و تقویمی شایع نبوده است و از عادت جمیلهٔ شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام در ان یک نسبت دانسته باشند و در این زمان اکثر ستارهای عقرب ببرج قوس منتقل شده است و اما علم هیات افلاک و کمیت و کیفیت حرکات انها مشهور انست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب انکه باعث اطلاع بر غرائب حکمت و عظمت قدرت حقتعالی میشود و حق انست که اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر انها منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند و ان را از مشکلات ان فن شمرده اند و ارصاد مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوندی که انها را خلق کرده است و انبیا و اوصیاء که بایشان وحی و الهام نموده است دیگری را بر حقایق انها اطلاعی نیست اما قلیلی از ان که مثمر مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر ذلک بوده باشد خوبست و شهید فرموده است که اما رمل و فال و مثل انها حرام است با اعتقاد مطابقهٔ انها با واقع انها زیراکه علم غیب مخصوص خدا است و اگر بر سبیل فال نیک شنود و گوید باکی نیست زیراکه روایت کرده اند که رسول خدا صم فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت مولف گوید که احوط انست که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیراکه اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن عراف وارد شده است و این جماعت که خبر از اینده میدهند بظن و تخمین عرافند انکه میگویند که رمل از حضرت دانیال عم ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه بن محبوب از هشیم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عم عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را دزد برده است یا مانند ان از خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صم فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در انچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند اب در شیر کردن و مشاطگی که از برای فریب دادن مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه بر ابرو گذاشتن و لباسی مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دستبند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص زنان نباشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را بنیل و سرمه حرام دانسته اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط انست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیراکه از حضرت صادق عم منقولست که حق تع

وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند
خوردنیهای دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه ایشان دشمن
منند و اکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن
و دفن کردن و نماز کردن بر ایشان و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوتی
نیست و بر مستحبات گفته اند مزد میتوان گرفت و اکثر گفته اند حرامست اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز
دانسته است و همچنین اجرت بر پیش نمازی جایز نیست و مشهور انست که اجرت بر قضا و حکم میان
مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند اما همه تجویز کرده اند روزی دادن موذن و پیشنماز و قاضی را
از بیت المال و همچنین اگر وقفی بر این جماعت کرده باشند میتوانند گرفت و مشهور انست که جایز است
اجرت گرفتن بر صیغهٔ نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند که جایز نیست فروختن
و خریدن قران مجید و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط
انست که جلد و غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیار بر نهی ان وارد شده است
و از جملهٔ ایشان روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق عم شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید که
فروختن انها حرام است پرسیدم چه میفرمایی در خریدن انها فرمود جلد و کاغذ و غلاف را بخر و زنهار
مخر ورقی را که بران قران نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و زرش بر انکه فروخته است حرام است و
در حدیث صحیح از انحضرت منقولست که فرمود بخرم مصحف را دوست تر میدارم از انکه بفروشم و این
حدیث دلالت بر کراهیت میکند و بر اجرت گرفتن کتابت مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط
حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط انست که ابتدا شرط نکنند و بعد از نوشتن انچه
بدهد قبول کند یا اجرت را بازای غیر قران بگیرد از ایه و عشر و حمد و جزو و امثال اینها یا قیمت مرکب
قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما
انست که قدری از قران مجید را که یاد گرفتن ان واجبست اجرت گرفتن بر تعلیم ان حرام است و زیاده
از ان اجرت گرفتن برای تعلیم مکروه هست و اگر اول شرط کنند کراهت ان اشد است و بعضی با شرط حرام
دانسته اند و احوط انست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسایل ضروریهٔ اصول دین و فروع
دین را حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت اخذ
اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور انست که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قران که
ثواب انرا از برای مرده یا زنده هدیه کند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل بر انکه شرط
کرده باشند کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرامست
خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر عم منقولست که رشوه

گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد و داند که
بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود در این صورت بعضی تجویز کرده اند و
مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده
باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود و در این صورت تجویز مرافعه
بسوی او کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد حکم بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است
که اگر بحق نیز از برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا و بغیر سیاهی نوشتن
مکروه هست و بعضی حرام دانسته اند و گفته اند اندازه مکروه هست عشرها را بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق
از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق که مردی هست که عشر مصحفها را بطلا مینویسد حضرت
فرمود که صلاحیت ندارد آنمرد گفت این معاش منست حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا
وسیله از برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم
بر حضرت صادق عم قرانی را که خمس و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا
نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز از آن مگر نوشتن قرآن را بطلا و فرمود خوشم نمی آید که بنویسند قرآن
را مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن حضرت امیر عم نه نوشتن عثمان و این
حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن
قرآن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلا کاری کردن مسجد حرام است و بعضی
مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه پاخانه کردن
حرام است و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدیه را نیز حرام دانسته اند
و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت
کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان
وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعم فرموده است رکون مکنید بسوی
آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری
کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه
مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشانست در ظلم ایشان و راضی بودن بفعل ایشان و اظهار
محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است
که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعتست پس باید بافساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و
راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع
ضرر از مومنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که

حرام است نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریة و انجیل و کتب اه
ضلالت و بدعت مانند کتاب سنیان و سایر مخالفان در کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض
و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از انها یا تقیه و مشهور میان علما انست که انچ
پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میکیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایزها و بخششهای
ایشان را قبول میتوان کرد بعد از انکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند اگر این کس را احوال
کنند بر محل باز جایز است گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر
خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقهٔ او ر
ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در اینصورت احوط انست که بدون مرافعه برندارد و اکثر
گفته اند که زنان نان و نان خورش را بدون اذن شوهر تصدق میتوانند کرد اگر او نهی نکند و
زیاده نکنند که ضرر باو رساند و اگر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا بدهد مشهور انست
که اگر خود احتیاج داشته باشد و موصوف بان صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید
کرده اند که بشرطی که زیاده از دیگران برندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است
و احوط انست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد اما بعیال خود میتواند داد اگر قادر بر نفقهٔ ایشان
نباشد و مشهور میان علما انست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند
و بعضی کمان کاوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد
حرام است و جائز است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه کردن و امثال ان از ان ساختن و بعضی
مکروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانهٔ ان مستحبست و از جملهٔ محرمات که جمعی از اکابر
علما تصریح بحرمت ان کرده اند خواندن و شنیدن قصههایی است که همهٔ انها دروغ است مانند قصهٔ حمزه
و افسانهای معلوم الکذب یا بعضی از انها که معلوم الکذبست مثل روایات موضوعهٔ غالیان که مشتملست
بر تخطئهٔ انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعهٔ صوفیه یا افترا بر اکابر
علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر انکه غرض رد و ابطال انها باشد یا از برای تقیه مضطر شود
بخواندن و شنیدن انها چنانکه ایهٔ سماعون للکذب بر ان دلالت دارد بنابر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح
در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جملهٔ دروغ است صحبت داشتن شب بقصههای قصه خوانان
که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها زیاد میکنند و شیخ یحیی بن
سعید در جامع گفته است حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصههای اختراعی و قصههایی که
دروغها بر انها زیاده کرده اند و بقصههای دیگر مکروه هست برای انکه مانع بیداری اخر شب میشود و
ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق مذکور شدند

فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و کفته است که باز از انحضرت سوال کردند از قصه
خوانان ایا حلالست کوش دادن به سخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود هر که کوش اندازد بسوی
سخن کوبی پس بتحقیق که او را پرستیده است پس اکر ان سخن کو از جانب خدا سخن کوید خدا را
پرستیده است و اکر از جانب شیطان سخن کوید شیطان را پرستیده است و باز از انحضرت پرسیدند از
قول الله تعم که شعرا پیروی ایشان میکنند کمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط
انست که قصههای ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند راست باشد مکر از برای
مصلحتی یا فائدهٔ دینی زیرا که حق تعم فرموده است ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله
تا اخر ایه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطلی را از برای انکه مردم را از راه خدا غافل کرداند
و ایات قران استهزا کند اینها از برای ایشان هست عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران
روایت کرده اند که این ایه در شان نضر بن الحارث نازل شد که او تجارت میکرد و میرفت بطرف
فارس و اخبار پادشاهان عجم را می خرید و می اورد و از برای قریش نقل میکرد و میکفت محمد
شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصههای رستم و اسفندیار و اکاسره
و پادشاهان عجم را پس خوش می امد ایشان را شنیدن انها و ترک میکردند شنیدن قران را این را از
کلبی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طوسی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده اند
که حضرت امیر عم قصهٔ خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد
بیرون کرد و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که حضرت رسول صم
فرمود که چون به بینید مردی را که در روز جمعه احادیث جاهلیت و کفر را نقل میکند بزنید بر سرش
اکر چه بسنک ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغی و لغوی نباشد مجوز است و بسیار
خواندن و شنیدن ان مکروه هست سیما در ماه رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق شب و در
حال احرام و در حرم و هر چند شعر حق باشد و منقولست که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر
است از انکه مملو از شعر باشد و منقولست که هر کس که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهرهٔ ان در ان
روز همانست و از حضرت رسول منقولست که شعر از شیطانست اما از انحضرت روایت کرده اند که
از جملهٔ شعر حکمتست و از حضرت امیر عم و حضرت امام رضا و سایر ائمه عم شعر نقل کرده اند و مکرر
تمثیل و استشهاد بان میفرموده اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل در مدح حضرت رسول خدا و
ائمه عم و مراثی حضرت امام حسین عم وارد شده است و خلافی نیست در انکه شعری که متضمن فحش
یا هجو مومنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلقا حرام است اکر چه در اخیر
سخنی هست و کفته اند اکر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر بکند حرام نیست

وبعضی گفته اند اگرچه حرام نیست اما چون منافی مروتست از عدالت بیرون میبرد لیکن اشتراط مروتی
که فقها گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذبست اگر حمل
بر مجوز مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذب است و حرام است و
بعضی گفته اند کذب از ان حیثیتی حرام است که باعث ان میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند
و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه بانشا بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست
اما اگر متضمن مدح ظلمه باشد و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر انها باشد دور نیست که از این
جهت حرام باشد و از جملهٔ محرمات حسد و بغض و عداوت مومنانست و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند
مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت نمی شود و از بسیاری
از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیتست و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر اینست و همچنین
گمان بد بمومنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می اید و بعد از این
انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مومنان را از جملهٔ معاصی شمرده اند چنانچه احادیث
بسیار بران دلالت میکند اما ظاهر امحمولست بر انکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که
ترک معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جملهٔ محرمات تجسس عیوب مومنانست و اخبار و ایات بسیار
در نهی و مذمت ان وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانهٔ مسلمانان و با از رخنها و روزنها نظر
بمحرم ایشان کردن حرامست و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود
خونش هدر است اما انها باید که تا منع بکمتر ممکن باشد بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای
مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامهٔ دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد
حرام نیست و اگر حریر محض نباشد با پنبه و کتان یا پشم و امثال اینها قصوری ندارد مگر انکه مستهلک باشد
و بعضی ده یک و بعضی پنج یک گفته اند و احوط انست که برد و نبند از دو اگر تکیه کند یا فرش کند باکی
نیست و پوشیدن طلا نیز مردانرا حرامست و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب
و مست کنندهٔ با ایشان اشامانیدن حرام است و خلافی نیست در انکه حرام است خوردن و اشامیدن در
ظرف طلا و نقره و مشهور انست که مطلقا استعمال انها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن
خلافست و احوط ترکست و نقرهٔ کمی که استعمال کنند مانند سر دستهٔ شمشیر و زنجیر و حلقهٔ نقره و قطعهٔ
نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور است که جایز است و اکثر گفته اند که
از موضع نقره اجتناب می باید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره
چنانکه روایت وارد شده است و احوط انست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح
وارد شده است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد

سوار نشوند و در سرمه دان و ظرفهای کوچك که از برای غالیه و امثال ان می سازند خلافست و میل
طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن
خلافست و هم چنین خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در سرقلیانها و میانها و
نعلبکی های طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتنابست خصوصا از نعلبکی که در ان احتمال حرمت
بیشتر است و لولهای طلا و نقره دور نیست که مجوز باشد و در سرنی که بدهان میکذارند اکر طلا
و نقره نباشد احوط است و اینها و صند و قچهای ملبس بطلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتنابست از
همهٔ اینها و اکر ما کول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرفهای دیکر بر کردانند و بخورند ان طعام حرام
نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جملهٔ محرمات نظر کردن
مرد است از روی شهوت و تلذذ بپسران ساده بلکه مؤلف نیز و در این خلافی نیست ظاهرا میان علما
و ایضا حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول خدا صم منقول است که زنهار حذر کنید از پسران
سادهٔ اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنهٔ ایشان بدتر است از فتنهٔ دختران در خانها و فرمود که هر که پسری را
بشهوت ببوسد حق تعم در قیامت لجامی از اتش بر سر او کند و منقول است که هر که پسر را بشهوت ببوسد
لعنت کنند او را جمیع ملائکه اسمان و زمین و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیر یست جهنم از
برای او و اکر از روی لذت و شهوت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن نیز بدن
زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت زن و زن را حرام است نظر کردن
بعورت مرد و واجبست مرد و زن را که عورت خود را بپوشاند از نامحرم اکر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد
و مراد بعورت در مرد ذکر است و خصیها و حلقهٔ دبر و در زن فرج پیش و پس است و بعضی کفته اند
عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی کفته اند از نافست تا نصف ساق و قول مشهور اقوی است
و بعضی کفته اند زنان کافره نامحرمند بر زنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی
عورت و او نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و هم چنین کنیز تمام بدن اقا را میتواند
دید و اقا تمام بدن او را میتواند دید اکر شوهر ندارد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید غیر
عورت مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بشیر خوردن محرم شده باشد باز این حکم دارد و هر
موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع کفته است مرد محرم نظر میتواند
کرد از زن محرم رو و او دستهار او سر و سینه را و ساقها و بازوها را از برا که حقتعم مواضع زینت را
از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در انکه زن نامحرم را بغیر رو
و دستها نمیتوان دید بی ضرورت خواه با شهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در انکه
رو و دستهای انها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی کفته اند جایز است با کراهت

و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یک نظر جایز است و اعادهٔ نظر حرام است و قول اول
خالی از قوتی نیست و ایات و اخبار بران دلالت دارد و بر نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکهٔ خود خلافست
و مشهور حرمتست اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیهای ایشان ابریده باشند خلافست
بعضی گفته اند مالکهٔ خود را میتواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتواند
دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوطست اگر چه بعضی از اخبار دلالت بران دو قول میکند
خصوصا اول و از این قول چند فرد را استثنا کرده اند اول کسی که میخواهد زنی را بخواهد
جایز است نظر کردن برو و دست او و بعضی گفته اند بر مو و گردن او نیز نظر میتواند کرد و روایات دارد
و هم چنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج او دارد دویم کنیزی که خواهد بخرد
جایز است نظر کند بدست و رو و مو و محاسن او و در سایر بدن بغیر عورت خلافست و احوط انست که
بدون تحلیل اقا نظر نکند سیم مشهور انست که جایز است نظر کردن بسوی دست و روی و موی کفار
که در امانند مادام که از روی شهوت نباشد و بعضی جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور
انست که نظر بکنیزدیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان
در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران
کوچک و زنان پیر نیست که مظنهٔ شهوت و لذت نباشد علی المشهور ششم در حالت ضرورت
جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن
و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او پوشانیدن واجب نیست و در
نابالغ ممیز خلافست و احوط انست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان غیر رو و
دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما انست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان
و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول و ائمه ع زنان
بمجالس مردان می امده اند و در نمازها حاضر میشده اند و از برای حوایج ببازارها میرفته اند و ایشان را
منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلافست و بعضی گفته اند مطلقا حرام است و بعضی
با تلذذ و خوف فتنه حرام میدانند و احوط انست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر
انست که زن که در پس در اید درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش اینده
سخن نگوید و در وطی دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است
ذکر را بدست یا سائر بدن بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود با زن یا کنیز
خود بازی کند تا منی بیاید جائز است و مچیزد یکر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست
زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلاف است و هم چنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از

سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اشهر انست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع
مردها و نثاری که در عروسیها میکنند جائز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور انست که خوردن از
ان جایز است مکر انکه قرینهٔ باشد که صاحبش راضی نیست و کفته اند برداشتن از ان جائز نیست مکر
انکه صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن
در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام
دانسته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشند بدون رخصت او بیرون ریختن
و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی کفته اند اکر چنین کند دیت نطفه را که ده اشرفی باید بزن بدهد و خلافی
نیست در انکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و ترک وطی زن که بعقد دایم در حبالهٔ او باشد
زیاده از چهار ماه بی عذری مکر برخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر
اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرام و از رضاع نیز حرام است وقتی که شرایط
متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر و عمه و خالهٔ و دختر رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و اکر
کسی زنی را بعقد یا بملک وطی کند حرام میشود بر وطی کننده مادران زن و مادر مادر او و مادر پدر
او و هر چند بالا روند و دختران زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و اکر عقد
کند زنی را او را وطی نکند ان زن حرام میشود بر پدران ان مرد و فرزندان و دختران زن حرام
موبد نمیشود اما تا مادر در عقد اوست دختر را نمیتواند خواست و اکر از مادر جدا شود دختر را میتواند
خواست و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلافست و اشهر و اقوی انست که حرام است و مملوکه
پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر در یک وقت بعقد خود
نمی توان داشت خواه خواهر پدری یا خواهر مادری و خواه خواهر مادری و پدری و خواه بعقد دایم
و خواه متعه و اکر عقد یک خواهر برطرف شود دیکری را میتواند خواست مکر در متعه که حدیث صحیح
دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور انست که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را
بعد از عقد ان زن نمیتوان خواست مکر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و احتیاط اولی است
و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنائی که بعد از عقد دیکری
واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل انکه مادر را عقد کند و بعد از ان با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود
و در زنایی که پیش از عقد واقع شود خلاف است اکثر کفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است
و بعضی کفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این اقوی است و بعضی کفته اند اکر زنا با عمه و خالهٔ خود
باشد باعث حرمت میشود و اکر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیزی را مالک شود و دست بر او
بمالد یا نظر کند بجایی از بدن او که غیر مالک نظر بان نمیتواند کرد بعضی کفته اند که کنیز بر پدر او و فرزند

او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور انست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حم
کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع به
می رسد در این حکم نسبت دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کر
که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک اوست وطی دیگری بر او حرام است و کسی
که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده و انکه عقد در عده حرام است ان زن بر او حرام موبد
میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را ندانند یا دانند و حرام بودن عقد در عده را ندانند یا هیچ یک
را ندانند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام موبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطلست
و بعقد دیگر او را میتواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عدهٔ باین و عده وفات
و عدهٔ شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبراء کنیز خلاف است و اظهر انست که در ان
جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در
جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند بر انکه حرام نمیشود و عمل بقول اول
احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عدهٔ رجعیه باشد مشهور انست که حرام
میشود ان زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عدهٔ باینه و عدهٔ وفات باعث حرمت نمیشود و اگر
زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عدهٔ رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را میتواند
خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند ان زن بر او حلال نیست در روایت وارد شده
است که توبه اش را امتحان کند بانکه او را بخواند بان حرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع
کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلاف است در نکاح
زنانی که مشهورند بزنا و اشهر کراهتست و بعضی حرام میدانند و احوط اجتنابست و اگر زن کسی را
العیاذ بالله زنا کند مشهور انست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علماء گفته
اند که باصرار ان زن بر شوهرش حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل
دبر او بشود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختران پسر اگر ان فعل پیش از نکاح انها باشد و اگر
بعد از نکاح انها بکند مشهور انست که حرام نمیشود و مشهور انست که این حکم سرایت میکند بجدات و
اولاد اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر و دختران
پسر او هر چند پایین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور
انست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام
میشوند و سندی ندارد و مشهور انست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است
زن بر او حرام موبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل باشد بحرمت نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر

عالم

عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند و خواه دخول نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود
و آزاد بعقد دایم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و
دو آزاد تواند خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند
گرفت و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد
و ملک یمین نیز بنا بر قولی که مالک شود و زنی را که سه طلاق بگویند تا محلل در میان در نیاید حرام است
و نه طلاق عدی که بگویند حرام موبد میشوند و زنی را که شوهر با ان لعان کند حرام موبد میشود و
از جملهٔ احکام عدل میان زنانست و از جملهٔ انها انکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و
جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون
نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه
بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جملهٔ توابع نکاح ایلا است
که قسم بخورد بر ترک وطی زوجهٔ خود چهار ماه و زیاده و احکام ان بسیار است و از جملهٔ انها لعانست
که نسبت زنا بزوجهٔ خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و شوهر و زن نزد حاکم شرع بر یکدیگر
لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام ان بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او
حرام موبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن
مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم
خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد انها و تحقق شرایط انها مخالفت کردن
انها حرامست و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام
شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه
و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است از چهار
تا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون می اید نه انچه در رگها میماند و انچه در میان دل و جگر میماند
پاکست و در حلال بودن ان خلاف کرده اند دوم سپرز است و خلافی در حرمت ان ظاهر نیست سیم
ذکر است و در انهم خلافی معلوم نیست چهارم خصیهاست و انرا نیز بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرگین
است و در ان نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره
یعنی زهره هشتم مشیمه است و ان پرده ایست که فرزند در میان ان می باشد نهم فرج ماده است بیرون
و اندرونش دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علباست
و ان دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت در کشیده است دوازدهم
غدها و گرهها است که میان چربی گوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجع است و ان پیه هاییست که در پشت

باهای حیوانات می باشد چهاردهم خرزه دماغ است و ان غده خاکستری رنکیست که در میان مغز کله می باشد مانند کرمی و تقریبا بقدر نخودی هست پانزدهم حدقه است یعنی مردمك دیده که محل سیاهیست نه جمیع چشم شانزدهم عروقست و کویا مراد ایشان رکهای بزرك باشد چنانکه در بعضی احادیث بجای ان اوداج وارد شده است یعنی شاه رکها و احوط انست که حلقوم را هم نخورند و اکر تمام رکها مراد باشد باید تمام کوشت را ریشه ریشه از یکدیکر جدا کنند بروشی که یهود میکنند هفدهم دو کوشر دلست و در غیر پنج چیز که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در عروق و کوشهای دل که اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه کفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانند باعتبار انکه غالبا انها را با پوست می پزند و چنین حدیث مرسلی با معارضهٔ عمومات ایات و اخبار اثبات حرمت مشکلست با انکه احادیث در باب کله و پاچه وارد شده است بدون استثنایی و قیدی و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینهٔ انکه بجای حیا واقع شده است و در ایه کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهد داد از برای شما کوش شما و دیدهای شما و جلود شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجها است و قلوه را کفته اند مکروه هست خوردن و نهی از ان وارد شده و حیوانی که مدتی عذرهٔ انسان بخورد تنهایی کوشت ان حرام میشود بنابر مشهور و بعضی کفته اند مکروه هست و در حدش خلافها است و بعضی کفته اند حدش انست که کوشتش بدبو شود و به استبراء از جلال بودن بدر می اید که علف دیکر بان بخورانند شتر را چهل روز و کاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و کوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ ابی و مرغ خانکی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یك شبانه روز و احوط انست که در این مدتها علف پاك باو بخورانند و مشهور انست که چهارپایی را که ادمی وطی کند کوشت و نسلی که بعد از ان بهم رسد حرام است و واجبست انرا ذبح بکنند و باتش او را بسوزانند اکر مقصود از ان کوشتش باشد و ایضا مشهور ان است که حیوانی که شیر خوکی بخورد اکر کوشتش بان نروییده و استخوانش بان محکم نشده است کوشت و شیر ان مکروه هست و سنتست که هفت روز ان را استبرا کنند و اکر کوشتش بان روییده و استخوانش محکم شده است حرام میشود کوشت ان و نسل ان که بعد از ان بهم رسانیده است و خوردن خاك و کل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین عم بقصد شفا و شیرهٔ انکور که بجوش اید حرام است تا دو ثلث ان برود یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلافست و اشهر عدم حرمتست و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مکر در دو موضع اول از خانهٔ انها خوردن که حقتعم در قران فرموده است ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم یعنی حرجی

برند نابست با نکه بخورید از خانهای خود بعضی گفته اند مراد بخانهای خودشان خانهٔ اولاد ایشان است
زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را
ذکر نکرده اند از برای انکه بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغهٔ در حلیت
انهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانهٔ خود بیابد و نداند که از اوست او بیوت ابائکم او
بیوت امهاتکم یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما و خلافست در انکه اجداد در پدران
داخلست مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلافست در انکه جدات در مادران داخلند مثل مادر
مادر و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران
شما برادر و خواهر اعم اند از انکه پدری باشند یا مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت
اخوالکم او بیوت خالاتکم یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمهای شما یا خانهای خالوهای شما
یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعم اند از انکه خالو و عموی پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری
و ظاهرش ان است که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم
یعنی یا انخانهٔ که مالك باشید شما کلیدهای انرا بعضی گفته اند مراد خانهٔ بندهٔ ادمی است زیرا که مال او از
اقاست یا خانهٔ کسی که ادمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از
مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند انست که در خانهٔ خود مالی بیابد که نداند از اوست و از
حضرت صادق عم منقولست که مراد ازان مردیست که وکیلی داشته باشد و در مال او قیام نماید و بدون
اذن او از مال او بخورد او صدیقکم یعنی یا خانهٔ دوست و یار شما و در معنی صدیق خلاف است بعضی
گفته اند مراد دوستیست که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند انست که باطن او با باطن تو
موافق باشد همچنان که ظاهر او با ظاهر تو موافقست از حضرت صادق عم منقولست که بخدا قسم که او
مردیست که داخل شود در خانهٔ صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایت
دیگر وارد شده است که انحضرت از شخصی پرسید که ایا احدی از شما دست خود را داخل میکند در
استین مصاحب خود یا جیب او که مال بردارد گفتند نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست یك
دیگر نیستید و ایضا از انحضرت منقولست که از جملهٔ عظیم بودن حرمت صدیق انست که حقتعالی او را در
انس و اعتماد و انبساط و ترك احتشام گردانیده است بمنزلهٔ نفس و پدر و برادر و فرزند او از ابن عباس
روایت کرده اند که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند
استغاثه بپدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لیس
علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست بر شما باکی و جرمی در انکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق
و بدانکه ظاهر این ایهٔ کریمه انست که ادمی از خانهٔ این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال ایشان

و اکثر علما قید کرده‌اند این حکم را بانکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا
داشته باشند خلاف کرده‌اند و بعضی قید کرده‌اند بانکه باذن ایشان داخل انخانه شده باشد و بعضی
گفته‌اند که جایز است خوردن از چیزهایی که اگر نخورند خوف فساد ان چیزها باشد و این دو قید
بسیار بی وجه است و گویا از برای این این تخصیصات را کرده‌اند که بنای حکم را بر این گذاشته‌اند که
در این صور ظن برضای مالکست و گفته‌اند که چون ظاهر حال در این خانها انست که صاحب راضی
باشد بخوردن این را قایم مقام اذن صریح گردانیده‌اند هم چنانکه در صورتی که قراین اذن واضح است
رخصت طلبیدن قبیح و سمج مینماید مثل انکه طعامی را نزد کسی حاضر کنند او بگوید که رخصت
میدهید که از این طعام بخورم و بعضی گفته‌اند اموال همه از خداست و او اعلم است بمصالح عباد و ایه
مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای ادمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد
هر چند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه عم منقولست که باکی
نیست در خوردن از خانهٔ این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسرافی و در مجمع البیان گفته است
که رخصت خوردن از خانهٔ این جماعت بغیر اذن ایشان از باب رخصت کسیست که گرسنه باشد و
داخل باغی شود از میوهٔ ان باغ بخورد یا در سفر بگله گوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر انها بیاشامد
و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگانش کرده است و بعضی گفته‌اند این ایه دلالت میکند بر اباحت
اکل زوجه از خانهٔ زوج خود و اکل فرزند از خانهٔ پدر و مادر و پدر و مادر از خانهٔ فرزندان
پس اگر نفقهٔ او بر ایشان واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر انکه زیاده از مقدار
نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقهٔ اذن شرطست مگر انکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این
سخن بسیار دور از کار است و اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک با علم بعدم
رضا هیچ تقیید در این ایه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده
است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و
و تصدق کند از خانهٔ شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانهٔ یار و برادر مؤمن و تصدق کند
و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده‌اند بر جواز تصرف در مال این جماعت که در ایه
مذکور شده‌اند هرگاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانهٔ ایشان و نماز بر روی فرشهای
ایشان و در جامهای ایشان و وضو ساختن باب ایشان و سایر ضروریات و تصرفات در اموال ایشان
اگر چه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زر از استین و جیب صدیق مینمود اما بمجرد ان روایت
تخصیص عمومات ایات و اخبار مشکلست بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات
حق خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد

بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که همهٔ مردم در ان مساویند اب و اتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و کیاه یعنی انچه در صحراهای مباح میروید و همچنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالك نداشته باشد و تیمم کردن از انها چنانچه متواتر است از حضرت رسول صم که خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز کردانیده است و پاك کننده کردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارند با احتیاج یا مطلقا و احوط انست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بردارد و مشهور میان علما انست که جائز است ادمی را که بخورد از انچه بر او میکذرد از میوهٔ درخت خرما و سائر درختان میوه دار و امثال انها یا خوشه کندم و جو و اشباه انها حتی انکه شیخ طوسی بر این دعوای اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جائز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و انها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالك نداشته باشد و احوط انست که تا قرائن رضای مالك نباشد نخورد و مشهور میان علما انست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض مخصوص لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن به بیزاری از خدا یا رسول یا ائمه عم حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه بر روی زدن و رو را خراشیدن و مو را کندن و بریدن و ایضا مشهور میان علما حرمت جامه چاك کردن است مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند کریبان چاك کردن از برای پدر و مادر و در روایت معتبره و بعضی جامه در بدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترك است و مشهور انست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جائز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعها اکر ظن قتل نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با نهایت احتیاط و هیچ یك از اینها غیر حاذق را جائز نیست و مشهور انست که حرام است که مرد و زن نامحرم در یك حجره باشند بی انکه ثالثی با ایشان باشد و مصافحهٔ نامحرم مکر انکه جامهٔ در میان باشد و اکر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یك لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیکانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط انست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یك لحاف نخوابند و اکر بخوابند لحاف را در میان ته کنند و ابن بابویه از حضرت باقر روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد مرد را و از انکه دو مرد در پهلوی یکدیکر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بی ضرورتی و از حضرت صادق عم روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که پسر و پسر را و پسر و دختر را و دختر و دختر را بعد از ده سال

باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک رخت خواب نخوابند و گفته‌اند در روایت دیگر وارد
شده است که بعد از شش سال باید رخت خواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته
است که چون دختر شش ساله شود که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد و
در بر گیرد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی
وارد شده است و اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد
شده است و شاید در مابین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانهٔ اجانب واجب است رخصت
طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهرا جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعم فرموده است
که ای گروهی که ایمان آورده‌اید داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت
بگیرید و عامه از حضرت رسول صم روایت کرده‌اند که تکلم کنید بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر
یا تنحنح بکنید که خبردار کنید اهل آن خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آنخانه گفته‌اند یا آنکه سه مرتبه
بگویند السلم علیکم داخل شود اگر رخصت بدهند والا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت
گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آنخانه احدی را
پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را برگردید پس برگردید این پاکیزه‌تر است از
برای شما و خدا بکردهای شما دانا تر است بر شما باکی نیست و گناهی که داخل شوید در خانهایی که محل
سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی
برای فروختن گذاشته‌اند که هر که خواهد برود و بخرد و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان
میکنید و دور نیست که دیوان خانهای اکثر مردم که قراین اذن در دخول در آنها باشد این حکم داشته
باشد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است مرتبهٔ اول میشنوند
دویم حذر میکنند سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس اگر
رخصت نطلبید برمیگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که استیناس که حقتعم فرموده بر زمین
زدن نعل و سلام کردنست و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت
طلبیدن در کار نیست حمامهاست و کاروانسراها و آسیاها در اینها بی رخصت داخل میتوان شد
و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق عم که رسول خدا صم نهی کرد از آنکه داخل شوند
مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنهاست و ایضا بسند صحیح از حضرت
صادق عم روایت کرده است که می باید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانهٔ پدر خود شود
و پدر هرگاه خواهد داخل خانهٔ پسر خود شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت
کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مردی باید رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت

میطلبیدم

میطلبیدم و مادرم فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت میطلبیدم که مبادا
پدرم با او خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح
روایت کرده است از انحضرت که می باید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند
و در حدیث دیگر فرموده که کسی که بالغ باشد داخل نشود بر خانهٔ مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش
و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست و باز حق تعم
فرموده است که ای گروه مومنان باید که رخصت بطلبند از شما انها که بنده و ملک یمین شمایند و انها که
بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از ازادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی
که جامهای خود را میکذارید که خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها
سه وقتند که مظنهٔ انست که خود را مستور نمیدارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان
بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید
چنین بیان میکند خدا از برای شما ایات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی
ازادان پس باید رخصت بطلبند در همهٔ اوقات چنانچه رخصت میطلبیدند انها که پیشتر از انها بوده اند از
بالغان ازاد در سایر اوقات این مضمون ایاتیست که در این باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار
از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه انها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از ایات منسوخه
دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر انکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را باید نیز مذکور ساخت
اول انکه حقتعم فرموده و امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست
بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این امر میکند و خلاف ظاهر ایه نیز هست
و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریح است در انکه مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل
نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در
این و ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تقیه دویم انکه این ایه دلالت میکند بر انکه
غلام نیز مانند اطفال محرم باشد و اقلا فرقی میان ایشان و ازاد باشد و موید قول این جماعت میشود که
غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم انکه تکلیف اطفال باستیذان باشد با انکه ایشان مکلف
نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشان است که ایشان را متمیز بر این بکنند
و انکه فرموده است که باکی بر ایشان و بر شما نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب
است و تکلیف استحبابی نسبت بایشان می باشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز
میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای انست که
در هر یک مظنه کشف عورت و اکثر بدن است اما پیش از نماز صبح از برای انکه وقتی است که از خواب

برمیخیزند و سر را میکشایند و تبدیل جامهٔ شب بجامهٔ روز میکنند و هم چنین وقت ظهر وقت قیلوله است
و مضاجعت باید بکروانداختن بعضی از جامها و هم چنین بعد از عشا وقت تبدیل جامهٔ روز است
بجامهٔ شب و مضاجعت با زنان و بعضی کفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند
از این جهت منع از دخول بغیر اذن شده است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که می باید
خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند خانهٔ او درمیان خانهٔ تو باشد
و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند یعنی
طوافون علیکم   تاکید و تعلیلی است از برای انکه در غیر این سه وقت رخصت کرفتن ایشان در کار
نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را بر شما رجوع است اکر در همهٔ اوقات باید که رخصت
بطلبند کار بر همه دشوار میشود و از جملهٔ احکام ضروریه سلام و جواب سلام است حقتعالی میفرماید و اذا
حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی هرکاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید
شما بنیکوتر از ان تحیت یا رد کنید ان را بدرستی که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای
بیان مفاد این ایه تحقیق چند مطلب ضرور است اول خلافست در معنی تحیت بعضی کفته اند تحیت سلام
است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی کفته اند هر دعا و تحیتی در این داخلست و
بعضی کفته اند هر نیکی از قول و فعل را شاملست چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیرش اینست و
بعضی کفته اند مراد عطیه و بخشش است باید انرا پس دهند یا عوض زیاده از ان بدهند و این قول
بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اکرامی را
شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر منقولست که اکر یکی از شما عطسه بکند بکوئید یرحمکم الله
و او در جواب بکوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین ایه فرمودند و ابن شهراشوب
روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن یکدستهٔ کلی از برای انحضرت اورد حضرت او را ازاد
کرد از سبب ان پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است در این ایه و بهتر از ان کل ازاد
کردنست و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که رد جواب کتابت واجبست
مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که
تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مومن باشد و رد در صورتیست که سلام کننده از اهل کتاب
باشد پس اکر مسلمان سلام کند و بکوید السلم علیکم در جواب بکوید و علیکم السلم و رحمة الله و برکاته
تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اکر کافر سلام کند میکوئی علیکم و بعضی کفته اند که هر دو
از برای مسلمانست و روایت کرده اند که مردی بنزد حضرت رسول صم امد و کفت السلم علیک حضرت
فرمود و علیک السلم و رحمة الله و دیکری امد و کفت السلم علیک و رحمة الله حضرت کفت السلم علیک

درحق

ورحمة الله دیگری امد وگفت السلم علیکم ورحمة الله وبرکاته حضرت فرمود وعلیک السلام ورحمة الله وبر
کاته صحابه گفتند یا رسول الله برای اول ودوم زیاد کردی وبرای سیم زیاد نکردی حضرت فرمود
سیم چیزی از تحیت را برای من نگذاشت پس من مثل او را برا او رد کردم وبالجمله سلام البته داخل
تحیت است وجوابش واجب است وتحیتهای قول دیگر احوط انست که در غیر نماز جواب بگوید وحکم
نماز وتحیتهای فعلی مذکور خواهد شد انشاء الله دوم بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید السلم علیک
یا علیکم السلم صحیح است وواجب است رد ان وعلامه گفته اگر علیکم السلم بگوید جوابش واجب نیست
زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است وموید اینست انکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد
حضرت رسول امد وگفت علیک السلم یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلم تحیت مرد گانست چون
سلام کنی بگو سلام علیک پس انکه جواب تو گوید میگوید وعلیک السلم وهم چنین خلاف کرده اند
در سلام وسلاما والسلام وسلامی علیک وسلام الله علیک وظاهر ابن ادریس انست که در هیچ یک
از اینها وامثال اینها رد سلام واجب نیست وعموم ایه شامل اینها هست ووجوب رد اظهر است سیم خلا
فست در انکه ایا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلم بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره
اینست واگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلم واگر زیاده از دو بگوید علیکم السلم صحیح است
وگفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند وهر یک بر دیگری سلام کنند بر هر یک جواب سلام دیگری
واجب است تا اینجا کلام علامه بود وابن ادریس وجمعی را اعتقاد اینست که سلام علیکم در جواب
کافی است واین اقوی واظهر است چنانکه در حسنهٔ ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق عم منقولست
که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید سلام علیکم واگر کافری سلام کند بگوئید علیک چهارم ظاهر
کلام اکثر اصحاب انست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر ایه واخبار معتبره است واخباری که
دلالت میکند بر انکه اگر سلام کننده مومن باشد رد باحسن واجب است از طرق عامه است ومحل اعتماد
نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائی است نه عینی پس برد یکی از دیگران ساقط
میشود اما شرط است که انکه جواب میگوید داخل انها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض
سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید وبجواب دیگران ساقط نمی شود ومکروه هست
کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را بلکه باید مقصودش سلام بر همه باشد وخلاف
است در انکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه واحوط انست که اکتفا نکند واگر سلام کننده
صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست واگر ممیز باشد خلافست وظاهر ایه وجوبست ششم
مشهور انست که وجوب رد فوریست وکسی که تاخیر کند گناه کار است وبعضی گفته اند بر ذمهٔ او میماند
مانند سائر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند واجب است جواب را بسلام کننده بشنواند در غیر حال

نماز تحقیقا اگر کر نباشد و تقدیرا اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که بر کر باید اشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید که سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در ان نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از عامه گفته اند واجب است جواب و بعد از ان توجیه داده است که اگر ندا را بشنود واجب است جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از ان گفته است که انچه مردم عادت کرده اند در هنگام برخواستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند ان دعا است نه تحیت و جواب ان واجب نیست سنت است موءلف گوید که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید که وداع کند برادران خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب ان و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر انها خواهد بود و در جامع الانوار از حضرت رسالت صم روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنابر طریقه متاخرین اعتنا بانها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم ایه استدلال بر وجوب رد میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنابر انکه صدای زن عورتست و اکثر متاخرین توقف کرده اند بنابر انکه دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده اند که رسول خدا سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از انکه بر زن جوان سلام کند و میفرمود میترسم خوش اید مرا صدای او پس داخل شود گناه بر من زیاده از انچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت امیر این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنابر قول جمعی که سلام بر اجنبیه را حرام میدانند خلافست که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست یا نه و اظهر وجوبست در جمیع این صور هم خلافست که ایا ابتداء سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکلست و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از

عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم عم که مرا خبر ده اگر محتاج
شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای تو باو نفعی نمیرساند و ایضا
بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه گفته که سلام نباید کرد بر اهل ذمه
ابتداء و اگر سلام بر ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم
شود که ذمی بوده جواب او بگوید بغیر سلام بانکه بگوید هداك الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله
صباحك یعنی خدا نیکو کند صباح ترا یا اطال الله بقاءك یعنی دراز گرداند حقتعالی بقای ترا و اگر در سلام
بکند بگوید و علیك تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر منقول است که رسول
خدا صم فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید علیك السلام و اگر اهل ذمه سلام کند بگوئید
علیك و بسند موثق از حضرت صادق عم منقول است که حضرت امیر عم فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را
بتسلیم و اگر سلام کند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق عم منقول است که اگر
یهودی و نصرانی و مشرك بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث
موثق کالصحیح فرمود بگو علیك پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید
کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و در جواب ایشان باید گفت علیك
یا و علیك یا علیکم یا و علیکم بواو و بدون واو هر دو جایز است و بعضی از عامه با واو تجویز نکرده اند
و اما سلام تمام بر ایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترکست و اما جواب ایشان
بیکی از این جوابها که مذکور شد واجبست خلافست و احوط انست که ترك نکند و انعبارات غیر سلام را
علامه گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا عم که بحضرت صادق
عم گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارك الله لك فی دنیاك یعنی
خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق عم
عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بخاك یا دیوار بمال گفتم مصافحه
با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر
روایت کرده که اگر با مجوسی مصافحه کند دست را بشوید و وضو نسازد و در حدیث موثق در مصافحه
یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و
اکثر علما شستن را حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاك مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخیر را
حمل بر استحباب کرده اند دهم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است که این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق عم روایتست که ابتدا بسلام اولی است بخدا و رسول و از
حضرت امیر منقول است که در سلام هفتاد حسنه هست شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یك

حسنه از برای جواب کویند است و از حضرت رسول منقول است که بخیل ترین مردم کسیست که بخل نماید در سلام و احادیث بسیار در فضیلت افشاء سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که افشای سلام انست که بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق عم منقولست که از جمله تواضع انست که سلام کنید بر هر که ملاقات کنید و از حضرت رسول صم منقول است که چون ملاقات کنید یکدیگر ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جملهٔ حق مسلمان بر مسلمان انست که سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر عم روایت کرده است که سلمان میکفت که افشا کنید سلام خدا را بدرستیکه سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم او ترک سلام میکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق عم که حضرت امیر عم کراهت داشت از رد سلام در خطبهٔ امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق عم روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که پیاده بنماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت صادق عم روایت کرده که رسول خدا صم نهی کرد از انکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنکام مستی و کسی که صورتها میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و کسی که بر تختهٔ چهارده خانه قمار میکند و من زیاده میکنم پنجم را نهی میکنم از انکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق عم از پدرانش عم که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که بر شعر خود فحش بزنان عفیفه کوید و بر انها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میکویند و ایضا از حضرت امیر عم روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و انها که نرد و شطرنج بازی میکنند و انها که شراب میخورند و بربط و طنبور مینوازند و انها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند بیازی و شعر و ایضا از حضرت صادق از پدرش عم روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه کبران و نه بر بت پرستان و نه بر انها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه شطرنج باز و نرد باز و بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بر زن محصنه میکویند و نه بر نماز کذارنده زیراکه نماز کذارنده نمیتواند رد سلام بکند و سلام او مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد و نه بر کسی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغهٔ بسیار کذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و راویان اکثر این احادیث عامی اند و عامه

از این باب احادیث بطرق بسیار روایت شده و بعضی را اعتقاد انست که کسی که در بعضی از این احوال
سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص ایه کریمه نمیتوان
کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است و نهی از سلام بر اینجماعت ممکن است محمول بر کراهت
باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه ملا احمد اردبیلی هر دو را احتمال داده است و کراهت
سلام در حمام وارد شده است که در صورتی است که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه عم در حمام سلام
کرده اند و مشهور انست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد و
دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی
که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر پراند
و هر که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک
سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در
حال خطبه باشد یا قراءت قران یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمی شود
بسبب اشتغال بمندوب بلی اقوی نزد من انست که مکروه هست سلام بر نماز گذارنده زیرا که بسا باشد که
او را مشغول گرداند از قیام بواجب که رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول و علت هر دو ضعیفند
یازدهم در اداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از
حضرت صادق عم روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان بصیغهٔ جماعت رد باید کرد هر چند یکی
باشد در وقتی که عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد و مردی که بر مردی سلام کند
میگوید السلام علیکم و مردی که دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا
که با او غیر او هست یعنی با او ملائکهٔ کاتبان اعمال و غیر انها هستند او می باید قصد همه بکند یا ان
که می باید که سایر مؤمنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بانکه بر زن باید
سلام نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغهٔ جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است و
بسند دیگر از انحضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم ان باعث ده حسنه است و کسی
که بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته
سی حسنه است و باید زیاد نرود سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب
زیاده از قدر مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر عم روایت کرده است که حضرت امیر
عم گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلم و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه
حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از انچه ملائکه گفته اند با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و
برکاته علیکم اهل البیت و مستحبست سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفهٔ کم بر بیشتر و

خود بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل بر مجلسی شود او باید
سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از اینها عکس کنند جائز است چنان که در احادیث بسیار وارد شده
است که حضرت رسول صم سلام میکرد در اطفال دوازدهم حقتعم فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا
علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هرگاه داخل شوید در خانهٔ چند پس سلام کنید بر انفس
خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب
نفس شونده بدان که خلافست در تفسیر این آیه کریمه اول آن که مراد سلام بر اهل آنخانه است که گویا
ایشان بمنزلهٔ جان شمایند از آیت لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید تحیة من عند الله اشاره بفضیلت
سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال اینها مگوئید و سلام
بکنید که آن تحیتی است که خدا بر شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوبست چنان که علی بن
ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صم چون بنزد آنحضرت می آمدند میگفتند انعم صباحک
و انعم مساءک و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حقتعم فرستاد و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله یعنی
هرگاه آیند بنزد تو تحیت میگویند ترا با آنچه تحیت نکرده است ترا با آن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا
بدل کرده است از برای ما این را به تحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است بگوئید السلم
علیکم دویم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر عم
روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانهٔ خود در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام
او بگویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق عم روایت کرده
است سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد بانکه بگوید السلم علینا و علی
عباد الله الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل
خانهٔ خود شود اگر کسی در آنخانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر نباشد بگوید السلم علینا من عند ربنا و
در بعضی از نسخ چنین است که بعضی گفته اند اگر کسی را نه بیند بگوید السلم علیکم و رحمة الله و قصد
کند دو ملک را که با او می باشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر روایت کرده است که هرگاه
احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید
السلام علینا من ربنا و هرگاه برادر مومن تو بگوید حیاک الله بالسلم بگو حیاک الله بالسلم و احلک دار
المقام و از حضرت رسول صم منقولست که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو
دراز شود و هرگاه داخل خانهٔ خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانهٔ تو بسیار شود و از ابن عباس
روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر
وجوهست و موید است باحادیث معتبره و تکلفی در انفسکم باید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد

ا ابن ایه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بانکه بکویید سلام بر ما باد از جانب پروردکار ما
چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر عم است سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرکاه کسی در
نماز باشد و دیکری بر او سلام کند واجبست بر او که تلفظ کند برد سلام و خلاف است در انکه اکر نکند
نماز او باطل است یا نه بعضی کفته اند مطلقا مبطل است و بعضی کفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی کفته
اند اکر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل اورد مبطل میشود والا فلا و بعضی تفاصیل
دیکر کفته اند و در بحار ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکلست و احوط اعاده است اکرچه جواب نکوید
مطلقا و ظاهر افوریتی که در رد سلام معتبر است انست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارك رد سلام نکویند
پس اکر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن ان کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد
چهاردهم مشهور میان علما انست که اکر سلام کند کسی بر ادمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجبست که
جواب بمثل ان باشد و جایز نیست جواب علیکم السلم و ابن ادریس کفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که
جواب بکوید خوبست و متابعت مشهور اولی و احوطست و اکر بجای علیکم علیك بکوید در حصول
رد تردد است و اکر سلام کننده علیکم السلم بکوید بعضی کفته اند جواب او واجب نیست مکر انکه
در جواب قصد دعا بکند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اکر جایز باشد
جواب ایا واجبست یا مستحب خلاف است و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب ایا متعین است
سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیح دلالت میکنند بر انکه جواب بمثل اولی است هرچند
معارض نیز دارد و قول بتخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اکر تحیات دیکر بغیر سلام در غیر حال
صلوة بکویند مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم مساءا و امثال انها خلافست که جواب واجبست یا نه
و احوط بلکه اظهر انست که جواب بکوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم ایه و بعضی از اخبار
و اکر سلام در جواب بکوید احوط انست که تحیت کوینده جواب سلام بکوید و باین سبب بغیر سلام
جواب کفتن مفسده اش کمتر است اکرچه متابعت سنت در ان بیشتر است و اکر این عبارات را کسی
به شخصی بکوید که در نماز باشد اشکال عظیمتر میشود خصوصا اکر بفارسی بکوید یا بالحن بکوید
مثل سام الیك و سرام نعلیك و امثال اینها و ابن ادریس و محقق کفته اند جایز نیست او را جواب کفتن
و محقق کفته است اکر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از ان و
علامه کفته اکر سلام کوینده سلام علیکم بکوید رد کند مثل ان را و نکوید و علیك السلام از برای انکه
عکس قرانست و حضرت صادق در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکند در نماز فرمود
که سلام علیکم میکوید و نمیکوید علیکم السلم از برای انکه عمار بر حضرت رسول صم سلام کرد در
نماز و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه کفته است که اکر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اکر نام تحیتی

برده است جایز است رد بهمان لفظ و بسلام علیکم برای عموم ایه و اگر بنام تحیتی نبرد جایز است در جواب او دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکالست و جواز رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب بتحیت عربی و سلام صحیح بکوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط انست که اگر بچنین بلیه کرفتار کردد اعادهٔ نماز بکند خواه جواب بکوید و خواه نکوید شانزدهم اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور انست که جواب را می باید بلند بکوید که او بشنواند اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر انست که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهر امانند غیر نماز باید باو شنوانیدن یا اشاره کند که او بفهمد که جواب او کفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید در ذکری کفته است زیرا که مشهور میان عامه انست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره کفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را اهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد هفدهم اگر دیکری جواب سلام بکوید و او در نماز باشد ایا جایز است که او نیز جواب بکوید یا سنتست یا جایز نیست بعضی کفته اند سنتست زیرا که امر ایه مطلق است و بعضی کفته اند جایز نیست مکر بقصد دعا چنانکه کذشت و دور نیست که ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله بسطی دادیم برای اینکه در اکثر اوقات ادمی محتاج باحکام ان می باشد و اکثر علما متعرض ان نشده اند و بنابر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که ایه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام ان نیز مذکور شود مناسبست بدانکه مشهور میان علما انست که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض دادن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجبست عوض از ابد هد و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبهٔ پست تر نسبت به بلندتر مقتضی عوض هست و می باید اقلا مثل از اعوض بدهند و تا عوض ندهند تصرف در ان جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است و تفصیلش انست که کسی که چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میکذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بان شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کنندهٔ هبه انچه شرط شده است داد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتواند کرد و ایا لازم است که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر انست که لازم نیست و می تواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را دهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشد اگر برضای یکدیکر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهرش انست که بر متهب لازم باشد مثل انچه بخشیده یا قیمت ان را اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و ایا

قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت ان در وقت دادن عوض خلاف است و ایضا
خلاف است که بر متهب واجبست وفای بشرط یا مخیر است دران و در رد عین و فروع این مسئله بسیار
است و مشهور میان علما انست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی
مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حایض را مس کتابت قران و اکثر مس اسماء خدا و انبیاء را
نیز حرام دانسته اند و حرام است ایشان را خواندن چهار سوره که سجدهٔ واجب دارند و ابعاض انها و
حرام است داخل شدن انها در مسجد الحرام و مسجد رسول صم مطلقا و مکث کردن در سایر مساجد
و گذاشتن چیزی در انها و احوط انست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفهٔ رسول خدا صم و ائمه
عم نشوند و مس کتابت قران برای محدث خلاف است و احوط انست که مس کتابت قران و اسماء شریفه
نکند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن و ازار کردن جائز نیست و تادیب ایشان
زیاده از قدر ضرورت جائز نیست و بعضی گفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده
تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه است
یا شش تازیانه و در روایات دیگر تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده
است که هر که بزند مملوکی را بقدر حد یعنی انکه موجب حد از او صادر شده باشد زننده را کفاره
نیست بغیر ازاد کردن ان مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی انست که اینرا واجب میدانند و در حدیث صحیح
وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته
است قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جملهٔ محرمات صید حرم است
که بر محل و محرم هردو حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر نجسی حرام است خواه
بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر معجون و مرکبی که حرام در ان داخل کرده
باشند حرام است و فریادرسی مظلومان و دفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر قادر
بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در ان موضع حرام است و جائز نیست خواب دروغ نقل
کردن و گوش دادن به سخن جمعی که راضی نباشند بشنیدن ان و در بعضی از روایات وارد
شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در انجا ننشیند و اکثر
حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی در کافی از جملهٔ محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند
امر بقبیح و نهی از حسن و مشاهدهٔ منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و بر
عکس خواه بنظم و خواه بنثر و عمل الات لهو و الات قمار و ساختن بت و چلیپای شرابهای حرام و الات
انها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن درندگان و سائر موذیات و خصی کردن
حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح ان وارد نشده است و ازار دادن اطایر و جهی که در

شرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از انها مباح کرده است و ساختن زینت زنان
از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود
و نصاری و اتش کده و غیر اینها از معابد اهل ضلال و کمان کلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق
از برای فجور و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه بگفتار یا بکردار یا برای
و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که قدح در ادلهٔ اهل ایمان میکند بدون انکه جواب گوید
و نقض انها کند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات
و فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی علم بان نداشته باشد و یاد دادن و یاد گرفتن اعمال سحر
و ارادهٔ امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه و انچه حرمتش ثابت شده قیمت ان و مزد عمل ان و
مزد یاد دادن و یاد گرفتن و حفظ کردن ان و جا کردن ان و یاری بران بقول یا بفعل یا برای عوض گرفتن
از ان همه حرام است و هم چنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات
و فتوی دادن بانها و جاری کردن احکام و تعلیم قران و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل
دادن مردها و تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن کردن ایشان اجرت بر اینها
همه حرام است و هم چنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سائر عبادات و اجرت
بر یاری کردن بر اینها همه حرام است و حرام است لواطه بپسران و در بر گرفتن ایشان و بوسیدن ایشان
و با ایشان خوابیدن در لحاف و وطی جمیع بهایم و طلب منی کردن بدست و حرام است زنا و مقدمات ان
از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن ایشان و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است
وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره
بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرای ان بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن
محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد و تا یک حیض او را استبراء کند
و کنیز حامله تا وضع حمل او بشود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و هم چنین زنی را که
فحش گفته باشد و ان زن کر یا گنگ باشد و بعد از ان محرمات نسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است
با بعضی از مکروهات و چون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و انچه در این ابواب ذکر
کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون او زیاده از دیگران در این باب
استقصا کرده است و عمل بقول او غالبا باحتیاط اقربست کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و انچه در
باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و جه ایست از دریا کبیر و تکالیف حقتعم در هر باب و هر
حال بسیار است و استقصای انها در مجلدات بسیار میسر نمیشود مثلا در صلوة با انکه استقصا نکرده اند
هزار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است و اگر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است و قریب

بسه هزار مسئله از مندوبات و احکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات ان و هر واجبی
در محل خود بجا اوردن واجب است و ترك ان حرام است و هر مستحبی را اگر انکار استحباب ان کنند با بعنوان
وجوب بعمل اورند بدعت و حرام است و هم چنین صوم و زکوة و اعتکاف و حج و جهاد چندین هزار
حکم بانها متعلق است که اخلال بانها یا انکار انها حرام است و هم چنین تکالیفی که ادمی را در احوال
مختلفه لازم میشود مثل انکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض
میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف
بروی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند یا بزنند صبر کردن و معارضه نمودن و امثال اینها و با فرزندان
از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بعث و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن
و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترك محرمات و تعلیم احکام و اداب نمودن و احکام رضاع و حضانت
و سائر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج
خلقی ایشان ساختن و بعث اذیت بایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یك شب
و هر چهار ماه یك بار جماع کردن و سائر حقوقی که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند
عدل در قسمت و سائر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکالیف شاقه بایشان نمودن و ایشان را
گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و هم چنین رعایت حقوق سائر خدمه و ملازمان و حق همسا
یکان را رعایت کردن و گرسنهٔ ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض نان و خمیر
مایه و نمك و امثال اینها از ضروریات ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش در وقت ضرورت بایشان
دادن اکثر اینها داخل ماعون است و حقتعم میفرماید وای و ویل از برای نماز گذارندگانی است که از
نماز خود غافلند انها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق عم منقولست که
ماعون قرضی است که میدهی و معروف و نیکی است که میکنی و متاع خانهٔ خود را که بعاریه میدهی و
از جملهٔ ماعون است زکوة راوی گفت ما همسایها داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاعی را میشکنند
و فاسد میکنند ان را ایا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود هرگاه چنین باشد باکی نیست که
ندهی و از جملهٔ حقوق حق حیواناتی است که در خانه نگاه میدارند واجب است کاه و اب بانها بدهند
و زیاده از طاقت شان بار نکنند و بعث نزنند و روایتی وارد شده است که حق تعم زنی را عذاب کرد
در باب گربه که او را حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر
واجب است ببعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و
مسلمان و اشنا و بیگانه در مجالس و راه رفتن و غیر ذلك حقوق بسیار هست که احادیث انها در کتاب
عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقاء و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و اداب

سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و کینه و عداوت مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن
عیوب ایشان و افشا کردن انها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و کمان بد بردن با ایشان و تعصب
کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و مجبر و خیلا در پوشش و رفتار و کفتار و دل تنک شدن
وشناعت و بیخردی کردن و دشنام دادن و فحش کفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و کج خلقی کردن
و بغی و ظلم و افتخار بباطل و کمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان
در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک تهدیدات
و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و
غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و
ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان را نشکستن
و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بمهلکه نینداختن تا بخون
نرسد و در کشتن تقیه نمی باشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اکر داند که اکر نکند کشته
خواهد شد و باین فعل ان شخص کشته نمیشود خلاف است و کواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اکر
باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیکر جائز است و در
هر دو تا ممکن باشد باید توریه کند مثل انکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند
او سوکند یاد کند که مال نزد من نیست و قصد کند که مالی که بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در کفتن
کلمهٔ کفر نیز جائز است چنانکه عمار کرد و حقتعالی عذر او وارد در قران مجید فرستاد و همچنین در سب
حضرت رسول صلعم و ائمه عم جائز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان نمی
باشد و در بعضی ظاهر میشود که می باشد و مقتضای جمع بین الاخبار انست که مخیر باشد میان انکه تقیه
نکند در ناسزا کفتن بایشان و کشتن را بر خود بکذارد چنانکه مادر و پدر عمار کردند و میان انکه
تقیه بکند و ناسزا بکوید چنانکه عمار کرد و استغاثه باید کرد بحق تعالی که ادمی را بچنین بلیه مبتلا نکند
و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در اشامیدن شراب و سائر مسکرات نمی باشد و در مسح
بر روی موزه و ترک حج تمتع نمی باشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویلات کرده اند
و اکر دفع منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است
خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکالست و دروغی که در ان مصلحت عظیمی باشد جائز است
با توریه اکر ممکن باشد و اکر مصلحت سهلی باشد مثل انکه شغلی دارد و جمعی می ایند و او را باز میدارند
میکوید بکوئید در خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اکر مصلحت
شرعی باشد جائز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از او سوال

میکنند در قیامت مکر سه دروغ شخصی که در جنک سخنی بکوید که مراداو معنی دیکر باشد و خصم معنی دیکر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بهریك غیرانچه دیکری کفته است بکوید و کسی که وعدهٔ با اهل خود بکند و وفا نکند و هم چنانکه دروغ از برای اصلاح خوب است راستی که متضمن افساد میان مومنان باشد جائز نیست کفتن و در خلف وعده مشهور میان علما انست که مکروه هست مکر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و ایات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز مکر انکه بعد از وعده انشاء الله کفته باشد یا وفای بان متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار ایراد نموده ام و از جملهٔ امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید که از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار برادمی هست در کفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفهٔ و صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیك و کافر و مسلمان و صالح و ظالم و فاسق و چنین نیست که مردم کمان کرده اند که واجبات منحصر است در نماز و روزه و حج و زکوة و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شرابست و امثال اینها پس ادمی می باید همیشه متیقظ و اکاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و تا نداند که موافق رضای الهی است بعمل نیاورد و اکر بغفلت از او خطایی صادر شود متوجه تدارك و تلافی ان شود و انابه و توبه و استغفار بکند و این یك شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از انها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق خدا و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا حرام یا واجب یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمهٔ اینها متعلق است و هر یك را بان نحو که هست باید بدانند و بان عمل نمایند لهذا حضرت امیر میفرمودای کروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از ان متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مکر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بکیرد زیرا که بیع و شرا انواع دارند بعضی حلالند بعضی حرام بعضی مکروه بعضی مباح بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهریك از انها هست کسی که حلال انها را حرام و حرام انها را حلال داند معاقبست و اکر محرمات انها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقبست و مشغول الذمه بحق مردم است و هم چنین در ایمان و اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار می باشد و هم چنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج اند و تکالیف عظیم الهی متعلق است با نها و بمخالفت اینها در زنا و مقدمات ان می افتد و ایضا احکام ممالیك و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حرام و حلال خوردن و اشامیدن که ادمی را در هر حال ضرور میشود

واحکام مواریث که اموال میت را حقتعم بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است واجبست عمل بان احکام و کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدع و اثار را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جملهٔ تکالیف دین ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خداوند علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصا نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از انها تا بدانند طالبان حق که اطاعت خدا اسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب اقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته ادمی بتوبه و انابه محتاج است و مغرور باعمال ناقصهٔ خود نباید شد حقتعم میفرماید انها که متقی و پرهیزکارند هرگاه خیالی از خیالات شیطانی ایشان را عارض شود متذکر و خبردار میشوند پس ایشان بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیاء و اوصیاء تاکید وارد شده است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هرکه مخالفت نماید محدود و تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه‌اند و بر همهٔ خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هرکه حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است و ان در مرتبهٔ شرک بخدا است مقصد دویم در بیان وجوب توبه است و شرایط ان و گناهانی که از انها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه و در ان چند مطلب است مطلب اول در بیان وجوب توبه است و گناهانی که از انها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناه فی الجمله و خلافست که ایا از جمیع گناهان توبه واجبست یا از گناهی که مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است ایا با وجود مکفر بودن توبه از انها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد انست که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط انست که ادمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولایی سالها تضرع و استغاثه و انابه میفرمودند تا توبهٔ ایشان قبول میشده است و ایضا اثر گناه نه محض عقوبت اخرتست بلکه گناه دل ادمی را سیاه میکند و از ساحت قرب الهی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از این کس میکند و باعث استیلای شیطان و جراءت بر کبائر میگردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیویه گردد چنانکه حقتعم

فرمود که

فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شماست و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق عم فرمود که بترسید از گناهانی که حقیر می شمارید بدرستیکه انها امرزیده نمیشود پرسیدند که انها کدام است فرمود انست که ادمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناهی نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که اصرار بر گناه انست که گناهی بکند و استغفار و توبه از ان نکند و از حضرت صادق منقول است که هیچ چیز دل را افاسد نمیکند مثل گناه بدرستیکه کسی که مرتکب گناهی میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میگرداند که حق تعم در ان قرار نگیرد و روی او از خدا بر گردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا فرمود که هیچ رگی نمیجهد و پایی بسنگ نمی اید و سری بدرد نمی اید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که ادمی میکند و انچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضا فرمود که گناه ادمی را از روزی محروم میکند و فرمود که ادمی گناهی میکند و بسبب ان از نماز شب محروم میگردد و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر منقول است که هر بندهٔ مومنی در دل او نقطهٔ سفیدی و نوری از ایمان هست چون گناهی میکند نقطه سیاهی در ان سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاد میشود تا انکه تمام سفیدی را میگیرد و ان را میپوشاند باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر و خوبی بر نمیگردد و ایضا اخلاف است در انکه گناهی را که از ان توبه کرده است ایا باز توبهٔ از ان واجب است یا نه خواجه نصیر و علامه قایل شده اند که توبه همیشه واجبست زیرا که ندامت بر فعل قبیح همیشه واجب است و این سخن محل نظر است زیرا که ایات و اخبار دلالت میکند بر انکه توبهٔ اول عقاب از او ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانکه بعد از این مذکور خواهد انشاالله و ترک ندامت مورد و نیست که از این باب باشد زیرا که غالبا از بکد یکر منفک نمیشوند و بر تقدیر این که عقاب بر ان مرتب شود یک جزو توبه خواهد بود و علی ای حال در این که استحقاق عقاب بر اصل معصیت بر نمیگردد شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قایل باشند دویم خلاف است میان متکلمین که ایا توبه بعض صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند دون بعضی یا انکه می باید از همه گناهان توبه کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامهٔ حلی و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبهٔ بعض را صحیح میدانند و حق اینست و اگر نه لازم می اید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا اخلاف کرده اند در صحت توبهٔ موقت مثل انکه توبه کند که یکسال گناهی را نکند حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرطست که در توبه عزم کند که هرگز ان گناه را نکند و ایضا

خلافست که اما توبهٔ از گناهان مجملا صحیح است یا باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند اقوی انست
که مجملا کافی است خصوصا وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد مطلب سیم در معنی توبه است و
شرایط ان بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهانست از این جهت که گناهست پس اگر پشیمان شود از
شراب خوردن از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست و باید که در حال ترک کند و اکثر شرط کرده
اند عزم بر عدم ارتکاب ان را در اینده که هرگز مرتکب ان نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت
و پشیمانی واقعیست و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافی است ندم و پشیمانی از برای
توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان دوم
انکه انها حجابند میان بنده و محبوب او سیم انکه زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر انها میگردد
پس هرگاه این را دانست و یقین بهم رساند حالت دیگر او را عارض میشود که متالم میشود از انکه محبوب
او از او فوت شده است از کردن گناهان و این تالم و تاسف را ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت
حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را اول متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب
ان بود دوم متعلق است باینده که تا اخر عمر عود بان گناه نکند سیم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند
انچه را تلافی توان کرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون اید پس این
سه امر که معرفت ضرر گناهست و پشیمانی از ان و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند و گاه هست
بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمهٔ ان
میدانند و ان قصد را ثمرهٔ ان میدانند که بر ان مترتب میشود و گاه هست که بر مجموع ندامت و عزم توبه
را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتی است شرایط عبادت در ان معتبر است و عمدهٔ شرایط عبادت
اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت
و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند که اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات
از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است
میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق اینست که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد نسبت
بعامهٔ خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف مالایطاقست و در کافی در روایت معتبر از
حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند خدا از شراب سر بمهر
بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفضلی باشد از حق تعالی از خصوص ترک شراب هر چند توبهٔ
حقیقی نباشد مطلب چهارم بیان انواع گناهانی است که از انها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه
گفته اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد اگر ایتان بان باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبهٔ از
ان همین بس است که پشیمان شود از ان و عزم کند که بعد عود بان نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از

حقوق

حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجبست با توبه که اتیان بان بکند و بسا باشد که مخیر باشد
میان انکه اتیان بان امر بکند و میان اکتفای بتوبه از ان کناه پس حقوق مالیهٔ خدا مانند بنده ازاد کردن
در کفاره واجبست با قدرت بران که اتیان بان بکند و بسا باشد که مخیر باشد میان انکه اتیان بان امر
بکند و میان اکتفای بتوبه از ان کناه و حقوق غیر مالیهٔ خدا یا حد است یا غیر حد اکر حد است مخیر است
میان انکه اقرار بان کناه بکند نزد امام عم یا نایب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان انکه اکتفا کند
بتوبه و اظهار ان نکند پس اکر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و بتوبه رفع کناه از او
میشود و ایا با اقامت حد اکر توبه نکند کناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکالست و ظاهر اکثر احادیث انست
که بحد کناه از او ساقط میشود و حقتعالی از ان کریم تراست که در دنیا و اخرت هر دو او را عقاب کند
چنانکه بسند حسن منقولست از حمران که کفت از حضرت باقر عم پرسیدم از شخصی که او را سنکسار کنند
ایا در اخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا اکریم تراست از این و از حضرت امیر عم منقولست که
کناه سه قسمست اول کناهی که امرزیده است دویم کناهی که امرزیده نیست سیم کناهی
که امید از برای صاحبش داریم و خوف با و داریم کناه امرزیده کناه بنده ایست که خدا او را در دنیا
بر کناهش عقاب کرده باشد خدا از ان حلیم تراست و کریمتر است که دو بار او را عقاب کند و کناهی که
امرزیده نمیشود مظلمهٔ بندکانست خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من
نمیکذرد و کناه سیم کناهی است که خدا بر خلق پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از کناه خود
میترسد و امید از پروردکار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم موءلف
کوید کو یا خوف باعتبار احتمال اخلال شرایط توبه است و اکر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای
نمازهایی که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز
عید از برای ان توبه کافی است و اما حق الناس اکر مالی باشد واجبست که ذمهٔ خود را بری کرداند از
ان بقدر امکان و اکر صاحب حق بمیرد و رثهٔ او در هر طبقه قایم مقام اویند پس اکر ان شخص خود
یا وارث او یا بیکانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث
او بری الذمه میشود و اکر ان مال را ادا نکردند و بر ذمهٔ او ماند تا روز قیامت خلافست که در قیامت طلب
کنندهٔ او کی خواهد بود اکثر کفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیحی از حضرت
صادق عم در این باب وارد شده است و بعضی کفته اند اخر وارثها طلب ان خواهد کرد اکر چه بامام عم
منتهی شود و بعضی کفته اند حق خدا خواهد بود و اکر او یا وارث او را نیابد باید عازم باشد که هرکاه
صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اکر مایوس شود تصدق کند و اکر صاحبش بهم رسد و بتصدق
راضی نباشد باز باو بدهد و اکر حق غیر مالی باشد اکر کمراه کرده باشد باید ارشاد بحق بکند و او را از ان

اعتقاد باطل برکرداند اکر ممکن باشد و اکر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تاهمهٔ
انها را که بیدعت او کمراه شده اند برنکرداند توبهٔ او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند
و اکر قصاص باشد واجب است که تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل انکه بکوید بپسر مقتول که
من پدر ترا کشته ام اکر میخواهی مرا بکش و اکر میخواهی دیت بکیر و اکر میخواهی عفو کن و هم چنین اکر
عضوی از کسی را بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اکر
حد باشد مثل فحش اکر ان شخصی که فحش باو کفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است
باز باید که تمکین بکند که یا حد زند یا عفو کند و اکر ندانند خلافست که او را اعلام باید کرد یا نه بعضی
کفته اند حقیست از شخصی و ساقط نمیشود مکر بانکه او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه و اکثر علما
قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت اوست و موجب عداوت و کینهٔ او میشود
اکر مجملا ابراء ذمه از او تواند طلبید بطلبد و هم چنین اکر زنا کرده باشد العیاذ بالله باز وجه کسی ان نیز
چون حق الناس در ان هست این حکم دارد و اکر غیبت کسی کرده باشد ان نیز چنین است و کلینی از
حضرت صادق عم روایت کرده است که از رسول خدا صم پرسیدند که کفارهٔ غیبت چیست فرمود انست
که استغفار کنی برای انکه غیبت او کردهٔ هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر انکه غیبت باو
نرسیده باشد و خواجه نصیر در تجرید کفته است که واجب است عذر بخواهد از انکه غیبت او کرده است
اکر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید کفته است که اکر غیبت بان شخص رسیده است باید
عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید که تدارک کند و اکر باو نرسیده است لازم
نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود
از برای خدا و عزم کند بر انکه هرکز عود بان نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق عم روایت
کرده است که اکر غیبت غیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر انکه از او حلیت بطلبی
و اکر باو نرسیده است طلب امرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین کفته است که در کفارهٔ
غیبت دو حدیث وارد شده است یکی انکه کفاره غیبت انست که استغفار کنی از برای او و دیکری
انکه از هر کس نزد کسی مظلمهٔ بوده باشد در عوض او باید که از او حلیت بطلبد پیش از انکه روزی
بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بکیرند و بصاحب حق بدهند و اکر حسنات نداشته باشد
از کناهان صاحب حق بر کناهان او بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث انست که استغفار را حمل کنیم
بر انکه نرسیده است یا انکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر انکه
باو رسیده باشد و دستش باو رسد و بدانکه خلافست در انکه اتیان باین امور شرط است در تحقق
توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بان کناه توبه متحقق میشود و اینها واجبات دیکرند مشهور

میان علما قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد
بود بلکه بر ترک انها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوط است
مطلب پنجم در بیان وقت توبه است خلافی نیست در انکه توبه واجب فوریست و بتاخیر ان اثم میکردد
زیرا که کناهان بمنزلهٔ سموم قاتله اند هم چنانکه در سموم باید مداوا کند پیش از انکه او را هلاک کند
هم چنین واجب است بر کسی که کناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از انکه او را هلاک کند پس تاخیر
توبه کناه دیگر خواهد بود و از ان نیز باید توبه کند و اگر تاخیر کند دو کناه دیگر برای تاخیر توبهٔ این
دو کناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفهٔ شطرنج بالامیرود تا انکه میرسد در قدر یک ساعت اگر
بشصت دقیقه نیز قسمت کنیم انقدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب ان عاجز میشوند و چون در
کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کردن اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حقتعالی کسی حساب او را
نمیتواند کرد چه جای انکه روز و ماه و سال را بر اینها قسمت کنیم و چه جای انکه کناهان غیر متناهی را
باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که هم چنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد کناهان و تقصیرات
بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین کفته اند که کسی تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی
بوقت دیکر می اندازد او متردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکلست که از دیکری
سالم کردد اول انکه اجل کریبان او را بکیرد و وقت تدارک بکذرد و در کاه توبه مسدود کردد
و برسد وقتی که حقتعالی فرموده است وحیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی حایل شوند میان ایشان و میان
انچه میخواستند و طلب مهلت یکروز و یکساعت کند با او کویند وقت مهلت کذشت دیکر ترا مهلتی نیست
چنانکه حقتعالی فرموده است پیش از انکه بیاید احدی از شما امرک پس کوید پروردکارا چرا تاخیر
نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این ایه کفته اند که محتضر در هنکامی که پرده از
پیش دیدهٔ او برداشته شود میکوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یکروز تا عذر از پروردکار خود
بخواهم و توبه کنم و توشهٔ عمل صالحی بردارم ملک موت کوید روزهای عمر تو تمام شده است و روز
نمانده است کوید یکساعت تاخیر کن کوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بر روی او ببندند
و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعهای یاس و حسرت و ناامیدی بنوشد بر ضایع کردن عمر خود
و بسا باشد که در این اهوال و اضطراب احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک دویم
انست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع کردد بمرتبهٔ طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که
هر معصیت که ادمی میکند تیرکی در دل او بهم میرسد هم چنانکه از نفس ادمی تیرکی در اینه بهم میرسد
و چون ظلمت کناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس در اینه مکرر بدمد چرک میکیرد
و چون مدتی بر ان حالت بماند و ان را جلا ندهند در جرمش فرو میرود و اینه را فاسد میکرداند که

دیکر قابل جلا نیست هم چنین دل ادمی چون اثر کناه بسیار در ان بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا
نیافت بمرتبهٔ طبع میرسد و بعد از ان قابل علاج نیست چنانکه حقتعم فرموده است طبع الله علی قلوبهم
و این دل را اقلب مطبوع و منکوس و اسود میکویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا انکه
بجدی میرسد که او امر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و
ایمانش زایل میکردد بدانکه اخر وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرک بهم رساند و معاینهٔ امور اخرت
بکند بانکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم باو نمایند یا رسول خدا و ائمه عم را
که وقت مرک حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است که توبه فائده نمیکند و مقبول
نیست چنانکه حقتعم فرموده است که نیست توبه برای انها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرک یکی از
ایشان حاضر می شود میکوید من توبه کردم الحال و نه انها که میمیرند بر حالت کفر ایشان را مهیا کرده ایم
از برای ایشان عذابی درد اورنده و از حضرت صادق منقولست که مراد مخصوص موت انست که معاینهٔ
امور اخرت بکند و از رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبهٔ بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند
یعنی روح بکلویش برسد و غراغره در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین کفته اند که از جملهٔ الطاف
خداوند رحیم نسبت به بندکان انست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح
بانکشت پاها و بتدریج و تانی ببالا اید تا بسینه برسد و بعد از ان بحلق برسد تا انکه در این مهلت و مدت
تواند روی دل را بسوی خداوند خود بکرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش از انکه معاینه
امور اخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مردم حلیت بطلبد و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت
کند یاد خدا و ذکر حقتعم بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو کردد و خلاف کرده اند متکلمان در انکه
اکر عزم بر عدم عود بسوی کناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی ان کناه نداشته باشد مثل
انکه کسی زنا کرد و بعد از ان ذکر او را ببرند پس توبه کرد و عزم کرد که دیکر عود بزنا نکند اکر قدرت
بر زنا هم رساند ایا توبهٔ او مقبولست یا نه اکثر کفته اند مقبولست و قول نادری هست که مقبول نیست
و بی وجهست و هم چنین اکر مرض مخوفی بهمرساند که ظن غالب بموت بهم برساند خلافست در قبول توبه
و مشهور انست که توبهٔ او مقبولست و از بعضی از ایات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول
عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حقتعم فرموده است در قصهٔ فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق کفت
ایمان اوردم که خدائی نیست مکر خدائی که ایمان اورده اند باو بنو اسرائیل جبرئیل عم فرمود که الحال
ایمان می اوری که عذاب را دیدی و حال انکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افساد کنندکان
در زمین فرموده است که چرا نبوده اند از اهل قریهٔ که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان
مکر قوم یونس چون ایمان اوردند پیش از نازل شدن عذاب زایل ساختیم از ایشان عذاب خوار کننده

را در زندگانی دنیا برخوردار گردانیدیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان و از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده اند که از حضرت امام رضا ع پرسیدند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان آوردن او در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حتم است در گذشتگان و آیندگان حق تعالی فرموده است فلما راوا باسنا قالوا امنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا بتنهایی و کافر شدیم بانها که با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و همچنین فرعون چون غرق او را در یافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری که فایده ندارد و پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و افساد میکردی در زمین بدعوای خدایی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا می باشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمی شود حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قایم میشود و در تفسیر امام مذکور است که اعرابی آمد نزد رسول خدا صم و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت مقبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمی شود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات که پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند اینست که آفتاب از مغرب طلوع کند ششم در بیان انواع توبه است و اول مراتب آن اینست که دانستی که پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا میرود تا بحدی که درجه پیغمبران و صدیقانست چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت در عزای تو بنشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمیست که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته است دوم عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمه تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آن را ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی گوشتی که در بدن تو بحرام روئیده است آن را بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان تو بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود

الم طاعت را انفد کما او چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از ان بگو بی استغفر الله و از حضرت
صادق منقولست که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از ان مانند کسیست که استهزا کند و کلینی
و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود که هر که
توبه کند پیش از مرگش بیکسال خدا قبول میکند توبهٔ او را پس فرمود یکسال بسیار است بسا باشد که
توفیق ان نیابد هر که توبه کند پیش از مرگش بیکماه خدا قبول میکند توبهٔ او را پس فرمود یکماه بسیار
است هر که توبه کند پیش از مرگش بیکهفته خدا قبول میکند توبهٔ او را پس فرمود که یکهفته بسیار است
هر که توبه کند پیش از مرگش بیکروز خدا قبول میکند توبهٔ او را پس فرمود که یکروز بسیار است
هر که توبه کند پیش از انکه معاینهٔ امور اخرت بکند خدا توبهٔ او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را
حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند بانکه نسخ پیش از فعل جائز است و گمان فقیر انست که این اشاره
است باختلاف مراتب توبه بانکه توبهٔ کامل انست که اقلا یکسال پیش از مرگ توبه کند و تدارک
مافات را و اصلاح احوال خود را در یکسال بکند و اگر ان میسر نشود یکماه و هم چنین تا انکه در اخر اقل
مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق ع روایت شده است
که توبه ریسمانیست که خدا برای بندگان او یخته است و وسیله ایست میان خدا و بنده و مدد
عنایت الهی است و ناچار است بنده را از مداومت بر توبه در همهٔ احوال و هر فرقهٔ از بندگان توبه
دارند پس توبهٔ پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبهٔ قرب و وصال و توبه اصفیا
و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه اولیا و دوستان خدا از خطورهای
متلفست و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خداست و توبه عوام از گناهانست و هر یک از ایشان را
معرفتی و علمیست در اصل توبه ایشان و منتهای امر ان و شرحش بطول می انجامد اما توبه عوام انست
که باطن خود را باب حسرت بشوید و پیوسته معترف بجنایت خود باشد و ندامت بر گذشته همیشه
داشته باشد و بر بقیه عمر خود خایف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی
او گردد و پیوسته متاسف و گریان باشد بر انچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس کند نفس
خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای بتوبه و نگاه دارد او را از عود
بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت و انچه از عبادات
از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری اختیار کند و
شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از
خدا یاری بجوید و سوال کند که او را مستقیم بر جادهٔ حق بدارد در شدت و رخا و ثابت بماند نزد محنت
و بلا تا انکه از درجهٔ توبه نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی

ثواب اعمال او و رفعت درجات او نست خدا میفرماید که خدا امید انبار اکه را است کفتند و میدانند
دروغ کویان را و از حضرت رسول صم منقول است که تو به کننده هرکاه اثر تو به بر او ظاهر نکردد او تایب
نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازهای قضا را بکند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس
خود را از شهوات باز دارد و کردن خود را باریک کرداند به بسیاری روزه روزها و رنك خود را
زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از
ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بکدازد از شوق بهشت و دلش نرم کردد از ترس ملك موت و
پوستش خشك شود بتفکر در اجل اینست اثر تو به و حضرت رسول صم پرسید که میدانید کیست تایب
کفتند نه حضرت فرمود کسی که تو به کند و خصمان را راضی نکند تایب نیست کسی که تو به کند و
عبادت را زیاد نکند تایب نیست کسی که تو به کند و لباس خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که تو به
کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که تو به کند و مجلس خود را و بالش خود را
تغییر ندهد تایب نیست کسی که تو به کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که
تو به کند و دل خود را نکشاید و کف خود را فراخ نکرداند و آرزوهای خود را کوتاه نکرداند و زبان
خود را از لغو نکاه ندارد تایب نیست کسی که تو به کند و زیاده از قوت خود را باخرت نفرستد تایب نیست
هرکاه بر این خصلتها مستقیم بماند او تو به کار است و تو به او مقبول است و حق تعم فرموده است ای
کروهی که ایمان آورده اید تو به کنید بسوی خدا تو به نصوح و خلاف کرده اند در معنی تو به
نصوح و از حضرت صادق عم منقول است که تو به نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر
و در روایت دیکر فرموده که آنست که تو به کند و عزم داشته باشد که هرکز مرتکب آن کناه نشود و در
روایت دیکر فرمود که آن تو به ایست که بعد از آن عود در کناه نکند راوی کفت کدام یك از ما عود نمیکنیم
حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندکانش کسی را که او را فتنهاء ارض شود و کناه کند و بعد
از آن تو به کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که کناهان مومن هرکاه تو به کرد
امرزیده میشود پس بعد از تو به کار را از سر کیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی کفت اکر بعد از
تو به و استغفار باز عود کرد در کناه و باز تو به کرد چون است فرمود که کمان داری که مومنی پشیمان
شود بر کناهان خود و استغفار کند از کناهان و تو به کند خدا تو به او را قبول نمیکند راوی کفت اکر مکرر
کناه کند و تو به کند و استغفار کند باز امرزیده میشود حضرت فرمود هرچند عود کند مومن
باستغفار و تو به خدا عود میکند بر امرزش و خدا امرزنده و رحیم است قبول میکند تو به را و عفو میکند
از سیئات زنهار که ناامید مکن مومنان را از رحمت خدا و بعضی کفته اند تو به نصوح تو به ایست که
صاحبش را نصیحت کند و نکذارد که عود کند بان کناه و بعضی کفته اند تو به ایست که دیکران را نصیحت

کند که مثل اثر عمل او رند و بعضی گفته اند انست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند
توبهٔ ایست که ریشهٔ خواهش شهوات را از دل زایل کرداند و ظلمت گناهان را که در دل بهم رسیده
است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر گناه نه محض استحقاق عقابست که پشیمانی برطرف شود
بلکه دل ادمی را تیره میگرداند و روح این کس را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از اینکس میرماند
و ادمی را از ترحمات خاصهٔ سبحانی محروم میگرداند اگر دزدی بخانه در اید و مدتها انخانه را بی
معارض متصرف باشد یا مستی بسرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی
مدت مدیدی در خانهٔ ابادانی مشغول خرابی باشد بمحض انکه ان دزد یا ان مست یا ان دشمن را از خانه
بدر کند بجلیه ابادانی بدر نمی اید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیران سرا بدر نیاید و خرابیهارا با اصلاح
نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نگیرد بحالت اولی بر نمیگردد هم چنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی
مانند شیطان و مستی مثل خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایهٔ ایمان
و اعمال صالحه را ربایند و پیوسته در خرابی کوشند و صاحب خانه بی خبر و در خواب غفلت باشد چون
بیدار شود و نظر کند خانهٔ بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و الات شکسته
و خانهای مزین بدود معاصی تیره گردیده بمحض انکه نادم و پشیمان گردد و به تیر و نیزه و شمشیر اه و ناله
استغفار و استغاثه بملك غفار دزد غارتگر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین نشیند
و منتظر فرصت باشد کی این خانهٔ ویران اباد ان میگردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را اباد ان
کند و متاعهای دزدیدهٔ اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله
کند و رخنهای شیطان را از خزانهٔ ایمان مسدود گرداند انوقت شاید بحالت اولی تواند برگردید
بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان دینند از برای ارتکاب مکروهی
یا ترك اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت ادم عم سیصد سال گریست تا انکه در روی مبارکش دو
نهر از اب دیدهاش بهم رسید تا توبهاش مقبول گردید حضرت داود عم انقدر گریست که گیاه از اب
دیدهاش میروئید و اه اتش با میکشید که ان گیاه میسوخت توبهٔ کامل اینست و در این مقام سخن
بسیار است و این رساله جای ذکر انها نیست هفتم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست
میان علمای اسلام در انکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف است در انکه ایا عقلا بر خدا واجبست
حتی انکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا انکه تفضلی است که حقتعم بکرم خود کرده
است و رحمتی است که نسبت بهمهٔ عباد یا نسبت باین امت کرده است و امثال بمقتضای وعده بر حق تعم
واجبست که عمل بوعدهٔ خود بفرماید معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی
و شیخ طبرسی و علامهٔ حلی و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر در تجرید

در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق انست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود کناهان تمام عمر را بیامرزد و در امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبهٔ ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که تا عضوی را که بان کناه کرده اند نمیبریدند توبهٔ ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه کاملهٔ حضرت سید الساجدین عم میفرماید که حمد میکنم خداوندی را که دلالت کرد مارا بر توبه که نمیشماریم انرا مکر از فضل او و اکر نشماریم از فضلهای او مکر این توبه را هر اینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرک خواهد بود چنین نبود سنت و طریقهٔ خدا در توبه از برای انها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیکر فرموده است یا الهی اکر بکریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمهای من و انقدر فغان و ناله کنم که صدایم قطع شود و بایستم بعبادت تا پاره پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بترکد و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و اب خاکستر بیاشامم تا اخر روزکار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی افاق اسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک کناه از کناهان خود را اکر خواهی امرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنکامی که مستحق عفو تو کردم پس این هرکز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل ان خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم اتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است هشتم در بیان اموریست که حقتعالی بر انها مواخذه نمیفرماید و وعدهٔ عفو از انها فرموده و ان چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری ادمی نباشد چنانکه کلینی از محمد بن عمران روایت کرده است که از حضرت صادق عم پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود کناهی در ان نیست چون چنین شود بکو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج بانحضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود بکو لا اله الا الله جمیل کفت هر وقت چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله کفتم برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر عم که مردی امد بنزد رسول خدا صم و کفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوکند که منافق نشده اکر منافق شده بودی بنزد من نمی امدی که اعلام کنی کمان کنم که دشمن حاضر یعنی شیطان امده است بنزد تو و از تو پرسیده است که کی ترا خلق کرده است کفتهٔ خدا پس بتو کفته است که کی خدا را خلق کرده است ان مرد کفت اری بحق انخداوندی که ترا بحق فرستاده است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما امده از راه اعمال و کناهان بر شما غالب نشده از این راه امده است

که شما را اگمراه کند و از راه دین بلغزاند هرکه را اینحالت رو دهد خدا را بکانگی یاد کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق عم همین حدیث را روایت کرده است و در اخرش حضرت رسول صم فرمود که ین والله محض ایمانست و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی نوشت و شکایت کرد از چیزهایی که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلایی بر تو نمیدهد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از اموری چند که در خاطر ایشان در می اید که اگر باد ایشان را از جای بلندی بر اندازد یا ایشان را پاره پاره کند احبست بسوی ایشان از انکه تکلم بان کنند حضرت فرمود که ایا اینحالت را در نفس خود می یابید گفتند بلی فرمود بحق انخداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که این صریح و خالص ایمانست پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید امنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان اوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مگر بخدا مولف گوید در انکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته اند اول انست که بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده اند که مراد انست که این خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمانست اگر مومن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این در خاطر تو دویم انکه این محض ایمانست که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم انست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از انکه شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس سبب این حالت محض ایمانست و معنی اول که از امام عم منقولست بهترین معانی است و در امر بتوحید از برای دفع اینحالت چند وجه گفته اند وجه اول انکه مبادا امرک او را در اینحالت دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا انکه با این کلمهٔ طیبه از دنیا برود دویم انکه نفی میکند انچه را در خاطر او افتاده است از انکه اله را اله دیگر باشد و تصریح میکند بانکه الهی جز او نیست سیم انکه این کلمهٔ طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسهٔ او از گویندهٔ او میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم انکه افادهٔ ان میکند که سلسلهٔ ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی نباشد پنجم انکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود دویم معصیتی که ادمی انرا اراده کند و بعمل نیاورد حق تعم بفضل خود انرا عفو فرماید چنانکه کلینی بسند کالصحیح از حضرت باقر یا صادق روایت کرده است که حضرت ادم گفت پروردگارا مسلط کردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری کردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر

او نجات توانم یافت حق تعم وحی کرد که ای ادم از برای تو قرار دادم اینرا که هر که از ذریت تو قصد گناهی
بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل اورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد کند که حسنهٔ بکند اگر نکند
یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل اورد ده حسنه از برای او نوشته میشود گفت پروردگارا
زیاد کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند گناه او را می امرزم گفت پروردگارا
زیاد کن فرمود توبه را از برای ایشان پهن کرده ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است مرا و بسند
صحیح از حضرت صادق منقول است که چهار خصلت است که حقتعم مقرر فرموده که کسی که با وجود اینها
مستحق عذاب الهی شود پس شقی و محروم است و ان خصلتها اینهاست کسی که قصد کند که حسنهٔ را
بعمل اورد اگر بعمل نیاورد بنیت نیک او یک حسنه از برای او مینویسند و اگر بعمل اورد ده حسنه
از برای او مینویسند و اگر قصد کند که سیئه را بعمل اورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر
بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسندهٔ حسناتست و در جانب راست اوست میگوید
بملکی که نویسندهٔ سیاتست و در جانب چپ اوست که تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند
که اینرا محو کند زیرا که حقتعم میفرماید بدرستیکه حسنات برطرف میکند گناهان را یا شاید استغفاری
بکند اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم
ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنهٔ بعد از ان
نکند و استغفار نکند صاحب حسنات بسیئات میگوید بنویس گناه را بر این شقی محروم مؤلف گوید
که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار انکه اکمل افراد است مذکور شده
باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبد الله روایت کرده است که از پدر خود امام موسی عم سوال کردم
که دو ملک که در جانب راست و چپ ادمی اند ایا علم بهم میرسانند بفعل بد یا فعل نیکو که بنده ارادهٔ
فعل ان مینماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضله است و بوی چیزهای خشبو مثل یکسید یکر بند
گفتم نه فرمود که بنده هرگاه که قصد حسنه میکند نفس او خشبو بیرون می اید ملک دست راست بملک
دست چپ میگوید که باش که ترا باو کاری نیست قصد حسنه کرد پس اگر انرا بجا اورد زبان او قلم اوست
و اب دهن او مداد اوست پس از برای او مینویسند چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون می اید
پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر انرا بجا اورد زبانش
قلم اوست و اب دهانش مداد اوست پس بر او مینویسند و بدانکه حق تعم فرموده است ان تبدوا ما فی
انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر
کنید انچه در نفسهای شماست یا پنهان کنید انرا حساب میکند شما را خدا بان پس می امرزد از برای
هر که میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این ایه بحسب ظاهر

مخالفست باحادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر انکه هر چه در نفس
ادمی حاصل میشود خدا بران محاسبه میفرماید اگر خواهد می امرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل
وسوسها و ارادهٔ گناهست و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از انها مخصوص شیعه است و مراد
بمن یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مواخذه میکند اگر چه باز موافق قواعد عدلیه
خالی از اشکالی نیست زیرا که بعموم شامل خطوراتی هست که اختیاری ادمی نیست و شیخ طبرسی
گفته است که جمعی گفته اند که این ایه منسوخ است بقول حقتعم لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این
باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت
ادمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون میتواند بود که حقتعم تکلیف کند و بعد از ان نسخ کند
پس باید مراد از ایه چیزی باشد که امر و نهی بان متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری
چند که از ما مستور است و اما انچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها که بی اختیار ادمی خطور میکند
داخل در ایه نیست بدلیل عقل و بگفتهٔ حضرت رسول صم که عفو کرده اند از این امت از انچه فراموش
کنند و از انچه در خاطرها بگذرانند پس گفته است انچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بران
مواخذه نمیکند و مواخذه میکند بر انچه عزم میکند ادمی بران و عقد قلب خود بران میکند با انکه میتواند
خود را از ان نگاه دارد پس ان از جملهٔ افعال قلبی است و خدا جزا میدهد او را بران چنانکه جزا میدهد
بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل از معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر
طاعت که حق تعم بران عزم جزای اصل طاعت را میدهد هم چنانکه در اخبار امده که کسی که انتظار
نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای خداست
بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی و از جملهٔ ایاتی که دلالت دارد بر مواخذهٔ بر افعال قلوب قول حقتعم
است و لا تقف ما لیس لك به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئك عنه مسئولا یعنی پیروی مکن
چیزی را که علم بان نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همهٔ اینها سوال کرده میشوند و باز فرموده
است کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند ان را گناه کار است دل او و باز فرموده است مواخذه نمیکند
شما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود ولیکن مواخذه میکند شما را بر انچه عقد دل بران
کرده اید و در جای دیگر فرموده است ولیکن مواخذه میکند شما را با انچه کسب کرده است دلهای شما
پس از این ایات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مواخذه میباشد و باز فرموده است و من یعظم
شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول صم روایت کرده
اند که اشاره بدل نمود و فرمود تقوی و پرهیزکاری در اینجاست و حقتعم تهدید فرموده است انها را
که دوست میدارند امور قبیحه فاش گردد در مومنان و محبت کار دلست و ایضا کفر و شرك و حسد

دبغض

و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوبست پس چون میتواند
بود که مؤاخذه بر آنها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار گفته است و تحقیقش آنست که
افعال قلوب بر چند قسم است اول آنست که محض خطور بال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و
این قسم اولست که مذکور شد و خلافی نیست در آنکه بر آن عقابی مترتب نمی شود و محل تکلیف نیست
دویم شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود و غالب اوقات آن نیز نیست بتمامه
اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا و لواطه میکند و بی اختیار خواهش در نفس او بهم میرسد اما ارادهٔ آن
فعل ندارد یا نظر میکند بپسر مقبولی بدون قصد و عاشق او میشود اما ارادهٔ معصیتی ندارد و این نیز
اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول برای تست یعنی اگر بدون اختیار
نظرش بر او میفتد نظر ثانی بر تو است یا آنکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی
خواهش مستمر بدارد و اگر مبدء عشق اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی
اختیار باشد هم چنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق ع سؤال کردند از عشق فرمود
که دلی چند اند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی محبت غیر خود را بآنها چشانیده است سیم آنست که
بعد از قصد معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار لوث از شهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجلی در
آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی
میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل نمیگردد و حصول عزم گاه هست بعد از
ترددات و تفکرات بسیار می باشد و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکن است که فعل بعمل
نیاید یا آنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا مانعی بهم رسد که آن فعل برای متعذر شود پس بر اصل
تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمی باشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار
آنست که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر با اختیار باشد معاقبست و اگر بدون اختیار باشد
معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی باز
ظاهر اخبار بسیار آنست که او را مؤاخذه بر آن عزم نیست و بعضی از عامه به تفصیل قایل شده اند که
اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه
از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئهٔ عزم بر فعلست و اگر ترک فعل از برای عایقی دیگر باشد
و از ترس خدا نباشد یک گناه برای نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند
و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول ص منقولست که چون بنده ارادهٔ معصیت کند ملائکه
گویند پروردگارا این بندهٔ تو میخواهد گناهی بکند حقتعالی میفرماید اگر سیئه را بعمل آورد بر او
بنویسید بمثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من و ایضا از آنحضرت

روایت کرده اند که محشور نمیشوند مردم مکر بر نیات خود و کفته اند ما امید انیم که کسی که در شب عزم
کند که در صبح مسلمانیرا بکشد یا زنا بازنی بکند و در ان شب بمیرد مصر بر کناه مرده است و بر نیت
خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب انست که حضرت رسول صم فرمود که هرکاه دو مسلمان
شمشیر بریکدیکر بکشند قاتل و مقتول هردو در اتشند کفتند یا نبی الله مقتول چرا در جهنم است فرمود
برای انکه ارادهٔ قتل دیکری کرده است   مؤلف کوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است
و معارضه با ان اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر بر تسلیم حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف
باشد برای انکه از برای خدا باشد و اکر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود و نه حسنه و حدیث
دویم مجملست و صریح نیست و مثالی که کفته است اول سخن است و ممنوع است و حدیث ممکن است
که مراد ارادهٔ با ان افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل خود شدن
و انها که قایل شده اند که معاقب میشود میکویند که بعزم بر سیئهٔ معاقب میشود نه بر اصل فعل پس اکر
بعمل اورد سیئهٔ دیکر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوبست از عقاید باطله و شك در اصول
عقاید و در ان شکی نیست که با انها معاقبست   پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت
مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هرچند اظهار نکند و بسیاری
از اخبار دلالت میکند بر انکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحهٔ
سهله و عدم حرج در دین و ظاهرش انست که عدم مواخذه بر ارادهٔ معصیت مخصوص مؤمنان باشد
پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلدند که نیت ایشان
در دنیا این بوده است که اکر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جوابهای
دیکر نیز میتوان کفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین انست که ارادهٔ معصیت و عزم بر ان حرام
است اما حقتعم بفضل خود انها را بخشیده است و وعدهٔ مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت است
و با اجتناب کبائر حق تعم انها را می امرزد پس انچه خواجه نصیر در تجرید کفته است که ارادهٔ قبیح قبیح است
منافات ندارد با عفو و در کلام ابو الصلاح نیز مثل این کذشت و سید مرتضی در تاویل قول حق تعم اذ
همت طائفتان منکم ان تفشلا و الله ولیهما کفته است که مراد انست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور
کرد نه انکه عزم بران کردند بعد از ان کفته است ارادهٔ معصیت و عزم بران معصیت است و جماعتی
تجاوز از حد کرده اند حتی انکه کفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید در
قواعد کفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه ندامتی را مادام که مرتکب ان نشود و ان از جملهٔ
چیزهائیست که ثابت شده است در اخبار که حقتعم عفو از انها کرده است پس کفته است اکر نیت معصیت
بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند پس خلافش بر او ظاهر شود ایا این نیت اثر میکند محل

نظر است از این جهت که مصداق معصیت نشده است پس بمنزلهٔ انست که نیت معصیت کرده است وبس
وبر نیت معصیت بدون فعل ان مواخذ نیست واز این جهت که دلالت میکند بر انکه هتك حرمت شریعت
کرده است و جرات بر معاصی نموده است و حال انکه بعضی از اصحاب ما گفته اند اگر مباحی را ایاشامد
بخیال اشامیدن شراب مسکر و شبیه بان فعل حرامی کرده خواهد بود وشاید از برای محض نیت نباشد بلکه
بانضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر است که محل نظر است اول انکه زن یا کنیز خود را
در خانهٔ دیگری یابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از ان معلوم شود که زوجه
یا امه او بوده است دویم انکه زوجهٔ خود را وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که
طاهر است سیم انکه طعامی را در دست دیگری ببیند و نداند که ملك اوست و مجبر بگیرد و بخورد
پس ظاهر شود که ملك او بوده است چهارم انکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود
که ملك او بوده است پنجم انکه شخصی را بکشد و گمان کند که محقون الدم است پس ظاهر شود که
خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ بود و شیخ بهاء الدین گفته است که بعضی از جملهٔ این صور شمرده
اند اینرا که نماز کند در جامهٔ بگمان انکه حریر است یا مغصوب نیست و عالم محکم بوده باشد که نماز در ان
باطلست پس بعد از نماز ظاهر شود که ممزوج وقصب است یا مباح است وتردد کرده است در انکه نمازش
باطلست یا صحیح است و اولی انست که ترددی نیست در انکه نمازش باطلست بلی صحت نماز نزد کسی
میتواند بود که نهی در عبادت را مستلزم فساد نداند سیم در بیان سایر اموریست که حقتعالی بر انها مواخذه
نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از طرق عامه و خاصه از رسول خدا منقولست که حقتعالی برداشته
است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امری که بی اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل انکه اراده
کرد که تیری بجانب اهوئی بیندازد برادری خود دو او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در
مسئله یا حاکم شرعی در حکمی بکند و بذل جهد خود در ان کرده باشد و تقصیری نکرده باشد
یا طبیب در معالجهٔ بیماری خطائی بکند و تقصیری در ان نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست
اما مواخذهٔ دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم می شود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی
را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است وخطای حاکم بر بیت المالست
بنابر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامنست دیت را در مال خود و بعضی گفته اند که اگر ان
کسی که معالجهٔ او میکند ابراء ذمهٔ او بکند ضمان از او ساقط می شود دویم فراموشی است یعنی عقابی
نیست بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترك واجبی بکند هر چند اگر ترك رکنی بکند در نماز از روی
فراموشی اعادهٔ نمازش بکند و در ترك بعضی از افعال یا فعل بعضی سجدهٔ سهو لازم می شود سیم انچه
ندانند و ظاهرش انست که جاهل مطلقا معذور باشد و ایات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در

بسیاری از موارد باین استدلال میتوان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل موارد حکم اما اکثر علما در
موارد خاصه باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که
مشهور انست که اعادهٔ نماز در وقت و خارج وقت براو واجب نیست و هم چنین کسی که جاهل باشد
بغصبیت مکان یا جامه و دران نماز کند یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع انها ترک
کند و نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد
عدم مواخذهٔ عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادلهٔ
عقلیه بسیار براین دلالت دارد چهارم چیزی چند که طاقت ان نداشته باشند چنانکه حقتعم فرموده است
ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقتی نیست مارا بان
بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بر خدا اقبح است و محالست که از حقتعم واقع شود
ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه
نازل می شد و حق تعم ببرکت حضرت رسالت از این امت برداشته است و اظهر انست که مراد تکالیف
شاقه ایست که در امم سابقه بود و در این امت حقتعم اسان گردانیده است و در این حدیث ظاهرا این معنی
مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشد بان خواه از نزد خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف
هلاک باشد و اشامیدن اب نجس در حال اضطرار و اشامیدن شراب در وقتی که لقمه در گلو پیش بند
شده باشد و مایع دیگر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در ان شده باشد بنابر مشهور
میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا در شراب حتی بچشم کشیدن
ان و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم کشد حقتعم میلی از اتش بچشم او کشد و در
اخبار بسیار وارد شده است که حقتعم در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی
مسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبل خودش باشد یا از قبل
غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد سازد یا کسی او را مجروح کرده اند در ماه رمضان و مضطر شود
بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر
محرمات زیرا که حقتعم فرموده است فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر که مضطر
شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست براو و در معنی باغی و عادی خلاف است در بعضی از
روایات وارد شده است که باغی انست که خروج بر امام کند و عادی کسیست که براه زنی رود و بر اینها
میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها
مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که
باغی کسیست که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقهٔ عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند

که بغیر

که بقدر سد رمق میخورد نه انقدر که سیر شود ششم چیزیست که او را بران اکراه کنند و در
احکام تقیه کذشت چیزهایی که باکراه حلال میشود هفتم طیره است و ان عبارتست از تاثر نفس
بفالهای بد مثل انکه در میان عرب تطیر میکرده اند در وقتی که بسفری میرفته اند بمرغی یا شکاری که
از جانب راست او پیدا شود و بفال خوب میکرفته اند و اکر از جانب چپ بدم تیر ایشان بیاید و در میان
عجم نیز شایع است که اکر بسفری یا مقصدی روند و جنازهٔ یا کشتهٔ بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند
و انکه در حدیث وارد شده است که طیره در این امت نبی باشد چند احتمال دارد اول انکه مراد رفع
مواخذه و عقاب باشد یعنی اکر کسی را چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که
نفس از او متاثر نشود خدا برای ان مواخذه نمینماید و کفاره اش انست که توکل کند بر خدا و امضای
ان امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بکذر و اعتنا مکن دویم انست که
مراد رفع تاثیر ان باشد از این امت ببرکت انچه بایشان رسیده است از رسول خدا و ائمه از عدم اعتنای
بان و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری که روایت کرده اند از برای رفع ضرر ان سیم انکه مراد برفع ان
منع از ان باشد و عدم جواز ان چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند و این معنی از این حدیث
بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلفست و مقتضای جمع میان انها
انست که اکر توکل ادمی ضعیف باشد و نفس از ان متاثر شود ممکن است تاثیری بکند و اکر توکلش
بر خدا قوی باشد و اعتنا بشان ان نکند اثر نمیکند هشتم وسوسه و تفکر در خلق است و در حدیث معتبر
دیکر از حضرت صادق عم منقولست که سه چیز است که نجات نیافته است از انها پیغمبری و هر که پست تر
از اوست تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد مکر انکه مومن بکار نمیفرماید حسد خود را و بر هر
تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد اول انکه مراد وسوسهای شیطان باشد که حادث میشود بسبب
تفکر در احوال خلق و کمان بد بردن بایشان بسبب انچه مشاهده میشود از افعال و احوال ایشان و حق تعالی
بران مواخذه نمیفرماید زیرا که رفع ان از نفس غالبا ممکن نیست لیکن واجبست بر او که باین کمان
حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب ان نکند بانکه قدح کند در ایشان و رد شهادت ایشان بکند
و در احادیث عامه وارد شده است که هر کاه ظن و کمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیکر وارد
شده است که زنهار حذر کنید از کمان بد بردن بد رستیکه ظن بد بردن دروغ ترین سخنهاست دویم
انست که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدء خلق اشیاء و انکه خدا را کی
افریده است و کی ایجاد کرده است و در کجاست و مثل اینها از اموری که اکر تکلم کند بانها موجب کفر
و شرک خواهد بود چنانکه در وسوسه کذشت سیم انکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد
و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار اخیار

و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در ان و مثل اینها از امور یکه کم کسی از اینها خالی می باشد
و اینها معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب ان شکی در عدل و حکمت حق تع بهم نرسد و در
روایت ابن بابویه این تتمه هست مالم ینطق بشفة یعنی مادامی که تکلم نکند بلب و در این مقام معنی اول
ظاهرتر مینماید هم حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست و از این حدیث ظاهر میشود که حسدی
که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی
انسب است زیرا که کم کسی خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرجست
و ممکن است که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر
معانی چون بر حق تع قبیح است و صدور شر از او محالست شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد
باین امت پس منافات ندارد با انکه بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم و الله یعلم و احادیث
بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر
و تا امر برا او برای مردم بیان نفرماید و در ان باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک ان ایشان را عذاب
نمیکند و ایضا اخبار بسیار وارد شده است که خدا برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود
و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب است تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت
رسول صم روایت کرده است که حق تع وحی میکند بمحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند که منویسند
گناهی بر بنده مومن در وقت دل تنگی و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از
علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق عم بودم مردی از انحضرت سوال کرد از شخصی که از او
امری صادر میشود در حد غضب ایا خدا او را مواخذه میکند بان حضرت فرمود که خدا از ان کریمتر
است که او را از جا بدر اورد و از او مواخذه نماید و ابن بابویه در رسالهٔ اعتقادات گفته است که اعتقاد
ما در تکلیف انست که الله تع تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از انچه طاقت دارند چنانچه
فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع
و اسانی او و وسع کمتر از طاقتست و حضرت صادق عم فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است
بندگان را مگر کمتر از انچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر شب و روز پنج نماز
و در سالی سی روز روزه و در هر دویست درهم پنج درهم و در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده
از اینها همه دارند خاتمه در بیان خاتمهٔ احوال عالم بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از
محمد بن مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر عم که گفت بتحقیق که خدا خلق کرده است در زمین از
روزی که زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان ادم نیستند خلق کرد ایشان را
از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن کرد ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم

خود

خود پس خلق کرد پدرا این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او نه والله خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که بهشت را خلق کرده و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنند که چون روز قیامت شود حق تعم بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد افرید که او را عبادت کنند و اعتقاد بیکانکی او بکنند و تعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر می افریند که او را بیکانکی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد افرید که ایشان را بر دارد و اسمان دیگر خواهد افرید که بر ایشان سایه بیفکند ایا نشنیدهٔ که حقتعم فرموده است روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شوند اسمانها و فرموده است ایا مانده شدیم و بتنگ امدیم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند و شك دارند در خلق تازه و مراد این خلقی است که بعد از قیامت خواهد شد و ایضا در خصال بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است که در تفسیر ایهٔ دویم فرمود که چون حق تعم فانی میکرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میکرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی را بغیر از این عالم و خلق تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیکانکی بپرستند و از برای ایشان خلق میکند زمین را بغیر این زمین که ایشان بر روی ان باشند و اسمانی بغیر این اسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یك عالم را افریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا قسم که حق تبارك و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار ادم افریده است که تو در اخر این عالمها و ادمها یی بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و متکلمان امامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبات نشده اند و منافات با ادلهٔ عقلیه و اصول قطعیه ندارد و امامی نرسیده که مورث جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول انها امتناع کند مبادرت برد و انکار منمایید و تکذیب قایل انها مکنید و تاویلش را بما رد کنید پس انکار اینها نمیکنیم و جزم بوقوعش نمیکنیم و در مرتبهٔ مجوزو احتمال میکذاریم تمام شد رسالهٔ حق الیقین در اخر شعبان المعظم سال هزار و صد و نه از هجرت و چون باستعجال در تراکم اشغال نوشته شد ملتمس از ناظران انکه بزودی در صدد اعتراض در نیایند و چون مجدید و ترمیم اصول مندرسهٔ امامیه که سالهاست اثار انها محو شده و اکثر مدعیان علم اعراض از انها نموده اند و اصول معتزله را قدوه خویش ساخته دست از ایات کریمه و اخبار متواتره برداشته اند در این رساله حسب المقدور ایراد نموده ام شکران را بکفران مبدل نکردانند و گاهی بطلب غفران و دعای خیر یاد نمایند الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد واله الطاهرین

مطبوع شد کتاب حق الیقین در شهر ربیع الاول سال هزار و دویست و چهل و یك هجری در دار الخلافهٔ طهران

۱۲۴۱

1825

